روی گودسن

چاپ سوم

حیله‌های کثیف

عملیات مخفی و ضدجاسوسی آمریکا

سهیلا کیانتاژ



حیله‌های کثیف

حیله‌های کثیف

عملیات مخفی و ضدجاسوسی آمریکا

نوشتهٔ

روی گودسن

ترجمهٔ

سهیلا کیانتاژ

انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۸۷

سرشناسه: گودسن، روی، ۱۹۴۲ـ Godson, Roy

عنوان‌ونام‌پدیدآور: حیله‌های کثیف: عملیات مخفی و ضدجاسوسی آمریکا / نوشته روی گودسن؛ ترجمه سهیلا کیانتاژ

مشخصات‌نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۷۷

مشخصات‌ظاهری: ۴۸۶ ص.

شابک: 978-964-423-393-7

یادداشت: عنوان اصلی: Dirty tricks or trump cards: U.S. Covert action and counter intelligence

یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۷ (فیپا)

موضوع: سازمان اطلاعاتی ـ ایالات متحده

موضوع: ایالات متحده ـ سیاست و حکومت ـ ۱۹۴۵ـ۱۹۸۹م

موضوع: ایالات متحده ـ سیاست و حکومت ـ ۱۹۸۹ـ م

شناسه‌افزوده: کیانتاژ، سهیلا، مترجم

شناسه‌افزوده: مؤسسه اطلاعات

رده‌بندی‌کنگره: JK ۴۶۸ / ۹گ ۲س / ۱۳۷۷

رده‌بندی‌دیویی: ۳۲۷/۱۲۷۳

شماره‌کتابشناسی‌ملی: ۴۵۲۱ـ۷۷م

انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱

تلفن: ۶ ـ ۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲

فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

حیله‌های کثیف (عملیات مخفی و ضدجاسوسی آمریکا)

نوشتهٔ روی گودسن ترجمهٔ سهیلا کیانتاژ

ویراستار: افسانه قارونی حروف‌نگار: فاطمه حلوانی صفحه‌آرا: رحیم رمضانی

طراح روی جلد: حبیب‌الله صادقی حروف‌نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۷۷ چاپ سوم: ۱۳۸۷ شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ـ۹۶۴ـ۴۲۳ـ۳۹۳ـ۷ ISBN: 978-964-423-393-7

«اگر می‌توانی تنها دوازده تن را معرفی کن که همان کسی باشند که ادعا می‌کنند و همان نیتی که دارند را به زبان آورند.»

از سنگ نبشته‌ای در قبرستان لندن

فهرست مطالب

مقدمه نویسنده

یك مقام رسمی و بلندپایهٔ «سیا»، با اشاره به مدیریت حرفه‌ای خود در روزهای آرام دههٔ پنجاه آژانس اطلاعاتی آمریکا، مطرح نمود که واقعیت موجود این سازمان را فقط می‌توان با عنوان «جعل» تبیین کرد. این ایده‌ای همگانی و نظریه‌ای است که می‌خواهد تصویر رویارویی با «جاسوسی» را ابدی سازد. در واقع بدون طرح نام آن جنتلمن «لوکار» و مسأله «صلح دیتون» در دنیا این نظریه شکل نمی‌گیرد.

همان گونه که «ویلیام هود»، عامل مجرب و مخفی صنایع، نوشته است: «نیمی از «جاسوسی» انتظار کشیدن و سی درصد نیم دیگر گزارش کتبی و نگهداری مطالب است. جاسوس در یك ماه موفق و خوب، زمانی می‌تواند خود را خوش‌شانس بداند که ساعات باقی‌مانده از روز خود را صرف رسیدگی به وضع عاملان و تماس با افراد گروه کند.

وقتی که صرف شناسایی، نشانه گذاری، وارسی مقرهای دیده‌بانی و تعقیب و مراقبت می‌شود و یا مدت‌زمانی که صرف نوشتن گزارشها می گردد یکی از بخشهای بسیار مهم امر «جاسوسی» است. به طوری که خود او هرگز درك نمی کند

که چرا حتی رمان‌نویسان بزرگی که تجارب حرفه‌ای دارند، هیچگاه به فکر ذکر آن در داستانهایشان نمی‌افتند.»[۱]

گرچه دنیای اطلاعاتی حیطه‌های منحصر بفرد خود را دارد، با این وجود باز تابهایی بر مسائل خارج از حوزهٔ خود دارد و بعلاوه غالباً تحت‌الشعاع همان قوانین بشری و رفتارهای اداری که بر اقدامات دیگر تأثیر می‌گذارند، قرار می‌گیرد. بطور خلاصه، اطلاعات می‌تواند سری باشد، ولی در یك فضای فرهنگی به کار گرفته نمی‌شود.

ما دیگر برای رسیدن به درك مسأله جاسوسی نیازی به محدود ساختن خود در چارچوب نوشته‌های ویژهٔ خلاقانه نداریم. طی بیست سال اخیر مطالعات جدی در مورد «اطلاع‌رسانی» بشدت رشد کرده است. موضوع ادبیات جاسوسی تنها در انگلستان، دارای تیراژی بسیار بالاست و به‌طور پیوسته نیز رو به افزایش است.

شمار قابل ملاحظه‌ای از مطالعات تاریخی و شناختی در سالهای اخیر به مسیر انتشار راه پیدا کرده‌اند که یقیناً تعداد آنان از خوشبینانه‌ترین رقم تحقیقات اطلاعاتی در گذشته که امکان تصور آن می‌رفت، بیشتر است.

«حوزهٔ مخفی» تاریخ دیپلماتیك، مسائل حکومتی و نظامی، امروزه کمتر مخفیانه می‌باشد. با در دسترس قرار گرفتن مطالب از طریق آرشیوهای گوشه و کنار دنیا (بیش از سابق)، این روند به هیچوجه نشانی از کندی ندارد. گرچه اطلاعات افرادی همپای «سان تسو» و یا «کلاوز ویتس» ناگزیر نشان می‌دهد که مطالعات جاسوسی عاملان سابق و یا اظهارات روزنامه‌نگاران در خلال مکتوبات اخیر و پیش از جنگ بسیار خوب است، ولی معلوم می‌دارد که از آغاز نیز وجود داشته و شاید فراگیر بوده است.[۲]

این مطالعات حاکی است که آگاهی ما از دو عنصر اساسی مسأله جاسوسی یعنی «ضد جاسوسی» و «عملیات مخفی»، به غایت سطحی است.

در مقایسه با عناصر «جمع آوری خبر» و «تحلیل»، به دو عنصر «ضد

جاسوسی» و «عملیات مخفی» کمتر پرداخته شده و مطالعهٔ هماهنگ و دقیق اندکی روی آن صورت گرفته است. در نتیجه، در دنیا همچنان موضوع بحث‌های بنیادین باقی مانده و خوراك یاوه‌های توطئه آمیز و سینماگران و نمایش نویسان رادیو و تلویزیون را فراهم آورده‌اند. من امیدوارم که این کتاب گرچه نه به صورت تمام و کمال ولی تا حدودی بتواند موازنهٔ لازم را در زمینهٔ این مطالعات به وجود آورد.

«ضد جاسوسی» به شکل «خنثی سازی» و «کشف و بهره برداری از فعالیتهای جاسوسی دیگران» تعریف می‌شود. «اقدامات ضد جاسوسی»، اسرار يك كشور را در مقابل چشم و گوش حریص دشمنان در امان می‌دارد. اگر دشمنان ما از این اسرار دیپلماتیك، نظامی، تکنولوژیکی و اطلاعاتی مطلع گردند، ایالات متحده به طور جدی بی‌اعتبار می‌شود. بعلاوه، عملیات ضد جاسوسی مؤثر، ایالات متحده را قادر می‌سازد تا کشورهای متخاصم و سازمانهای مخالف را در جهت منافع خود زیر نفوذ قرار دهد.

«عملیات مخفی»، اقدامات نفوذی در دیگر نقاط دنیاست که بدون آشکار شدن و یا شناسایی چنین فعالیتهایی صورت می گیرد. «عملیات مخفی» ماهرانه به کار گرفته می‌شود و به عنوان بخشی از سیاستهای خوب طراحی شده، می تواند یقیناً ایالات متحده را حفظ کرده و در لبهٔ پرتگاه این دنیای پرمخاطره پیروزمند نگه دارد.

کتاب حاضر با بحث مختصری پیرامون آنکه چرا فعالیتهای ضد جاسوسی و عملیات مخفی در بسیاری از جهات جزء عناصر فراموش شدهٔ سیستم اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا بوده از طریق طرح مثالهای تاریخی به این امر می‌پردازد که عواقب چنین نادیده گرفتنها و غفلتها چه می تواند باشد؟

موضوع فصل ۲ و ۳ کتاب، ارزیابی مسأله ضد جاسوسی و عملیات مخفیانه ـ آن گونه که از پایان جنگ جهانی دوم تا به حال شناخته شده و بکار رفته ـ می‌باشد. این فصلها، تاریخ مشخصی از موضوع نیستند. در واقع، فقدان تحقیقات مکتوب

در این زمینه‌ها و مشکلات دسترسی به اکثر گزارشهای رسمی، نوشتن یك چنین تاریخی را در حال حاضر غیر ممکن ساخته است. با این وجود، طرحهای اصلی ماجرا مشخص و قابل لمس هستند.

کتاب، با این پیش‌زمینه، سپس اصول و تکنیك‌های ایده‌آلی را مطرح می کند که اگر آن را دنبال کنیم، ما را به سوی عملیات مخفی و ضد جاسوسی مؤثری هدایت می‌نماید. این اصول منحصراً از تجارب ایالات متحده و یا دوران جنگ سرد به دست نیامده است، بلکه درسهای آموخته شده با ارزشی از تاریخ اطلاعاتی دنیا هستند و من بی‌اندازه از ارزش تحقیقات مربوط به زمانها و مکانهای دیگر بهره بردم.

سپس در اواسط این کتاب مقایسهٔ صریحی بین چگونگی بکاربستن این عنصر در سیستم اطلاعاتی ایالات متحده و چگونگی هدایت آن عوامل در آینده جهت ارتقاء سطح امنیتی آمریکا، صورت می گیرد. کتاب با شرح اختلاف فاحش بین شکل «ایده‌آلی» موضوع و از سویی دیگر کارکرد «ضد جاسوسی» و «عملیات مخفی» فعلی آمریکا و اینکه چگونه این فاصله می تواند کمتر شود و چه پیش‌بینی‌های مستمری درخصوص قدرت کشور برای رسیدن به اقدامات و پیشرفتهای امنیتی آینده وجود دارد، پایان می‌یابد.

این کتاب بدون کمك و مساعدت افراد و گروههای مختلف نمی توانست نوشته شود. دانش و شناخت من از امر جاسوسی اساساً به‌وسیلهٔ اعضای کنسرسیوم مطالعات جاسوسی و تعدادی از محققان و عاملان آژانسهای مختلف اطلاعاتی که طی سالها در گفتگوها و سمینارها شرکت کرده‌اند، بیشتر و کامل‌تر شده است. در بین آنها «آدا بوزمن»، «نول جونز»، «جورج کالاریس»، «مریل کلی»، «دیوید میجر»، «ارنست می»، «جان میلیس»، «جیمز نولن» «سام پاپیچ»، «ری روکا»، «هربرت رمرتسین»، «گری اسکامیت»، «پاول سیبری»، «تد شاکلی»، «آبرام شالسکی»، «ریچارد شولتز»، «لری استرن فیلد»، «هاك تاوار» و «ری ونال» و

همچنین «الیزابت اندرسن»، «کریس سوانسون» و «تامارا ویتز» نیز همکاری تحقیقاتی بسیار گرانبهایی با من داشته‌اند.

تعدادی از مجریان، ناشران و ویراستاران مشوق بنده بودند و کمکهای ارزشمندی به اینجانب کردند؛ از جمله: «میشل جویس»، «هیلل فردکن»، «دیوید کندی»، «دیك فرار»، «تونی سولیوان»، «لس لنکوفسکی»، «راجر کاپلان»، «فرانك مارگیوتا»، «دان مکوآن»، «کونی بوچانان»، «جیمز مك کارگر»، «جیف برمن» و سرانجام «فرانك بارنت». من از تمامی کسانی که ضمن کار جهت مشورت در مورد موضوعات اطلاعاتی دولت ایالات متحده با آنها ملاقات کرده‌ام، بی‌نهایت سپاسگزارم. بخصوص از همکارانم در «شورای امنیت ملی» و «بازرسی فدرال» و «وزارت دفاع» ممنون هستم. آنها دیدگاههای جدیدی از کار اطلاعاتی دولت به من دادند و صبورانه به سؤالات و بحثهای یك فرد خارجی گوش داده‌اند.

در پایان باید خاطرنشان کنم که این کتاب نمی‌توانست بدون یاری و تشویق همسرم و نیز قدرت هوشمندانه و حرفه‌ای وی در این امر بسیار مهم، به تحریر درآید.

البته هیچیك از این افراد مسئول پیشنهادها و استدلالهای مطرح شده در اینجا نیستند. هدف کلی من برانگیختن فکر در مورد چگونگی سامان دادن و بهبود کارایی پایدار «اطلاع‌رسانی» در ایالات متحده آمریکا بوده است.

فصل اول

عناصر فراموش‌شده در «مرکز اطلاع‌رسانی آمریکا»

«اطلاع‌رسانی» یا «جاسوسی» چیست؟ این سؤالی است که پاسخ‌های بی‌شماری دارد.[1] هیچ اجماع عالمانه یا حرفه‌ای در مورد تعریف تئوری «جاسوسی» وجود ندارد. یك راه تعریف این موضوع کنار گذاردن تئوری و توجه به راههایی است که عملکرد اطلاعاتی دولتها را در این دنیای مدرن نشان می‌دهد. این راه نیز به پاسخهای متفاوتی منتهی می‌شود. برای دوری از اشتباه کاری، پرداختن به ویژگیهای اساسی موضوع مفید می‌باشد.

با «جاسوسی»، اطلاعاتی که به دست می‌آید، مورد بهره‌برداری قرار گرفته و به‌وسیله فعالیتهای سازمانهایی که بویژه برای همین هدف به وجود آمده‌اند، مورد حمایت قرار می‌گیرد. با قبول تفاوت سیستم‌های دولتی، تاریخ سیاسی، و منافع امنیتی، چهار عامل مشخص و قطعی (نقشها یا قوانین) جاسوسی مطرح می‌شوند که از جمله: جمع‌آوری، تحلیل، ضدجاسوسی و عملیات مخفی هستند.

ممکن است دولتی این تقسیم کار اطلاعاتی را نپذیرد و یا این چهار مورد را

اجرا نکند. ولی تصمیم خودداری و یا اجرای یك یا بعضی از آنها، منطق عملی را که با تك تك آن عوامل همراه است، مخدوش نمی‌سازد. و یا این حقیقت را که نبود یك یا برخی از آن عوامل یا اجرای ضعیف آنها، از قدرت کشور در جهت برآورده ساختن نیازهای امنیت ملی می کاهد، تغییر نمی‌دهد.

سرویس کامل اطلاعاتی، مشتمل بر همه این چهار عنصر است.

«جمع آوری»، همان گردآوری اخبار باارزش است که غالباً به‌وسیلهٔ ابزار مخفیانه می‌باشد. همهٔ اخبار جزو اطلاعات جاسوسی نیستند، بلکه فقط آنهایی را که از سوی سیاستگذاران و مدیران اطلاعاتی باارزش قلمداد شده‌اند، شامل می‌شوند. هیچ قانونی برای تمیز دادن آنچه ارزشمند و آنچه فاقد ارزش است، وجود ندارد. دولتها فقط زمانی از اخبار منتفع می گردند که خبرها مربوط به مواردی باشد که آنها بخواهند انجام دهند، از آن جلوگیری کنند و یا بر آن تأثیر گذارند؛ و البته دولتها در زمانهای مختلف، اهداف مختلفی هم دارند. بنابراین، مجموعه‌ای که از قبل تدوین شده، خبری نیست که بتوان آن را «اطلاعات محرمانه و جاسوسی» نامید. گرچه انواع معینی از خبرها وجود دارند که در تمامی زمانها از طرف تقریباً تمامی کشورها باارزش قلمداد می‌شوند.

بنابه اقوال متعدد، «اطلاعات» از سه منبع جمع آوری می‌شود: منابع آشکار، منابع فنی و منابع انسانی. اخباری که از هر یك از این منابع استخراج می گردند، دارای نقاط قوت و ضعف مخصوص به خود می‌باشند.[۲]

«تحلیل»، دنبال کردن اخبار و سپس محصولات نهایی آنهاست. معمولاً «اطلاعات» به شکل خام به دست می آید. برای مثال، گزارشی از یك جاسوس یا عکس یك اسلحه؛ این شکل خام خبری برای کشف مفهوم و معنا، طی تجزیه و تحلیل‌هایی، مورد پیگیری قرار می گیرد.

تجزیه و تحلیل مستلزم بررسی دقیق، جداسازی مطالب، مقایسه اخبار با دیگر داده‌ها و نهایتاً شامل مقایسه با یك مجموعه بزرگتر خبری می‌باشد. داده‌های

تحلیل شده می‌توانند فراگیر و وسیع و یا مخصوص و محدود باشند و به همان حیطه‌ای که گزارشهای امنیتی به آن وابسته بوده‌اند، مربوط شوند و در مورد گرایشهای آتی و حوادث دنباله‌دار همانجا پیشگویی کنند.[۳]

«ضدجاسوسی»، آن گونه که اکثر کشورها اعمال می‌کنند، اقدامی جهت حفظ اسرار محرمانه، جلوگیری از زیر نفوذ قرار گرفتن به وسیله دیگر کشورها و سرانجام گاهی بهره‌برداری از فعالیتهای دیگران در جهت منافع خود است. کشورها برای حفظ اسرار خود، تا اندازه‌ای به روشهای امنیتی و اقدامات متقابل تکیه می‌کنند.

روشهای امنیتی که ممکن است کم و بیش انفعالی باشند، تعداد معدودی از افرادی را که به اطلاعات محرمانه دسترسی دارند، در برمی‌گیرند؛ کسانی را که نشانه‌هایی از غیر قابل اعتماد بودن دارند تحت پوشش قرار می‌دهند و سیستم‌هایی برای بررسی آثار شکست‌ها تشکیل می‌دهند.

«اقدامات متقابل»، از روشهای امنیتی هستند که علیه تاکتیک‌های مخصوصی که از سوی سرویسهای اطلاعاتی خارجی به کار گرفته می‌شوند، کشور را محافظت می‌کنند. در عوض، عملیات «ضدجاسوسی» شامل اقدامات فعالانه‌ای جهت شناسایی، عقیم‌سازی و احتمالاً بهره‌جویی از سرویسهای اطلاعاتی خارجی می‌شود.[۴]

«عملیات مخفی» و یا واژهٔ انگلیسی آن «عملیات سیاسی ویژه»، اقدامی از سوی دولت یا یك گروه برای تحت کنترل و نفوذ قرار دادن اوضاع در کشور و یا کنترل قلمروی دیگر، بدون آشکار شدن این دخالت است. البته نفوذ یافتن بر دیگران، قبولاندن تدابیر و سیاست خارجی خود به آنهاست. مردم و دولتها بندرت آنچه را که خواهان هستند و یا می‌خواهند انجام دهند به طور دقیق آشکار می‌سازند. اعمال آنها و یا اسرارشان تاحد مشخصی پنهانکاری می‌شود و یا ظاهر آنها تغییر داده می‌شود.

عملیات مخفی در واقع یك واژه فنی آمریکایی است که بعد از جنگ جهانی دوم به کار رفته است. دولتهای دیگر از این کلمه استفاده نمی کنند. گویی در همین مورد کوچك، بسیاری از دولتها با روشی مخفیانه به دنبال اعمال نفوذ هستند. به هر صورت، اکثر کشورها تفاوت زیادی بین رفتار آشکار و پنهان قائل نیستند. در حالی که ممکن است جزئیات خاصی به بوروکراسی خود بیفزایند تا برخی از جنبه‌های تجارت مخفیانه را دربر گیرد، آنها با درجات مختلفی از پنهانکاری برای اعمال نفوذ یك نقش عادی حکومتی قائل می‌باشند.

در کل، فعالیتهای مخفیانه در چهار زمینه قابل طرح هستند: تبلیغات، اقدامات سیاسی، فعالیتهای شبه نظامی و همکاریهای اطلاعاتی و جاسوسی.

«تبلیغات» از کلمات، نمادها و تکنیك‌های روانشناسانه دیگر برای نفوذ در قلمروهای دیگر استفاده می کند. اکثر تبلیغ‌ها در نیمه آخر قرن بیستم تحت تأثیر وسایل ارتباط جمعی هدایت شده‌اند.

«اقدامات سیاسی» از ابزار سیاسی مانند «وسایل، عاملان نفوذی، اخبار و حمایتهای مادی» برای تحت اختیار گرفتن اتفاقات خارجی کمك می گیرد. این تلاشها می تواند درون دولتهای خارجی، نهادهای غیردولتی نظیر نهادهای کارگری، روشنفکری و جنبش‌های مذهبی و نیز در داخل عاملان غیردولتی مانند گروههای نژادی و تشکیلات جنایی رخنه کند و صورت پذیرد.

«فعالیتهای شبه نظامی» در واقع به نوعی کاربرد زور است. این اقدام حمایتی جهت دفاع علیه تروریسم، جنبش‌های مقاومت، شورشیان، و نیز استفاده از اشکال دیگر غیرقراردادی «زور و فشار» جهت انکار یا بی‌اعتبار کردن اخبار مهم دشمنان، می‌باشد.

«همکاری اطلاعاتی» در ورای روابط معمول به فعالیتهای جاسوسی گروهی دیگر یا خود دولت کمك می کند. این عمل با آموزش افراد، تأمین تدارکات یا کمکهای تکنیکی و یا دادن اخبار برای رسیدن به تأثیرات دلخواه، بر روی حوادث

و تصمیمات دیگر کشورها تأثیر می گذارد.

کامل کردن عناصر

این چهار عامل اطلاعاتی را می توان از روی نقشهای آنها تشخیص داد. مشاغل اطلاعاتی معمولاً مخصوص یك محدوده است و تجارب نشان می‌دهد که حتی افرادی که چند تخصص دارند، این شغل را بر مشاغل دیگر ترجیح می‌دهند.[۵]

در واقع، عناصر امر جاسوسی از درون با یکدیگر مرتبط می‌باشند. اگر یکی از آنها ضعیف شده و یا بزرگ شوند، احتمالاً به شکل معکوس بر دیگر عوامل تأثیر می گذارند. «ضدجاسوسی» و «عملیات مخفی» به خاطر تأثیراتشان، تکیه برجمع آوری و تحلیل دارند و در مقابل، هر کدام به دلیل انگیزه و جهتشان به نوبهٔ خود به سیاست وابسته هستند.

این وابستگی و همزیستی همیشه آشکار نیست. بعلاوه، تأثیر آن هم ضرورتاً فوری یا قطعی نمی‌باشد. اما اگر کشوری بخواهد سیستم اطلاعاتی مؤثری را پی‌ریزی کند، باید ارتباط عناصر فوق را درك کند و پیچیدگی شدید و حساسیت آنها را بشناسد.

برای تشخیص اهداف «تحلیل» و «جمع آوری اطلاعات»، باید بدانیم که این دو به سیاست وابسته هستند. سیاستگذاران، برای «جمع آوری اخبار» و «تحلیل آنها» سیاست و اولویتهای مهم را تعیین می کنند. ممکن است تحلیل گر و گردآورندهٔ خبر همیشه تابع اولویت‌بندی سیاستگذاران باشند و یا به دنبال یافتن پاسخ سؤالاتی که آنها را بسیار مهم و مربوط می‌دانند، نباشند. اگر آنها از مسیر مسائل سیاستگذاران دور افتند، در مورد از دست دادن امکان دسترسی به مقامات بالا و کسب خبر از این منابع، موقعیت خود را به مخاطره می اندازند.

بسیاری از تحلیل‌های جاسوسی به خاطر اخبار خام شدیداً به سرویسهای

سری وابستگی دارند؛ گرچه آنها می توانند برخی از نیازهای متعدد اطلاعاتی خود را از منابع آشکار تأمین کنند، و همچنین بر جمع آوری اطلاعات انسانی و تکنیکی متکی هستند. این نخستین چیزی است که آنها را از تحلیل‌های غیرجاسوسی متمایز می‌سازد.

و این همان موردی است که آنها را منحصر به فرد کرده است. تحلیل‌گران و گردآورندگان اخبار از طرفی که کمتر روشن به نظر می‌رسد، از عملیات مخفی نیز بهره می‌برند. کانالهای اقدامات مخفیانه غالباً منابع خبری منحصر بفرد و بسیار با ارزشی هستند. چرا؟ زیرا زمانی که دولتی می‌خواهد در یك جامعهٔ دیگر نفوذ پیدا کند، سعی می کند عاملان جدیدی از رده‌های بالا را استخدام کند. سرویس جاسوسی کشوری که می‌خواهد خصوصاً از طریق اقدامات ظریف سیاسی به نفوذ خارج از مرزهای خود دست یابد، بایستی از ارزشها و آمال و اهداف جامعهٔ مورد نظر اطلاع دقیق و زیادی داشته باشد. عاملانی که در رده‌های بالا نفوذ کرده‌اند، منابع ونیز توان مالی، جمعاً قدرت تأمین اطلاعات بیشتر و باارزش‌تری را برای تحلیل‌گران به وجود می آورند. منابع جاسوسی بالقوه در ارائهٔ اطلاعات با ارزش خود تردید دارند، مگر آنکه قانع شوند که اخبار ایشان به کار مفیدی می آید. در حالی که عده‌ای به خاطر پاداشهای اساسی مثل پول جاسوسی می کنند و اطلاعات خود را در اختیار می گذارند، عدهٔ دیگری هم هستند که همین عمل را به دلیل موافقت با سیاست یك قدرت خارجی انجام می‌دهند و یا اینکه می‌خواهند سیاست دولت خود را تغییر دهند. آنها با خواست نفوذ در وقایع کشور خود و یا هر جای دیگر، آرزوهای خود را به مرحلهٔ تحقق نزدیك می‌سازند.[۶]

منابع تأمین اطلاعات به دلایل گرانی اساسی جریان جاسوسی برای یك قدرت خارجی، بخشهای تحلیل، جمع آوری خبر و ضدجاسوسی را تقویت می کنند. البته در قسمت جمع آوری و تحلیل ضعف بالقوه‌ای وجود دارد که

منحصراً و یا در کل بخش اطلاعات، ناشی از توان مالی عملیات مخفی است. عاملان جاسوس می‌توانند خود را به لحاظ مادی اداره کنند. آنها به طور طبیعی به دادن گزارشهایی تمایل دارند که اعتبار آنان را حفظ کند و یا آژانس اطلاعاتی کشور هدف را در جهت خاصی هدایت نماید. بسیاری از گردآورندگان خبر و تحلیل گران این اصل را که یك خبر رسیده از منبع اطلاعاتی عملیات مخفی باید از سوی یك منبع مستقل تأئید شود، پذیرفته‌اند.

تمامی حیطه‌های جاسوسی از بخش «ضدجاسوسی» بهره می‌برند.

«ضدجاسوسی»، بخش جمع آوری خبر را تحت حفاظت دارد و هدفش حصول اطمینان از آن است که سرویسهای جاسوسی دشمن، بخش جمع آوری اخبار را از کانال منابع علنی، فنی و انسانی منحرف نساخته و زیر نفوذ خود در نیاورند.

دایرهٔ ضدجاسوسی نیازمند راهنمایی سیاستگذاران است. حوزهٔ مزبور نمی‌تواند همه چیز را تحت حفاظت و مراقبت قرار دهد. سیاستگذاران باید مشخص کنند که چه قسمت‌هایی محتاج دفاع و حمایت هستند و چه چیزهایی می‌بایست خنثی شوند و در کدام مورد باید نفوذ کرد.

بخصوص برای ایالات متحده آمریکا، مهم است که کار جمع آوری خبر چه کسی زیاد و دارای اهمیت جهانی است. آمریکا ناگزیر از توسعهٔ سیستم‌های فنی گردآوری وسیع اخبار بوده تا این موارد را پوشش دهد. اعتماد کردن به یك نوع منبع خبری، ایالات متحده را در برابر نوعی نفوذ فنی که اتحاد جماهیر شوروی فروپاشیده فعلی و عراق اعمال می‌کنند، آسیب‌پذیر می‌سازد. اکثر برنامه‌های سلاحهای هسته‌ای اخیر از سوی منابع فنی آمریکایی در دههٔ آخر ۱۹۸۰ مخفی و غیر علنی شده‌اند.[۷]

تحلیل گران و گردآورندگان اخبار برای ممانعت از منحرف شدن به وسیلهٔ نفوذ حتی بیگانه، نیازمند حمایت مؤثر حوزهٔ ضدجاسوسی هستند. این حوزه قادر

است گردآورندگان اخبار را در برابر جاسوسان دوجانبه و یا عاملان نفوذی که حسابگرانه، اطلاعات منحرف کننده را به منظور خرابکاری در تحلیل رد می کنند، مورد حفاظت قرار دهد.

به همین منوال، عملیات مخفی نیز محتاج حمایت دایرهٔ ضدجاسوسی است. در غیر این صورت، آنها خطر تحت نفوذ قرار گرفتن، اداره شدن یا افشای خود به وسیله سرویسهای جاسوسی دشمن خارجی را به جان می خرند. این اتفاق اغلب طی جنگ سرد در بسیاری از عملیات انگلیسی و آمریکایی که علیه دولت کمونیستی صورت می گرفت، رخ می‌داد (این ماجرایی است که بعداً با جزئیات مربوطه شرح داده خواهد شد).

بخش گردآوری اخبار بشدت به دیگر حوزه‌ها و همچنین سیاست، متکی است. سیاستگذاران نیز تحت تأثیر تحلیل‌ها، اولویتهای سیاسی را تعیین می کنند. آنها می توانند مسائلی را طرح کنند که جمع کنندگان خبر در پی پاسخ آن هستند. (گردآورندگان اخبار هم بمانند تحلیل گران همیشه نمی توانند پاسخگوی مسائلی باشند که سیاستگذاران مطرح کرده‌اند و اگر در یافتن جوابها شکست بخورند و یا از اهداف تعیین شده زیاد منحرف شوند، احتمال دارد که منابع بودجه‌ای ایشان قطع گردد.)

تحلیل گران هم به نوبهٔ خود نیازهایشان را از طریق جمع کنندگان خبر رفع می کنند. آنها بمانند سیاستگذاران، موضوعاتی را مطرح می کنند که به جرأت می توان گفت گردآورندگان اخبار نهایت تلاش خود را برای پاسخگویی به آنها به کار می‌بندند. و همان طور که در بالا ذکر شد، جمع آوری اطلاعات هم شدیداً به کار ضدجاسوسی وابسته است. فریب دادن خبررسانان از طرف سرویس‌های اطلاعاتی دشمن، اتفاقی کاملاً معمول است که ضدجاسوسی می تواند و باید در آن پیشدستی کند. در عین حال، جمع آوری خبر که با برنامه‌های فعالیتهای مخفی افزایش می‌یابد، اگر از سوی دایرهٔ ضدجاسوسی حمایت شود، به اطلاع‌رسانی بهتر

و بیشتری منتج می گردد. دایرهٔ ضدجاسوسی هم از کل تحلیل‌ها و اطلاعات گردآمده منتفع می گردد؛ چون برای پی بردن به اهداف، اولویتها و مسائل مربوط به هدفها، نیاز به خبر دارد.

البته برنامه‌های عملیات مخفی محتاج حمایت دائمی حوزهٔ ضدجاسوسی می‌باشد. دلیل دیگر برای همکاری نزدیك بین عملیات مخفی و حوزه‌های دیگر اطلاعاتی، دستور و کنترل می‌باشد. اگر یك حوزهٔ اطلاعاتی درون یك سازمان خاص و تحت رهبری همان تشکیلات قرار نداشته باشد، جهت گیری تقریباً غیرممکن است. در صورتی که این حوزه‌ها جدا جدا بمانند و به تنهایی و مستقلاً اهداف مورد نظر خود را دنبال کنند، رقابت بین عاملان مستقر در خارج کشور احتمالاً موجبات هرج و مرج را در سازمان فراهم می آورد.

چند دایرهٔ عملیاتی مخفی و برنامهٔ جمع آوری خبر انگلیسی در جنگ جهانی دوم و نیز تعدادی از عملیات ایالات متحده طی همین دورهٔ پس از جنگ اخیر دچار این سرنوشت شده‌اند. بازهم دلیل دیگری برای همکاری نزدیك بین حوزهٔ عملیات مخفی و دیگر حوزه‌های اطلاعاتی، خصوصاً دایرهٔ جمع آوری اخبار، وجود دارد که بسیاری از کشورهایی که به اتکاء موقعیت و اوضاع خود، عاملین نفوذی خوبی دارند، ممکن است هدف کنترل کنندگان قرار گیرند. احتمال دارد این دلیل آخری، به نوبهٔ خود، علت اصلی رشد عملیات مخفی قلمداد شود.

در ورای یك عملیات مخفی موفق، اغلب جمع آوری اخبار بخوبی پیش می‌رود. وجود ارتباط رمزی، این معنا را به دنبال دارد که: بخشهای عملیات مخفی، ضدجاسوسی، تحلیل و گردآوری خبر، از کل سیستم اطلاعاتی سود می‌برند و درعین حال، کل سیستم اطلاعاتی از تك تك آنها بهره‌مند می گردد. اگر زمانی کسی سعی کند یك سیستم اطلاعاتی را تعریف کند، توضیح دهد و یا اصلاح نماید، توجه به روابط بین دایره‌های اطلاعاتی و نیز روابط هر یك از این دو با سیاست کشور،

بسیار مهم است. آیا چنین روابطی به‌وسیلهٔ بیشتر عاملان، خصوصاً کسانی که در مقام مسئولیت‌های رسمی هستند، درك شده و اهمیت آن شناخته شده است. اگر این طور نیست و یا مثلاً اگر جنگهای ریشه‌ای، جمع اطلاعاتی را از هم بگسلد و یا بظاهر آشوب فرو نشیند و آرامشی دست دهد، در آن صورت وجود یك سیستم اطلاعاتی ایده‌آل، کارآمد و تمام و کمال، فریبی بیش نخواهد بود.

عناصر فراموش‌شده

از بین چهار عنصر اطلاعاتی، «جمع‌آوری» و «تحلیل»، به لحاظ تئوری در ایالات متحده نسبت به «عملیات مخفی» و «ضدجاسوسی» موجب بهت و حیرت کمتری شده‌اند. همین مورد اخیر ـ «ضدجاسوسی» ـ به احتمال قوی خالق تیترهای جنجال‌برانگیز روزنامه‌ها و بحث‌هایی بوده که انزجار عمومی را در پی داشته است. یك دلیل این امر آن است که «جمع‌آوری خبر» و «تحلیل» به عنوان بخشهای مفید تصمیم‌گیری منطقی قلمداد می‌شوند. یك شهروند، چه در سر کار و چه در خانه، روزانه اخباری کسب خواهد کرد، اطلاعات موجود را ارزیابی می کند و سپس به دنبال تصمیمی بر اساس بهترین تحلیل موجود، می گردد. چون «جمع‌آوری» و «تحلیلی» که به‌وسیلهٔ دولت انجام می گیرد، بسیار پیچیده‌تر و دارای فنون و اسلوب خاص محرمانه می‌باشد، برای آن فرد عادی، موضوع و مفهوم «جمع‌آوری اخبار» و «تحلیل»، به کلی یك امر خارجی نیست.

در مقابل، مسألهٔ «ضدجاسوسی» و «عملیات مخفی»، فعالیت‌های محرمانه‌تری هستند. اکثر مردم وقت زیادی را صرف کشف رفتار نامشروع یا اقدام به حیله‌های ماهرانه نمی کنند. شهروندان در دمکراسی‌های آزادمنش کلاً در رفتار با افراد دیگر به سبکی شرافتمندانه و نسبتاً آزاد، روشی تجملاتی دارند. «جمع‌آوری خبر» و «تحلیل» ممکن است در نظر افکار عمومی و نسبت به «عملیات مخفیانه» و «ضدجاسوسی» کمتر محرمانه باشد. احتمالاً بزرگترین

سهم تاریخی ایالات متحده در امور جاسوسی و اطلاع‌رسانی، نوآوری و توسعهٔ کار «جمع‌آوری خبر» به‌وسیله ابزار تکنیکی است. برای مثال، ماهواره‌ای که فضا را بآرامی می‌شکافد و از کارخانه‌ای بر روی زمین عکسهای مخفیانه‌ای می‌گیرد، به مراتب تکنیکی‌تر از تطمیع مدیر یك کارخانه به‌وسیله پول و سکس است.

آمریکا در گردآوری اخبار چنان اعتمادی به ابزار تکنیکی خود دارد ـ و به شکلی مسأله را توجیه می‌کند ـ که موجب این باور شده است که «جمع‌آوری خبر» شغلی نسبتاً «پاك» است.

به مسأله «تحلیل اطلاعاتی» در ایالات متحده آن طور نگریسته می‌شود که شاید مثلاً یك اقدام و یا تلاش آکادمیك بتواند بر تأثیر «پاك بودن» این حرفه بیفزاید.

در دوران پس از جنگ جهانی دوم، غالباً تحلیل‌گران اطلاعاتی به طور عمده از سیاستها و سیاستگذاران جدا شدند و به دنبال تحقیق و ارزیابی‌های عینی از دنیا و حوادث آن بودند. و هدف نهایی و والاتر آنها این بود که با ارائهٔ تحلیل‌هایی از جامعهٔ امنیتی ـ آن طور که هست نه آن گونه که مقامات حکومتی می‌خواهند ـ جزو مقامهای رسمی «شریف» دولت آمریکا باقی بمانند.

تحلیل‌گران اطلاعاتی با توجه به علم جامعه‌شناسی به عنوان الگو، خود را در وطن خویش و در بیشه‌زارهای فرهنگستان احساس می‌کردند و نه در پشت کوره‌راهها و دالانهای قدرت.[۸]

رضایت ناشی از حفظ قابلیت‌های «عملیات مخفی» و یا دایرهٔ «ضدجاسوسی» آمریکا، در مقایسه با تلاشهای دوره‌ای در جهت اصلاح وضع «تحلیل» و «جمع‌آوری خبر»، به‌طور کلی با شك و تردید روبرو گردیده است. این امر می‌تواند تاحدودی به عنوان شکست سیاست خارجی در دورهٔ پس از جنگ، مطرح گردد. بررسی عملیات اجرایی و کنگره‌ای سازمان اطلاعاتی آمریکا ومیانگین زیانهای پس از آن، گاهی جهت تشدید نظریات منفی به کار می‌روند. رسیدگی به گزارشهای دو بازرس اصلی «کمیته چرچ» و گزارشهای «کمیتهٔ پیك»

در سال ۱۹۷۶، نشان می‌دهد که تأکید روی مسائل، واقعی و درست بوده است و سوءاستفاده از «حقوق آمریکائیان» از سوی سازمان جاسوسی ایالات متحده تاحدود بسیار زیادی از سوی دایره ضدجاسوسی صورت گرفته است.[۹]

دومین موضوع مورد توجه این کمیته، «عملیات مخفی» ایالات متحده آمریکا بود. تنها سه درصد گزارش «چرچ» بحث درمورد تحلیل و جمع‌آوری خبر بود.[۱۰]

«عملیات مخفی» و «ضدجاسوسی» آن گونه که در ایالات متحده آمریکا به کار گرفته می‌شوند، هر یك به سهم خود دربر گیرندهٔ فعالیتهای مشکوك و در برخی موارد غیرمشروع هستند. در واقع در تحقیقات کمیتهٔ «چرچ»، انسجام زندگی وجود داشت. تعداد اندکی از اقدامات موفق، شرح و تفصیل زمانبندی شده داشتند، و برای هماهنگ‌سازی قابلیت‌های «عملیات مخفی» و «ضدجاسوسی» بانیازهایی که ارزیابی منافع امنیت ملی، مقرر می‌کرد، هیچ تلاش واقعی صورت نگرفته بود. طبق اظهارنظر یك محقق انگلیسی، گزارش «کمیتهٔ چرچ» و نیز ادبیات اطلاعاتی آن دوره، به نادیده گرفتن و اهمیت ندادن به تمهیداتی که آژانسهای اطلاعاتی برای ضدیت مطرح می‌کنند، گرایش داشتند و در عوض بر روی حوزهٔ داخلی کار اطلاعاتی تأکید می‌ورزیدند.[۱۱]

اصل کار «ضدجاسوسی»، بحثهای زیادی درخصوص همان خنثی‌سازی است که به تنهایی اجازهٔ اداره کردن و بهره‌برداری از اقدامات جمع‌آوری اطلاعات جاسوسی پیچیده و هماهنگ «کا. گ. ب»، آژانس اطلاعاتی ارتش روسیه و سرویسهای اطلاعاتی و محرمانهٔ هم‌پیمان ایشان را ـ که خود معمولاً فراموش می‌کنند ـ به ما می‌دهد.

به علاوه، «عملیات مخفی» در ابتدا به صورت ابزار سیاست خارجی رئیس جمهوری (و یا بدتر از آن، آژانسهای جاسوسی رذل و کثیف) به کار می‌رفتند که اصول دمکراتیك را خدشه‌دار می‌ساخته است. همچنین بدون رضایت عمومی و

دید صحیح کنگره، کار «عملیات مخفیانه» به شکلی مورد استفادهٔ رژیمهای سرکش، اقدامات آدم کشی و اهداف دیگر قرار می گرفت که در بحثها رویاروی وجدان اخلاقی کشور می‌ایستاد. با این وجود، آنچه که کلاً ناگفته مانده بود، مسألهٔ تأثیر «عملیات مخفی» در حمایت از سیاست خارجی و اهداف دفاعی آمریکا بود.

«ساموئل هانتینگتون» در مورد این دوره گفتگوها از کل موضوعات اطلاعاتی و بویژه «عملیات مخفی» خاطرنشان کرده است که:

«کمیتهٔ تحقیق و بازرسی کنگره که به مطالعه عملیات «سیا» پرداخته است، باید کنجکاو می‌شده که چرا این آژانس در تلاش خود برای قتل «لومومبا» و «کاسترو» این گونه فضاحت آمیز شکست خورده است. ولی در سال ۱۹۷۵، هیچکس به عدم توانایی آژانس جاسوسی در انجام امور محوله، علاقه‌ای نشان نداد و در عوض در مورد غیراخلاقی بودن آن امور شایق شده بودند.»[۱۲]

البته ارزشهای لیبرال دمکراتیك براحتی با «ضدجاسوسی» و «عملیات مخفی» سازگاری ندارند.[۱۳] اما فشارهای ذاتی این روابط بشدت در اواسط دههٔ ۱۹۷۰ با ثبت ناگهانی و بی‌پروای دیدگاههای سیاست خارجی دولت، افزایش یافت. هدف امنیت ملی که ایالات متحده آمریکا از آغاز جنگ سرد آن را اعمال می کرد - یعنی بی‌نیازی از کمونیسم - و با وسایل نظامی، اطلاعاتی و غیره، دنبال می‌شد، در حمایت از دولت به کار می‌رفت.[۱۴] شگفت‌آور نیست که در بسیاری از تحقیقاتی که در زمینهٔ حرفهٔ اطلاعاتی صورت پذیرفته، همین دیدگاه تازه و بسیار حساس مشاهده می‌شود.[۱۵]

تا اواخر دههٔ ۱۹۷۰، رویدادهای مهم نظیر تهاجم روسیه به افغانستان و بحران گروگانگیری در ایران، در افکار عمومی آمریکائیان، حس اندکی از کاهش نسبی شخصیت و قدرت ایالات متحده، به جای گذارد. آمریکا بآرامی با تهدیدهایی روبرو گشت که نیاز به پاسخ داشتند. منافع کنگره‌ای که سخت در کنترل آژانس امنیتی - اطلاعاتی سیا بودند، رو به کاهش گذاردند. پیشنهادهای کمیته «چرچ» و

دوایر دیگر کنگره برای طرح نمودار کامل حکومتی فراگیر، و مذهبی فعالیتهای جامعه اطلاعاتی، که تواماً رو به نقصان گذارده بودند، مطرح شده بود. با این وجود، دورنماها و نظریات بحرانی و حساسی در خصوص «ضدجاسوسی» و «عملیات مخفی» در کتابها می آمد.

نیاز به اعمال قدرت آمریکا در اشکال مختلفش به طور فزاینده حس می‌شد. ولی فقدان عدالتی منسجم در امر «عملیات مخفی» و «ضدجاسوسی»، این نظر را تقویت می کرد که آنها در بهترین شکل اجرایی هم، شیطانی هستند.[۱۶] بیشتر سیاستگذاران و اعضای کنگره، درکنار «جمع آوری خبر» و «تحلیل» می خواستند «عملیات مخفی» و «ضدجاسوسی» را به شکل فرزند خوانده‌های کار «اطلاع رسانی» مطرح سازند. این عدم توازن در اکثر آثار ادبی سطح بالای «جاسوسی» جاودانه شد؛ به‌رغم آنکه جریان حوادث در این زمینه‌ها، در سالهای اخیر، حوزه‌ای فراگیر و همگانی یافته بود.[۱۷]

تعداد این استدلالها بیش از اولویتهای آکادمیك هستند. به لحاظ تاریخی، کشورهایی که به قابلیت‌های «عملیات مخفی» و «ضدجاسوسی» کارآمدی دست یافته‌اند، نسبت به کشورهایی که فاقد این قابلیت‌ها هستند، امتیازهای مهم و ویژه‌ای دارند.

ضدجاسوسی

از عواقب عملیات ضدجاسوسیِ ناموفق نمونه‌های بسیاری را می توان ذکر کرد. شکست یك کشور در حفظ اسرار دیپلماتیك و نظامی خود در برابر فعالیتهای جمع آوری خبر سرویسهای خارجی اطلاعاتی، ممکن است بسیار فجیع باشد اگر کشوری این اسرار را دریابد، می تواند به استراتژی کشور لطمه وارد کند و یا حتی آن را کاملاً عقیم سازد. ماجرای ورود ایالات متحده به جنگ جهانی اول، نمونهٔ قابل توجه‌ای از همین امر است. از سال ۱۹۱۵ به بعد، امپراتوری آلمان

در پی جلوگیری از ورود ایالات متحده آمریکا به جنگ و دوشادوشی آن با انگلستان و فرانسه، بود. در همان آغاز خصومت‌ها، انگلستان، کابل مخابراتی آلمان بر فراز آتلانتیک را قطع کرد. از آن پس آلمان ناگزیر بود ارتباطات خود را از طریق رادیو و یا کابلهای مخابراتی که گاهاً از میان آبهای انگلستان عبور می کرد، برقرار سازد که این امر منوط به اجازهٔ انگلستان بود و امکان قطع پیامهای رمزدار آلمان نیز وجود داشت. انگلیس‌ها از طریق کار در «اتاق ۴۰» (واحد کشف رمز اداره نیروی دریایی بریتانیا) و دستیابی به کتابچه‌های رمز جاهای دیگر آلمان، توانستند بسیاری از پیامهای آلمان را از صورت رمز در آورند. آلمانها امکان به خطر افتادن موضوعات رمزدار و محرمانه خود را نادیده گرفته بودند و مصونیت کدهای محرمانهٔ خود را باور داشتند و از این حقیقت که سازمان جاسوسی انگلستان متن مخابره شدهٔ بسیاری از اسرار نظامی و ارتباطات دیپلماتیك آنان را می خواند مطلع نبودند. ظاهراً هیچ جاسوس آلمانی تصور نمی کرد تحقیق در مورد آنکه «آیا این باور، بانفوذ سازمان جاسوسی انگلیس جاافتاده است یا نه»، ضروری باشد.

در سال ۱۹۱۷، «زیمرمان» وزیر خارجه آلمان، یك تلگرام رمزدار به سفارت آلمان در واشنگتن فرستاد تا به مکزیکوسیتی ارسال شود. این تلگرام حاوی پیشنهاد اتحادی بین مکزیك و آلمان علیه ایالات متحده آمریکا بود. سازمان جاسوسی انگلیس در بین راه تلگرام فوق را ُبر زد و بنابراین با افشای بنای دشمنی آلمان نسبت به ایالات متحده، هدف آلمان را در دور نگهداشتن ایالات متحده از جنگ خنثی کرد.

این عملیات به برکت تلاشهای خود انگلستان صورت پذیرفت و آمریکا را به صحنهٔ درگیری و به جبههٔ متفقین کشاند.[۱۸]

انگلیس‌ها در بیان نقشهٔ آلمانها برای آمریکائیان آنهم بدون افشای چگونگی نفوذشان و به خاطر حفظ دارایی‌های اطلاعاتی باارزش خود در برابر آمریکائیان، علناً نسخه دیگری از تلگرام «زیمرمان» را از ادارهٔ پست و تلگراف مکزیك دزدیده

و در اختیار آمریکائیها قرار دادند.

وقتی دولت آمریکا (بدون فاش کردن نقش انگلیس) تلگرام را دریافت کرد، آلمانها به دنبال کشف کانالهای نفوذی، پیامهایی بین برلین و واشنگتن و مکزیکوسیتی و انگلستان مخابره کردند که تماماً با همان رمزهای تلگرام قبلی فرستاده شدند.

همه این تلاشها به چه کار می آمد؟ اگر سازمان ضدجاسوسی آلمان قادر به تأمین امنیت ارتباطات آلمان می‌بود و یا امکانات جاسوسی انگلیس را شناسایی و خنثی می کرد، ممکن بود ایالات متحده آمریکا در پیوستن به متفقین بیشتر دچار تردید شود.

اگر آمریکا دیرتر به متفقین می‌پیوست، احتمالاً نمی توانست با سرعت لازم خود را علیه نیروی عظیم دفاعی آلمان سال ۱۹۱۸ تجهیز کند. نیروی دفاعی که به شکل خطرناکی قرین پیروزی بود و می توانست نتیجهٔ جنگ را تغییر دهد اقدامات ضعیف ضدجاسوسی و امنیتی آلمان در جنگ جهانی دوم نیز از اهمیت حیاتی برخوردار بودند.

نادیده گرفتن سابقهٔ آلمان به عنوان یك چپ گرای رادیکال و این حقیقت که مام بزرگش، روسیه بود، موجب آن شد که «ریچارد سورگ» افسر نازی و جاسوس نظامی روسیه امکان نفوذ در سفارت آلمان مستقر در توکیو را پیدا کند. وی با استفاده از موقعیت خود در قالب گزارشگر یك روزنامهٔ مهم آلمانی، با سفیر آلمان طرح دوستی ریخت.

او از طریق تلاشهای خود و حلقهٔ جاسوسانی که در آن قرار داشت، به طور قابل ملاحظه‌ای به نقشه‌های جنگی آلمان و ژاپن دست پیدا کرد.[۱۹]

پیش از دستگیری و در پائیز سال ۱۹۴۱، «سورگ» براساس تصمیم ژاپن، به مسکو و سازمان جاسوسی مقتدر آنجا فرستاده شد. این تصمیم پس از قدری گفتگو برای جلوگیری از حملهٔ احتمالی روسیه از پایگاههای مستقر در منچوری

اتخاذ شد. در عوض ژاپنی‌ها برای رویارویی با انگلیس و آمریکا به سمت جنوب اقیانوس آرام حرکت کردند. این کار اطلاعاتی به «استالین» این امکان را داد که نیمی از نیروهایش را به شرق و مرزهای غربی، برای مقابله با ارتش آلمان که رو به سوی روسیه داشت، روانه کند.

ارتش دفاعی نازی، در زمستان همان سال شکل گرفت. با نگاهی به گذشته، در می‌یابیم که آن زمان نقطه عطف مهمی در تاریخ جنگ بوده است و از آن زمان به بعد «ورماخ» دیگر هیچگاه دست برتر را در صحنهٔ نبرد نداشت. بهره جستن از امکانات کافی امنیتی و ضدجاسوسی می‌تواند به دولت در کسب قدرت استراتژیك در طول دوران صلح، کمك کند. اتحاد جماهیر شوروی سابق نمونهٔ واضح کشوری است که از امکانات اطلاعاتی مثبت خود برای تغییر موازنهٔ استراتژیکی قدرت به نفع خود استفاده می کرد.

در آغاز عصر اتم، اتحاد جماهیر شوروی توانست برای بدست آوردن مهمترین تکنولوژیهای نظامی قرن بیستم از ایالات متحده آمریکا و پادشاهی انگلستان، از راه جاسوسی، کمك قابل توجه‌ای به دست آورد. مسکو از راه تماسهایی با دانشمندان غربی و متخصصانی که از نظر سیاسی طرفدار روسیه بودند، به اسرار کلیدی طرز ساخت یك سلاح اتمی، دست یافت. در بین مهمترین جاسوسان، افرادی همچون «کِلاوس فوکز»، «آلن نان می»، «برونو پانتکروف» و «دیوید گرین گلس» وجود داشتند. اتحاد جماهیر شوروی سابق، عاقبت با این نوع جاسوسی، توانست سلاحی را بسازد. به هر صورت اگر وضع دیگری پیش می آمد، تلاش این کشور بی‌ارزش‌تر می‌شد. بعلاوه این اطلاعات به «استالین» اعتبار فوری و استراتژیکی برای ایفای نقش در مقابل غرب اعطاء می کرد. درواقع طی دورهٔ بلافاصله پس از جنگ، روسیه بشدت به تکنولوژی نظامی غرب وابسته شده بود.

طبق اظهار آمریکائیها، روسیه به رغم چند دهه سرمایه گذاری سنگین درزمینه‌های علوم، تکنولوژی و سیستم‌های تسلیحاتی، بکارگیری تکنولوژی

غربی را ادامه داد و در برخی موارد برای بهبود وضع تسلیحاتی خود به گرفتن تکنولوژی پیشرفته نظامی غرب وابسته شد.[۲۰]

برنامه سیستماتیك شوروی سابق که برای بدست آوردن این تکنولوژی پی‌ریزی شده بود، نکته بسیار ارزشمندی بود. شرح کلیه اقدامات مسکو در چندین جا آمده است، که از جمله، مطالعات فعالیتهای وزارت دفاع در مورد آشنایی شوروی سابق با تکنولوژی برجسته نظامی غرب، که بتازگی انجام گرفته است.[۲۱]

بیشتر مطالب از اطلاعاتی که افسر «کا. گ. ب» بانام مستعار «فارول» جمع‌آوری کرده، به دست آمده است. وی در اوایل سال ۱۹۸۱ از سوی سازمان جاسوسی فرانسه جذب شد. بین سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۲ «فارول» اطلاعات کاملی برای فرانسه تهیه کرد. این اخبار دربارهٔ سازماندهی سیستم بدست آوردن تکنولوژی در روسیه و گزارش نتایج سالانه این اقدامات و ضمناً لیستی از افسران متخصص در زمینه‌های علمی و تکنولوژیکی بود که در فرانسه با پوشش دیپلماتیك کار می کردند، که اکثریت آنان در سال ۱۹۸۳ به‌وسیلهٔ رئیس جمهور «میتران» از کشور اخراج شدند.

بر اساس همین گزارشها، این کار شوروی، تصادفی نبود. روسها با یك سیستم پیچیده و منظم، لیست خرید تکنولوژی خود را مهیا کردند و سپس با برنامه‌ریزی دقیق امکان موفقیت و یا شکست کار جمع‌آوری اخبار را بررسی نمودند.

سیستم مزبور به‌وسیلهٔ کمیسیون صنایع نظامی بازبینی و بررسی شد. این کمیسیون با توجه به نقاط ضعف اقتصاد شوروی، نیازهای کلیدی صنایع دفاع را گردآوری و اولویت‌بندی نمود و سپس آنها را به سازمانهای ذیربط که مسئول تأمین آنها بودند، ارسال داشت. این سازمانها از جمله: مدیریت «تی» در «کا. گ. ب»، «جی. آر. یو» (شاخه نظامی سازمان کل امور جاسوسی شوروی)، کمیته دولتی علوم و تکنولوژی، و حتی آکادمی علوم شوروی، بودند. این سیستم با استفاده

از عملیات مخفی و غیر مخفی، به روسها امکان داد تا موارد ذیل را در صدر اهداف خود قرار دهد: تکنولوژی پیشرفته، شرکتها و افرادی که در ساخت آنها دخیل می‌باشند، راههایی که از آن طرق می‌توانستند اطلاعات و یا تکنولوژیهای دلخواه را به دست آورند.

طبق ادعای خود روسها (آن طور که در مطالعات و تحقیق‌ها آمده) فقط یك سوم آن لیست به طور سالانه، تأمین می‌شد. در حالی که خود این لیست هم سالانه پانزده درصد افزایش می‌یافت. این امر نه تنها اعتماد روسیه را به تکنولوژی غرب نشان می‌دهد، بلکه کار در حال رشد جمع آوری (که شامل استفاده از سرویسهای اطلاعاتی بلوك شرق است) و توقعات روزافزون مصرف کنندگان روسی را نمایان می‌سازد. برنامه‌های تحصیل تکنولوژی، دوره‌های دو و پنج ساله داشتند و برآورد می‌شود که طی دوره ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ هر ساله چهار هزار نمونه و هشت هزار سند فنی به همراه چهار تا پنج هزار پروژه نظامی و صنعتی پرسود، حاصل شده‌اند.[۲۲]

اکثر سندها و تکنولوژیهای مهم یا طبقه‌بندی شده‌اند و یا تحت انواع کنترلهای صادراتی در آمده‌اند.

طبق ادعای خود روسها، با این اقدام طی یك دوره چهارساله (۸۰ـ۱۹۷۶) تحقیقات صنایع دفاعی و هوایی به تنهایی ۸۰۰ میلیون دلار و در مورد نیروی انسانی علمی ـ تحقیقی حدود ۱۰۰ هزار نفر صرفه‌جویی شد.

بعلاوه به طور خلاصه، با ایجاد امکان تأسیس سیستم‌های تسلیحاتی پیشرفته با سرعت بسیار بیشتری برای روسها، کار جمع آوری اطلاعات از منابع جدید برای پروژه‌های دیگر، آزاد شد و بار افزایش هزینه‌هایی که تا آن زمان فشار بیش از حدی به اقتصاد کشور وارد می‌ساخت، تخفیف یافت. برای بودجهٔ دفاعی ایالات متحده آمریکا، جریان صدور تکنولوژی به شرق هم مهم و منفی بود.[۲۳] یك تحقیق کنگره، استدلال می‌کند که اگر غرب قادر بود دزدیده شدن این اطلاعات

فنی به وسیله روسها را انکار کند، نیروهای ناتو می توانستند با هزینه‌های بسیار کمتری ابقاء شوند.

مخارج دفاعی ایالات متحده تاحدود زیادی، بسته به میزان تهدیدهایی است که آمریکائیان با آنها مواجه هستند و این تهدیدها در سالهای اخیر، در نتیجهٔ ربودن مخفیانهٔ تکنولوژی آمریکا به وسیله اتحاد جماهیر شوروی سابق، افزایش یافته است.

در دوران جنگ، هزینه‌ها، هم‌سنگ زندگی انسانها هستند.

اقدامهای ضدجاسوسی، همیشه ملموس نیستند. در شرایطی مناسب عملیات محرمانه که بر افکار عمومی و تصمیم گیری کشورهای خارجی تأثیر دارند، می توانند در دنیای سیاست‌ها، نقش مهمی ایفاء کنند. تکنیك‌های مخفیانه شامل استفاده از تبلیغات بی اثر، عاملان نفوذی، و جاعلان و یا اشکال دیگر ضداطلاعات مخفی (اطلاعات نادرست عمدی که بدون هیچ تأثیری در جامعه به گردش می افتند) هستند.

این اقدام ها بیشتر به «اقدام‌های فعال» تعبیر می‌شود. که ترجمهٔ یك واژهٔ روسی است. روسها پس از جنگ جهانی دوم و طی جنگ سرد، بی‌رحمانه به «اقدامهای فعال» دست زدند و بعدها در اروپای غربی، مبارزه‌ای را آغاز کردند که نتایج پیچیده‌ای داشت. یکی از تلاشهای بسیار موفق مسکو در اواسط دههٔ ۱۹۷۰ اقدام علیه تصمیم ناتو بود که می‌خواست نمایش سلاحهای هسته‌ای را با افزودن «بمب نوترونی»، مدرنیزه و کامل کند. عدم قاطعیت آمریکا و اروپای غربی در این مورد، موجب سوءاستفاده روسها شد و یك سری «عملیات فعال» ازسوی آنها برای تأثیر گذاری در تصمیم گیری غرب، به اجرا درآمد. دولتهای عضو ناتو تلاش اندکی برای مقابله با «اقدامهای فعال» آشکار و نهان بلوك شرق کردند. دولت آمریکا برآورد کرد که مسکو طی این مبارزه ۱۰۰ میلیون دلار سالانه خرج واحدهای پشتیبانی (برای یك دوره سه ساله) کرده است که از جمله، احزاب کمونیستی

محلی، سازمانهای ذیربط دخیل و عاملان نفوذی بوده‌اند.[۲۴] پاسخ اروپایی‌ها به صف‌بندی مسکو، نسل جدیدی از موشکها با برد متوسط (اس. اس - ۲۰) در سال ۱۹۷۹ بودند که ناتو با آنها نمایش سیستم‌های هسته‌ای خود را به کمك موشکهای جدید «کروز» و راکتهای «پرشینگ - ۲» به اوج خود برساند.

به دنبال موفقیت عملکرد بمبهای ضدنوترونی، روسها به یکی از بزرگترین «اقدامهای فعال» بی‌سابقهٔ خود که موجب جلوگیری از پیشرفت‌های جدید ناتو شد، دست زد. درنهایت آنها شکست خوردند که بخشی از این ناکامی به دلیل وجود سیاستمداران اروپایی بویژه در آلمان غربی، انگلستان و ایتالیا بود که برندهٔ انتخابات شده بودند و به توسعه تمایل داشتند.

شرط‌بندی‌ها خیلی کلان بود. اگر آنها موفق می‌شدند، روسها نیروی نظامی ناتو را تضعیف کرده و شاید حتی این اتحاد را نابود می‌ساختند. اما آنها شکست خوردند، چون دولتهای غربی، اشتباه قبلی خود را در عدم مقابله با روسیه در مورد کلاهکهای نوترونی که با خشونت بیشتری نابود می‌کردند، بخوبی درك کرده بودند. در این زمان متفقین هم کنار نکشیدند. آنها بر آن شدند تا پرده از عملیات شوروی برداشته و در انزار عموم مردم جهان، علیه نیروهای هسته‌ای میان‌برد، دست به افشاگری بزنند.

در انگلستان، آلمان غربی و ایالات متحده، آژانسهای اطلاعاتی غربی، اخبار را برای اذهان عمومی فاش ساختند، که البته از آن پس این اطلاعات به‌وسیلهٔ گروههای خصوصی و احزاب سیاسی طرفدار ناتو و تصمیمات مدرنیزه‌سازی آن، جمع‌آوری می‌شد.[۲۵] اگر سرویسهای جاسوسی غرب به شکل تهاجمی، دست به شناسایی، افشاء و در برخی موارد، خنثی‌سازی «اقدامهای فعال» روسیه نمی‌زدند، امکان تشخیص آنچه اتفاق می‌افتاد، وجود نداشت به‌هر حال آنچه که حتمی است، تلاش آنها در جهت تسهیل نتیجه‌ای است که از آغاز مدنظر بوده است، ولی در آن هنگام معلوم شد که در تاریخ همکاریها، به موضوعی حیاتی و مهم تبدیل شده بود.[۲۶]

یك عنصر کلیدی در رشد قابلیت‌های ضدجاسوسی، درك ماهیت تهدیدهای جاسوسی است که از سوی دیگر مطرح می‌شوند. این بدان معناست که اطلاعات گردآوری شده دربارهٔ فعالیتهای جاسوسی بیگانگان و دشمنان را بخوبی بشناسیم. راههای زیادی برای رسیدن به این امر وجود دارد که در میان آنها، مهمترینشان، نفوذ به درون سرویس‌های جاسوسی دشمن است.

برای انجام این عمل، دایرهٔ ضدجاسوسی یا بایستی فردی را به داخل سرویس اطلاعاتی کشور بیگانه بفرستد و یا کنترل شخص یا چیزی (برای مثال کدها یا رمزها) را که از قبل در آنجا وجودداشته، به دست گیرد.

هر واحد ضدجاسوسی، لیستی از نفرات موردنیاز را لازم دارد که از حساس‌ترین رده‌های سرویس اطلاعاتی خارجی و به اصطلاح «سدشکن» سازمان است.

سرآمد سدشکنان موفق قرن بیستم «هارولد. ای. آر. کیم. فیلبی»، یك مقام ارشد سازمان جاسوسی انگلیس (ام. آی-۶) در بین سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ است که وقتی جوان بود به خدمت این آژانس اطلاعاتی درآمد.

گرچه «فیلبی» جزء گروه جناح چپ بود، و همزمان دانشجوی دانشگاه کمبریج بود و با یك کمونیست استرالیایی ازدواج کرده و در سالهای دهه ۱۹۳۰ در «وین» زندگی می‌کرد، با این حال سازمان هیچگاه در اوان جنگ جهانی دوم سابقه وی را به طور جدی بررسی نکرد و از او خواست تا به آن تشکیلات بپیوندد.

«فیلبی» ضمن موفقیت در پست‌های مختلف خود، پس از جنگ به ریاست شاخه ضدجاسوسی «ام. آی. ۶» منصوب شد.

در سال ۱۹۴۹، وی به عنوان مدیر بخش واشنگتن سازمان جاسوسی و نیز رابط اصلی سازمان با «سی. آی. ای» و «اف. بی. آی» به ایالات متحده فرستاده شد. تا آن زمان، او را رئیس احتمالی آینده «ام. آی-۶» می‌دانستند. با رسیدن به آن مقام، او توانست در برخی عملیات غرب راه خیانت را باز کند و به مدت بیش از ده سال

روسها را در مورد نقاط ضعف آنها طی اقدامات امنیتی‌شان آگاه سازد.[۲۷]

«فیلبی» در پشت یك پوشش آهنین، اخبار بسیاری از عملیات جاسوسی غربی‌ها را به روسها رد می‌کرد که آنها هم متعاقباً اقدامات غربی‌ها را خنثی می‌نمودند حال این باور وجود دارد که او از همان آغاز اقدامات مشترك و محرمانه انگلیس و آمریکا برای جستجوی امکان ایجاد یك جنبش مقاومت در آلبانی جهت براندازی دیکتاتوری کمونیستی بی‌رحم «انورخوجه»[۲۸] توسط روسها خریداری شده بود.

در سال ۱۹۴۸، جدایی بین «تیتو»ی یوگسلاوی و مسکو، آلبانی را از نظر جغرافیایی از باقی بلوك شرق جدا ساخت و منزوی کرد. ایالات متحده و انگلیس امید داشتند طرح براندازی کمونیسم در آلبانی به نتیجه برسد، زیرا در آن صورت نه تنها پایگاه زیردریایی روسها در مدیترانه (واقع در جزایر «ساسبو» آلبانی) برچیده می‌شد، بلکه ممکن بود جنبش‌های مقاومت که هنوز در بخشهایی از اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) فعال بودند، نیز تشویق شوند. با کارگر افتادن نقشه‌های «فیلبی»، اقدامات آلبانی در نطفه خفه می‌شد. اکثر جاسوسان آلبانی که در سالهای دهه ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ به کارگمارده می‌شدند، در همان ابتدا کشته و یا به وسیلهٔ نیروهای آلبانی دستگیر می‌شدند.

گرچه با نگاهی به گذشته این طور به نظر می‌رسد که تحولات درونی جنبش‌های مقاومت آلبانی و یاجنبش‌های دیگر متحدان روسیه کند بودند، دسترسی «فیلبی» به نقشه‌های انگلستان و آمریکا، هر فرصتی را که پیش می‌آمد از بین می‌برد.[۲۹]

در برخی موارد، تحلیل‌های ضدجاسوسی ضعیف می‌تواند موجبات لطمات شدیدی را برای یك سیستم امنیتی ناتوان، به‌وجود آورد. مثال این وضع، عراق و برنامه‌هایش برای توسعه تسلیحات هسته‌ای در سالهای دهه ۱۹۹۰ بود. باوجود آن که سازمان اطلاعاتی آمریکا نسبتاً به در جریان بودن چنین برنامه‌ای یقین

داشت، فقط پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ و زمانی که هیأت تحقیقاتی سازمان ملل چندین سفر به آن کشور انجام داد، غرب از حجم وسیع فعالیتهای عراق مطلع شد. با نگاهی به گذشته، روشن است که عراق با اطلاع از امکاناتِ جهانی ایالات متحده در جمع آوری اطلاعات فنی، به اقدامی تخصصی و دقیق برای فریب سازمان جاسوسی آمریکا، دست زد.

بنابه گواهی کنگره آمریکا به وسیله مدیر وقت سازمان اطلاعاتی مرکزی (سی. آی. ای)، «رابرت گیت»، اگر جنگ خلیج فارس در آن زمان واقع نمی‌شد، رژیم «صدام حسین» برخلاف پیش‌بینی سازمان جاسوسی آمریکا که معتقد بود تا اواخر سال ۱۹۹۰ و قبل از درگیری موفق به ساخت سلاح می‌شد، تاسال ۱۹۹۲ سلاح جدیدی رامی‌ساخت.[۳۰]

تحلیل‌های ضدجاسوسی اغلب نقش حیاتی درنفوذ اصلی ایفاء می کند. برای مثال، اواسط دهه ۱۹۸۰، معلوم شد که «کا. گ. ب» درحال شناسایی و دستگیری جاسوسان روسی بود که به‌وسیلهٔ «سی. آی. ای» و «اف. بی. آی» فرار کرده بودند. شکست‌های عملیاتی متوالی نشان می‌داد که «کا. گ. ب» از طرحها وموفقیت‌های محرمانه آژانس و دفتر اطلاعاتی آمریکا اطلاع داشته است. سؤال مطرح در واحد ضدجاسوسی این بود: چگونه؟

آیا این موضوع به نقص کار افسر سابق «سیا»، «ادوارد لی هاوارد»، درسال ۱۹۸۵ مربوط بوده است؟ و یا به اشتباه مقام امنیتی سفارت در همکاری بانقشهٔ حفاظت دریایی درمسکو، مربوط می‌شود؟ آیا سازشی با سازمان اطلاعاتی آمریکا در مورد یك کانال ارتباطی انجام گرفته است؟ و یا شاید هر یك از این احتمالات تاحدودی درست بوده باشند؟ و یا اگر این طور باشد، تحلیل نهایی حتمی این است که شخصی در «سیا» بوده که بهٔ شکلی رسمی و یا غیررسمی به موارد مورد نظر دسترسی داشته است. ممکن است این شخص «الدریچ آمز» باشد که زمانی مدیر عملیات بوده است؟ از نظر تحلیلی، ایجاد و سلب امکانات، که در قلب اقدامات

ضدجاسوسی قرار دارند، از جمله این موارد هستند. این جریان با انجام بهینه چنین کارهایی (ایجاد و سلب امکانات) از عملیات اطلاعاتی دولت محافظت و حمایت می‌کند.

ولی انجام ناقص یا بد و یا اصلاً عدم انجام موارد ذکر شده، می‌تواند شدیداً تلاشهایی را که علیه یك دشمن صورت می‌گیرد، عقیم سازد و همچنین کشور را در برابر کنترل خارجی همان دشمن بسیار آسیب‌پذیر کند. حداقل آنکه مثلاً کار «آمز» برای «کا. گ. ب»، ایالات متحده را در راستای تداوم فعالیتهای جاسوسی‌اش علیه روسیه، شدیداً ناتوان کرد و همین‌طور روسها را نیز در یك دوره بحرانی تاریخ فاقد قدرت ساخت.[۳۱]

بررسی تلاشهای اطلاعاتی یك دشمن، کار اصلی ضدجاسوسی است، ولی ممکن است فعالیتهایی را که به فراسوی مسائل دفاعی راه دارند نیز شامل شود. بعلاوه، گاهی دایره ضدجاسوسی برای خنثی‌سازی فعالیتهای جاسوسی بیگانگان باید موضعی تهاجمی بگیرد و فعالانه به دنبال نفوذ در سرویس اطلاعاتی دشمن باشد. به طور مثال، سرویس اطلاعاتی دشمن معتقد می‌گردد که عملیاتش علیه دیگری روال موفقیت‌آمیزی دارد، در صورتی که درواقع عملیات مذکور به بن‌بست‌های کوری کشیده می‌شود و یا دولت خودی را وامی‌دارد در جهات دلخواه دشمن حرکت کند.

این نوع فریب می‌تواند فریب تاکتیکی باشد، نظیر پنهان‌سازی ویژگی‌های عملیاتی یك هواپیمای جدید؛ فریبکاری استراتژیك نظامی، مانند فرود آمدن نیروهای متفقین در نرماندی در سال ۱۹۴۴؛ و یا فریبکاری استراتژیك سیاسی مثل عملیات «تراست» در به پرواز درآوردن نیروی هوایی روسیه در سال ۱۹۲۰؛ آن طور که یك اهل فن مجرب می‌نویسد:

«در جایی که هیچ سازمان مخالف خاصی در داخل وجود ندارد (مثلاً یك سرویس امنیتی)، یکی دست و پا کنید - هم برای نفوذ تدریجی به درون سازمانهای

مهاجر خطرناك خارجی به خاطر تضعیف آنها و یا کانال زدن به داخل عملیاتشان، و هم برای صاف کردن واقعی جاده برای مخالفان بالقوهٔ داخلی.

اگر از قبل یك سازمان مخالف داخلی وجود داشت، باید اقدامی برای نفوذ تدریجی به درون آن صورت گیرد تامخالفین را به اعلام موجودیت خود تحریك کند و موجب حرکتی در خدمت منافع کشور شود.»[۳۲]

گاهی اگر شرایط ایجاب کند و اهل فن، افرادی ماهر باشند، شاخه ضدجاسوسی می تواند فریبی را به کار گیرد تا نه تنها در بین مخالفین داخلی، بلکه در سرویس‌های اطلاعاتی و در بین دشمنان خارجی، کارگر افتد.

ماجرای «تراست» روسیه، یك چنین عملیاتی بود. «تراست» در اوایل دهه ۱۹۲۰ اجرا شد و کاملاً تحت کنترل سرویس محرمانه روسها «چکا» بود.[۳۳] با این باور که آنها به طور متحد و با حرکتی فعال و مؤثر و ضدبلشویکی وارد عمل شدند، مخالفین رژیم داخل روسیه و آنها که در تبعید بودند، از سوی «تراست» مورد تحریك و تطمیع قرار گرفتند تا اعلام موجودیت کنند و به صورت هدفهای امنیتی دولت روسیه در آیند.

«چکا» با استفاده از آن اطلاعات و کنترل ارتباطات بین آژانسهای اطلاعاتی غربی، گروه مهاجران روسی و ساکنان روس داخل کشور، توانست ماهرانه، مخالفتهای ضدکمونیستی داخل و خارج کشور را خنثی سازد. «تراست» نیز قادر شد با بکارگیری همین تماسها با سرویسهای اطلاعاتی غربی، اخبار منحرف کننده و نادرستی رابه درون رژیم کشور روسیه شوروی و به همان سرویسهای اطلاع‌رسانی مربوط به وزارت خارجه، بفرستند. غرب، بخصوص از طریق امکانات جاسوسی خود در روسیه، مطلع شد که حمایتها از رژیم بلشویکی رو به کاهش گذارده و رهبران شوروی، در اصل، ملی گراهایی هستند که ـ اگرچپ هم باشند با غرب رابطه دوستی و آشتی برقرار می کنند ـ به تدریج کشوررا قربانی انقلابی می کنند که در داخل و خارج به گونه‌ای قانونمند و روشی قابل پیش‌بینی

رفتار خواهد کرد. این عمل ضدجاسوسی در واقع یك کار جزئی مخفیانه از کل سیاست لنین طی دهه ۱۹۲۰ بود که به رژیم شوروی زمان کافی می‌داد تا کنترل حزبی خود را بر سراسر کشور استحکام بخشد و همزمان اقتصاد شوروی را در قالب سیاست نوین اقتصادی، تثبیت نماید.

«تراست» و دیگر اقدامات فریبکارانه مشابه که توسط سرویس جاسوسی شوروی اعمال می‌شد، موجب گشت که غرب دست به عملیات بی‌حاصلی علیه شوروی زده و آشفته و منحرف گردد و در مقابل تلاشهای لنین را قوام بخشد و این فکر را در غرب جا اندازد که روسها در حال رسیدن به اهداف خود هستند.[۳۴]

بعلاوه، دایره ضدجاسوسی می‌تواند از طرحهای حساس نظامی هم محافظت کند. در سال ۱۹۴۳، متفقین بر آن شدند تا جبهه وسیع دیگری در برابر نازی‌ها باز کنند. نقشه این بود که در سال ۱۹۴۴ ابتدا فرانسه را مورد تهاجم قرار داده و سپس دامنه جنگ را به غرب آلمان بکشانند، در حالی که همزمان روسیه از شرق آلمان دست به حمله می‌زده است. متفقین برای پشتیبانی و محافظت از این نقشه و شکستن دیوار دفاعی وحشتناك آلمان در آتلانتیك، یك استراتژی ضدجاسوسی خاص اندیشیدند تا نازی‌ها را متقاعد سازند که آنها در نرماندی فرود نخواهند آمد.

حتی زمانی که نازی‌ها فهمیدند که نرماندی در واقع یك سایت هوایی بوده، نقشه، آلمان را متقاعد می‌کرد که فرودگاه اصلی بیش از یك صد مایل در جهت شمال یعنی در «پاس دکالاس» قرار دارد. بنابراین هیتلر منتظر فرود واقعی نیروهای متفق بود و به جای آنکه تمامی ارتش آلمان را روانه سواحل نرماندی کند تا حمله را درهم شکنند، نیروهای ذخیره مهم خود را در پشت جبهه نگاه داشت. اگر سازمان جاسوسی هیتلر از نقشه حمله مطلع می‌شد و یا می‌فهمید که حمله به نرماندی فقط تظاهری بیش نبوده، تقریباً به طور حتم، فرود نیروهای متفق در سال ۱۹۴۴، ناکام می‌ماند.

با این حیله، انگلیس و آمریکا نخست موفق شدند نقشه واقعی حمله را از سازمان جاسوسی آلمان پنهان کنند و دوم آنکه توانستند با نفوذ در آن سازمان، حتی در روزهای پس از فرود نیروهایشان این باور را که حمله نرماندی یك حیله بیش نیست، کاملاً واقعی جلوه دهند.

در اوایل جنگ، انگلیسی‌ها هر جاسوس روسی را که به بریتانیا فرستاده می‌شد، دستگیر می‌کردند. آنها به جاسوسان دو پیشنهاد می‌دادند: یا برای انگلیسی‌ها کار کنند و یا اینکه کشته شوند. غالباً زنده ماندن را انتخاب می‌کردند. به اصطلاح جاسوسی، آنها در واقع علیه حامیان سابق خود وارد عمل می‌شدند. بعد، ضدجاسوسی انگلیس با استفاده از گزارشهای رادیویی خود و حمایت از آلمانها، فرماندهی ارشد نازی‌ها را متقاعد ساخت که یك سری «عملیات خیانتکارانه» شناسایی شده است.

امتیاز ویژه‌ای که متفقین در اجرای این فریبکاری داشتند، توانایی‌شان در تأیید و روشن ساختن تأثیر اطلاعات نادرستی بود که به آلمانها می‌دادند. این تأیید از راه یك کانال تغذیه برگشت خبر، صورت می‌گرفت. گیرنده‌های مخفی و واحدهای کشف رمز بریتانیا به نام «اُلترا» که روی ارتباطات آلمان کار می‌کردند، نشان دادند که نازی‌ها، اخباری را که جاسوسان انگلیسی از بریتانیا مخابره می‌کردند، باور کردند. آنچه جاسوسان دوجانبه به آلمان گزارش می‌کردند، تدارکات آشکار وسیعی برای تهاجمی بود که مغز اصلی شروع آن را «پاس دکالاس» اعلام می‌کرد. آمادگی‌هایی که درغرب، شمال انگلیس و اسکاتلند صورت می‌گرفت، تماماً صحنه‌سازی دروغینی ازجنگ بود. فرماندهان انگلیس و آمریکا، اردوگاهها و تحرکات ناوگانی ساختگی برپا می‌کردند که ترافیك بی‌سیمی کاذب نیز آن را تکمیل می‌ساخت. به طور کلی یك گروه نظامی خیالی مهیا کرده بودند که فرضاً اولین رسته نظامی ایالات متحده، به فرماندهی ژنرال «پاتن» که از شرق انگلستان هدایت می‌شد، در «پاس

دکالاس» به رویارویی می‌پرداخت.

تمامی این فعالیتها به پشتیبانی رده‌های بالای سازمان جاسوسی «سیا» انجام می گرفت که قرار بود اطلاعات مربوطه را به دست آلمانها برسانند. یك نقشه بدست آمده از آلمان، موفقیت این «نیرنگ بزرگ» را نشان می‌داد. نقشه مذکور نظم استقرار نیروهای متفق، آن گونه که در ۱۴ می سال ۱۹۴۴ بوده و نیز همان نظم جعلی ـ که مربوط به عملیات «شکیبایی» بود ـ را نشان می‌داد.

گیرنده‌های مخفی «التر!» ـ واحد کشف رمز بریتانیا ـ فاش ساختند که «هیتلر» انتظار داشت کشتار اصلی در نرماندی صورت گیرد، ولی بعداً باور کرد که حمله اصلی علیه «پاس دکالاس» طرح‌ریزی خواهد شد.

در آوریل ۱۹۴۴، بمبارانهای استراتژیك متفقین، در طیفی وسیع خسارات زیادی در طول سواحل «نرماندی» بجای گذارد. همان سواحلی که با بمباران دونقطه دیگر، هدف عملیات «شکیبایی» بود. و در عین حال دو منطقه مورد حمله، در آینده جزو مناطق اصلی مورد تهاجم بودند. پس از اولین روز آغاز واقعی عملیات فرود نیروها در ششم ماه ژوئن، نیرنگ ادامه یافت تا حواس و نگرانی آلمانها را به یورش اصلی «پاس دکالاس» معطوف دارند. عملیات «شکیبایی»، مورد مهمی از موقعیت متفقین در نرماندی بود. در نتیجه ادامه نیرنگ فوق، آلمانها نیروهایی را تدارك دیدند که از حد انتظار کمتر و دارای پیشروی کندتری بودند.[۳۵] اگر آلمانها شك می کردند که جاسوسانشان، خود رافروخته‌اند و یا رمزهای آنها لورفته است، کل عملیات با شکست روبرو می‌شد. تلاشهای ضداطلاعاتی وسیع‌تر موکول به اقدامات مؤثر ضدجاسوسی است. در بطن برنامه کلی، کار ضداطلاعاتی، ضمن پیش‌بینی حمله، عامل حیاتی در موفقیت شروع عملیات بود، یعنی همان زمانی که چندین تن مواد منفجره بر روی فرانسه ریخته شد. حمله مذکور سد دفاعی «ورماخ» را آسیب‌پذیر ساخت.

عملیات مخفی

درست مانند کار ضداطلاعاتی، تاریخ پر از امتیازاتی است که در اختیار کشورها بوده و هست که در ترکیب با قابلیت‌های عملیات مخفی مؤثر در تمامی سیاست‌هایشان هویداست. از سوی دیگر، تاریخ مملو ازمشکلاتی است که فقط گریبانگیر دولتهایی می‌شوند که فاقد این امتیازات می‌باشند. ساختار زیرین اقدامات وسیع مخفی شوروی در اروپا یعنی بخش عمده تلاش آنها برای تغییر دادن تصمیمات ناتو بود. زیرا ناتو مصمم بود در اواخر سال ۱۹۷۰ نیروهای هسته‌ای تاکتیکی خود را به بمبهای نوترونی مجهز کند. این ساختار به تنهایی تعیین کننده سرانجام کار نبود.

با رهبری نسبتاً ضعیف ناتو، در آن زمان، که درمورد لزوم مدرنیزه ساختن تسلیحات خود یقین قطعی نداشت، روسیه امکان تحرك بیشتری در زمینه فعالیتهای نظامی آشکار و فشارهای دیپلماتیك پیدا کرد. شبکه‌های مخفی حامی خط مقدم، حقوقدانان بین‌المللی و فعالیتهایشان، حمایتهای بسیار مؤثری از هدف سیاسی روسیه ـ متوقف ساختن روند تولید سلاحهای جدید ـ به حساب می آمدند.

تاریخ عملیات مخفی ـ یعنی همان کار تأثیر گذاری و نفوذ مخفیانه در حوادث، تصمیمات و دیدگاههای کشورهای دیگر در حالی که تماماً با وجهه‌ای حق به جانب تکذیب می‌شوند ـ به هیچوجه محدود به درگیریهای غرب با روسیه شوروی نیست.

گرچه اتحاد جماهیر شوروی (سابق) با حمایت اطلاعاتی و محرمانه از کمونیست‌های بین‌المللی، می‌توانست به شکل وسیع‌تر و بسیار موفقیت آمیزتری از این وسیله مخصوص ـ عملیات مخفی ـ استفاده کند، با این حال در کشورهای دیگر هم کاربرد آن، جدید نیست. برای مورخین کاملاً روشن است که از سوی «لویی پانزدهم» و «لویی شانزدهم» به شورشیان مستعمرات انگلیس در شمال آمریکا کمکهای مخفی می‌شده است.[۳۶] مشاوران پادشاه می گفتند که

کمکهای فرانسه به شورشیان نه تنها قدرت بریتانیا را کاهش می‌داد - در ضمن آنکه قدرت تجارت خودش رونق بیشتری می‌یافت - بلکه ممکن بود به پس گرفتن قطعی مستعمرات فرانسه در دنیای جدیدی که پس از شکست فرانسه در سال ۱۷۶۳ در اختیار انگلیس و اسپانیا قرار گرفته بودند، منجر گردد.[۳۷] یکی از عواقب ناخواسته این شکست، کاهش احساسات ضدفرانسوی در مستعمرات و رشد عواطف ضدانگلیسی و فراگیر شدن آنها در فضای جامعه بوده است. حال فرانسه در صدد بهره‌جویی از این غیرت ملی بود. در آغاز، فرانسه به شکل مخفیانه تبلیغات ضدانگلیسی را در مستعمرات دامن می‌زد.[۳۸] زمانی که انقلاب آمریکا رسماً آغاز شد، دولت فرانسه ناگزیر بود تصمیم بگیرد که آیا کمك به شورشیان را سازماندهی کند یا خیر؟ خطرات قابل توجهی از جمله احتمال جنگ با بریتانیا وجود داشت. در همین ضمن، وزیر خارجه «لویی شانزدهم»، «کنستانتین گراویه» اعلام کرد: باتوجه به آنچه فرانسه انجام داده است، احتمال جنگ فرانسه و انگلیس وجود دارد.

وی افزود: به علاوه، باتوجه به اینکه انگلیس، کمکهای انسانی و منابع آمریکای شمالی را رد کرده، بهتر بود که ضعیف می‌شد، زیرا خود این امکان را به وجود آورده است.

«ورجینی» در کنار مشاوران دیگر «لویی» در مورد برنامه‌ای گفتگو می‌کرد که طی آن فرانسه آشکارا به انگلستان در خصوص عدم مداخله خود در آمریکای شمالی اطمینان می‌داد. در عین حال به طور همزمان به یاغیان کمك محرمانه تسلیحاتی، مالی و غیره می‌کرد و علناً اعلام می‌نمود که کمکهای پنهان و آشکار او «به شکل قانونی و عادی» از وزارت بازرگانی تأمین می‌شده است.[۳۹]

دولتهای دیگر در مورد طرفداری از آمریکایی‌ها به فرانسه هشدار دادند. اندك اندك مشاجرات به جنگ تبدیل شد، زیرا یك سلطنت‌طلب - لویی شانزدهم - بزحمت می‌توانست طرفدار آزادیخواهی و یا طرفدار گروههای مخالف سلطه‌طلبی آمریکا باشد. سرانجام وی در کنار «ورجینی» قرار گرفت و پذیرفت که

باید از دشمن دشمنانش حمایت شود، حتی اگر فرانسه هیچ کنترلی بر جنگ نداشته و یا نداند که شورشیان چگونه از کمکها استفاده می کردند.[۴۰] در اوایل ماه می سال ۱۷۷۶، «لویی» اجازه داد برای مشاورش، «پیر آگوستین کازن بومارچی»، تدارکاتی را خریداری و برای آمریکائیان ارسال دارند. در ماه اوت «بومارچی» شرکت «رودریگو هورتالزسی» را به عنوان پوششی جهت مخفی نگاه داشتن دست دولت در این کار، تأسیس کرد.

ظرف یك سال، شرکت مذکور هشت محموله از تجهیزات و تدارکات نظامی توسط کشتی برای آمریکائیها فرستاده بود که بخش وسیعی از تسلیحات پادشاهی خود فرانسه بودند.[۴۱] پیش از آغاز رسمی عملیات جنگی، دومین کنگره، در سپتامبر ۱۷۷۵، یك هیأت نمایندگی به طور مخفی به آنجا فرستاده بود.

به این کمیته مبالغ هنگفتی پول برای تهیه محرمانه تدارکات نظامی داده شده بود و در همان زمان در «فیلادلفیا» اعضای آنها با یك عامل مخفی فرانسه، که در قالب یك تاجر فلاندری سفر می کرد، ملاقات کردند.[۴۲] سپس کنگره «سیلاس دین» را در سال ۱۷۷۶ به عنوان عامل خود به اروپا فرستاد تا ترتیب تدارکات را بدهد.[۴۳] در ماه سپتامبر، کنگره دو نماینده دیگر برای دادگاه فرانسه انتخاب کرد. قرار شد آن دو تن ((«بنجامین فرانکلین» و «آرتور لی»))، مخفیانه تحت نظر باشند تا دستور بعدی برسد.[۴۴] «فرانکلین» در ماه نوامبر به فرانسه رسید و علناً به عنوان نماینده دیپلماتیك گروههای شورشی به کار مشغول شد. در همان زمان جلساتی که وی تشکیل می‌داد تبدیل به کانون هماهنگی کمکهای انسانی و تدارکاتی محرمانه‌ای شد که از اروپا و آمریکا به آنجا ارسال می‌شد.

فهمیدن آنکه در صورت عدم ارسال کمکهای فوق، چه اتفاقی می‌افتاد، مشکل است. ولی در همان زمان، بسیاری از افراد مانند محققان آخر انقلاب، عنوان کرده‌اند که نخستین کمکهای محرمانه فرانسه و اسپانیا در همان مراحل اولیه انقلاب، قطعی بود.[۴۵] تا پایان سال ۱۷۷۷، و به دنبال اشغال فیلادلفیا توسط بریتانیا،

پیش‌بینی پیروزی آمریکا با شك و تردید همراه بود. اما اخبار پیروزیهای شورشیان در «ساراتاگو» و مقاومت جورج واشنگتن در این شهر، فرانسویان را متقاعد ساخت که شورشیان می‌توانند پیروز شوند و در اتحاد رسمی «فرانسه و آمریکا» در فوریه ۱۷۷۸ نقش مهمی ایفاء کنند.[۴۶] بعدها فرانسه مستقیماً از این کمك منتفع شد، گرچه پادشاهی آن کشور هیچ نصیبی نبرد. مثلاً زمانی که در سال ۱۹۰۳ جنگ بین انگلیس و فرانسه درگرفت، ناپلئون مجبور نبود خود را به ورطه استراتژیکی بیندازد که شاید از سوی مستعمرات سابق فرانسه در آمریکای شمالی تعبیه شده بود و یا ناگزیر نبود خود را درگیر دشمنی کند که از پشتیبانی مالی فراوان برخوردار بود.[۴۷]

شکست آلمان به خاطر تدابیر امنیتی و ضدجاسوسی ضعیف تا حدودی مانع شرکت آمریکا در اوایل جنگ جهانی اول شد و آن را به تعویق انداخت. شکست مزبور با اقدامات به غایت غیرمؤثر ضدجاسوسی و عملیات مخفی آلمان، قطعی و فراگیرتر شد.

در آغاز جنگ جهانی اول، رهبران آلمان معتقد بودند که ایالات متحده به جانبداری از آنها وارد جنگ خواهد شد.[۴۸]

این توهم خیلی زود از بین رفت و دیدگاه و هدف آنها نسبت به آمریکائیان را تغییر داد. حال، دولت قیصر سعی داشت نیروهای مسلح آمریکا را از پیوستن به نیروهای متفقین در اروپا بازدارد.

«وودرو ویلسون» قبل از پیروزی مجدد خود در انتخابات سال ۱۹۱۶، قول داده بود که آمریکا را بیطرف نگه دارد. یکی از امتیازاتی که آلمانها در جنگ داشتند این بود که هنوز در ایالات متحده، حس دشمنی با بریتانیای کبیر وجودداشت. آلمانها به طور مخفیانه تبلیغات ایرلندی و آلمانی - آمریکایی می‌کردند و فضای جبهه‌های سیاسی را آکنده از چنین تبلیغاتی می‌ساختند. بعلاوه، فرستادهٔ آلمان به ایالات متحده و فرماندهان نظامی و نیروی دریایی در اختیار وی، هدایت مالی عملیات خرابکارانه را به عهده داشتند و مانع از حمل تسلیحات آمریکایی به اروپا

می‌شدند و آن را به تعویق می‌انداختند. ماشین جنگی از کار افتاد و کشتی‌ها بی‌استفاده شدند. [۴۹] آلمان طی جسورانه‌ترین حرکت خود به شکل مخفیانه، مکزیك را به جنگ با ایالات متحده، تحریك می‌کرد. «قیصر» در این خصوص امیدوار بود که ایالات متحده را از درگیر شدن در اروپا منصرف سازد.

اما عملیات آلمانها ضد و نقیض بوده و غالباً بسیار پرجنجال می‌شدند. برای دور نگه داشتن تسلیحات آمریکایی از دسترس متفقین، آلمانها نه تنها خرابکاریهای مخفیانه‌ای را رهبری می‌کردند، بلکه به عملیات جنگی زیردریایی نامحدودی دست می‌زدند که موجب خسارات جانی و مالی شدید آمریکایی‌ها می‌شد. [۵۰] بعلاوه، تقویت اعمال مخفیانه ازسوی آلمانها با این هدف صورت می‌گرفت که انگلیسی‌ها در صحنهٔ رقابت رهبران سیاسی و تجاری‌شان با آمریکایی‌ها دست برتر را داشته باشند و این جهت گیری آنقدر آشکار بود که سبب ایجاد یك بازتاب ضدآلمانی در افکار عمومی شد.

تشدید این حس در افکار عمومی و بدتر شدن وضع که تا حد زیادی بسته به اشتباهات امنیتی در عملیات بود که ضمن آن مأموریت‌های خرابکارانهٔ آلمانها فاش می‌شدند، موجب می‌شد تا داستانهای خیالی که انگلیسی‌ها از بیرحمی‌های آلمانها در اروپا ساخته بودند، معتبرتر جلوه کنند. [۵۱] زمانی که تلگرام «زیمرمن» فاش شد، تلاشهای محرمانهٔ آلمانها در ایالات متحده گمان سابق آمریکایی‌ها را به دولت «قیصر» از بین برده بود.

عملیات محرمانهٔ آلمانها نه تنها در جلوگیری از پیوستن آمریکا به نیروهای متفق ناکام ماند، بلکه در واقع ناخواسته این حرکت را سرعت بخشید. در مقابل، انگلستان با بهره‌جویی از فرصت‌های بهتر خود و نیز یك رهبری جانبدارتر آمریکا، توانست برنامهٔ مخفیانهٔ ظریف‌تر، پیچیده‌تر و نهایتاً موفق‌آمیزتری را در ایالات متحده اجرا کند. البته این اقدام انگلیس تنها دلیل دوشادوش شدن آمریکا با متفقین در سال ۱۹۱۷ نبود. ولی این مسأله به تصمیم گیری «ویلسون» کمك کرد و

توانایی‌اش را در تجهیز کشور برای جنگی که مردم آمریکا در ابتدا تمایلی به ورود به آن نداشتند، افزایش داد.

رمز موفقیت انگلیسی‌ها چه بود؟

اول و پیش از همه، استقرار رئیس سازمان اطلاعاتی ـ جاسوسی انگلیس، «ویلیام وایزمن» در ایالات متحده و نزدیکی وی با پرزیدنت «ویلسون» بود. این جوان مهرهٔ خیلی موفقی نبود و نوشته‌ها و مطبوعات از او چهرهٔ یك جاسوس نفوذی مهم قرن را ساختند. طبق نظر «آرتور ویلرت» که ناظری آگاه است، «وایزمن» در مورد تمامی تصمیمات و اهداف، منشی مخصوصِ کلنل «هاوس»، یعنی نزدیکترین مشاور ویلسون شد.[۵۲]

در واقع بنا به اعتقاد «ویلرت»، روابط بین «هاوس» و «وایزمن» درست رابطهٔ یك پدر و پسر بود؛ گرچه «هاوس» و تعداد اندکی از مقامات عالی‌رتبهٔ آمریکایی، «وایزمن» را فرستادهٔ مخفی انگلیس می‌دانستند.

«هاوس» تا آنجا پیش رفت که این مرد انگلیسی تبار را به بهترین وجه در خدمت «ویلسون» قرار داد. نهایتاً «وایزمن» به نقش افسر رابط فرستادهٔ بریتانیا به واشنگتن و فرستادهٔ آمریکا در لندن کمتر پرداخت و رئیس مرکز تماس بین کاخ سفید و دولت بریتانیا شد.

حتی پس از تصمیم گیری «ویلسون» برای ورود به جنگ، وزارت خارجهٔ انگلیس از «وایزمن» استفاده کرد تا آمریکا را وادار کند در واقع سریع‌تر به جنگ بپیوندد. بعلاوه، وی قادر بود از موقعیت خود در جهت رهبری و هماهنگ‌سازی اتحادبزرگتری بین متفقین و عضو جدید استفاده کند.[۵۳] اتحادی که در صورت عدم حضور وی اعضای کمتری می‌داشت.

برای مثال، با جزئیاتی که «ویلسون» از پیشروی در جنگ ارائه کرده بود ـ حتی قبل از بدست گرفتن ریاست کابینه ـ «وایزمن» به‌وسیله نشریات انگلیسی، ترتیب پوشش تبلیغاتی مطلوبی را داد که با بازتاب رسانه‌ها در ایالات متحده،

پرستیژ «ویلسون» را افزایش داد. همچنین شواهد نشان می‌دهد که «وایزمن» نامه‌های رسمی سیاسی نوشته است که از طریق کلنل «هاوس»، مستقیماً به دست رئیس جمهور «ویلسون» می‌رسید.

رئیس جمهور آنچنان اعتمادی به «وایزمن» داشت که وقتی جنگ به پایان رسید از وی خواست تا در کنفرانس صلح «ورسای» در سمت مشاور شخصی رئیس جمهور شرکت کند.[۵۴]

یکی از مقامات رسمی ارشد سرویس اطلاعاتی انگلیس گفته بود: «تا آنجا که ما «وایزمن» را می‌شناسیم، او می‌توانست موفق‌ترین عامل نفوذی انگلیس باشد.»[۵۵] عملیات مخفیانهٔ انگلستان در ایالات متحده بنا به دلایلی کاملاً موفقیت‌آمیز بود.

دلیل اول؛ تصمیم ورود آمریکا به جنگ که صحنهٔ یك مبارزه شدید سیاسی هم بود؛ به این معنا که آمریکا پایگاه برنامه‌های سیاسی و تبلیغاتی محرمانه‌ای شد که می‌توانست تفاوتی کوچك ولی مهم در مقایسه با خود انگلستان داشته باشد. سرویس اطلاعاتی انگلیس کار را از اول خط شروع نکرد، جیب‌های پر پول و مهمی که طرفدار بریتانیا بودند و احساسات ضدآلمانی در ایالات متحده ـ خصوصاً در رسانه‌های برجسته ـ در مراکز تجاری و دولتی وجود داشتند.

در کل، برای مأموران اجرایی انگلیس در مقایسه با مأموران آلمانی، آسانتر بود که در محافل طرفداران انگلیس سواحل شرقی ایالات متحده حاضر شده و ایفاء نقش کنند. بعلاوه، انگلیس غالباً قادر به نفوذ و خنثی‌سازی عملیات آلمانها و در جای خود نیز قادر به بهره‌برداری از بی‌کفایتی‌های آلمانها در جهت مقاصد تبلیغاتی خود بود. چرا تلاش‌های مخفیانهٔ لندن و برلین در ایالات متحده مهم بودند؟

دلیل این امر آن است که سرانجام آمریکا به جنگ پیوست و سریعاً تجهیز شده ولی با زحمت به توازن قدرت با متفقین رسید. روشن است که انگلیس از

عملیات مخفی هم تا حدودی برای حفظ امنیت خطوط تدارکاتی خود در ایالات متحده و نیز برای تأثیرگذاری در دیدگاههای سیاسی و عملکرد آمریکائیان در سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ استفاده می‌کرده است، گرچه دلایل این مدعا هنوز مبهم هستند. مقامات عالی‌رتبه رسمی دولت آمریکا ظاهراً فعالیت‌های خود را به دور از انظار عمومی و پنهانی انجام داده و باهم تبانی داشتند.

بنا به قول «دسموند مورتن»، دستیار شخصی «چرچیل» طی جنگ (و احتمالاً عامل نفوذی آلمان در سرویس اطلاعاتی انگلیس که قبل از جنگ برای «چرچیل» انتخاب شده بود)، محرمانه‌ترین موضوعی که غیر از نخست‌وزیر، هیچکس دیگری از آن مطلع نبود، این بود که تمامی مقاصد و اهداف امنیتی ایالات متحده بنا به خواست رئیس جمهور آمریکا، به‌وسیلهٔ انگلستان دنبال می‌شد.

یك افسر انگلیسی در واشنگتن با آقای «ادگار هوور» و ژنرال «بیل دنوان» نشست‌هایی داشت و مرتباً گزارشهایی را برای رئیس جمهور می‌فرستاد. البته نکته مهم آن است که این مطلب را نباید به شکل غوغایی بزرگ و جنجال‌برانگیز مطرح کرد.[۵۶]

«مورتن» به یك جاسوس نفوذی بزرگ و زبردست دیگر هم به نام «ویلیام استیونسون» و تشکیلات او در ایالات متحده که مرکز هماهنگی مسائل امنیتی انگلیس، یا «بی.اس.اس» بود، اشاره کرد. «استیونسون» تحت پوشش مأمور اداره کنترل گذرنامه‌های انگلیسی مستقر در ایالات متحده، نقشی مشابه «وایزمن» در جنگ جهانی اول ایفاء می‌کرد. رابطه و مسئولیت «استیونسون» برای بسیاری از مقامات رده بالای دولت آمریکا معلوم و مشخص بود، ولی برای مردم و افکار عمومی روشن نبود. آنها با او کار می‌کردند. به او نسخه‌هایی از سخنرانی‌های «روزولت» را که در آینده قرار بود قرائت شود، نشان می‌دادند، زیرا احتمال می‌دادند که وی نه تنها به مرکز رابطین خود خبر می‌دهد، بلکه با این کار موجب واکنش مطلوبی در آمریکا، انگلیس و هر جای دیگر، به نفع ایالات متحده، می‌شد.[۵۷]

او طی عملیات علنی نازی‌ها در آمریکا با دایرهٔ ضدجاسوسی آمریکایی‌ها همکاری می کرد. «اف.بی.آی» ۴۲ جاسوس آلمانی را بین سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ دستگیر کرد که دستگیری شش نفر از آنها با کمك انگلیسی‌ها انجام شد.[۵۸] وی به «ویلیام داناوان» کمك کرد تا برای اولین بار، روابط اداری اطلاع‌رسانی را سازماندهی کند، با نام «دفتر هماهنگ کنندهٔ اطلاعات» یا «سی.او.ای» مرکزیت بدهد و پس از آن دفتر خدمات استراتژیك یا «او.اس.اس» را راه‌اندازی نماید.[۵۹] بعلاوه از نزدیك با مقامهای عالی‌رتبه داخلی دولت آمریکا کار می کرد و بدین سان مرکز هماهنگی مسائل امنیتی انگلیس، شبکهٔ سرّی بزرگی را در درون ایالات متحده ایجاد کرده بود. مرکز فوق در اوج فعالیت‌های خود، دو هزار نفر را در آمریکا به استخدام درآورده بود که شاید حدود یکهزار نفر آنها از عوامل اجرایی در آن منطقه بودند.

این مرکز رمزهای ارسالی را، خود می‌ساخت و تنها در یك مورد، «اف.بی.ای» سیصد پیام رمزی ظرف یك هفته به نیابت از طرف «مرکز هماهنگی مسائل امنیتی انگلیس» در آمریکا به سرویس اطلاعاتی انگلیس ارسال داشت.[۶۰] آنچه روشن نیست این است که آیا مقامهای رسمی و بلندپایهٔ ایالات متحده آمریکا از تلاش‌های مخفیانهٔ مرکز نامبرده مطلع بودند و از آنها پشتیبانی می کردند یا خیر؟

مرکز هماهنگی در جهت تبلیغات، اقدامات سیاسی و شبه‌نظامی برای منحرف ساختن افکار عمومی آمریکائیان از حالت بیطرفی نسبت به جنگ اروپا فعالیت‌هایی انجام می‌داد تا آنها را به مقابله با طرحهای آلمان وادارد که درصدد جلوگیری از رسیدن تدارکات آمریکایی‌ها به دست انگلیسی‌ها قبل از سال ۱۹۴۲ بود. طبق گزارشهای «دیوید ایگنچیوس» و «ماری لاول» ـ که هر دو براساس تاریخچه مدون عملیات مرکز هماهنگی مسائل امنیتی انگلیس در ایالات متحده بوده و این دو تن بدان دسترسی داشته‌اند ـ مرکز فوق با همکاری ناشران روزنامه‌های برجسته، ویراستاران و روزنامه‌نگاران مشهور مسئول عملیات

بی‌شمار و موفقیت آمیز خبررسانی در آمریکا بوده است. [۶۱] آنها به دفاتر روزنامه‌ها، ایستگاههای رادیویی و فیلمسازان هالیوود کمك مالی می کردند. ازسوی دیگر، گروههای نفوذی مانند «آمریکا فرست» (که گروهی طرفدار عدم مداخله در امور دیگر کشورها بودند) با ترفندهایی، ایالات متحده را از جنگ دور نگه می‌داشتند. آنها نیز اعضای گروههای خود را خودشان پیدا کرده و آموزش می‌دادند.

آنها از نزدیك با دیگر گروههای غیردولتی مهم نظیر اتحادیه کارگری آمریکا و سازمانهای قومی متحد کار می کردند. آنها به شایعات دامن می‌زدند تا از کسانی که دوست داشتند حمایت کنند و افرادی را که نمی‌خواستند، بی‌اعتبار سازند. آنان از وسایل گوناگونی استفاده می کردند؛ ازجمله آنچه را که امروز «حیله‌های کثیف» نامیده می‌شود، جهت ناکام کردن مخالفین خود به کار می‌بستند. با ویژگی‌های رژیم نازی و رفتار امپریالیستی ثابت شدهٔ آن، برای مرکز هماهنگی مسائل امنیتی انگلیس خیلی دشوار به نظر نمی آمد که دیدگاههای آمریکائیان را در جهت دلخواه خود تحت نفوذ درآورد. ولی در آن زمان، مردم آمریکا تمایلی به درگیر شدن در یك جنگ دیگر در اروپا نداشتند. مرکزفوق بر این باور بود که اقداماتش حداقل برای دور کردن این حس عدم مداخله ـ که در بین مردم رواج یافته بود ـ از تصمیمات کمك‌رسانی آمریکایی‌ها به بریتانیا تا اندازه‌ای مؤثر واقع می‌شود و نهایتاً زمینه را برای ورود سریع آمریکا به جنگ، اروپا پس از حمله به «پرل هاربور» فراهم می‌سازد. [۶۲]

توصیف روش دیگری از روش «عملیات مخفی» که طی سالهای اولیه و پرخطر جنگ سرد در اروپا صورت گرفته، وجود دارد. در پایان جنگ جهانی دوم، سرنوشت اکثر غولهای اروپا یکسان و برابر بود. همزمان با عقب‌نشینی ارتش نازی از سرزمینهای اشغالی غرب روسیه شوروی، ناحیه بالتیك و اروپای شرقی، ارتش سرخ و نیروهای امنیتی روسیه، برای زیر کنترل درآوردن این کشورهای آزاد به سوی آنها حرکت کردند.

مسکو خود را درگیر درهم شکستن نیروهای پارتیزانی ضد شوروی در «اوکراین» و جمهوریهای بالتیک کرد و از سویی به تحکیم سلطه سیاسی خود بر اروپای شرقی پرداخت. در یونان، روسها با تکیه بر اقدامات حزب کمونیست، کنترل را به دست گرفتند. در جاهای دیگر، احزاب کمونیستی که مسکو مخفیانه به آنها کمك مالی می کرد و سالهای متوالی کنترل سیاسی آنها را در دست داشت ـ خصوصاً در فرانسه و ایتالیا ـ به بازیگران اصلی صحنه سیاسی تبدیل شدند. در آلمان شرقی، نیروی نظامی روسیه شوروی به حمایت از حزب کمونیست برخاست. در نواحی اشغالی آلمان غربی که ازسوی ایالات متحده، فرانسه و انگلیس اداره می‌شدند، حزب نیروی تازه‌ای گرفت.[۶۳] همچنین حزب در تعدادی از سازمانهای غیردولتی مهم ازجمله بسیاری از اتحادیه‌های کارگری اروپای غربی رخنه کرده بود.[۶۴]

در واقع، تا اواخر دهه ۱۹۴۰، مسکو بزرگترین و احتمالاً حرفه‌ای‌ترین مجموعه اقدامات پنهانی را که دنیا تا آن زمان به خود دیده بود، در اروپا منتشر کرد. یك مرکز بزرگ هماهنگی، «دفتر اطلاعات احزاب کمونیست» یا «کومین فورم» است. «کومین فورم»، کارکنان، بودجه، شبکه‌های ارتباطی، پیك‌ها و نمایندگان خاص خود را در سراسر دنیا در اختیار داشت. با گرفتن امتیازات اقتصادی و آشوبهای سیاسی طی سالهای جنگ داخلی و تلاش برای شکست دادن نیروهای فاشیستی در طول جنگ، روسها یك شبکه قوی نهان و آشکار اطلاعاتی در سراسر اروپا ایجاد کردند.[۶۵] در اواخر سال ۱۹۴۷، یعنی زمانی که ایالات متحده درصدد آماده‌سازی تدارکات «طرح مارشال» جهت کمك به تقویت سیستم‌های اقتصادی اروپا و نیز تحکیم رژیمهای دمکراتیك اروپای غربی بود، استالین به احزاب کمونیست اروپای غربی فرمان داد تا موضعی تهاجمی اتخاذ کنند.

احزاب و سازمانهای کارگری که آنها را کنترل می کردند، سعی داشتند طرح مارشال را از بین ببرند و آن گونه نشان دهند که هیچ دولتی بدون تأیید و قبول

کمونیستها نمی تواند حکومت کند.

بدون دستیابی به اسناد و مدارك روسها، امکان دانستن این امر ناممکن بود که آیا «استالین» به براندازی و یا سرنگونی رژیمهای دمکراتیك اروپای غربی امید بسته بود و یا صرفاً قصد داشت در آن کشورها تا حد امکان آشوب به پا کند و معتقد بود که این کار، توجه ایالات متحده آمریکا و متفقین را از اقدامات مسکو که در جهت تحکیم کنترل اروپای شرقی انجام می‌داد، منحرف ساخته و انرژی آنها را از آن نقطه به جای دیگری منتقل می‌سازد.

اگر هدف استالین، منحرف ساختن بود، موفق شده بود. ایالات متحده ابتدا در اروپای غربی و طی یکی دو سال اول پس از جنگ، خود را فداکارانه هدف نفوذ روسها قرار داد تا فقط در آنجا یك حضور نظامی اندك داشته باشد.[۶۶] نخست در اواخر سال ۱۹۴۷، با برگزاری انتخابات ایتالیا، ایالات متحده و کشورهای دمکراتیك اروپای غربی به گونه‌ای تجاوزکارانه، مسکو را از بکارگیری ابزار آشکار ونهانی که جهت خرابکاری در درون دولتهای منطقه استفاده می‌شد، باز می‌داشتند.

واشنگتن در این بین، دستی برتر و قویتر داشت. آمریکا پرقدرت‌ترین کشور جهان بود و اکثر اروپائیان بعد از جنگ نفعی در تبدیل قوانین استبدادی راست به قوانین استبدادی چپ نداشتند. اقدامات آمریکا تحت چنین شرایط دلخواهی در اروپای غربی به شکل تنها الگوی موفق دنیا در آمده و این کشور به‌طور منظم دست به «عملیات مخفیانه» می‌زد.

در آغاز، جهت‌گیری کلی سیاست خارجی آمریکاروشن بود و بوضوح به زیردستان منتقل می‌شد و طی اجرای تغییراتی در ایالات متحده از حمایت و تأیید قابل ملاحظه رهبران سیاسی و نظامی برخوردار بود.[۶۷]

وزارت کشور، وزارت دفاع و مرکز اطلاعات و اخبار، همگی شدیداً از همین آهنگ پشتیبانی می کردند و بعلاوه، احزاب اکثریت و اقلیت کنگره نیز حامی روند سیاسی مذکور بودند. این توافق رأی، راه را برای آمریکا در جهت

کمک‌رسانی انبوه سیاسی و تبلیغاتی به اروپا، هموار ساخت؛ که در واقع همان کمک اقتصادی (طرح مارشال)، قول حمایت‌های نظامی (ناتو) و دیپلماسی دولتی بودند.

یکپارچگی سیاست آمریکا که در کشورهای اروپای غربی نمایان بود، موجب گشت که واشنگتن در حمایت از مقاومت در برابر توسعه‌طلبی روسیه، استوارتر و جدی‌تر گردد. همچنین انگیزه و وسایل شکست فعالیتهای پنهانی شوروی (سابق) را که با هدف بی‌ثبات کردن کشورهای اروپای غربی انجام می‌شدند، فراهم آورد.[۶۸]

البته «عملیات مخفی» تنها عاملی نبود که مانع روسها از نفوذ در برنامه‌های اجرایی آمریکا، برای تجدید حیات یك اروپای دمکراتیك غربی می‌شد. ولی آنهم مثل «طرح مارشال» عنصری مهم در تقویت اهداف سیاسی آمریکا در آن منطقه کلیدی بود.

نتیجهٔ فوق بااین نظر که «عملیات مخفی» ـ حتی به هنگام موفقیت ـ فقط اهمیتی جنبی دارد، در تضاد است. بنا به استدلال مؤثرترین مطالعات انجام شده درباره موضوع فوق «در طول تاریخ بوضوح دیده شده که اکثر موفقیت‌های «عملیات مخفی» به نظر کوچك، مبهم و زودگذر آمده‌اند».[۶۹]

در واقع اگر کسی بخواهد بر حوادث اندك منحصر بفرد تاریخ تأکید کند، تلاشهایی که جهت سرنگونی دولتها در ایران به سال ۱۹۵۳، گواتمالا سال ۱۹۵۴، کوبا سال ۱۹۶۱ و شیلی در سال ۱۹۷۰ صورت گرفته‌اند، نمونه‌های خوبی هستند.

به هر حال، در حقیقت مکتوبات تاریخی بسیار پیچیده‌ترند.

حداقل آنکه، برنامه‌های مخفی آمریکا در اروپای غربی پس از جنگ جهانی دوم به طور جدی این نکته را که «عملیات مخفی» از ارزش کمی برخوردار است، مورد تردید قرار داد، زیرا ایالات متحده «عملیات مخفی» را در مکانهایی همچون فیلیپین در دهه ۱۹۵۰ و همین اخیراً در افغانستان و لهستان انجام داد.[۷۰]

در بدترین شرایط هم، «عملیات مخفی» بدتر از دیگر ابزار سیاستمداری نظیر دیپلماسی دولتی، کمك اقتصادی، و حتی نیروی نظامی نیست. گرچه خیلی کم یك شلیك جادویی انجام می‌پذیرد، ولی شلیك این عملیات به هدف می‌نشیند. «عملیات مخفی» نه یك اقدام جنبی و نه یك ابزار سیاسی غیر مؤثر - آن طور که غالباً تصویر می‌شود - است.

هم «عملیات مخفی» و هم «ضدجاسوسی» بارها و بارها سهم قابل ملاحظه‌ای در حفظ منافع امنیت ملی کشور ایفاء می‌کنند. برعکس، فقدان قابلیت در این زمینه‌ها، کشور را تا حد قابل ملاحظه‌ای در مقابل دشمنانش آسیب‌پذیر می‌سازد.

آیا «ضدجاسوسی» و «عملیات مخفی» برای حفظ امنیت یك رژیم دمکراتیك ضروری است؟ معمولاً خیر، اما نادیده گرفتن این عناصر پرمخاطره‌تر است و برای یك کشور باارزش‌تر آن است که اهداف خارجی و دفاعی خود را جامهٔ عمل پوشاند.

فصل دوم

راهها و بیراهه‌ها؛ عملیات مخفی از سال ۱۹۴۵

تاریخ جاسوسی ایالات متحده، بجز شرایط استثنایی، تعصب بی دلیلی را در مقابل عملیات مخفی نشان می‌دهد؛ مسأله‌ای که ذیلاً ارزش آن به نظرتان خواهد رسید. تا هنگام جنگ جهانی دوم، هیچ سازمانی در دولت آمریکا نبود که تنها خود را وقف تأثیر نهانی حوادث خارجی کند. دایرۀ اجرایی و کنگره این امر را به عهده گرفتند تا به هنگام ضرورت خود وارد عمل شوند که گه‌گاه بسیار مؤثر هم بود.

در واقع ماجرای توسعۀ قلمرو ایالات متحده پر از نمونه‌های تبانی مقامهای رسمی در توطئه‌های شخصی از انواع مختلف است. ساخت کانال پاناما یك مورد از این رسوایی‌هاست. اهمیت کانال فوق برای آمریکا، کنترل استراتژیك منطقه بود که در سال ۱۸۹۸ در جنگ آمریکا و اسپانیا، زمانی که دامنۀ نبرد دریایی به آمریکای جنوبی کشیده شد، خود را نشان داد.

در سال ۱۹۰۲ کلمبیا که تنگه پاناما را تحت کنترل داشت، از تصویب قرارداد تفویض استفاده از حقوق کانال به آمریکا، سر باز زد. از آن پس مشکل این

بود که ایالات متحده چگونه حقوق کنترل کانال مذکور را به دست آورد. این درگیری با کمك شرکت حقوقی «سولیوان و کرامول» پایان پذیرفت و در نهایت حق استفاده از کانال را در اجارهٔ آمریکا قرار داد.[۱]

کار و کلای سیاسی، به وسیلهٔ جنگ دریایی که آمریکا به راه انداخت رو به راه شد و همین امر سبب ممانعت ارتش کلمبیا از سرکوب انقلاب پاناما گردید و بنابراین جمهوری پاناما به وجود آمد. گرچه عملیات مخفی ابزاری قانونی برای سیاست ایالات متحده در آن روزها نبود، بظاهر دست اندرکاران امر در خصوص آنچه انجام می گرفت، هیچگونه احساس نگرانی نمی کردند. بعدها، آمریکا غرامتی به کلمبیا پرداخت.[۲] طی جنگ جهانی دوم، حرکتی برای جبران فقدان امکان عملیات مخفی انجام گرفت و پیش‌بینی نتایج آن تا اندازه‌ای ممکن بود، ولی یکباره ایالات متحده آمریکا پس از حمله بندر «پیرل» خود را درگیر ایجاد امکان عملیات مخفی کرد و درسال ۱۹۴۲ و درون «اداره خدمات استراتژیك» بخشی را خاص این امر تأسیس نمود که از ابتدا به عنوان دایره «هماهنگ کنندهٔ اطلاعات» شناخته شد.

این دایره تحت تأثیر سازمان جاسوسی انگلیس دو نوع «عملیات مخفی»[۳] را شروع کرد که یکی از آنها «عملیات روحیه» (و یا منحصراً به جنگ روانی معروف شد) بود که مقاومت در برابر نازی‌ها و تخریب روحیه پرسنل دشمن را تقویت می کرد. استراتژی مذکور شامل ریختن اعلانات تبلیغاتی بر سر سربازان دشمن، کمك به چاپ عملیات جنبش های مقاومت در نشریات «سرزمین‌های اشغالی» و برنامه‌های رادیوهای مخفی خارجی بود.

وسایل جاسوسی نیز به طور محرمانه برای حمایت از جنبش‌های مقاومت اروپای اشغالی و نقاطی از آسیا ارسال می‌شد.

در آن زمان، دایره «هماهنگ کنندهٔ اطلاعات» یا «او. اس. اس» برنامه‌های فعال سیاسی نداشت. حرکتهای نسبتاً نادرستی که ایالات متحده با آنها درصدد رسیدن به موضعی بی‌طرفانه بود، آنقدرها هم براساس شناسایی ناموفق جغرافیایی

صورت نگرفته بود، بلکه اصولاً شناسایی جغرافیایی در کشورهایی همچون فرانسه که بر اثر اختلافهای داخلی بین کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها، و طرفداران ژنرال «دوگل» در معرض تجزیه بود، کاری نامکن می‌نمود.

موقعیت قلمرو آمریکا چنان بود که تفاوتها باید منتظر پایان یافتن دشمنی‌ها می‌شدند تا مسائل نادیده گرفته شده طی جنگ حل گردند.

بیشتر شرکت کنندگان در جنگ جهانی دوم، قرارداد «کلاوزویتس» را پذیرفتند که جنگ «تداوم سیاستها با ابزاری دیگر است»، ولی ایالات متحده خاصه نیروهای نظامی آن، بر جدایی این دو مقوله اصرار داشتند. بعدها ژنرال «عمر برادلی» این نظریهٔ آمریکایی را این طور خلاصه کرد: ما هم مانند سربازان به تمایل انگلستان نسبت به پیچیده ساختن جنگ به وسیلهٔ دیدگاههای سیاسی و اهداف غیر نظامی، نگاهی ساده و صادقانه داریم.[۴]

گرچه از دایره هماهنگ کننده اطلاعات زمان جنگ انتظار می‌رفت که از انعطاف‌پذیری موجود بهره بیشتری به دست آورد، لکن این گونه رفتار نکرد. حتی قبل از پایان جنگ، ژنرال «ویلیام داناوان» رئیس «او. اس. اس» خواستار ابقاء آژانس اطلاعاتی (شبیه آژانس قبل از جنگ)، با امکانات عملیات روانی شد.

ولی رئیس جمهور «ترومن» دستور انحلال کلی «او. اس. اس» را در اول اکتبر سال ۱۹۴۵ صادر کرد. تقریباً تمامی کسانی که در فعالیت‌های روانی و شبه‌نظامی این دایره مشغول بودند به زندگی عادی شهری بازگشتند. تعداد اندکی یا جانشین کوچك دایرهٔ فوق، یعنی «واحد خدمات استراتژیك» (اس. اس. یو) باقی ماندند. وظیفهٔ تحقیقی این واحد وابسته به وزارت کشور بود و دوایر دیگر به وزارت جنگ مربوط بودند.

«اس. اس. یو» با این انتخاب درست و مناسب، تقریباً به شکل انحصاری زیر نظر مجموعهٔ اطلاعاتی قرار گرفت. بنابراین تا سال ۱۹۴۲، ایالات متحده به موقعیت پیش از جنگ خود رسیده بود که با فقدان وسایل کافی برای اعمال نفوذ

مخفی و یا حتی ابزار رهبری تبلیغات آشکار، مواجه بود.

این وضع در واقع، حالت تعصبی اساسی در مقابل فنون محرمانه بود که عمیقاً در روح دمکراتیک آمریکا جای گرفته بود. اساساً «ترومن»، طرفدار آن دیدگاه قدیمی بود که عملیات نفوذی محرمانه در خارج مغایر با اصول دمکراتیک است. او نیز به جای «جان آدامز» وارث «سام آدامز» و ایدهٔ راسخ وی بود که اعتقاد داشت ابزار سری ممکن بود علیه مردم آمریکا هم به کار رود. در هر حال، جنگ به پایان رسید.

دوران «رایش سوم» به سر رسیده و خطر برطرف شده بود. هدف نهادینه کردن قابلیت‌های کارهای سری چه بود؟

طی دو سال بعد، ایالات متحده به کمك نیروهای سیاسی خارجی همان تفکر بی‌نشان قدیمی را دنبال کرد. یك نمونه آن، پروژه‌ای بود که از سوی «جیمز فورستان»، فرمانده نیروی دریایی در سالهای ۱۹۴۷ ـ ۱۹۴۶ برای کمك به فرانسه در امر کنترل جنبش مقاومت کمونیستی طرفدار اتحادیه‌های کارگری ـ که پروژه‌ای اجرایی با بودجهٔ شخصی خود وی بود[۵] ـ انجام شد.

در همین ضمن در وزارت کشور قولی اساسی برای اجرای یك عملیات مخفی داده شد، ولی دقیقاً به عمل نپیوست.

در دههٔ ۱۹۳۰ گروه کوچکی به نام «یورو ـ ایکس» به رهبری «ری مورفی» به وجود آمده بود.

این گروه بخصوص جنبش بین‌المللی کمونیسم بود و افسران برجسته سرویس خارجی را به تمامی کارهایی که به عنوان ضداستالینیست کمك می‌کرد، تشویق می‌نمود، ولی گروه «یورو ـ ایکس» بودجهٔ معدودی داشت و بخصوص در خارج از حیطهٔ وزارت کشور نفوذی نداشت. تأثیر کمی هم که داشت با منسوخ شدن «کومینترن» در زمان جنگ استالین، کمرنگ شد.

سپس هیچ سازمان رسمی برای شناسایی نیازها یا فرصت‌های مناسب

«عملیات مخفی» در راستای تمامی اهداف و مقاصد، وجود نداشت.[۶]

تا آغاز سال ۱۹۴۶، حکومت «ترومن» که با مخالفت «او. اس. اس» مواجه بود، نگران از هم پاشیدن حکومت و نظریات منحرف کننده آمده در گزارشهای سازمان اطلاعاتی آمریکا که به دست رئیس جمهور می‌رسید، بود.

این وضع، منجر به تشکیل گروه مرکزی اطلاعاتی که به ریاست «آدمیرال سیدنی. بی. سورس» در سال ۱۹۴۶، یعنی زمانی که وی مشاور ریاست اطلاعات نیروی دریایی بود، شد و او به عنوان مدیر مرکزی سازمان اطلاعاتی برگزیده شد.

«گروه مرکزی اطلاعاتی» مسئول ادارهٔ «اطلاعات ملی» شد که از سازمانهای تابع وزارت کشور، جنگ و نیروی دریایی و ستاد ریاست جمهوری بود.

«گروه مرکزی اطلاعاتی» تقریباً به شکل انحصاری به «جمع آوری اطلاعات» و «تحلیل» محدود می‌شد و عملیات مخفی زیر پوشش آن قرار نداشت.

به هر حال تا اواخر سال ۱۹۴۶ بنا به خواست ریاست جمهوری، وزرای کشور، جنگ و نیروی دریایی، به رسیدگی به اهداف شوروی در اروپا و افزایش نفوذ روسیه و کمونیسم در اروپای غربی، گماشته شد که با فرموله کردن خطوط اصلی هدایت جنگ روانی آغاز می‌شد.

در ماه ژوئن ۱۹۴۷، در زمان اقتدار و مسئولیت آژانس مرکزی اطلاعاتی - که مقرر شد گروه مرکزی اطلاعات جانشین قانون امنیت ملی شود - هنوز موضوع جانشینی در کنگره و سازمانهای اداری در حال بحث بود که واحد مطالعات مخصوص آژانس و کمیته ارزیابی تشکیل شد. هیچ حکم روشنی وجود نداشت، فقط توافقی بود که لزوماً می‌بایست فعالیتهای تبلیغاتی بی‌نام و نشانی برای حمایت از آن در مقابل نفوذ روسیه صورت گیرد.

کار بدون خط رهبری مشخص، بسیار دشوار بود، و دشوارتر پیدا کردن آژانسی بود که به قبول مسئولیت فعالیتهای مخفی - حداقل در زمان صلح - تن در دهد.

در ماه نوامبر «ترومن» مسئولیت ادارهٔ کشور را پذیرفت، ولی «جورج مارشال» نگران بود که برملا شدن فعالیتهای مخفی، به حیثیت دولت لطمه وارد آورد. بسیاری از مردم، دیدی منفی نسبت به این فعالیتها داشتند. مارشال نوعی از برنامه‌های کمك محرمانه را می‌پسندید و می‌خواست در عین حالی که چتر قدرتش خارج از کشور گسترده بود، خود مرکز هدایت امور باشد. ارتش، از دیدگاه خود، معتقد بود که فعالیت مخفی در زمان صلح، جزء دستور کار آنها نیست، مگر آنکه جنگ آغاز شود؛ که در آن صورت ارتش نمی‌خواست سازمان دیگری در این مورد وارد عمل گردد. ارتش در مورد دادن حکم به یك آژانس جدید (سیا) خیلی راغب نبود.

«آدمیرال روزکو هیلنکواتر»، سومین رئیس مرکز مدیریت اطلاعاتی و اولین رئیس «سیا»، خود به عملیات مخفی تمایلی نداشت. بر اساس تاریخچه رسمی «سیا»، «هیلنکواتر» ضمن مخالفت با «دنوان»، اعتقادی نداشت که عملیات مخفی بتواند در طول جنگ جهانی دوم، تغییرات عمده‌ای به وجود آورد.

بعدها او متقاعد شد که مأموریتهای عملیات مخفی به گونه بدی بر روی جمع آوری اطلاعات و تحلیل اطلاعات سیا تأثیر می گذارد.

پس از مشاجره فراوان بر سر شورای امنیت ملی تازه تشکیل شده که به قانون امنیت ملی سال ۱۹۴۷ افزوده شده بود، «ترومن» در کنار مارشال قرار گرفت. در ۱۴ دسامبر ۱۹۴۷، شورای امنیت ملی تشکیل «A/4» را پذیرفت که «سیا» را مسئول اجرای عملیات مخفی روانی کرده بود.

حالا دولت نشان می‌داد که در اداره «عملیات مخفی» دست بالاتر را دارد، درحالی که قبلاً این‌طور نبود. ظرف مدت چند سالی، «سیا» اداره کننده مطلق مرکز اطلاعاتی شد و «عملیات مخفی» یکی از دوایر اصلی آن قرار گرفت.[۷]

انگیزه‌ای که تصمیم دسامبر ۱۹۴۷ را به دنبال داشت، آن بود که انتخابات ایتالیا در آوریل ۱۹۴۸ برگزار گردد. پیروزی کمونیست‌ها محتمل بود؛ گرچه

دولت ایتالیا در مقابل تحریك كمونیست‌ها مقاومت سرسختانه‌ای می كرد. از نوامبر ۱۹۴۷ تا مارس ۱۹۴۸، چندین تن از مدیران شورای امنیت ملی درگیر سازماندهی پشتیبانی‌هایی از احزاب و رهبران سیاسی ضدكمونیست ایتالیا بودند. اكثر اقدامات، حمایت آشكار از دمكراسی بود، ازجمله ارسال گندم و دیگر مایحتاج اساسی ایتالیا با كشتی‌های جنگی آمریكا به بنادر ایتالیا، تهیه تداركات لازم برای نیروهای ارتش ایتالیا كه رو در روی یك ارتش آموزش دیده و مجهز كمونیست با تعداد حدود هفتاد هزار نفر، قرار داشت.

واحد «۱/۳» شورای امنیت ملی خواستار نظریات مقامات دولتی و افراد حقیقی ازجمله رهبران كارگری شده بود. همچنین بحث‌های كتبی رد و بدل شده بین مردم عادی در خصوص مسائل سیاسی ایتالیا.[۸]

پاسخ دولت آمریكا به این درخواست، مثبت بود. تنها «عملیات مخفی» واقعی شامل كمك‌های مالی اساسی به مسیحیان دمكرات ایتالیا، دمكراتهای جامعه ضدكمونیستی، احزاب لیبرال محافظه كار و سوسیالیست‌های منفرد جناح چپ بود، علاوه بر مقداری تبلیغات مفید و تحریكات ضدتبلیغاتی؛ دستور این اقدام ازسوی مراكز دستوردهنده شورای امنیت ملی، به مبهم‌ترین شكل، صادر شد.[۹]

آهنگ سیاسی آمریكا با احساسات بسیاری از میانه‌روهای ایتالیا همخوان بود، بنابراین تأثیرگذاری در كمكهای آشكار و پنهان آمریكا، آنهم به‌وسیلهٔ انتخابات، كاری بس دشوار بود. دمكراتهای مسیحی تحت رهبری «ال سیدو گاسپری» موفق به جلب حمایت تقریباً نیمی از رأی‌دهندگان و اكثریت مطلق مجلس نمایندگان شدند. سپس «گاسپری» گروهی از سوسیال دمكراتهای زیرك، لیبرالها و جمهوری‌خواهان توانا را در دولت خود جمع كرد. این تشكل مانعی بود برای كمونیست‌هایی كه تقریباً یك‌سوم آراء را به خود اختصاص داده بودند، و آنها نمی‌توانستند به عنوان جایگزین‌های غیر كاتولیك مطرح شوند.

از یك دیدگاه حرفه‌ای، انجام فعالیتهای سطحی و شتابزده آشكار و پنهان

برای کمك به نیروهای دمکراتیك ایتالیا، موجب برپایی آشوبی در اصول دیپلماتیك شد. هیچیك از فرستادگان روسی نه در اروپای غربی و نه در اروپای شرقی ـ در واقع روسیه فرستادگان اندکی در دیگر کشورها داشت ـ تا آن زمان این قدر از نزدیك و قدرتمندانه وارد مبارزه انتخاباتی داخلی ایتالیا نشده بودند؛ در حالی که فرستاده آمریکا «جیمز دان» که سخنرانی‌هایش در شمال و جنوب ایالات پنسیلوانیا، مشهور شده و عامل مؤثری در مبارزه انتخاباتی مذکور بود، چنین موقعیت قدرتمندانه‌ای کسب کرده بود.

کنسول سفارت (ادوارد پیج) که یك افسر سرویس خارجی آمریکا با تجارب طولانی در روسیه شوروی بود، در انجام دستورات وی، به عنوان منبع کمك و شرکت مالی آمریکا در مبارزه حزبی ایتالیا، معروف شد. آمریکا در آن زمان صرف نظر از اصول دیپلماتیك، راهی را می‌پیمود که هماهنگی‌های آشکار و نهانش انجام شده بود.

نتیجه، موجی از شور و اشتیاق آمریکائیان برای «اقدامات ترکیبی» بود که ناشی از درك تهدید تسلط کمونیسم بر اروپای غربی و همین‌طور ترس از جنگ با روسیه می‌شد.

به علاوه، «سیا» در این ضمن برای مقابله با مسکو در ایتالیا و جاهای دیگر اروپای غربی، بااستفاده از سازمان جمع آوری محرمانه اطلاعات و اداره اقدامات ویژه در اروپای مرکزی و غربی دست به فعالیتهای روانی زد. کارهای «اداره عملیات ویژه» به گونه گزارشی و کاملاً محدود بود و از طریق یك فرستنده رادیویی در داخل خاك روسیه، کنترل و هدایت می‌شد و یك فروند بالن مأمور پرواز بر فراز دیوار آهنین و ریختن تبلیغات در آنجا بود.[۱۰]

ماههای نخستین سال ۱۹۴۸، موضوعات متعددی را به ذهن یکی از سران واشنگتن آورد. کودتای کمونیستی در چکوسلواکی در ماه فوریه، دشواری پیروز شدن در ایتالیا در ماه آوریل، و تحریم برلین از سوی روسیه در همان ماه، مسائلی

بودند که فکر وجود تهدیدهایی را در غرب شدیداً تقویت می کردند. شناخت بیشتر این مسائل، نیازمند مکانیزم دفاعی و پاسخی مؤثر تر از «عملیات روانی» بود که قبلاً به کار می‌رفت.

در ماه می ۱۹۴۸، «جورج گنین»، رئیس برنامه‌ریزی سیاسی وزارت کشور، پیشنهاد کرد که یك واحد دائمی تری از «عملیات مخفی» تحت کنترل وزارت کشور تشکیل شود، و باز هم این وزارت نه به شکل رسمی، با آن همکاری کند.

در ۱۸ ژوئن، رئیس جمهوری تصویب کرد که واحد «۱۰/۲ شورای امنیت ملی» جایگزین واحد «۴/۸ شورای امنیت ملی» شود و دستور توسعه دادن دامنه جنگی فراگیر و سیاسی را علیه روسیه شوروی، تحت رهبری جدید آژانس اطلاعاتی، یعنی «اداره برنامه‌های ویژه» صادر نمود.[۱۱]

ایده فوق قرار بود «عملیات مخفی» را به شکل بخشی درونی از سیاست آمریکا در آورد و این امر همان پاسخی بود که در برابر بحرانهای فزاینده در اروپای شرقی و غربی داده می‌شد. باز هم مشکل سابق دوباره به وجود آمد. اگر قرار بود این اقدامات زیر نظر وزارت کشور صورت نگیرد، پس زیر نظر چه کسی باید انجام می‌پذیرفت؟

ارتش نمی‌خواست آن را به عهده گیرد و ضمناً نمی‌خواست شاهد افزایش قدرت «مدیریت اطلاعات مرکزی» باشد. طبق نظر یکی از مورخین «سیا» در یك سخنرانی، رؤسای «سیا» تمایلی به ایجاد یك بخش خاص «حیله‌های کثیف» نداشتند.

راه حل تمامی این درگیریهای بوجود آمده و پستهای ایجاد شده، این بود که «دایره برنامه‌های ویژه» «سیا»، همه افرادش را از آلودگی‌ها به دور نگه دارد.

روزهای آرام

«اداره برنامه‌های ویژه»، احتمالاً برای جلوگیری از اغتشاش اسمی حتی

پیش از تأسیس آن در پائیز ۱۹۴۸، به «دفتر هماهنگی سیاستها» تغییر نام داد.[۱۲]

راه حل جای دادن این واحد پردردسر، یك حرکت بزرگ بوروکراتیك بود؛ گرچه خود برای نجات یافتن از کورمراههای بوروکراتیك معین نشده بود. «دفتر هماهنگی سیاستها» درون «سیا» جای گرفت، ولی با موجودیتی کاملاً مجزا.

این واحد به پرسنل و کمك‌های بخشهای فدرال و آژانسها، نزدیك می‌شد. «دایره هماهنگ کننده اطلاعات»، با مراکز و تقسیم مناسب بودجه «تدارکات لجستیکی»، «دفتر هماهنگی سیاستها» را تشکیل داد، ولی آن را از «اداره برنامه‌های ویژه» تفکیك کرد. «دفتر هماهنگی سیاستها» زیر نظر «مدیران شورای امنیت ملی» اداره می‌شد. هدایت سیاسی بر اساس طرحی روزانه و از طریق دفتر برنامه‌ریزی سیاسی صورت می گرفت و گه گاه که ضرورتی پیش می آمد، وزارت دفاع (معمولاً دفتر ستاد مشترك) وارد عمل می‌شد.

رئیس سازمان از سوی مدیریت آژانس اطلاعاتی منصوب نمی‌شد و ملزم به گزارش دادن به مرکز «هماهنگ کننده اطلاعات» هم نبود. در پائیز سال ۱۹۴۸، «فرانك. جی. وایزنر» مسئول «دفتر هماهنگی سیاسی» گردید.[۱۳]

«وایزنر» از اهالی «میسی سی پی» بود که در دانشگاه ویرجینیا تحصیل کرده بود. وی بدرستی تربیت شده و وکیل سابق «وال استریت» بود که چندین مسئولیت را در «دفتر خدمات استراتژیك» به عهده داشت، که مهمترین آنها ریاست هیأت اعزامی این دفتر به رومانی، در زمان مخالفت اهالی این کشور علیه آنها بود. او بسیار پرانرژی و براساس اظهار همردیفانش، بسیار باهوش و زیرك بود. «وایزنر» حدود ده نفر را گرد خود جمع کرد و اولین جلسه اداری خود را در ۸ سپتامبر ۱۹۴۸، برگزار نمود. وی در بین کارهای دیگر شروع به طرح‌ریزی یك نشریه سیاسی کرد که «عملیات مخفی» را در ایتالیا سازماندهی می‌نمود. آجودانهای ارشد «وایزنر» از همردیفان سابق او در «دفتر خدمات استراتژیك» و چندین افسر از قسمت‌های دیگر «سیا» بودند. او در جستجوی افسران وفادار نیروهای مسلح و افسران

پر انرژی سرویس خارجی ـ که دارای تجارب اروپایی باشند ـ بود.[۱۴]

«دفتر هماهنگی سیاسی» خود به «دفتر فرماندهی» مستقر در واشنگتن تقسیم می‌شد که افراد آن تحت پوشش کارکنان سفارتخانه‌های ایالات متحده و یا پایگاههای نظامی در خارج مشغول به کار بودند. پرسنل فرماندهی به چهار واحد عملی تقسیم می‌شدند؛ جنگ سیاسی، جنگ روانی، عملیات شبه نظامی و جنگ اقتصادی. این واحد شش شاخه جغرافیایی داشت که به نوبه خود تحت کنترل افسران خارجی «دفتر هماهنگی سیاسی» قرار داشتند.

دفتر فوق از مرکز بایگانی «دفتر عملیات ویژه» استفاده می‌کرد که شامل اسامی جعلی و اسامی عملیاتی بود و به شکل مخزن اسناد به کار می‌رفت.

طی چند سال آتی، کار «دفتر هماهنگی سیاسی» بشدت رونق گرفت. «وایزنر» بسرعت نیروهایی را به استخدام در آورد و سازمان سریعاً پرسنل، پول، طرح و مسئولیت‌های جغرافیایی به دست آورد. «شورای امنیت ملی» خواست تا این دفتر در اروپای غربی، اروپای شرقی و روسیه مشغول به فعالیت شود. در زمان پیشروی کمونیست‌ها در چین به سال ۱۹۴۹ و آغاز جنگ کره در سال بعدی آن، کار «دفتر هماهنگی سیاسی» به آسیا هم کشیده شد. در سال ۱۹۴۹، دفتر مذکور با بودجه‌ای ۴/۷ میلیون دلاری، ۳۰۲ پرسنل عملیاتی داشت. تا سال ۱۹۵۲، این تعداد به ۲۸۱۲ نفر و رقم بودجه به ۸/۲ میلیون دلار بالغ شد. در همان دوره، دفتر نامبرده، تعداد دفاتر فرادریایی خود را از هفت به چهل و هفت رساند.[۱۵]

دولت ایالات متحده با تشکیل «دفتر هماهنگی سیاسی»، مطالبی در مورد درگیریهای حل و فصل ناشدنی در سازمان و اداره اطلاع‌رسانی و مهمتر از همه درخصوص درگیریهای بین واحد «جمع آوری محرمانه اطلاعات» و «عملیات مخفی» به چاپ رساند. بین این دو واحد درگیریهای اجتناب‌ناپذیری وجود دارد. «گردآورندگان محرمانه اخبار» مکرراً با منابعی کار می‌کنند که هدف افسران بخش «عملیات مخفی» بوده‌اند. در این ضمن، ارتباطات افسران بخش فوق، تقریباً خود،

برای گردآورندگان اخبار، منابع مشخص خوبی هستند. چگونه می‌توان بدون نزدیك کردن اهداف آن دو بخش با یکدیگر، بین افسران قسمت «جمع آوری اخبار» و افسران «عملیات مخفی» همکاری ایجاد کرد؟

«جمع آورندگان اخبار» نسبت به شریك شدن در منابع اطلاعاتی و یا به مخاطره انداختن آن منابع با افشای آنان برای بخش «عملیات مخفی» بسیار بی‌میل بودند، و در همین حال مجریان بخش عملیات مخفی ضمن گرد آوردن اطلاعات از بخش «جمع آوری اخبار» بهره زیادی می‌بردند و کمتر به نکاتی برمی‌خوردند که به لحاظ خبری بی‌استفاده باشد.

«مرکز هماهنگی سیاسی» هیچ تلاشی جهت حل این اختلافات نمی‌کرد، و این خود تعجب آور بود؛ زیرا طی جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا شاهد کشمکشهای بی‌ثمری بین این دو سازمان سری رقیب زمان جنگ در بریتانیا بود. سازمانهای نامبرده خبررسانان «ام. آی. ۶» و پرسنل مقاوم «واحد اجرای عملیات ویژه» (اس. او. ای) بودند.

این وضع یك مورد کلاسیك از بوروکراسی برتر در کار نفوذ به تجارب خارجیان، در زمان جنگ است.[۱۶]

جای تعجب نیست که تا اوایل دهه ۱۹۵۰، بین «مرکز هماهنگی سیاسی» و «دفتر عملیات ویژه»، رقابتی در جریان بود.

نظر «دفتر عملیات ویژه» به وسیله یك عضو سابق «واحد خدمات استراتژیك» و سرباز کارآزموده «اداره عملیات ویژه» این طور بیان شد:

«طی سالها، پایگاههایی که خود را در «عملیات مخفی» تثبیت کردند، کلاً آنهایی بوده‌اند که از آنها به عنوان بهترین جمع آورندگان اطلاعات یاد می‌شده است. در هر دو مورد، کلید موفقیت، امکان دسترسی به رهبران کشور است.»[۱۷]

نتیجه گیری وی چنین بود که:

«جداسازی عملکرد آن دو قسمت، جمع آورندگان اخبار را از منافع بخش «عملیات مخفی» محروم می‌سازد و متخصصان عملیات مخفی نیز به نوبه خود از منافع بخش گردآوری اطلاعات بی نصیب می‌مانند».

از سوی دیگر، افسران واحد «عملیات مخفی» درباره هدف مسائل سیاسی، «گردآورندگان اخبار» را بسیار ساده و دارای مهارتی غیر کافی می‌دانستند. برای نمونه، اصرار مأمور اجرایی «اداره عملیات ویژه»، «جیمز انگلتون»، در مورد عکسبرداری محرمانه از سیاستمداران ایتالیایی در حال دریافت پول از آمریکایی‌ها بود ـ که این پیشنهاد مصرانه وی از سوی «ادوارد پیج» کنسول سفارت در ایتالیا و جانشینان «دفتر هماهنگی سیاسی» پس از او، بشدت رد شد.[۱۸]

در هر حال، مشکل سیاسی «جمع آورندگان اطلاعات» و واحد «عملیات مخفی»، پاسخگویی به یك مقام مشترك نبود؛ بلکه موضوع از این قرار بود که افسران مذکور در دو آژانس مختلف، افراد مشترکی را به عنوان «عامل» به استخدام درآورده بودند و آنها را وامی‌داشتند تا آژانسی را در مقابل آژانس دوم قرار داده و مطرح کنند.

در سال ۱۹۵۲ در «بانکوك»، رقابت بین افسران «دفتر عملیات ویژه» و افسران «مرکز هماهنگی سیاسی»، به خشونت انجامید.[۱۹] با این وجود، مشکل دیگر آن بود که «مرکز هماهنگی سیاسی» فاقد تجهیزات ضدجاسوسی و اجرای امنیت بود. «دفتر عملیات ویژه» با گروه ضد جاسوسی و دفتر امنیتی خود، هر دو امکان فوق را در اختیار داشت.

ولی مدیر «مرکز هماهنگی سیاسی»، «وایزنر»، «دفتر عملیات ویژه» و دفتر امنیتی را نادیده گرفت و یا بدان اعتنایی نکرد. چون انگلیس در طول جنگ جهانی دوم دارای «سازمان عملیات اجرایی مخصوص» (اس. او. ای) بود، «مرکز هماهنگی سیاسی» در جای خود به این درك رسید که عملیات مخفی که تکیه بر عملیات ضد جاسوسی و امنیت اجرایی بسیار مختصر و اندك داشته باشد، می‌تواند

فاجعه‌آمیز باشد.[۲۰]

جوانب دیگر رقابت سازمانی شامل تفاوتهایی در میزان حقوق و مأموریتها بود. گزارش سال ۱۹۷۶ کمیتهٔ چرچ یادآور می‌شود که در زمان تشکیل «مرکز هماهنگی سیاسی» در سال ۱۹۴۸، این مرکز بسرعت بودجهٔ کلانی را جهت جذب پرسنل، دریافت کرد.

بعلاوه، بوروکراسی افراطی، افرادی را که روزی اجیر شده بودند قادر ساخت سریعاً از نظر حقوق و دستمزد و درجه و موقعیت، ارتقاء یابند. در نتیجه، «دفتر هماهنگی سیاسی» نه تنها شعبات وسیع‌تری نسبت به کل افراد ارشد سرویس داخلی «سیا» داشت، بلکه تقریباً کل پرسنل آن در تمامی سطوح دارای دستمزد بالاتر و پست‌هایی با درجات رفیع‌تر نسبت به همردیفانشان در «ادارهٔ عملیات ویژه» بودند.[۲۱]

اساس حل این اختلافات، انتصاب ژنرال «والتر بدل اسمیت» به جانشینی آدمیرال «هیلن کتر»، از سوی رئیس جمهور «ترومن» به عنوان «مدیریت مرکز اطلاعاتی» بود. ژنرال «اسمیت» فردی نبود که یك تشکل مستقل را در زیردست خود تحمل کند. گامهای مقدماتی برای مضمحل کردن «دفتر هماهنگی سیاسی» و «دفتر عملیات ویژه»، یعنی ادارهٔ کار «جمع‌آوری محرمانهٔ اطلاعات» و «عملیات مخفی»، در سال ۱۹۵۱ آغاز شد و تقریباً در ماه ژوئن ۱۹۵۲ کامل گردید و در ماه اوت به بازدهی رسید. نتیجهٔ اقدامات فوق، «مدیریت سیا برای طرحها» (دی. پی) بود.

در آغاز، «آلن دالس» به عنوان معاونت مدیر «دی. پی» برگزیده شد.

در مدت کوتاهی پس از این انتصاب، «وایزنر» از «ادارهٔ اطلاعات هماهنگی سیاسی» معاونت مدیر «دی. پی» را به عهده گرفت و کار از بین بردن «دفتر هماهنگی سیاسی» و «دفتر عملیات سیاسی» با موفقیت روبرو شد.

عاملان این سیاست در دایرهٔ «مدیریت سیا برای طرحها» (دی. پی) در

تقسیمات جغرافیایی مختلف این دایره در واشنگتن و پایگاههای خارجی دیگر جای گرفتند و سران «دفتر هماهنگی سیاسی» در واشنگتن نیز به کارکنان عملیات مخفی «دی.پی» (مدیریت سیا برای طرحها) تبدیل شدند که با شاخه‌های مختلف این واحد در کشورهای دیگر همکاری کرده و برنامه‌های عملیات مخفی را که به آن نواحی جغرافیایی مربوط می‌شد، هماهنگ می‌کردند.

اتفاق نظر در متوقف ساختن کمونیسم

تصمیم تشکیل «دفتر هماهنگی سیاسی» و نیز به اجرا گذاردن اولین برنامه‌های عملیات مخفی در ایتالیا به سال ۴۸ـ۱۹۴۷، با تفکر کمی در خصوص آینده، اتخاذ شد. ایالات متحده آمریکا به خاطر سیاست عام خود در ایتالیا و در واقع برای سیاست کلی خود در اروپای غربی ضرورتاً نیازمند یك «عملیات مخفی» دیگر نیز نبود.[۲۲]

در ابتدا هیچ برنامه عمده و یا حتی هیچ طرح اروپایی جهت جای دادن «عملیات مخفی» درون سیاست ایالات متحده، وجود نداشت. در عوض، وزارتخانه‌های دفاع و کشور با واکنشهای دفاعی در مقابل فشار وارده از سوی روسیه، ابتدا در یونان به سال ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ و بعد در ایتالیا در سالهای ۴۸ـ۱۹۴۷ و پس از آن در کشورهای دیگر اروپا و بسیاری جاهای دیگر، وارد عمل شدند. «ترومن» پیشنهادهای اولیه وزارتخانه‌های فوق و سپس تصمیم بزرگ استفاده از تکنیك‌های مخفی را تصویب نمود. با توافق در مورد اساس سیاست، تصویب تکنیك‌های عملیات مخفی کنگره یا دولت، یك ایده ضروری نبود.

شاخه اجرایی، با تصویب ارقام بیشتری از سوی کنگره، عملیات مخفی را امتیاز ویژه خود می‌دانست و به نهادینه ساختن کاربرد آن در درون بوروکراسی «سیا»، بدون درگیر شدن با ملاحظات سیاسی، اقدام کرد.[۲۳]

در اوایل دهه ۱۹۴۰، رهبران آمریکا خود را اولین کمك دهندگان به جنبش مقاومت کمونیسم اروپا و بعد در دهۀ ۱۹۵۰، کمك رسانندگان به آسیایی‌ها، اهالی

آمریکای لاتین و دیگر نقاط دنیا می‌دانستند.

از دید آمریکائیان، قدرت جاذبه‌ای در تمام دنیا وجود دارد که منبع اصلی آن روسها هستند. مگر آنکه آنها متوقف شوند. چه کس دیگری بجز آمریکا می‌توانست در مقابل ارتش مسکو ایستادگی کند؟ چه کس دیگری می‌توانست در برابر احزاب کمونیستی خوب سازماندهی شده با قدرت مالی و نیز رسانه‌های کارگری، روشنفکری و جبهه‌های جوان مسکو که تقریباً در تمامی قاره‌ها حضور داشتند، قد علم کند؟

ایالات متحده در پی بکارگیری «عملیات مخفی» بود تا از گسترش آتش کمونیسم که از جانب روسیه برپا شده بود، جلوگیری کند. احساس تهدیدی که در داخل وجود داشت، فکر آمریکائیها و عملکرد سازمان اطلاعاتی را تغییر داد. ایده اصلی استقلال اقتصادی که تلویحاً به اقدام دفاعی دائمی در گوشه و کنار خاک روسیه شوروی توجه داشت، بر کل دیپلماسی ایالات متحده حاکم بود. سررشته سیاست متکی بر مجادله که در مورد توسعه‌طلبی روسیه بود، در صورت تداوم و مقاومت سرسختانه‌تر روسها، از دست می‌رفت و ملزم به پذیرفتن محدودیتهایی می‌گشت. چون سالها گذشت و آنچه که معلوم شد، تنها تهاجم مداوم و مهارناشدنی روسیه بود، بسیاری از محافظه‌کاران آمریکا اعلام داشتند که استقلال اقتصادی داروی مسکن است و اثر موقت دارد و منجر به شکافی در سیاست آمریکا می‌شود که ماهیت و آیندهٔ «عملیات مخفی» آمریکا را منعکس خواهد کرد.

سیاست و برنامه‌های عملیات مخفی ایالات متحده به قصد براندازی رژیمهای کمونیستی نبود ـ حداقل در کوتاه مدت ـ مگر آنکه جنگ آغاز می‌شد.[۲۴] «بازدارندگی»، با هزینه‌های بسیار فزایندهٔ تمامی اقدامات «سیا»، پادزهر تجویز شده برای جنگ بود.

هزینهٔ «بازدارندگی نظامی» و کمك خارجی، با اهداف اندکی صورت می‌گرفت، زیرا مردم آمریکا آمادهٔ ورود به جنگ در اکثر نقاطی که هدف هجوم

روسیه بود، خصوصاً پس از آنکه بخشهایی از درگیریهای هسته‌ای برملا شد، نبودند. ولی رهبران آمریکا در امر اداره و برنامه‌ریزی عملیات مخفی، نوعی جنون مشخص از خود نشان دادند. آنها چه در بین مردم و چه در مجالس خصوصی تعهد می‌کردند که دمکراسی را در دنیا ارتقاء بخشند، در این ضمن آنها در برنامه‌ریزی راههای دستیابی به این نتیجه، در آینده‌ای قابل پیش‌بینی شکست خوردند.

گسترش برنامه‌های عملیات مخفی برای ارتقاء دمکراسی صورت نگرفت. با فقدان هدف یا استراتژی مثبت، کار مکانیزم برنامه‌های فوق جهت متوقف ساختن کمونیسم، به آخر می‌رسید.

از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا اواخر دهه ۱۹۶۰، این سیاست دفاعی نسبتاً منطقی به نظر می‌رسید. شورای امنیت ملی برای دو هدف، برنامه‌های عملیات مخفی طرح‌ریزی کرد که چون شمشیر دودَم بود؛ یك هدف شامل گسترش کمونیسم در دنیای غیر کمونیستی به‌وسیله حمایت دولتهایی که به براندازی تهدید شده‌اند، تقویت دیگر نیروهای سیاسی و نظامی غیر کمونیستی و مقابله با تبلیغات روسیه بود. و دومین هدف، تضعیف رژیمهای کمونیستی در خاك خودشان با پشتیبانی از جنبش‌های مقاومت داخلی و تخریب حس میهن‌پرستی از طریق ایستگاههای رادیویی، نشریات و ادبیات غربی بود.

این کار، «حیله‌های کثیف» نبود. ایالات متحده، مردم را به سوی انجام آنچه که تمایلی به انجام آن نداشتند، هدایت نمی‌کرد. برعکس، در جامعهٔ اطلاعاتی، کارکنان عملیات مخفی دیده می‌شدند که به خارجیانی که دستانشان بدون کمك آمریکا، بسته می‌ماند، کمك می‌رساندند. اساساً ایالات متحده، حمایتهای اخلاقی، سیاسی و مادی تأیید نشده را در اختیار رهبران احزاب سیاسی دمکراتیك و نیروهای غیر دولتی می‌گذاشت که می‌خواستند در خارج از مدار کمونیستی باقی بمانند و قصد داشتند در پیش پای احزاب کمونیستی، مشکلاتی ایجاد کنند.

در کشورهای دمکراتیك، فعالیتهای «سیا» برای برقراری روند دمکراتیك

طراحی شده بودند که گاه به محافظه کاران هم کشانده می‌شد. ولی اکثر مقامات «عملیات مخفی» معتقد بودند که کمونیست‌ها در پی بدست آوردن جناح چپ دمکراتیك و میانه‌روهای دمکرات بودند. بنابراین، ایالات متحده با تقویت سوسیالیست‌ها، دمکراتهای سوسیالیست، طرفداران اتحادیه‌های تجاری روشنفکران و میانه‌روهای راست، بخصوص دمکرات مسیحی‌های لیبرال بهترین چرخش عملی خود را انجام داد. در نتیجه، «عملیات مخفی» در رژیمهای دمکراتیك به معنی پشتیبانی و دادن کمکهای مالی به رهبران چپ غیر کمونیستی و میانه‌روها بود.[۲۵]

در مورد منطق تأکید بر «چپ» ـ خصوصاً درباره حمایت از سوسیالیستها، طرفداران اتحادیه‌های تجاری و روشنفکرانی که کوتاهی‌های جامعه آمریکا را نسبت به بیرحمی استالینیزم، محکوم می‌کردند ـ بین پرسنل «سیا» اختلافهایی وجود داشت. برخی بر این باور بودند که موضع ضد آمریکایی مراکزی که کمکهای آمریکا را دریافت می‌کردند، آنها را در موقع ضد کمونیستی، باورکردنی‌تر می‌ساخت و بنابراین عملکرد آنها برای آمریکا مفیدتر می‌شد. نظر دیگران آن بود که چپگرایان ضد آمریکایی، متحدان غیروابسته‌ای بودند و در واقع انگیزه مشترکی با کمونیست‌ها داشتند و کمك‌ها را برای شکست طرفداران آمریکا و رقبای ضدکمونیستی خود، به کار می‌بردند. در بین دیگران، این شکاف بر جنبش کارگری جهانی تأثیر گذاشت. درون خود جنبش، نبردی بزوگ در گرفت که طی دهه‌های متوالی بشدت ادامه داشت.

از یك سو، ضد کمونیست‌هایی بودند که می‌خواستند کمونیست‌ها را از ائتلافهایشان و فعالیتهای انترناسیونالیستی کارگری و نیز محکوم ساختن روسیه، جدا کرده و محروم سازند.

روسیه‌ای که در حقیقت مجمع کارگرانی دولتی بود که کارگران را تحت فشار قرار می‌داد!

از سویی دیگر، طرفداران اتحادیه‌های کارگری تجاری ضد کمونیستی بودند که می‌خواستند به فعالیتهای کمونیست‌ها بپیوندند و افرادی که اختلافات خود را با روسیه کاهش می‌دادند. گرایش موجود در «سیا»، حمایت از «جریان سیاسی» ـ به طور مؤثر در هر دو جناح ـ بود، ولی بیشتر پول و سرمایهٔ «سیا» صرف مسائل جناح «چپ» می‌شد تا این امر که کدام دسته‌بندی، در هر موقعیتی، شایستگی بیشتری بر این کمك داشتند.[۲۶]

در بین حکومتهای استبدادی که در حال جنگ با خطر کمونیسم بودند ـ خصوصاً در آسیا و خاورمیانه ـ «سیا» معمولاً متحدانی را برمی گزید که قویترین ارتشها، اخلاقیات و رهبران سیاسی موجود را داشته باشند. برخی از رهبران مورد حمایت «سیا»، مثل حکومت فیلیپین دمکراتیك بودند، ولی بیشتر آنها مانند شاه ایران، کمتر چنین شرایطی را دارا بودند. خواه «سیا» دمکراسی را در این کشورها رواج دهد و خواه این کار را نکند، آمریکا به دنبال جلوگیری از موفقیت عوامل طرفدار کمونیسم در آنجا بود. سیاست ایالات متحده که «سیا» آن را اعمال می کرد، کمك به کسانی بود که در این راستا مؤثر بودند.

اغلب «سیا» خود نقش تعیین کننده افراد مذکور را به عهده می گرفت، در همان حال، برخی از مقامات ارشد سرویس محرمانه و رؤسای دولتی به معتمدان مقتدر خود می‌فهماندند که کمتر مانع تراشی کنند و در مقابل آشوبهای ضد کمونیستی، صبورتر باشند. این مسأله از جایی به جایی و در هر زمان فرق می کند. صرف نظر از عقاید شخصی، منطق حکم می کند که سرکوب شدید، مردم را به دامن کمونیسم می‌اندازد و ترویج آداب رشد و توسعه غربی به محو فقر از جامعه کمك کرده و موجبات افراط گرایی را فراهم می آورد. همهٔ رهبران «سیا»، این دکترین را باور نداشتند، ولی در بیشتر کشورهای جهان سوم، سیاست آمریکا جز این نبود.

در اولین روزهای کار «دفتر هماهنگی سیاسی» و ادامه کار آن در «دفتر

عملیات ویژه»، یك سری روشهای اجرایی ابداع گردید که نتایج مختلفی داشت. مدیران سیاسی شورای امنیت ملی به طراحان برنامه‌ها فقط در زمینه اداره کلی و نه در هدایت جزء به جزء امور اختیارات مدیریتی و اجرایی دادند. بنابراین، برنامه‌ریزان و مجریان «هیأت مدیره برنامه‌ها»، در انجام مسائل مربوط به خود و اینکه چگونه و چه وقت بهترین اقدام را انجام دهند، انعطاف‌پذیری داشتند. هیچ کمیته‌ای - چه در شاخه اجرایی و چه در کنگره - برنامه‌های کلی عملیات مخفی را مورد بازبینی قرار ندادند. در نتیجه، هیچ مکانیزمی جهت حصول اطمینان از آنکه برنامه‌های فوق در موفقیت کلی سیاست دولت آمریکا، دخیل بوده‌اند، وجود نداشت.

تأیید رسمی برنامه‌ها توسط یك سری از کمیسیونهای فرعی انجام پذیرفت که دارای اسامی متفاوت در ادارات مختلف بودند: «هیأت مدیره روانشناسی استراتژیك» تأسیس به سال ۱۹۵۱، «هیأت مدیره هماهنگی عملیاتی» تأسیس در سال ۱۹۵۳، «گروه ۵۴۱۲» تشکیل به سال ۱۹۵۵، تأسیس «گروه ویژه» در سال ۱۹۶۱ پس از ماجرای «خلیج خوکها»، و «کمیته چهل» در زمان حکومت «نیکسون». زمانی که این کمیسیون‌های فرعی روی موضوعات مختلفی کار می‌کردند، دارای روشهای مشابهی بودند. عوامل دست‌اندرکار شامل تعداد اندکی از مقامهای ردهٔ دوم و سوم وزارت خارجه، دفاع و شورای امنیت ملی بودند. آنها معمولاً هر چند هفته فقط برای چند ساعت جلسه داشتند و گاهی به جای ملاقات، تنها تماس تلفنی برقرار می‌کردند. کمیته‌ها حداقل کارمند را داشتند. شاید شورای امنیت ملی فقط یك نفر را مسئول کارهای نوشتاری کرده بود. وزارت دفاع و خارجه، برنامه‌های زیادی را پیشنهاد می‌کردند که اغلب «هیأت مدیره برنامه‌ها» از سوی این وزارتخانه‌ها، برنامه‌های مذکور را تصویب می‌کرد. این واحد - «هیأت مدیره برنامه‌ها» - در حال حاضر زیر نظر واحد «عملیات مخفی» می‌باشد. در آن زمان آنها تا جایی پیش می‌رفتند که گاهی دوپهلو سخن می‌گفتند و یا به پیشنهادات

می‌دهد که «سیا» براساس خطوط ترسیمی از سوی رئیس جمهور و شورای امنیت ملی، حتی درخصوص توطئه‌های آدم‌کشی، خوب عمل کرده است.[۲۸] واقعیت قدری هیجان‌انگیز است.

بیش از دهه‌های طولانی، باقی اعضای دولت آمریکا، «عملیات مخفی» را ـ با کناره‌گیری تدریجی از آن ـ کار منحصر بفرد «سیا» کرده بودند. وزارت دفاع بجز زمان جنگ و جهت تدابیر منطقی و پنهانی، به آن روی آورد. گرچه از همان وهلهٔ نخست، وزارت خارجه به طراحی برنامه‌های عملیات مخفی کمك می‌کرد، بتدریج شرکت این وزارتخانه در طرح و اجرای آنها کمتر و کمتر می‌شد. مقامات عالی‌رتبه وزارت خارجه نیز بمانند نظامیان، تقریباً همیشه در جریان مصوبات شورای امنیت ملی برای «عملیات مخفی» شرکت می‌کردند و گاهی حتی خود آغازگر برنامه‌هایی بودند و برخی تدارکات لجستیکی و محرمانه را تهیه می‌کردند. اما برنامه‌ریزی و اجرا بدون حفاظت صورت می‌گرفت ـ که گاه آژانس اطلاعاتی سیا آن را به عهده می‌گرفت. بیشتر افسران سرویس خارجی، حتی سفرا، هیچ چیز در باره عملیات مخفی آمریکا نمی‌دانستند. در وزارت خارجه، هیچ جلسه توضیحی و یا آموزشی در مورد «عملیات مخفی» وجود نداشت. گاه و بی‌گاه، برخی از سفرا و یا معاونان رؤسای هیأتهای مأمور، به خاطر فعالیتهای «سیا» مورد تشویق قرار می‌گرفتند و گاه حمایت نیز می‌شدند، مانند مورد فیلیپین در اوایل دهه ۱۹۵۰، و البته گاهی هم با آنها مخالفت می‌شد.[۲۹] ولی تقریباً هرگز از افسران سرویس خارجی خواسته نمی‌شد که هماهنگی نزدیکی با پایگاههای داخلی برقرار کنند تا طرحهای عملیات مخفی را اصلاح و اجرا نمایند. مثلاً در کار مقامات داخلی، روزنامه‌نگاران و رهبران اتحادیه‌های کارگری، پس از مشورت با افسران «هیأت مدیره برنامه‌ها»، شور و مشورت کنند.

پس از سالها، نقش وزارت خارجه در تأثیرگذاری بر سیاستهای داخلی در کشورهای دیگر از بین رفت، در حالی که نقش «سیا» در این خصوص، افزایش یافت.

افسران سرویس‌های خارجی بندرت مستقیماً بر روی عملیات مخفی سرمایه‌گذاری می‌کردند. گرچه آنها به شکل غیرمستقیم از تضعیف قدرت روسیه و تقویت برخی از غیرکمونیست‌ها بهره می‌بردند و در مذاکرات با سیاستمداران، نظامیان و رهبران غیردولتی داخلی، اساساً خارج از گود قرار داشتند. مجموع نسل افسران سرویس خارجی که طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به مدارجی رسیده بودند، در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ دربارهٔ اکثر برنامه‌های «عملیات مخفی» در بی‌اطلاعی به سر می‌بردند و بسیاری از ایشان از این روش که آنها را از کار بازداشته و منزوی ساخته بود، بیزار شده بودند.

مغزهای خوب و برتر سیاسی در سرویس خارجی، کم‌کم به دلیل فعالیت‌های شاخهٔ عملیات مخفی از کار افتاده، مختل شده بودند. مانند «جیمز مك کارگر»، افسر جزء «دفتر هماهنگی سیاسی» که این گونه اشاره کرد: هیچ عشق و علاقهٔ از دست رفته‌ای بین افرادی که در دو قسمت اجرایی مختلف مشغول بودند، وجود نداشت.[۳۰]

«عملیات مخفی» درون سیا درست جانیفتاده بود. بسیاری از متخصصین گردآورندهٔ خبر و بخصوص ضدجاسوسی، بین فعالیتهای محرمانهٔ مختلف، تفاوتهایی قائل بودند. همگی بر این باور بودند که «جاسوسی» باید حتی علاوه بر تدابیر حفاظتی از عوامل جاسوسی و روش‌های جاسوسی، امری فوق محرمانه باشد. به هرحال، عملیات مخفی لزوماً تا حدودی پنهانی بود، زیرا بیشتر مراحل آن و تقریباً تمامی نتایج آن، علنی و قابل رؤیت همگان بود. تنها مسئول عملیات و برخی از تکنیك‌ها، پوشیده باقی می‌ماند که غالباً اندك هم بودند. به طوری که یکی از کارشناسان سابق ضدجاسوسی اظهار می‌داشت، شاید عملیات مخفی، با شناختی عاقلانه شبیه پرواز یك بادبادك باشد که هرکس می‌تواند نخ هدایت کنندهٔ آن را از روی زمین تا خود بادبادك دنبال کند.[۳۱]

به خاطر همین قابلیت آشکار بودن، بسیاری از کارشناسان ضدجاسوسی و

جمع آورندگان اطلاعات نمی‌خواستند به عملیات مخفی دست بیالایند.

حال مجدداً، همان متخصصان در زمینه‌های سیاسی و ایدئولوژیکی، عملیات مخفی را مدنظر دارند، تا به‌وسیله همکارانشان، عوامل ضدآمریکایی خارج از کشورشان را حمایت کنند. نمونه‌ای از مشکلی بزرگتر در بحث‌های گزارش شدهٔ دههٔ ۱۹۵۰ در بارهٔ برنامه‌های عملیات مخفی در ایتالیا بوده است که «جیمز انگلتون» را درگیر ساخته بود. «انگلتون» به «ادارهٔ هماهنگی سیاسی» و سپس میهن‌پرستی «مدیریت برنامه‌ها» که از جناح چپ حزب سوسیالیست به رهبری «پیترو نینا» بود، اعتراض می‌کرد. «انگلتون» براساس تجارب وسیع خود در «دفتر خدمات استراتژیك» و «دفتر عملیات ویژه» (که رئیس کارکنان بخش ضدجاسوسی «مدیریت برنامه‌ها» در سال ۱۹۵۴ بود) احساس می‌کرد که سوسیالیست‌ها و متحدان اتحادیه‌های تجاری آنها، به کمونیست‌ها بسیار نزدیك هستند و هدفشان آن است که طی آینده‌ای قابل پیش‌بینی از هر نوع جدایی سوسیالیست‌ها از ائتلافشان جلوگیری به عمل آورند.[۳۲] این نوع مداخله مستقیم در سیاست عملیات مخفی از سوی بخش ضدجاسوسی سیا، تحمل می‌شد، گرچه گاهی فقط به زور انجام می‌پذیرفت.

در آن زمان، تحلیل‌گران «سیا» هم بودند. بسیاری از آنها در مورد اساس اخلاقی «عملیات مخفی» و تأثیر آن تردید داشتند، شاید بالاتر از اینها، آنها معتقد بودند که عملیات مخفی رسالت و اولویتهای «سیا» را خدشه‌دار ساخته و بر تحلیل‌ها سبقت می‌گیرد. به‌علاوه، این طور استدلال می‌شد که عملیات مخفی، در کل، برای سیاست خاص، منافع بوروکراتیك دربردارد. تحلیلگران احتمالاً به حمایت از عملیات مخفی و سیاستی که مدعی آن است، تمایل داشتند. آنها اعتقاد داشتند این تغییر و رشد، نقش «سیا» را به عنوان یك آژانس تحلیل و جمع آورندهٔ اخبار ـ که قضاوتهایی کم و بیش علنی را جاری کرده و پولها را در همان جاهایی که می‌خواهند، جمع می‌آورند ـ به مخاطره می‌اندازد.[۳۳]

موفقیت‌ها

در روزهای آرامی که عملیات مخفی در آمریکا اعمال می‌شد، بسیاری از فعالیتها که مشخصه‌های روشنی داشتند و شامل هماهنگی سیاسی و رهبری از بالا بودند، با استفاده از فرصتها برای ایالات متحده آمریکا، شخصیت، شهرت و منابعی را به ارمغان می‌آورد.

طرّاحان خلاق و آگاه به مناطق خود، متحدانی را که در اهداف مشخص آمریکا شرکت داشتند، شناسایی کردند. افسران در این مورد به نوبهٔ خود پروژه‌های مؤثری را پیش می‌بردند و روی وجه اخلاقی موضوع و پشتیبانی‌های تدارکاتی کار می‌کردند و متحدان داخلی را توجیه کردند تا قادر به درك اهداف خود شوند.

یکی از بهترین مثالهای این طرح، همکاری آمریکا با دمکراسی‌های اروپایی برای اصلاحات پس از جنگ جهانی دوم است، بسیاری از مجریان «دفتر هماهنگی سیاسی» که در اروپای غربی کار می‌کردند، تربیت‌شدگان کالج‌های آمریکا بودند که بر تاریخ و تمدن اروپا تسلط داشتند. آنها در اروپا زندگی کرده بودند و غالباً حداقل یك زبان اروپایی را می‌دانستند. بسیاری از کسانی که در اروپا خدمت می‌کردند، برای «دفتر خدمات استراتژیك» کار می‌نمودند. اکثر آزادیخواهان حاصل یك جوّ تبلیغاتی بودند که طبیعتاً در جستجوی متحدان خود بودند و از اواخر دهۀ ۱۹۴۰ تا اواسط دهۀ ۱۹۶۰، اهداف ضدکمونیستی داشتند. «دفتر هماهنگی سیاسی» به دنبال متحدان کارآمد اروپایی بودند، تا جایی که اگر ایشان مارکسیست هم بودند، مهم نبود و تنها ضدروس بودن آنها کفایت می‌کرد. در واقع، برخی از مهمترین افراد ضداستالینیسم، از کمونیست‌های سابقی بودند که حال در جناح ایدئولوژیکی درون طیفی از «تروتسکیست» تا «سوسیالیست» و محافظه‌کاران در نوسان بودند. افسران مذکور می‌توانستند جهت گیری سیاسی یك متحد بالقوه را با دقتی بالاتر از حد معمول تشخیص دهند و آشنایی آمریکایی‌هایی

که با اروپایی‌ها از زمان پیش از جنگ، طی جنگ و یا تجارب بلافاصله پس از جنگ، مراوداتی داشته‌اند، دلیل این امر نبوده است.

برای نمونه، کمك‌رسانی به رهبران ضداستالین اتحادیه‌های تجاری اروپا به عصر پیش از جنگ برمی‌گردد.[۳۴]

در طول دهۀ ۱۹۳۰، رهبران فدراسیون کارگری آمریکا ـ بویژه رئیس این فدراسیون «ویلیام گرین»، وزیر خزانه‌داری «جورج میسی»، رئیس قسمت چاپ و انتشار «ماتئو وول»، مدیر کارکنان خطوط راه‌آهن «جورج هریسون» و رئیس کارگران زن «دیوید دُبینسکی» ـ پیش از ورود آمریکا به جنگ ـ سرمایۀ اتحادیه را جهت کمك به تبعیدیان فاشیسم و مخالفان روسیه که در کوهها آواره بودند و برای تماس آنها با سرزمین مادری‌شان، افزایش دادند. پس از ورود آمریکا به جنگ، فدراسیون کارگری آمریکا با بخش کارگری «دفتر خدمات استراتژیك» هماهنگ شد و به ریاست نماینده کنگرۀ اتحادیه‌های آمریکا (و بعدها به ریاست دادگاه عالی قضایی) رسید. «آرتور گلدبرگ» از شبکه زیرزمینی کارگری جهت خرابکاری در کارنازی‌ها و جمع‌آوری اطلاعات مفید برای امر جنگ استفاده می‌کرد.

درست قبل از سال ۱۹۴۵، رهبران فدراسیون کارگری آمریکا با هدف کنترل اروپای شرقی و غربی وارد درگیری با کمونیست‌ها شدند. رهبران کارگری آمریکا و اروپائیان تبعیدی، مبارزاتی را طراحی کردند و حرکتهایی در جهت مخالفت با کمونیست‌ها سازماندهی نمودند و این دقیقاً به محض عقب راندن نازی‌ها بود.

در سال ۱۹۴۴، فدراسیون کارگری آمریکا شروع به اخذ صدها هزار دلار از اعضای خود کرد تا طرحهای فوق را از طریق کمیتۀ اتحادیۀ آزاد تجاری خود، به اجرا درآورد. فدراسیون نامبرده، به تأمین پول، ماشین‌های تحریر، ماشینهای تکثیر، دستگاههای چاپ و دیگر تجهیزات پرداخت تا خلاصه، گروههای کارگری دمکراتیك در ایتالیا، فرانسه و مناطق غربی آلمان اشغالی و اتریش را تغذیه کند.

به‌علاوه، با نیروهای اشغالگر ایالات متحده برای پشتیبانی از گروههای دمکراتیك که غالباً از سوی ارتش آمریکا با بی‌مهری روبرو می گشتند، همخوانی می کرد.

گرچه برخی از مقامات رسمی ایالات متحده همچون وزیر نیروی دریایی «جیمز فارستل» نیز به افزایش سرمایه‌های خصوصی کمك می کردند، دولت آمریکا در کل، برای جلوگیری مسکو از بدست آوردن کنترل بیشتر بخشهای کارگری و سوسیالیستی اصلاح طلب، تا پایان سال ۱۹۴۷، اقدامات اندکی انجام می‌داد.[۳۵]

از آن پس، در سال ۱۹۴۸، دولت به سختی درگیر این ماجرا شد. یکی از مهره‌های کلیدی «دفتر هماهنگی سیاسی»، «تام برادن» شرحی بر این اقدام و دیگر فعالیتهای سیا در سال ۱۹۶۷ در نشریهٔ «ستردی پُست ایوینینگ» نوشت. «برادن» «در آنجا یادآور می‌شود که اتحادیهٔ کارگری آمریکا، طی سالها، به جنبش مقاومت کارگری ضداستالینیستی اروپا کمك می کرده است. او در ادامهٔ شرح این ادعا گفته است که دولت آمریکا جهت تقویت این تلاش پس از سال ۱۹۴۷، میلیونها دلار را در اختیار رهبران کارگری آمریکا قرار داده است. مقالهٔ مذکور موجب واردآمدن خسارات فراوانی به شماری از افراد شد و چندین عملیات را که تا آن زمان با موفقیت توأم بود، از هم پاشید. (امروزه اگر مطالبی نظیر آن به شکل الگویی از همان داستانها مطرح گردد، قانون حمایت از شخصیت‌های اطلاعاتی مربوط به سال ۱۹۸۲، مانع انتشار آن می گردد). به علاوه، افرادی که او با آنها سروکار داشت، آخرین دریافت کنندگان پولها نبودند. پول از سوی اتحادیه‌های دمکراتیك اروپایی برای ممانعت کمونیست‌ها از متوقف ساختن طرح مارشال و نیز تشکیل «ناتو» و تأثیر آنها بر تشکیلات کارگری، بخصوص در انتقال صنایع، به کار می‌رفت.

اگر حزب کمونیست، در مقابل کارگرانی که کشتی‌های آمریکایی را در بنادر اروپا تخلیه می کردند، با استفاده از تهدیدهای روحی و عملی در بستن باراندازهای بنادر، راه‌آهن‌ها و متوقف ساختن قایق‌ها در فرانسه و ایتالیا و آلمان

موفق می‌شد، «طرح مارشال» نمی‌توانست ادامه یابد. «فدراسیون کارگری آمریکا» به همراه رهبران کارگری ضداستالینیستی اروپا ـ که برخی مارکسیست عضو سندیکاها، و تروتسکیست‌هایی بودند که نمی‌خواستند فرمانبر روسیه باشند ـ ترتیب حمایت از کسانی را که می‌خواستند کار کنند، داد.

در ناحیه مدیترانه، این تلاش به سرپرستی «پیر فری پیزانی» که یك فرماندهٔ دریایی ملی گرای اهل «کرس» بود هدایت می‌شد که به وسیلهٔ نازی‌ها طی جنگ به آلمان تبعید شده بود و برای پیدا کردن کمونیست‌هایی که در بندر مارسی و دیگر بنادر بودند، باز گشته بود. «پیزانی» از روابط خود با مافیای جزیرهٔ «کرس» برای سازماندهی جوخه‌های نظامی نیرومند، بهره می‌برد تا بتواند از باراندازهای غیر کمونیستی پشتیبانی کند. همان زمان در اوایل دههٔ ۱۹۵۰، او تظاهراتی را در برابر حزب کمونیست به راه انداخت و هشدار داد که اگر کمترین زیانی به باراندازها وارد آید، رهبران کمونیست (و نه مأمورین آنها) هدف ترور قرار خواهند گرفت.[۳۶] بنابه ادعای «برادن»، «پیزانی» بودجهٔ بسیاری را در جهت تقویت این تهدید و کمك به دیگر فعالیتهایی که پشتیبان طرح مارشال و «ناتو» بودند، به کار می‌برد.[۳۷] این مساعدتهای محرمانهٔ دولت آمریکا کمی با بودجهٔ مسکو که صرف احزاب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری تجاری و جبهه‌های تحت کنترل ایشان می‌شد، قابل مقایسه است، ولی در کنار تلاشهای بخش خصوصی آمریکا و ضداستالینیست‌های اروپایی، به جلوگیری مسکو از استفاده از عاملان سیاسی‌اش در تسلط بر بنادر اصلی قاره، کمك شایانی می‌کرد.[۳۸]

یکی از دلایل موفقیت بسیاری از عملیات «سیا» در اروپا آن بود که در قارهٔ مذکور، افسران رابط «دفتر هماهنگی سیاسی» و «سیا» مجبور نبودند در مورد پنهانکاری در مقابل سرویسهای امنیتی داخلی کشورها، زیاد دقیق باشند. در حقیقت، اغلب آنها با درك آنکه ایالات متحده موارد خاصی را مورد حمایت قرار می‌داد، پولهای اضافی نیز به چنگ می‌آوردند. بیشتر سرویسهای امنیتی اروپای

غربی، در عین حالی که شاید به دخالت آمریکا در داخل ظنین بودند، از اقدامهای ایالات متحده برای کمک به جنگ با مخالفان داخلی کمونیست، استقبال می کردند. در طول زمانی که آمریکا نفوذ خود را در بین نیروهای سیاسی داخلی به کار نمی گرفت، سرویسهای امنیتی داخلی معمولاً به کار و نظارت بر برنامه‌های آنان ادامه می‌دادند.[۳۹] این روند به اقدامات «سیا» در اروپای پیش از جنگ کمک می کرد و شناسایی افسران آمریکایی «سیا» برای بیگانگان بسیار دشوار بود.

قارهٔ اروپا مملو از نیروهای ایالات متحده (و بعدها «ناتو»)، عوامل اجرایی «طرح مارشال»، روزنامه‌نگاران آمریکایی، تجار، دانشجویان و رهبران کارگری آمریکایی شده بود و نیز پول آمریکایی که از قِبَل طرح مارشال، منافع تجاری، سرمایه‌گذاریهای خصوصی، متحدان آمریکا و سازمانهای غیر دولتی به دست می آمد.

در مجموع، «کا. گ. ب» و احزاب کمونیست ضمن تلاش برای افشای کمک‌های محرمانه‌ای که از سوی ایالات متحده به آنجا سرازیر بود، تولید سلاحهای مخرب را دشوار می‌یافتند. حزب و ناشران خط مقدم مبارزه، اتهامهای پرسروصدای زیادی در مورد کمک گرفتن از «سیا» داشتند، ولی این اتهامها تحت عنوان تبلیغات سادهٔ کمونیستی، رفع شدند. در آن هنگام، کمک محرمانهٔ آمریکا، آتش کوچکی را برافروخت. در داخل کشور، کسانی که خارج از «هیأت مدیره برنامه‌ها» از پروژه‌های عملیات مخفی آمریکا در اروپا مطلع بودند، وفادار ماندند. درون شاخهٔ اجرایی، فشار اندکی برای درز حقایق و اطلاعات وجود داشت و افرادی که در کنگره و رسانه‌ها در جریان پروژه‌های مذکور قرار گرفته بودند، سکوت اختیار کردند. تا اواسط دههٔ ۱۹۶۰، عملیات مخفی ایالات متحده آنقدرها که ناشناخته و پذیرفته شده بود، مخفیانه نبود.[۴۰]

ناحیهٔ دیگری که «دایره عملیات ویژه» و بعد از آن «سیا» از آنجا به نیروهای ضداستالین کمک می‌رساند، آمریکای لاتین بود. ایالات متحده به نیروهای بومی

در بیشتر کشورهای دمکراتیك و نیمه دمکراتیك که در برابر احزاب کمونیستی حمایت شده از سوی شوروی مقابله می کردند، کمکهای سیاسی، تبلیغاتی و گاهی شبه‌نظامی می کرد. بیشتر این کمك‌ها دوباره به جناح چپ اصلاح طلب دمکراتیك سرازیر می‌شد، آنهم در قالب کمك‌های مالی به سازمانهای غیر دولتی همچون اتحادیه‌های تجاری، تعاونی‌ها، رسانه‌ها و گروههای روشنفکری و نیز کاندیداهای انتخاباتی در انتخابات داخلی و ملی.

مثال خوب این نمود، شیلی است. در آنجا در دهۀ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، ایالات متحده میلیونها دلار خرج بی‌اعتبار ساختن کمونیست‌ها و سوسیالیست‌هایی کرد که طرفدار اتحادیه‌های سیاسی و بازرگانی با مسکو بودند. در آنجا از نشریات، رادیو، فیلم، جزوه، پوستر، تصاویر گرافیکی و پست مستقیم، استفادۀ زیادی می‌شد. و کمك‌ها ابتدا به محافظه کاران و سپس به حزب دمکراتیك مسیحی میانه‌رو، اعطاء می گردید. برای مثال از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۴، شورای امنیت ملی آمریکا سه میلیون دلار به پروژه‌هایی برای سروسامان دادن به ساکنان محله‌های کثیف پرداخت کرد تا بودجۀ احزاب سیاسی به امید جلوگیری در انتخاب یك رئیس جمهور سوسیالیست یا کمونیست، تأمین شود. «سیا» نیز همانند بسیاری از ناظران خارجی معتقد بود که این کمك در دفع خطر کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها تا سال ۱۹۷۰، بسیار مهم بوده است. در آن سال، رئیس جمهور «نیکسون» قصد نداشت از هیچ نامزدی برای ریاست‌جمهوری حمایت کند. این تصمیم در مورد «سالوادور آلنده» سوسیالیست سرسخت بود و به جای تبلیغات مخفی علیه وی اتخاذ شد؛ گرچه در جلوگیری وی از پیروزی انتخاباتی با شکست روبرو گردید.

در دیگر کشورها، جایی که رهبران یا رژیم‌های حاکم، مستقیماً در گیر عناصر معتقد به طرفداری یا برخورد آزاد با روسها بودند، ـ مثلاً در دهۀ ۱۹۵۰ فیلیپین[۴۱]، سال ۱۹۵۳ ایران[۴۲]، گواتمالا[۴۳] در سال ۱۹۵۴ و دهۀ ۱۹۶۰ و اوایل دهۀ ۱۹۷۰ لائوس[۴۴] ـ حداقل در زمانی کوتاه، کمکهای فوق از اهمیتی خاص

برخوردار بود. ایالات متحده که نمودار عملیاتی قوی مخصوص خارج از کشور را طراحی و در شرایط مطلوب داخلی سرمایه گذاری کرده بود، رهبران کشورهای مقصد را متمایل به همکاری با آمریکا و دخالت واشنگتن در وقایع داخلی می‌ساخت که این گرایش، چه آشکار و چه پنهان، از سوی آمریکا دامن زده می‌شد.

عاملان اجرایی آمریکا دوباره مجبور نبودند در امر پنهانکاری برتری جویند. طراحان «هیأت مدیرهٔ برنامه‌ها» از شرایط داخلی به قدر کفایت اطلاع داشتند و می‌دانستند هر کس چه هویتی دارد و سیاستها چگونه کارگر می‌افتند؟

سرویسهای اطلاعاتی خارجی مثل سازمان جاسوسی انگلیس مایل بودند به آنها دست همکاری دهند و سرویسهای امنیتی متخاصم در داخل نیز در مانع تراشی بسیار ضعیف بودند. بنابراین، عوامل اجرایی اطلاعاتی آمریکا ترتیب انجام کار عمده‌ای را دادند؛ گرچه در آن هنگام بسیار پرجنجال قدم برمی‌داشتند.

بیراهه‌ها

در هر حال، ماجرای عملیات مخفی آمریکا، پیش از جنگ، تماماً سرشار از موفقیت نیست؛ اشتباهات و شکست‌هایی نیز وجود دارد که مسئولیت آن به عهده مقامهای بالاست. رؤسای جمهوری از «ترومن» گرفته تا «کندی»، همگی در آن زمان می‌دانستند که دربارهٔ اهداف درگیریها و یا وسایل و ابزار تحقق آنها، چه کاری می‌خواهند انجام دهند. رئیس جمهورها نوعی گرایش به ورود نسبی به همهٔ جناحهای سیاسی داشتند. «عملیات مخفی» به مثابهٔ وزنه‌ای شده بود که در کشوری برای برقراری توازن قدرت به یك سمت پرتاب می‌شد و به وسیلهٔ اقدامهای حمایتی دیگر دولت آمریکا از جناح دیگر، خنثی می‌شد و نوعی برابری قوا را به وجود می‌آورد. این وسیله، یك ابزار سیاسی نبود، بلکه نوعی سپر دفاع سیاسی به‌شمار می‌رفت.[۴۵]

درخصوص حکومت احزاب کمونیستی در کشورهای حومه بالتیك و اروپای شرقی، ابهام بزرگی به وجود آمده بود.

به طور قطع رؤسای جمهوری آمریکا می‌خواستند رژیمهای مذکور را آنقدر ضعیف کنند که در موارد جنگ، خطر آفرینی کمتری برای همسایگان و نیز ایالات متحده داشته باشند. ولی اغلب رئیس جمهوریها درباره این هدف محتاطانه، سرگردان می‌ماندند. آمریکاییها با امید حذف کمونیسم، خصوصاً روسیه شوروی و تسلط بر آن، «سیا» را وا می‌داشتند تا در عین حالی که همزمان، با آن دولتها روابط دیپلماتیك برقرار می کنند، در جهت براندازی آنها نیز سعی و اقدام نمایند. آمریکا برای تقویت بایکوتهای تجاری کمك کننده و یا دیگر اقدامات سیاسی آشکار که به فراهم‌سازی موجبات اضمحلال دولتهای کمونیستی کمك می کرد، تلاش زیادی نمی کرد. به نظر بعید می‌رسید که بدون چنین اقدامهای آشکاری، «عملیات مخفی سیا» بتواند به تنهایی در آینده‌ای قابل پیش‌بینی رژیمهای موردنظر را از اریکه قدرت به‌زیر کشد. و اگر «سیا» نمی توانست این کار را عملی سازد، پس چه کسی می توانست؟

حکومت آمریکا هیچگاه به‌طور جدی به این مسأله فکر نکرده بود. کار رویارویی با هواداران داس و چکش و ایجاد توازن قوا، به‌عهده سیاست خارجی بود؛ ولی سیاست خارجی نتوانست بخوبی وظیفه خود را در اواخر دهۀ ۱۹۴۰ در جمهوریهای بالتیك و لهستان و اوکراین و در اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ در آلبانی انجام دهد.[۴۶]

مثال خوبی از نتیجه این فاجعه، همان آلبانی بود. تا آنجا که ما می‌دانیم، از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا سال ۱۹۵۳، ایالات متحده در آتش آرزوی براندازی حکومت حزب کمونیست در این کشور می‌سوخت. در سال ۱۹۴۹، یك گروه عملیاتی مشترك «آنگو ـ آمریکن» مأمور بررسی دقیق شد تا بفهمد آیا در داخل این کشور مقاومت زیادی برای براندازی رژیم و سرنگونی «انور خوجه» وجود دارد یا خیر؟ «دفتر هماهنگی سیاسی» با همکاری انگلیس، تبعیدی‌های سیاسی آلبانی را در قالب یك جبهه سیاسی گردهم آورد. این گروه به امور آموزشی، تجهیزاتی و پیاده

کردن نیروهای کماندویی برای تخمین حدود مخالفت مردم با رژیم می‌پرداخت.

معلوم شد که آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها تا حد وحشتناکی از میزان تأثیر و وابستگی «انور خوجه» به کشورش، بی‌اطلاع بوده‌اند. نه آمریکا و نه انگلستان، هیچیك سفارتخانه‌ای در «تیرانا» نداشتند. فقط تنی چند از سربازان کار آزموده «عملیات اجرایی ویژه» و «دفتر عملیات ویژه» در طول جنگ به آنجا رفته بودند. برنامه‌ریزان «دفتر هماهنگی سیاسی» نیز از آنجا رانده شده بودند.

هیچکدام با تلاش ـ به گونه‌ای که آنها پیشه کرده بودند تا شاید به اهداف خود نائل آیند ـ در مورد «تیرانا» و حتی مردمش، به تخصصی دست نیافتند.

همچنین «کا. گ. ب» و سرویس امنیتی اطلاعاتی آلبانی به درون تشکیلات آنها نفوذ کرده و بیشتر اسباب و آلات خرابکاری را به کار گرفتند و این اقدام ایشان به اندازه عملیات «تراست» در شوروی سابق در دهۀ ۱۹۲۰ توسط مسکو حرفه‌ای بود. طی بیش از سه سال، «سیا» با همکاری سازمان اطلاعاتی انگلیس، صدها نفر را تربیت کرده و هزینۀ فرستادن آنها را به آلبانی تأمین کرد، ولی آنها به سوی مرگ روانه شده بودند. پس از آنکه بسیاری از جنگجویان کماندویی به شکل آشکار در «تیرانا» در سال ۱۹۵۳ تلاشهایی کردند، عاقبت ایالات متحده و انگلیس تسلیم و مأیوس شدند. نظر به این حقیقت که عملیات آلبانی فقط یك بررسی دقیق از اوضاع داخلی آن کشور بود و نه تلاشی همه جانبه برای سرنگونی دولت، این سؤال باقی می‌ماند که چرا عملیات مزبور آنقدر طول کشید؟

الگوی مشابهی را می‌توان در اقدام «دفتر هماهنگی سیاسی» در «لیتوانی» و لهستان از اواخر دهۀ ۱۹۴۰ تا اوایل ۱۹۵۰، یافت.[۴۷]

مثال آشکار دیگر، کوبا است. ایالات متحده از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴ در آنجا دست به یك رشته فعالیتهای متنوع مخفی شبه‌نظامی زد. البته بزرگترین و مستندترین عملیات، «خلیج خوکها» در سال ۱۹۶۱ بود[۴۸]، که تلاشی برای براندازی دولت کوبا بود.

در خصوص خلع ید «فیدل کاسترو» از حکومت کوبا، در کاخ سفید هیچ ابهامی وجود نداشت، اما به دلیل یکدست نبودن بوروکراسی آمریکا در اهداف، مقصود فوق به شکل نامشخصی اعلام شد.

پیشتر از اینها، رئیس جمهور «آیزنهاور» در اواخر دوره ریاست جمهوری خود، به «سیا» گفته بود که طرحی آماده کنند تا تبعیدیان کوبا به این کشور حمله کرده و «کاسترو» را سرنگون سازند. «سیا» قرار بود این مأموریت را انجام دهد. نقشه از هفته‌های اول حکومت «کندی» آغاز شد و از بسیاری جهات نقایصی داشت؛ بخصوص بخشی که مستلزم بکارگیری نیروی هوایی آمریکا به شکل مخفی بود تا از تبعیدیان به هنگام فرود در «خلیج خوکها» حمایت کند. وقتی حمله آغاز شد، رئیس جمهور «کندی» از دادن کمك هوایی محرمانه خودداری کرد و ظاهراً معتقد بود که این عمل نشان می‌دهد که آمریکا زیادی درگیر ماجرا شده است.

بعدها با تغییر فکر، فقط با یك سوم نقشه طراحی شده و ضربات برنامه‌ریزی شده موافقت کرد. ولی این بسیار کم، خیلی دیر و دلیل اصلی عدم موفقیت نیروهای تهاجمی در رسیدن به ساحل کوبا بود و نتوانست موقعیت مساعدی برای تشکل هسته اصلی یك شورش علیه «کاسترو» به وجود آورد. مفسری در بررسی اجمالی نظریات «کندی» می گوید: «وی از خطر یك موفقیت پرسروصدا بیش از احتمال شکستی قطعی می ترسید، در حالی که می دانید شکست، خود، جنجال برانگیزترین ماجراست.»[۴۹]

عدم تمایل آمریکا به استفاده‌علنی از نیروهایش در این مورد را نمی توان به راحتی تبیین نمود. «کاسترو» دریافته بود که خطری جدی برای آمریکاست و کنگره و مردم آمریکا دشمنان رژیم او هستند. ایالات متحده در اوایل دهه ۱۹۵۰ در کره و در سال ۱۹۵۸ در لبنان از نیروهای نظامی خود استفاده کرد. در سال ۱۹۶۱، در حالی که شهر برلین مقاومت می کرد، آماده بکارگیری همین نیروها در

آنجا شد، گرچه موقعیت نظامی‌اش در آنجا مناسب نبود. ولی در کوبا که موقعیت مساعد بود، رئیس جمهور لغزید. «عملیات مخفی» نمی‌توانست جایگزینی خوب برای «سیاست بدنام شده» به حساب آید؛ یعنی بوضوح، اهداف و منابع تکنیک‌های بررسی شده برای دستیابی به آن اهداف را مشخص می‌ساخت. بعلاوه، «عملیات مخفی» به عنوان شلیکی جادویی در یک دوره عملیاتی قلمداد می‌شد که می‌توانست بدون دخالت ارتش ایالات متحده، هدف مطلوب را حاصل کند. دودلی در میان مقامات بالای آمریکا به عیوب جدی درون «سیا» اضافه شده بود. شاید آشکارترین کمبود «جمع‌آوری خبر»، «تحلیل»، و «ضدجاسوسی» خوب و درست، در رد مأموران عملیات مخفی از صحنه بود. تقریباً در تمامی موارد، از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا اواسط دهه ۱۹۶۰، «سیا»، که در واقع یک جامعه اطلاعاتی و جاسوسی بود، به شکل وحشتناکی درباره کشورهایی که برای آنها نقشه می‌کشید، بی‌اطلاع مانده بود. همچنین در زمینه بهبود طرحهای شبه‌نظامی واقع‌گرایانه و اجرای آنها، با شکست مواجه شده بود.

آمریکا و سرویسهای امنیتی خارجی در هیچکدام از مواردی که می‌خواستند طرحهایی با تشریک مساعی پی‌ریزی کنند، نتوانستند موقعیتی به دست آورند که فرصتی واقعی برای براندازی یک حکومت تازه تأسیس باشد مثلاً مورد اوکراین و لیتوانی که تجدید بنایی از رژیم کمونیستی بودند.

برنامه‌ریزان «عملیات مخفی» در مورد نیروهای مقاومت و تجهیزات امنیتی رژیمهای مختلف مدّنظر، اطلاعات اندکی داشتند و گرچه عملیات در آنجاها بخوبی انجام می‌پذیرفت، ولی شانس کمی برای موفقیت وجود داشت. حداقل، در مورد وقایع گذشته، این مسأله نباید جای شگفتی داشته باشد. گرچه کارگزاران رده بالای «عملیات مخفی» و اکثر افسران آنها، تجارب بسیاری از زمان جنگ با همکاری «دفتر خدمات ویژه» در صحنه اروپا داشتند، ولی تنها عدهٔ کمی از آنها در مورد اروپای شرقی، روسیه شوروی یا جمهوری خلق چین، چیزهایی

می‌دانستند، و استحکام و همبستگی با تحلیل گران درونی یا بیرونی آژانس اطلاعاتی بسیار ناچیز بود.[۵۰]

کارکنان «هیأت مدیره برنامه‌ها» شك داشتند که تحلیل گران آژانس یا بسیاری از افراد دیگر در این ارتباط، در مورد گرایش‌های درونی دنیای کمونیسم چیز زیادی بدانند. بعلاوه، آنها مردّد بودند که تحلیل گران نسبت به «عملیات مخفی» نهایت سردی را ابراز می‌دارند. بنابراین در عوض، هیأت فوق در خصوص اکثر اطلاعات و تحلیل‌های خود، به سازمانهای زیرزمینی بلوك شرق، جنبش‌های در تبعید و سرویسهای اطلاعاتی متحد با آنها، تکیه می‌کرد. بعید بود در بین تحلیل گران «مدیریت اطلاعاتی»، منابع نامبرده زیاد به کار آیند. و در مورد فرصتهایی که برای موفقیت برای خودشان پیش می‌آمد نیز منابعی با قابلیت عملی اندك بودند. با تعریفی که از رد کمك پیشنهادی واحد «عملیات مخفی» شد، ناکافی بودن این کمك‌ها چندان مهم نیست.

به هر صورت، «هیأت مدیره برنامه‌ها»، توانایی‌های مختلف رژیمهای کمونیستی را در تأثیرگذاری بر نظریات و اقدامات «سیا»، ناچیز می‌شمرد. گرچه آنچه مدیران «عملیات مخفی» با امنیت اجرایی و پرهیز ضعیف خود از نفوذ سرویس‌های اطلاعاتی کمونیستی در اروپای غربی و مناطقی خارج از حیطه کنترل آنها، می‌توانستند به دست آورند، در مقایسه با آنچه که درون دنیای کمونیسم عایدشان می‌شد، تقریباً بیشتر و قابل توجه‌تر می‌نمود. از آن پس، تا اندازه‌ای مشخص، در نظر عوامل حاکم آنجا هر اقدام شبه‌نظامی اصلی آمریکا به تنهایی برای سرنگونی یك رژیم در داخل بلوك شرق، شناخته شده بود. خاطرنشان خواهیم کرد که هم جاسوس روسی «کیم فیلبی» از داخل سرویس جاسوسی انگلیس و هم جاسوسان دوجانبهٔ روس در جامعه تبعیدیها، به درون عملیات آلبانی نفوذ کرده بودند. همین معنا در مورد عملیات انگلیس و آمریکا در کشورهای حوزه بالتیك، اقدامات آمریکا علیه چین، و عملیات علیه «کاسترو»

نیز مصداق داشت.

سرویس‌های اطلاعاتی بلوك شرق نه تنها اکثر فعالیت‌های «سی. آی. ای» را خنثی می کردند، بلکه به رژیمهای خود کمك می کردند تا با وانمود کردن آنکه نیروهای خارجی مسئول مشکلات بومی آنها همچون کمبود محصول، اَعمال ناپخته اقتصادی و ناآرامی‌های اجتماعی هستند، قدرت خود را حفظ کنند. تمامی این آسیب‌ها و کمبودها به گردن امپریالیست‌هایی است که جاسوسان و امکانات محرمانه‌ای را طالبند تا سپر بلای آنها باشد؛ همان عواملی که به هنگام افشاء یا گرفتار آمدن، به شکل مدارك عینی به نمایش در می آمدند.[۵۱]

در اوج روزهای اقتدار «سیا» که تماسها و اقدامات متقابل آنها در سرزمینی که تحت سیطرهٔ سرویسهای اطلاعاتی بلوك شرق بود، بسیار دشوار می‌نمود، تعداد زیادی از برنامه‌ریزان «عملیات مخفی»، متخصصان «ضدجاسوسی» را از مخالفین خود می‌دانستند.

اگر افسران ضدجاسوسی، ضدکمونیسم بودند، آنها نیز در گروه شکاکان همیشگی و حرفه‌ای درمی آمدند. آنها در مورد اقدامات روسها که در دهه ۱۹۲۰، انگلیس و دیگران را فریب دادند و همچنین به فریب خوردن آلمانها در سال ۱۹۴۴ کمك کرده بودند، چیزهایی می‌دانستند.

به هر صورت، بعید بود که عوامل ضدجاسوسی و مدیران عملیات مخفی بتوانند جاسوسان نفوذی حرفه‌ای خودشان را فریب دهند و آنها را هدف نفوذی دیگران قرار دهند. انصافاً آشکار است که کارکنان «ضدجاسوسی»، فکر و کار خود را به مدیران عملیات مخفی تحمیل می کردند. در واقع آنها بندرت برای «هیأت مدیره برنامه‌ها» و یا رؤسای قسمت توضیح می‌دادند که عملیاتشان چرا و چطور دچار نقض شد؟ مدیران هیأت مذکور طی مصاحبه‌ای دربارهٔ موضوع مورد بحث توضیح دادند که رئیس قسمت «ضدجاسوسی»* (جیمز انگلتون) بندرت برای تردیدهای خود دلیل و مدرك ارائه می کند و آنها تمایلی

ندارند که در خصوص هشدارهای مبهم او دربارهٔ خطرپذیری امنیتی و فریبکاری کمونیست‌ها جنجال به راه بیندازند. اینها تنها مزاحمت‌ها و سردرگمی‌های پیش آمده برای بخش عملیات مخفی نبودند که ریشه در بی‌کفایتی «سیا» داشتند.[۵۲]

افشاء

بسیاری از اقدامهای موفق «سیا» تا حد زیادی بر اشتراك نظر خاصی در بین نخبگان سیاسی واشنگتن تکیه داشتند و این مطلب زمانی که اجماع مذکور شروع به فروپاشی کرد، آشکار گشت. اولین رسوایی بزرگ در مجله چپگرای جدید «رَمپارت» در فوریه ۱۹۶۷، برملا شد. در این نشریه، با اطلاعاتی که توسط کارمندان سابق انجمن ملی همکاری دانشجویان و سازمان آزادیخواه متشکل از صدها تن از دانشجویان دولتی، تهیه شده بود، چندین مقاله درج گردید این مقالات با ادعایی بی‌اساس عنوان کردند که «انجمن ملی همکاریهای دانشجویی» سالها برای بدست آوردن منابع و کانالهای همکاری رهبران دانشجویان خارجی، از سوی «سیا» اداره و شارژ مالی می‌شده است.[۵۳] «رمپارت» به ارتباط بین نهادهای آمریکایی که با «انجمن ملی همکاریهای دانشجویی» تشریك مساعی داشتند و امتیازهایی که همین نهادها در اختیار تشکیلات کارگری، روشنفکران و رسانه‌ها می گذاشتند، شك داشتند.[۵۴] مقاله فوق، فرو ریختن اکثر ستونهای اصلی ساختار عملیات مخفی را مطرح می کرد. طبق اظهار «کردمییر»، افسر «سیا» که بعدها مسئول همین برنامه‌ها شد، رسانه‌ها خود، روابط مالی محرمانه تا آن زمان را بهتر افشاء می کردند.[۵۵] این کار دشواری نبود زیرا حقایق کاملاً محو نمی‌شدند.

ماجرای تولید بسیاری از سلاحهای مخرّبی که مسکو سالها قادر به تهیه آن نبود، از همین دست است. مهم‌تر آنکه، این نشانی از بی‌اعتمادی عمیق و دیرپا در فرهنگ آمریکا نسبت به «عملیات مخفی» است؛ بی‌اعتمادی که ربطی به کار افشاگری «رمپارت» ندارد.

ما با نگاهی به نظریه متفق‌القولی که در واشنگتن در دهه ۱۹۵۰ ارائه شد، می توانیم بفهمیم که چرا افسران «عملیات مخفی» به این حرفه توجه کمی نشان می‌دادند. اگر آنها کانالهای محرمانه تأمین بودجه‌شان را متعدد می کردند، به هر حال افشاگری «رمپارت» در سال ۱۹۶۷ چنین ضربه مهلکی وارد نمی آورد که بسیاری از مکانیزمهای سری مالی مخصوص کارگری، جوانان، و گروههای روشنفکری اروپا و جاهای دیگر را مورد هجوم قرار بدهد. و این امر عذابی را به دنبال داشت، زیرا وقتی افشاگری انجام شد، مقامهای کاخ سفید که زمانی به چنین فعالیتهایی افتخار می کردند، تصمیم گرفتند آنها را متوقف سازند.[۵۶] احتمالاً «سی. آی. ای» نیز بیش از دو دهه در پی چرخش به سمت گروههایی بود که خود به تشکیل آنها کمك کرده بود؛ نظیر «کنگره بین‌المللی آزادی فرهنگی» که سیا می‌خواست آنها را به شکل بخشهای خودکفایی از پیکره سیاست درآورد. این وضع آنها را در برابر عملیات نفوذی و یا کانالهایی که در سال ۱۹۶۷ زده شدند، مقاوم‌تر می‌نمود و همچنین ایشان را وادار به رقابت در دنیای افکار و سیاستها می کرد. کمکهای مالی محرمانهٔ دولت آمریکا در سال ۱۹۴۸ شروع شد. طی پنج تا ده سال اول، ضروری بود که این گروهها به صورت مخفیانه مورد حمایت پولی قرار می گرفتند، ولی پس از آن به صورت بخشی از امور خیریه محرمانه دولت درآمدند. سازمانهایی که به شکل مجریان اقدامات موقتی شروع به کار کرده بودند، بسرعت خود را در قالب تشکیلات اداری با صدها کارمند، درآوردند.[۵۷]

عملیات کارگری، گروه جوانان، روشنفکران و عملیات برون مرزی، تماماً ترکیب بودجهٔ محرمانهٔ «سیا» را تشکیل دادند و از یك دهه تا دههٔ بعد به پشتیبانی از یك ارتش کوچك بوروکراتها پرداختند که به مسائل تجاری، تشکیل مؤسسات و دیگر «تملك‌های اختصاصی» مشغول بودند.

برخی از آنها لازم بودند. برای نمونه، «سیا» ناگزیر بود برای نقل و انتقال افراد و تجهیزاتی که جهت عملیات در جنوب شرقی آسیا، خصوصاً «لائوس» در

دهه ۱۹۶۰ لازم داشت، از خودش هواپیما داشته باشد. اموال اختصاصی دیگر بزرگ و وسیع می‌شدند. تشکیلات اداری تشنه پول که مدیریت آنها با «سیا» بود، بیش از یك میلیارد دلار را در آمریکا و خارج از آن می‌بلعیدند، این روند رشد، سازمان مزبور را از وظیفه اصلی خود بسیار دور می‌کرد.[۵۸]

سؤالی که باقی می‌ماند، این است که چرا ایالات متحده، کمك مالی خود به «سیا» را برای مدتی بسیار طولانی محرمانه نگه داشت؟ اگر در اواخر دهۀ ۱۹۵۰، شاخه اجرایی از اتفاق‌نظر به‌وجود آمده در آمریکا در مورد ضرورت حفظ سازمانهای غیردولتی کمونیستی، بهره برده بود و موضوع به کنگره ارجاع شده بود و کشور برای پشتیبانی اقدام می‌کرد، بعید به نظر می‌رسید که تعداد زیادی به کمك به ضدکمونیست‌های خارج از کشور اعتراض کنند، تا جایی که کل جوامع دمکراتیك از راست تا چپ به آنها می‌پیوستند. در حقیقت، شاخه اجرایی «سیا» به‌وسیله تبلیغات رادیویی در سال ۱۹۷۱ همین کار را کرد. بحث درون کنگره دو سال بعد طی پیروزی فراگیری برای ادامه کار «رادیوی اروپای آزاد» و «رادیو آزادی»، پایان یافت.

همین تنها پیروزی نسبتاً کوچك، پس از آنکه کمك مالی «سیا» در دهۀ ۱۹۷۰ تقریباً متوقف شد[۵۹]، به جوانان ضدکمونیسم، کارگران و گروههای روشنفکری کمك کرد. کششی رواج یافت که تا حدودی از سوی روسها، کوبایی‌ها، لیبیایی‌ها و دیگر نیروهای ضددمکراتیك دامن زده می‌شد. تا آن زمان که اوضاع با جنگ ویتنام رو به وخامت بیشتری می‌گذاشت، اتفاق‌نظر در مورد سیاست خارجی در واشنگتن در حال از بین رفتن بود و تشتت آراء جایگزین آن می‌گشت. روزهای اقتدار «عملیات مخفی» آمریکا رو به زوال می‌گذاشت. فکر تهدید و خطر فراگیرتر می‌شد و جای خود را به ایدۀ درگیری درازمدتی بین ابرقدرتهای مسلح به سلاحهای هسته‌ای، می‌داد. موانع بازدارنده نظامی خطر فوری کمونیسم را کمرنگ می‌کردند، ولی از بین نمی‌بردند. تغییرات سیاسی

داخلی نیز روی می‌دادند؛ رقابت همیشگی بین کنگره و قوهٔ مجریه تغییر صورت می‌داد؛ آن هم پس از سه دهه برتری قوهٔ مجریه، به سلطه کنگره بدل می گشت که تمامی جهات تشکیلات اداری را دربر می گرفت.

تغییر مسیر باد

با شروع اواخر دهه ۱۹۶۰، یك رشته حوادث کلی، به گونهٔ غم‌انگیزی توازن نیروها در واشنگتن را برهم زد. حکومتها از «جانسون» تا «کارتر»، «شمول و فراگیری» را برای منافع آمریکا خیلی حیاتی نمی‌دانستند. این تفکر آنقدرها شدید نبود تا اینکه رهبران شوروی دیدگاههایشان را تغییر دادند و دلایل ارائه شده، آن طور که طرفداران واقع گرای استالین مطرح می‌ساختند، دیگر به تسلط بر دنیا محدود نمی‌شد.

طبق اظهارنظر تئوریسین‌های برجستهٔ واشنگتن، آرزوی جاودانگی، شکاف بین چین و شوروی، ظهور کمونیسم اروپایی، مقاومت فزایندهٔ طبیعی اروپای غربی، خطر حتمی نابودی دوجانبه، و شکاف بین کشورهای درحال توسعه و توسعه یافته، همگی ماهیت سیاستهای جهانی را دگرگون ساخت.

مهم‌تر از همه، طی دهه ۱۹۶۰، ضدکمونیست‌ها، جاذبهٔ خود را از دست دادند. بسیاری بر این باور شدند که این وضع، ایالات متحده را به سوی جنگی طولانی‌مدت و نهایتاً شکست آمریکا در ویتنام، سوق می‌دهد. چرا آمریکا در اولین جا درگیر شد؟ جواب این است: «ضدکمونیست‌ها» و «فراگیری حکومت». چاره این بود: ضدِ ضدِکمونیست شدن و سلطه و فراگیری کمتر در جهان.

گرچه هم «نیکسون» و هم «فورد» به ضدکمونیست‌ها کمك می کردند و از سلطهٔ جهانی آشکار در ویتنام و به طور پنهان در شیلی و آنگولا حمایت می کردند، با این حال از خشونت و جنایت کاستند.[۶۰]

تا زمان حکومت «کارتر»، هم کاخ سفید و هم کنگره از ویژگی‌های

شخصی ضد کمونیست‌ها، زده شدند. و عجیب نبود که حمایت از «عملیات مخفی» به گونه ناخوشایندی رو به کاهش گذاشت.

«سایروس ونس» طبق شهادت کنگره، درست قبل از بدست گرفتن پست وزارت خارجه، دکترین «صراحت» را عنوان کرد که بر اساس آن، «عملیات مخفی» نبایستی از حقوق و مزایای قبلی بی‌بهره می‌شد، ولی فقط در شرایط خاص و سخت یعنی زمان «ضرورت مطلق»[۶۱] مورد استفاده قرار می‌گرفت.

مدیر آژانس مرکزی اطلاعات در زمان کارتر، «استنس فیلدترنر»، با نظر «ونس» موافق بود. وی ادامه داد که در طول یک حکومت، «عملیات مخفی» یک یا دو بار می‌تواند مفید واقع شود، و تنها در صورتی که دشمنان را تحریک نکند.[۶۲] و بنابراین کشمکش دیرینه آمریکا بر سر وجود یا عدم «عملیات مخفی» به شکل استثنایی در برابر «قانون»، مطرح گشت. «کارتر» با نارضایتی از سیاست استقلال اقتصادی، حکومت خود را آغاز کرد و بجز معدود استثنائاتی همچون «برژینسکی»، مشاور امنیت ملی، بقیه انتصابهای سیاسی‌اش این گرایش را نشان می‌داد. اما پس از یک یا دو سال از ریاست جمهوری وی، نظر او در مورد قدرت شوروی، تغییر یافت. ابتدا او در خصوص مدرنیزه شدن سلاحهای روسیه شوروی و رشد قابلیت‌های جنگ هسته‌ای آن نگران شد. پس از سقوط شاه ایران، ظهور قدرت [حضرت] آیت‌الله [امام] خمینی [ره] و تهاجم نظامی شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹، کارتر نسبت به تمایل ضددمکراتیک «ساندنیست‌ها» در نیکاراگوا نیز شدیداً نگران شد. در نتیجه، تغییراتی در سیاست امنیت ملی و نگرش حکومت آمریکا نسبت به جامعه اطلاعاتی رخ داد. به جای آن باور که در ایالات متحده، اقدامات عملیات مخفی و ضدجاسوسی بیش از حد ضروری است، اندک اندک کاخ سفید و برخی اعضای کمیته‌های اطلاعاتی دمکراتیک نگران می‌شدند که آنچه انجام می‌شود، بسیار کم است.[۶۳]

با پیروزی جمهوریخواهان محافظه کار در هریک از جبهه‌های مبارزات

انتخاباتی ریاست جمهوری و سنا در دهه ۱۹۸۰، مسألهٔ استقلال اقتصادی دوباره در هاله‌ای از ابهام فرو رفت. حتی برخی از افراد دولتی در مورد باز گشت حال و هوای پیروزیهای اخیر در نیکاراگوا، افغانستان و آنگولا و نیز تشدید مخالفتهای داخلی در روسیه شوروی صحبت می کردند. ولی دولت «ریگان» اهداف خود را بوضوح آشکار نمی کرد و اساس محکمی برای آنها، حتی در داخل قوه مجریه حکومت هم به‌وجود نمی آورد. کارکنان کاخ سفید به‌ویژه قدرتمندترین مشاوران رئیس جمهوری («جیمز بیکر» و «مایکل دیور») به سروسامان دادن مسائل داخلی مشغول بودند. به رغم آنکه بعضی از منصوبین رده بالای دولت ریگان مثل «ویلیام کیسی» از مرکز هماهنگ کنندهٔ اطلاعات و مشاوران امنیتی، «ریچارد آلن» و «ویلیام کلارك» در قالب ضدکمونیست‌های افراطی می گنجیدند، ولی بسیاری از منصوبین پایین تر این گونه نبودند.[۶۴]

در مورد اینکه آیا با کمونیست‌های متمایل به مسکو که درصدد تسلط بر آمریکای مرکزی، مکزیك، آفریقای جنوبی، و خاورمیانه هستند، مخالفت بشود یا خیر و چگونگی این برخورد، در قوه مجریه و نیز در کنگره توافق اندکی به چشم می‌خورد. همچنین در خصوص جاهایی که قبلاً کمونیست‌ها آنها را تحت سیطره خود در آورده بودند نیز اتفاق‌نظری وجود نداشت. اهداف آمریکا در نیکاراگوا و افغانستان چه می‌بایست باشد؟

آیا باید ایالات متحده، آنها و رژیمهای کمونیستی دیگر را به خاك و خون بکشد تا تهدیدهای ایشان برای همسایگانشان کمتر شود؟ یا باید هدف آمریکا براندازی آنها باشد؟ دولت ریگان و کنگره جروبحث‌های بیهوده می کردند. برخی از تندروهای دولتی نظیر «ویلیام کلارك» و معاون وزارت دفاع، «فرد ایکل»، قویاً اظهار می‌داشتند که ارتش شوروی باید از افغانستان عقب‌نشینی کند. و این هدف را مهمتر از براندازی رژیم دست‌نشانده کابل می‌دانستند.

نهایتاً پس از سالها بحث در کاخ سفید و کنگره بر سر اهداف مشترك

گوناگون با بسیاری از مقامهای ارشد «مدیریت عملیاتی جدید سیا»*، موقعیت فوق به‌وجود آمد.[۶۵]

ادعاهای کنگره

دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تغییر مهمی را در موازنه قدرت بین قوه مجریه و مقننه به خود دید. قدرت کنگره به گونه معجزه‌آسایی افزایش می‌یافت. دیگر سیاست خارجی در حفظ قوه مجریه نقشی نداشت و این بخصوص «عملیات مخفی» بود که «قوه مجریه» را محافظت می‌کرد.

کنگره آرام آرام از اواخر دهه ۱۹۶۰ کار نظارت بر سازمان اطلاعاتی آمریکا و بویژه واحد «عملیات مخفی» را آغاز کرد و تا اواسط دهه ۱۹۷۰ بر آن سرعت و شدت بخشید.

کنگره پس از استماع حملات «کمیته چرچ» و «کمیته پایک» به شاخه «عملیات مخفی» و «ضدجاسوسی» در سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶، دو کمیته دائمی انتخابی را جهت نظارت بر امر جاسوسی و اطلاع‌رسانی تشکیل داد. در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، عملاً در این زمینه، دخالتی از سوی کنگره وجود نداشت. حالا کار، مسیر تازه‌ای پیدا می‌کرد.

در پاییز سال ۱۹۷۴، کنگره بدون شنیدن هیچ نظر و با بخشی اندك، اصلاحیه «هیوز ـ ریان» را در قالب قانون همکاریهای خارجی از تصویب گذراند. قانون مذکور محتاج آن بود که رئیس جمهوری برای هریك از «عملیات مخفی» مصوبه‌ای را مطرح کند که حاکی از این امر باشد که این مسأله برای امنیت ملی آمریکا مهم است. تصمیمات و مصوبه‌های فوق با روشی بجا به هشت کمیته کنگره گزارش می‌شدند.[۶۶]

* سرویس محرمانهٔ «سیا» نامهای متعددی داشته است. برای سهولت کلام در اینجا از آن تحت عنوان «مدیریت عملیاتی» و یا «دی. اُ» یاد خواهد شد ـ م.

اصلاحیه، هیچ ممنوعیتی نداشت، ولی در قوه مجریه نسبت به عملیات مخفی شروطی را معین کرده بود. از آن پس و حتی زمانی که یك عملیات مخفی در هر سطحی از کار اطلاع‌رسانی و یا بالاتر تا خود شخص رئیس‌جمهوری، مفید دانسته می‌شد، اغلب، قوه مجریه به شکست خود اعتراف می کرد. اگر امکان منطقی شکستی وجود داشت که مسئولیت آن را کسی به عهده می گرفت، جهت استفاده از عملیات مخفی هیچ جنگ و دعوایی صورت نمی گرفت. حتی وقتی یك اتفاق‌نظر سیاسی وجود داشت و کنگره درگیری بسیار اندکی در آن داشت. مثال عملیات مخفی در «خلیج خوکها»، عبرت خوبی برای پرهیز از تصمیماتی بود که احتمال بی‌اعتبار کردن کاخ سفید را در پی داشت.

حال که برای وارد عمل شدن نسبت به قبل باید ریسك بیشتری می کردند، تصمیم گیری بسیار دشوارتر می‌نمود.

سپس زمانی که در سال ۱۹۸۰، کنگره قانون کاهش ملزومات «هیوز ـ ریان» را تصویب کرد، به نظر نمی‌رسید که اوضاع فرق زیادی بکند. روی هم رفته سیستم بنیانگذاری شده در اواسط دهه ۱۹۷۰ که شامل مقررات کمتری نسبت به نظریات بود، امروزه به مورد اجرا گذارده می‌شود.[۶۷] قبل از تصویب اصلاحیهٔ «هیوز ـ ریان»، «سیا» زیر نظر مقامهای شورای امنیت ملی کار می کرد. پس از آن، «سیا» دیگر نمی‌توانست بدون اجازه رسمی، بخصوص از شخص رئیس‌جمهور و معمولاً به صورت کتبی، از هیچ فرصتی استفاده کند. مصوبات به ادارات تابعه «مدیریت عملیاتی» و پایگاههای آن انتقال داده می‌شدند و رؤسای قسمت‌های «سیا» یا افسران مربوطه مجاز نبودند که سیاستمداران، روزنامه‌نگاران، دانشجویان یا هر کس دیگر را به اقدامی در جهت منافع آمریکا، بدون اجازه مخصوص ترغیب نمایند. مسألهٔ فوق بر این روال بود تا سال ۱۹۴۸، که پیشنهاد جای گرفتن «دفتر هماهنگ کننده سیاستها» در ساختار اداری قوه مجریه رد شد، و اعتراض شدید ی برپا گردید که فعالیت‌های جاسوسی و اطلاعاتی به شخص ریاست جمهوری بسیار

نزدیك است و امکان «رد موجه» هر مورد منطقی دیگر را نیز از بین می‌برد.

گرچه رئیس جمهور می‌توانست مصوبات رسمی همچون اقدامهای اختصاصی مثل ممانعت کمونیست‌ها از به قدرت رسیدن را امضاء کند، کنگره می‌خواست ماهیت، وسعت و هدف یك چنین اقدامات ویژه‌ای را بداند و آنکه چه مدت به طول خواهد انجامید؟ سیا ناگزیر بود طرح کتبی آماده کند تا رئیس جمهور را دقیقاً در جریان امر قرار دهد که وی چه چیز را تأیید کرده و کنگره چه چیزی را تصویب کرده است؟ از نظر تئوری، این کار تمرینی کامل و با مسئولیت فکری و سیاسی بود. یك رئیس جمهور قوی می‌توانست، قوه مجریه را در مورد اهدافش و هماهنگ‌سازی ابزار مناسب دستیابی بدانها، وادار به تفکر کند. به علاوه، کنگره را تحت فشار قرار می‌داد که یا اقدامات و دلیل پنهان آنها را بپذیرند یا با آنها مخالفت کنند ولی مکانیزم تصمیم گیری، عدم تمایل رؤسای جمهور و مقامهای ارشد در قسمت‌های مختلف قوه مجریه را که عادت به توضیح اعمالشان ـ حتی به یکدیگر مگر به قوه مقننه را ـ نداشتند، دامن می‌زد.

مصیبت آمریکای مرکزی

سیاست ایالات متحده در آمریکای مرکزی در اواخر دوران «کارتر» و اوایل دوران «ریگان» نشانگر مشکلاتی است که به فرمول سیاسی و اجرای آن در جریان مصوبات، تحمیل می‌شدند. هم «کارتر» و هم «ریگان» می‌خواستند در مورد ساندنیست‌هایی که در سال ۱۹۷۹ در نیکاراگوا، «ساموزا» را سرنگون کردند، وارد عمل شوند. بسیاری از نمایندگان کنگره با این نظر موافق بودند. ولی هیچ نظریه مشترکی در خصوص نوع عمل یا اقدام احتمالی وجود نداشت.

بعلاوه، رئیس جمهور هم آمادگی لازم برای یك سیاستگذاری واضح و پرداختن به موضوع را پیدا نکرده بود. در عوض، هر دو، مجاز دانستن عملیات مخفی در گستره‌ای محدود را به جای دست روی دست گذاشتن ترجیح دادند. دولت به چگونگی انجام عملیات مخفی که پیش‌بینی‌های آن شده بود و کم و بیش به

خودش و یا اوضاع سیاسی آمریکا هم فکر نمی کرد.

برای مثال، مصوبات مربوط به کمکهای آمریکا به جنبش مقاومت نیکاراگوا را تصور کنید.[۶۸] ظرف هفته هایی که «ساندنیست‌ها» بر «ماناگوآ» تسلط داشتند، مرکز هماهنگ کننده اطلاعات رئیس جمهور «کارتر»، مصوبه‌ای را به کنگره تسلیم کرد که حاوی این مطلب بود که ایالات متحده آمریکا، عناصر دمکراتیك «نیکاراگوا» را تشویق می کند و این اقدام به جای ریسك به وجود آمدن یك رژیم دیکتاتوری جدید متحد با مسکو در آمریکای مرکزی صورت می گرفته است. هنگامی که آمریکا مشغول تهیه و تدارك کمکهای مالی آشکار به مخالفان ساندنیست‌های حاکم بر دولت نیکاراگوا بود، «جیمی کارتر» مصوبه‌ای را امضاء کرد که حمایتهای مخفی به عوامل دمکراتیك آمریکای مرکزی را مجاز می‌دانست.[۶۹] انعکاس این مصوبه بر نگرانی دولت نسبت به تأثیر بر نهادهای دمکراتیك در منطقه‌ای از آمریکای مرکزی که تحت سیطره ساندنیست‌ها بودند، مشهود بود.

مصوبه فوق بجز سلاحهای مرگ آور، باقی کمکها را مجاز دانسته و عملیات مخفی را جهت تقویت عناصر دمکراتیك قانونی عنوان کرده بود.

برخی در کنگره نسبت به ابزاری که با آنها این هدف حاصل می‌شد، سؤالاتی را مطرح می کردند. آنها این گونه استدلال می کردند که عملیات مخفی برای نابودی دمکراسی کافی است. ولی عده کمی بحث در مورد مقابله با این بیماری و تجویزی جهت درمان آن را ترجیح می‌دادند.

برخی ادعا کرده‌اند که رئیس جمهور «ریگان» دکترین منسجمی برای برچیدن بساط توسعه‌طلبی شوروی (سابق) داشت. مطمئناً وسایل متنوعی از جمله «عملیات مخفی»، در جهت نتیجه کلی به کار رفته است؛ ولی اهداف روشنی وجود نداشت و نهایتاً ابزار ضروری برای انجام این امر بزرگ و مهم در دست نبود.

در پاییز سال ۱۹۸۱، دولت «ریگان» اولین طرح خود را در مورد

«نیکاراگوا» ارائه نمود. این طرح نسبت به مصوبه دولت کارتر در تبیین خطرات یك دولت ساحلی کمونیست در منطقه آمریکای مرکزی، تأکید بیشتری داشت. به علاوه، بویژه به ایالات متحده اجازه کمکهای محرمانه به «کنترا»ها را می‌داد که نیروهایی شبه‌نظامی بودند و سابقاً علیه ساندنیست‌ها اقداماتی می‌کردند. [۷۰] ولی چرا؟ و برای رسیدن به چه چیزی؟

حکومت نیز مانند پیشینیان خود سردرگم بود. صحبت‌هایی در مورد بهبود و تقویت توانایی‌های ساندنیست‌ها برای توسعه انقلاب و تحت فشار قرار دادن رژیم (حاکم بر ماناگوا) وجود داشت؛ ولی هدف خاصی وجود نداشت. [۷۱] مقامات واشنگتن فقدان وحدت نظر و جدایی در حکومت را فهمیده بودند و حملات قوه مقننه در پیش بود. کمیته‌های کنگره سؤالات دشواری را مطرح کردند. فشارهای نظامی بر ساندنیست‌های «نیکاراگوا» چطور آنها را از تغذیه کمونیست‌های مورد حمایت جنبش آزادیبخش «فاراباندومارتی» در السالوادور باز می‌دارد؟

در واقع بسیاری در واشنگتن شك داشتند که جنبش آزادیبخش ملی «فاراباندومارتی» در السالوادور از سوی نیکاراگوا حمایت می‌شد؛ گرچه این حقیقت مسلم بود که جنبش فوق شدیداً تحت تأثیر کمونیست‌ها قرار داشت. به علاوه، دیگران می‌پرسیدند که اگر ساندنیست‌ها به فشارهای مخفیانه با اندکی دمکرات شدن پاسخ می‌دادند، چه می‌شد؟ آیادولت آمریکا برنامهٔ خود در زمینهٔ براندازی ساندنیست‌ها را دنبال می‌کرد؟ طی سال ۱۹۸۲، دولت از ابراز پاسخ‌های مستقیم به چنین سؤالاتی پرهیز می‌کرد. مقامات بالا فقط درصدد بکارگیری فشار از طریق «کنترا»ها بودند تا ادامه جنگ داخلی «السالوادور» را برای ساندنیست‌ها مشکل‌تر سازند.

چندین تن در کنگره (که در میانشان نمایندگانی چون سناتور «کریستوفر داد» و «تام هارکین» به چشم می‌خوردند)، پیشنهاد اصلاحیه‌ای را ارائه کردند که در مورد بودجهٔ اختصاصی سال مالی ۱۹۸۳ بود و «سیا» را از بکارگیری هر نوع

هزینه‌ای جهت کمک‌رسانی به گروه یا هر فردی در انجام فعالیتهای نظامی داخل و یا علیه «نیکاراگوا» منع می کرد. [۷۲] این اصلاحیه با اکثریت آراء در کنگره رد شد. در پی آن، دولت به بررسی هزینه‌هایی که «ادوارد بولند» نماینده کنگره و رئیس کمیتهٔ انتخابی اطلاعات در پارلمان، صرف براندازی دولت نیکاراگوا می کرد، پرداخت. [۷۳] بنابراین، مرز ناپایداری بین کمک‌های مجاز به شورشیان «کنترا» از یك سو و کار در خصوص براندازی دولت ساندنیست که ممنوع شده بود، کشیده شد. استراتژیهای دولتی که مصوبات اطلاعاتی آن صراحتاً از کودتا بحثی به میان نمی‌آورد، اصلاحیهٔ «بولند» را روش تأییدی تیزهوشانه‌ای از سوی کنگره نسبت به برنامه‌های خود می‌دانست.

چگونگی تفسیر این اصلاحیه در کنگره و نشریات روشن نبود. بسیاری ادعا می کردند که دولت با حمایت از کسانی که در نیکاراگوا قصد سرنگونی ساندنیست‌ها را دارند، انگیزهٔ قانون را خدشه‌دار نموده است. در طول سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴، دولت سعی داشت به کنگره و رسانه‌ها ثابت کند که تلاشی در جهت از بین بردن ساندنیست‌ها صورت نمی گیرد و کمک‌های انجام شده برای چنین کاری ناکافی هستند. [۷۴] دولت سعی در یافتن توجیهات دیگری همچون «ممنوع‌سازی ارسال تدارکات به السالوادور»، برای برنامه‌هایش می کرد، ولی تنها موفق شد از زبان «فردایکل» بگوید: در انجام کمکها دچار مشکل شده‌ایم. [۷۵] در این ضمن، «ویلیام کیسی» نقشهٔ خود را دنبال می کرد. «کیسی» و «داون کلاریج» با ادامهٔ فشار بر ساندنیست‌ها معتقد بودند این عمل، مقاومت جنبش را از میان برده و یکباره ساندنیست‌ها را از قدرت برکنار می‌دارد.

در سال ۱۹۸۴، ریگان تصمیم گرفت در انتخاباتی که در پیش رو داشت، وارد موضوع عملیات مخفی نیکاراگوا نشود. [۷۶] و نیز با اصلاحیهٔ تهدیدی «بولند» که بودجهٔ سیا را با استفاده از «کنترا»ها رد می کرد، هیچ ستیزی نداشته باشد. بنابراین، دولت به دامی که خود گسترده بود، افتاد. او خود تهدید مخفیانهٔ نیکاراگوا

را برگزیده بود. زیرا انتخاب بین دو راه‌حل را رد کرده بود. گرچه اکثر فعالیتهای آمریکا در نظر افکار عمومی مردم آن کشور آشکار بود:

راه‌حل اول دولت، آغشته کردن دست خود به خون ساندنیست‌ها و راه‌حل دوم پذیرفتن حکومت آنها و تمامی عواقب بعدی که از آن پس به وقوع می‌پیوست، بود. فقط پس از آنکه ماجرای «ایران ـ کنترا» روی تلکس خبرگزاریها رفت، دولت آمریکا تأکید کرد که کنگره فاقد قدرت کافی برای محدود ساختن اختیارات رئیس جمهوری در نیکاراگوا می‌باشد.[۷۷]

تا آنکه در سال ۱۹۸۴، رئیس جمهور «ریگان» مصمم شد برنامه را با استفاده از «کنترا»ها و از طریق دادن پول، نه از خزانه‌داری آمریکا، بلکه از طرف دولتهای خارجی و درآمدهای شخصی، ادامه دهد.

در همان موقع، تحت فشار توافقنامهٔ بودجه‌ای که قبلاً برای کارکنان فدرال مرخصی‌هایی را در نظر گرفته بود، ریگان هزینهٔ اختصاصی را امضاء کرد که شامل اصلاحیهٔ جدید و بازبینی شدهٔ «بولند» می‌شد و همان اصلاحیه، حالا، «سیا» را از کاربرد هر نوع هزینه‌ای برای حمایت مستقیم و یا غیرمستقیم، نظامی یا شبه‌نظامی از سوی کشور، گروه و سازمان، جنبش و یا افراد خصوصی، در نیکاراگوا، منع می‌کرد.[۷۸]

فقط زمانی که عواملی در لبنان قضیهٔ تجارت سلاح به خاطر گروگانها را برملا کردند و در نتیجه روشن شد که برنامه از قبل تدوین شدهٔ کمکهای «کنترا» با منافع حاصل از همین سلاحها، صورت می‌پذیرفته است، بسیاری از کسانی که مخالف کمك به «کنترا»ها بودند، تیم «ریگان» و «بوش» را به خدشه‌دار کردن قانون آمریکا، متهم ساختند. رسوایی «ایران ـ کنترا» حیثیت حکومت را تا پایان دوران تصدی آنها، لکه‌دار کرد.

آگاهی مردم از کمکهای محرمانهٔ دولت به «کنترا»ها، چیزی نبود که برنامهٔ کمك‌رسانی محرمانهٔ مقامهای آمریکا را تعطیل کند. این مسأله به آن دلیل پیش آمد

که افکار عمومی از چند حیلهٔ مختلف که رئیس جمهور برای نائل شدن به هدفش به کار برده بود، مطلع شد و نیز از این حقیقت که زمانی که در بین این حیله‌ها تناقض‌هایی پیش آمد و نیاز رفع آنها هویدا شد، او باز هم هیچ تلاشی نمی کرد. «ریگان» هیچگاه در کنگره نمی‌خواست طرحی با اکثریت آراء رد و یا تصویب شود.

مثال کمك‌های محرمانه به «کنترا»ها، به توضیح اکثر اقدامات نادرست آمریکا کمك می کند. عملکرد آمریکا از ابتدا ضعیف بود و این معنا به خاطر بازبودن بیش از حد فضای خبری در بین افکار عمومی و روشهای فراگیر قوه مقننه و مجریه و نیز عاملان اطلاعاتی پرسروصدا بوده است.

عملکرد فوق در حیطهٔ وسیعی ضعیف بوده است و این به دلیل عدم توانایی رئیس جمهور در فرموله کردن سیاست و عدم تمایل وی به درگیری با مخالفین بحق همین سیاست بوده است. بسیاری از کارهایی که یك رئیس جمهور به عنوان «عملیات مخفی» برمی گزید، فقط نیمی از اقداماتی بود که هنگام عدم تمایل به اعمال زور، به کار می‌رفت. حتی زمانی که عملیات مخفی درون بلوك نیمه‌روسی در طول دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، چیز زیادی به بار نیاورد، نیمی از اقدامات یادشده، رئیس جمهور را قادر می‌ساخت تا به تنهایی پیروزی را تضمین کند.[۷۹]

عملیات مخفی در دههٔ ۱۹۹۰

هیچ جای شگفتی نیست که بوروکراسی درون قوهٔ مجریه، فضاهایی را به وجود آورده که رؤسای جمهوری تمایلی به حل آنها در سطوح بالا ندارند. و یا تعجبی ندارد که اعتراضات کنگره اغلب تأثیر شدیدی بر روی درگیریهای درون حکومت می گذاشتند. «سیا» به این باور رسیده بود که بین کنگره و دفتر «اُوال» (دفتر بیضی شکل کاخ سفید که محل نشست رئیس جمهور با مشاورانش است ـ م) فاصلهٔ زیادی بود. نظر «ویلیام کیسی» این نبود، ولی موضع بسیاری از مدیران ارشد

جامعه اطلاعاتی از اواخر دهۀ ۱۹۷۰ چنین بود.[۸۰] بنابراین، اگر رئیس‌جمهور بی‌آنکه آبروی خود را گرو بگذارد از یك اقدام مخفیانه خاص حمایت می‌کرد، و کنگره با آن مخالفت می‌ورزید، «سیا» بشکلی ماهرانه تن به ایجاد ارتباط با کنگره و ریسك کردن به خاطر برنامه‌اش نمی‌داد.

با شروع دهۀ ۱۹۶۰، امکانات «سیا» برای دست زدن به عملیات مخفی ـ که خود به زیربنای کار اطلاعاتی معروف شده بود ـ رو به کاهش گذاشت. تا اواخر دهۀ ۷۰، متخصصان و حامیان کمی از عملیات مخفی در آژانس باقی مانده بودند و این نتیجه فلسفۀ حکومتی کارتر بود که از سوی «استنسفیلد ترنر» به اجرا در می‌آمد و این امر نشان می‌داد که عملیات مخفی در اکثر موارد وسیلۀ نامناسبی بوده است. تعداد کمی از مقامات سیا معتقد بودند که عملیات مخفی به لحاظ سیاسی و یا شخصی برای ایالات متحده ارمغانی به دنبال دارد. بنابراین، کمترین اشاره‌ای از مخالفت کنگره با عملیات معینی کافی بود که «سیا» را از صرف منابعش در جهت ادامۀ نقشه‌ای به خاطر رئیس‌جمهور منصرف سازد.

از اواخر دهۀ ۱۹۴۰ تا اواخر ۱۹۶۰، کاخ سفید و «سیا» توانسته بودند بخش خصوصی آمریکا را به حمایت از عملیات مخفی وادارند. معمولاً «سیا» از اتباع کشور، نیروی انسانی می‌گرفت و از همانهایی که در مسیر زندگی با فعالیتهای ضدکمونیستی خارج از کشور هم ارتباط داشتند، کمك مالی می‌گرفت. رهبران دانشجویی آمریکا و یا رهبران تجاری در ضمن تلاشهایشان، به خارجیان کمك می‌کردند و نیروی انسانی آنان را تأمین می‌نمودند. و گاهی افسران مربوطۀ آمریکایی به عنوان اعضای بخش خصوصی معرفی می‌شدند تا راحت‌تر در میان خارجیان رفت و آمد کنند. بخش خصوصی مایل ـ وحتی مشتاق ـ به کمك بود. تا جایی که دولت با اطمینان خاطر به تأمین آن هزینه‌ها می‌پرداخت. ضمن افشاگری رسانه‌ها در دهۀ ۱۹۶۰ و تحقیقات کنگره در دهۀ ۱۹۷۰، همۀ نسل متخصصان فنی کار سیاسی، همانند آمریکایی‌ها و خارجیانی که به سازمانهای آمریکایی

پیوسته بودند ـ آن طور که دستگاههای روسی قبلاً ادعا می کردند ـ بدون هیچ دلیلی، به کنترل «سیا» در آمده و هیچ نشانی از گره خوردن آنها با «سیا» به طور اساسی در دست نبود؛ و دیگرانی که تا آن زمان هیچ کاری با «سی. آی. ای» نداشتند، به عنوان عوامل تحت کنترل سیا معرفی شدند. با اقدامات جدی مسکو، لیست مهره‌های سیا ـ که برخی درست و برخی نادرست بود ـ راه به نشریات و کتابها یافت و از «واشنگتن دی. سی» به «ولینگتن» و نیوزیلند، رسید. [۸۱]

افشای واقع و یا غیرواقع، کارایی سیاسی سازمانهای ضدکمونیستی و نیز کارایی و تأثیر افراد خاصی را ـ که به اعتماد به نفس آمریکائیان زیاد متکی بودند ـ می کاست. سازمانها، جاسوسان و حامیان ایشان دیگر ریسك افشاء کارهایی را که حال به طور محرمانه برای آمریکا انجام می‌دادند، به جان نمی‌خریدند. بنابراین، «سیا» آنهارا از دست می‌داد. [۸۲]

طی تحقیقات کنگره در مورد سوءاستفاده‌های اطلاعاتی در دهه‌های ۱۹۷۰، «سیا» خودداوطلب شد که مشاغل ویژه‌ای جهت پوشش دادن و یا به عنوان دامهای استخدامی برای عوامل خود در نظر نگیرد. لیست کامل این حرفه‌ها، هرگز منتشر نشدند، ولی طبق گزارشهایی از حِرَف مذکور از جمله روزنامه‌نگاران، صاحبنظران، رهبران مذهبی، و رده‌هایی از مستخدمین دولتی نظیر کارکنان سپاه صلح، می‌باشند. بنابراین به رغم آنکه تأثیر خارجی آمریکا روزافزون بود، ایالات متحده خود را از بکارگیری فرصتهای مخفی کاری، استفاده از متحدان بالقوه، عاملان اجرایی و جاسوسانی که بخش خصوصی می توانست برایش بیافریند، محروم می‌ساخت. مثلاً در آفریقای جنوبی، سیاهپوستان و سفیدپوستانی که مخالف آپارتاید بودند و نیز کسانی که مخالف سلطهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم کنگرهٔ ملی آفریقا بودند، نتوانستند از طریق گروههای کارگری، دانشجویی و یا اجتماعات مذهبی در آمریکا، کمك‌های دولت آمریکا را دریافت کنند.

در چنین محیطی بود که عناصر کمونیست داخل کنگره ملی آفریقا با

پشتیبانی وسیع روسها قدمهای بزرگی در جهت تحکیم موقعیت خود برداشتند. در بین خاورمیانه‌ای‌ها، اعراب، ایرانیان، فلسطینی‌ها و دیگرانی که با جریان اسلامی و مارکسیستی مخالفند حتی یك پشتیبان بالقوه هم وجود ندارد. ایالات متحده، عناصر طرفدار غرب در منطقه را به اندازه‌ای که روسیه شوروی، لیبی، عراق و دیگران از جریانات اسلامی و کمونیستی دفاع می کنند، حفظ و حمایت نمی کرد. بنابراین، هنگامی که در دهۀ ۱۹۸۰، ایالات متحده نیازمند اقدامات سیاسی جهت کمك‌رسانی به نبرد علیه تروریسم و جریان اسلامی بود، معمولاً از سوی عوامل اجرایی داخلی یاری نمی‌شد. در خود «سیا»، بازوهای عملیات مخفی، از نبود تمرین و تجربه، مضمحل می‌شدند. مدیران عملیات مخفی، افسران مربوطه، متخصصان و جاسوسان در خدمت آن و نیز امکانات سیا، ناگزیر بودند برای وقت و انرژی خود راههای گریز دیگری بیابند و طرق دیگری برای زندگی پیدا کنند. «کمیتۀ چرچ» در گزارش خود به رشدی از دیدگاهها پرداخته است؛ بنابه ادعای آنان، طی سالها، زیربنای عملیات مخفی بوده که «سیا» را وامی‌داشته تا آنچه را که نه خود سیا و نه ایالات متحده تمایلی به انجام آن نداشتند، به مورد اجرا گذارد. اگر این دم و دستگاه در جای خود حفظ می‌شد، ناگزیر، منطقی هم برای آن دست و پا می کردند.[۸۳] از دیدی دیگر، نتیجۀ عملی همان بود: زیرساخت تقریباً تمامی موجودیت «سیا» را از بین برده بود.

جدی‌ترین ضرر در مورد توانایی انجام اقدامات سیاسی محرمانه بود. افسران فوق سری مطلع، در عملیات سیاسی، فاقد هماهنگی می‌شدند. و زمانی که دولت ترجیح می‌داد از پوشش‌های رسمی برای افسران مربوطه استفاده کند، تعداد اندکی از آنها بودند که وارد عمل می‌شدند. اما جاسوسان طرف قرارداد، کسانی بودند که گاه سالها به شکل پاره‌وقت و یا تمام‌وقت برای مجریان «سیا» کار می کردند.

به بسیاری از همین جاسوسان طرف قرارداد اجازه داده می‌شد که بروند و

امکاناتی (کار و هزینه‌ای) که برای تأمین آنها و اقداماتشان مصرف شده بودند، هدر می‌رفت.

اگر نگوییم غیرممکن، لااقل دشوار است که ادعا کنیم یك خارجی تمایلی ندارد که بفهمد چگونه یك میلیون دلار -بدون برانگیختن هیچ نوع ظنی- خرج یك اقدام سیاسی شده است؟

ایالات متحده شایستگی عملیات مخفی شبه‌نظامی را به دست آورد. این کشور جهت ممانعت خارجیان از تعقیب ردپای آمریکا، انبارهای وسیع اسلحه و مهمات از کشورهای مختلف، در اختیار داشت. به هر حال از این قدرت و قابلیت به کنار، انبارهای فوق از ابتدا به خاطر صحنه‌های خیالی جنگی که نیروهای مسلح بومی، در صورت تهاجم روسیه شوروی به یك کشور متفق، به راه می‌انداختند، تعبیه شده بودند. «سیا»، اجیر کردن آمریکایی‌ها و دیگران را که دارای تجارب نظامی بودند، ادامه می‌داد و زمانی که ایالات متحده حمایت خود را از افغانستان، آنگولا، نیکاراگوا و دیگران، در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، افزایش داد، اصل برنامه، حمایت از جنبش‌های مختلف مقاومت -بدون آنکه هیچ نشانی از آمریکا در بین باشد- بود. ولی بسیاری از افسران مجرب، مستعفی شدند و یا اجازهٔ ترك خدمت گرفتند. کسانی که باقی ماندند، خاصه افرادی بودند که می‌خواستند کانالهایی از عملیات مخفی در «سازمان مدیریت برنامه‌ها» (سیا) باقی بماند. برعکس، رؤسای پایگاههایی که برنامه‌های «عملیات مخفی» را داشتند، معمولاً کار را به افسران غیرمتخصص و غیرمجرب و افسران رده‌های پایین‌تر محول می‌کردند.[۸۴] آیا عاملان با تجربه و آگاه «سی. آی. ای»، آگاهی‌های خود را منتقل می‌ساختند؟ آیا نسل جدید افسران اجیر شده در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تعهد می‌کردند که در هدایت «عملیات مخفی»، از خود شایستگی نشان دهند یا حتی نسبت به آنها علاقمند و وفادار باشند.[۸۵] آیا مدیریت اطمینان داشت که ایالات متحده در اواخر دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، برای امر اطلاع‌رسانی مناسب، از منابع نیروی انسانی

برخوردار است؟ در مجموع، پاسخ منفی است.

غیر از چند استثناء، نسل جدید افسران مربوطه، با کار سیاسی مخفی یا آشکار، انتخاب نشده‌اند. اکثر افسران «مدیریت برنامه‌ها» (سیا) که کارشان را در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ آغاز کرده‌و به کار گمارده شده‌اند، به این دلیل برگزیده شده‌اند که ارتشیان رده بالای تمام عیاری بودند. کار اصلی «مدیریت برنامه‌ها»، جمع‌آوری اخبار به صورت محرمانه‌بود و قرار آن بود که این امر در طول فعالیتهای ضدجاسوسی و عملیات مخفی انجام‌پذیرد. ولی تصور نمی‌رفت که ایشان متخصص باشند؛ بویژه آنکه متخصصان عملیات مخفی نبودند (و احتمالاً به استثناء کسانی که تجارب نظامی داشتند)، تعداد اندکی در زمینهٔ نفوذ سیاسی یا کار با جنبش‌های کارگری، تجاری، قومی یا مذهبی، رسانه‌ها، جوانان و رهبران روشنفکر، تبحر کافی داشتند تا اهداف آمریکا را عملی سازند. چون اکثر افسران مربوط به «سیا» که حال از مدیران رده‌های میانی بوده‌و بزودی جزو کارکنان ارشد قرار می‌گرفتند، از طبقه متوسط سفیدپوستانی بودند که در ایالات متحده آمریکا بزرگ شده بودند، در طول مسافرتهای خارجی، به طور مؤثر با زندگی دیپلماتهای آمریکایی آشنا می‌شدند. آنها خارج از سفارتخانه‌های آمریکا، ولی زیرپوشش دیپلمات در نقاط مختلف دنیا کار می‌کردند. تعداد کمی از آنها، متخصصین منطقه‌ای بودند. در دههٔ ۱۹۵۰، رئیس بخش نیمکرهٔ غربی «سیا»، «جی. سی. کینگ»، تأکید کرد که مدیران و افسرانش، زبان رایج منطقه‌ای را که در آن مشغول کار هستند، می‌دانند، این مسأله حال دیگر وجود ندارد. در آن زمان برای یادگیری زبان، انگیزهٔ مادی وجود داشت، ولی در موارد دیگر، سیستم چنین مطالعاتی را که به عنوان مشغولیت تمام وقت چند ساله از آن یاد می‌کرد، تشویق نمی‌کرد.

یك افسر جاه‌طلب می‌تواند پس از کار و در آخر هفته‌ها کار آموزش زبان را دنبال کند، ولی این کار آسانی نیست. یك افسر جوان می‌تواند یك یا دو سال از کار،

حتی با هزینهٔ دولتی، کناره گیری کند، اما این به معنی از دست دادن تجربه در زمینهٔ شغلی و نیز زمانی است که وی می توانسته جاسوسی را به خدمت گیرد و یك همراه و پیشرفت‌هایی در این مورد بیش از آشنایی با یك زبان مفید واقع می شود.

بعلاوه، افسران جاه‌طلب ناگزیر بودند توانایی‌شان را در اجرای کارهای محولهٔ مختلف در مناطق متفاوت به نمایش گذارند. افسران یا مدیران نادری بودند که می توانستند کار را به زبان بومی جایی که در آن مشغول فعالیت بودند، اداره کنند و کم و بیش افرادی بودند که با فرهنگ بومی منطقه‌ای که زبانش را به کار می‌بردند، احساس اختلافی جزئی می کردند.

اکثر افسران جدیدتر شبیه بسیاری از پیشینیان خود نبودند که در کشورهای بیگانه بزرگ شده بودند، با آنها کار کرده و یا قبل از پیوستن به بوروکراسی، شغل‌های مختلفی را با آنها اداره کرده بودند، و هنگام پست‌های حرفه‌ای در دایرهٔ بوروکراسی «سیا»، سهم خود را از مسکوکات طلای فرانسه خرج می کردند. این برای کارایی عملیات مخفی، چه تأثیر یا معنایی داشت؟

این امری پنهانی نیست که بوروکراتها راحت‌ترین زندگانی‌های روزمره را دارند و تمایلی به شرکت در ریسك‌ها از خود نشان نمی‌دهند. حتی اگر خیلی هم تمایل داشته باشند ـ و تاحدی تلاش کنند که سیستم را نجات دهند ـ ممکن است در سرنوشت کسانی که از دههٔ ۱۹۷۰ با کنگره و رسانه‌ها درگیر و دچار مشکل شده‌اند، سهیم گردند. بسیاری از رهبران «سیا» آشکارا انتقاد می کردند. تمرینات عملیات مخفی در این فضا به معنیٰ مراقبت خودتان تا زمانی است که مدیران از رده‌های بالا تا پایین سلسله مراتب اداری و نیز رئیس و کلای «سیا» و هر جای دیگر، برنامهٔ شما را تأیید کنند.

کسب این تأیید می تواند ماهها و حتی سالها طول بکشد و تا آن موقع، نیروهای جدیدی که در سراسر دنیا مشغول کار شده‌اند، ممکن است دلیل اصلی را نابود کرده باشند. امروزه موقعیت، بسیار متفاوت با آن چیزی است که در دهه‌های

۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ حاکم بود؛ یعنی زمانی که پیشرفت و قابلیت انعطاف خاص عملیات مخفی وجود داشت. علاوه بر این احتیاط کاریهای تازه، کسانی که به کار گرفته شده‌اند، دانسته‌اند که با پروژه‌های طراحی شدهٔ عملیات مخفی که می‌توانند به مورد اجرا در آیند و کیفیت مشخصی داشته باشند، فقط یك راه در پیش رو قرار دارد: «سیا» همیشه نسبت به ارائه پیشنهاد گرایش‌هایی را نشان داده است.[۸۶] افسران ارزیاب به جای تأثیر یك برنامهٔ خاص در از مدت با تعدادی از برنامه‌هایی که خود بانی آنها بوده‌اند و آنها را هدایت و یا تکمیل می‌کردند، از این پیشنهادات استقبال می‌کردند. اما گرایشی که بیشتر ادعا می‌شد، طی سالها از بین رفت. کار آسانتر آن است که یك روزنامه‌نگار را اجیر کرده و مقالاتی را در یك روزنامهٔ داخلی چاپ کنند تا گروهی از رهبران سیاسی، تجاری، قومی یا صنفی را در منطقه‌ای که ایالات متحده محتاج متحدان میانه‌رو است، از این راه برای خود بسازند. جاهایی مثل نقاطی که موادمخدر از آن عبور می‌کند مانند مسیر کوههای «آند» یا در کناره باختری اردن و نوار غزه؛ همانجایی که جریانات اسلامی مهمی وجود دارند. ولی این امر طی چنین تلاش مصرانه جهت ایجاد حمایت از میانه‌روهای داخلی که ایالات متحده ممکن است در مناطق بی‌ثبات آنها، راه‌حل‌هایی را بجوید، صورت می‌پذیرد.[۸۷] پس، پنج تا ده سال به طول می‌انجامد و شکیبایی، پول و مهارت سیاسی، انتخاب فرصتها، جاسوسان دشمن، زیرکی و ایجاد حمایت سیاسی را می‌طلبد.

در طی دوره‌ای طولانی، کمك به تربیت رهبران می‌تواند ـ همان گونه که تجربهٔ سه دههٔ قبل آمریکا در اروپا نشان می‌دهد ـ خرج زیادی بردارد، ولی منجر به ترك خدمت یا اخراج آنها گردد. جدای از حرفهٔ مخفی کاری، نسل تازه وارد «سیا»، آموزش زیادی را در باب عملیات مخفی دریافت نکرده است. عملیات مخفی حداقل اطلاعات در این زمینه است. «کا.گ.ب» از افراد مسن و کارآزموده برای تدریس موفق در این موارد استفاده می‌کرد و این امر را تجربهٔ عملیات مخفی او در

طول دهه‌های متوالی نشان می‌دهد و تازه واردان می‌توانند بیاموزند که حداقل در کلاس باید چه کرد و چه نبایست کرد.[۸۸] برعکس، مستخدمان «سیا» در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ دکترین و آداب سیاسی گردآورندگان اطلاعات را فرا گرفته‌اند. به آنها خدمت کلاسیك، کنترل منابع، و حرفه را آموخته‌اند. ولی تا اواخر دهۀ ۱۹۷۰، پرسنل مجرب کمی باقی مانده بودند که به مبتدیان به عنوان قانون بیاموزند که امکانات عملیات مخفی نباید به شکل منابع «جمع‌آوری خبر» به کار گرفته و یا کنترل شوند. و بعلاوه، برخی از مقامات ارشد، کارایی «آموزش ضمن خدمت» را محدود می‌ساختند. حتی زمانی که برخی از افسران و مدیران جدید شروع به افزایش تجارب خود کرده بودند، به ایشان مشاغل دیگری نیز محول می‌گردید. تعداد کمی از مدیران، کار عملیات مخفی را آموختند، اندکی از رؤسای پایگاهها در این زمینه به مرحلۀ صلاحیت رسیدند و فقط افسران نادری در این حیطه به تخصص دست یافتند.

تا حدودی این امر عمدی بود و مربوط به خواست ژنرالهای «سیا» می‌گردید، اما بخشی نیز اتفاقی بود. رؤسای طراز اول و مدیران پرسنلی «سیا» در درك اثرات نداشتن یك هستۀ حرفه‌ای از مجریان عملیات مخفی، ناکام مانده بودند. بنابراین، وقتی تعدادی از متخصصان شایستۀ عملیات مخفی در کار ضعیف شدند، جانشینان مدلهای نقش آفرین، برنامه‌های آموزشی اساسی یا انگیزه‌های اندکی برای مجریان عملیات مخفی وجود داشت. طی دهۀ ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، وقتی مدیران ارشد شدیداً محتاج پرسنل عملیات مخفی بودند، تنها راه‌حل برایشان به خدمت گرفتن و اجیر کردن متخصصانی به شکل تمام وقت و یا پاره‌وقت بود. این وضع نیازهای کوتاه مدت آنها را تأمین می‌کرد؛ مثلاً در قدرتمند ساختن ایالات متحده در جهت ایجاد کادر متخصصین شبه‌نظامی که «کنترا»ها را در دهۀ ۱۹۸۰ تعلیم می‌دادند.

ولی این امر هزینۀ بسیار گزافی را در پی داشت. بنابه دلیلی، حقوق‌بگیران،

ضعیف شده بودند. بسیاری از افراد در مورد تغییراتی که در اطرافشان روی داده بود، چیزی نمی‌دانستند. این تغییرات از قبیل رهبران جدیدتر که تازه وارد بودند و سابقه روابط آنها با مقامات و افسران آمریکا بود. همچنین آنها تفاوتهای جزئی را که در سیاست آمریکا پدیدار گشته بود، درك نمی کردند. در نتیجه، بسیاری پروژه‌هایی را ارائه می کردند و به فعالیتهایی دست می‌زدند که به هنگام درز کردن به نشریات واشنگتن تضادهایی را دامن می‌زد. مثلاً یك متخصص نظامی مستعفی از نیروهای مخصوص که در «فورت برگ» آموزش دیده بود و برای تعلیم «کنترا»ها آورده شده بود، دست‌نوشته‌ای تنظیم کرد که غیر مستقیم باعث یك قتل‌عام گردید.

در دهۀ ۱۹۶۰، این مسأله موجب برپایی موج نه چندان خفیفی شد و تا اوایل دهۀ ۱۹۸۰ همانند یك دینامیت سیاسی عمل می کرد، «کنترا»ها را به رسوایی کشاند، حمایتها و کمك‌رسانی‌های ایالات متحده به آن گروه را تضعیف نمود و افسرانی که‌وی را اجیر کرده بودند، بی‌حیثیت نمود.

تجربه‌ای از این دست، به جای سروسامان‌دهی و اصلاح مدیران و متخصصان موجود عملیات مخفی، تنها آن را بیشتر از پیش تهی کرد. «مدیریت عملیات» (سیا) حرکت در یك مدار بسته را آغاز نمود؛ عدم صلاحیتی که بی‌اعتباری عملیات مخفی را به‌وجود آورد و کاهش سرمایه گذاری پرسنلی را موجب گشت. حیطه‌ای که کسری مخارج آن، ایالات متحده را ناگزیر نمود در آینده بودجۀ بیشتری را هزینه کند.

تاریخچۀ عملیات مخفی طی دورۀ اول جنگ سرد، غیر عادی بود. شناخت خطر و تلاشهای بوروکراتیك که احتمالاً پیشرفتهایی را در دهۀ ۱۹۴۰ و اوایل ۱۹۵۰ به‌وجود آورده بودند، از بین رفتند و در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به پروژه‌هایی تبدیل شدند که اکثر اقدامهای اعلام شدۀ آن بحثهایی علنی را برپا نمود. اینها پروژه‌هایی بودند که سیاست، ابزار و دیگر عناصر اطلاعاتی آنها به‌طور هماهنگ موفق بودند، اما اجرای آنها آنقدرها هم شبیه‌هم نبود و ما در آینده‌ای نزدیك،

شاهد تجدید حیات قابلیت‌های عملیات مخفی ایالات متحده خواهیم بود.[۸۹]

ویژگی‌های سیاسی فعلی

بیش از دو دهه، انجام عملیات مخفی در آمریکا تغییر حالت داده است. پذیرش عملیات مخفی در دهۀ ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، براساس احساس تهدید خارجی صورت گرفت که با آغاز دهۀ ۱۹۶۰ و ادامۀ آن تا دهۀ ۱۹۸۰، از سنت‌ها و آداب متفاوتی برخوردار بود. این ویژگی‌های نوین، یعنی اعتراض گرایی، در جریان رشد، امید صلاحیت‌های عملیات مخفی آمریکا را نابود و به یأس مبدل ساخت. با توجه به سلطۀ امروزه، گرایش‌های اعتراض آمیز فعلی حکم می کند که نباید به عملیات مخفی دست زد، مگر آنکه شرایط خاص و بحرانی یا غیرمعمولی وجود داشته باشد؛ شرایطی که اعتراض گرایی در آن روبه کاهش باشد. گرایش‌های اعتراض آمیز بر این فرض استوار است که باید از عملیات مخفی دوری گزید.

برای بسیاری از افراد، «عملیات مخفی» مترادف با عملیات دولتی سرّی، حیله‌های کثیف، جنگ‌های کثیف و دیگر اقداماتی است که مجموعاً منافی با سیاست خارجی یك جامعۀ باز و دمکراتیك است. صاحبان این دیدگاه عموماً بر این باورند که عملیات مخفی بایستی کلاً تحریم شود و یا تنها به عنوان آخرین چاره مورد استفاده قرار گیرد. این دیدگاه می‌رفت که در اواسط دهۀ ۱۹۷۰، دیدگاه غالب سیاست خارجی آمریکا گردد. گرچه برخی از سیاستگذاران و تعدادی از اعضای کنگره به اکثر اَشکال عملیات مخفی معتقدند و می گویند که با ارزشهای آمریکایی سازگار هستند و گاه، ابزار مفیدی در زمینۀ سیاست خارجی می‌باشند، و این از نتایج آمده در گزارش نهایی «کمیتۀ چرچ» (۱۹۷۶) ناشی شده که هنوز متداول است.[۹۰]

مکتب دیگری از معترضان به قبول عملیات مخفی و جایگزینی آن به جای سیاست تمایل پیدا کرده‌اند. وقتی از دیپلماسی کاری برنمی آید و اقدام نظامی نیز خیلی خطرناك است، هرچه می توانی انجام ده! و یا اینکه به هر چه می توانی به جای دست روی دست گذاردن، متوسل شو! (تا متهم به عدم اقدام نشوی)![۹۱]

گفتگویی غیررسمی بین دو پدر بنیانگذار آمریکا، «جان آدامز» و «سام آدامز» در مورد قدرت و کشور در واقع عمق گرایش‌های پنهان اعتراض آمیز ناگفته بود. «جان آدامز» و اکثر بنیانگذاران دیگر نسبت به اهداف اساسی و غرایز یکدیگر یقین حاصل کرده بودند و تمایل زیادی داشتند که هر نوع استفاده از عملیات مخفی از سوی دولت فدرال، اعمال گردد. از سویی دیگر، «سام آدامز» می‌ترسید، چنین قدرتی که در عملیات مخفی گرد آمده، بتواند بسیار آسان از سوی حاکمان، علیه توده مردم به کار رود. این برداشت وی را به رد صریح استفادهٔ عملیات مخفی واداشت. به هر حال در آن زمان افرادی بودند که اعتراضاتشان را بر پایهٔ یك مشکل خاص عنوان می‌ساختند. در برابر اظهارات موثّق گزارش نهایی «کمیتهٔ چرچ» و یا گزارش «نیروی ضربتی قرن بیستم»[۹۲]، هیچ کاری نمی‌توان کرد؛ زیرا هر دوی آنها در واقع، عملیات مخفی را به عنوان تضادی با ساختار دولت آمریکا رد کرده‌اند. مشکل واقعی -تا حد قابل ملاحظه‌ای- حمایتی بود که از سوی مورخی به نام «ارنست می»[۹۳] صورت می‌گرفت. زمانی که وی تا جایی پیش نرفته بود که وارد بحث ناسازگاری عملیات مخفی با دمکراسی شود، بر این اعتقاد بود که عملیات مخفی با سیستم دمکراتیك آمریکا بسختی همراه و موافق گردیده است. او اشاره می‌کند که ایالات متحده طوری بنا نهاده نشده که چندین نیاز عمده عملیات مخفی را به طور همزمان برآورد. برای مثال، قانون اساسی آمریکا طوری طراحی گردیده که مشکل بتوان «منافع ملی» را تعریف کرد و بنابراین تبیین مشخصات اهداف در جهت یکپارچگی و سیاستهای کاملاً هماهنگ نیز دشوار است. از نظر «می» پدران بنیانگذار، سیستمی را طراحی کرده‌اند که در صورت عدم اعتنا به نظریات عامه و جهت تعیین هر نوع منافعی تشریك مساعی وسیع و مقدمات اجماع نظر را ضروری می‌دانستند.

سیستم سیاسی آمریکا بر اساس مقدماتی طراحی شده که نه تنها توصیف منافع ملی آن باید دشوار باشد، بلکه این منافع نبایستی دائمی قلمداد شوند. اینها

تنگناها و حتی موانعی هستند که قوهٔ مجریه و کنگره در برخورد با مشکلات این دنیای بزرگ و خطرناك با آنها روبرو می گردند. ولی وقتی استفاده از عملیات مخفی برای حمایت از منافع آمریکا در اوایل دهه‌های جنگ سرد، موفقیتی نسبی را نمایان می‌ساخت، لازم شد که این موانع، عملیات مخفی را رد نکرده و موجب کنار گذاردن آن نگردند. پس اگر عملیات مخفی در دنیای کنونی به عنوان نوعی تدبیر دوراندیشانه مطرح است، نبایستی موانع فوق برای جلوگیری از تقویت مؤثر قابلیت‌های آن به کار روند.

فصل سوم

بنا و تجدید بنا ـ «ضدجاسوسی» از جنگ جهانی دوم به بعد

اگر در دهه‌های اخیر، آمریکائیان با شناخت ناکافی، نسبت به «عملیات مخفی» بدگمان شده‌اند، اما به محرمانه ترین شق کار اطلاع رسانی یعنی «ضدجاسوسی»، خیلی زود جذب شده و بسرعت سرد شدند. آنها به محدودیتهای بزرگ در حیطهٔ قدرت دولت، خصوصاً قدرتی که مخل آسایش باشد، معتقدند. و در عین حال از زمان انقلاب تاکنون در مورد خدشه‌ای که ممکن است خارجیان، جاسوسان و خرابکاران، به آزادی آنان وارد آورند، آگاه و هوشیار شده‌اند. ایالات متحده وقتی به لحاظ تاریخی تهدیدی را حس کند، نوعی پاسخ ضدجاسوسی برایش ایجاد می کند. زمانی که تهدید در حقیقت، نوعی از فکر «سقوط» باشد، امکان «ضدجاسوسی» کاهش می یابد. بنا به شرایط سیاسی، عملکردها مثل پاندول ساعت از منتهی الیه یک سو به منتهی الیه سمت دیگر تغییر جهت می دهند. در مورد «ضد جاسوسی»، بندرت سیاست یا استراتژی فراگیر و روشن دولتی وجود داشته است و بحث این موضوع، محدود بوده است. فقط خود دولت امر تدبیر سیاست کلی «ضد

جاسوسی») را به عهده گرفته است و اخیراً هم به طور پراکنده، کاخ سفید به این کار مبادرت ورزیده است. کاخ سفید در اواسط دهۀ هفتاد به موضوع علاقه نشان داد، ولی تقریباً تا اواسط دهۀ هشتاد یکی از اعضای ستاد ریاست جمهوری به شکل تمام وقت مسئولیت این حیطه ـ ضد جاسوسی ـ را به عهده گرفت. پیش از اواسط دهۀ ۱۹۷۰، گاه کنگره، قانونی بودن آن را رد می کرد و یا به روشی دیگر آن را از سر، باز می کرد.

بنابراین در قرن بیستم، چه کسی مسئول «ضد جاسوسی» بود؟ سه بخش قوۀ مجریه در آن سهیم بودند؛ وزارت دادگستری و شعبۀ اصلی بازرسی آن، «اف. بی. آی»؛ ارتش ایالات متحده، یعنی جایی که مسئولیت‌ها را بین سرویسها و وزارت دفاع تقسیم می کنند؛ و آژانس اطلاعات خارجی ایالات متحده، که «دفتر خدمات استراتژیك آمریکا» جانشینان پس از جنگ آن بوده و دست آخر «سیا» بر مصدر آن تکیه زده است. هیچیك از برنامه‌های ویژه، عملیات و یا سازماندهی تشکیلات این آژانسها توسط خود دولت اداره نمی‌شود.

ایجاد رضایت عمومی در مورد جنگ سرد

اگر مقامهای رده بالای واشنگتن درمی‌یافتند که تهدید خاصی عرض اندام می کند، توجه یکباره و دلسردی ناگهانی عمیق و شدیدی که نتیجۀ نبود و یا کمبود فعالیتهای «ضد جاسوسی» بود، وجودشان را فرا می گرفت. تهدیدها می آمدند و می‌رفتند.

در نیمه اول قرن بیستم، توجه به مهاجران اروپایی و بیگانگان داخل خاك آمریکا معطوف گشته بود و بیم آن می‌رفت که مبادا به جانبداری از قدرتها و ایدئولوژیهای خارجی بپردازند. در طول جنگ جهانی اول، چنین ظن‌هایی اول به آلمانها و اروپاییان دیگر برده می‌شد، بعضی از آلمانی‌هایی که تلاش می کردند نفراتی را برای عملیات مخفی شبه‌نظامی (خرابکاری) و تبلیغات، اجیر کنند.[1]

در طول جنگ و پس از آن، توجه برخی در تشکیلات واشنگتن به

مهاجرین اروپایی که سوسیالیست و یا طرفدار بلشویکها بودند، معطوف شد. تا زمان تشکیل جبهه‌های ضد فاشیستی معروف در دهۀ ۱۹۳۰، بسیاری از هواداران کمونیست، از اولین و دومین نسلهای مهاجر از اروپای شرقی و روسیه بودند.[۲] سپس در اواسط دهۀ ۱۹۳۰، شمار اندکی از آمریکائیان آلمانی تبار وارد نبرد با نازیهای هیتلری شدند و این امر توجه کنگره و کاخ سفید را به هر دوی آنها جلب کرد.

وقتی کمیتۀ فعالیت‌های غیر آمریکایی مجلس تشکیل شد، قانون به خدمت گرفتن جاسوسان خارجی از تصویب مجلس گذشت.

رئیس جمهور «روزولت» تا آنجا پیش رفت که به قصد پیش‌دستی بر ژنرال «آتورنی»، از «جی، ادگار هوور» در «اف. بی. آی» خواست که وی را از فعالیت‌های نازی‌ها و کمونیست‌ها در ایالات متحده آگاه سازد؛ حتی اگر اخبار گردآوری شده برای اجرای اهداف قانونی تهیه شده باشند. ضمناً رئیس جمهور بین عناصر درگیر خارجی و آمریکایی، تمایز کمی قائل بود.[۳] هنگامی که در اواخر دهۀ ۱۹۳۰، «روزولت» در پی سوق دادن افکار عمومی در جهت حمایت از انگلیس و فرانسه در جبهۀ مقابل با آلمان بود، از اطلاعات آمریکائیانی که مخالف وی بودند هم استقبال می‌کرد؛ خواه آنها جزو تجزیه‌طلبان و خواه از طرفداران نازیسم بودند.

نیاز به ذکر نیست که پس از اتحاد آلمان و ژاپن در سال ۱۹۳۵ و رویارویی سیاست آمریکا با توسعه‌طلبی ژاپنی‌ها در آسیا، رئیس جمهور همدوش با وزارت جنگ و نیروی دریایی شروع به تدبیر و فعالیتهای بالقوه در مقابل آلمانی‌ها و ژاپنی‌ها کرد؛ از جمله خرابکاری، تخریب و جاسوسی در خاك آمریکا.[۴]

تسلیم بی‌قیدوشرط آلمان و ژاپن و وفاداری شدید ژاپنی‌ها و آلمانی‌ها، نگرانی آمریکائیان را درخصوص مهاجرت از آن کشورها کاهش داد.

پس از جنگ جهانی دوم، توجه «اف. بی. آی» به شماری از آمریکایی‌هایی که هوادار کمونیسم شده بودند، معطوف گشت. در سال ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶، درك عامه

آن بود که روسیه دشمن منافع ایالات متحده نیست. اکثر مقامات رده بالای «اف.بی.آی» گمان می کردند ارتباطات بسیار مهمی بین کمونیست‌های آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) وجود دارد.

در پی رسوایی‌های جاسوسی روسیه در ایالات متحده در ارتباط با مأمور سری «GRU» «ایگور گوزنکو» که در اواخر سال ۱۹۴۵ از کانال «کا.گ.ب» در آمریکا (یعنی «الیزابت بنتلی») به کانادا فرستاده شده بود، مقامهای رسمی واشنگتن بیشتر هوشیار شدند.[۵]

هشدارهای بعدی به نظر ضعیف‌تر می آمد و از سوی اداراتی همچون گروه «یورو ایکس»* وزارت کشور و برخی گروههای غیردولتی سطح بالا نظیر فدراسیون کارگری آمریکا، عنوان می‌شد. به هر صورت در مجموع، غیرنظامیان واشنگتن، تهدیدهای جاسوسی را که از جانب روسیه و یا هرجای دیگر صورت می گرفت، جدی نمی گرفتند. در اولین روزهای پس از جنگ جهانی دوم، ارتش آمریکا در خارج با دستانی پر از ابزار ضد نازیستی و حامی جنگجویان و پایگاههای خارجی آمریکا، وارد عمل شد. ارتش، بویژه اکیپ‌های ضدجاسوسی آن (سی.آی.سی) در آلمان، اتریش و ژاپن مشغول تأسیس دولتهای بعد از جنگ بودند. ولی وقتی چند ماه گذشت، برخی فرماندهان نظامی آمریکا روز به روز از حضور کمونیست‌های آلمانی و خطوط ارتباطی آنها تا روسیه، بیشتر مطلع می گشتند.[۶] چون هنوز هم پس از انحلال «دفتر خدمات ویژه» در اکتبر سال ۱۹۴۵، عوامل اطلاعات خارجی آمریکا وجود داشتند، باز هم با وسعت تهدیدهای

---

* «یورو-ایکس» گروه کوچکی است که به سال ۱۹۳۰ در وزارت کشور و زیر نظر مستقیم «ری مورفی» تأسیس گشت. گروه مذکور مسئول تجزیه و تحلیل جنبش جهانی کمونیسم بود و در سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ به تشویق و حمایت افسران متخصص سرویس خارجی در انجام امور محوله‌ای که می توانست به عناصر ضد سوسیالیستی خارج از کشور کمك برساند، پرداخت-م.

سرویس جاسوسی روسیه و کمونیسم مخالفت می کردند. برخی از آنها بسیار نگران بودند و بعضی دیگر کمتر. توانایی ایجاد شده در «دفتر خدمات ویژه» از بین نرفت، بلکه تنها کار ضد جاسوسی در قالب یك مجموعهٔ کوچك جانشین، به تنی چند از عاملان اجرایی «واحد سرویسهای استراتژیك» و «گروه مرکزی اطلاعات» محول گشت.

از آنجایی که شناخت تهدید روسیه شوروی، در واشنگتن و در بین نیروهای نظامی ایالات متحده در اروپا، روزافزون می گردید، واحد ضد جاسوسی آمریکا، تجهیز می‌شد. ترس ناشی از جنگ سرد و گرم بالا می گرفت و حسی را دامن می‌زد که «مسکو» از اطلاعات محرمانه و جاسوسی در سراسر دنیا برای به خدمت گرفتن هواداران خود استفاده می کند تا ضمن این تلاش، موازنهٔ قدرت را به طور عمده به نفع خود تغییر دهد. از سال ۱۹۴۷ تا اواسط دههٔ ۱۹۶۰، بیشتر مقام‌های رسمی رده بالای قوه‌های مجریه و مقننه، مانند جمهوریخواهان و دمکراتها، معتقد بودند که «خنثی‌سازی اقدامهای جاسوسی بلوك شرق»، «تخریب» و «خرابکاری»، باید یکی از اولویتهای کلیدی دولت ایالات متحده قرار گیرد.[۷]

به هر حال آنقدرها که در مورد یك متفق آمریکا و یا بی طرف ظن وجود داشت که زیر نفوذ مسکو قرار گرفته و عامل آنها شده باشد، تقریباً علیه کشورها و جنبش‌های دیگر، هیچکس، تصور استفاده از حربهٔ ضد جاسوسی را نمی کرد. این امر روشن می کند که چرا ارتش علاقه‌اش را به نازیسم‌زدایی از دست داد. قرار بر این بود که گرایش‌های اصلی سیاست، حتی پس از فروپاشی اتفاق نظر در مورد جنگ سرد در دههٔ ۱۹۷۰ و ایجاد مجدد یك وحدت نظر مساعد نسبت به «ضد جاسوسی» در دههٔ ۱۹۸۰، حفظ گردند.

درك آمریکا از کار جاسوسی در روسیه در کنار شناخت اهداف این کشور برای ایجاد تغییر در نظامهای سراسر دنیا، وحشت آمریکا را دامن می‌زد و به تشکیل واحد «ضد جاسوسی» آمریکا، در زمان پس از جنگ کمك شایانی نمود.

سازمان اطلاعات، بویژه بخش «ضد جاسوسی» در روسیه نقش اصلی را ایفاء می کرد و برخی از همین عناصر تحت عنوان «ضد جاسوس» دولتی شناخته می شدند.[۸] دیگران این طور اظهار می داشتند که «کا.گ.ب» و ارتش، ستونهایی هستند که قدرت حزب را تأمین می کنند.[۹]

هرچقدر نقش دقیق حزب در سیاست‌های روسیه بیشتر می شد، «کا.گ.ب» به یکی شدن با حزب و تمرکزگرایی شدید معتقد می گشت. برخلاف سیستم‌های اطلاعاتی غرب، از زمان تأسیس آنها، که در میان بالاترین رده رهبران و حاکمان خود هم، معمولاً هیچ مدیر اطلاعاتی نداشتند و خود به آژانسهای متعدد تقسیم شده بودند، مشاهده می شد که «کا.گ.ب» از ابتدا با اعضای «پولیت‌بورو» (دفتر سیاسی) ـ که هم کار اطلاعاتی و امنیتی داخلی و هم خارجی را کنترل می کرد ـ فعالیت خود را آغاز کرد. به اختلاف عمیق بین ساختار جامعهٔ اطلاعاتی ایالات متحده، که سیستمی شناخته شده با محدودیتهای عمده در زمینهٔ جاسوسی است و سازمانهای چندگانه‌ای در اختیار دارد، با ساختار جامعه اطلاعاتی روسیه، توجه کنید.

بسیاری از فعالیتها ـ هم در قانون و هم در عمل ـ برای آژانس اطلاعاتی آمریکا پیش‌بینی شده است. وظایف و نقش آنها نیز به بوروکراسی‌های چندگانه‌ای تقسیم گردیده و یقیناً اطمینان می‌دهد که «جاسوسی» نمی‌تواند در امور داخلی، نقش عمده‌ای را ایفاء نماید و باید تحت کنترل هر دو قوه مقننه و مجریه باشد.

آژانس اطلاعات مرکزی، دفتر تحقیق و بازرسی فدرال، سرویس محرمانه، آژانس امنیت ملی، سرویسهای اطلاعاتی نظامی گوناگون، و حتی گارد ساحلی، به فرماندهان مختلف و اعضای کابینه، گزارش می دهند. سیستم ایالات متحده طوری شکل گرفته که هیچگونه تمرکز قدرت، کنترل و توانایی در هیچیك از بدنه‌های سیستم فوق جمع نشده است. سرویس اطلاعاتی آمریکا بر این باور است که «کا.گ.ب» مسئولیت اکثر گردآوری‌های اخبار، عملیات مخفی و ضد

جاسوسی را به عهده داشته و کنترل مؤثر اندکی بر قدرت آن اعمال می شده است.

تا اواخر دهه ۱۹۴۰، کمونیسم، اروپای شرقی را بلعیده بود و استیلای روسیه بر آن کشورها سایه افکنده بود. سوسیالیست‌های آمریکایی اعتقاد داشتند که «مسکو» به خاطر کشورهای اقماری خود، یا به تشکیل سیستم‌های مشابه اطلاعاتی متمرکز کمك کرده و یا اصرار می کرده است و از آنها برای سرانجام کار خودش نیز بهره می‌برده است.

این هدف از راههای مختلف و به طور بدیهی حاصل می‌شد. راه اول آنکه، قرار بود از تأثیر و نفوذ سیاسی، نظامی و اقتصادی «مسکو» بر دیگر احزاب حاکم کمونیستی حمایت شود. دوم آنکه، مشاورانی به سرویسهای اطلاعاتی کشورهای متحد گسیل گردند.

برخی از افسران بومی هم در داخل سرویسهای امنیتی کشورهای متحد به خدمت گرفته شدند. مقامات رسمی ایالات متحده اعتقاد داشتند که با یك شبکه اطلاعاتی کارآمد و شدیداً تمرکزگرا، روبرو هستند که به وسیلهٔ مسکو بر تمامی احزاب کمونیستی حاکم در اروپای شرقی سیطره داشته و بعدها به طور نسبی گسترهٔ کار آن تا همکاری با چین، کره شمالی، ویتنام و کوبا ادامه یافته است؛[۱۰] شبکه‌ای که براساس خطوط ارتباطی بسیار بسته و منسجمی بنا شده و قادر است منابع و اطلاعات را براحتی جذب کند و به سختی قابل نفوذ می‌باشد. زمانی که شبکه مذکور به مسیر گفتگوهای دوره‌ای حساس کانال زد، تازه واشنگتن توانست با نفوذ یك متحد آمریکایی، نسبت به قبل، دید وسیع تری به نوع کارکرد دشمن خود پیدا کند. سرویس جاسوسی این متحد در دل متحد بزرگتر خود، نسبتاً از مرکزیت گرایی کمتری برخوردار بود. به نظر می آمد بین حزب کمونیست و سیستم‌های جاسوسی بلوك شرق، روابط نزدیك و درهم تنیده‌ای وجود دارد که نه تنها در کشورهای تحت حاکمیت حزب، بلکه جاهایی که حزب بر مسند قدرت نیست هم، چنین روالی حاکم بوده است.

طی دهه‌های بیشمار، حزب کمونیست روسیه شوروی و «کا. گ. ب» با استفاده از احزاب حاکم و غیر حاکم مشابه، برای «جاسوسی»، «عملیات مخفی» و «اهداف ضد جاسوسی» علیه دشمن اصلی شناخته شده خود، از این رابطه بهره برده‌اند. دشمنانی همچون انگلیس قبل از جنگ دوم و آمریکای پس از جنگ.

«مسکو» می‌توانست عوامل جاسوس را از درون کادر و رابطین حزب کمونیست ایالات متحده، یافته و به کار گمارد. همچنین «مسکو» قادر بود به حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا و متحدانش متصل شود و یا نفوذ سیاسی خود را به کار گیرد و یا عملیات مخفی را در ایالات متحده رهبری کند. گاه و بیگاه «حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا» حتی با «کا. گ. ب» در زمینه ضد جاسوسی نیز همکاری می‌کرد.[۱۱]

این الگوی فعالیت، که فقط اقدامات منحصر به فرد «کا. گ. ب» در ایالات متحده را شامل نمی‌شد، در دهه ۱۹۳۰ زیاد مورد توجه نبود. بعداً در دهه ۱۹۴۰، آژانس‌های ضد اطلاعاتی غرب اندك اندك مردم پسند می‌شدند. در دهه ۱۹۵۰، وقتی روش‌های «کا. گ. ب» به طور وسیع شناخته شدند، جامعه آمریکا مورد اهانت زیادی قرار گرفت و اوضاع فوق مورد سوءاستفاده افراد فریبکار و هوچی گری همچون سناتور «جوزف مك کارتی» قرار گرفت.

این روش‌ها در آمریکا زیاد ریشه دوانیده‌اند و می‌توان رد آنها را تا رگه‌های فعالیت‌های توطئه‌آمیز زیرزمینی تزاری در گذشته دنبال کرد.

برخلاف عملکرد رؤسای اطلاعاتی غرب، در این گونه موارد رهبران شوروی، بخشی از این تأسیس به حساب نمی‌آمدند. حتی پس از آنکه انقلاب بلشویکی کمونیست‌ها را بر مسند قدرت نشاند، عوامل اجرایی «سازمانها» ـ مانند اطلاعاتی‌ها و سرویسهای امنیتی که از گویش روسی‌شان شناخته می‌شدند ـ نمی‌توانستند در خارج از کشور مانند همتایان انگلیسی، آمریکایی و فرانسوی خود عمل کنند.

در دهه ۱۹۲۰، تعداد اندکی از عاملان روسی در خارج به عنوان دیپلمات «یا تحت پوشش دیپلماتیك» بنا به دلیل ساده عدم به رسمیت شناختن اتحاد جماهیر شوروی توسط دولتهای غربی، ایفاء وظیفه می کردند و در داخل تعداد اندکی در قالب پلیس یا افسران مجری قانون مشغول به کار بودند.

درعوض، روش کارشان، تجربه زیرزمینی بلشویکی آنها را منعکس می نمود: آنان، کارشناسان «نفوذ» در دولت خود بودند و نیز متخصص جنبش های ضد دولتی در داخل. آنها برای پیشرفت کار و حمایت از منافع داخلی در برابر جاسوسان دوجانبه به کار گرفته می شدند و در زمینه انواع فریبکاریهای پیچیده مختلف، افرادی حرفه‌ای بودند.[۱۲]

طی بیش از یك دهه پس از قبضه قدرت توسط بلشویك‌ها، بسیاری از دولتها، از به رسمیت شناختن اتحاد جماهیر شوروی (سابق) سر باز می زدند.

نمی توان بر پوشش رسمی داخل سفارتخانه‌ها و دیگر مؤسسات دیپلماتیك زیاد اعتماد کرد، زیرا «کا.گ.ب» و شاخه جمع آوری اخبار «سازمان کل اطلاعاتی روسیه شوروی» همان‌قدر راحت دست به اقدامات غیر قانونی می‌زدند که غرب به همان آسانی مؤسسات غیر قانونی را بنا می نهاد.[۱۳]

حتی بعد از آنکه روسیه شوروی در دهۀ ۱۹۳۰ به طور گسترده به رسمیت شناخته شد، مسکو بکار بستن روش‌های تهاجمی و تدافعی را ادامه می داد. روش‌هایی که در طول توطئه‌های بلشویکی قبل از انقلاب، پخته‌تر شده بودند و عاملان اطلاعاتی خارجی روسیه آموخته بودند که بدون بهره‌جویی از نهادهای دیپلماتیك وارد عمل شوند.[۱۴]

اتحاد بلوك شرق در مقابل غرب، عادت شوروی در تحریك احزاب کمونیستی سراسر دنیا در برابر ایالات متحده، و شناخت «کا.گ.ب» از روش کار آنها، بتدریج آتش واکنشی را در بین آمریکائیان برمی افروخت. ایالات متحده آمریکا به دنبال ایجاد یك همبستگی اطلاعاتی (جاسوسی) در بین کشورهای غربی

برای رویارویی با تهدید شوروی، بود. در دورهٔ پس از جنگ تا سالهای دهه ۱۹۵۰، متحدان اصلی آمریکا، کشورهای اروپای غربی و جامعه کشورهای مشترك المنافع انگلیس بودند.

با پی‌ریزی روند دوستی در آمریکای لاتین و دیگر مناطق غیر مستعمره این روابط آمریکا تکمیل می‌شد. یقیناً آمریکا شرکای مناسب و دلخواهی داشت و از نزدیکترین متحدان خود مانند انگلستان، توقعات زیادی هم داشت. با وجود این، واحد ضد جاسوسی آمریکا می‌توانست از منابع مخصوص دولت در زمینه ضد جاسوسی در سراسر دنیا به طور وسیع بهره‌برداری کند.[۱۵]

بنابراین، به استثناء مناطقی که ارتش آمریکا به زور در آنجا حضور نظامی داشت ـ نظیر آلمان یا کره ـ، ایالات متحده به خاطر کسب اطلاعاتی در بارهٔ شناسایی افراد و فعالیت‌های سرویس‌های بلوك شرق و احزاب کمونیستی، شدیداً به سرویسهای خارجی متکی بود. برای آمریکا، تشکیل یك نیروی یك جانبهٔ ضدجاسوسی خارجی به جهت حمایت از این کشور در مقابل بلوك شرق و خارج از آن و همچنین در برابر سرویسهای متحدی که نسبت به اقدامات مثبت اطلاعاتی ایالات متحده در خاك آنان تهدیدهای اندکی را تحمیل می‌کردند، زحمت زیادی نداشت، بعضی از همین متحدان به دنبال محافظت از دولتهای خود در برابر نفوذ آمریکا بودند و در جهت شناسایی و خنثی‌سازی اقدامات جاسوسی ایالات متحده علیه خود، گامهایی نیز بر می‌داشتند.

اندکی پس از جنگ، مراکز ضد جاسوسی غربی شروع به کسب امتیازاتی کردند تا فعالیت‌های بلوك شرق را شناسایی و در نطفه خفه کنند. مسکو به وسیله رادیوهای مخفی برای ارتباط با جاسوسان غیرقانونی در غرب، پیك‌های سیاسی تدارك می‌دید. همچنین ارتباط رمزدار با «کا. گ. ب» را در درون نهادهای قانونی و دیپلماتیك، آغاز کرده بود. مدتها قبل، مراکز ضد جاسوسی در میان این ترافیك ارتباطاتی،[۱۶] پیامها را شنود می‌کردند و یا در بین راه، آنها را خنثی می‌ساختند و تا

دهۀ ۱۹۵۰، موازنۀ تکنولوژیکی بیشتر به نفع ضد جاسوسان پیش می‌رفت. کاربرد تکنولوژی برای مراقبت جاسوسان در خاك کشورهای غربی، خصوصاً آنها که خارج از تشکیلات دیپلماتیك فعالیت می‌کردند، بتدریج افزایش می‌یافت.

طی این دوره، یعنی دو دهۀ اول پس از جنگ، واشنگتن، امر «ضد جاسوسی» را تقریباً بکلی، کاری درخور قوۀ مجریه می‌دانست. این موضوع، مناسب کنگره بود. کاخ سفید به اولویتها، استراتژی یا سیاست کلی ضد جاسوسی، حتی در مورد بلوك شرق ـ پس از بروز جنگ سرد ـ زیاد اهمیت نمی‌داد. کاخ سفید، امر ضد جاسوسی را به دو شق داخلی و خارجی تقسیم کرد. ضد جاسوسی خارجی از اساس به وسیلۀ مدیریت اطلاعاتی شماره ۵ شورای امنیت ملی هدایت می‌شد. بخش مذکور مسئول فعالیت‌های خارجی جاسوسی و ضد جاسوسی ایالات متحده از سال ۱۹۴۷ بود. این دستورات و تعلیمات که گاه به گاه اصلاح می‌شد، به مرکز هماهنگ‌سازی اطلاعات، اختیار هماهنگ کردن تمامی فعالیت‌های محرمانۀ خارج از کشور را می‌داد. مرکز فوق با آژانسهای دیگر مشورت می‌کرد و مناقشات درونی آنها را حل و فصل می‌نمود.

قرار بود «سیا» مسئولیت اولیۀ تمامی فعالیت‌های خارجی محرمانه را که شامل ضد جاسوسی نیز بود، به عهده داشته باشد. «سیا» حافظ بایگانی‌های مرکزی بود و بایگانی‌های سرویسهای عادی دیگر را تأمین و تدارك می‌کرد؛ ولی آژانسهای خارجی و فرماندهی‌های نظامی می‌توانستند امر جاسوسی و ضد جاسوسی خارجی اعم از روابط غیرمشروع با سرویسهای خارجی را که تحت نظارت کلی و مستقیم «مرکز هماهنگ کننده اطلاعات» بودند، هدایت کنند. فرمان شورای امنیت ملی عنوان می‌کرد که مرکز هماهنگ کننده اطلاعات باید چه وقت و چگونه با فرماندهی‌های نظامی و وزرای دفاع و کشور هماهنگ شوند. ضد جاسوسی داخلی، حوزۀ کار «سیا» شمرده نمی‌شد.[۱۷]

یکی دیگر از فرامین ریاست جمهوری مربوط به ضد جاسوسی داخلی

بود. ریشهٔ دستور فوق را می توان در فرمان «روزولت» که در ماه ژوئن ۱۹۳۹، یعنی درست قبل از آغاز جنگ در اروپا، صادر گشت، پیدا کرد.[۱۸]

این فرمان اختیار قانونی تحقیق کلی را در خصوص جاسوسی، ضد جاسوسی و خرابکاری به «اف. بی. آی»، اطلاعات ارتش و اطلاعات نیروی دریایی سپرد. «اف. بی. آی» به مدیران این هیأتها دستور داد که مانند یك کمیته، ایفاء وظیفه کنند و بعدها همین کمیته به نام «کنفرانس اطلاعات درون پارلمانی» و زیر نظر ریاست «اف. بی. آی»، «هوور»، به کار ادامه داد.

سپس، «اف. بی. آی» و واحد اطلاعاتی ارتش در سالهای ۱۹۴۰، ۱۹۴۲ و ۱۹۴۹، محدودهٔ مسئولیت خود را طی سه توافقنامهٔ تعیین حدود، مشخص و امضا کردند.[۱۹] جهت گیری مذکور به دنبال خط دیگری که در ۶ سپتامبر ۱۹۳۹ فراگیر شد، به وجود آمد و تمامی افسران مجری قانون کشور را به «ارسال هر نوع خبر به دست آمده توسط ایشان که مربوط به جاسوسی، ضد جاسوسی، خرابکاری، فعالیت‌های براندازی و مخدوش سازی قوانین بی طرفانه» بود، ملزم می‌ساخت.[۲۰]

سه فرمان رئیس جمهوری، این دستور العمل‌ها را تصریح و مجدداً تأیید کردند. فرامین نامبرده در ۸ ژانویه ۱۹۴۳ از سوی «روزولت»، ۲۴ جولای ۱۹۵۰ مجدداً توسط «ترومن» و ۱۵ دسامبر ۱۹۵۳ ازسوی «آیزنهاور» صادر شدند. در سال ۱۹۶۲، رئیس جمهور «کندی» ژنرال «آتورنی» را به عنوان یك مقام رسمی ناظر بر اقدامات «آی. آی. سی» (I.I.C)، معرفی نمود.[۲۱]

رئیس جمهور، مدیر «اطلاعات مرکزی» و مدیر «اف. بی. آی» را مأمور تدوین و اجرای امر خطیر سیاستگذاری ضد جاسوسی کرد. گرچه قانون سال ۱۹۴۷ امنیت ملی موسوم به شورای امنیت ملی، در کاخ سفید به عنوان تنها ارگان هماهنگ کنندهٔ سیاست داخلی و خارجی شناخته می‌شد، هیچ آژانس یا فردی به تنهایی مسئولیت کلی واحد ضد جاسوسی آمریکا را به عهده نداشت. نه کسی در شورای امنیت ملی و نه فردی از کارکنان متخصص سیاسی درون کاخ سفید،

هیچ مرکزی وجود نداشت که بوروکراسی‌های مختلف را یك‌جا جمع کند و گرچه فرض بر آن بود که رؤسای آژانس بدون آنکه نظارتی بر هماهنگی آنها وجود داشته باشد، با هم کار می کنند، ولی اطمینانی در کار نبود.

با تداخل وظایف و حوزه‌های جغرافیایی که طی دستورات، مقرر و محول شده بودند، کار هماهنگ‌سازی آسانتر نمی‌شد. آنچه برای رؤسای اطلاعاتی باقی می‌ماند، تنظیم همهٔ این وظایف و کارها، با تقلا و تلاش بود. آن هنگامی که «سیا» از ابتدا مسئول ضد جاسوسی خارج بود، ارتش مسئولیتی هم در داخل و هم در خارج داشت. گمان می‌رفت که «اف.بی.آی» فقط در داخل، کار ضد جاسوسی را دنبال می کند؛ چون از دید اجرای قانون، مقرر بود که در داخل کار کند، ولی در قانون هیچ ذکری از جرایم ارتکابی در خارج، به میان نیامده بود. ارتش مسئول این کار در مورد پرسنل و تأسیسات خارج و داخل بود. «اف.بی.آی» فقط اختیار اجرا در داخل را داشت و «سیا» نه در داخل و نه در خارج، مجوزی نداشت.

یکی از دلایلی که کنگره در دهه‌های ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰، تمایل کمی نسبت به موضوع ضد جاسوسی داشت، آن بود که اجماع دوحزبی، بر اهداف اصلی و ابزار سیاسی سایه افکنده و حاکم شده بود.[۲۲] همه ضد کمونیست و ضد روس و هریك مبارزتر از دیگری بودند. قوه مقننه راضی شد که به قوه مجریه تقریباً اجازهٔ کنترل انحصاری تدوین و اجرای سیاست امنیت ملی را بدهد. کنگره پس از ارزیابی پیشرفتها و فقط اندکی تحقیق در مورد جزئیات آنها و نیز کمی تلاش برای حفظ کنترل مختصری بر آژانسهای اطلاعاتی، اجازهٔ مذکور را از تصویب گذراند. از دیدگاه دههٔ ۱۹۹۰، ممکن است تصور این امر دشوار به نظر آید. به هر صورت، آژانسهایی که در زمینهٔ ضد جاسوسی فعالیت می کردند، انعطاف‌پذیری زیادی داشتند. «اف.بی.آی»، «سیا» و «سرویسهای اطلاعاتی نظامی»، با طرفداری از سیاست کلی ایالات متحده و اتفاق‌نظر حاصله در مورد استقلال اقتصادی، هر یك مستقلاً مأموریتهای خود و ابزار لازم برای انجام آنها را ـ که دارای درجات مختلفی

از هماهنگی درون گروهی بودند ـ به گونه‌ای تعریف می کردند.

اف.بی.آی

«اف . بی . آی»، ـ یا بهتر بگوئیم بخشی از آن ـ در طول جنگ، ستون ضد جاسوسی آمریکا بود. این نقشی است که «اف . بی . آی» خود را در لباس آن می‌دید و سهم مالی از منابع و پرسنل کشور را که به ضد جاسوسی تخصیص داده شده بود، در اختیار داشت. در آژانس بتدریج نوعی از آداب سیاسی بوروکراتیك به وجود آمد که بخشی از آن به دلیل رهبری ثابت بود. البته آداب فوق ازسوی «جی . ادگار . هوور» پی‌ریزی شده بود. که دایرهٔ مذکور ـ «اف . بی . آی» ـ را از بدو تأسیس آن در سال ۱۹۲۴ تا زمان مرگ خود به سال ۱۹۷۲، اداره می کرد. مدیر مشاور «هوور»، بیشتر دوران پس از جنگ، دوست نزدیك «کلایدتولشن» بود. قسمتی از دایرهٔ «اف . بی . آی» که بر روی موضوع ضدجاسوسی کار می کرد، «بخش اطلاعاتی» بود.[۲۳]

در عمل، «اف . بی . آی» از اواسط دههٔ ۱۹۴۰ تا اوایل دههٔ ۱۹۷۰ فقط سه مدیر داشت (با عناوین مدیر مشاور بخش اطلاعاتی). هر سه، از افراد «اف . بی . آی» بودند که در زمینهٔ ضد جاسوسی فعالیت داشتند و «هوور» را خشنود می‌ساختند. آن سه تن به اسامی: «دی . ای . مایکی لَد»، «آلن بلمونت» و «ویلیام . سی . سولیوان» بودند. همگی آنها به نوبهٔ خود از رتبهٔ ریاست بخش اطلاعاتی به مشاورت مدیر بازرسی و تحقیقات ارتقاء درجه یافتند و در نتیجه عدد سه در سلسله مراتب «اف . بی . آی» ثبت شد.

وقتی «سولیوان» در سال ۱۹۷۰ ارتقاء رتبه یافت، «هوور» را ترغیب می کرد که یکی از همکاران قدیمی خود به نام «سی . دی . برنان» را به عنوان مدیر مشاور «بخش اطلاعات» برگزیند.[۲۴]

در متن حاکمیت واشنگتن، همبستگی زیادی وجود داشت. در مجموع،

اقدامات ضد جاسوسی در دوایر صحرایی انجام می‌شد که در سراسر کشور پراکنده بودند؛ از جمله یك دایره صحرایی واشنگتن که از دههٔ ۱۹۵۰ از مرکز فرماندهی کشور مجزا بود. افراد کهنه کاری از پرسنل مرکز فرماندهی، عملیات دایره صحرایی، سرپرستی افسران دایرهٔ مذکور و اجرای برخی تحلیل‌ها را به عهده داشتند. شمار اندکی از پرسنل مرکز فرماندهی، بخصوص در سالهای نخستین پس از جنگ، افراد مجرّبی در زمینهٔ تحقیقات جزایی و نیز ضد جاسوسی بودند. ولی طی گذشت سالها، کارشناسان ضد جاسوسی، چه در مرکز فرماندهی و چه در دوایر صحرایی، نسلی جدا از افسران جنایی و مجری قانون تربیت کردند. این تغییر نسل مربوط به فاصلهٔ فیزیکی این عوامل از وزارت دادگستری بود. مهمتر آنکه، «ضد جاسوسی» از بسیاری جهات با کار صرفاً جزایی و اجرای قانون متفاوت است.

بسیاری از پرسنل ضد جاسوسی، در کار خود خبره شدند. پرسنل مرکز فرماندهی دیگر انتظار نداشتند که جهت امور محوله نوبتی و یا کار در موارد جزایی و ضد جاسوسی، به دوایر صحرایی بازگردند. تفاوت بین «بخش اطلاعات» و سایر قسمتهای اداره چه بود؟

«اف. بی. آی» که بخشی از وزارت دادگستری و در ابتدا، آژانس مجری قانون بود، به دنبال تحقیق و کشف تخلفات قانونی و سپس تعقیب آنها بود. واحد ضد جاسوسی، فعالیت خود را، نوعی همیاری، و نه چیزی معادل تعقیب و اجرای قانون، می‌دانست. «هوور» به تمامی چنین فعالیت‌هایی علاقمند شده بود که شامل جاسوسی و ضد جاسوسی به صورت یکجا، تعقیبات جزایی و از سویی دیگر اجرای قانون بودند.[۲۵]

او با مستحکم ساختن قدرت خود و داشتن امتیاز وظایف بسیار گسترده و پیچیده، کار اطلاعاتی و اجرای قانون را توأماً اداره می‌کرد. او از الگوی انگلیس پیروی نمی‌کرد و خود یك سرویس امنیتی داخلی منهای اجرای قانون، تأسیس

کرده بود. به هر صورت، انجام این کار دیری نپائید، چرا که وی از قبل می‌دانست، «ضد جاسوسی» به لحاظ ماهیت و ذاتاً محتاج ساختاری از افراد متخصص است و از کسانی که در استخدام بخش قدیمی اجرای قانون بودند، قدری متفاوت می‌باشد.

«هوور» و معاونانش به این باور رسیدند که کار جزایی بسیار متداول‌تر از «ضد جاسوسی» است. در کار جزا، افراد خوب و بدی وجود داشتند. تحت حاکمیت قانون، افراد بد را می‌توان بازجویی و یا مورد تعقیب قرار داد. این امر به پشتیبانی هیچ سازمان مخفی و یا قدرتها و دولتهای خارجی نبود. «ضد جاسوسی» فرق داشت. آن طور که «ویلیام سولیوان» آن را پی‌ریزی کرده بود: «آن کس که در کار تحقیقات جزایی بر دیگری پیشی می‌گیرد، در زمینهٔ جاسوسی موفق نمی‌باشد. در عوض، واضح بود که جاسوسی در خصوص موضوعات سیاه و سفید، مملو از تداخل کارها و تخصص‌ها بود. در امر جاسوسی، فرد ممکن است سالها بدون هیچ نتیجه واقعی به تحقیق بپردازد. کسی که از حل مسائل غیر معلوم و پیچیده لذت می‌برد و کسی که تجربه کردن را دوست داشت، احتمالاً حوصلهٔ دستگیری سارقین بانك را نداشت و چنین فردی به سرویس اطلاعاتی تعلق داشت.[۲۶] بنابراین، گرچه همه افراد «اف.بی.آی» موفق نبودند، ولی «هوور» نیاز به سازمان مجزای ضد جاسوسی، ابزار مشخص و دانش فنی لازمه را حس می‌کرد.

«بخش اطلاعاتی» شامل، امنیت داخلی، ضد جاسوسی و شاخه‌های تحقیقات مرکزی بود. امنیت داخلی بزرگترین مسأله آنها بود که وحشت دیرینه‌ای را از خطر اقدامات زیرزمینی تشکیلاتی از درون خاك آمریکا، با کمك و یا بدون کمك خارجی، نشان می‌داد. «ضد جاسوسی» «بخش اطلاعات»، واکنشی نسبت به تجربه کردن حضور واحدهای اطلاعاتی نازی‌ها، ژاپنی‌ها و روس‌ها، در طول جنگ بود.

عاقبت بخش امنیت داخلی به «امنیت داخلی ۱» (آی.اس.۱)

(افراط گرایی) که گروهی بالقوه با اهداف تروریستی بودند، و «امنیت داخلی ۲» (آی. اس. 2) که مسئول گروههای کمونیستی بودند، تقسیم شد. معروفترین آنها، حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا بود که برای حزب کمونیست روسیه، سودمند بود. «امنیت داخلی ۲» همچنین، گروههای کمونیستی مخالف نظیر حزب سوسیالیستی کارگری «تروتسکی» را نیز در برمی گرفت.[۲۷] هریك از این بخش‌ها از سوی پنج تا ده ناظر که بر ادارهٔ مسائل ضد جاسوسی در دوایر صحرایی «اف. بی. آی» نظارت می کردند، یاری می‌شدند. شاخهٔ ضد جاسوسی بر تحقیقات و اقدامات دایرهٔ صحرایی علیه سرویسهای اطلاعاتی بلوك شرق، نظارت می کرد.

بخش جاسوسی آن، فعالیت خود را بر روی «کا. گ. ب» و «جی. آر. یو»* متمرکز می کرد. هر بخش دارای پنج تا ده سرپرست بودند. به‌علاوه، بخش رابطی وجود داشت که با «سیا»، ارتش و شعب قانونی و تابع «اف. بی. آی»، هماهنگ بود؛ یعنی پرسنل رابط آن در سفارتخانه‌های خارج از کشور آمریکا مستقر بودند.

بخش تحقیقات مرکزی حدود ده تا پانزده مأمور «اف. بی. آی» را تربیت کرد؛ گرچه اکثر کارهای تحلیلی، در عمل، توسط مدیرانی در مرکز فرماندهی «اف. بی. آی» انجام می گرفت. دههٔ ۱۹۵۰، تحقیقات به وسیلهٔ «ویلیام سولیوان» صورت می‌پذیرفت. وی بعدها در سال ۱۹۶۱ مدیر مشاور بخش اطلاعات شد و به کسب منافع مخصوص خود در مرکز تحقیقات ادامه داد. تحقیقات حول محور امنیت داخلی و نیز بررسی موضوعات ضد جاسوسی، دور می‌زد.

ستاد فرماندهی بر کار مأموران «اف. بی. آی» که در جوخه‌هایی در شاخه‌های صحرایی سازماندهی شده بودند، نظارت می کرد. بجز جوخه‌های امنیت داخلی که خارج از شهرهای کوچکتر و در نقاط بزرگ مرکزی کار

---

* «جی. آر. یو»، سازمان ستاد کل اطلاعات روسیه، شاخهٔ جمع آوری اخبار ارتش که از دهه ۱۹۲۰ تا دههٔ ۱۹۸۰، جاسوسانی را به خارج از کشور اعزام می‌داشت ـ م.

می کردند، جوخه‌هایی که روی مسائل ضد جاسوسی روسیه کار می کردند، در چند شهر معدود با ساختار محکم دیپلماتیك یا قانونی، مانند واشنگتن، نیویورك و شیکاگو، دسته‌بندی شده بودند. در اوایل دههٔ ۱۹۵۰، کسی در مورد «کا. گ. ب» پس از جنگ جهانی دوم چیز زیادی نمی‌دانست و این رسته‌ها، موارد تردیدبرانگیزی را در خصوص افسران «کا. گ. ب» و تماسهایشان با آمریکایی‌ها ـ بدون آنکه زیاد به سازمان «کا. گ. ب.» و یا مأموریت خود بیندیشند ـ مطرح ساختند. در طول این دوران، نفرات جوخه‌های فوق در هر واحد صحرایی بالغ بر بیست‌وپنج یا سی مأمور ویژه، به اضافهٔ مأموران پشتیبانی جهت نظارت فیزیکی و فنی، بودند.

جمع‌آوری اطلاعات

در اوایل جنگ سرد، گرچه «ضد جاسوسی» سوای کار جزایی اداره می‌شد. در مورد جمع‌آوری اخبار و یا تحقیقات، با آن مشابهت‌هایی داشت. بخش اطلاعات و یا بخش جنایی، بندرت با هم می‌نشستند تا یك استراتژی بسیار قوی طراحی کنند. به بیان دیگر، نه سعی می‌شد که بدانند کدام یك از اسرار آمریکا نیازمند حفاظت ویژه هستند، نه آنکه محل اهداف «کا. گ. ب» به طور تقریب شناسایی می‌شد و نه تلاشی می‌شد تا بفهمند فعالیت‌های احتمالی که «کا. گ. ب» ممکن است بدانها دست بزنند، کدامند؟ گرچه در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ برنامه‌هایی وجود داشت، ولی «اف. بی. آی» از قبل به کارها و موارد خاصی مشغول شده بود. خطوط کلی معلوم بودند و کنفرانسها با حضور فرماندهان و مأموران واحد ضد جاسوسی تشکیل می‌شدند؛ ولی در اصل، وقتی افراد یا گروههایی گیر می‌افتادند یا مظنون به جاسوسی یا تجاوز به قوانین امنیت داخلی می‌شدند، مأموران، مسائل را فاش می کردند. چنین استراتژی که شدیداً تحت فشار، و ناشی از تجاربی در زمینهٔ بررسی‌های جنایی بود، تحقیقات آمریکا در مورد کمونیست‌ها، هواداران نازی و کسانی را که با آژانسهای اطلاعاتی خارجی در تماس بودند، قبل از جنگ و

طی آن، در درون «سیا»، هدایت می کرد.

این موارد لزوماً به بخش تعقیبات جنایی مربوط نمی‌شد. در واقع، طی جنگ جهانی دوم، در مورد هر نوع ظنی مبنی بر آنکه ممکن است یك آمریکایی، جاسوس و یا یك خرابکار باشد، از سوی «اف . بی . آی» تحقیق می‌شد.

«مارك فلت» یك ناظر جوان در بخش فرماندهی جاسوسان زمان جنگ که در دهۀ ۱۹۶۰ از مقامات ارشد «اف . بی . آی» شده بود، در مورد شوق و حرارت اولیه «سیا» توضیح می‌داد: «مسئولیت من بازبینی پرونده‌ها به تعداد ممکن ـ پنجاه عدد یا بیش از آن در روز ـ بود. آنهم از هزاران پرونده‌ای که جهت بررسی دقیق، توسط تیم چهار پنج نفری ما به آنجا می آمد. در اوایل کار، ما بی‌نهایت هوشیار بودیم و قصد داشتیم هر نوع شك و تردیدی را در طول تحقیقات برطرف سازیم. در آن وقت، ما دریافتیم که نود و هشت درصد پرونده‌ها می توانستند بی‌وقفه بسته شوند و ما بار پرونده‌ها را اساساً کاهش دادیم.»[۲۸]

پس از جنگ و دورۀ کوتاه خوشبینی در مورد آنکه دیگر بخش جاسوسی هیچ نیازی ندارد، «هوور»، قسمت دیگری را زیر نظر «بخش اطلاعاتی»، تأسیس کرد. جریانات زمانی فاش می‌شدند که «اف . بی . آی» برای این باور خود دلایلی می‌یافت که هر خارجی می تواند یك جاسوس باشد، یا هر آمریکایی شاید یك براندازنده باشد. زیرا در هنگام جنگ، «اف . بی . آی» دائماً در حال نوعی فریبکاری در بارۀ هزاران پرونده بود. وقتی پرونده‌ها به جریان می افتادند و یا مختومه می‌شدند، خطوط کلی وجود داشت؛ ولی وقتی باید شخصی مورد تحقیق قرار گیرد، هیچ مرجع قانونی مستندی جهت تعیین روش کار وجود نداشت. آداب و روش سیاسی «دایرۀ اطلاعات» و آداب اکثر دوایر کشور در آن زمان، همان بود که ایالات متحده در زمان جنگ سرد داشت و ممکن بود هر زمان به جنگ گرم (مسلحانه رودررو) تبدیل شود.

تقریباً همه با سازمانی که فکر می کردند به نوعی براندازنده است و یا در این

باره مظنون بالقوه است، ارتباط داشتند؛ بنابراین یکی از همکاران آن می‌شدند. بعلاوه، هاله‌ای از تردید، ذهن مردم را در مورد یك افسر جاسوس یا افسر اطلاعاتی خارجی فرا می‌گرفت. این تصور چیزی ملایمتر از داشتن «دشمن» بود، ولو اینکه فراگیری تصور مذکور، گاه بسیار مهم بود. در اواسط دهۀ ۱۹۴۰، شمار عضویت در حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا بین ۷۵ هزار تا ۸۵هزار نفر بود. ده سال بعد تا رقم ۲۵ هزار نفر کاهش یافت و از آن پس در دهه ۱۹۷۰ حدوداً هزاران تن به‌طور متوسط، کم می‌شدند. در واقع، «اف. بی. آی» پرونده‌هایی در مورد این افراد و نیز کمونیست‌های مظنون، به جریان انداخت و علنی ساخت. «اف. بی. آی» آنها را شناسایی کرده و در جستجوی محل اکثر آنها بود؛ بنابراین نیاز داشت که با توجه به قوانین و خطوط هدایتگر مختلف قوۀ مجریه، حرکت کند. ضمناً کمونیست‌ها، تنها کسانی نبودند که مورد تحقیق و بازرسی قرار می‌گرفتند. مثلاً وقتی وفاداری رئیس جمهور «ترومن» و «برنامۀ امنیتی» موجب شد که «گروههای میهن‌پرستی در خدمت فدرال» کنترل شوند، «سی. آی. ای» ناگزیر شد تا هم در مورد شاغلین داخل جمهوری و هم متقاضیان شغل، دست به تحقیق بزند.[۲۹]

در سال ۱۹۵۰ قانون لزوم توقیف، به «اف. بی. آی» اختیار بازجویی هر فردی را که ممکن است به دلیل جنگ یا ضرورتهای ملی دستگیر شود، می‌داد و بنابراین «اف. بی. آی» سر از راز بیش از هزاران پرونده درآورد. در سال ۱۹۵۰، صرف نظر از وتوی رئیس جمهور «ترومن»، کنگره قانون کنترل فعالیت‌های براندازی خارج از کشور را از تصویب گذراند که لازم بود هم کمونیست‌ها و هم گروههایی که با آنها در یك جبهه بودند ـ همراه دولتهایشان ـ قانون فوق را امضاء کنند. در سال ۱۹۵۶، دادگاه عالی، قدرت دولت در مورد بازجویی و تحت تعقیب قرار دادن کسانی را که فرض خرابکاری آنها می‌رفت، بر اساس قانون «اسمیت» سال ۱۹۴۰، کاهش داد و آن را حمایت نابجایی در جهت سرنگونی دولت از طریق آشوب دانست. ولی با این وجود، تحلیل جدید نیازمند آن بود که وزارت

دادگستری ردپای کسانی را که به طور مستدل به سوءاستفاده از آشوب مظنون بودند (و بنابراین با افرادی که صرفاً حامی دولت بودند مخالفت می کردند)، دنبال کند. با وجود قوانین مکتوب متعدد و تز وفاداری قوه مجریه، اوضاع پرونده‌ها متزلزل شد. تا سال ۱۹۶۰، «اف.بی. آی» بایگانی ۴۳۲ هزار نفر یا گروه را در مرکز فرماندهی مطرح نمود. بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳، ۹ هزار پرونده دیگر گشوده شدند. ضمناً پرونده‌های بیشتری در دوایر صحرایی «اف.بی. آی» باقی مانده و نگهداری می شدند.[۳۰]

بخش ضد جاسوسی تلاش می کرد تا خارجیان مظنون یا افسران شناخته شدهٔ اطلاعاتی را شناسایی و رد فعالیتهای آنها را دنبال کند. بخش فوق، پرونده‌هایی را از این افراد علنی می کرد و خود تصمیم می گرفت که آیا این موارد را با آمریکایی‌هایی که با ایشان در تماس بودند، مطرح سازد یا خیر؟ تا اواسط دهه ۱۹۵۰ حدود ۱۰ هزار مورد ضد جاسوسی فعال وجود داشت. «اف.بی. آی» در مورد افشای ماجرای یك پرونده و ادارهٔ جریان بازرسی آن، از تکنیك‌ها و منابع مختلفی استفاده می کرد.[۳۱]

یك نوع آن، منابع علنی بود. برای مثال، اداره مرکزی «سیا» تقاضای خارجیان را برای اجازهٔ ورود بررسی می کرد. همچنین تماسهای کم و بیش آشکاری را با رؤسای دانشگاههایی که دانشجوی خارجی و یا فعالیت خارجی داشتند و نیز با سازمانهای قومی داخل کشور که زیر نظر حزب کمونیست بودند، حفظ می کرد. بعلاوه، «اداره مرکزی»، برنامه‌های جمع آوری محرمانهٔ نیروی انسانی را که وسیعاً براساس تجارب قبل از جنگ جهانی دوم و طی آن بود، وسعت می‌بخشید. اداره مذکور، تأسیسات و سفارتخانه‌های بلوك شرق را در میان انبوهی از مشغله‌های دیگر خود همچون رسیدگی به مرسولات، وقایع گذشته، تلفن‌ها و پرسنل، مراقبت و نظارت می کرد.

گرچه نهادهای رسمی و قانونی فقط در تعداد اندکی از شهرها مستقر شده

بودند، دنبال کردن رد آنها و آمریکایی‌هایی که با آنها در تماس بودند، با بکارگیری شدید نیروی انسانی به عهدهٔ اکثر مأموران دوایر صحرایی بود که برای کمك‌رسانی فراخوانده می‌شدند.

البته «اف.بی.آی» برای تصمیم‌گیری (که کدامیك از موارد را تعقیب کند) روشهای پیچیده‌تر و بلندپروازانه‌ای داشت. یکی از این راهها، استفاده از جاسوسان دوجانبه بود.

«ادارهٔ مرکزی» آنها را خود، ضمن هماهنگی با انگلیس در زمان قبل و طی جنگ جهانی دوم استخدام کرده بود. جوخهٔ ضد جاسوسی در آن واحد فقط بیست یا سی جاسوس دوجانبهٔ تعلیم یافته داشت. آنها با اظهار همدردی و طرفداری از اردوگاه شرق و یا کمك سازمان براندازنده، به اطلاعات روشنی در مورد مأموریت، برنامه‌ها و یا روشهای عملی آن پی می‌بردند. تقریباً تمامی جاسوسان دوجانبه از آمریکائیان متوسط‌الحال بودند، نه از پرسنل اداره مرکزی که به درون دفاتر حزب کمونیست و یا نهادهای بلوك شرق رفت و آمد داشتند و بنا به دلایل مالی و ایدئولوژیکی، ظاهراً داوطلب این کار بود. از سوی دیگر، رسته‌های امنیت داخلی در دوایر صحرایی «اف.بی.آی»، در هر زمان صدها جاسوس دوجانبه در اختیار داشتند. شمار دقیق پرسنل، قابل دسترسی نبود، ولی بر اساس شنیده‌های «کمیته چرچ» و یادداشتها و مصاحبه‌های مقامات عالی‌رتبهٔ رسمی سابق «اف.بی.آی»، حدود نیمی از پرسنل بخش اطلاعاتی اداره مرکزی را تشکیل می‌دادند که کار امنیت داخلی به آنها محول شده بود. این امر نشان می‌دهد که در دهه ۱۹۵۰، حدود یك سوم از کل چهارهزار و هشتصد مأمور ویژه اداره مرکزی «سیا» در زمینه امنیت داخلی کار می‌کردند و «اف.بی.آی» در لیست حقوقی خود حدود پنج هزار خبررسان داشت.[۳۲] تعداد مأموران «اف.بی.آی» در سال ۱۹۷۳ به ۸۵۰۰ نفر بالغ می‌شد.[۳۳]

تکنیك دیگر «ادارهٔ اطلاعات مرکزی»، به خدمت گرفتن افسران اطلاعاتی

خارجی و یا رهبران سازمانهای آمریکایی بود که به انجام فعالیت‌های براندازی مظنون بودند. این عمل با طیف متنوعی از تهدیدها و تطمیع‌ها نظیر سکس، پول و دیگر ابزار نفسانی، انجام می گرفت. ولی به استخدام در آوردن افراد کار مشکلی بود، مگر آنکه شخص مورد نظر می خواست آئین خود را ترك کند و یا تغییر موضع دهد. در حقیقت تا اوایل دهه ۱۹۶۰، «اف. بی. آی» در استخدام افسران اطلاعاتی خارجی اصلاً موفق نبود، زیرا تا آن زمان تعداد کمی از آنها دست از دلایل و اصول خود برداشته بودند. حتی پس از آن هم، پیدا کردن یك شکست خوردهٔ بالقوه و قرار دادن او در جایی که «اداره اطلاعات» بتواند از دسترسی مداوم او به اسرار سازمانی امتیازاتی کسب کند، کار آسانی نبود. در اوایل دوره پس از جنگ، «اف. بی. آی» افسران خود را به عنوان مأموران صددرصد مخفی قابل دسترسی، به کار نمی گرفت (یعنی افرادی که می توانستند به اهداف کاملاً نزدیك شوند و یا کسانی که به اهداف دسترسی داشتند، ولی اصلاً نشان نمی‌دادند که از مقامات رسمی دولت آمریکا باشند).

«هوور» به اقدامات محرمانهٔ بلندمدت اعتماد نداشت (در این مورد، مسئولیت‌پذیری و جوابگویی کافی وجود نداشت)، و برای تأیید چنین تکنیك ویژه‌ای زمانی بس طولانی لازم بود. با وجود این پس از سال ۱۹۶۰، «ادارهٔ اطلاعات» موفق شد افرادی را به عنوان جاسوس در میان تعدادی از پرسنل بلوك شرق به استخدام در آورد. گرچه شمار دقیق آنها معلوم نشد، احتمالاً نفرات آنها کمتر از یك‌صد تن بودند.

«اف. بی. آی» تلاش می کرد استخدام آنها را ادامه دهد و پست‌هایی را در داخل ایالات متحده به ایشان محول سازد. اگر به یکی از مستخدمین مسئولیتی در خارج سپرده می‌شد، «اداره اطلاعات» وی را به «سیا» منتقل می کرد تا کار تماسها را به دست گرفته و یا بنا به مصلحت آن را قطع کند؛ تا زمانی که چندی بعد مجدداً به کاری در داخل ایالات متحده گمارده شود.

دنبال کردن عملیات غیرقانونی بلوك شرق در آمریکا، بسیار دشوارتر بود. در مورد موفقیت‌ها و شکست‌های روسیه و آمریکا طی جنگی غیرمشروع در داخل آمریکا، چیز زیادی نمی‌دانیم، چون هیچیك از طرفین همهٔ مدارك خود را فاش نساخته است. احتمال این می‌رفت که تعداد عملیات بلوك شرق در سواحل آمریکا بیش از چند تایی نباشد و زمانی هم ممکن بود به صدها اقدام غیرقانونی برسد. وقتی «اف. بی. آی» رد آنها را پیدا می‌کرد، برخی ناپدید می‌شدند.[۳۴]

یکی از کارشناسان ضد جاسوسی قدیمی «ادارهٔ اطلاعات»، شاید با اندکی مبالغه اظهار داشت که ممکن است به همان اندازهٔ اقدامات غیرقانونی بسیار زیاد دههٔ ۱۹۵۰، «اف. بی. آی» نیز مأمورانی را به امر جاسوسی گمارده باشد. اقدامات دیگر چه از روی شانس و چه از طریق ضد جاسوسی ماهرانه، کشف می‌شدند.[۳۵] به طور کلی، شواهد نشان می‌دهد، هنگامی که عوامل قانونی مسکو در خاك ایالات متحده دوران سختی را برای منحرف ساختن واحد ضد جاسوسی آمریکا سپری می‌کردند، عوامل غیرقانونی آن چنین نبودند. ایالات متحده با مرزهای نسبتاً باز خود براحتی از سوی مهاجران غیرقانونی مورد نفوذ قرار می‌گرفت و پس از ورود آنها، تقریباً هیچ کنترلی بر حرکات، نقل و انتقالات مالی و یا ارتباطات خارجی ایشان وجود نداشت. تقریباً تمامی افراد نفوذی و منابع تکنیکی و تکنیك‌هایی که «اف. بی. آی» طی جنگ سرد به کار گرفت ـ که میزان آگاهی روسیه از آنها روشن نیست ـ در جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار گرفتند. به هر صورت، در آن زمان، از منابع فوق بهره‌برداری خلاقانه‌تری صورت می‌گرفت. گیرنده‌های الکترونیکی، ارتباطات بلوك شرق و دستگاههای کمونیست‌ها و همین‌طور افراد را تحت کنترل داشتند. همچنین در جنگ جهانی دوم، تکنیك مزبور به شکل پراغتشاش به کار رفت زیرا حجم نسخه‌برداری، ترجمه و فهمیدن اطلاعات از طریق سیم‌ها و میکروفونها بسیار بالا بود.

در اوج جنگ سرد فقط ۸۹ کانال مخابراتی کار می‌کرد. (معلوم نیست که

آیا یك کانال مخابراتی، تمامی دفاتر، اقامتگاهها و دیگر اماکن شخصی یك فرد را پوشش می‌داد یا خیر.)

در سال ۱۹۶۵، ظاهراً «هوور» شخصاً تصمیم گرفت که نیمی از این خطوط را قطع کند.[۳۶] عمل وی با مخالفت «آلن بلمونت» و «ویلیام سولیوان» مواجه شد، ولی دستوراتش به «مارك فلت» تحمیل شد.

تکنیك دیگر «ورود با زور» یا پنهانی بود که «اف. بی. آی» به طور محرمانه به جستجوی دفتر، خانه یا اتاقهای یك هتل می‌پرداخت و از هر نوع سند جالبی کپی‌برداری می‌کرد. علاوه‌بر ورود موفقیت‌آمیز با حمله‌ای غافلگیر کننده به سفارتخانه‌ها و دیگر نهادهای رسمی[۳۷]، «ادارهٔ اطلاعات» از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۶۸ در شماری از اهداف خود در مورد گروههای براندازندهٔ داخلی، حدود ۲۳۸ نفوذی را داخل و هدایت کرد.[۳۸]

در دههٔ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، «اف. بی. آی» مرسولات بعضی اهداف انتخاب شده را باز می‌کرد. این سازمان از کار «سیا» که ارتباطات بین ایالات متحده و روسیه شوروی را محرمانه بررسی می‌کرد،[۳۹] و نیز از گیرندهٔ کابل ترافیك بین‌المللی که از آنِ وزارت دفاع بود، بهره می‌گرفت.[۴۰]

بنابراین، «ادارهٔ اطلاعات» از سوی قسمت‌های دیگر جامعه اطلاعاتی کمك می‌شد و به آنها کمك نیز می‌کرد. این شاخهٔ وابسته به «بخش اطلاعات» که کارکنان بین ده تا دوازده نفر داشت و با آژانسهای دیگر هماهنگ بود، اغلب از همکاری نزدیك در موارد خاص لذت می‌برد. برای مثال، گاه «ادارهٔ اطلاعات» به درخواست دیگر آژانسها مبنی بر مراقبت و تعقیب افسران اطلاعاتی روسیه که از ایالات متحده دیدن می‌کردند، پاسخ می‌داد، و یا به کشف کدها و رمزهایی که در یورش به اماکن و یا از طریق عوامل اجیر شده می‌توان به دست آورد، می‌پرداخت.

«ادارهٔ اطلاعات» از علایم اطلاعاتی متخصصان آژانس امنیتی ارتش در «آرلینگتون»، و «ویرجینیا» (که در سال ۱۹۵۲ به «شورای امنیت ملی» تبدیل شد)

کمکهای باارزش بی‌شماری دریافت می کرد. ماجرای «شورای امنیتی ارتش» که چگونه برخی از کدهای زمان جنگ «کا. گ. ب.» را کشف می کرد، به‌وسیلهٔ «رابرت لَمفر»، یکی از معدود کارشناسان ضدجاسوسی ادارهٔ اطلاعات، ضمن خاطراتش شرح داده شده است. طبق اظهارات «لمفر»، «اف. بی. آی» پس از سال ۱۹۴۸، «آژانس امنیتی ارتش»، «واحد MI5 و MI6 انگلیس» و نیز تا اندازه‌ای «سیا» را تحت فرماندهی مأموران صحرایی خود هماهنگ کرد تا امکانات و ارتباطاتی را که در اخبار به دست آمده از پیامهای «کا. گ. ب» وجود داشت، مورد بررسی قرار دهند.[۴۱]

در میان جاسوسان معروف که مستقیماً توسط همین ائتلاف افشاء شدند، «جوویس کاپلان» بود (که در آن زمان در قسمت امنیت داخلیِ وزارت دادگستری کار می کرد) و دستیار روسی‌اش، «والنتین گوبچف» و «کلاوس فوچز» و همین‌طور دستیار آمریکایی وی، «هری گولد» نیز وجود داشتند.

این پرونده‌ها به تنهایی، ۴۹ پرونده جدید را در پی داشت.

بر اساس تحقیقات، هشت تن محکوم به جاسوسی شدند یا از رابطین «کا. گ. ب» قلمداد شدند. دیگران از تابعین روسیه بودند که مجبور به ترك ایالات متحده شدند و یا آمریکایی‌هایی بودند که خنثی شدند؛ بدان معنا که از دسترسی به اطلاعات طبقه‌بندی شده محروم گشتند، ولی محکوم به جنایت نشدند.[۴۲]

به‌هر حال در آن هنگام، روابط بین آژانسها، خصوصاً در ردهٔ بالا، بسیار سرد بود. «هوور» هیچ نوع علاقه شخصی به نزدیك شدن یا ائتلاف با آژانسهای دیگر نداشت و ظاهراً، بندرت بین او و «مدیر اطلاعات مرکزی» ملاقاتی صورت می گرفت.[۴۳] دلایل زیادی از جمله، نگرانی راجع به امنیت و شاید تا حدودی نبردهای ریشه‌دار طولانی طی دهه‌های متوالی، «هوور» را نسبت به «سیا» بدگمان ساخت. در سال ۱۹۷۰ با تشدید جوانکار «سیا» در مورد اظهارات افشاگرانهٔ مأموران مخصوصش راجع به یك پروندهٔ «اف. بی. آی»، «سیا» تا آنجا پیش رفت که

تمامی روابط محکم رسمی خود را از هم گسست. با این وجود، روابط پایداری در سطوح کاری ادامه داشت. ناظران ضد جاسوسی از مرکز فرماندهی و بعضی دوایر صحرایی، با کارکنان ضد جاسوسی «سیا»، ائتلاف کردند.[۴۴]

تحلیل ها

جمع آوری اطلاعات و اخبار یك چیز است و درك معنا و استفاده از آن، خنثی کردن و بهره برداری سرویسهای خارجی از آنها، چیز دیگری است. در چند دههٔ اول جنگ سرد، برای عوامل اجرایی صحرایی و ناظران مرکز فرماندهی تحلیل‌هایی انجام می‌شد و در اختیارشان قرار می گرفت. آنها روزانه و یا به طور هفتگی بریده‌های اخبار را از منابع آشکار و پنهان بایگانی یك پرونده جمع آوری می کردند و سپس تصمیم می گرفتند که چه اقدامی انجام دهند؟

آنها از افرادی که در واحد امنیت داخلی کار می کردند، کمك می گرفتند. مساعدت مذکور محور ایجاد یك واحد مرکزی تحقیقاتی کوچك شد که «بخش اطلاعاتی»، آن را در دههٔ ۱۹۵۰ به ریاست «ویلیام سولیوان» تشکیل داد.

«سولیوان» به لحاظ فیزیکی، یك بازرس مخصوص ایده آل نبود، بلکه کوتاه قد، کمر باریك، یك نیوانگلندی چروکیده و فردی منفعل بود که به کتب و جمع روشنفکران لیبرال علاقمند بود. «سولیوان» دید استراتژیکی داشت. وی به هماهنگی درونی آژانس معتقد بود و می‌دانست که ضد جاسوسی می توانست یك ابزار مؤثر سیاسی باشد و نه صرفاً وسیله‌ای دفاعی. به عقیدهٔ او، دمکراسی لیبرال، در میان نبرد با دشمنان چپ و راستی که قصد نابودی آن را داشتند، اسیر شده بود.

شغل او و کار «اف.بی.آی» استفاده از ضد جاسوسی برای تضعیف دشمنان یك جامعهٔ آزاد بود؛ اگر نگوییم که قصد نابودی آنها در بین بوده است. «سولیوان» در بیشتر مسیر زندگی خود به «هوور» اقتدا می کرد. و زمانی که با هم اختلاف نظر پیدا می کردند، «سولیوان» از ادعای خود صرف نظر می کرد. «هوور»

او را همیشه دوست می‌داشت و مداوماً وی را همراهی و تشویق می‌نمود تا موقعی که در سال ۱۹۷۰، در روابط آنها خزانی پدیدار شد. (در اواخر دهۀ ۱۹۶۰، «سولیوان» یا بنا به دلائل شخصی و یا به خاطر آنکه معتقد شد: خود بزرگ‌بینی «هوور» به امنیت ایالات متحده لطمه وارد می‌سازد، با ریاست وی مخالفت کرد.)

ده تا پانزده عضو کارکنان قسمت تحقیق، روی مسأله امنیت داخلی کار می‌کردند و برای «هوور» و مقامهای بالای «ادارۀ اطلاعات»، رساله‌های تحقیقاتی کوتاهی تهیه می‌کردند. رونوشت آنها برای دوایر صحرایی فرستاده می‌شد، یعنی جایی که معمولاً تحت حفاظت مطلق بالاترین مقامهای رسمی مسئول ضد جاسوسی، یا مأمور ویژۀ مسئول و یا معاون او، قرار می‌گرفتند.

در اواخر دهۀ ۱۹۵۰ گروه تحقیق شروع به تهیه گزارشهای کوتاهتری از موضوعات جاری کرد، ولی دوباره مسائل به همان امنیت داخلی تبدیل شدند و مستمعین آنها هم از ابتدا همان کارکنان مرکز فرماندهی بودند. گه‌گاه تحلیل مسائل بلوك شرق هم در دستور کار قرار می‌گرفت، اما ظاهراً «سولیوان» معتقد بود که «اف. بی. آی» در زمینۀ همکاری با «سیا» در این خصوص، کار بسیار اندکی می‌تواند انجام دهد.

کارکنان تحقیق نیز جهت آگاهی، مطالبی در مورد امنیت عمومی، نوشتند. تقریباً تمامی این نوشته‌ها، ایدئولوژی کمونیستی و تاکتیك‌های عملیاتی آنها را درهم می‌ریخت. برای نمونه، یکی از آنها به نام «سرکردگان فریب» و دیگری تحت عنوان «بررسی کمونیسم» که در بین کتب مشهور به چشم می‌خوردند، «هوور» را در لیست نویسندگان خود داشتند.[۴۵] برخی در بین سخنرانی‌های «هوور»، «سولیوان» و مقامهای رده بالای دیگر «ادارۀ اطلاعات»، به چشم می‌خوردند.[۴۶]

بهره‌برداری

با ارائه روش، مأموریت «اف. بی. آی» روشن شد و می‌توانست به طرز استفاده از اخبار جمع‌آوری شده و تجزیه و تحلیل شده در دهه‌های ۱۹۵۰ و

۱۹۶۰ افتخار کند. در بین مهمترین ملزومات کاری آنها، آموزش مردم و دولت دربارهٔ امنیت بود. «ادارهٔ اطلاعات» با طیف متنوعی از سازمانهای آموزشی نظیر «وکلای آمریکا»، جریانی از تجهیزات واقعی و هم تا حدودی افسانه‌ای از تکنیک‌های روسی به‌وجود آورد که مورد بهره‌برداری حزب کمونیست ایالات متحده قرار می گرفت. یقیناً عامه مردم قدرت پذیرش زیادی در بارهٔ این مبارزه داشتند که «هوور» و دیگران از آن بهره می بردند.

به هر صورت، آنها به دنبال دامن زدن یك بحران اجتماعی نبودند. گرچه با بازرسان کنگره روابط دوستانه‌ای را حفظ می کردند، هدفشان یافتن دلیلی همسنگ با آنها و نیز پرهیز از زیاده‌روی‌هایی که امثال سناتور «مك کارتی» انجام دادند، بوده است. این امر بدان معنا نیست که آنها همیشه موفق بوده‌اند. اشتباهات زیادی صورت می گرفت، ولی کل برنامهٔ آموزش عمومی، کار استخدام جاسوسان آمریکایی را برای قوانین شوروی (سابق) و حزب کمونیست ایالات متحده، دشوار می‌ساخت. در ضمن تبلیغات بازدارنده برای روسیه در داخل آن کشور و خارج از آن امپراتوری، کار «ادارهٔ اطلاعات» را آسانتر نمود.

به رغم «هوشیاری» که برنامهٔ آموزشی «ادارهٔ اطلاعات» القاء می کرد، «هوور» و دستیارانش به شکل شگفت‌انگیزی، بی‌سروصدا می توانستند از برخی لحاظ، در مورد امنیت ادارهٔ مذکور اهمال کاری کنند. در عوض، سختگیری و تظاهر «هوور» نسبت به پایبندی به معیارهایی برای استخدام و نیز رفتار مأموران «اف. بی. آی» احتمالاً مانع نفوذ بلوك شرق به درون «ادارهٔ اطلاعات»، تجهیزات ارتباطاتی همچون رادیوها و خطوط تلفن می‌شد که اغلب اوقات از این بابت در امان نبودند.

درون دوایر صحرایی ادارهٔ اطلاعات و در میان سرپرستان مرکز فرماندهی، اجزاء تقسیم شدهٔ کوچکی وجود داشت. مأموران ویژه و پرسنل پشتیبانی آنها می توانستند در مورد مردم و اقداماتی که هیچ نیازی به دانستن آنها وجود نداشت،

کسب اطلاع کنند. این عمل ایشان خود تخطی از یك اصل امنیتی بود.[۴۷] علاوه‌بر این، یك بار پرسنل ادارهٔ اطلاعات برای افشای هزینه‌های ذکر نشده‌ای اجیر شدند که البته اعتبار مالی و چك‌های اندکی صرف این اقدام گردید.

در سالهای جنگ سرد، امنیت در خنثی‌سازی تهدیدهای ایدئولوژیکی برازنده خلاصه می‌شد؛ در حالی که از برخی جهات، «ادارهٔ اطلاعات» پیچیده و کارآمد بود، ولی با بعضی تکنیك‌هایی که از سوی سرویسهای اطلاعاتی پیشرفتهٔ دشمن به کار می‌رفت، به نظر هماهنگ نمی‌رسید، همین‌طور با خطر داوطلبان دولت آمریکا در روسیه که احتمالاً به لحاظ ایدئولوژیك به آن سمت و سو کشیده شده و بنابراین با حزب کمونیست ایالات متحده و جبهه‌های آنها، کم و بیش تماسهایی برقرار می‌ساختند، نیز آشنا نبود.[۴۸]

کشف رمز حزب کمونیست ایالات متحده و نهادهای رسمی روسیه در آمریکا، «ادارهٔ اطلاعات» را قادر ساخت رمز تعدادی از عملیات زمان جنگ بلوك شرق را که از داخل خاك آمریکا رهبری می‌شد، استخراج کند. در نتیجه، «اف.بی.آی» حالت تدافعی خود را ادامه می‌داد. «اف.بی.آی» بسیاری از آمریکایی‌هایی را که در کار جاسوسی دخیل بودند، دستگیر می‌کرد، تحت تعقیب قرار می‌داد و یا در غیر این صورت، اقداماتشان را خنثی می‌نمود. نظارت فیزیکی و فنی «اف.بی.آی» از تلاشهای بلوك غرب در جهت بکارگیری چندین افسر مربوطه که «اف.بی.آی» ایشان را در ایالات متحده بسیج کرده و به استخدام درآورده بود و آنها دیگران را پیش می‌بردند، جلوگیری به عمل می‌آورد.[۴۹] ضمناً «ادارهٔ اطلاعات» با ایجاد هماهنگی با آژانسهای دیگر، توانست برخی اقدامات غیرقانونی داخل ایالات متحده را شناسایی کند.

«اف.بی.آی» چند اقدام تهاجمی نیز انجام داد که غالباً علیه حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا صورت می‌گرفت. «سولیوان» ظاهراً اشاره می‌کرد که حزب کارگران تروتسکیست سوسیالیست، مقامهای خود را از درون

حزب کمونیست ایالات متحده به خدمت می گرفته است و «ادارهٔ اطلاعات» اعتقاد داشت که آنجا مرکز عمدهٔ حمایت از جاسوسی روسیه به شمار می‌رفت. «اف. بی. آی» در جستجوی بهانه‌ای برای «ترغیب تعصب گرایی‌های حزبی» بین گروههای این‌چنینی و نیز «دامن زدن نارضایتی در میان اعضای رده بالا و اعضای پرسنلی حزب کمونیست»، بود.[۵۰] بنابراین، پس از آنکه «هوور»، رئیس جمهور و شورای امنیت ملی را در ماه مارس ۱۹۵۶، مطلع ساخت، «اف. بی. آی» عملیاتی به نام «کواینتلپرو»* را جهت تخریب و نابودی حزب کمونیست ایالات متحده و دیگر گروهها، آغاز کرد که تقریباً نیمی از تمامی اقدامات آن علیه حزب کمونیست آمریکا صورت می گرفت. در دههٔ ۱۹۶۰، بخش امنیت داخلی «اف. بی. آی» نیز به اقداماتی مشابه علیه گروههای مظنون افراطی سفید و سیاه و ترکیبی از گروهها و افرادی همچون «کو کلاس کلانها»، «امت اسلام» و «مارتین لوتر کینگ»، دست زد.

استراتژی «کواینتلپرو»، ساده‌اندیشانه نبود. حملات گازانبری از چپ و راست انجام می گرفت. ماشین جنگی جناح چپ، سازمان کمونیستی دیگری به نام «حزب کارگری سوسیال تروتسکیت» داشت. این حزب نیازی نداشت که حمله به حزب کمونیست ایالات متحده را تشویق کند، زیرا عوامل خوب تشکیلاتی و خوب هماهنگ شدهٔ درون حزب مذکور که همگی از جاسوسان «اداره اطلاعات» بودند، خود حملات را به شکلی بسیار مؤثر هدایت می کردند.

حمله جناح راست از سوی محافظه کاران و نهادی لیبرال تغذیه می‌شد و البته با تدارک خبری «اف. بی. آی» در مورد اسرار حزب کمونیست و نیز تکنیک‌های پیچیده ضد جاسوسی.[۵۱]

* «کواینتلپرو» (COINTELPRO) برنامه‌ای از سوی «اف. بی. آی» که در سال ۱۹۵۶ آغاز گردید و با هدف تخریب و نابودی حزب کمونیست ایالات متحده و جناح قدیمی چپ آماده شد و سپس برای دستیابی به همان نتایج در مورد جناح چپ جدید و گروههای ملی گرای سیاه، توسعه یافت ـ م.

در عملیات «کواینتلپرو»، دوازده دایره صحرایی شرکت داشتند. ایده‌ها از طرف دایره‌ای که برای اجرا و هماهنگی از سوی سرپرستان مرکز فرماندهی انتخاب شدند، ارائه گشتند. یك اقدام مهم در مجموع عملیات، عقیم‌سازی تلاشهای حزب کمونیست ایالات متحده در مورد جریان اصلی نفوذ در سازمانهایی همچون «اتحاد ملی پیشرفت مردم رنگین‌پوست» و «اتحاد نوپای کارگران کشاورزی» بود. برای مثال، اداره اطلاعات می‌توانست به رئیس سازمان داخلی اطلاع دهد که یك کمونیست شناخته شده به آنها پیوسته و یا در حال پیوستن است. اداره اطلاعات همیشه چنین کاری نمی‌کرد. دادستان کل، «رابرت کندی»، «مارتین لوتر کینگ» را مطلع می‌ساخت که چندین تن از مشاوران مهم وی از کمونیست‌ها و یا از قسمت فعالیت‌های مالی محرمانهٔ روسیه در ایالات متحده بودند.

خشم رئیس جمهور «کندی»، هم شخص «کینگ» و هم کل ماجرا را در اذهان بزرگتر کرد. «کینگ» گفت که وارد عمل می‌شود و نپذیرفت که از ماجرا فاصله بگیرد و در آن دخالت نکند. این موضع او در نتیجهٔ تشدید مراقبت و نظارت «اداره اطلاعات» بر حقوق مدنی آن رهبر بود که به تأیید «رابرت کندی» نیز رسیده بود. سپس وقتی به این نتیجه رسیدند که او برای کشور، تبدیل به خطری جدی شده است، «اف. بی. آی» درصدد تضعیف نفوذ وی از طریق انواع خاصی از حیله‌های کثیف برآمد.[۵۲]

تکنیك دیگری برای جداسازی رهبران حزب کمونیست ایالات متحده آن بود که ایشان را در قالب اتهامی، بدنام سازند. زمانی که شخصی به عنوان خبررسان «اف. بی. آی» شناسانده می‌شد، بی‌اعتبار شده و در میان دیگر رهبران حزب کمونیست ایالات متحده ـ که نمی‌توانستند به طور حتم و یقین بفهمند چه کسی در میانشان برای «اداره اطلاعات» کار می‌کند ـ آتش ظن و بدگمانی برپا می‌کرد.[۵۳]

در نتیجه، برای ممانعت از اتحاد بین «حزب کارگری سوسیال تروتسکیت» و «حزب کمونیست ایالات متحده»، ابزاری همچون، بدنام ساختن، تماسهای

تلفنی تند و گزنده و نامه‌های این چنینی، وجود داشتند. بیش از یك دوره چهارده ساله، از طرف دوایر صحرایی، ۱۸۵۰ پیشنهاد عملی مجزا ارائه گردید که از آنها تعداد ۱۳۸۸ فقره، که نتایج شناخته شده‌ای داشتند به تصویب رسیدند و در ۲۲ موقعیت بدست آمده، به بار نشستند.[۵۴]

طی دههٔ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، نیم بیشتری از صاحبان قدرت «اف. بی. آی» ومنابع تحلیلی و رهبران، فعالیت خود را برروی جداسازی کمونیست‌ها و کاهش تهدیدی که متوجه امنیت داخلی بود، متمرکز ساختند. توجه کمتر ومنابع اندکی صرف نفوذ و بدست گیری کنترل سرویسهای اطلاعاتی بلوك شرق می‌شد؛ گرچه «اداره اطلاعات» جمع آوری اخبار را پیش از جنگ و در طول آن، به وسیلهٔ ضد جاسوسی ادامه می‌داد تا اطلاعات مثبتی را گردآوری کند. برای نمونه، جاسوسان دوجانبه و خبررسانان رده بالا در درون حزب کمونیست ایالات متحده، اخباری دربارهٔ مسائل داخلی و جهت گیری سیاست خارجی بلوك شرق، به دست می‌آوردند. این اطلاعات پالایش و یکدست می‌شد تا به کار حمایت از اداره مربوطه بیاید، سپس به طور معمول برای چند تن از سیاستگذاران وزارت کشور و کاخ سفید و یا برخی تحلیل گران انتخابی «سیا» منتشر می گشت. به هر صورت، با هیچ یك از دیگر روشها و منابع موثّق، تا قبل از آنکه تجربه نمی‌شدند و مورد قضاوت قرار نمی گرفتند، و یا دقیقاً محقق نمی‌شد که آن روشها و منابع، اطلاعات گمراه کننده نمی دهند، قابل مقایسه نبود.

بعلاوه، فقط تعداد اندکی از جاسوسان «اف. بی. آی» با این منابع در ارتباط بودند و از اهمیت و نکات ظریف اخبار رسیده آگاه بودند.

روی‌هم رفته، جاسوسان، از بازرسان ضد جاسوسی و یا بر حسب مورد از افسران بودند و نه از مهره‌های مثبتی نظیر جمع آورندگان اخبار یا کارشناسان مسائل خارجی.

سیاستگذاران و گردآورندگان اطلاعات دیگر آژانسها، بندرت به مأموران

«اداره اطلاعـات»، شـرح حـال نیـازهـای خـود را ارائه می‌دادند. بنابراین، اگـرچه جاسوسان «اف. بی. آی» در موقعیت مناسبی برای کسب اخبار موثّق بودند و لحظه به لحظه آنها را مورد تحلیل و محك قرار می‌دادند، در این عرصه، آنقدرها که باید، مفید نبودند.

سیا

ضـد جـاسـوسـی «سـیـا» بشـدت تحت تأثیـر تجـارب جـنـگ جـهـانی دوم ـ تعلیمات و تکنیك‌های فراگرفته از انگلیس و فعالیت هدایت شده علیه سازمانهای اطلاعاتی نازی و فاشیستی ـ بود. ولی متخصصان ضد جاسوسی «سیا» بعد از جنگ همانند پیشینیان خود در هنگامه جنگ، در زمینه اتصال به منابع اطلاعاتی و در اکثر قسمت‌ها، زیاد هم خوش‌اقبال نبودند. یا مانند شاخه «ایکس ۲ دفتر خدمات استراتژیك آمریکا» که از چنان مواهبی برخوردار و لذت برده بودند و فقط در همان سطح بهره‌برداری تدافعی و تهاجمی، هدایت نمی‌شدند، شانس نداشتند.

همـچنین، ایشـان عـمـوماً به عنوان یك وسیله مهم اطلاعاتی ایالات متحده، مورد احترام همردیفان خود قرار نمی گرفتند.

پس از جنگ، ضـد جاسوسی در «سیا»، یك وظیفهٔ پرسنلی قلمداد می‌شد که در خدمت فعالیت‌های عـمده خط مقدم ـ مانند «جمع‌آوری اخبار» و «عملیات مـخـفی» ـ قـرار می گـرفت و یا به آنها کـمـك می‌رسـاند. [۵۵] این واحـد، از ابتـدا یك مساعدت تدافعی برای حمایت از برنامه‌های «گردآورندگان اخبار» و «عملیات مخفی» در مقابل نفوذ، به حساب می‌آمد. کار ضد جاسوسی دو بُعد داشت: یکی کمك به ممانعت سرویسهای خارجی از گماردن جاسوسان دوجانبه دروغین و یا نفوذ مـردان کـمـونیـسـت به مـیـان افـسـران «سـیـا»، و دوم، اطـمـینان یافـتن از آنکه حرفه‌ای‌های «سی. آی. ای» از سوی قدرتهای متخاصم به کار گرفته نشده باشند.

در بیشتر عملکردهای جاسوسی و عملیات مخفی «سیا» که از طرف دفاتر «مدیریت عملیات» در نقاط مختلف جغرافیایی دنیا هدایت می‌شدند، بخش‌هایی

در مراکز فرماندهی، کار ضد جاسوسی را به یك یا چند تن از افسران محول می‌نمودند. چون کار ضد جاسوسی مربوط به این افسران، یك وظیفه نوبتی بود و نه یك امر خصوصی، آنها با مقرهای مختلف و افسران دوایر صحرایی کار می کردند تا بفهمند که آیا نیروی انسانی بالقوه و مرتدان دینی، افراد با حسن نیتی هستند یا خیر؟

بیشتر پایگاههای خارج از بلوك شرق تماس خود را با سرویسهای امنیتی داخلی، برای کسب خبر در باره فعالیت‌های اطلاعاتی و پرسنلی بلوك خود، در کشور پذیرای پایگاه حفظ می کردند.

مهمترین بخش «مدیریت عملیات»، تنها جبهه‌ای بود که در برابر اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و اروپای غربی، فعالیت می کرد. ضمن آنکه اقدامات واشنگتن و آلمان تمام می‌شد. «مدیریت عملیات» حضور قانونی اندك خود را در سفارتخانه‌های ایالات متحده مستقر در اکثر کشورهای بلوك شرق حفظ می‌نمود. ولی شاخهٔ بلوك شرق آن بسیار وسیع عمل می کرد و سعی داشت راهی برای نفوذ در بین روسها بیابد و افرادی را در میان مأمورین روسیه، در هر کجا که باشند، به خدمت گیرد.

گروه کوچکی از مراجع ضد جاسوسی ـ آنها که مسئول امر ضد جاسوسی بودند ـ در بخش مربوط به روسیه، از دو قسمت دیگر «سیا» یعنی «عملیات مخفی» و «جمع آوری اطلاعات»، کمك می گرفت.

این گروه، «دفتر امنیتی» بود که به معاونت مدیر، برای اداره امور گزارشهایی را ارائه می کرد. هیأت مزبور به دلیل پشتیبانی فیزیکی از تأسیسات و پرسنل «سیا» در ایالات متحده و اطراف و اکناف دنیا، طراحی و تشکیل شده بود. این هیأت، اکثر پرسنل حرفه‌ای اجیر شده و ادعاهایشان را که می گفتند پرسنل و مقرهای «سیا» مورد مصالحه قرار گرفته و یا به خدمت سرویسهای خارجی در آمده است، مورد بررسی قرار می‌داد.

گروه دیگری که یاری می‌رساند، کادر ضد جاسوسی بود. در اولین

روزهای فعالیت «سیا»، فقط چند نفری، حدود ده تا پانزده تن به صورت تمام وقت در ستاد ضد جاسوسی «دفتر عملیات ویژه» مشغول به کار بودند.

کادر تمام و کمال ضد جاسوسی که در سال ۱۹۵۴ و پس از رسوایی‌های متعدد و مختلفی به وجود آمد، بیانگر این نکته بود که تقسیمات و مقرهای جغرافیایی و «دفتر امنیتی» به تنهایی قادر به حفظ و حراست از اقدامات اطلاعاتی ایالات متحده، در برابر نفوذ تدریجی بلوك شرق، نبوده‌اند. در میان فاحش ترین رسوایی‌ها، شکست «دفتر هماهنگی سیاسی» در زمینه حفاظت عملیات خود در مقابل نفوذ بلوك شرق، مثلاً در آلبانی، تایلند و لهستان بود. «دفتر هماهنگی سیاسی»، اسامی نیروها (نیروهای استخدامی بالقوه) را برای بازبینی وضع ضد جاسوسی ارائه نمود. کادر کوچك ضد جاسوسی «دفتر عملیات ویژه» هر نامی را در مقابل اسامی بایگانی مرکزی کنترل می کرد تا بداند که آیا شخص مربوطه دارای پیشینه کمونیستی و یا فاشیستی بوده است یا خیر؟ اگر این مورد محقق می‌شد، استخدام فرد مذکور منتفی می گردید.

از سوی دیگر، اگر رئیس «دفتر هماهنگی سیاسی» تشخیص می‌داد که فرد خاصی، مهم است، برای پیشدستی فریبکارانه در کار تحقیق و استخدام وی برای ضد جاسوسی، حیله‌های مختلفی را به کار می‌بست. علاوه‌بر آن، «دفتر عملیات ویژه» از نظر بوروکراسی و فرهنگی شدیداً از «دفتر هماهنگی سیاسی» مجزا شده بود.

عوامل «دفتر هماهنگی سیاسی»، فعال بودند و کمتر مانع مشاغل بشدت محرمانه می‌شدند. آنها ناگزیر بودند موجبات دسترسی به افراد را فراهم سازند و تقریباً تمامی اقدامات «دفتر هماهنگی سیاسی»، خصوصاً اقدامات شبه نظامی درون خود بلوك شرق را قابل نفوذ ساخته و با مراکز اطلاعاتی آن بلوك به تفاهم برسند.

«جیمز انگلتون»، افسر کهنه کار «ایکس ۲» که هم برای «واحد سرویسهای

استراتژیك» و هم «دفتر عملیات ویژه» کار می کرد. به ریاست ستاد جدید ضد جاسوسی در سال ۱۹۵۴، منصوب شد و تا بیست سال بعد که وادار به استعفاء گشت، بر این مسند باقی ماند. وی، ستاد فوق را به دو قسمت تقسیم کرد؛ اول، مستخدمانی که از بین سربازان قدیمی «ایکس ۲» به کار گرفته شده بودند و دوم، سربازانی از «مدیریت عملیات» که مشغله‌های فکری مشابهی با او داشتند و خود به چند شاخه تقسیم شده بودند. در بین مهمترین شاخه عملیاتی که با بخش‌های مختلف «سیا» کار می کرد، «اف. بی. آی» و ارتش، به فعالیت در زمینه مسائل ضد جاسوسی مظنون بودند.

شاخه تحقیق و تحلیل، مطالعاتی در زمینه اقدامات سرویس خارجی و نظم موجود انواع نبرد، انجام داد. حوزه کمونیسم بین‌الملل آنها در پی نفوذ به احزاب کمونیستی غیر حاکم گوشه و کنار دنیا، از طریق شناسایی و بکارگیری کمونیست‌ها و کارگردانان روسی آنها، بود.

طی دو دهۀ اولین جنگ سرد، ستاد ضد جاسوسی، رهبری نسبتاً ثابتی داشت. تقریباً تمامی کارکنان ارشد آن حتی در شاخه تحلیل از عوامل «مدیریت عملیات» بودند و با گذشت زمان، در عمل غالب افراد ستاد ضد جاسوسی، به افسران حرفه‌ای این واحد تبدیل شدند؛ به رغم آنکه برای استفاده از آنها، یك سیستم نوبتی وجود داشت و در حقیقت «ضد جاسوسی» به طور رسمی در درون «مدیریت عملیات» مانند قسمت‌های «جمع آوری اطلاعات» و «عملیات مخفی»، به عنوان یك خط مشی خاص تلقی نمی‌شد، بسیاری از افراد ستاد، از این واحد به طور نوبتی خارج نمی‌شدند، بلکه غالباً در مرکز فرماندهی آن و بر سر مسئولیت‌های محوله خارج از کشور، باقی می‌ماندند.

برخلاف «ایکس ۲» در طول جنگ جهانی دوم، کادر ضد جاسوسی، سیستم ارتباطی خود را از حوزه خود تا مرکز فرماندهی برقرار نکرده بودند تا رؤسای پایگاهها در بین راه نتوانند بدان دسترسی داشته و یا آن را قطع کنند.

به‌علاوه، این ستاد، نمایندگان حوزه‌ای ثابتی نداشتند که با موقعیتی مساوی با دیگر افسران وابسته به «مدیریت عملیات» و در حیطه‌ای همچون «جمع آوری اطلاعات» و «عملیات مخفی»، مشغول به کار باشند. به استثناء چند مورد، تصور می‌رفت که کارکنان ضد جاسوسی با مأموران «جمع آوری اطلاعات» و «عملیات مخفی» در پایگاههای مختلف جغرافیایی، همکاری می کنند. کارکنان مزبور با ایشان هیچ نوع برابری نداشتند؛ گرچه بنابه دلایل مختلفی، انگلتون رهبر قدرتمندی بود که همانند دیگر رؤسای این دایره، همیشه به صدر سرویسهای محرمانه «سیا» دسترسی داشت. ستاد جاسوسی دو منبع اصلی خبری داشت: یکی گزارشهایی از جاسوسان «مدیریت عملیات» بود که به این دایره می‌رسید (آنهم در روزهایی که اصلاً چنین اخباری ردو بدل نمی گشت)، و دیگر، اخباری که از طریق روابط نامشروع با «سرویسهای دوست» به دست می آمد.

رؤسای پایگاه و حوزه، روابط مستقیمی را با سرویسهای اطلاعاتی داخلی حفظ می کردند، و تصور بر آن بود که کادر ضد جاسوسی با ایشان همکاری می کردند و جریانات و پیشرفت روابط نامشروع را دنبال می نمودند تا بدانند که سرویسهای اطلاعاتی خارجی در جهت اهداف نفوذ به داخل «سی. آی. ای»، به درون این روابط نقب نزده باشند. انگلتون شخصاً موضوع اسرائیل را پیگیری می کرد.

منابع اطلاعاتی متعدد دیگری هم وجود داشتند. برای نمونه، افرادی از طرف حوزه کمونیسم بین‌الملل به خدمت گرفته می‌شدند.[۵۶] چنین استخدامهایی در برخی مناطق جغرافیایی همچون آمریکای لاتین، بسیار زیاد بود و اغلب مورد پافشاری رؤسای قسمت‌هایی بود که از ورود کارکنان ضد جاسوسی به حوزه خود استقبال نمی کردند. افراد ضد جاسوسی نیز به منابع آزاد و علنی متصل بودند.

آنها بیش از دیگر دست‌اندرکاران، کتابها و مقالاتی را که در مورد فعالیت‌های جاسوسی خارجی بود، دنبال می کردند و به امید بهره‌جویی از

آگاهی‌های تاریخی عوامل سابق سرویسهای خارجی، در جهت اقدامات جاری خود، در جستجوی آنها بودند.

اخبار منابع فنی نیز می‌توانست مفید باشد؛ برای مثال، اطلاعات جمع آوری شده از کشف رمزهای سرویسهای خارجی. بنابراین، در آنجا مرتدان* جاسوس وجود داشتند. گرچه حوزه‌ها، مسئول کنترل و بهره‌برداری از مرتدان بودند، گاه ستاد ضد جاسوسی آنها را به خاطر اهداف تحقیقاتی طولانی، پس از کسب اخبار بسیار فوری و مهم که مورد نیازشان بود، کاملاً تخلیه اطلاعاتی می‌کرد.

ستاد ضد جاسوسی نیز از مرسولاتی که بین ایالات متحده و کشورهای تحت حکومت احزاب کمونیست رد و بدل می‌شد، منتفع می‌گشت. گرچه این عمل قبلاً با تخطی از ممنوعیت «سیا» از اقداماتی این چنینی در ایالات متحده، مرسوم شده بود و از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۳، «سی. آی. ای» از بیش از دو میلیون نامه، بیشتر از ۲۱۵/۸۲۰ عدد از آنها را باز کرده بود. دو تا چهار تحلیلگر و گاه بیش از آن، محتویات آنها را بررسی می‌کردند و حاصل کار را به بخش‌های مختلف «سیا» و «اف. بی. آی» می‌فرستادند.

تحلیلگران ضد جاسوسی برخلاف عوامل «اف. بی. آی» هیچ معیار خاصی برای آنکه کدام نامه باز شود، نداشتند؛ در حالی که یك لیست از جاسوسان تقریباً هفتصد نفری در اختیار داشتند. این لیست برای تحلیلگران فرستاده می‌شد تا آنها تصمیم بگیرند که آیا یك موضوع برای ضد جاسوسی و یا اطلاع‌رسانی موثّق، مفید بوده یا خیر؟[57]

این منابع، ستاد را قادر می‌ساختند که انواع مختلفی از تحلیل‌ها را به مورد اجرا گذارند. «انگلتون» در روزهای ریاست «ایکس ۲» در ایتالیا و بعدها وقتی

* مرتد فردی است که به سازمان جاسوسی خود پشت کرده و به جرگهٔ جاسوسان جناح رقیب پیوسته است ـ م.

رئیس ستاد ضد جاسوسی شد، تکنیك‌های عملیاتی خارجی و گزارشهای کتبی را به خاطر پشتیبانی از دست‌اندرکاران اطلاعاتی خارج از حوزه ضد جاسوسی، برای کارمندان خود تشریح می کرد. «ری روکا» که این کار را طی جنگ در ایتالیا انجام می‌داد، در خدمت «واحد سرویسهای استراتژیك» و «دفتر عملیات ویژه» بود. او در سال ۱۹۵۳ به ایالات متحده بازگشت و به ستاد ضد جاسوسی پیوست و این شغل را تا جایی ادامه داد که رئیس شاخه نوپای «تحقیق و تحلیل» شد و این پستی بود که وی بیش از یك دهه قبل از آنکه به معاونت ریاست ستاد ضد جاسوسی برسد، تصدی آن را به عهده داشت.

شاخه «تحقیق و تحلیل»، کتاب مطالعات تاریخی طولانی را در مورد روشهای روسیه در خصوص کارهایی همچون «عملیات تراست» در دهه ۱۹۲۰ و نیز «روت کاپل»، جاسوس روسیه (در دهه ۱۹۲۰) که گلولهٔ آغاز عملیات علیه نازی‌ها را قبل و در طی جنگ جهانی دوم شلیك کرد، تهیه کرده بود.[۵۸]

علاوه‌بر آن، شاخه فوق، نتایج بررسی و بازبینی گزارشهایی در مورد مسائل مهم، روشها و بسیاری از آگاهی‌های مربوط به سرویسهای اطلاعاتی خارجی را که ایالات متحده با آنها مراودات وسیعی داشت، به طور منظم، گردآوری و تألیف می‌نمود. مطالعات و گزارشهای مربوطه، برای حوزه‌های مختلف، رؤسای قرارگاهها و افسران مربوطه عازم به خارج از کشور، قابل دسترسی بودند.[۵۹] برخی از آنها خوانده و بسیاری دیگر که مطول بودند، خوانده نمی‌شدند.

وظیفه گروه «تحقیق و تحلیل»، تأمین کمك‌رسانی وسیع به عملیات خاصی نبوده است. برای نمونه، «انگلتون» در موارد مهم برای محقق ساختن حسن نیت جاسوسان کلیدی و یا مرتدان به کار گرفته شده، درصدد جذب کمك‌های گروه «تحقیق و تحلیل» نبود.

این گروه از طریق آن دو تن که از مهمترین عوامل جاسوس درون «سازمان کل اطلاعاتی روسیه» بودند، گزارشها را کنترل و هدایت نمی‌نمود. در همان اوقات

از دهه ۱۹۵۰، «کا. گ. ب» «پیتر پاپوف» را دستگیر کرد و در اوان دهۀ ۱۹۶۰، «اُلگ پنکوفسکی» را به بند کشید. دقیقاً کی و چگونه این موش کورهای آمریکایی به دام افتادند؟ «گروه تحقیق و تحلیل» ملزم به پاسخگویی نبود. همچنین بررسی حسن نیت ستیزه‌جوترین مرتد روسی به نام «یوری نوزنکو» که پرونده‌اش سالهای سال باز بود نیز به عهدۀ آن گروه نبود. این نوع ارزیابی توسط عواملی در بخش مربوط به روسیه، «گروه عملیاتی ستاد ضد جاسوسی» و دیگران انجام می گرفت و نه «گروه تحقیق و تحلیل».

تلاشهای مشترك عوامل اجرایی بخش ضد جاسوسی، «دفتر امنیتی»، و ستاد ضد جاسوسی، نشانگر نتایج حاصله پیچیده‌ای است.

دستاوردهای زیادی وجود داشتند که برای مثال، دریافتند که فقط نفوذ اندکی به کادر حرفه‌ای «سیا» صورت گرفته بود. حالا تنها یك جاسوس اعزامی به نام «لری ووتای چین»، اهل چین، شناسایی شده که مدتی طولانی به حیطه امنیتی «سیا» نفوذ کرده بود.

وی در دهه ۱۹۵۰ مترجم «سیا» بود و طی چندین دهه امکان دسترسی وسیعی به موضوعاتی از منابع چینی، در اختیار وی نهاده شده بود. او زمان کوتاهی پس از دستگیری و به زندان افتادن در اواسط دهه ۱۹۸۰، دست به خودکشی زد.[۶۰]

یقیناً دیگرانی هم دستگیر شدند که مورد پیگرد نبودند، آنها اجیر نگشته بودند ولی پس از مدت نسبتاً کوتاهی، تیرباران شدند.[۶۱]

بعضی افراد ناعادلانه، اعدام شدند. در واقع در دهه ۱۹۸۰، «سیا»، به تعداد معدودی از افسرانی که اشتباهاً به عنوان همکاری با یك سازمان اطلاعاتی خارجی شناسایی شده بودند، غراماتی پرداخت.[۶۲]

بسیاری از افرادی که توانایی بالقوه داشتند، به خدمت گرفته نشدند؛ زیرا نمی‌توانستند نیازهای بی‌پشتوانۀ «دفتر امنیتی» را تأمین کنند. به دلیل آگاهی از نفوذ روسیه به درون «دفتر خدمات ویژه» در طول جنگ جهانی دوم، مانند

قسمت‌های دیگر دولت ایالات متحده، «سیا» کارد خود را گاه در سطح بسیار بالا نگه می‌داشت.[۶۳] ولی در کل، و بر اساس مدارك موجود، سیستم منطقی بود.

در دهه ۱۹۵۰، «سیا» برای لیبرالهایی که از پیش‌تر، با گروههای کمونیستی همکاری داشته‌اند، همچون بهشت بود. شماری از ایشان که مظنون بودند، در آن دوره بلاتکلیف ماندند و از آن پس زمینه ازسرگیری تحقیقات مهیا گشت.[۶۴]

اگر «اداره پلیس» درون دفتر امنیتی، اشتیاق زیادی نشان می‌داد، آنها می‌توانستند همیشه زیر نظر مدیران «مدیریت عملیات» قرار گیرند.[۶۵] به نظر می‌آمد تلاشهای چندجانبه این سه واحد نیز از بسیاری از اقدامهای «سیا» حمایت کرده است.

موقعیت‌های چشمگیری حاصل شده بودند که قابل توجه‌ترین آنها، استخدام «پاپوف» بود. وی بیش از شش سال برای «سیا» کار می‌کرد (در حالی که «پنکوفسکی» فقط پانزده ماه ادامه داد). مثلاً در «وین»، از طرق مختلف، کمونیست‌های روسی مورد نفوذ قرار می‌گرفتند. اکثر آنها از طریق روابط نامشروع جذب می‌شدند. برخی از سرویسهای دوست، از سوی جاسوسان روسیه مورد نفوذ قرار گرفته بودند، ولی ظاهراً تعداد نسبتاً کمی از مقامهای «سیا» با سخنان فریبنده و دوستانه سرویسهای خارجی از پا در آمدند. مرتدان روسی مقادیر معتنابهی از اطلاعات مفید را انتخاب کرده، مورد بهره‌برداری قرار می‌دادند و تسلیم مقامهای بالا می‌کردند و به طور معمول مورد پشتیبانی رؤسای پیشین خود بوده‌اند. گرچه همیشه هم رضایتمندانه با معیارهای زندگی آمریکایی هماهنگ نمی‌شدند. حصول اطمینان کار سختی است، ولی در کل، به نظر نمی‌رسید که در طول دو دهه نخست جنگ سرد، گردآورندگان اخبار ایالات متحده (به دلیل مخالفت با عوامل اجرایی «عملیات مخفی») از طریق روشی مهم و سازمان یافته که مورد استفاده سرویسهای اطلاعاتی خارجی بود، فریب خورده باشند. (این مسأله بدان معنا نیست که ایالات متحده هرگز به وسیله جاسوسان دوجانبه و یا بیطرفان، تحمیق نشده است).

در اواسط دهه ۱۹۶۰، ستاد ضد جاسوسی، حمایت مدیر اطلاعات مرکزی را برای یك برنامه آموزشی جهت انهدام و خنثی‌سازی «تحریف اخبار» و «اقدامات فعالانه روسیه»، جلب کرد.[۶۶] بعلاوه، ستاد ضد جاسوسی در مجموع و «انگلتون» شخصاً، موفقیت‌های قابل ملاحظه‌ای در زمینه کسب اطلاعات موثّق به دست آوردند؛ مثلاً یکی از آنها زمانی بود که آنها به گفتگوهای محرمانهٔ «خروشچف» با بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (سابق) که به تقبیح استالین پرداخته بود، دسترسی یافتند.[۶۷]

دولت ایالات متحده، این گفتگو را در چندین خیابان مختلف پخش کرد و این اقدام، موقعیت کمونیسم را در بسیاری از نقاط دنیا، به طور ناگهانی تضعیف نمود.[۶۸] ولی ضد جاسوسی در «سیا»، شکست‌های خاص خود را داشت. عیبجویی و انتقاد یا اعتبار بخشیدن، کار آسانی نیست. شاید موفقیت‌های بلوك شرق، به برکت اقدامات درجه یك آنها در مقابل ضعف‌های ایالات متحده بوده است. گرچه این واقعیت باقی است که بسیاری از اقدامات، بخوبی مورد حمایت قرار نمی گرفتند. ناکامی‌های دفتر هماهنگی سیاسی را می‌توان تا حدودی مربوط به فقدان پشتیبانی ضد جاسوسی و نیز تا اندازه‌ای در نتیجه کسب سریع منابع ستاد و چگونگی مهارت افراد اجیر شده در انجام «عملیات مخفی» دانست.[۶۹] و حتی وقتی «دفتر هماهنگی سیاسی» و «دفتر عملیات ویژه» به وجود آمدند، اکثر افسران «دفتر هماهنگی سیاسی» علاقه‌ای اندك و یا آگاهی‌های ناچیزی از ضدجاسوسی داشتند.

گرچه برخی از افسران «دفتر عملیات ویژه»، بویژه کسانی که در خدمت «ایکس ۲» بودند، به ضد جاسوسی، گرایش زیادی داشتند، بسیاری افراد، مهارت مشاورانشان را ناچیز می‌شمردند و از تلاشهایی که برای تغییر جهت دادن به انرژی و منابع به سوی ضد جاسوسی، در واحدهایشان صورت می گرفت، می‌رنجیدند. حتی علاوه براین، آنها از خوشبینی نسبت به ستاد ضد جاسوسی، دلگیر بودند.

خصوصاً پس از تحقیق در مورد نفوذ روسیه به حوزه «سی. آی. ای» - شکار جاسوس - که اوایل دهه ۱۹۶۰ صورت گرفت، رؤسای بخش و پایگاه، معتقد شدند که روسها بیش از ستاد ضد جاسوسی در باره حوزه محلی و سرویسهای دشمن، مطلب می‌دانند. [۷۰] در مجموع، ستاد ضد جاسوسی با اندکی چرخش در جهت گیری در بیرون و درون، خود، دنیایی است. [۷۱]

به علاوه رئیس ستاد ضد جاسوسی، بر اساس معیارهای «مدیریت عملیات» و یا شاید معیارهای جایی دیگر، نسبتاً دارای طبیعت ویژه‌ای بود. «انگلتون» قدر تهایی داشت. او زیرك، خلاق، آگاه و در خدمت عامه بود. او به غیر عادی ترین شکل ممکن در دنیای فعال آن زمان، دکترین نسبتاً صریحی نسبت به ضد جاسوسی داشت. [۷۲]

او بر اساس تجارب «ایکس ۲» در جنگ جهانی دوم، ضد جاسوسی را وزیر صفحه شطرنج می‌دانست. چون «ضد جاسوسی»، اسرار سرویسهای اطلاعاتی دیگر را می‌دانست، نه تنها می توانست از سرویس خود در مقابل دسیسه‌ها محافظت کند، بلکه سرویسهای متخاصم را نیز زیر کانه تحت کنترل داشت. و به دلیل کانال ورودی انحصاری آن به درون سرویسهای امنیتی رژیم‌های دیکتاتوری، «ضد جاسوسی» در موقعیتی قرار داشت که نقاط قوت و ضعف دولتهای خارجی را درك می کرد.

دکترین «انگلتون» نتیجه نفوذی بود که از طریق «اولترا» و سیستمی خیانت آمیز تکمیل می‌شد و انگلیس را قادر ساخته بود اسرار سرویس اطلاعاتی آلمان را بخواند و بنابر این جاسوسان آلمانی را تحت کنترل و به کار گیرد، و نهایتاً انگلیسها می توانستند از نفوذ در جهت جمع آوری اخبار موثق استفاده کنند. «انگلتون» بهترین کاری که می توانست در نبود یك کاشف رمز مهم و البته بدون کنترل جاسوسان دوجانبه - که متفقین در جنگ جهانی دوم از ایشان منتفع می گشتند - انجام دهد، تکثیر همان ایده آل زمان جنگ بود. «انگلتون» نیز از

ارتباطات خوب داخلی و خارجی، بهره می‌برد. وی یك شبکه خصوصی از همکاران سابق «دفتر خدمات استراتژیك» در «مدیریت عملیات» و «سرویسهای اطلاعاتی خارجی» داشت. او مدتی طولانی را در کنار همردیفان ارشد خود در «اف. بی. آی» و «دفتر امنیتی» گذراند. بیشتر کارکنان «مدیریت اطلاعات مرکزی» و رؤسای آنها در آن روزها، از دوستان پرسنلی و آشنایان او بودند. گرچه گویی هیچگاه در موارد خاص با او روبرو نمی‌شدند. او مورد اعتماد بیشتر مدیران ارشد «مدیریت عملیات» بود: هر چند رؤسای واحدها چنین نظری نداشتند. و با این وجود، از بسیاری لحاظ، او شخصی منزوی بود. او اواسط روز به سر کار می‌رفت، ناهاری طولانی صرف می‌کرد و تا پاسی از شب کار می‌کرد، و این الگویی غیرعادی در تشکیلات بوروکراتیك واشنگتن بود. او به جای رسیدگی به کادر خود، موضوعات مهم را پیگیری و هدایت می‌کرد. غالباً یك معاون نمی‌دانست که دیگری چه می‌کند؟

«انگلتون»، کارش را تقسیم کرد تا آنکه اطلاعات کامل حتی از دسترس مدیران عالی‌رتبهٔ ستاد ضد جاسوسی که می‌توانستند سهم عمده‌ای در پرونده‌ها داشته باشند، دور نگه داشته شود (یکی از نمونه‌های چنین وضعی، عدم موفقیت در بکارگیری پرسنل «تحقیق و تحلیل» برای تحلیل و رسیدگی به پروندهٔ «یوری نوزنکو» بود). برای افراد دیگر، «مدیریت عملیات» دانستن آنکه آیا «انگلتون» از یك پروندهٔ مطروحه، تصویر کاملی دارد و یا فقط تصور می‌کند که آن را به انجام رسانده و یا اینکه وقتی ادعا می‌کند اطلاعات برتری را در اختیار دارد، در حال بلوف زدن است یا خیر، کار دشواری بود.

حتی در بهترین شرایط، بین آنهایی که شغلشان از ابتدا، «جمع آوری اطلاعات» و «عملیات مخفی» بوده و آنان که کارشان «ضد جاسوسی» بوده، تنش‌هایی وجود داشته است.

دستیابی به همزیستی کار آسانی نیست، و هنگامی که رئیس «ضد

جاسوسی» حیطهٔ عملیاتی خود را مهمترین قسمت سازمان اطلاعات عنوان می کند تشنجات به طور قابل ملاحظه‌ای بالا می گیرد. در واقع، رئیس «ایکس ۲» (جیمز مورفی) از زمان جنگ جهانی دوم، گرفتار این مشکل شد و متعاقباً به خاطر تلاش در جهت اجرای آنچه که بسیاری از همردیفان وی، در ایفای نقش کار ضد جاسوسی، آن را بسیار مهم قلمداد می کردند، از طرف «واحد سرویسهای استراتژیك» تهییج می شد.[۷۳]

احتمالاً «انگلتون» در این رابطه دچار فرهنگ غالب «مدیریت عملیات» می‌شد؛ گویی او فردی با طرز تفکر خاص خود نبوده است. این در واقع آمیزه‌ای بود از ویژگی فکری و شخصی او با آرزوی وی در تنظیم نقش «ایکس ۲» منهای آن قابلیت‌هایی که در «ایکس ۲» موجب تشنجی عمده می گشت و این تنش به بی‌اعتبار ساختن ستاد ضد جاسوسی و ایفای نقش آن در «مدیریت عملیات»، می گرایید.

نتیجه آن بود که بخش‌های مختلف کار خود را می کردند و رؤسای پایگاهها هم اعمال انحرافی بسیاری انجام می‌دادند. روابط نامشروع اندکی با «ستاد ضد جاسوسی» وجود داشت و چون ستاد ضد جاسوسی مهمترین خط ارتباطی با «اف. بی. آی.» بود، تماسهای فوق و یا تماسهایی که از بخش جاسوسی «اف. بی. آی» منتفع می گشتند، به حداقل ممکن رسیده بودند.

دربارهٔ این مسأله نبایست، اغراق شود. عملیات مشترك به وسیلهٔ سه هستهٔ اصلی هدایت می‌شد: ستاد ضد جاسوسی، بخش اطلاعاتی مربوطه، و «اف. بی. آی» و آنها هر زمان یکدیگر را یاری می نمودند، ولی هماهنگی یك ایده‌آل بسیار دور بود.

معمولاً، (و نه همیشه)، یك بخش «مدیریت عملیات» با بایگانی‌های مرکزی ستاد ضد جاسوسی تطبیق داده می‌شد تا روشن گردد که آیا نکته‌ای منفی در مورد یك خادم بالقوه، وجود دارد یا خیر؟

اگر ستاد ضد جاسوسی از موردی مطلع می‌شد، امکان و تو کردن یك استخدام بالقوه را داشت.

گاه آنها باخبر می‌شدند و گاهی نه. در آن صورت، واحد مربوطه می‌توانست به «مدیریت عملیات» متوسل شود که گاهی هم موفق می‌گشت. و در مواقع دیگر، «مدیریت عملیات» با ستاد ضد جاسوسی کنار می‌آمد. به هر حال، اقداماتی بودند که ستاد ضد جاسوسی به‌طور مؤثر از آنها جلوگیری می‌کرد، و بخش مربوطه، تکنیك‌های ضدجاسوسی خود را به کار می‌بست. نمونه‌های این شرایط، شامل؛ مورد «پاپوف»، «خلیج خوکها» در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱، و بسیاری موارد دیگر در طول جنگ ویتنام بوده‌اند.

بعلاوه این تشنج، استفاده برنامه‌ریزی شده از جاسوسان دوجانبه را که در سرویس‌های خارجی و بین افسران اطلاعاتی، شناسایی و انتخاب شده بودند، به تعویق می‌انداخت. از ابتدا، بخش‌ها هیچ علاقه‌ای به سرویسهای خارجی نداشتند. آنها اجیرشدگان بلوك شرق را برای اطلاع‌رسانی صحیح می‌خواستند. آنها براحتی داخل می‌شدند، مانند افسران سازمان اطلاعاتی روسیه در دهۀ ۱۹۲۰ همچون «پاپوف» و «پنکوفسکی» و بسیاری افراد دیگر از اروپای شرقی.

ولی افسران اطلاعاتی بلوك شرق، اهداف سرسختی بودند. در درون بلوك، استخدام و استفاده از آنها تقریباً امری محال بود. در خارج از بلوك شرق، می‌شد آنها را مورد مطالعه قرار داده و ارزیابی کرد؛ بویژه در شهرهای کوچك دور از بلوك مذکور، یعنی جایی که خارجیان در مناطق تحت محاصره گرد آمده باشند؛ مثلاً شهرهای معینی از آفریقا.

رؤسای پایگاه در انتخاب اهداف خود، صلاحدیدی داشتند و برای دنبال کردن اهداف راحت‌تر، انگیزه‌ای وجود داشت. این مسأله وقت و انرژی زیادی را برای استفاده از جاسوسان دوجانبه به عنوان یك تکنیك اصلی ضد جاسوسی تهاجمی یا تدافعی، و برای پایگاههای «مدیریت عملیات»، باقی نمی‌گذاشت.

برای رو در رو ساختن جاسوسان بلوك شرق با استخدام کنندگانشان و با سردرآوردن از روش کار و کنترل اقداماتشان، آنهم با به خطر انداختن جاسوسان ایالات متحده در مقابل بلوك شرق، تلاش کمی صورت می گرفت.

با فرض بر اینکه، جاسوسان دوجانبه مشغول انجام وظیفه بودند، بخش‌های مربوطه، اقدامات جاسوسان دوجانبه را نوعی صرفه‌جویی در وقت می‌دانستند و نه يك اولویت مهم.[۷۴]

با این اوصاف، ستاد ضد جاسوسی فاقد قدرت و امکانات کافی از این نوع در صحنه اقدامات برنامه‌ریزی شده، بود.

انقلابی که در زمینهٔ قابلیت‌های تکنیکیِ جمع آوری اخبار در ایالات متحده به‌وقوع پیوست، در جهت حمایت از اهداف ضد جاسوسی و یا برای آنها مفید نبوده است. خصوصاً در زمینه شبیه‌سازی در دههٔ ۱۹۵۰، قابلیت‌های زیادِ جدیدی توسط تیم‌های تحقیقاتی «سیا»، ایجاد شدند که در دههٔ ۱۹۶۰ در قالب «مدیریت علوم و تکنولوژی»، تشکل یافتند.

در مجموع، نه واحدهای اطلاعاتی جغرافیاییِ «مدیریت عملیات» و نه ستاد ضد جاسوسی، در گیر این قضیه نبودند.[۷۵]

قرار بر این بود که «دفتر امنیتی» تا حدودی امنیت را برای مقاطعه کاران بخش خصوصی همچون «لاك هید» و «تی. آر. دبلیو» که بسیاری از استعدادهای جدید را می آفریدند، فراهم آورد، اما دفتر فوق معمولاً به ستاد ضد جاسوسی و یا عوامل اجرایی ضد جاسوسی بخش‌ها، اهمیتی نمی‌داد. معدودی از عوامل ضد جاسوسی، به خاطر تکنیك‌های جدید و یا گرفتن آنها ـ از راه شبیه‌سازی معروف شدند. بنابراین، نقش ایشان، جلوگیری از جمع آوری اطلاعات تکنولوژی نوین و یا ممانعت از سازش بر سر محصولاتشان نبود. نه پرسنل ضد جاسوسی و نه هیچکس دیگری در «مدیریت عملیات»، از خودشان برای ایجاد قابلیت‌های جدید در عرصه کارشان، استفاده نمی کردند. برای مثال، در مورد تأیید عکس يك

جاسوس یا تأیید آنکه بلوك شرق از چه نوع قابلیت تکنولوژیکی اطلاعاتی استفاده می کرد، از خود مایه نمی گذاشتند.

ضد جاسوسی، عموماً تا دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ پیشرفت‌های فنی را نادیده می گرفت و حتی وقتی که ایالات متحده لحظه به لحظه بیشتر و بیشتر به منابع تکنیکی وابسته می شد، آنها اهمیتی نمی‌دادند. بنابراین واضح است که در عصر به اصطلاح طلایی اطلاعات، اعمال ضد جاسوسی ایالات متحده روند تکاملی کوتاهی را پیموده بود.

دو گروه نه چندان منسجم از مقامهای رسمی سابق «سیا»، با این ادعا که «ضد جاسوسی» از یك سو یك ایده آل و از سوی دیگر در کل قدرتمند بوده است، به دنبال مدارك صریح تاریخی بودند. ایده آلیست‌ها با اشاره به بزرگ بودن تهدید روسیه، یادآور می شوند که به شکل پیروزمندانه‌ای مقاومت می کردند تا آنجا که هم در نتیجهٔ همراهی با «مدیریت عملیات» و هم بدون همراهی با آن، بخصوص از سوی کنگره، تضعیف شدند.[۷۶]

جزئیات این تصویر کاملاً نیرومند به چندین روزنامه‌نگار در نگارش ماوقع تحت عناوین «جزئیات قابل توجهی از موضوعات خاصی در باره جیمز انگلتون» و ستاد ضد جاسوسی، کمك شایانی کرد.[۷۷] فرضیهٔ آنها مبنی بر تسلط «انگلتون» و کارکنان وی بر رؤسای بخش و سران «مدیریت عملیات»، و حتی بر «مدیریت مرکزی اطلاعات» آن روزها، خالی از حقایق بود. براساس گفته‌ها، «انگلتون» احتمالاً می‌خواست نقش قوی‌ای را که «مورفی» در «ایکس ۲» مدتها به دنبالش بود ولی در بدست آوردنش ناکام ماند، بار دیگر خود ایفاء کند، ولی مطمئناً وی نتوانست بر بالادستان خود در «مدیریت عملیات»، بجز «مدیریت اطلاعات مرکزی»، تسلطی یابد.

علاوه‌بر این، ستاد ضد جاسوسی در بخشها به قدر کافی حضور نداشت تا بتواند این نوع قدرت را بخوبی به کار بندد.

«انگلتون» می‌توانست به جای نفوذی که از طریق کتبی داشت و یا نفوذی که بسیاری از همردیفانش در «مدیریت عملیات» فکر می‌کردند که او بایستی داشته باشد، از قوه کاسبکاری و هوشمندی خود استفاده کند.

ولی این ادعا نادرست است که بگوییم او به تنهایی و یا ستاد ضد جاسوسی به تنهایی، مسئول چیزهایی بودند که در طول جنگ سرد نصیب رؤسای بخش، «مدیریت عملیات» و «مدیریت اطلاعات مرکزی» شده است.

این سخن نیز نادرست است که «انگلتون» مسئول ضد جاسوسی بوده و یا به وسیله سلسله مراتب اداری ممانعت نمی‌شده است، و اگر او را انتخاب کردند، به این خاطر بوده است که وی بتواند براحتی به درون «مدیریت عملیات» میانبر بزند.[۷۸]

قوای محرکه کل مجموعه و نهادها، در کار بودند. ستاد ضد جاسوسی نمی‌توانست باعث موفقیت خود شود و ضمناً به دلیل تحرك كل نهادها، حتی موجب شکست خود نیز گردد.

نهایتاً، کسانی هم بودند که ادعاهایی به عکس داشتند. مثلاً معتقد بودند که ستاد ضد جاسوسی «سیا» به شکل وحشتناکی در عقیم‌سازی سرویسهای اطلاعاتی خارجی ناتوان بوده است.[۷۹] در عین حالی که از شکل ایده‌آلی بسیار دور بودند، ولی سیستم ضد جاسوسی قادر گشت اگر نه از همهٔ اقدامات، بلکه از خود «سیا» در مقابل نفوذهای جدی محافظت کند. گرچه این به معنی دستیابی به اهداف نبود.

«سیا» در مقابل بزرگترین و احتمالاً پیچیده‌ترین اتحاد اطلاعاتی منسجم مرکزی تاریخ دنیا قرار داشت و کار می‌کرد. توانایی ضد جاسوسی «سیا» جهت فراهم سازی امکان برای «مدیریت عملیات» کافی بود تا بتواند از قدرت و نفوذ ایالات متحده، کسب امتیاز کند و برخی اقدامات «جمع‌آوری اخبار» و «عملیات مخفی» را با موفقیت پیش برده و بسیاری از کسانی را که جزو دشمنان اصلی او بودند، ناکام گذارد.

ضد جاسوسی نظامی

ارتش ایالات متحده هرگز کار جاسوسی را همسنگ و به اهمیت هدایت یك جنگ ندانسته است. و همین‌طور کسانی که درون ارتش، متخصص می‌شوند و در کار جاسوسی نیز کارآمد می‌گردند را برابر با فرماندهان عالیرتبه ارتش قلمداد نمی‌کند. بنابراین، جای شگفت نیست که ضد جاسوسی را کم‌اهمیت و در واقع درصورت لزوم فرزند خوانده امر جاسوسی ـ و البته بدون هیچ برتری نسبت بدان ـ تصور کنند.

این تنها سرویسی بود که در دوره پس از جنگ ـ یعنی بعد از جنگ جهانی دوم و مجدداً در سالهای دهه ۱۹۹۰ ـ به هیچوجه برای ارتش آمریکا اهمیتی نداشت. در مجموع، نیروی دریایی و هوایی در اوضاع آن زمان، ضد جاسوسی را به شعبهٔ معینی از تحقیقات جنایی و اعمال قانون، ارجاع می‌دادند.

در حقیقت، کادرهای کوچك ضد جاسوسی به شاخه‌های سرویسها متصل نبودند، بلکه نسبتاً به بازوهای اجرای قانون مرتبط می‌شدند. قرار بود این مسأله ـ آن‌طور که خواهیم دید ـ ناخواسته انجام پذیرد، ولی نتایج تأسف‌باری داشت.

در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، ضد جاسوسی ارتش، با پر کردن شکاف عمیق موجود در سیستم اطلاعاتی خارجِ ایالات متحده، نقش منحصر بفردی را ایفاء کرد.

«اف.بی.آی» به انجام عملیات در داخل محدود شده بود. «دفتر خدمات استراتژیك ایکس ۲» منحل شد و پرسنل‌های واحد سرویسهای استراتژیك و «دفتر عملیات ویژه» قابلیت‌های محدودی از ضد جاسوسی داشتند. همهٔ اینها زمانی بود که ایالات متحده مسئول بنای دمکراسی‌هایی بر ویرانه‌های رژیم‌های شکست خورده دشمن، شده بود. بزودی ایالات متحده دانست که در مقابل امپراتوری مصمم و پیچیده روسیه قرار گرفته که با تلاشی برای تسلط بر سیاستهای دنیا، بازوهای اطلاعاتی خود را انعطاف‌پذیر می‌سازد.

ابزار اصلی قدرت در مناطق تحت پوشش، خصوصاً در استرالیا، ژاپن و نواحی غربی آلمان، ارتش ایالات متحده آمریکا بود. به‌علاوه، ارتش هیچ حمایتی از خطوط مقدم مرزی کشورها و کسانی که علیه تهدیدهای مهم جاسوسی و نظامی وارد عمل می‌شدند، به عمل نمی‌آورد.

با کمبود اطلاعات درست در بارهٔ روسیه و مناطق تحت حکومت کمونیسم اروپا و آسیا، ضد جاسوسی ارتش تا حدودی مسئول کسب آن اخبار شده بود. در سال ۱۹۱۷ «گروههای ضد جاسوسی» بخشی از واحد اطلاعات ارتش شده بودند.

این گروه‌ها از ارتش آمریکا و گاه از دولت در برابر فعالیت‌های جاسوسی، خرابکاری و براندازی، هم در داخل و هم در خارج، حمایت می‌کردند.

در کل، اجرای مؤثر مسئولیت‌ها، مربوط به فرصتهای غیرثابتی بودند که برای ارتش ایالات متحده پیش می‌آمدند و «گروههای ضد جاسوسی» تقریباً پس از جنگ جهانی اول منحل شدند و ظاهراً در سال ۱۹۲۰ فقط شش تن از مردان و یك سگ در فهرست افراد باقی مانده بودند.[۸۰]

حتی پس از، از بین رفتن خصومت‌هادر اواخر دهه ۱۹۳۰ در اروپا و آسیا، یعنی زمانی که یك افزایش ده برابری در افراد و یك مدرسه آموزشی ایجاد گردید، فقط یك کادر حدوداً پنجاه نفری تا اوایل سال ۱۹۴۱ حفظ شدند.

در طول جنگ جهانی دوم، گروههای ضد جاسوسی هم در مورد ائتلاف با «دفتر خدمات استراتژیك ایکس ۲» و هم با ارتش و افراد غیرنظامی ضد جاسوسی از متحدان ایالات متحده، کار می‌کردند.

حتی دوره‌ای بود که در طول آن، متحدان، اقدامات ضد جاسوسی را به صورت متمرکز در بیرون از اتاق جنگ ضد جاسوسی لندن، هماهنگ می‌کردند. اما پس از جنگ، هماهنگی متحدان و اقدامات مشترك در این منطقه متوقف شدند. حال، گروههای ضد جاسوسی با چندهزار پرسنلی که در استخدام داشتند، به حال

خود رها شدند تا به شاخه اطلاعاتی ارتش در واشنگتن و فرماندهان نظامی و اطلاعاتی ارتش در اروپا و آسیا، گزارش دهند.

بتدریج «گروههای ضد جاسوسی» روابط هماهنگی را با دفتر نوبنیان «عملیات ویژه» و عوامل اجرایی «دفتر هماهنگی سیاسی»، «مدیریت عملیات» و تا حدودی نیز با بخش اطلاعاتی «اف. بی. آی» توسعه بخشیدند.

بیشتر پرسنل گروههای ضد جاسوسی در خارج مستقر بودند و بسیاری آلمانی تکلم می کردند و یا آن را می آموختند. عاقبت آنها به چهار مقام تقسیم شدند: پست فعالیت بر ضد براندازی، ضد جاسوسی، امنیتی و اطلاعات رسانی موثق.

خواست «شدید ضد جاسوسی ارتش»، جمع آوری اطلاعات بود. تقریباً «گروههای ضد جاسوسی» فرصتهای نامحدودی برای بکارگیری و خبرچینان و جاسوسان داخل آلمان و ژاپن ویران شده داشتند. چون ارتش آمریکا برای ساکنانش خدمات حمایتی و نیازهای اساسی زندگی را تأمین می کرد.

این مردم شکست خورده ممکن بود از ارتش آمریکا به شکل آزادیخواهان، استقبال نکنند، ولی با توجه به چاره‌ها و راههای موجود، آنها با کمال میل با ایالات متحده همکاری کردند.

اما مشکلاتی هم وجود داشت. پس از جنگ، بسیاری از شرایط خود دفاع می کردند. معلوم نبود که چه کسی به عنوان قدرت برتر در اروپا ظهور می کند. حتی، اتحاد اروپا را هم نمی‌شد قطعی فرض کرد. ایالات متحده به فرانسه چشم داشت و می ترسید که دولت آنجا با کمونیست‌هایی سروسر داشته باشد که در جنبش مقاومت فرانسه علیه نازیها فعالیت می کردند.

با اشغال یکی از چهار منطقه متحدین در خاك آلمان از سوی فرانسه، این تردید بالا گرفت. در حالی که کمونیست‌ها برای جلوگیری از جذب سیاسی جناح چپ تلاش می کردند، مشکل دیگر زدودن «نازیسم» از صحنه قدرت بود.

بنابراین در چنین محیطی، فرصتهای سرشاری که برای «گروههای

اطلاعات مرکزی» به وجود می آمد، خود زمینه مبارزه را فراهم می آوردند.

«گروههای اطلاعات مرکزی»، نازی‌های سابق را به کار گرفته و گاه برای شناسایی کمونیست‌ها، استخدام می کردند و نیز کمونیست‌های اسبق را جهت نفوذ درون تشکیلات نازی‌ها و ارسال گزارشهایی در بارهٔ آنها، مورد استفاده قرار می‌دادند. «سی. آی. سی» (گروههای اطلاعات مرکزی)* در همان زمانی که سعی داشت در عملیات فرانسه رخنه کرده و تلاش فرانسه برای نفوذ به مناطق تحت اشغال آمریکا را دفع کند، از سوی دیگر با خود فرانسه ائتلاف کرد. پاك کردن نازیسم از صحنه، اولین اولویت پس از جنگ بود. ولی ظرف یك یا دو سال، این اولویت به «ممانعت کمونیست‌ها از ورود به مناطق غربی و شرقی آلمان و اتریش و جلوگیری از ایجاد پایگاههای داخلی قدرت برای کمك به اقدامات سیاسی یا نظامی روسیه» تبدیل شد.

این مطلب به معنی نفوذ به حزب کمونیست آلمان غربی و سازمانهای منادی آن است. کار بخشهای ضد جاسوسی و امنیتی، قطع ارتباطات آنها بود. «کا. گ. ب» و بعدها هم شرکای اروپای غربی آن، با اقدامات و جاسوسانی که از پوشش دروغین روسیه و اصلاح کنندگان ادارات استفاده می کردند، در سراسر مناطق غربی پخش شدند. آنها با داشتن این امکان، آزادانه به بیشتر نقاط مناطق غربی اتریش و آلمان، وارد می‌شدند. برخی جاسوسان از سوی «کا. گ. ب» به عنوان مهاجر، به آنجا فرستاده می‌شدند. دیگران از آوارگان واقعی یا بومی‌هایی بودند که «کا. گ. ب» آنها را به خدمت گرفته بود. دیدگاه «کا. گ. ب» آن بود که وقتی توانست بسیاری از جاسوسانش را شناسایی کند، آنگاه زمان مناسبی برای

---

* گروههای اطلاعات مرکزی (سی. آی. سی)، اولین آژانس ضد اطلاعاتی ارتش بودند که در سال ۱۹۱۷ تأسیس گردید. هدف این آژانس پشتیبانی از ارتش آمریکا در برابر جاسوسی، خرابکاری و فعالیت‌های براندازی - چه در داخل و چه در خارج - بود. - م

لغزیدن به دامن سرویسهای غربی و پیوستن بدانها و عاقبت مفید گشتن در زمینه جمع آوری اطلاعات، عملیات مخفی، و حتی «ضد جاسوسی» خواهد بود.

بخش اطلاعات موثق «سی. آی. سی» اولین جایی بود که به کسب اطلاعات سیاسی، اقتصادی، علمی و نظامی از مهاجران، مرتدان اعتقادی و تندرویان ضد فاشیست که در طول جنگ و پس از آن مورد حمایت ایالات متحده بودند و نیز آنها که هنوز هم با شرق ارتباطاتی داشتند، مشغول شد.

سپس، فرماندهی «سی. آی. سی» در فرانکفورت، دستوراتی از مدیریت فرماندهی اطلاعاتی اروپا مبنی بر ایجاد زمینه‌ای جدید و رد آن اطلاعات درست و موثق از «دیوار آهنین»، دریافت کرد.

چنین اقدامی که در واقع نوعی «فداکاری» بود و از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۴ ادامه یافت، فرمان نبرد روسیه را در مرزها جاری می‌ساخت. بتدریج انجام عملیات در طول دیوار برلین یعنی یکی از معدود مکانهایی که می‌توانست به عنوان پایگاهی جهت این هدف به کار رود، دشوار گشت. اطلاعات ضد جاسوسیِ وارده به برلین به اطلاعات ارتش ارسال می‌شد و سپس تصمیم می‌گرفتند که به کجاها ارسال گردند.

در اولین دههٔ جنگ سرد، اجزای مختلف «سی. آی. سی» احتمالاً نسبت به هر سازمان دیگر آمریکا، اطلاعات بیشتری از آژانس اطلاعاتی بلوك شرق در اختیار داشتند و این امتیازی بود که در مرکز بزرگ عملیاتی آنها واقع در آلمان، به طور وسیع حفظ گردید. برخی از این افسران و بازپرسان به آژانسهای دیگر مثل «سیا» فرستاده شدند. بقیه به عنوان غیرنظامیانی در ارتش و در اروپا باقی ماندند تا به عنوان کارشناسان ضد جاسوسی، در حمایت از عملیات خاصی، تحلیل‌هایی را ارائه دهند. آنها هیچ تلاشی نکردند که سیاستهای مهم را درك کنند، ولی نسبتاً، روی شناسایی و خنثی‌سازی فعالیت‌های بلوك شرق در مناطق مربوط به خودشان، فکر می‌کردند.

تعداد کمی از عناصر اجرایی «سی. آی. سی» از سوی مدیریت شماره ۵ «شورای امنیت ملی» احساس فشار می کردند. این شورا مسئولیت اولیه ضد جاسوسی خارجی را به «مدیریت اطلاعات مرکزی» و «سیا»، داد.

نتایج با هم درآمیخت. ارتش ابتدا از طریق بخش وسیعی از جاسوسان انسانی مربوط به اقدامات ضد جاسوسی، توانست با داشتن امتیاز موقعیت برتر و مسلط در بین کشورهای شکست خورده محوری، سطح امنیت ایالات متحده را ارتقاء بخشد.

تلاشهای کمونیست‌ها جهت بدست آوردن قدرت انتخاباتی و نفوذ در احزاب سیاسی، اتحادیه‌های تجاری و رسانه‌ها، همانند تلاششان برای به خدمت گرفتن آمریکائیان و اروپائیان، غالباً تا حدودی از سوی «سی. آی. سی» خنثی می‌شدند. اما بلوك شرق هم، هیأتهایی را در اختیار داشت که کار نفوذ در دولت حاکم ایالات متحده و نیز دولتهای تجدید سیاست کرده آلمان، اتریش و ژاپن را سازماندهی می کردند.

«سی. آی. سی» موفقیت‌های دیگری هم داشت. حجم بسیار زیادی از اطلاعات واقعی، زمانی به دست آمد که منابع رسمی در سراسر «دیوار آهنین برلین» مهیا بودند و مدیران اطلاعاتی رسمی ارتش از گرد آمدن چنین اخباری در کل مراکز خود و واحدهای طراحی عملیاتی، استفاده کرده و آگاه می‌شدند. در سال ۱۹۵۵، اخبار موثق «سی. آی. سی» وارد نظم جدیدی از عملیات اطلاعاتی این دایره شد. در سال ۱۹۵۷، برخی از کارشناسان ضد جاسوسی به گردآورندگان رسمی اطلاعات مربوط به واحدهای اطلاعاتی چندگانه انتظامی، که تابع فرماندهان حوزه‌ای بودند، پیوستند. در سال ۱۹۶۱، «سی. آی. سی» به طور رسمی با واحدهای اطلاعات ـ عملیات حوزه‌ای ادغام شد و گروههای اطلاعاتی ارتش آمریکا را تشکیل دادند. به همین دلیل، ارتش در طی جنگ ویتنام برای استفاده از اخبار ضد جاسوسی در عملیات کماندویی خود، از موقعیت خوبی برخوردار بود.

با توجه به اعتبار این «گروهها»، ارتش دریافت که کسب یك خبر ارزشمند در مورد سرویسهای دشمن، برای بکارگیری افراد و نفوذ در تشکیلات مقابل، می تواند بسیار مفید باشد.

بویژه برای متخصصان ضد جاسوسی ارتش که از جاسوسان دوجانبه بودند و می توانستند به عوامل اجرایی دشمن نزدیك شوند، بسیار سودمند بودند.

ولی ارتش اجازه استخدام عوامل اطلاعاتی خارجی را نداشت، زیرا مسئولیت آن رسماً به واحد خارجی «سیا» و در داخل نیز به «اف. بی. آی» محول گردیده بود. و ضمناً متخصصان ضد جاسوسی ارتش هم مسئول طراحی نقشه نبودند. این کار به بخش دیگری از سرویس سپرده شده بود.

ارتباط نیروی دریایی ایالات متحده با امر جاسوسی و ضد جاسوسی چطور بود؟ دایره اطلاعات نیروی دریایی (اُ. ان. آی) که در سال ۱۸۸۲ تشکیل گردید، مدت مدیدی با نهادهای امنیتی و پرسنلی نیروی دریایی مرتبط بود. در جنگ جهانی اول و دوره آغازین جنگ، دایرهٔ مذکور منابع قابل توجهی را صرف امنیت کشور کرد.

چنین علاقه‌ای به امر اطلاع گیری و اطلاع‌رسانی، در طول جنگ جهانی دوم، و زمانی که «دایرهٔ اطلاعات نیروی دریایی»، جنگ روانی را علیه قطب مقابل هدایت می کرد و در دیگر اَشکال عملیات مخفی نیز درگیر شده بود، بالا گرفت. پس از جنگ، عملاً توجه نیروی دریایی به امر اطلاع‌رسانی کم شد و تقریباً و منحصراً به مسائل دریایی محدود گشت. چون نیروی دریایی در این حرفه، مسئولیت ناچیزی به عهده داشت، فعالیت‌های ضد براندازی و یا استفاده از ضد جاسوسی در جهت اهداف واقعی اطلاعاتی را هدایت نمی کرد. البته سرویس اطلاعاتی، مجدداً به مسأله بسیار محدودی که در طول تاریخ مورد توجه‌اش بود ـ یعنی امنیت پرسنل و تجهیزات خود ـ پرداخت.

در این شرایط، ضد جاسوسی یك نوع فعالیت دفاعی به حساب می آمد و

به نظر نیروی دریایی، کاری بود که احتیاج به دانش یا مهارت زیادی نداشت؛ حتی در دوره‌های مختلف، وقتی کشتی‌ها و پرسنل آن جهت بدست آوردن اطلاعات موثق و قطعی برای نیروی دریایی و یا در کل برای ایالات متحده به درون مناطق دشمن فرستاده می‌شدند، آن را چندان مهم تلقی نمی کردند.

ضد جاسوسی نیروی دریایی، فقط یك ستاد فرماندهی کوچك و صد (یا در همین حدود) نماینده در نقاط مختلف و گوشه کنار دنیا در تأسیسات دریایی و کشتی‌ها داشت. این افراد کنترل پیشینه پرسنل دریایی و مسئولیت رفع موانع امنیتی را به عهده داشتند و در مورد تجاوزات ضد امنیتی عنوان شده، تحقیق می کردند.

طی چند دهه اول بعد از جنگ، تعداد کمی از تحلیل گران ضد جاسوسی در صورت حضور همین معدود افراد، کار پر وحشت‌تر بررسی آسیب‌پذیریهای نیروی دریایی را به عهده گرفتند. نیروی دریایی معتقد بود که هدف ضد جاسوسی دفاع از امنیت بود و آنهایی که مسئول «سیا» در خارج و کار «اف. بی. آی» در داخل بودند و سرویسهای خارجی را مورد مطالعه قرار می‌دادند، در آنها نفوذ می کردند و یا از آنان بهره‌برداری می کردند.

بنابراین، اساس ضد جاسوسی در نیروی هوایی به نیروهای بالقوه‌ای که مدت کوتاهی پس از ایجاد سرویس اطلاعاتی در ۱۹۴۷، رسوایی به بار آورد، بازمی گشت. ظاهراً مقامهای رسمی رده بالای نیروی هوایی با «جی. ادگار هوور» در بارهٔ جبران این رسوایی مشورت کرده بودند و «هوور» پیشنهاد کرده بود که از یکی از سرپرستان زیردست او که دارای تجربه تحقیقات جنایی بود، کمك گرفته شود. بنابراین، نیروی هوایی روش «اف. بی. آی» را در مورد تمرکز روی مسائل جنایی با ترفندهای ضد جاسوسی، ولی بدون متخصص شدن در کارهای ضدجاسوسی، پذیرفت. دفتر تحقیقات ویژه نیروی هوایی، در اداره کل دادستانی مستقر بود و زیر نظر «جو کارول» از «اف. بی. آی» اداره می گشت که مأمور یك

کلنل و سپس یك ژنرال شد.

درست مثل نیروی دریایی پس از جنگ، نیروی هوایی نیز نقش ضد جاسوسی را دفاع از امنیت می‌دانست و نه بخشی از واحد اطلاعاتی نیروی هوایی. کار آن کمك به تحقیق در مورد رفع موانع امنیتی یا ظن مربوط به تخلفات امنیتی در تأسیسات نیروی هوایی در داخل و خارج از ایالات متحده بود. یك مرکز فرماندهی کوچك در واشنگتن و چند جاسوس بزرگ «دفتر تحقیقات ویژه نیروی هوایی» در ایالات متحده و در خارج وجود داشتند که هم به تحقیقات جنایی و هم امنیتی می‌پرداختند.

به طور خلاصه، نیروی هوایی هیچ امکان و استعداد تحلیلی عمده‌ای نداشت. بعلاوه، کار بهره‌برداری از اطلاعات ضد جاسوسی در جهت اهداف معین و ایجاد اختلال و بهره‌جویی از سرویسهای خارجی در راستای اهداف ملی را به دیگران واگذار کرده بود. نیروی هوایی به عنوان یك مجموعه، بتدریج به سود بردن از اطلاعات خارجی برای اهداف «فریبکاری»، علاقمند می‌شد، ولی طراحی نقشه‌های فریبکارانه، جزء مأموریت «دفتر تحقیقات ویژه نیروی هوایی» نبود.

شکستن قالب

همانگونه که دیدیم، اجماع نظر پس از جنگ آمریکا در دهۀ ۱۹۶۰ در بارۀ «ضد جاسوسی»، بتدریج کمرنگ می‌شد و تا اواسط دهه ۱۹۷۰ تقریباً، از صحنه محو شد.

این، ذهنیت مضمحل شده یك تهدید بود که از ابتدا اجماع فوق را ضعیف می‌کرد. بلکه بیشتر، مشکلات داخلی و ارتباط احتمالی آنها با براندازی و اقدامات اطلاعاتی خارجی دشمن بود که این تضعیف را دامن می‌زد. هم «اف. بی. آی» و هم ارتش ابتدا از سوی حکومت «آیزنهاور» و سپس حکومت «کندی»، «جانسون» و

«نیکسون» دستور داشتند که اداره حقوق داخلی فعالیت‌های رادیکال و سپس اقدامات ضد جنگی را تشدید کنند. به دلیل آنکه مخالفت با جنگ ویتنام جنجالی شد و بالا گرفت، «سیا» و «شورای امنیت ملی» به کنترل و هدایت برخوردهای بین مخالفین و عوامل اجرایی بلوك شرق، فرا خوانده شدند. کاخ سفید می‌خواست باور کند که ارتباط مفیدی وجود دارد. کاخ سفید می‌خواست بداند ناآرامی اجتماعی در ایالات متحده و حملات خاص به سیاست آمریکا و نهادهای ایالات متحده، تا چه اندازه از سوی بلوك شرق، حمایت، اداره یا پشتیبانی مالی می‌شده‌اند.

طی دوران حکومت «جانسون»، این آشوب بتدریج در بخش جمع‌آوری اطلاعات محرمانه ضد جاسوسی ارتش و تحلیل فعالیت‌های نظامیان آمریکا، جمع‌آوری اطلاعات «اف. بی. آی» و اقدامات تجزیه‌طلبانه علیه سازمانهای آمریکا و جمع‌آوری محرمانه اخبار علیه تعداد قابل ملاحظه‌ای از آمریکائیان در داخل و خارج، موج فزاینده را باعث شد. وقتی این «ضد جاسوسی» شکل گرفت و مسیر پیشرفت را خیلی خوب طی می‌کرد، جهت گیری سیاست ایالات متحده تغییر کرد. حکومت «نیکسون» از ترس آنکه سیاست استقلال اقتصادی پس از جنگ دیگر نتواند حامی مردم آمریکا باشد، تحت تأثیر وزیر خارجه «هنری کیسینجر» برای فرو نشاندن عطش توسعه‌طلبی روسیه، تدابیری اندیشید. این استراتژی مستلزمِ تعمیم، مذاکره، و روابط دوستانه با حاکمان کمونیست خصوصاً در مسکو و پکن، باهدف رودررو قرار دادن این حاکمان بود. دولت «فورد» و بعد «کارتر»، در حالی که دقیقاً طرفدار خط استراتژی فوق نبودند، مسیر تعمیم آن را ادامه می‌دادند.

با چنین سیاست جدیدی، رهبر سیاسی، علایمی - چه جهانی چه غیرجهانی - به مدیرانَ اطلاعاتی آمریکا فرستاد، که این گونه بود: توجه به ضد جاسوسی، دیگر آن‌طور که در اوج جنگ سرد مهم بود، اهمیت ندارد. بعلاوه، مسئولیت مدیران اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی که در پاسخ به درخواست کاخ سفید مبنی بر کنترل و از هم پاشیدن گروههای سیاسی، طی ده سال به عهده ایشان بود،

حال از سوی رهبری سیاسی کشور لغو می گردید.

در این شرایط، عنصر اساسی دیگری در اجماع نظر واشنگتن تغییر کرده بود: کنگره دیگر حامی منفعل سیاست امنیت ملی که روزی از آن پشتیبانی می کرد، نبود. همان‌طور که پیش تر عنوان شد، وقتی اصلاحیه «هوگزرین» در سال ۱۹۷۴ از تصویب گذشت، کنگره خیلی بیشتر درگیر عملیات مخفی شد. سپس در اواخر دسامبر ۱۹۷۴، داستان منتشر شده‌ای در «نیویورك تایمز» حکایت می کرد که «سیا» در خصوص رفتار آمریکائیانی که مسبب ورود به کمیته چرچ ـ یعنی همان کمیته‌ای که وسیع‌ترین تحقیقات کنگره‌ای در تاریخ امور اطلاعاتی آمریکا را به عهده داشته ـ در سال ۱۹۷۵ بودند، آنها را زیر نفوذ و کنترل قرار گرفته بوده است.

نتیجه مانند محکومیت «سیا»، «شورای امنیت ملی» و واحد «جاسوسی داخلی ارتش»، افشاگری وسیع و انتقاد بسیاری از مأمورین جمع کننده اخبار ضد جاسوسی و تکنیك‌های بهره‌برداری ـ خصوصاً افرادی که خط دهنده به آمریکائی‌ها بودند ـ بود. این ماجرا، کنگره را در سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ بر آن داشت تا کمیته‌های انتخابی داخلی در «سنا» و «مجلس نمایندگان» جهت نظارت کلی بر کار جاسوسی جمع آوری اطلاعات و بخصوص امر ضد جاسوسی، به وجود آورد.

برای یك ناظر که از بیرون به وقایع می نگریست، افشاگریهایی که از این گزارشها تراوش می کردند، تکان دهنده بودند. به نظر می‌رسید، آژانسهای اطلاعاتی مهم از اعتماد دولت و مردمی که در کشور آنها استقرار داشتند، سوءاستفاده می کردند.

غرق شدن در گرداب اتهامات، ناشی از این حقیقت بود که آژانسها پیرو دستورات کاخ سفید شده بودند و دیگر آنکه کنگره هم، اگر نه از همهٔ جزئیات، بلکه از کلیات برنامه مطلع می‌شد. در چنین وضعیتی، هر نوع دسترسی واقعی به توفیقات و یا شکست‌های «ضد جاسوسی»، ناممکن بود.

در درون دنیای حرفه‌ای اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی، خصوصاً در «اف. بی. آی» و «سیا»، برخی افراد از آشوب و تغییرات اواسط دهۀ ۱۹۷۰، استقبال می کردند. بی تردید آنها به خاطر رنجش از مجازاتهایی که آژانسهای آنها به طور عمومی اعمال می کردند، از روش کار اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی آمریکا که در اوایل دهه‌های پس از جنگ تبیین و اعمال می‌شد، ناراضی بودند. در «اف. بی. آی»، شمار کمی از سرپرستان جوانتر که در کار ضد جاسوسی خُبره بودند و در مرکز فرماندهی و دوایر صحرایی کار می کردند، با بخش زیادی از انتقاداتی که از فعالیت‌های ضد براندازی بخش اطلاعاتی می‌شد، موافق بودند. آنها، جدای از وسواس نسبت به آزادیهای داخلی، معتقد بودند که تلاش خیلی زیادی که صرف این موضوع گشته، برای شناخت و تسلط بر «کا. گ. ب» و سرویسهای همپالکی آن کافی نیست. حال با مرگ «هوور» و رفتن «سولیوان» و بسیاری از آجودانهای رده بالای وی، آنها به فکر تغییر دادن جهت گیری ضد جاسوسی ادارۀ اطلاعات بودند. کنگره و دادستان کل جدید خطوط نوین اعلام شده ضد جاسوسی داشتند و آنها را به عنوان موانع بزرگی در کار خود، مورد حمله قرار ندادند. در واقع بعضی در «اف. بی. آی» از قوانین پرزحمت تازه برای تضمینی در مقابل دوره‌ای دیگر از آشوبها، استقبال می کردند. در صورت لزوم از آنها خواسته می‌شد تا نشان دهند که آژانسها، حکم قوه‌های مجریه و مقننه را به اجرا در می آورند. تقریباً در همان اوان و در اواسط دهۀ ۱۹۷۰، «جیمز انگلتون» و معاون ارشد وی در ستاد جاسوسی «سیا» استعفاء دادند. ستاد ضد جاسوسی بار دیگر تشکیل شد و مورد تأیید اکثر مقامات «سی. آی. ای» قرار گرفت. شایعات منفی که علیه «انگلتون» سالها در «سیا» رایج بودند، باز هم علناً اوج گرفتند. جستجو و یافتن موشهای کور روسی در داخل آژانس، به گردن «انگلتون» و مرتدی از «کا. گ. ب» به نام «آناتولی کولیتسین» افتاده بود که معتقد بود تأثیر زیادی بر «انگلتون» داشته است. بسیاری از متخصصان «عملیات مخفی» و «جمع کنندگان اخبار» و تحلیل گران احساس می کردند که ستاد

جاسوسی غیر مؤثر است و گاه نفوذ زائدی را اعمال می کند. آنها اعتقاد داشتند تحقیقات دهۀ ۱۹۷۰ هر چقدر ناآرامی بدنبال داشته باشد، حداقل درهایی را به سوی اصلاحاتی در ستاد ضد جاسوسی و دیگر عوامل سیا، گشوده است. ولی همان هنگامی که بسیاری از افراد از این فرصت استقبال می کردند، تعداد کمی از افسران «سیا» ـ بر خلاف همر دیفانشان در «ادارۀ اطلاعات» ـ احتمالاً پیشنهاداتی در خصوص چگونگی اداره، گردآوری اطلاعات و یا بهره برداری از ضد جاسوسی، ارائه می دادند. بنابراین، ارتش دوباره شروع به نمایش همان شیوه‌های خود در زمینۀ گردآوری اخبار در اوایل دهۀ ۱۹۷۰ کرد، زیرا رؤسای اطلاعاتی فکر می کردند، این برنامه، استفادۀ مناسبی از منابع ارتش را دربرندارد. آنها می خواستند وزارت دادگستری موضوعات غیر نظامی ضد جاسوسی را به عهده گیرد. دلیل دیگری برای تغییر قلب ارتش، در واقع انتقادات کنگره بود. در ماه ژانویۀ ۱۹۷۰، یك افسر اطلاعاتی جوان ارتش مقاله‌ای در مورد نظارت واقعی و غیرواقعی ارتش بر اختلاف نظر نظامیان نوشت. ولی درخواست اقدام مناسب جهت متوقف ساختن این عمل بایگانی شد و سناتور «سام اروین جی. آر»، رئیس یکی از کمیته‌های «سنا» مربوط به حقوق قانون اساسی، در این باره به کنگره شکایت کرد. گرچه نهایتاً دادگاه عالی در سال ۱۹۷۲ رأی داد که ادارۀ نظارت داخله در شرایط مختلف برای وزارت دفاع، کاملاً قانونی بود، ارتش عمل فوق را متوقف کرده و تلاش ضد جاسوسی خود را بر روی سرویسهای جاسوسی خارجی و حمایت از امنیت عملیاتی واحدهای ارتش، متمرکز ساخت.

تجدید بنا

طی نیمۀ دوم دهۀ ۱۹۷۰ و اوایل دهۀ ۱۹۸۰، اتفاق نظر جدیدی در بارۀ ضد جاسوسی در واشنگتن پدیدار گشت. جریانات دمکراسی محدود شدند. ضد جاسوسی فقط تهدیدهای قابل اثبات را هدف می گرفت و این تهدیدها تقریباً

منحصراً خارجی بودند. بحثی که در گرفته بود در مورد آن بود که خط تعیین کننده حیطه کار تا کجا کشیده شود.

آمریکائی‌ها، ساکنان خارجی ایالات متحده و جهانگردان مقیم آمریکا که طرفدار دولتهای خارجی متخاصم بودند، از چه نظر باید موضوع بررسی واحد ضد جاسوسی قرار گیرند؟ ولی مرکز جاذبه‌ای که پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمد، تغییر کرده بود. رفتار يك فرد نبایستی کنترل گردد، مگر آنکه چند مدرك واقعی مربوط به يك آمریکایی و يك سرویس اطلاعاتی خارجی احتمالاً دست و پا می‌شد. این امر، کار عمدهٔ کنگره، قوه مجریه و آژانسهای ضد اطلاعاتی شد. دیگر هیچ پیشینهٔ قومی یا حمایت شفاهی از دولتهای خارجی یا افراط گرایی داخلی برای جلب توجه واحد ضد جاسوسی، کافی نبود. یکسری خطوط راهنما در هر آژانس اطلاعاتی، قوانینی را رقم زده بودند که مناسب زمانی بود که غیر نظامیان آمریکا و مقیمان خارجی ایالات متحده احتمالاً موضوع مطالعات «ضد جاسوسی» می‌شدند. حتی از آن پس هم اگر این آژانسها می‌خواستند از تکنیك‌های کنجکاوانه در تحقیق بیشتر استفاده کنند، ناگزیر بودند از روی يك سری موانع بپرند.

اکثر قوانین با توجه به گزارشهای دریافتی از کمیته‌های اطلاعاتی و قضایی، تدوین شده بودند و با کارشناسان آنها درزمینهٔ تغییرات مورد نظر مشورت به عمل می آمد. درخصوص قوانین و چگونگی به اجرا در آوردن آنها، گه گاه انتقاداتی به گوش می‌رسید. در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ بعضی افراد درونی و بیرونی دولت بر این باور بودند که بسیار محدود شده‌اند، در حالی که در اوایل دهه ۱۹۸۰، دیگران احساس می کردند که خیلی آزاد بودند و به حال خود رها شده‌اند. در این زمان يك اجماع جدید و متفاوت در بارهٔ ضد جاسوسی پدیدار گشت.

در همین حال، برخی از مقامهای رسمی دولت، بویژه مدیران اطلاعاتی و ناظران کنگره، تهدیدی را از جانب سرویسهای تحت حاکمیت احزاب کمونیستی قوی حس می کردند؛ گرچه در دهۀ ۱۹۵۰ زیاد آن را تجربه نکرده بودند. ضمن

آنکه پشتیبانی از تهدید نظامی جمهوری خلق چین کم کم از بین می رفت، اتلاف نظر در مورد نیاز به پاسخگویی به فعالیت‌های جاسوسی خارجی بخصوص فعالیت‌های چینی‌ها بیشتر می شد.

حتی وقتی کنگره و حکومت در اواخر دهۀ ۱۹۸۰ و ۱۹۷۰ با هم بر سر موضوعات بودجه و سیاست خارجی دست و پنجه نرم می کردند، در خصوص ضد جاسوسی، اختلاف نظر کمی وجود داشت.

در اوایل دهۀ ۱۹۸۰، کنگره تمایل یافت که ارزیابی کل تهدیدات را توسط آژانسهای اطلاعاتی، بپذیرد و با تصویب «ریگان»، افزایشی در تعداد پرسنل و عوامل اجرایی ضد جاسوسی به وجود آمد. به هر صورت، زمانی که دهه رو به پایان بود و بیش از دوازده مورد دستگیری حساس به خاطر جاسوسی و دیگر لغزشهای آشکار ضد جاسوسی انجام پذیرفت، کارشکنی‌های کنگره اوج گرفت. بلوك شرق، جمهوری خلق چین و دیگران، آشکارا توانستند از هر سازمان امنیتی ملی مهم آمریکا، از جمله «سیا»، «اف. بی. آی» و «شورای امنیت ملی» کسب امتیاز کنند. دولت و ملت به این نتیجه رسیدند که طی دهه‌ها، اسرار ـ نظامی، تکنولوژیکی و اطلاعاتی ـ ایالات متحده دستخوش هجوم و دستبرد قرار گرفته بود. همچنین شواهد حاکی است که مسکو و دیگران به اقدامات فعالانه، خشن و پیچیده‌ای برای بی اعتبار ساختن نفوذ سیاسی آمریکا در خارج و داخل، دست زده بودند. سال ۱۹۸۵ به اصطلاح سال جاسوسی شناخته شد و در این دهه موارد بیشتر و بیشتری از جاسوسی انجام شد که مورد توجه مردم قرار گرفت. با تقاضای ملت و کنگره مبنی بر اقدام، سیکل خاصی پدیدار و کامل شد. در سالهای ۷۶ـ۱۹۷۵ مردم احساس می کردند که فعالیت‌های ضد جاسوسی بسیار زیاد است؛ حال آنکه در سالهای ۸۶ـ۱۹۸۵ آنها تصور می کردند که این فعالیت‌ها بسیار اندك می باشند.

ستاد شورای امنیت ملی ریگان و هیأت مشاورۀ اطلاعات خارجی رونق

یافتهٔ رئیس جمهوری، بیش از شورایٰ امنیت ملی کارتر، به امر ضد جاسوسی توجه می کرد[۸۱] و آنها به دو مورد انتقاد داشتند که یکی تحقیقات بیش از حد خوشبینانهٔ کنگره در دهۀ ۱۹۷۰ و دیگری ناکامی آژانسهای اطلاعاتی در بررسی نقاط ضعف خودشان، بود. به‌هرحال، ریگان به همراه اکثر منصوبین خود در کاخ سفید و وزارتخانه‌های خارجه و دفاع، با دیگر موضوعات پرآشوب سیاسی سرگرم بود و «ضد جاسوسی» را به مدیر اطلاعات مرکزی، سپرده بود.

مدیران اطلاعات مرکزی که در صدر «اف. بی. آی» و «سیا» قرار داشتند، با مشاهده آنکه آژانسها و همردیفان ارشدشان در اوایل دهۀ ۱۹۷۰، در آتش غضب واشنگتن می‌سوختند، جانب احتیاط را حفظ می کردند. ولی برخی معتقد بودند که لازم است در درون سیستم آژانس و همین‌طور روش عملکرد آژانسهای خودشان اصلاحاتی صورت گیرد. آنها دریافتند که سرویسهای بلوك شرق از توسعه سیطرهٔ خود جهت افزایش حضور در ایالات متحده و نیز سراسر دنیا، بهره برده‌اند.

در اواخر دهۀ ۱۹۷۰ و اوایل دهۀ ۱۹۸۰، اوضاعی پیش آمد که بلوك شرق از این مناطق برای عملیات علیه ایالات متحده آمریکا استفاده می کرد. روش اولیه جنگ سرد آمریکا در امر ضد جاسوسی و مکانیزمهایی که برای آن ایجاد می کردند، حال خارج از رده شناخته می‌شدند. برای مثال، دایره‌ای که به طور مشترك زیر نظر ضد جاسوسی داخلی و ضد جاسوسی خارجی قرار داشت، در مدیریت شماره پنج «شورای امنیت ملی» تأسیس شد و این امر به اواخر دهۀ ۱۹۴۰ بازمی گشت؛ نوعی دعوت آشکار از سرویسهای اطلاعاتی خارجی برای هدایت عملیات اطلاعاتی متخاصم علیه قاره آمریکا و خارج از آن به حساب می‌آمد. این مسأله می توانست بدان معنی باشد که سرویسهای جاسوسی خارجی، جاسوسان خود را که ساکن آمریکا بودند، در پایتخت‌های خارجی یعنی جایی که «اف. بی. آی» هیچ نظارتی بر آنها نداشت، ملاقات می کردند.

برخی از مدیران «اف. بی. آی» و «سیا» نیز شروع به درك فایدهٔ تحلیل‌های ضد جاسوسی، کردند. بر آنها روشن شد که ایالات متحده نمی‌توانست علیه نیروی بشری و منابعی که سرویسهای خارجی، چه در داخل و چه در خارج تعبیه می‌کردند، وارد رقابت شود. آژانسهای ایالات متحده از لحاظ مرتبه، برتری داشتند. احتمالاً تحلیل‌ها کمك می‌کردند. اگر ایالات متحده می‌توانست الگوهای دشمن را مشخص کند، سپس استعدادهای نظارت و مراقبت به جای آنکه در محدودهٔ وسیعی پراکنده گردند، می‌توانستند روی اهداف بسیار مهم متمرکز شوند.

برخی از مدیران ضد جاسوسی آمریکا هم دریافته بودند که مجبور نیستند برای خنثی کردن اقدامات دشمن، منحصراً موضعی دفاعی داشته باشند، بلکه می‌توانند با اقدامات تحریك کنندهٔ ضد جاسوسی توازن قدرت دشمنان را برهم زنند و بدان وسیله فشار را از موضع دفاعی ضد جاسوسی آمریکا بردارند. ولی حتی نوآورترین مدیران ضد اطلاعاتی هم هنوز اسیر نمونه‌هایی فراگیر از جنگ سرد بودند. تقریباً تمامی برنامه‌ریزیهای دهۀ ۱۹۸۰، روی دفاع علیه بلوك شرق و عوامل و عملیات چینی‌ها متمرکز شده بودند.

به مسائل محرمانه و یا نهادهای محرمانه که نیازمند حمایت خاص بیشتری بودند، عنایت اندکی می‌شد. مدیران آمریکایی سعی داشتند بدون توجه به اولویت‌بندی از همه چیز در مقابل بلوك شرق محافظت کنند. بعلاوه، به جای کشورهای تروریستی، فقط توجه اندکی به دشمنان نه چندان قدیمی می‌شد و هیچ تدبیری در مورد کشورها یا گروههای غیر دولتی همچون قاچاقچیان مواد مخدر کلمبیا، که در اوایل دهۀ ۱۹۸۰ از مهره‌های اصلی صحنه بودند، اندیشیده نمی‌شد.

مدیران ضد جاسوسی کار تمرکز بر روی جمع‌آوری اطلاعات تکنولوژیکی را آغاز کردند؛ اطلاعاتی که در دهۀ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، موجب پیشرفت در امر اطلاع‌رسانی آمریکا شده بود. آنها گوشه‌هایی از ضد جاسوسی را در هنر جمع‌آوری اطلاعات تکنولوژیکی و کاربرد آن به وسیلهٔ روسها رواج دادند.

گرچه اصل تکنولوژی برای بسیاری از ایشان هنوز پدیده‌ای خارجی به حساب می‌آمد.

تمامی این پیشرفتها بتدریج، ضد جاسوسی آمریکا را طراحی کرد؛ پیشرفتهایی از جمله اهمیت دادن به روابط ضد جاسوسی، روشی که از بالا آن را اداره می‌کردند، و راهی که آژانسها به تنهایی برای اجرای آن می‌پیمودند. اینها تغییرات مختصری بودند که برای برخی بسیار آرام و برای دیگران چندان اساسی به حساب نمی‌آمدند.

آنها در سال ۱۹۷۸ اجرای فرمان ۱۲۰۳۶ «کارتر» در مورد اطلاع‌رسانی را آغاز کردند.[۸۲] این فرمان مستلزم تشکیل یک مکانیزم ضد جاسوسی مرکزی در شورای امنیت ملی به نام «کمیتهٔ هماهنگی ویژه» (اس.سی.سی) بود.

کار «اس.سی.سی» رشد و بهبود سیاست ملی ضد جاسوسی، تنظیم معیارها و ترویج این دکترین و نهایتاً افزایش تأثیر برنامه‌های ضد جاسوسی، مقرر گردید.

فرمان اجرایی ۱۲۳۳۳ رئیس جمهور «ریگان» در دسامبر ۱۹۸۱، تأکید بیشتری بر اجرای فعالیت‌های ضد اطلاعاتی داشت، حتی اگر مدیریت ضد جاسوسی به خارج از کاخ سفید منتقل می‌گردید. مشاوران امنیت ملی سابق ریگان، «ریچارد آلن» و «ویلیام کلارک» به موضوع علاقمند شده بودند (کلارک در دورهٔ پس از جنگ اروپا یک عامل ضد جاسوسی ارتش بود). دولت یک کمیتهٔ اطلاعاتی درون آژانسی سطح بالا (اس.آی.جی.آی)[۸۳] به ریاست «ویلیام کیسی»، مدیر اطلاعات مرکزی، عضو کابینه، مدیر برنامه‌های مبارزات انتخاباتی سابق رئیس جمهور و بالاخره در اوایل دههٔ ۱۹۷۰، عضو «هیأت مشاورهٔ اطلاعات خارجی ریاست جمهوری»[۸۴] تشکیل داد. کمیتهٔ مزبور نیز به نوبهٔ خود دارای زیرمجموعه‌هایی بود مانند اکیپ درون آژانسی در امور ضد جاسوسی (آی.جی.سی.آی)[۸۵]، و اکیپ درون آژانسی در امور اقدام متقابل و امنیت (آی.جی.سی.ام و امنیت).[۸۶]

«کیسی» ترتیبی داده بود تا «اکیپ درون آژانسی ضداطلاعاتی» به‌وسیلهٔ ارشدترین مقام ضد جاسوسی «اف. بی. آی» (یعنی مشاور مدیر ضد جاسوسی) اداره شود و «اکیپ درون آژانسی اقدامات متقابل و امنیتی» از سوی یك مقام بالای «دی. اُ. دی» با حفظ مسئولیت ضد جاسوسی، هدایت گردد.

قرار بود یك ستاد کوچك درون آژانسی، کار سیاستگذاری ضد اطلاعات ملی و اجرای آن را هماهنگ کند. یکی از این نقش آفرینان، پست جدیدی را در واحد «مدیریت کوچك اطلاعاتی شورای امنیت ملی» اشغال کرد و مدیر ضد اطلاعات شد. (این پست از اواسط دههٔ ۱۹۸۰، به عهدهٔ کارشناسان ضد جاسوسی «اف. بی. آی» بود؛ گرچه به عنوان یك کانال نفوذی «اف. بی. آی»، اداره نمی‌شد).

بخش دیگر معاونت ویژهٔ «مدیریت اطلاعات مرکزی» در امر ضد جاسوسی بود و این پستی بود که در سالهای آخر حکومت کارتر از سوی «مدیر اطلاعات مرکزی»، «استنسفیلد ترنر» پایه‌گذاری شد. «جورج کالاریس» که سربازی کهنه‌کار از دفتر هماهنگی سیاسی و از عوامل اجرایی «مدیریت برنامه‌ها» بود، و از ابتدا به ریاست ستاد ضد جاسوسی «سیا»، پس از «انگلتون» رسیده بود، برای این مقام برگزیده شد. او نیز به نوبهٔ خود، «آدمیرال دونالد مك شاورز» را که تجاربی از شورای امنیت ملی داشت، به ستاد آورد و یك یا دو تن دیگر را به مشاورت وی گماشت. مسئولیت اولیه آنها آماده‌سازی وسایل ارزیابی تهدیدات سالانه و هماهنگ کردن عملیات ضد اطلاعاتی درون آژانسی بود. در دوران ریاست «ریگان»، «ویلیام کیسی» این گروه را به ستاد جامعهٔ اطلاعاتی، که خود هدایتش می‌کرد، تبدیل کرد. «کالاریس» استعفاء داد و «شاورز» رئیس شد. در وزارت دفاع نیز تلاشهایی صورت می‌گرفت تا عناصر پراکنده در سرویسها و وزارت دفاع را در کانون ضد جاسوسی جمع آورده و متمرکز سازند. اما تا دههٔ به اصطلاح «جاسوسی»، شمار اندکی از مقامهای رده بالای «دی. او. دی»

به موضوع توجه زیادی داشتند.

علاوه‌بر اجرای سیاست رسمی که مستلزم هماهنگی و در همین مورد توجه همگان به ضد جاسوسی بود، وظیفه دیگری که از حساسیت کمتری برخوردار بود، وجود داشت و آن، توجه به منافع بیشتری بود که در هماهنگی درون آژانسی موجود بود. در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ نسل جدیدی در صدر مدیریت ضد جاسوسی مستقر شدند که در بین ایشان «ریچارد کریگر»، «جیمز نولان» و «جیم گیر» از «اف.بی.آی»، «جورج کالاریس»، «هاگ تاور»، «گاس هاتووی» از «سیا»، «دان گریمز»، «ماریل کلی» و «نوول جونز» از ارتش، و «چارلز توریی» از نیروی هوایی قرار داشتند. آنها می‌خواستند بر موانعی که بحث‌های «اختیارات قانونی» و حسادتهای «قومی و محلی» به وجود آورده بودند، فائق آیند. رشد و پیشرفت مهم بود، ولی تا اندازه‌ای که برای ریشه‌کن ساختن موانع عمدهٔ قانونی و بوروکراتیك کافی باشد و به همکاری منتهی گردد، بها داده نمی‌شد.

هنوز قانون شورای امنیت ملی مبنی بر تقسیم مسائل جهان به مسائل خارجی در برابر داخلی، نظامی در مقابل غیرنظامی، واجرای قانون در مقابل ضد جاسوسی صرف، مسیر هدایت مدیران ضد اطلاعات را در حرفه‌شان تعیین می‌کرد. مثلاً آنها کمك می‌کردند تا شرایط ارزیابی فراهم آید، ولی ملزم نبودند به طور فردی یا جمعی به دنبال حصول آن باشند. در کل، ضد اطلاعات آمریکا، معمولاً مجموع آن چیزی بود که آژانسها به صورت فردی انجام می‌دادند و یا نمی‌دادند.

اف.بی.آی

پس از مرگ «هوور»، رسوایی «واترگیت» و تحقیقات کنگره «اف.بی.آی» مجدداً استحکام خود را بازیافت. رئیس جمهور کارتر، رئیس دوره‌ای آنجا را با دادستان فدرال «ویلیام وبستر» جابجا کرد. «وبستر» به مدت تقریباً ده سال به «اداره

اطلاعات» رفت و پس از آن «ریگان» در سال ۱۹۸۸ وی را به مدیریت اطلاعات مرکزی منصوب کرد و فرد دیگری به نام «ویلیام سژن» را به مدیریت «اف . بی . آی» گماشت که دادستان فدرال بود.

دیگر پستهای رده بالای «اداره اطلاعات» از طرف بلندپایگان «اف . بی . آی» اداره می‌شدند که زندگی خود را از ابتدا وقف مسائل جنایی کرده بودند. روش پیشرفت در «اداره اطلاعات»، آن گونه که در زمان «هوور» معمول بود، ابتدا متخصص ضدجاسوسی و سپس مدیر مرکز فرماندهی، نبود.

به هر صورت مراتب بالاتر «اداره اطلاعات»، توازن بین اجرای قانون و فعالیتهای ضد جاسوسی را که در آن زمان توسعه یافته بود، برهم نمی‌زد. غالباً آنها بر نسل جدیدی از مدیران ضد اطلاعات که بتدریج سازمان و سنت‌های اجرایی را دگرگون می‌ساختند، نظارت می کردند. با این وجود، مدیران جدید ضد اطلاعات فعالیت خود را بر روی سرویسهای اطلاعاتی بلوك شرق متمرکز می‌ساختند.

آنها خود را مأمور تداوم استقلال اقتصادی می‌دانستند، ولی تقریباً سرنخ تمامی منابع ایشان به جمع آورندگان «خارجی» اخبار که در ایالات متحده مشغول بودند، ختم می‌شد.

مأموریت آنها یافتن اولویتهای خاص و یا اهداف سرویسهای اطلاعاتی خارجی و یا اسراری که آنها جمع آوری می کردند، نبود. ضد جاسوسی مشخصاً بین چهار تا شش میلیون آمریکایی و یا تابعین آمریکا که مخالف قانون اساسی بودند و به اطلاعات طبقه‌بندی شده دسترسی داشتند، علاقمندان زیادی نداشت. در مقابل مأموریتشان، شناسایی سرویسهای اطلاعاتی بلوك شرق و خنثی‌سازی اعمال آنان در خاك آمریکا بود. یك هیأت مکمل نیز همانند گذشته کار را ادامه می‌داد. این کار، تهیه اطلاعاتی از فعالیت‌های ضد جاسوسی به منظور اهداف اطلاعاتی مشخص و آموزش مردم آمریکا درخصوص تهدیدهای جاسوسی خارجی و اقدامات فعالانه روسیه بوده است.

مدیران ضد اطلاعاتی، به جای آنکه همچون گذشته بر عوامل اجرایی دشمن و مسائل آنان به طور فردی تمرکز کنند، با طرح این اولویت‌بندی‌های جدید، به طور منظم توجه خود را به سرویسهای اطلاعاتی دشمن و سازمانهای آنان معطوف می‌ساختند.

آنها در جستجوی اطلاعات بیشتری در مورد اقدامات کلی دشمنان خود بودند و سپس آنها را به دوایر صحرایی ارسال می‌کردند.

عوامل اجرایی، مهره‌های اصلی هدایت این مأموریت بودند، اما پس از گذشت چند سال، مدیران بیشتر به نقشی که تحلیل‌گران اطلاعات می‌توانستند در حمایت از عملیات ایفاء کنند، علاقمند شدند. بتدریج شمار و استعداد تحلیل‌گران افزایش یافت.

ساختار سازمانی اصلی «اف. بی. آی» دست نخورده باقی ماند. حال تعداد نسبتاً اندکی از ناظران واشنگتن و تحلیل‌گران به مابقی افراد «اداره اطلاعات» مستقر در ساختمان بزرگ و جدید مرکز فرماندهی واقع در خیابان پنسیلوانیا، می‌پیوستند. گروه بسیار بزرگتری از عوامل اجرایی و کارکنان پشتیبانی، و تعداد اندکی از تحلیل‌گران، خارج از دوایر صحرایی کار می‌کردند. مرکز فرماندهی ضد جاسوسی به سه شاخه اصلی تقسیم شد: اولی مخصوص عملیات علیه روسیه شوروی (سابق) بود، دومی جهت عملیات علیه پیمان ورشو و دیگر دولتهای تحت حاکمیت احزاب کمونیستی، و سومی برای حمایت از دو شاخه عملیاتی دیگر.

شاخه پشتیبانی به همراهی شورای امنیت ملی، کار تحلیل، آموزش و ارتباط را هدایت می‌کرد.

این دو شاخه عملیاتی به نوبه خود به بخشهایی تقسیم می‌شدند که کار تک تک سرویسهای اطلاعاتی بلوک شرق را ـ در رابطه با روسیه شوروی، «کا. گ. ب» و سازمان ستاد کل اطلاعاتی روسیه شوروی ـ مورد بررسی قرار می‌داد.

این بخشها، اجزای سازمانی یك سرویس روسی را تداعی می کردند. برای مثال، خط «پی. آر» از «کا. گ. ب» که در جاسوسی سیاسی و اقدامات فعالانه در این زمینه، متخصص بودند، و خط «ایکس کا. گ. ب» که کارشناس اطلاعات علمی و فنی بودند.

دوایر اصلی صحرایی با نیروی انسانی ضد جاسوسی در شهرهایی همچون واشنگتن، نیویورك و سان‌فرانسیسکو که سرویسهای اطلاعاتی خارجی حضوری قانونی داشتند، متمرکز بودند. حال علاوه‌بر حضور فزاینده خارجیان در سفارتخانه، کنسولگری‌ها و مراکز فرماندهی سازمان ملل، ایالات متحده میزبان هزاران جهانگرد خارجی، دانشجو، بازرگان، مسافر و روزنامه‌نگار از بلوك شرق و چین بود. با شناسایی و خنثی‌سازی صدها عامل جاسوس در میان آنها، دوایر صحرایی کار خود را در قالب جوخه‌ها، ادامه می‌داد.

هر جوخه با داشتن یك سرپرست و بیش از سی جاسوس که در یك سرویس یا یك خط وابسته به سرویس ـ مثلاً در نیویورك یا واشنگتن ـ دارای تخصصی بود، کار می کرد. در آنجا علاوه‌بر ستادهای پشتیبانی، کمك‌رسانی از سوی عوامل بی‌شماری به طور وسیع وجود داشت.

این جوخه‌ها از پرسنل رده‌های پایین‌تر «اف. بی. آی» تشکیل می‌شد که در امور فنی، همچون نصب میکروفون، تلگراف‌رسانی، ترجمه مکالمات ضبط شده و تعقیب و مراقبت ـ یعنی اموری که در زمان «هوور»، اوقات بسیار زیادی را از مأموران تلف می کرد ـ مهارت داشتند.

پیوستگی بسیار زیادی در جمع آوری اخبار و تحقیق اداره اطلاعات وجود داشت. با این وجود، دوایر صحرایی برای دنبال کردن رد تحرکات و تماسهای تأسیسات و جاسوسان دشمن، از تکنیك‌های تعقیب و مراقبت کاملاً دفاعی استفاده می کردند و نسبت به پیشینیان خود در بکارگیری جاسوسان دوجانبه و استخدام عوامل دشمن، بسیار پیشروتر بود. «اداره اطلاعات»، جاسوسان دوجانبه خود را

به خاطر عمیق‌تر شدن رگه‌های زیرکی موجود در آنها، به کار در ارتش گماشت. سرویسها به خاطر جاسوسان دوجانبه همیشه با اداره اطلاعات تماس نداشتند.

در «اف. بی. آی»، جاسوسی که مأموریت موقتی شناسایی افسران خارجی را به عهده داشت، روشهای عملیاتی آنان را می‌آموخت و با استخدام دستیاران خارجی‌اش، به «اف. بی. آی» کمك می‌کرد. ارتش، جاسوسان دوجانبهٔ دائمی‌تری می‌خواست تا نه تنها روشهای خصمانه را کشف کنند، بلکه اولویتها و مقاصد دشمن را خصوصاً در زمان جنگ شناسایی کنند. نیروی دریایی به جاسوسان موقتی و یا دائمی، علاقه کمتری داشت. نظر آنها نسبت به ضد جاسوسی، آموزش و بازداشتن پرسنل دریایی از جاسوسی یا خرابکاری بود. پرسنل نیروی دریایی که به وسیلهٔ دشمنان در حین جاسوسی و یا خرابکاری، تعقیب و یا دستگیر می‌شدند، قرار نبود به رسته جاسوسان دوجانبه درآیند.

همین‌طور در نیروی دریایی نیز، هدف آن بود که ابتدا از جاسوسان دوجانبه برای امر فریبکاری، ارسال اخبار کذب یا اطلاعات گمراه کننده استفاده کنند تا دولتهای متخاصم را زیر کنترل درآورند.

«ادارهٔ اطلاعات» در بارهٔ اهداف سرویسها و یا آژانسهای دیگر مورد مؤاخذه قرار نمی‌گرفت. در حقیقت بسیاری از دست‌اندرکاران مشترك از این مجموعهٔ بی‌نظیر و پرازدحام در آن گرد آمده بودند. ولی «اف. بی. آی» اولویت‌بندی‌ها و آداب خاص خود را داشت و چون مسئولیت اصلی آژانس، هماهنگ‌سازی امور ضدجاسوسی در داخل ایالات متحده بود، روش «اف. بی. آی» می‌توانست تشنج آفرین باشد؛ همچنانکه بود.

درست مثل اقدامات مشترك، عملیات نفوذی و استخدام افسران اطلاعاتی دشمن نیز رو به افزایش بود. تعداد بسیار زیادی از اهداف بعدی، نه تنها از زاویه‌ای دور بلکه از بالا و نزدیك مورد مطالعه قرار گرفتند. برای مثال، پرسنل «اداره اطلاعات» - حتی عوامل اجرایی - در ورود به روابط پرسنلی عوامل اطلاعات

خارجی و تلاش برای جذب و استخدام آنها، خود را بخوبی نشان می‌دادند و از این نظر برجسته بودند.

گاهی «اف. بی. آی» در کار استخدام و یا اخذ اطلاعات در خصوص مستخدمین بالقوه با «سیا» همکاری می کرد. در موارد دیگر که ممکن بود فردِ اجیر، وحشت کرده و سازش کند و بنابراین تکنیک‌ها و رموز ادارهٔ اطلاعات را فاش سازد، «اف. بی. آی» ترجیح می‌داد منتظر بماند تا مستخدم و یا مستخدم بالقوهٔ آنان، پس از بازگشتن به مسکو، مجدداً به ایالات متحده بازگردد.

کار آموزش و تعلیم ضد جاسوسی ادارهٔ اطلاعات نیز تشدید گردید. در «اف. بی. آی» و کلاسهای رشته‌های مختلف آموزش فنون و مهارتهای آن که در «کوانیتکو» و جاهای دیگر برگزار می‌شد، متخصصانی حضور داشتند. آنها کنفرانسهای فراگیر و تخصصی‌تر ادارهٔ اطلاعات را درزمینهٔ موضوعاتی همچون گرایش‌های درونی «خط پی. آر» متعلق به «کا. گ. ب» برگزار می کردند و ضمن آن مهارتهایی که خود انجام آن را به عهده داشتند و همچنین تکنیک‌های تحقیقاتی عملی را بهبود می‌بخشیدند.

بتدریج، تحقیق مهمتر می‌شد؛ خصوصاً در مرکز فرماندهی، یعنی جایی که تعداد افراد ستاد ضد اطلاعاتی تکثیر می‌شدند. اگر بیشتر عوامل اجرایی داخل «اف. بی. آی»، به این جنبهٔ روشنفکرانه‌تر قضیه ـ تحقیق ـ خوشبین باقی می‌ماندند، تعدادی در عمل، تحلیل گر می‌شدند. آنها تاریخ و روشهای عملی دشمنانشان را بررسی می کردند تا بتوانند عملکرد خود و همردیفان خود را بهبود بخشند. تلاش آنها که محتاج خلاقیت و نوآوری بود، همیشه مورد استقبال قرار نمی گرفت و مقبول نبود.

«ادارهٔ اطلاعات» همچون گذشته، از اطلاعات استفاده و آن را جمع آوری می کرد تا امنیت و اقدامات متقابل خود را ارتقاء بخشد. برخی از تکنیک‌ها که از سالهای «هوور» به جا مانده بودند، اصلاح شدند. «ویلیام وبستر» مانند «هوور»

کُتبی را که به نام وی به چاپ رسیده باشند، نداشت؛ ولی روزنامه‌نگاران و نویسندگان منتخب برای شنیدن اخبار دعوت می‌شدند و یا مرتدان و جاسوسان دوجانبهٔ سابق در اختیار آن قرار می‌گرفتند. «اف. بی. آی» در تدارک محکومیت چند جاسوس و تبعید علنی دیپلماتهایی که در حین ارتکاب جرم دستگیر شده بودند، موفق شد. زمانی که بسیاری با سابقهٔ ذهنی خود اعتقاد داشتند که جنگ سرد به سر آمده و مقاصد چین نسبت به آمریکا دوستانه هستند، «اف. بی. آی» مردم را در بارهٔ فعالیت‌های بعضی از سرویسهای خارجی و خطری که از جانب آنها متوجه آمریکا بود، هوشیار می‌ساخت. پس از اطلاع از تلاشهای وسیعی که روسیه و چین برای دستیابی به اسرار ایالات متحده ـ از طریق بخش خصوصی ـ انجام می‌دادند، «ادارهٔ اطلاعات» نیز برنامهٔ کوتاهی را برای صدها هزار تن از غیرنظامیانی که در میانشان دست‌اندرکاران دولتی هم وجود داشتند و روی پروژه‌های مشخصی کار می‌کردند، آغاز کرد. در زمان «هوور»، «اف. بی. آی» روی خطر کمونیسم متمرکز شده بود و حال روی آسیب‌پذیری مردم و نهادها از جانب سرویسهای دشمن، تمرکز یافته بود.

واکنش «اف. بی. آی» نسبت به درك آنکه مخالفانش بسیار پیچیده عمل می‌کنند، این بود که سعی کرد با نقایص سیستم امنیتی خود برخورد کند. به عنوان مثال، ارتباطاتی که صورت می‌گرفت، در مقابل حرکات نفوذی، کمتر آسیب‌پذیر بودند. با وجود تلاشهای «اف. بی. آی»، شکافهای موجود در سیستم امنیتی باقی بودند. این مسأله زمانی معلوم گشت که چندین پرونده با شکست مواجه شد ـ بخصوص مورد جاسوس ویژه، «ریچارد میلر» که با یك مهاجر روسی در کالیفرنیا، روابط نامشروع برقرار کرد و دستورات ضد جاسوسی ادارهٔ اطلاعات را به او گفت. این ماجرا با کمك روسها خاتمه یافت.

شکی وجود نداشت که «اف. بی. آی» با توجه به منافع بوروکراتیك خود در جهت حمایت از اقدامات متقابل دیگر آژانسهای دولتی نیز، گامهایی برمی‌داشت.

برای مثال «اف . بی . آی»، وزارت خارجه را به تشکیل «ادارهٔ مأموریتهای خارجی» تشویق کرد تا تحرکات تشکیلات و عوامل اجرایی دشمن را تحت کنترل درآورند، و از سوی دیگر، پرسنل بلندپایهٔ ضدجاسوسی را در «شورای امنیت ملی» و «ادارهٔ امنیت دیپلماتیك» وابسته به وزارت خارجه وارد و مشغول به کار کرد. از چنین تلاشهایی، درمحیط فرهنگی که با موارد ضد جاسوسی نسبتاً مخالف بودند، همیشه استقبال نمی‌شد. به هر صورت بعد از سال به اصطلاح «جاسوسی»، تلاشهای سخت کوشانهٔ «ادارهٔ اطلاعات»، به طور وسیع در خنثی‌سازی اعمال جاسوسی دشمن، به دولت و مردم کمك می کرد تا کنگره، رسانه‌ها و مجامع علمی و آکادمیك بهتر بتوانند در این راستا عمل کنند. یکی دیگر از مشغولیت‌های عمدهٔ «اف . بی . آی» تاکتیك‌های تهاجمی تر عقیم‌سازی سرویسهای خارجی شد.

«اف . بی . آی» علاوه بر کاهش شمار قطعی عوامل اطلاعاتی خارجی مستقر در ایالات متحده، سعی داشت اهمیت عوامل جاسوسی خارجی را که به آمریکا می آمدند، کاهش دهد.

«اداره اطلاعات» براساس اخبار واحد جمع آوری اطلاعات ضد جاسوسی تهاجمی، تکه‌های پازل موجود از پرسنل سرویس جاسوسی دشمن را در کنار هم می‌چید. بنابراین، وقتی فرصتی پیش می آمد، می توانست توصیه کند که ویزای کدام یك از دیپلماتها، دانشجویان و یا روزنامه‌نگاران باید رد شود و به کدام یك باید اجازه سفر داده شود. وقتی رئیس جمهور «ریگان» در اواسط دهه ۱۹۸۰ بر آن شد تا تعدادی از دیپلماتهای روسی را اخراج کند، اداره اطلاعات در جستجوی کشف آن نقاط کلیدی مسدود در بین مقامات دشمن و نفوذ در آنها و قطع یا کاهش تأثیر گذاری بهترین افراد آنان و در عوض دادن اجازه اقامت به بدترین مهره‌ها یا متخصصان اقدامات فعالانه آنها بود.

«اف . بی . آی» همکاری نزدیك با دیگر قسمت‌های دولت را بر روی موضوعاتی فراتر از اخبار امنیتی، شروع کرد. تا اواسط دهه ۱۹۸۰، معلوم شد که

سرویسهای جاسوسی دشمن از روزنه‌های بوروکراتیك و یا جغرافیایی موجود در سیستم ضد اطلاعاتی، بهره می‌برده‌اند. برای مثال، آمریکایی‌هایی که در آمریکا داوطلب خدمت در «کا. گ. ب» شده بودند، ممکن بود از خارج و بخصوص از «وین» و یا «مکزیکوسیتی» توسط «کا. گ. ب» کنترل شوند.

«ادارهٔ اطلاعات» به دنبال کار فشرده‌تر بر روی اقدامات مشترك ضد اطلاعاتی در ایالات متحده و خارج از آن بود تا بتواند بر این آثار خطرناك سیستم ایالات متحده فائق آید. نهایتاً کار برآوردن نیاز سیاستگذاران را با اخبار موثق مهمی که از اقدامات ضد جاسوسی خود به دست آورده بود، ادامه داد؛ عملی که درست تا پایان جنگ سرد هنوز هم از سوی جمع‌آورندگان و تحلیل‌گران اطلاعاتی کمتر مورد حمایت قرار می‌گرفت.

سیا

واحد اصلی ضد اطلاعاتی «سیا» و روشی که این واحد دنبال می‌کرد، در اواسط دهه ۱۹۷۰ و پس از پاکسازی ستاد ضد جاسوسی، تغییری نکرد.

همان‌طور که در توضیحات مشروح مقامات ارشد سابق «سی. آی. ای» آمده بود، ممکن است مباحثه‌ای که در مورد «جیمز انگلتون» درگرفت، تعجب‌آور بوده باشد. یقیناً در کنار پرسنل، تکنیك‌ها و مقررات بوروکراتیك موجود، فضای کلی تغییر می‌کرد. ولی «ضد اطلاعات» نقش حمایتی خود از عملیات «سیا»، بخصوص جاسوسی فردی را حفظ نمود. مدیرانِ «مدیریت عملیات» می‌خواستند که ضد جاسوسی از آنها حمایت کند، ولی نه با دخالت در امور «سی. آی. ای». مدیران اطلاعات مرکزی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ـ ویلیام کُلبی «استنسفیلد ترنر» و «ویلیام کیسی» و «ویلیام وبستر» ـ نهایت تلاش خود را برای رسیدن به این مقصود انجام دادند و در اکثر قسمت‌ها، ضد جاسوسی حق ویژهٔ «مدیریت عملیات» را رعایت نمود. عده کمی صریحاً از تغییرات عمده صحبت می‌کردند.

برخلاف داستانهای رایج بر سر زبانها، در واقع تعداد نفرات ستاد ضد جاسوسی پس از مرگ «انگلتون» آرام آرام به شمار تقریبی یکصدتن رسید.

با این وجود، بخش‌ها هنوز هم مأخذ ضد اطلاعاتی خود را داشتند. «اداره امنیت» همانند سابق اقدامات وسیع خود را ادامه می‌داد. ولی برخی تغییرات سازمانی صورت گرفت.

در سال ۱۹۷۸، پس از آنکه رئیس جمهور «کارتر» فرمان خود مبنی بر لزوم ارائه تحلیلی سالانه از تهدیدات ضد جاسوسی و همچنین لزوم کنترل کشوری را صادر نمود، «استنسفیلد ترنر» دریافت که نه افراد ضد جاسوسی «مدیریت عملیات» و نه بخش‌های وابسته به آن، نمی‌توانستند با کل تهدید جاسوسی دشمن، بویژه تهدیدی که ناشی از قابلیت‌های فنی و تکنیکی آنها بود، برخورد کنند.

«جورج کالاریس»، پس از آنکه به مشاورت مخصوص «مدیر اطلاعات مرکزی» و در امر «ضد اطلاعات» رسید، در اوایل دهۀ ۱۹۸۰، نفرات اندکی داشت که در اولین ستاد ملی «ضد اطلاعاتی» خودی نشان دادند و استعدادهایشان شکوفا گشت. در اواخر دهۀ ۱۹۸۰، پس از آنکه شواهد، ضعف درونی «سیا» را در ضد اطلاعات دور از دسترسی نشان داد، مدیر اطلاعات مرکزی، «ویلیام وبستر»، تصمیم گرفت که عوامل مختلف داخلی «مدیریت عملیات» و دیگر قسمت‌های «سیا» با هم همکاری کنند. او در راستای این هدف «مرکز ضد جاسوسی» را در «مدیریت عملیات» در کنار پست مشاورت مدیر عملیات، ایجاد کرد. بنابراین، «وبستر» امیدوار بود که عوامل مختلف داخلی «سیا» با هم پیوند بخورند و فعالیت ضد جاسوسی از سوی «سی. آی. ای» و آژانسهای دیگر به طور متمرکز انجام پذیرد.

به هر حال، این پست جدید و «مرکز اطلاعاتی»، همراه مدیریتش که از سوی افسران عالیرتبه «مدیریت عملیات» در اکثر قسمت‌های پرسنلی اعمال می‌شد، در عمل به وسیلۀ مقررات «مدیریت عملیات» اداره می‌شدند.

«ضد جاسوسی» باید یك ستاد عملیاتی پشتیبانی از اقدامات جمع آوری اطلاعات «مدیریت عملیات»، می‌بود. به‌علاوه، نکته پراهمیت‌تر، پیوستن و دنبال کردن اقدامات ضد جاسوسی، به جای تحلیل‌های روشنفکرانه سطح بالا بود.

و بالاخره هنوز هم بقایایی از داستانهایی که در زمان «انگلتون» رواج داشت، وجود داشتند که می‌گفتند بسیاری از اَعمال ضد جاسوسی برای واحد جمع آوری اطلاعات و «سیا»، بد بودند. بنابراین، در «سی. آی. ای» هنوز هم ضد جاسوسی را یك ابزار استراتژیك سیاست فراگیر دولت نمی‌دانستند.

ولی پیشرفت‌های دیگر هم وجود داشتند. گرچه مدیران «انگلتون» مانند خود وی در اصل از «مدیریت عملیات» آمده بودند، با گذر زمان مانند عوامل معمولی «مدیریت عملیات» از سوی همردیفان خود در آنجا کمتر مورد توجه قرار می‌گرفتند. در درون و بیرون افراد سطح بالای ضد اطلاعاتی، نوبتهای گردشی پست‌ها به حداقل میزان وجود داشتند.

در مراکز، کار ضد جاسوسی کمی به وسیلۀ واحدهای جغرافیایی «منطقه‌ای» یا افسران «مدیریت عملیات» انجام می‌گرفت. این وضع، زیر نظر «جورج کالاریس» و جانشینان وی تاحدی تغییر یافت. حال عوامل رده بالای ستاد ضد جاسوسی، از عملیات برون مرزی جمع آوری اطلاعات، بی‌تجربه بازمی‌گشتند. در ستاد ضد جاسوسی و در میان منابع ضد جاسوسی در بخش‌های مدیریت عملیات، کارآموزان عادی وجود داشتند.

وقتی مرکز ضد جاسوسی تشکیل گردید، پرسنل «مدیریت اطلاعات» و «اداره امنیت» و «مدیریت علوم و فنون» نیز در داخل و خارج به صورت نوبتی کار می‌کردند. قسمت‌های وابسته به «مدیریت عملیات» تاحدی هوشیارتر می‌شدند- خصوصاً در اواخر دهه ۱۹۸۰، وقتی روشن شد که درصد مهمی از اقدامات ایشان در گوشه و کنار دنیا می‌تواند با ضد جاسوسی ضعیفی همراه گردد- بیشتر پذیرای ضد جاسوسی می‌گشتند. حالا برخی از افسران «مدیریت عملیات» ضمن تجارب

کاری خود در بخش‌های مربوطه، اقدامات و گرایش‌هایی را نسبت به مرکز ضد جاسوسی نشان می‌دادند. عده کمی در مدیریت عملیات اندك اندك درك می کردند که می توان به برخی تحلیل گران اعتماد کرد و در حمایت از عملیات نیز از وجود آنها بهره برد.

نظر مشابهی به کُندی شروع به رواج می کرد گرچه روالی آهسته در بین پرسنل «مدیریت اطلاعات»، «مدیریت علوم و فنون» و آژانسهای دیگر همچون «شورای امنیت ملی» (که در خارج و داخل مرکز ضد جاسوسی به تناوب کار می کردند)، داشت. مقررات جدید نیز در تشکل‌های بهتر موفق بودند، ولی از صورت ایده آلی یعنی تجانس بین عناصر ضد جاسوسی و بخش‌های دیگر «سیا» بسیار فاصله داشتند.

ولی کاستی‌هایی هم وجود داشتند که یکی کاهش تعداد مأموران اطلاعاتی و تحلیل گران مجرب با آگاهی‌های وسیع تاریخی در سرویسهای خارجی بود.

تعداد اندکی از بهترین افسران «مدیریت عملیات» قصد داشتند زندگی خود را در فعالیت‌های ضد جاسوسی خلاصه کنند. در عوض بسیاری از همین افسران که غیرقابل اطمینان و مسأله‌دار بودند، در حرفه ضد جاسوسی، مانده بودند.[۸۷]

اکثر پرسنل «مدیریت اطلاعات» و «مدیریت علوم و فنون» که اوقات زیادی را صرف ضد جاسوسی می کردند، به واقع در بافت «مدیریت عملیات» پذیرفته نشده بودند و به نوبه خود از سوی پایگاههای داخلی خود در «مدیریت اطلاعات» و «مدیریت علوم و فنون»، به نادیده گرفتن کار معمول‌شان در «سیا» متهم می‌شدند.

از اوایل جنگ سرد، اولویتهای مهم ضد جاسوسی «مدیریت عملیات» اندکی تغییر یافت. اولویت‌های موجود شامل استخدام پرسنل خارجی اطلاعاتی از درون رژیمهای دشمن، بخصوص اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و کشورهای اقماری آن، و روابط نامشروع با سرویسهای خارجی، بویژه سرویسهای داخلی که بلوك شرق را تحت کنترل داشتند، بودند. اعتقاد بر آن بود که علاوه بر

مصاحبه‌هایی با مرتدان دینی، این فعالیت‌ها اطلاعات اصلی مورد نیاز را برای تعیین آنکه کدام یك از افسران اطلاعاتی آمریکا و یا مقامهای رسمی و یا جاسوسان، خود را فروخته‌اند، تأمین می کرد.

بعضی از اخبار «مدیریت عملیات» به دست تحلیل گران «مدیریت اطلاعات» هم می‌رسید که در مرکز ضد اطلاعاتی مشغول به کار بودند و اخباری از منابع جمع آوری اطلاعات فنی را نیز بدانها می‌افزودند. تحلیل گران بیش از سابق، روی تهدیدات موجود ضد جاسوسی کار می کردند و کمتر به امور تاریخی می‌پرداختند. آنها در مورد مسائل فنی بلوك شرق و همچنین حمله به منافع ایالات متحده، هشدار می‌دادند و کمك می کردند تا آمریکائیان بتوانند به برخی از کارگزاران و عامل «مدیریت عملیات» اعتبار قانونی بخشند.

روی‌هم‌رفته، درون آژانس، به کارکنان مرکز ضد جاسوسی نسبت به سابق بیشتر بها داده می‌شد. پرسنل این مرکز، گزارشهایی از ضد جاسوسی را به عوامل مختلف «سی. آی. ای» ارائه می‌دادند که مطالعات آسیب‌پذیریهای ضد جاسوسی و تهدیداتی را که از این بابت و از طرف سرویسهای بلوك شرق نسبت به پایگاههای خارجی «سیا» اعمال می‌شدند، عنوان می کردند. آنها از نزدیك با آژانسهای دیگر ایالات متحده و خارج از کشور برای دستگیری جاسوسان و کمك به اقدامات سیا و همین‌طور کمك به آژانسهای دیگر که در معرض نفوذ سرویسهای دشمن بودند، همکاری می کردند. این شرایط نتایجی را به باور آورد.

موفقیت‌هایی صورت گرفتند که از آن جمله: شناسایی جاسوسان وزارت کشور دیپلمات «فلیکس بلاچ»، «جیمز هال»، یك جراح نظامی که به منابع ارتباطاتی حساسی دسترسی داشت، و یك رابطه وزارت کشور در «آتن» به نام «استیون لالاس» بود. با این وجود، وقتی قضیه «آمز» فاش شد، روند تغییرات دنبال نشد و کامل نگشت. بعلاوه «سیا» برای استفاده از اطلاعات ضد جاسوسی جهت اهداف مشخص خود، تلاش کمی می کرد. نه مدیران ضد جاسوسی و نه مدیران

بخش جاسوسی «مدیریت عملیات»، در این خصوص انگیزه چندانی نداشتند و مدیران بخش تحلیل «مدیریت اطلاعات» هم آن را دنبال نمی کردند.

در مجموع، واحد جمع آوری اطلاعات خارجی، در «سیا» و حتی در «مدیریت عملیات» بر «عملیات مخفی» و «ضد جاسوسی»، برتری داشت. نتیجه این گرایش موجود در «مدیریت عملیات»، «مدیر اطلاعات» و در بین افسران «مدیریت علوم و فنون»، آموزش و یادگیری اندك ضد جاسوسی بود. شمار کمی در این خصوص بخوبی تبحر پیدا کردند.

مثلاً عامل سابق «مدیریت عملیات»، «جورجا لاریس» پیش از آنکه در اواسط دهه ۱۹۸۰، کناره گیری کند، متذکر شد که حتی با اصلاحاتی که خود وی به انجامشان کمك کرده بود، هنوز هم ضعف‌های مهمی در سیستم ضد جاسوسی «سیا» و کل سیستم ضد اطلاعاتی کشور وجود داشته است. او معتقد بود یکی از نقایص بزرگ این بود که پرسنل خارجی «سیا» کار ضد اطلاعاتی مهمی را به عهده نگرفته بودند. «سیا» آن‌طور که باید و شاید برای حفاظت از اسرار دولت و خود، حاضر و آماده نبود و آموزش ضد جاسوسی برای عوامل اجرای رسمی «مدیریت عملیات» ناکافی بود.

«کالاریس» می گفت: «سطح قدرت ضد جاسوسی باید به حدی ارتقاء یابد که به آن توان هدایت و مسئولیت عملیاتی در گستره کل جامعه اطلاعاتی و نیز در سراسر «سیا» را بدهد.»[۸۸]

با شنیدن یادآوریهای «کالاریس»، «کنت دو گرافنرید» که به عنوان مدیر ارشد اطلاعاتی از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۷ در شورای امنیت ملی خدمت کرده است، در اواخر دهه ۱۹۸۰ عنوان کرد که: «من در واقع وحشت کرده‌ام که همه این نظریات قبلاً (و صد البته در آغاز این دهه) ارائه شده‌اند،... در حقیقت این مسأله که آن نظریات و پیشنهادات دوباره طرح می‌شوند، قابل توجه است و نظر به حوادث وحشتناکی که طی دهه گذشته روی داده‌اند، من بر لزوم چنین اصلاحاتی، تأکید می کنم.»[۸۹]

شکست تکان‌دهنده «سی. آی. ای» در محافظت از تقریباً تمامی منابع انسانی خود در خاك شوروی در دهه ۱۹۸۰ و از زمان رسوایی «آمز» و شناسایی و خنثی ماندن وی تا حدود یك دهه آشکار شد و نتایج هشدارهایی را که «کالاریس»، «دوگرافنرید» و دیگران در خصوص ضعف‌های ضد جاسوسی در دهه ۱۹۸۰ داده بودند، روشن ساخت.

ارتش

در وزارت دفاع و همچنین در تك‌تك سرویسهای اطلاعاتی، تغییراتی در بوروکراسی «ضد جاسوسی» صورت گرفت. فرمان «کارتر»، مانور وزارت دفاع را بر روی کمیته ویژه هماهنگی «شورای امنیت ملی» می‌طلبید. که با ضد اطلاعات کشور در ارتباط بود و در داخل وزارت دفاع به طور فزاینده‌ای این درك حاصل شد که نبایستی «ضد جاسوسی» را منحصراً به سرویسهای اطلاعاتی سپرد، چرا که بسیاری از وظایف وزارت دفاع در معرض تهدیدهایی قرار می‌گیرند؛ از جمله تحقیق غیرنظامی، مهندسی و تدارکات که کاملاً زیر چتر جرم‌شناسی یك سرویس اطلاعاتی نمی‌گنجند. همچنین، هر سرویسی بر موضوعات دفاع از امنیت که از مسائل جاری و معمولی بودند، نظارت داشت. موضوعاتی که اگر کار تمرکز می‌یافت، به گونه‌ای مؤثرتر اداره می‌شدند.

در واقع در اوایل دهه ۱۹۷۰، سرویسهای مسلح از تحمیل «رفع موانع امنیتی» برای هزاران تن از پرسنل خودشان، رهایی یافتند. در سال ۱۹۷۳، سرویس بازرسی وزارت دفاع تشکیل شد که این کار را برای سرویسها و سردمداران آنها، پرسنل و کارگزاران سازمان وزارت دفاع انجام می‌داد.

در اواخر دهه ۱۹۷۰ و در تمام طول دهۀ ۱۹۸۰، بسیاری از موضوعات امنیتی و ضد جاسوسی، از نظر سیاست و تحقیق و مهندسی، تحت توجهات دو معاونت وزارت دفاع درآمدند. گرچه این معاونتها خود بندرت در گیر مسائل

ضد جاسوسی می‌شدند، حال کارکنانی داشتند تا برنامه‌های امنیتی چند میلیارد دلاری را که وزارت دفاع در سراسر دنیا جهت حمایت از اطلاعات دفاعی، پرسنل، تجهیزات و نیروهای نظامی خود پیش می‌برد، اداره کنند.

تك تك سرویسها از ابتدا مسئول مقامهای ضد اطلاعاتی خود بودند. هیچ گروهی از عوامل ضد اطلاعاتی وزارت دفاع، سرویسهای اطلاعاتی خارجی را شناسایی و یا خنثی نمی کردند؛ گرچه تحلیل‌های سیستماتیکی از ضد جاسوسی وجود داشتند که از سوی آژانس اطلاعاتی وزارت دفاع که واقع گراتر بودند، هدایت می‌شدند.

با وجود کاهش مأموریتهای آنها، هنوز هم ارتش بازترین دید را نسبت به «ضد جاسوسی» داشت. حتی اگر واحدهای تابعه‌شان دیگر مأموریت رسمی جاسوسی نداشتند، ارتش جهت اهداف مشخص خود، از جمله تشویق فراگیر شدن اطلاعات ضد جاسوسی که در خدمت نیازهای واقعی اطلاعاتی ارتش بودند، نسبت به استفادهٔ ضدجاسوسی حساس و علاقمند بود. دیگر علاقه و عنایتی به براندازی نظامی، رفع موانع امنیتی، فعالیت‌های ضد جاسوسی در جهت حفظ اقدامات ارتش در مقابل تلاشهای خنثی‌سازی سرویسهای اطلاعاتی بلوك شرق، وجود نداشت. نقش ارتش صرفاً وظیفهٔ دفاعی در برابر تهاجم بلوك شرق نبود، بلکه رشد موضع تهاجمی نیز بود. برخی از هواداران ضد اطلاعات ارتش معتقد بودند که این قابلیت را می توان در اهداف وسیع تر ملی به کار برد، اما اکثر افسران کل، مخالف این معنا بودند. ارتش با ایفای این نقش دوگانه، متخصصان ضد اطلاعات را رشد می‌داد. آنها برخی از افسران سابق بودند که پرسنل عادی ارتش را به سوی پذیرش وظایف ضد جاسوسی، هدایت می نمودند. ارتش روی روشهای سرویس خارجی مطالعه می کرد و برنامه‌های آموزشی آن را توسعه می‌بخشید.

کارشناسان و پرسنل وظیفه‌شناس آن در مورد حرفه مذکور تعلیم می‌یافتند. این تعلیمات شامل ارزیابی، بکارگیری (استخدام)، پیش بردن عوامل

جاسوس و همین‌طور تکمیل سیستم امنیت دفاعی بودند. قسمت «جمع‌آوری اطلاعات» با تحلیل‌های ترکیبی در عرصه‌های مختلف ضد اطلاعاتی، حمایت می‌شد. این تحلیل‌ها، تکنیکی بود که نیروی دریایی طلایه‌دار آن بود و ارتش سریعاً آن را پذیرفت. تحلیل گران مرکز فرماندهی واشنگتن و نیز فرماندهی‌های مختلف اروپا و آسیا، اطلاعاتی را در خصوص تهدیدهای مختلف جاسوسی دشمن ـ از قبیل تهدیدهایی که از طرف عوامل خارجی اِعمال می‌شدند ـ گردآوری می‌کردند.

ارتش امیدوار شده بود که بتواند فرماندهان نظامی را از نوع تهدیدهای جاسوسی که با آن روبرو هستند، مطلع سازد و در نتیجه، اقدامهای متقابل و امنیتی را چندبرابر کند.

برخی از مدیران ضد اطلاعاتی، جدای از کاربرد چنین اطلاعاتی در امر دفاع، آن را نیروی بالقوه‌ای جهت بکارگیری وسیع جمع‌آوری اخبار و تحلیل می‌دانستند که با هدف تخریب اطلاعاتی دشمن توأم بود. شاید مهمترین جنبهٔ این برنامه، رشد وسیع اقدامات جاسوسان دوجانبه بوده است. ارتش با شروع فعالیت اطلاعاتی خود، فقط با دو مأمور دوجانبه در دههٔ ۱۹۷۰، تا اواسط دههٔ ۱۹۸۰ بیش از یکصد سال پیشرفت کرد. این ثبات رأی دست‌اندرکاران و عوامل اجرایی، بخش وسیعی از روشهای بلوك شرق را برملا ساخت که با نیروی انسانی بلوك شرق در دل عملیات تحت کنترل ایالات متحده، ارتباط داشت و این شناخت روشها، ارتش روسیه را دچار اخبار نادرستی از اقدامات آمریکا کرد.

برنامه جاسوسی دوجانبه فراتر از خواست ارتش به کار می‌رفت. «اف.بی.آی» هم از بهره‌جویی از آن خرسند می‌شد و «سیا» نیز اطلاعاتی را به دست می‌آورد که در مورد دستورات جاسوسی دشمن از درگیریهای موجود بودند. با این وجود، ارتش، اساساً تنها سرویس فعال موجود نشان داده می‌شد. برنامه‌هایش در قالب یك طرح ضد اطلاعاتی استراتژیك کلی ملی، متمرکز نشده

بود، و درعمل، در واقع تمرکزی در کار نبود.

نیروی دریایی و هوایی نسبت به نیروی زمینی، مأموریتهای ضد اطلاعات خود را، در شرایط خیلی دفاعی تر و محدودتر می‌دانستند. پرسنل ضد اطلاعات، اقدامهای سرویس را با توصیه‌های گوناگون به شاخه‌های مختلف سرویس، در مورد تهدیدهای دشمن و موارد لزوم تحقیق از جاسوسی‌های مشکوك، پشتیبانی می کردند. هر دو سرویس نیروی هوایی و دریایی هسته‌ای پنج تا ده‌نفره از مدیران نظامی در مرکز فرماندهی واشنگتن تشکیل دادند و کار مخفی کردن مسائل ضد جاسوسی و جنایی را به چند صد تن از ژنرالهای نظامی سپردند. بعلاوه، آنها مسئول دادن رهنمود و هدایت امر تحقیقات در پایگاههای خود در سراسر آمریکا و خارج از آن بودند.

به طور کلی، این بازرسان، آموزش ضد اطلاعاتی بیشتری می‌دیدند. به‌هرحال نیروی دریایی و هوایی، آن‌قدرها که ارتش به طور ناگهانی خود را مجهز به این سلاح کرد، تعداد متخصصان و سطح توانایی‌هایشان را افزایش ندادند.

همچنین هر دو سرویس فوق به تحلیل‌های ضد اطلاعاتی ترکیبی علاقمند شدند. واحدهای ضد جاسوسی دفاعی آنان، اطلاعات را از «اف.بی. آی»، و تا اندازهٔ کمتری از «سیا» می گرفتند و به گروه مرکزی تحلیل‌های ارتش ارسال می‌داشتند. بیشتر تحلیل‌ها به جای قسمت‌های تابعهٔ ضد جاسوسی در واحدهای اطلاعاتی سرویس انجام می گرفتند. کار آموزش و تقویت برنامه‌های محدود جاسوسی دوجانبه توسط نیروی هوایی و کار فریبکاری به‌وسیلهٔ نیروی هوایی صورت می گرفت. هیچیك از این دو سرویس، گروههای ضد اطلاعاتی خود را به همکاری با مرکز اصلی اطلاعات ترغیب نمی کردند. برعکس همردیفانشان در ارتش، این واحدهای ضد اطلاعاتی نیروی هوایی و دریایی کاملاً از وجود گردآورندگان اخبار، استراتژیست‌ها و واحدهای طراح نبرد، پاك شده بودند.

ارزش ضد اطلاعات آمریکا را در قرن بیستم می‌توان تا حدود زیادی با افزایش و کاهش شناخت خطر، تبیین کرد. در طول دههٔ آخر جنگ سرد، نتیجهٔ اجماع عمومی دولت در مورد نیاز به ضد اطلاعات مؤثرتر و چگونگی انجام این کار به بهترین نحو ممکن، ساختار جدیدی از ضد اطلاعات بود.

سیاستگذاران قوه مجریه و مقننه همانند کل کشور، باور می کردند که ضد جاسوسی برای منافع آمریکا مهم است. به طور طبیعی در یك کشور دمکراتیك و با وجود میزان ابهام موجود در این خصوص، ضد اطلاعات، زمانی تا حد یك مسأله ملی، اهمیت یافت. دستورات اجرایی صادر گردیدند و کارکنان پخش شدند تا ضد جاسوسی را در امر توسعه و اجرای سیاست امنیت ملی متمرکز و پیاده کنند. کنگره از این تلاشها مطلع بود و نه تنها از آنها حمایت می کرد، بلکه خواستار برنامه‌ریزی استراتژیك «ضد اطلاعات»، به شکلی ملی‌تر و اجرای هماهنگ‌تر شد.

با وجود این تلاشها، تا اواخر دههٔ ۱۹۸۰، هنوز هم استراتژی مرکزی ضد اطلاعات ناچیزی وجود داشت که گویای اولویت‌های ملی و ابزاری جهت اجرای آنها بودند. برخی افراد آژانس ضد اطلاعاتی و تعدادی از شورای امنیت ملی می‌خواستند در همین راستا حرکت کنند، ولی اکثر مدیران ضد جاسوسی به جای رواج یك استراتژی ملی قصد اصلاح هماهنگی درون آژانسی را داشتند.

مثلاً «سی. آی. ای»، تمایل داشت که نسبت به حفاظت از عملیات جمع آوری اخبار خود گله‌مند باشد، ولی ضمناً برای ارتقاء سطح جمع آوری اخبار فنی چندجانبهٔ خود آژانس و همچنین قابلیت‌های تحلیلی کمترین توجه را به ضد جاسوسی معطوف می‌داشت، حتی کمتر از تمامی اقدامات دیپلماتیك و نظامی دولت ایالات متحده.

«اف. بی. آی» در عین حالی که وسیعاً به امر محافظت و ارتقاء کیفیت سیاست و نهادهای ایالات متحده می‌پرداخت، روی نهادهای ایالات متحده تأکید و

کار می کرد. کار «ادارهٔ اطلاعات» و مسئولیتهای بخش اطلاعات رسمی «سیا» و ارتش، مانع جذب اطلاعات از سوی سرویسهای جاسوسی دشمن خارجی که درون آمریکا و خارج از آن به طور همزمان فعال هستند، می شد؛ گرچه این خواست ریاست «ادارهٔ اطلاعات» بود. وزارت دفاع و سرویسهای ارتش، در اکثر قسمت‌ها، منابع ضد اطلاعاتی خود را وقف تقویت امنیت و برنامه‌های اقدامات متقابل در تأسیسات داخلی و خارجی می کردند. در نتیجهٔ این اولویت‌بندی‌های جداگانه، در دهۀ ۱۹۸۰، برنامه‌ریزهای استراتژیك ملی و خلاق کمی وجود داشتند، و این واقعیتی بود که بحق در کمیتهٔ اطلاعاتی «سنا» ذکر شد.[۹۰]

نیاز به اصلاح وضع جمع آوری اخبار ضد جاسوسی آمریکا، تحلیل و بهره‌برداری، به شکل روزافزونی حس می‌شد؛ گرچه تعیین چگونگی اوضاع معیوب تك تك آژانسها، کار دشواری بود. آژانسها خود بوضوح، نقاط ضعف خود را می‌دانستند و برخی از اقدامات مبتکرانه جهت بهبود کار اجرایی را می‌شناختند.

مضحك است که برخی از نقایص آشکار ضد جاسوسی، در دهۀ ۱۹۸۰ و در نتیجهٔ انجام اصلاحاتی در این واحد آمریکا، تشخیص داده شدند. برای مثال، بسیاری از دستگیریها و محکومیت‌های آمریکائیان در دهۀ «جاسوسی»، احتمالاً بدون حفظ منابع و پرسنل کیفی ضد جاسوسی که در سالهای بعدی، معرفی شده بودند، ممکن نبود. به شبکه جاسوسی «والکر» ـ یکی از کارآمدترین شبکه‌های سری، در تمامی زمانها ـ فکر کنید. این شبکه از اواخر دهۀ ۱۹۶۰ تا اوایل دهۀ ۱۹۸۰، روسها را به کُدهای فوق محرمانهٔ آمریکایی مجهز می‌ساخت. شناسایی، دستگیری ومحکومیت اعضای آن، فقط بسته به شانس نبودند («باربارا والکر» شوهر سابق خود، «جان» را لو داد) بلکه از طریق تعقیبات خوب «اف. بی. آی» که تا حد مقدور صورت گرفت و مربوط به اصلاحات اواخر دهۀ ۱۹۷۰ در واحدهای «تحلیل» و «جمع آوری اخبار» ضد اطلاعات می‌شد، انجام پذیرفتند.

بعلاوه، تشخیص آنکه سرویسهای اطلاعاتی خارجی، در صورت عدم ارتقاء کیفی منابع ضد اطلاعات آمریکا در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، چقدر موفق‌تر بودند، نیز دشوار بود. به‌هرحال، اصلاحات، نقایص عمده را از بین نمی‌برد. علاوه‌بر جاسوسان بزرگ روسیه مثل «آدریك آمز»، برخی از سرویسهای اطلاعاتی هم ترتیب نفوذ مکرر در مراکز دفاعی آمریکا را می‌دادند. در میان دیگران، کوبایی‌ها و اهالی آلمان شرقی، سالها تقریباً به طور کامل، عملیات جمع‌آوری اخبار آمریکا را خنثی می کردند. گرچه مدیران ضد اطلاعاتی آمریکا، رشد تحلیل‌های اطلاعاتی را آغاز کردند، باز هم تحلیل گران از بسیاری لحاظ، جزو شهروندان درجه دومی بودند که در رده‌های دوم عملیاتی جای داشتند. و گرچه ایالات متحده، قدرت خود را برای خنثی‌سازی برخی از اقدامات جاسوسی دشمن تقویت کرد (همان‌گونه که دیده شده، مثلاً در سال ۱۹۹۱ در جنگ خلیج فارس)، هنوز هم قادر به تخریب و یا نفوذ و ادارهٔ بسیاری از اقدامات خارجی، به روشی مؤثر، و یا استفادهٔ کامل از «ضد جاسوسی» و بکار بردن منظم اخبار موثق، نبود.

فصل چهارم

خدمه سیاست، اصول عملیات مخفی

از نظر بسیاری از آمریکائیان، در صورتی که خطر واضحی موجود نباشد، عملیات مخفی پیشنهادی قراردادی و بهترین راه ممکن است. این مسأله اثر و بقایای حیله‌های کثیف یا جنگهای سری است و به طور کلی با یك سیاست خارجی دمکراتیك منافات دارد. منادیان این دیدگاه که در دهۀ ۱۹۷۰ براساس سیاست خارجی آمریکا سیطره یافتند و در برخی مجامع امروزی، سرشناس شده‌اند، معتقدند که عملیات مخفی باید محدود گردد و یا فقط در برخی شرایط استثنایی مورد استفاده قرار گیرد.[۱]

در انتهای این طیف عقیدتی، کسانی وجود دارند که «عملیات مخفی» را جانشینی برای سیاست می‌دانند؛ یعنی وقتی دیپلماسی به تنهایی کارگر نیفتاد، و یا اقدامات آشکار نظامی بسیار خطرناك بود، هر کاری می‌توانی انجام بده، زمانی که همه ترفندها با شکست روبرو شده‌اند، هر کاری بکن و یا اینکه به جای هیچ کار، کاری بکن.

وقتی این دو نظریه در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ به قدر کافی مطرح گردیدند، و آمریکا در گیر حوادث آمریکای مرکزی بود، چه می توانست روی دهد؟

مشکلی که آمریکا بویژه در دوران ریاست جمهوری «ریگان» دچارش بود، نهایتاً با نبود اهداف مشخص و واضح، فروکش کرد. آیا سلاحهای ممنوع برای سرکوب شورشیان السالوادر یا ساندنیست‌ها بود؟ تعداد کمی از افراد خارج از «شورای امنیت ملی» و «سیا» (و تعداد نه چندان زیادی در این دو مکان) بواقع می دانستند که چه اتفاقی در حال وقوع است.

با سیاست داخلی و خارجی نامشخص دولت، عملیات مخفی به جای آنکه ابزار مفیدی در خدمت سیاست باشد، خود به موضوع اختلافات عمومی تبدیل شد. کنگره، به طور ناگهانی، بودجه کنتراها را قطع کرد و کاخ سفید تدابیر منظمی را جهت حفظ سرمایه آنها به کار بست. و این استراتژی‌ای بود که به رسوایی به اصطلاح ایران ـ کنترا (رسوایی مك فارلین ـ م) در اواسط دهه ۱۹۸۰ منجر گردید. نتایج این عملکرد غیرقابل اجتناب نبودند. همان گونه که پس از جنگ جهانی دوم مشخص شد، هدایت «عملیات مخفی» در سرویس در جهت منافع ملی، امری ممکن بود.

اصول اولیه

اصل مهم و اساسی عملیات مخفی این است؛ «مؤثر بودن»، و این باید بخشی از یك سیاست خوب هماهنگ شده باشد. باید روی اهداف فکر شود و ابزار نائل آمدن بدانها، به طور منطقی محاسبه گردند. روی عملیات مخفی نمی توان بشدت تأکید کرد؛ زیرا عملیات مخفی یك ابزار سیاسی است و نه جانشینی برای سیاست و یا وسیله‌ای جهت ماجراجویی‌های خارجی. برای موفقیت، باید «عملیات مخفی» را یك روش بسیار طولانی مدت دانست. این مسأله جزء تفکرات

«الیزابت اول» برای تضعیف اسپانیا و کاتولیک‌ها در قرن شانزدهم بوده و نیز از خطوط فکری فرانسویان در جهت حمایت انقلاب آمریکا در برابر انگلیسی‌ها در قرن هجدهم بود.[۲]

چون عملیات مخفی، جانشین سیاست نیست، کلاً وقتی دولتی آن را به کار می‌بندد که نمی‌داند چه می‌خواهد بکند؛ دولتی که متوسل شدن به وسایل را به روشی مداوم و هماهنگ رد می‌کند و عملی را با ساده‌اندیشی انجام می‌دهد، ناکام می‌شود.

مثالهای چنین دولتهای مردّدی می‌تواند انگلیس و آمریکا باشند. در برخورد با احزاب حاکم کمونیست، ابتدا پس از انقلاب روسیه و سپس تا دههٔ ۱۹۲۰ و بعد تا اواخر دههٔ ۱۹۴۰.

در عین حالی که دو ابرقدرت غربی تمایل نداشتند در حاشیه بیکار بنشینند، هیچیک نمی‌توانستند دقیقاً تصمیم بگیرند که در پاسخ به روند رشد یابندهٔ کمونیست چه واکنشی نشان دهند. در این حالت بی تصمیمی «عملیات مخفی»، بشکلی تردیدآمیز، انتخابی آزاد و مخاطره‌آمیز و منطقی به نظر می‌رسید.

«عملیات مخفی» یک تیر جادویی نبود که وقتی تقریباً همه ابزار دیگر ناکام می‌ماندند، به کار رود. آن بایستی معمولاً با حمایت دیپلماتیک، پشتیبانی ارتش و یا اقدامات اقتصادی هماهنگ می‌شد. ممکن بود به طور تصادفی، موقعیتی پیش آید که طی آن، یک اقدام مخفیانهٔ یکباره، به کار هدفی مشخص ـ مثلاً قتل عام ـ آید (و یا ممانعت از قتل عام) که در هر حال می‌توانست موازنهٔ قدرت داخلی یا خارجی را درحالتی دلخواه تغییر دهد. ولی تاریخ نشان می‌دهد که چنین شرایطی بندرت، خودشان پیش می‌آیند و عمل در آن شرایط برای رسیدن به هدف مدّنظر ممکن است به سادگی درک به‌وجود آمده از شرایط فوق باشد. احتمال دیگر آنکه، به «عملیات مخفی»، همچون یکی از وسایل بی‌شمار حصول اهداف سیاسی نگریسته می‌شد، و این درحالی بود که اهداف مزبور به تنهایی یا به شکل مؤثر و یا

ابزار آشکار سیاسی، دست نیافتنی بودند. در این اوضاع، بهترین کار، ارزیابی دقیق خطرات و مشکلات «عملیات مخفی» بود. با اعلام این اصول بود که تقاضای «عملیات مخفی»، بی کم و کاست، مطرح گردید. و این ترغیب دولت به اعمال سیاستی روشن بود که به دفاع با عملیات مخفی تمایل داشته باشد. و در صورت لزوم به همراه دید کلی از دیگر اقدامات مخفی یا آشکار، به کار رود.

یك دولت دمکراتیك نباید به عنوان یك قانون به فعالیت‌های ابداعی خارجی دست بزند، مگر آن که فرصتی منطقی برای حمایت سیاست خود پیش آورده باشد و یا خود مایل باشد به مبارزهٔ دولتی بجا در جهت آن هدف مبادرت ورزد. در یك دمکراسی، ابزار و اهداف کلی، به گونه‌ای منطقی برای دستیابی مورد بررسی قرار گرفته و باید به اطلاع عموم برسد. این بدان معنا نیست که دولت باید مختصات برنامه‌های «عملیات مخفی» را برای همگان شرح دهد، بلکه صرفاً برنامه‌هایی که باید با سیاستهای وی هماهنگ شوند، بایستی تشریح گردند. این عمل ضمانتی علیه مخالفت‌های عمومی است. جزئیات پخش شده، قدرت برانگیختن خشم عامه را ندارند، چیزی شبیه تبادل گروگانها در دههٔ ۱۹۸۰ که عموم مردم آن را تبادل در عوض سلاح می‌دانستند.[۳]

سیاست، فرصت و مردم

برای اجرای کامل نقش «عملیات مخفی» باید فرصتی پیش آید که بتوان بر حوادث خارجی -و مردمی که می‌توانند از فرصت‌ها، طرح و برنامه بسازند- تأثیر گذاشت. به علاوه، دولتی که به عملیات مخفی می‌اندیشد، باید قدرت و اقتدار استفادهٔ مؤثر از آن را داشته باشد.

این مورد بویژه هنگامی است که «عملیات مخفی» نیاز دارد که خارجیان در تلاشی مشترك گردهم آیند؛ مثلاً سعی محرمانه ایسلند در جهت تجهیز آمریکاییان برای دفاع از ادعایشان و احقاق حقوق شمالی‌ها از بریتانیای کبیر، بی‌فایده بود.

ایسلند در ایالات متحده هیچ منفعتی نداشته و همچنین، این موضوع هیچ منفعت استراتژیکی در ایالات متحده نیز به همراه نداشته است. البته ممکن بود فرصت‌هایی موجود باشند که دستیابی به اهداف خاصی را مهیا می‌سازند ولی کشوری کوچك بدون اقتدار زیاد، به تنهایی قادر به کسب آن نیست.

حتی کشوری کوچك و ضعیف می‌تواند فرصتی مناسب را شکار کند؛ مانند اسرائیل که برنامه «عملیات مخفی» را برای مهاجرت یهودیان از عراق و ایران در اواخر دهۀ ۱۹۴۰ تدارك دید.[۴]

برای حصول این هدف، اسرائیل از همکاری مقامهای رسمی در همان کشورهای متخاصم بهره‌مند بود. اسرائیل فرصتهایی را یافته و از آن برای ترغیب مقامها استفاده می‌کرد تا آنها در کشورهایشان چشم‌ها را بر حضور مخفیانۀ اسرائیل ببندند.

زمان‌سنجی در شکار فرصتها، مهم است؛ پیش‌بینی جریان حوادث و عمل کردن بموقع در هنگامی که هنوز زمان موجود است، از خواص زمان‌سنجی است. شروع و وارد شدن به یك برنامه مخفی که خیلی زود هنگام باشد، می‌تواند فاجعه آمیز باشد در حالی که انجام آن پس از فراگیر شدن یك بحران ـ و بعد از آنکه دشمن مواضع تدافعی خود را مشخص کرده است ـ می‌تواند پربار و مفید باشد. «عملیات مخفی» به عنوان یك اقدام ابتدایی بسیار مؤثرتر است؛ یعنی کاری که در آمریکا در دهۀ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ انجام داد و به برخورد با کمونیست‌ها پرداخت، ولی در اواسط دهۀ ۱۹۷۰، وقتی فعالیت کمی برای خنثی‌سازی اقدامهای فعالانۀ روسیه انجام گرفت، کم کم به فراموشی سپرده شد. در ردۀ بالا هم بایستی رهبریت حمایت کننده و علاقمند به کار گرفتن فرماندهان یا مدیرانی که بتوانند از فرصتها استفاده کنند و نیز قادر به هماهنگ‌سازی برنامه‌های آشکار و پنهان باشند، وجود داشته باشد.

این متخصصان عملیات مخفی تمایلی ندارند که هنر نظم ایده آل ارتش و صراحت و اطاعت آن را به گونه‌ای بسیار خلاقانه و خیالی به نمایش بگذارند. آنان

ایده‌هایی را ارائه می‌دهند و آنها را به شکل عملیات مخفی در می‌آورند، و این عملیات را با اقدامات علنی هماهنگ می‌سازند؛ کاری که نیازمند تیزبینی قابل ملاحظه‌ای است. در قرن شانزدهم، «الیزابت اول» خود را میان چنین افرادی محصور کرده بود.[5] در واقع، این امر تصادفی نیست که وی، فرماندهان خود را به برگزیدن مغزهای هدایتگر خلاق در جهت یکباره فعال کردن آنها، ترغیب می‌کرد؛ افرادی در آن روزگار همچون «ویلیام شکسپیر» و «کریستوفر مارلو» که «لویی شانزدهم» برخلاف توصیهٔ وزیر خارجه‌اش به دلیل نمایشنامهٔ «پیر آگوستین دوبومارشه» آنها را کنار گذاشت و «روزولت» بر «روبرت شروود» و حقوقدان عجیبی همچون «بیل داناوان»، تأکید می‌کرد.

اگر سیاستگذاران و فرماندهان ارشدشان برحسب تصادف به قدر کافی برای انتقاد از خود و انتقاد از سیستم عملیات مخفی، قدرتمند بودند، «عملیات مخفی» می‌توانست مؤثر باشد. این مطلب بدان معنا نیست که صرفاً فرماندهان یا زیردستانی که شکست خورده‌اند، کنار گذاشته شوند؛ بلکه به این معناست که ارزیابی سیستم، روشن می‌کند که چه چیزهایی غلط بوده‌اند و بنابراین سعی شود تا آنها ترمیم گردند (از بوروکراسی، با توجه به منافعش، نمی‌توان انتظار داشت که این نوع ارزیابی از خود را انجام دهد) طی دورهٔ کوتاهی پس از جنگ جهانی دوم، حکومتهای ایالات متحده دارای چنین تفکری بودند، اما از آن پس به طور منظم عمل نکردند.

ثمرهٔ رهبری قوی از بیرون و درون سیستم حکومتی، «خود ارزیابی صادقانه» است که شبیه چنین رهبری مقتدرانه‌ای، نادر است. با این وجود، رهبری خلاق هماهنگ کننده و خودارزیاب در رأس کشور، برای فراهم‌سازی عملیات مخفی مؤثر و کارآمد، کافی نیست. باید مجریان مجرّبی که بتوانند سیاستهای اجرایی کلی را بر مصداقها منطبق کنند، نیز وجود داشته باشند. کار کمك به گروه "X" و تضعیف گروه "Y" در آن حوزه است.

چنین مجریان متبحّری نیازمند آن هستند که مسئول شده و انگیزه‌دار گردند. اقدامات سیاسی مخفی، حتی وقتی مستلزم خطرات شخصی کمی باشد، محتاج زنان و مردانی است که به نتیجه کار بیندیشند. بسیاری از بهترین عوامل اجرایی، طی سالها، کسانی بوده‌اند که طعمهٔ دامی شده‌اند، چه چپ و چه راست، چه طعمهٔ سیستم پادشاهی، امپراتوری، طعمهٔ مذهب و یا یك قوم.

ذکر این نکته ضرورتی ندارد که مسئولیت بیش از حد و یا خیالپردازی می‌تواند با جلوگیری از تحلیل صحیح موقعیت فاجعه آفرین باشد. کسانی که وقتی شرایط مهیا نیست، سعی داشتند آشوبهایی به راه بیندازند، مثل «چه گوارا» در بولیوی در سالهای ۱۹۶۰، این حقیقت عریان را، در عین دلتنگی شان، درك می کردند.

مجریان، همچنین باید مسئول ابزار خود عملیات مخفی نیز باشند. آنها باید بدانند که این وسیله می‌تواند کارگر باشد و هست. فرستادن افراد به میدان جنگ، درحالی که قدرت سلاحهای خود را باور ندارند، خوب نیست.

مجریانی، مانند مدیران، باید خلاّق بوده و بتوانند لحظه‌ها و فرصتها را اشکار کنند و برای بهره‌برداری از آنها، برنامه‌ریزی نمایند. دستورات دقیقی برای عمل در شرایط دشوار و پیچیده و برخورد با شخصیت‌های غیرقابل پیش‌بینی، از بالا نخواهد آمد. «عملیات مخفی» غالباً محتاج فرد بسیار خلاّقی است که امتیاز «شکار فرصتها و بهره‌جویی از آن، تشخیص موضوعات و افرادی که بتوان آنها را به منظور حصول نتایجی در کنار هم جمع کرد»، را داشته باشد؛ فردی همچون «تی. ای. لورنس» در منطقهٔ عرب‌نشین که اعراب حجاز را علیه ترکها، در سال ۱۹۱۷، برانگیزاند، و یا «گوستاو پاراووس» تاجر، که ترتیب انتقال «لنین» و دیگر بلشویکها را از آلمان و عبور از مرز روسیه در طول جنگ جهانی اول و پس از سقوط تزار، داد.

«پاروس» موقعیتی را یافت که از آن طریق می توانست روسیه را از صحنه

جنگ خارج سازد و حدس می‌زد که بلشویکها به تضعیف دولت موقت پس از «کرنسکی» کمك می کنند.[۶]

این نوع خلاقیت، یعنی قدرت قضاوت بی‌درنگ، اقدام سریع و ناگهانی، عمل براساس این آمیزه فکری، متقاعد ساختن و داشتن غریزه، جوهره دکترین بوروکراتیك سازمانی مدرن دیکتاتوریها و یا رژیمهای دمکراتیك نیست. در پرتو تکنولوژی ارتباطات امروزی، تلاشها، تغییرات شگرفی نمی کنند جریان عملیات مخفی محتاج ظرفیتی هستند تا مثل دریاسالار «نلسون» در سال ۱۸۰۱ در «ابوخیر» عمل کنند؛ یعنی جایی که وی نیروهای نظامی فرانسه را نابود کرد و لشکرکشی ناپلئون را فلج ساخت، و این درحالی بود که نظر نیروی دریایی هفته‌ها بعد رسید.

خلاقیت یقیناً مهارت فنی و دانش انگیزه‌ها و فرهنگ عوامل اجرایی که به نفع یا علیه آنها کار می کند را رد نمی کند. برای دانش، جایگزین کوچکی وجود دارد. خادمین جدید پرشور و حرارت خارج از دانشگاه که هرگز درون یك فرهنگ خارجی زندگی نکرده‌اند، احتمال ندارد که از بهترین مجریان عملیات مخفی شوند. رقابت تخصص ویژه آنان ـ از جمله اقدامات شبه نظامی یا تبلیغاتی ـ برای عوامل اجرایی، یك امر الزامی انجام نشدنی است.

بالاتر از آن، آنها نیازمند تقویت حس ششم در موارد کاری و آنچه که می کنند، هستند؛ مانند «کیم رود» یا «رد کیپ لنیك» خیالی و یا «واسموس» آلمانی که افراد طوایف را برای جنگ با بریتانیا در خاك ایران درجنگ جهانی دوم، گرد هم آورد. به تجهیز افکار عمومی «روریتانی»ها در حمایت از گروه X و مخالفت با گروه "Y" فکر کنید. این مسأله فقط برای کسی با معناست که بداند چه موضوعاتی احتمالاً به «روریتانیا» رجوع می‌شوند و این موضوعات، چگونه توجه ایشان را جلب می کنند. کارشناسان باید بدانند که آیا یك ابزار علنی از خارج، به همراه اظهارات دیپلماتیك از قبل تنظیم شده برای رهبران «روریتانی» کافی خواهد بود و

یا آنکه اولین ضرورت در جامعه «روریتانی» تأمین «حمایت» در حیطه وسیع است. اگر چنین باشد، متخصصان «عملیات مخفی» باید بدانند که روی کدام فرد اهل «روریتانی» می توان جهت کمك ابتدایی به معنای «حمایت»، حساب کرد. برای مثال، اگر موضوع تجارت یا کشاورزی باشد، کارشناس (البته با فرض آنکه این شخص قدرت و سیاست اجرایی خوبی داشته باشد) باید به آژانسهای تجاری و زراعی دولت خود مراجعه کرده و به موقع به کسب حمایت و اعمال آشکار بپردازد و با آرامش آن را در مجامع تجاری و زراعی «روریتانی» طرح کند.

رئیس آژانس اطلاعاتی انگلیس در ایالات متحده، «ویلیام وایزمن»، وقتی از حمایت عوامل اجرایی برای درگیر کردن سریع آمریکا در جنگ جهانی اول پس از اعلام جنگ آمریکا در سال ۱۹۱۷ برخوردار شد، این کار را کرد.

استفادهٔ اجرایی از روشهای علنی برای تکمیل تکنیك‌های آشکار در جهت تغییر روند رشد حزب سمبولیست «روریتانی»، چطور؟

این مطلب مستلزم تفسیر بیشتری است. عوامل اجرایی «ساوی» موضوعات مشخص پول رایج را در بحثهای عمومی مطرح و دیگر موضوعات را دور از چشم مردم و پنهان می‌دارند. در هر بخش مهم جامعه، جایی که عملیات مخفی وجود دارد، آنها مخالفت با حزب و کاشتن بذر تضاد را از درون آن، دامن می‌زنند. عوامل اجرایی عملیات مخفی ایده‌آلها، تکنیك‌ها و منابعی را برای ایجاد تکیه گاههایی برای رهبری، و تأثیر مخالفت گروههای سیاسی به کار خواهند بست؛ و تمامی اینها بدون دادن کمترین فرصتی به سمبولیست‌های «روریتانی» جهت اثبات این است که مخالفتشان احیاناً می تواند ابزار یك قدرت خارجی باشد.

یك کارشناس عملیات مخفی به منابع در دسترس نظر دارد، برای آنکه ممکن است به این نتیجه برسد که حرکت جزئی در مقابل «روریتانی» کار ساده‌ای است و چنین اقدام بلندپروازانه‌ای ممکن است به افشاگریهای شتابزده‌ای منجر گردد؛ در حالی که این تلاشها باید صرفاً بر اساس کسب منافعی، برنامه‌ریزی شود.

یعنی روابطی که شخص در آن بتواند زمانی دیگر، اعتماد به نفسی منطقی پیدا کند.

اگر کارشناس مزبور فردی شجاع باشد، این را به زبان خواهد آورد. این همان چیزی است که یك متخصص «بی. آی. ای» در سال ۱۹۷۰، زمانی که «نیکسون» به «سیا» فرمان داد تا مانع انتخاب «سالوادور آلنده» در شیلی شود، انجام داد. و این فرامین از همان اهدافی بودند که ایالات متحده ابزار لازم جهت دستیابی بدانها را در اختیار نداشت.

البته مقامات بالاتر با فقدان سیاست بادوامی نسبت به «روریتانی» احتمالاً عملیات مخفی نیمه حمایت شده را بهتر از هیچ می‌دانند. ولی عواقب تصمیمی که با آن همراه است، دامنگیر خود آنهاست و نه مدیران عملیات مخفی و یا کارشناسان آن.

به محض اینکه متخصصان، «عملیات مخفی» را با واژه‌های مخصوصی تعبیر کنند، نیروهای امنیتی چه تحت پوشش رسمی و چه غیر رسمی، به صحنه آمده و سعی خواهند کرد مهره‌های تعیین شده را وادارند تا نقش‌های مربوطه را اجرا کنند. اگر بازیگران این نقشها به آنچه که برنامه‌ریزان عملیات مخفی در ذهن پرداخته بودند، نزدیك می‌شدند، باید بازیگران جدیدی فوراً به کار گرفته و استخدام می‌شدند؛ زیرا آنموقع افرادی ناتوان و کم‌هوش جنبه پیچیده عملیات مخفی را بعهده داشتند. کارایی تا حد زیادی بسته به یك ساختار برتر است که قبلاً در جایی مورد نیاز بوده است.

زیربنا

بدون حمایت مناسب مردم و مواد لازم، سیاستگذاران ـ به ویژه در جوامع مدرن و پیچیده ـ نمی‌توانند از طریق «عملیات مخفی» بر حوادث خارجی تأثیر گذارند. پس از آنکه برنامه‌ای آغاز شد، زمینه و زیربنا می‌تواند وسعت یافته و یا اصلاح شود، ولی معمولاً برای انجام اقدامات آشکار و مؤثر، باید زیربنایی وجود داشته باشد. لازم نیست همهٔ جزئیات، آشکار و علنی باشد ـ برخی می‌توانند علنی

و نیمه علنی باشند ـ ولی آنچه ایشان انجام می‌دهند، باید با جزئیات مخفی هماهنگ و توأم باشد. این زیربنا، همیشه شامل دو بخش است: مردم و ملزومات مهم مادی.

پرسنل

به جز افسران حرفه‌ای و مدیران، دو نوع دیگر از متخصصان نیز برای «عملیات مخفی» مؤثر لازم است: اول افسران ابزار فوق مخفی و دوم متخصصان فنی.

گروه اول باید غیررسمی و یا از افسران اطلاعاتی «غیرقانونی» و یا خارجیانی که تا آن زمان در آنجا بوده‌اند و مشتاق و قادر به خدمت در خط مقدم هستند، باشند. آنان یا از افسران فوق مخفی، حرفه‌ای‌های تمام وقت «غیرقانونی» و یا از کارکنان پاره وقتی باشند که مهارت و دانش و دسترسی و یا قدرت اثرگذاری برخارجیان و یا وقایع خارجی را داشته باشند. آنها ممکن است روزنامه‌نگار، سیاستمدار، رهبر دانشجویی، افسر بازنشسته ارتش، رهبر اتحادیهٔ تجاری، تاجر، آکادمیسین و یا متخصص روابط عمومی باشند.

همکارانشان معمولاً باور نمی کنند که آنها با سرویسهای اطلاعاتی خارجی سازش کرده‌اند. نقش یك افسر فوق سری در زیربنا، کمك به افسران عادی و کار با جاسوسان خارجی استخدام شده یا سازشگران گروههای ویژه در یك طرح عملیات مخفی است. افسران مربوطه و شبکهٔ ایشان باید ـ حداقل به شکل ساختاری آن که کم و بیش دائمی هستند ـ حفظ شده و به برنامه‌ریزان عملیات مخفی امکان دهد تا بفهمند چه کسی در یك جامعه خارجی، بانفوذ است، چه کسی قابل اعتماد و یا چه کسی موقع‌شناس است. فقط در این صورت است که وقتی فرمانی صادر شود، عملیات مخفی می تواند وسیله فعال و موفقی باشد. انگلیس پس از جنگ جهانی دوم در ایران، چنین زیرساختی را در اختیار داشت. در سال ۱۹۵۳، زمانی که آمریکائیان و انگلیسی‌ها قصد براندازی دولت مصدق را کردند، انگلیس در آنجا شبکه‌هایی داشت. طی دهه‌ها، مسکو در نقاط مختلف دنیا، زیر

ساختهایی در اختیار داشت. برای مثال در سال ۱۹۷۴، در انقلاب پرتغال، رهبران روسیه در موقعیتی قرار داشتند که نقش مهمی را در آن کشور ایفاء می کردند و تقریباً بر آن سیطره داشتند. ایالات متحده چنین اقتداری را برای تسلط بر کمونیسم اروپای شرقی، آمریکای لاتین و تا حدودی، پس از جنگ جهانی دوم، در جاهای دیگر داشت.

ولی زمینهٔ کاهش و محو این قدرت مهیا شد. وقتی ایالات متحده در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ نیازمند زیرساخت و زمینهٔ نیروی انسانی در ایران بود تا نفوذ خود را در آنجا اعمال کند، منابعی موجود نبود. کاخ سفید و «سیا» ناگزیر بودند به اسرائیلی‌هایی تکیه کنند که در ایران جاسوسان خودشان را داشتند و یا بر شهروندان عادی تکیه کنند که در مورد ایران، تخصصی نداشتند و فاقد ارتباطات قابل اعتماد در آنجا بودند.

امکان عملیات مخفی بسته به شبکه ارتباطات معتمد و افرادی است که بدانند چگونه بر حوادث منطقهٔ مورد نظر نفوذ پیدا کنند. آنهایی که زیرساختی برای خود دست و پا کرده‌اند، باید به دنبال کسانی باشند که بنا به مجموعه‌ای از دلایل اعتقادی گرفته تا دلایل مادی و مالی، بتوانند کمك کرده و بکنند. از نظر ایده‌آلی، چنین امکاناتی در صورت درك و شناخت آنکه چگونه باید بر حوادث تأثیر گذاشت و یا در صورت تمایل به شکار و استخدام سازشگران دیگر اقدام کرد، به دست می آیند.

نیازی به کنترل امکانات خارجی ـ اعم از سیاستمداران، روزنامه‌نگاران، رهبران قومی یا فعالان اجتماعی ـ به عنوان بوروکراسی‌هایی که ریشه در سنت آمریکا داشته و آمیخته به دقت و کفایت هستند، نیست. بسیاری از خارجیان تمایل دارند در مأموریتهایی همکاری کنند، بدون آنکه چشمداشت مالی داشته باشند و یا به شکل جاسوسان کنترل شده در آیند. بهترین تلاشها در زمینه عملیات مخفی آنهایی هستند که به افراد کمك می کنند تا آنچه را که قادرند به گونه‌ای مؤثرتر انجام

دهند، عملی سازند. نسبت به آنچه که بدون چنین مساعدتهایی برایشان مقدور است، این امر به معنای تهیه وسیله، راهنمایی، حمایتهای اخلاقی، مادی و فنی و در صورت امکان پناهگاهی امن است.

مرسوم بوده که آمریکا و (شاید بریتانیا) به دنبال کنترل سازشگران خارجی از طریق تبدیل آنان به جاسوسان استخدام شده، بوده‌اند. اغلب، روسیه بسیار ظریف‌تر و زیرکانه‌تر عمل می کرده است. مسکو راهنمایی و حمایت مادی خود را صرف مجموعه‌ای از انواع جاسوسان تحت کنترل خود می کرد که به برخی کارها پاسخ مثبت می‌دادند و برای انجام آنها پول دریافت می کردند. روسیه به تماس افرادی اعتماد می کرد که فقط از راهنمایی کلی در جهت سیاست روسیه وچگونگی اجرای آن، برخوردار می‌شدند. طبق نظر «هاگ تاور»، یکی از وکلای رده بالای اسبق ایالات متحده، ضعف‌های عملیات مخفی آمریکا، در زمان پس از جنگ، این گونه استدلال شده‌اند:

ـ«بنده قبلاً بی مسمی بودن واژهٔ جاسوسان را برای چنین امری توضیح داده‌ام. این کلمه دارای ربطی است که بنده تصور می کنم واژهٔ تحقیر آمیز غیرواقعی و غیرضروری است. بعلاوه، به یك به اصطلاح جاسوس، نباید بگوئیم فردی است که فرمان شخص دیگری را اجرا می کند، او یك سازشگر نیست. رابطه با یك جاسوس، اگر مؤثر باشد، معمولاً به حالت گیرندهٔ اخبار و براساس برنامه‌ای مناسب و اهدافی منطقی، خواهد بود.

جاسوس یا سازشکار نباید یکسره به ارباب خود وابسته باشد. اگر نگوئیم در اکثر موارد، در بسیاری از جاها، جاسوس، نوعی نسبت سازمانی خواهد داشت که همان علاقه و ارزش عملی کار است، و باید حمایتی که از وی به عمل می آید محدود گردد، زیرا مستلزم بدست آوردن امتیازاتی هم در حاشیه کار است و شاید فقط تأثیری از نظر سازماندهی داشته باشد.[۷]

شغل افسران مربوطه، شناسایی و تعیین منافع خارجیان مناسب و

دارایی‌های آنهاست و نیز حصول اطمینان از این بابت که خواهان ادامه کسب منافع خود همگام با منافع ایالات متحده هستند. افسران «عملیات مخفی» باید اطمینان یابند که نقششان مهم است و روابط مخفی ما برای آنان وضعیتی متفاوت از دیگران به وجود آورده است. درآمدشان باید به آنها اطمینان دهد که برای مدتی طولانی دوام خواهد داشت و حتی در صورت بروز هر شکستی، قطع نخواهد شد. در اوقات بحرانی، هیچ چیز به اندازه یك گواهی موفقیت و وفاداری، به شخص کمك نمی کند. افسران ممکن است مجبور شوند زیردستان خود را برای استفاده از تجهیزات جدید و یا شرکت در اقدامات تازه، آموزش دهند. اکثر اوقات شرایطی پیش می آید که نیازمند وجود گروهی از افراد است که با هم کار کنند و آنان گاه با یکدیگر ناآشنا و حتی از هم متنفرند. افسر مربوطه ناگزیر است تصمیم بگیرد که کدام پیوند احساسی را در خود حفظ کند؛ فقط مأموریت در گروه، تنفر از دشمن و یا وفاداری را؟ اگر یك خارجی قادر به ایفای نقش خود در یك عملیات نباشد، آیا باید ارتباط با وی قطع گردد؟ چنین تصمیماتی نه تنها محتاج قضاوت خوب است، بلکه نیازمند شجاعت نیز هست. افسر مربوطه احتمال دارد مجبور شود بپذیرد که قضاوت شخصی‌اش نسبت به یك فرد، اشتباه بوده است. بعلاوه، بحران در زمینه نیروی انسانی، مختص پرسنل فنی است. برای مثال، شامل کسانی است که مدارك جعلی درست می کنند تا افراد دیگر بتوانند مسافرت کنند، زندگی و یا کار کنند، که در غیر این صورت، در جاهایی که اقامت دارند این کارها برایشان میسر نیست. در اواخر دهۀ ۱۹۷۰، دولت ایالات متحده آمریکا مدارك جعلی دولتی کانادایی تهیه کرد تا بتواند به دیپلماتهای آمریکایی مخفی شده در ایران کمك کند، که بتوانند فرار کنند.

دیگر متخصصان فنی باارزش، کسانی هستند که دارای مهارتهای شبه نظامی بوده و می توانند خارجیان را در زمینه تاکتیك‌های تهاجمی و تدافعی آموزش دهند و نیز افرادی که در تکنیك‌های سیاسی تبحر دارند و می‌دانند چگونه

از کاندیداها حمایت کنند، چگونه از فنون رأی گیری جدید استفاده نمایند، و چطور رأی به دست آورند. تهیه لیستی از کارشناسان این چنینی، کار بخش «زمینه‌سازی» است. اگر این لیست آماده نگردد، مدیران عملیات مخفی وقتی کار از کار گذشت، به فکر و تقلای یافتن متخصص مناسب می افتند.

حمایت مادی

نیم دیگر کار زیرساخت مخفی، شامل حمایت مادی است. در میان مهمترین جنبه‌های حمایت مادی، ابزاری همچون انتقال پول، ارتباطات و مسافرتهای مخفیانه و ایجاد تسهیلاتی برای ملاقات اعضاء، پناهگاه امن و آموزش، وجود دارند. انتقال پول به صورت مخفیانه، کار خیلی دشواری نیست. می توان یك حساب بانکی در سوئیس (یا لوکزامبورگ، یا جزایر «کامن» ـ در شمال غربی جامائیکا ـ و یا جای امن دیگری در «کارائیب») باز کرد، سپس پول به شماره حسابی در بانك دیگری از همان کشور واریز می‌شود. بعد در موقع لزوم، به حسابی از کشور دیگری فرستاده می‌شود. گه‌گاه، دولتها در جریان این نقل و انتقالات، گیر می افتند و دچار دردسر اجتماعی می‌شوند، ولی اغلب این طور نیست. تکنیك دیگر آن است که دولت یك بانك قانونی در یك کشور خارجی تأسیس کند. گیرندهٔ پول، حسابی در همان بانك افتتاح می کند. سپس پول از حساب دولت به حساب شخص گیرنده، واریز می گردد. مسکو طی دهه‌ها، از این حیله استفاده می کرد. در سالهای دهه ۱۹۷۰، مسکو در ایتالیا، یونان و هر جای دیگری فعالیت‌های مالی داشت و این کار را با داشتن شرکتهای تجاری قانونی که از قبل با روسیه در معامله بوده‌اند، انجام می‌داد و به شرکتی که به‌وسیلهٔ سرمایه‌های شخص گیرندهٔ وجوهات، اداره می‌شد، کارمزد می‌پرداخت.

البته فروپاشی شوروی، راهگشای دیگران شده است و راه ساده‌تری مانند ارسال وجوه نقدی زیادی به احزاب کمونیست ایالات متحده و هرجای دیگری در غرب را پیش‌پای آنان گذارد.

ارتباطات، محور عملیات مخفی موفقی است که مرکز فرماندهی را با عملیات صحرایی مرتبط می‌سازد. اگر در آنجا، سفارتخانه‌ای وجود داشته باشد، این کار دشواری نیست. پیامهای رمزدار می‌توانند به وسیلهٔ مدیران مرکز فرماندهی به سفارتخانه فرستاده شوند تا برای جاسوسان و زیردستان منطقه ارسال گردند. جاهای دیگری مانند اسرائیل، مستقیماً رادیوها و پیکهای سیاسی ارتباطی محرمانه‌ای از مرکز فرماندهی برای جاسوسان منطقه در اختیار دارند که مفید می‌باشند. اگر پیك‌های سیاسی استخدام شوند، باید ترتیباتی برای نفوذ و جلوگیری از نفوذ جاسوسان در منطقه دلخواه، اتخاذ گردد. ملاقات بین پیك‌های سیاسی یا افسران مربوط و جاسوسانشان و زیردستان در خانه‌های امن یا مقرهای امن صورت می‌گیرد.

جاسوسان می‌توانند کالاهایی را خریداری و ارسال کنند. آنان ابزار پزشکی را در بازار آزاد می‌خرند و سپس یك شرکت خریدار را جهت ارسال آنها به کشور مورد نظر یا همسایه، استخدام می‌کنند. گاهی کالاها آن قدر تخصصی هستند و یا آنچنان مقادیر بالایی از آنها مورد نیاز است که نمی‌توان در بازار آزاد آنها را تهیه کرد و یا به صورت علنی و بدون جلب نظر عامه، آنها را ارسال داشت.

در دهه ۱۹۵۰، ایالات متحده دچار همین مشکل شد و مجبور گشت خطوط هوایی تجاری تأسیس کند و یا آنکه باخطوط هوایی تجاری آشنا و نزدیك شود تا اجناس را به نقاط مختلف دنیا ارسال دارد. برای مثال، خطوط هوایی آمریکا، به صورت محرمانه، در اختیار و کنترل دولت آمریکا بودند. آمریکا بعضی از سرویسهایش را در بازار آزاد فروخت، در حالی که مسیرها، خلبانها و کنترل بارها و محموله‌های هوایی به عهده مدیران مخفی «سیا» بود. این خط هوایی نقش مهمی در اقدامات شبه نظامی آمریکا در آسیا در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ایفاء می‌کرد.

مسیرهای تدارکاتی سلاح و دیگر تجهیزات نظامی می‌توانند به گونه مضحکی پرپیچ و خم باشند. برای مثال، روسیه توانست از سلاحهای ایالات متحده

که از دهه ۱۹۷۰ در ویتنام بجا مانده بود، استفاده کند. آنها ناگهان راه خود را در کوبا، و در میان شورشیان مارکسیست-لنینیست آمریکای مرکزی پیدا کردند. ایالات متحده و کشورهای دیگر به نوبت، جنبش مقاومت افغانستان را با سلاحهای روسی تغذیه می کردند؛ سلاحهایی که بیشترشان را «برژنف» به مصر فروخته بود، تا زمانی که مسکو روابطش را با «سادات» در سال ۱۹۷۶ قطع کرد. مثال دراماتیك یك زمینه‌سازی خوب و مناسب، آماده‌سازی شتابزده نیروها در سال ۱۹۷۹ برای نجات گروگانهای سفارت آمریکا در ایران بود. ایالات متحده عوامل اجرایی حرفه‌ای و جاسوسان کارآمد خود را با پاسپورتهای کشورهای دیگری به ایران فرستاد. آنها برای نجات سریع و حتمی گروگانها سرویسهایی تشکیل دادند که به طور گسترده از طریق شبکه‌ای از نیروهای نجات که عجولانه شرکتهایی را تأسیس کرده بودند، وارد عمل شدند؛ شرکتهایی که خود صاحب و از کارکنان آنها بودند. در این ضمن دو آمریکایی دیگر به طور محرمانه به ایران پرواز کردند تا در محل انتخابی فرود هواپیماها که در حواشی خاك ایران تعیین شده بود، تجهیزاتی را برای نیروهای نجات آماده سازند. به علاوه، ایالات متحده از فرستنده‌های گوناگون رادیویی در خارج از ایران برای ایجاد ارتباط با عوامل و جاسوسان خود در داخل، استفاده می کرد. طرح عملیاتی کاملاً از یك پیش زمینه (زیرساخت) مادی مخفیانه و در عین حال عبرت آمیز، استفاده کرده بود. منظور از بیان این مطلب، این نیست که تلاش واقعی نجات، بخوبی طراحی و انجام شد، بلکه کاملاً برعکس است. این عملیات فقط به عنوان یك درس به کار آمده است: و آن اینکه حتی یك زمینه‌سازی عبرت آمیز هم برای جبران شکست‌ها در برنامه‌ریزی و اجرای عملیات، کافی نخواهد بود.[۸]

مسألهٔ ارزشها

یك توصیه اخلاقی دیگر برای دولت دمکراتی که درحال تمرین عملیات مخفی است، این است: شرایطی که تحت آن عملیات مخفی صورت می‌پذیرد و ابزاری که سبب عملی شدن آن می گردند، باید در برگیرندهٔ ارزشهای جامعه باشند؛

چرا که در صورت نبود چنین شرایطی، فرصت خوبی برای سرویسهای ضدجاسوسی دشمن بوجود می آید تا دیر یا زود، سر از راز «عملیات مخفی» برداشته و یا در آن نفوذ کنند. اگر عملیاتی آغاز شود، برای رساندن امکان خرابکاری به حداقل، بهتر است از روشهای مخفی استفاده شود که در بردارندهٔ عدالت و دیگر ضروریات اخلاقی ـ اجتماعی باشند. بعلاوه، اگر روشها شامل ارزشهای اجتماعی باشند، بعید به نظر می‌رسد که شکاف عملیاتی و نفوذ در آن امکان‌پذیر گردد. تصمیم گیری اینکه چه روشهایی دربرگیرندهٔ ارزشهای مسلط بر جامعه هستند، همیشه کار ساده‌ای نیست. به طور کلی، آزمایش چنین موردی این گونه است که اگر مردم و مجلس مستقیماً از تکنیک‌های خاصی مطلع شوند، چه واکنشی نشان خواهند داد. برای مثال، اکثر آمریکائیان در دههٔ ۱۹۹۰، بسیاری از «عملیات مخفی» را که در صفحات بعد شرح آن خواهد رفت، به عنوان هماهنگ‌ترین اقدامات با ارزشهای دمکراتیك می‌شناختند، حتی اگر خود با رهبران آنها و یا عوامل حمایت کنندهٔ عملیات، موافق نبودند. این عملیات از جمله: توصیه‌های مشورتی به رهبران خارجی، دادن کمك‌های مادی به رهبران جوان، و حمایت از نیروهای پیشرو لیبرال بودند. به هر حال، آمریکائیها از قدیم نسبت به تکنیك‌هایی نظیر هدف قرار دادن رهبران خارجی و کشتن آنها ـ حداقل در زمان صلح ـ تمایلی نداشتند. همچنین در زمان صلح، آنها خرابکاری از طریق دادن اطلاعات غلط ـ ارائهٔ عمدی اطلاعات کذب ـ را به قصد تأثیرگذاری بر افکار عمومی خارج از کشور، تأیید نمی کردند.

این مسأله تا حدودی به دلیل آن بود که آمریکائیان میل داشتند دولت خود را در مسائلش در «حد استاندارد اخلاقی حقیقت گویی» حفظ کنند، و نیز البته به خاطر آنکه معتقد بودند نهایتاً، حقیقت، مؤثرتر خواهد بود و عادت استفاده از اخبار کذب ممکن است، بحث و جدلهای سیاسی داخل آمریکا را افزایش دهد. آمریکایی‌ها احتمالاً درخصوص نفوذ به درون تشکیلات دشمن از طریق ارسال

اطلاعات غلط به وسیلهٔ جاسوسان دوجانبه یا کانالهای دیگر به غیر از رسانه‌ها، مورد اعتراض قرار نمی گیرند.

ایالات متحده با داشتن دمکرات ترین فرهنگ‌ها، اصل کمك مخفیانه را برای حفاظت از سلامتی شهروندان خود، و حتی خارجی‌هایی که با اتهامات بزرگی راجع به حقوق مدنی مواجهند و یا با گرسنگی، قتل عامهای خشونت آمیز یا کشتارهای نژادی روبرو هستند، تأیید می کند. کمك به گروههای زیرزمینی ضدفاشیستی و اقلیت‌های تحت ستم اروپاتا قبل از جنگ جهانی دوم، جزء همین تمدن دمکراتیك بوده است. گرچه ایالات متحده و بریتانیا در آغاز دههٔ ۱۹۹۰، در کرواسی و بوسنی و هرزگوین، کار اندکی انجام دادند.

بعلاوه، انجام حمایتهای مخفیانه از عناصر دمکراتیك در کشورهایی که از سوی نیروهای غیر دمکراتیك تهدید شده‌اند، با قواعد دمکراتیك همساز است؛ درگیری محرمانه در مسائل سیاسی اتباع کشورهای خارجی که مورد مداخلهٔ کشورهای دیگر قرار داشتند، در اوایل دههٔ ۱۹۹۰، از موارد مشابه است.

مسأله دشوارتری در برخی موارد پیش آمد که حد مداخلهٔ خارجی معلوم نبود و یا کمی مشخص می شد، درحالی که نیروهای غیردمکراتیك به دراختیار گرفتن قدرت از طریق ادغام روشهای دمکراتیك و غیر دمکراتیك، نزدیك می شدند؛ مانند کاری که حزب نازی در سالهای دهه ۱۹۳۰، در آلمان انجام داد.

برای دولتی که از عملیات مخفی جهت نجات زندگی مردم تهدید شدهٔ خود، از دست تروریست‌ها، قاچاقچیان مواد مخدر، پارتیزانها- یا همگی آنها- استفاده می کرد، یك تمدن دمکراتیك، چیز دور از ذهنی نبود. مسأله، شناخت دقیق این موضوع است که عملیات مخفی در کل و تکنیك‌های خاص، چه موقع با ارزشها همسو می گردند. در مقابل تهدیدات شناخته شده، تحولات دیگر بین‌المللی و غیره، زمینهٔ متوسط و مبهمی از تغییرات وجود دارد. ولی اگر مردم واقعیت را بدانند، دو قطب تأیید و عدم تأیید آنها معمولاً کاملاً مشهود هستند.

همزیستی مسالمت‌آمیز

اگر «عملیات مخفی» بخواهد مؤثر واقع شود، باید نه تنها با سیاست و ارزشهای اجتماعی، بلکه همان‌طور که اشاره کردیم، با دیگر عناصر اطلاعاتی ـ جمع‌آوری اخبار، تحلیل و ضدجاسوسی ـ یکی شود. مسلماً مجریان عملیات مخفی به طور معمول تمایلی به شریك کردن کارشناسان ضدجاسوسی و حتی تحلیل‌گران، در اسرار شغلی خود نداشتند و این از بیم این مسأله بود که از سوی همردیفان بدبین و محتاطان افراطی، و تا حدودی هم بنا به دلایل امنیتی، مورد انتقاد قرار می‌گرفتند. ولی اگر همهٔ عوامل معادله بدرستی در جای خود قرار گرفته و متعادل می‌شدند، ضدجاسوسی و تحلیل می‌توانستند برای برنامه‌ریزان و مجریان عملیات مخفی، بسیار ارزشمندباشند. گردآورندگان اخبار از آنها بهره زیادی می‌بردند و با آنها مشارکت بسیاری داشتند. بدیهی است که گردآوری اخبار برای طراحان عملیات مخفی مفید است. بسیاری از جاسوسان خارجی که مشتاق سهیم شدن در اطلاعات هستند، بنا به دلایل سیاسی به جای دلایل مالی، با احتیاط این کار را انجام می‌دهند. آنها می‌خواهند دولت خارجی از ایشان و مسائلشان حمایت کند. یك وزیر کابینه در دولت هند گفته است؛ بعید نیست که اطلاعاتی به خاطر پول و یا از سر تفریح و ایجاد هیجان، ارسال شوند، که البته خود وی، هر دو نوع آن اخبار را ارسال کرده بود. ولی اگر وی فکر کند که یك دولت خارجی به هدف او، حزبش و یا مسأله‌اش کمك می‌کند، ممکن است گزارش مشروحی از جلسات کابینه تهیه و در اختیار قرار دهد. وی به شکل بالقوه، یك متحد مخفی ذاتی است.

دست‌اندرکاران سابق، اشاره کرده‌اند که از برخی از بهترین اقدامات جمع‌آوری اخبار در مورد «عملیات مخفی»، بهره برده‌اند.

و البته، عملیات مخفی نیز از تحلیل خوب و خصوصاً فرصت تحلیل، بهره‌مند گشته است. تحلیل‌گرانی که لحظات و فرصتها را شکار کرده و نقاط ضعف یك جامعه خارجی را مشخص می‌کنند ـ یعنی کسی که می‌داند کی به

کی است و هر کس چه می خواهد و چه کسی در برابر چه نوع فشار سیاسی، اقتصادی و نظامی، آسیب‌پذیر است ـ برای عوامل اجرایی بسیار ارزشمند هستند: تحلیل گرانی که صرفاً گزارشهایی در توصیف گرایشهای حکومت در یك جامعه تهیه می کنند، اغلب برای عملیات مخفی، خیلی مفید نیستند؛ حتی اگر گزارشهای صحیحی ارائه کرده باشند (آنها از رشد نیروهای نظامی در یك منطقهٔ خاص بحث می کنند).

برای نشان دادن ارزش امکان تحلیل‌های مورد نظر، فرض می کنیم که تحلیل گران می توانستند تشخیص دهند که کدام مقام یا رهبر خاص در حزب حاکم «کلمبیا» مسئول قاچاقچیان مواد مخدر شده بوده و تمایلی به متوقف ساختن جریان مواد مخدر نداشته‌اند.

یك رئیس جمهور آمریکا با داشتن چنین اطلاعاتی، فشار منفی وارده بر یك رئیس جمهور دوست و برادر را مثلاً از «کلمبیا» بهتر درك می کرد، و احتمال داشت بر آن شود تا بعضی از فشارهای آخری را از دوش وی بردارد؛ فشارهایی که آشکارا و نهان و البته نه کاملاً از سوی اربابان مواد مخدر بودند و نیز برای تضعیف کسانی که در صحنه قرار داشتند.

قرار گرفتن در جای سیاستگذاران و مدیران «عملیات مخفی»، رویارویی با گروههای قومی را به دنبال دارد؛ مانند گروههای «قفقازی»، «آسیای مرکزی» یا «بالکان» که در جستجوی کمك برای حفظ استقلال و یا ممانعت از کشتار مردمشان توسط گروههای نژادپرست، ملی گرا یا مذهبی همسایگانشان هستند. تحلیلگران و گردآورندگان اخبار که واقعاً می‌دانند عواملشان قادرند فریبها و فرصتها را بشناسند، می گویند که چه کسانی می توانند به استفادهٔ خوب و درست از کمك‌ها متکی باشند و کمك چه کسانی بسادگی بر باد می‌روند.

و دوباره آنکه؛ تنها آگاهی از وجود گروههای قومی و مذهبی، کافی نیست. مجریان «عملیات مخفی» بایستی از نقاط قوت و ضعف کارگردانان اصلی، یك

جامعهٔ خارجی را بشناسند و بدانند چه چیزهایی به آنها انگیزه داده و در چه فرصتهایی می توان بر آنها تأثیر گذارد.

امتیاز دیگر ـ گرچه کمتر و محدودتر از امتیاز ائتلاف تنگاتنگ بین تحلیل گران و عوامل عملیات مخفی است ـ آن است که تحلیل می تواند در عملیات واقعی به کار رود.

تعریف یك تحلیل گر از فساد و دسایس یك سیاستمدار طرف دشمن ـ برای مثال ـ را می توان در عملیاتی برای بی آبرو ساختن وی استفاده کرد و تحلیل می تواند ذهنیت‌سازی برای یك رهبر خارجی باشد تا درك وی از دنیا شکل گیرد. مانند تلاش انگلیس، زمانی که تحلیل برای اثر گذاری بر ذهن «روزولت» و ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم شکل گرفت. این بدان معنا نیست که پیوند بین تحلیل گران و عوامل عملیات مخفی باید پیوندی نزدیك باشد، زیرا چنین وضعی به استقبال خطر رفتن است؛ چون زیاد درگیر خواهند شد و بنابراین امکان شناخت عینی و واقعی را از دست می‌دهیم. مدیران عملیات مخفی نیاز دارند تا فنون تحلیل‌ها را، به هنگام استفاده، مهیا سازند.

بعلاوه عوامل اجرایی عملیات مخفی بر «ضداطلاعات» خوب هم تکیه دارند. آیا متحدان خارجی آنها خالصانه به آنچه ایشان حمایت می کردند، وفادار بوده‌اند و یا دست‌نشانده‌هایی بودند که تحت نفوذ دول خارجی و یا سرویسهای اطلاعاتی آنها درآمده بودند؟

موفقیت عملیات مخفی ممکن است پاسخ صحیحی برای این سؤالات داشته باشد. استفاده از جاسوسان دو یا حتی سه جانبه به قدمت تاریخ است و قابل توجه ترین حرکتها در قرن بیستم، و شاید در تمام قرون، تشکیل بلوك شرق و نفوذ جنبش‌های مخالف غیرواقعی در کشورهای بلوك شرق باشد؛ جنبش‌هایی که نسلی پس از نسل دیگر، موجب شدند عوامل مخفی غرب وارد صحنه شوند و حمایت گر آن باشند.

ایالات متحده و دولتهای دیگر ظاهراً تحمیق شده و مکرراً به وسیله عاملی به ظاهر میانه‌رو، در دهۀ ۱۹۸۰ ایران، تحت کنترل قرار گرفتند.

جای دادن «عملیات مخفی» در همان سیستم بوروکراسی و به همراه دیگر عناصر اطلاعاتی، مخالفان و موافقانی داشت. در حقیقت، این قسمت‌ها الزاماً نباید با هم یکجا می‌بودند، ولی امتیاز وجود آنها، می‌توانست مهم باشد و اکثر دمکراسی‌ها در قرن بیستم نقش‌هایی را در کنار هم و یکجا می‌آورند. طی دوره‌ای از دهۀ ۱۹۴۰، هم بریتانیا و هم ایالات متحده بین ایجاد یك آژانس جداگانه برای عملیات مخفی و حفظ یك سرویس اطلاعاتی متمرکزتر مردد بودند. ایالات متحده، به یکباره سیستم متمرکزی بنا نهاد و بریتانیا سیستمی با تمرکز کمتر. انگلستان به عملیات مخفی شبه‌نظامی معتقد بود، زیرا بسیار پر سر و صداست و به جای آنکه همراه عملیات نظامی یا سرویس اطلاعاتی خارجی بریتانیا (ام. آی. شش) باشد، باید تشکیلاتی مجزا می‌داشت.

اهداف، وسایل و درسهای تاریخی

گرچه عملیات مخفی از برخی لحاظ می‌تواند یك هنر فرض شود، نباید فقط به خاطر خودش کار کند. در اینجا سه هدف گسترده برای استفاده از عملیات مخفی وجود دارد: ۱) تأثیرگذاری بر موازنۀ داخلی قدرت در یك کشور و یا در یك گروه انتقال‌دهندۀ دولت، مثل یك اتحاد قومی و یا یك کارتل جنایتکار جهانی، ۲) تأثیربخشی بر فضای فکری آنها، ۳) و نهایتاً ترغیب فعالیت‌های ویژۀ نامربوط به موازنۀ داخلی قوا یا فضای فکری.

نفوذ در ترکیب یك دولت، یا در یك گروه مهم تصمیم گیرندۀ کشور و یا در یك سازمان انتقال دولت، هدف اصلی اکثر «عملیات مخفی» است. هدف، حصول اطمینان از این است که نیروهای کلیدی درونی دولت یا گروه مدنظر، دولت و یا سیاستهای خود را آمادۀ پذیرش عملیات کنند. این امر می‌تواند به معنای تغییر پرسنل کلیدی باشد و یا موجب بررسی کامل دولت یا گروه، گردد. گاه عواملی

درون گروه حاکم، یا در بین مخالفان، در خصوص فشار آوردن بر دولت یا گروه فوق جهت عمل به شیوه‌ای مشخص، مورد حمایت قرار می گیرند.

تأثیر گذاری بر فضای فکری کشور مورد نظر، یا بر شخصیت پیکرهٔ سیاسی آن، کاری ظریف است که تا حدودی علناً رنگ و بوی غرض آلود عملیات مخفی را دارد. هدف تأثیر بر هیچ تصمیم اتخاذ شده یا موازنهٔ خاص درونی دولت یا گروهی نیست. برعکس، فشار وارد کردن بر تصمیم گیرندگان اصلی است تا در جهات دلخواه عمل کنند و این کار از طریق ایجاد شرایط و فشارهایی است که بر آنها تأثیر گذار هستند. با فراهم‌سازی موجبات اعمال خاصی در دولت، یك سازمان جهانی یا سازمان غیر دولتی، یك هدف معمول عملیات مخفی است. برای نمونه، اسرائیلی‌ها رهبران مهم عراق را تحت نفوذ در آوردند تا یهودیان عراق را در اواخر دههٔ ۱۹۴۰ و اوایل ۱۹۵۰ از این کشور بیرون کشند. ایالات متحده با اسباب متعددی درصدد تأثیر گذاری بر آراء خاصی در آمریکا بود، مثلاً بیرون کردن افسران اطلاعاتیِ خارجی از یك کشور ثالث که درحال تخریب منافع آمریکا بودند. در دههٔ ۱۹۷۰، ایالات متحده نیز سعی داشت موجب اقدامات خاصی در خصوص سازمانهای غیر دولتی نظیر «جنبش آزادیبخش فلسطین» شود.

برای دستیابی به این اهداف، طیفی از تکنیك‌ها می توانند به کار آیند؛ چه به تنهایی و یا توأماً، آشکارا و یا مخفیانه و یا هر دو. این تکنیك‌ها درون یك طبقه‌بندی کلی؛ «اَعمال سیاسی، برنامه‌های تبلیغاتی، فعالیت‌های شبه‌نظامی، و حمایتهای اطلاعاتی» می گنجند. خطوط جداکنندهٔ این دسته‌بندی‌های مختلف، اغلب ممکن است قابل تشخیص نباشند.

اقدام سیاسی

گاهی دولتها از روشهای متنوع سیاسی جهت تکمیل توانایی‌های دیپلماتیك، اقتصادی و نظامی خود، استفاده می کنند، که این خود برای ایشان مزیتی است (البته با فرض آنکه دارای سیاست هماهنگ، ذهنیت و رهبری حمایت شده

عوامل اجرایی کارآمد و ساختارهای اطلاعاتی قوی، باشند). برای تأثیرگذاری در اهداف خارجی یك دولت می توان رسماً و به صورت علنی، در چارچوب روابط دیپلماتیك قدیمی، این تلاش را به مورد اجرا گذارد. این نوعی از دیپلماسی معمول و جاری است، و بعلاوه، نمایندگان رسمی هم ممکن است فرصت یابند که به عنوان مشاوران مخفی یا محرمانه دولتهای خارجی یا گروههای غیردولتی، افرادی متنفذ گردند. نهایتاً، شرایط ممکن است به گونه‌ای باشد که مجریان ویژه بتوانند به طور محرمانه گسیل شوند و کم و بیش به شکل دائمی برای نفوذ در حاکمیت رأس کشور یا دولتی و وزرای آنها یا رهبران گروههای مهم غیردولتی، در منطقه مستقر گردند.

دولت یا گروه مورد نظر، کاملاً آگاه خواهد شد که دولتی خارجی از مشاوران محرمانه خود، در آنجا استفاده می کند. گاهی اوقات هم دول خارجی و فرستادگان او را شناسایی نخواهند کرد و حضور مأموران مخفی را در کشور خود خواهند پذیرفت.

در قرن نوزدهم، ایالات متحده درصدد تأثیرگذاری بر دولتهای خارجی بود که با آنها روابط دیپلماتیك نداشت، و گاهی به چنین تاخت و تازهایی دست می‌زد. در همین چند سال اخیر، اسرائیل ضرورت تأسیس موساد (سرویس اطلاعاتی خارجی اسرائیل) را دریافت، که معمولاً در کشورهایی که از به رسمیت شناختن اسرائیل سر باز می‌زنند، تحت پوشش‌های تجاری کار می کنند و عوامل اطلاعاتی اسرائیل توانسته‌اند از طریق اقدامات محتاطانه و ناشناخته در این زمینه بهره زیادی ببرند. در جاهایی که شناسایی رسمی دیپلماتیك، سفرا و نقش دیپلماتیك عادی آنها وجود دارند، گاهی باز هم، مشاوران محرمانه نفوذی وارد عمل می‌شوند ـ بخصوص زمانی که گردآورندگان و تحلیل گران برجسته خبری باشند که بتوان بر آنها تکیه کرد. یکی از همین نوع عاملان زیرك ویژه، «دیه گو سارمینتو دو آکونا»، کنت «گندومار» و نماینده فیلیپ دوم اسپانیا در انگلیس، در اوایل دهه ۱۶۰۰ بوده است.

«گُندومار» یا به اصطلاح «فوق جاسوس» لندن، اخبار را از طریق شبکه‌های گسترده‌ای در میان اعضای شورای سلطنتی گرفته تا کارگران باراندازهای کشتی، به دست می‌آورد؛ ولی عمدتاً روی گروه کوچکی از خبررسانان رسمی دادگاه حساب می‌کرد. اهمیت موفقیت او، در روابط و تأثیرش بر «جیمز اول» بود. از طریق همین نفوذ، وی در خنثی نگهداشتن پروتستانهای انگلستان در جنگی که کاتولیکهای اسپانیا علیه پروتستانهای قسمت‌های جنوبی به‌راه انداخته بودند، نقش عمده‌ای ایفاء نمود.

سفیران همیشه نمی‌توانستند آن‌قدرها که شرایط ایجاب می‌کرد، محتاط باشند. در قرن شانزدهم، سفیرانی از شهرهای ایتالیا بودند که نمی‌شد هدف از ورودشان به کشور مورد نظر، تفکرات و تحلیل کشور پذیرای آنان را محرمانه نگاه داشت. چنین شرایطی، پذیرش جمع گوناگونی از جاسوسان دیپلماتیك را به دنبال دارد، از یك وکیل گرفته (که معمولاً فردی است نسبت به یك سفیر با اختیارات و مصونیت نسبی یا کامل، و دارای حقوق اجتماعی کمتر) تا دوستی در دادگاه و یا تاجرانی که بندرت جاسوس خواهند بود. همگی اینها می‌توانند نسبت به یك سفیر، راحت‌تر و محرمانه‌تر استخدام گردند. و البته استخدام آنها با ریسك کمتری در زمینه تهاجم به درون یك نظام بالقوه متحد، انجام می‌پذیرد.[۹]

در اواخر قرن هفدهم، فرانسه با بدست آوردن فرصتی خارج از کانالهای سفارتی مأمور خود را به دادگاه «جورج اول» انگلیس وارد کرد. کاردینال «دوبیس» که مردی هلندی و مشاور نایب‌السلطنه فرانسه بود، سر به اطاعت پادشاه «جورج» نهاد و اتحادی را بین انگلیس و فرانسه، از طریق وزیر کشور بریتانیا «جیمز استانوپ» به وجود آورد. طی جلسات شام «دوبیس»، با استراق سمع گفتگوهای سر میز شام که احتیاط آمیز هم نبود، اطلاعات ارزشمندی جمع آوری شد که بواقع در توافقنامه امضاء شده انگلیس و فرانسه در ژانویه ۱۷۱۷، مورد مذاکره قرار گرفت.

وی هدایت یك سیستم اطلاعاتی در انگلستان و رهبری مذاکرات محرمانه مختلفی را با اسپانیایی‌ها، روسها و سوئدی‌ها، ادامه می‌داد.

با تغییر قرن و ظهور سده بیستم، تکنیك‌های مخفی تأثیرگذاری بر افراد خارجی مهم برای حفظ حرفه‌ای‌های خارج از بوروکراسی‌های اطلاعاتی، بیشتر و بیشتر شدند.

مأمور اطلاعاتی بسیار توانای انگلیسی، «ویلیام وایزمن»، مشاور نزدیك رئیس‌جمهور «ویلسون» و دستیار وی، کلنل «هاوس» شد. نفوذ «وایزمن» به کشاندن ایالات متحده به صحنه جنگ جهانی اول کمك شایانی کرد و سپس آمریکائی‌ها را سریعاً به یاری نیروهای متفق جهت متوقف کردن آلمانها در نبردهای بحرانی بهار ۱۹۱۸، فرستاد. تلاش انگلیس در تأثیر مشابهی بر رئیس‌جمهور «روزولت» و مشاورانش، در اواخر دهه ۱۹۳۰، از طریق رئیس «ام. آی. شش»، «ویلیام استیفنسون» در نیویورك، اعمال شد.

هم «وایزمن» و هم «استیفنسون»، از افسران اطلاعاتی انگلیس بودند که بجز عامه، با افرادی سر و کار داشتند که هویتشان برای آمریکائی ها شناخته شده بود و همینها به موازنه سیاسی داخلی و فضای افکار عمومی ایالات متحده کمك بسیار کردند و بنابراین راه را برای تصمیمات خاص آمریکا در خصوص کمك به انگلیس، هموار ساختند. بعد از جنگ جهانی دوم، بسیاری از رؤسای «سیا» در کشورهای عرب، آمریکای لاتین و آسیا، به مشاوران رهبران خارجی اعتماد کردند و توانستند فعالیت‌های شاخه‌های دیگر دولت را تقویت و تکمیل نمایند. «ویلیام کُلبی» در کتاب خود به نام «پیروزی از دست رفته» می‌نویسد؛ وی که یك افسر «سیا» و نه فرستاده سیاسی آمریکا بود، برای ایجاد تعادل در تلاشهای خود عملاً ناکام مانده در ویتنام جنوبی در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ فرا خوانده شد. افسر دیگری از «سی. آی. ای» به نام «تدشاکلی» همین عمل را در «لائوس» و در دهه ۱۹۶۰ انجام می‌داد.[۱۰]

چرا در زمان ما، برای چنین کاری، یك افسر اطلاعاتی از یك دیپلمات بهتر است؟ دلایل متفاوتی وجود دارند. سفرا، بخصوص کسانی که تابع کشورهای قدرتمند هستند، زندگی‌های بسیار علنی دارند. اَعمال، جلسات و ملاقاتها، مسافرتها و بیاناتشان، موضوع بحث دائمی رسانه‌ها، رهبران گروههای مخالف و سفارتهای دیگر است. و عملاً بسیار دشوار است که آنان از محارم نزدیك رئیس یك دولت یا وزرای مهم و یا از نزدیکان رهبران مهم غیردولتی و بالقوه مانند رهبران مذهبیِ یك جامعه گردند؛ آنهم بدون اینکه مردم سریعاً از آن مطلع شوند. یك افسر اطلاعاتی می‌تواند با چهره خیلی پوشیده‌تری وارد عمل شود. اغلب او از متخصصان اعزامی به کشوری است که یك یا دو بار قبل نیز در آنجا خدمت کرده و به زبان آن کشور نیز مسلط است.

افسر اطلاعاتی، برای توسعهٔ تماسهای شخصی نزدیك، زمان و فرصت کافی دارد. ممکن است وی قبلاً به صورت محرمانه با رئیس دولت یا وزرای مهم کابینه کار کرده باشد و یا زمانی که رهبران مذهبی، ارتقاء مقام می‌یافتند، با ایشان دوست شده باشد. به علاوه، وی ضمن کار با قسمت‌های غیرمحرمانه سفارت و کار مکرر با شاخه‌های مخفی، منابع مؤثری در اختیار دارد. او می‌تواند دستیاران تحت خدمتش را از سراسر دنیا برای کمك‌های محرمانه فراخواند و یا از طریق تأمین حوایج مشخصی همچون، کمکهای مالی، مراقبت‌های ویژه پزشکی یا حفاظت از جان یك رهبر خارجی و اعضای خانواده وی، خصوصاً در جریان یك کودتا یا انقلاب، می‌تواند امتیازات خاص دیگری هم بدست آورد.

رئیس یك پایگاه اطلاعاتی می‌تواند نقش یك محافظ خوب را برای محافظِ بد یك سفیر بازی کند، یا برعکس، که البته این بازی زیانهایی هم در پی دارد. اگر دولتی از سفیر یا رئیس پایگاه اطلاعاتی خود، اخبار متناقضی دریافت کند، بسادگی در اولویت‌بندی اهداف در مورد کشور دیگر دچار سردرگمی می‌شود و این ریسکی است که سیاست و اقدام هماهنگ بین آژانسهای مختلف دولت، آن را

می‌طلبد و از آن اجتنابی نیست.

در مجموع می‌توان گفت اگر دولتی به قدر کافی انعطاف‌پذیر بوده و عوامل اجرایی داشته باشد که برای کسب امتیاز از فرصتهای پیش آمده، مهارت کافی داشته باشند، روابط پرسنلی و محرمانه می‌تواند به او، زبان رسایی را در بالاترین سطوح یك جامعه دیگر اعطا کند. این مسأله، ویژگی خاصی در روابط ایالات متحده یا دولتهای غیر دمکراتیك است که دومین یا سومین شخصیت مهم، تقریباً همیشه، وزیر کشور یا رئیس سرویس امنیتی آن است (که غالباً این دو نقش در یك نفر جمع می‌شود).

رئیس دولت برای ردیابی و خنثی‌سازی مخالفانی که معتقد است خطرناك هستند، به رؤسای سازمانهای امنیتی خود تکیه می‌کند. علاوه بر این، چون رژیمهای غیردمکراتیك، اغلب برای بقای بیشتر به توطئه و کانالهای نفوذی مخفیانه متکی هستند، دوست دارند باور کنند که دولتهای دیگر این کار را بخوبی انجام می‌دهند و اینکه یك سفیر و یك وزیر امور خارجه در سیاستهای داخلی یك دولت غربی، از یك سرویس اطلاعاتی تأثیر کمتری دارند، مطلبی صحیح است. این تمایل، راهگشای مفیدی برای برقراری روابط نفوذی در بسیاری از دولتهای سراسر آسیا، آفریقا، خاورمیانه و آمریکای لاتین است.

رئیس یك پایگاه اطلاعاتی، کانون منطقی تماسهای محرمانه بین یك کشور با کشور دیگر است. از دیدگاه واحدهای «جمع‌آوری اخبار» و «ضدجاسوسی»، رئیس مربوطه می‌خواهد روابط غیرقانونی خود را با رؤسای امنیتی داخلی حفظ کند. آنها می‌توانند وی را با اخبار مفیدی، بخصوص در زمینه اقدامات داخلی که سرویسهای دشمن و مخالف با منافع خاص کشورش، انجام می‌دهند، تغذیه کنند و به وی فرصت منحصر بفرد تأثیربخشی و نفوذ در شخصیت‌های کلیدی را اعطاء نمایند. ولی این اعمال خطرناك هستند. سرویس داخلی، اهداف و اولویتهای خود را دارد. و مثلاً ممکن است سعی کند، درگیری یا برقراری تماس خارجی با

مخالفین آن رژیم را دامن زند تا به روابط محرمانه و نزدیکتری با رئیس پایگاه اطلاعاتی دست یابد. این اتفاق در دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ در ایران روی داد؛ یعنی زمانی که ایالات متحده، در عمل اسیر «ساواك» یا همان سرویس امنیتی شاه شد. «سیا» و سفارت آمریکا هر دو، از حفظ رابطه با نیروهای انقلاب اسلامی که ناگهان در اواخر همان بازی بر ایران تسلط یافتند، منصرف شدند. ریسك دیگرِ سرویس اطلاعاتی که زیر نظر چنین رئیسی و دولت متبوع وی است، ممکن است فریب خوردنشان به وسیله سرویس امنیتی داخلی باشد و احتمال دارد نهایتاً تبدیل به یك خط انتقال برای اهداف کشور میزبان شوند. شواهد حاکی از آن هستند که چنین وضعی در زمان درگیری «سیا» با ماجرای «مانوئل نوریگا» در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، پیش آمده بود. «نوریگا» به عنوان رئیس اطلاعات ارتش پاناما در سالهای دهه ۱۹۷۰ هماهنگی نزدیکی را با ایالات متحده برقرار ساخته بود و آمریکا نیز از پاناما برای برنامه‌های متنوع جمع آوری اطلاعات و «عملیات مخفی» در آمریکای مرکزی و منطقه کارائیب استفاده می کرد. و وقتی «نوریگا» در اوایل دهه ۱۹۸۰، رئیس دولت پاناما شد و متعاقباً درگیر قاچاقچیان مواد مخدر کوبا و آمریکای لاتین گردید، مقامات آمریکا از خود تمایلی برای تقبیح وی و کمك به مخالفان سیاسی او، نشان ندادند، مبادا که این اقدام، پایگاه عملیاتی آمریکا در پاناما را به مخاطره اندازد.

به هر حال، معمولاً برای عوامل زبردست واحد عملیات مخفی، فرصتهایی وجود دارد که می توانند به تنهایی و یا به اتفاق پرسنل دیپلماتیك و با بکار بستن توصیه و مشورت درباره دشمنان مشترك، بر رهبران داخلی تأثیر بگذارند. برای نمونه، در مورد برنامه‌های گروههای تروریستی که رهبران داخلی را هدف قرار می‌دهند، منبع اطلاعات خارجی، هر فرد همراه ریاست سرویس امنیتی داخلی را مورد توجه قرار می دهد و به رهبران رده بالای دولت داخلی، سهم مستقیمی از اخبار موجود را ارائه خواهند داد.

جاسوسان نفوذی

یك تکنیك سیاسی دیگر، تأمین کانالهای علنی نفوذ به کشور خارجی، از طریق گزارش‌دهی محرمانه و کمك به افراد شخصی و یا رهبرانی است که وقتی به مقامات مهم برسند، در دولت وقت و یا دولت بعدی، نفوذ خواهند داشت. این تکنیك به عنوان جاسوسان استخدامی نفوذی، شناخته می‌شوند. افرادی که رسماً به این منظور استخدام می گردند، می توانند پول دریافت کنند، و به عنوان جاسوسان کنترل شده در کشور خود ولی برای سرویس اطلاعاتی بیگانه کار نمایند. به هر صورت، یافتن متحدانی که تمایل به سازش با افسران اطلاعاتی خارجی و یا جاسوسان آنان داشته باشند، بی آنکه پولی دریافت کنند و یا تحت کنترل قرار گیرند، و یا عاشق این کار باشند، کار آسانتر و مؤثرتری است. گاه ممکن است رابطین سودمندی پیدا شوند که حتی می‌دانند با یك سرویس اطلاعاتی خارجی ائتلاف می کنند. این افراد مشتاق کار با خارجیان هستند، زیرا معتقدند انگیزه مشترکی با آنها دارند و این عمل را نافع و حتی به مصلحت می دانند.

برخی از دولتها و سرویسها، بویژه در تکنیکی تحت عنوان «کاشت»، بسیار خوب عمل می کنند؛ تکنیکی که در حقیقت شناسایی جاسوسان نفوذی بالقوه در اولین مراحل زندگی و سپس اقدام برای پیشرفت آنها در مسیر مدنظر است. بدیهی است که «کاشت»، یك پروژه درازمدت و ظریف است. شناسایی فرد متعهد و باکفایتی که دهه‌های متوالی، همکاری کرده و با سرویس اطلاعاتی خارجی باقی بماند، کار آسانی نیست. حتی وقتی چنین فردی پیدا شد، قبل از آنکه وی بتواند به پست نفوذی مهمی دست یابد، سالها وقت لازم است.

بعلاوه، اگر وی بیشترین تلاش را جهت پیشرفت خود در درون آن سیستم تك‌محوری انجام دهد، نهایتاً زیر بار منت همان قدرت خارجی خواهد بود که در اصل وی را به مسیر ترقی هدایت کرده است. افزایش استفاده از جاسوسان نفوذی، به هیچوجه، یك تکنیك جدید و مربوط به عصر اخیر نیست. یونانیان باستان در

مورد اتباع دولتهای دیگر که در جستجوی منافع خاصی برای منطقهٔ خود بودند، افرادی را استخدام می کردند. برخی از آنان علاوه بر جمع‌آوری اطلاعات به کارهایی همچون براندازی، خرابکاری، تجزیهٔ سیاسی و قتل عام دست می‌زدند و بعضی دیگر به عنوان عوامل اقتصادی یا مذاکره کننده ایفاء نقش می کردند. کلیسای کاتولیك در قرون وسطا به تکنیك‌های «کاشت» معتقد بود. جامعه مسیحی که در سال ۱۵۳۴ توسط «ایکناتوس لویولا»ی مقدس بنیان نهاده شد، اساساً خود را وقف مأموریت گرفتن بیت‌المقدس از دست ترك‌ها، کرده بود.

بعدها، مسیحیان محور تلاشهای خود را تغییر داده و به مبارزه با اصلاح طلبان اروپایی پرداختند. در میان سلاحهایی که امکان استفاده‌شان در این جنگ مقدس وجود داشت، آموزشگاههای مذهبی خاصی جهت تعلیم کشیشان وجود داشت. لویولا و جانشینان وی، مسیحیان را در پی یك آموزش طولانی و خشن، در مناطق اروپایی اسکان دادند؛ جاهایی که خود می توانستند به حاکمانشان نفوذ داشته و نه تنها در موضوعات روحی بلکه بر مسائل جنگ و صلح نیز تأثیر داشته باشند.

کاتولیك‌های انگلیسی هم، همین استراتژی را برگزیدند. آنها تحت لوای حمایت از «پاپ» و «فیلیپ دوم»، در فرانسه آموزشگاههایی جهت آموزش میسیونرها تأسیس کردند و ایشان را به مناطق پروتستان‌نشین انگلیس روانه کردند تا اهداف مورد نظرشان را حاکم کنند. مستخدمین بین چهارده تا بیست و پنج سال داشتند که برای یك برنامه آموزشی هفت ساله، تحت یك نظم سخت و طاقت‌فرسای جسمی و روحی قرار می گرفتند.

نوآموز قسم می‌خورد که: «سوگند به خداوند قادر مطلق که همیشه برای رضای او و برای انجام فرامین مقدس آماده هستم و خواهم بود و به خاطر رستگاری روحها به انگلیس بازخواهم گشت، و هر زمان که مقامات دینی دانشکده صلاح بدانند و به من دستور دهند، همان خواهم کرد.»[۱۱]

دولت انگلیس از آنچه در حال وقوع بود مطلع بود و به کسانی که درصدد ورود به آموزشگاههای مذهبی بودند و جرایم سنگینی را برای افراد استخدام شده خود تعیین می کردند، هشدار می‌داد. کلمهٔ آموزشگاهی کم کم معنی توطئه گر را یافته بود.

لهستانی‌ها، از نظر تاریخی، یك شكل از «کاشت» را به کار می گرفتند که در واقع استخدام شیادان بود. این کار تلاش ناکامی برای تسلط بر حکومت روسیه در اوایل دههٔ ۱۶۰۰ بود. در سال ۱۶۰۵، جدالی بر سر جانشینی امپراتور روسیه در گرفت. مسیحیان لهستانی که تا آن زمان مشتاق آوردن کاتولیك‌های رومی بر سر کار و سیطره آنان بر روسیه ارتدکس نشین شرقی بودند هم در این جدال وارد شدند، همان‌طور که پادشاه لهستان (سیگیسماند) هم چنین کرد؛ درحالی که تا قبل از آن امیدوار بود روح سرزمین‌های «لیونیا» و بیلوروس لهستان را بشناسد و درك كند. هما ن سرزمین‌هایی که مدت مدیدی راجع به آنها با روسها کشمکش داشت. آنها از یك پادشاه ارتدکس شرقی به نام «دمتریوس»، به عنوان وارث حقیقی تخت پادشاهی حمایت می کردند؛ آنهم با ادعای دروغینی که وی پسر جوانتر «ایوان دمتریوس» بوده است؛ که وی نیز به نوبه خود به کلیسای کاتولیك رومی وفادار بود. لهستانی‌ها به امید درك اهدافشان در نهایت به روسیه حمله کردند، ولی اهداف عالی به هنگام قتل «دمتریوس» با شکست روبرو گشت.

در زمان‌های اخیر، لهستانی‌ها عملیات «کاشت» را جهت نفوذ در دولت روسیه توسعه دادند. مسکو هرگز به صورت رسمی به این مسأله اعتراف نکرده است، ولی ظاهراً سرویس اطلاعات لهستان از آشوب پس از جنگ جهانی اول استفاده کرده و یك فریبکار در این میان در دههٔ ۱۹۲۰ به درون خاك روسیه فرار کرد. این فرد که نام واقعی اش «پل چوك» بود، هویت یك كمونیست اوکراینی به نام «کونار» را به عاریت گرفته بود که در جنگ بین روسیه و لهستان، کشته شده بود. وی در میان مراتب حزبی در اوکراین ترقی کرد و سپس به مسکو منتقل گشت. او

به عنوان معاون وزیر کشاورزی، در جلسات بالاترین هیأتهای سیاسی شرکت می کرد و به استالین و دیگر مقامات بلشویك، گزارشهایی را ارائه می نمود، به نظر می آید که «کونار» می خواست به کار برای لهستانی ها پایان دهد که به طور ناگهانی توسط روس‌ها دستگیر شد.[۱۲]

برنامه «کاشت» با استفاده از دغل‌بازان این‌چنینی، کاری بس دشوار است که نه تنها نیازمند فرصتی غیرمعمول برای پرورش یك فرد است، بلکه زیرساخت اطلاعاتی منظمی برای ابداع و حفظ فریبکاری می طلبد.

شناسایی و حمایت از جاسوسان اصلی نفوذی، از ابتدای زندگی ایشان فعالیت مخفی قابل تنظیم تری است. ولی با این وجود، برنامهٔ فوق، نیازمند افسران مجربی برای شناسایی و راه‌اندازی چنین جاسوسانی است.

از زمان جنگ جهانی دوم، اسرائیلی ها و روس‌ها نیز جاسوسان نفوذی باسابقه‌ای را که اتفاقی نصیبشان می گشت، پر و بال می دادند. همان افرادی که در جمع آوری اطلاعات هم مورد استفاده قرار می گرفتند و گاه موفق نیز بوده‌اند. «الی کوهن» که یك یهودی مصری بود و به اسرائیل مهاجرت کرد، موردی از چنین صورتی است. در سال ۱۹۵۹، اسرائیلی ها یك هویت جعلی یا افسانه‌ای برای وی تهیه کردند که برمبنای آن، وی مسلمانی با تابعیت مضاعف آرژانتینی ـ سوری بود.

«کوهن» به سوریه رفت و طی یك دورهٔ سه ساله در محافل سطح بالای آنجا با گزارش اطلاعات حساس به اسرائیل، ارتقاء یافت. ولی در سال ۱۹۶۵، زمانی که قرار بود مسئولیت امور پست را در دولت سوریه برعهده گیرد، دستگیر و اعدام شد.

ولی این سرویس اطلاعات روسیه بود که در این نوع عملیات مخفی در قرن بیستم، سرآمد دیگران بود. آشکارترین و ساده‌ترین موارد مستند، همان دخالت رهبران حزب کمونیست بوده است. آن بخش از حزب کمونیست روسیه که به‌عنوان بخش بین‌المللی شناخته می‌شد، غالباً در ائتلاف با «کا. گ. ب» و پیشینیان

آنها بود و سخت تلاش می کرد داوطلبانی را پیدا و به جرگهٔ خود وارد کند. این داوطلبان جهت آموزش به اتحاد جماهیر شوروی سابق فرستاده می‌شدند؛ یعنی همان جایی که توسط خبررسانان در واحدهای آموزشی، مورد ارزیابی قرار می گرفتند. تا زمان برگشت ایشان، مسکو گاهی برنامه‌های مخفیانهٔ براندازی رهبران کشورها را ادامه می‌داد. برخی از کسانی که به‌وسیلهٔ احزاب کمونیست داخلی و کارکنان و از کانالهای رسانه‌ای استخدام شده بودند، در پست‌های کلیدی منصوب شدند. دیگران مستقیماً ازسوی جاسوسان و عوامل «کا. گ. ب» به خدمت گرفته شده و حقوق می گرفتند. بنابراین، مسکو خارج از کانالهای درون‌حزبی معمولی، کانالهای قابل اطمینان نفوذی در احزاب کمونیست منطقه‌ای ایجاد کرد و اغلب اوقات می توانست بر نهادها و تأسیسات سیطره داشته باشد. بعلاوه، ارتش متعهد و رهبران سیاسی را که بورسهای عالی دریافت داشته و یا در اتحاد جماهیر شوروی سابق آموزش دیده بودند، رشد می داد که این عمل یا به صورت علنی و با نامهای اصلی آنها صورت می گرفت و یا تحت عناوین مستعار؛ برخی از آنان به دنبال مقامات رسمی و یا داوطلبانی از سرویسهای خود در «کا. گ. ب» می گشتند. دیگران هم به همان شیوه به عنوان عوامل جاسوس، انتخاب، ارزیابی و استخدام می شدند.

یک جاسوس، چه از نیروهای استخدامی باشد و چه داوطلب بوده باشد، در حین برنامهٔ «کاشت» ـ به همان روش ـ به جاسوس کمک می کند که پستهای مهمتر نفوذی را در محیط خود تقبل کند و در هر محله، پی‌ریزی روابطی را با وی ترتیب دهد. معمولاً این کار مستلزم هزینه‌های مالی برای آموزش خانوادهٔ خود فرد، و دست آخر برای کمک به پرداخت هزینه‌های شخصی فردی که در حال صعود از نردبان قدرت است، می‌باشد. سابقاً، تقریباً همیشه اگر کاری خراب می‌شد، تعهد تأمین فیزیکی جان و مال وجود داشت. بعضی از افراد ممکن است پول نخواهند و یا نیازی به آن نداشته باشند و ترجیح دهند در عوض اطلاعاتی را که به ایشان در ادامهٔ

مسیر پیشرفتشان کمك می کند، دریافت دارند. آماده‌سازی و استفاده از همراهانی که پاداشی نمی گیرند، نیازمند مهارت و انعطاف‌پذیری زیادی است. این فرد نمی‌خواهد یك جاسوس حقوق‌بگیر و یا یك عروسك اجیر شده باشد، ولی در عین حال به نفع سرویس اطلاعاتی است که تا حد ممکن وی را در دست خود و قابل انعطاف نگه دارد. بدیهی است افسر مربوطه بایستی هدف خود را بخوبی بشناسد تا بتواند بر این امر بغرنج فائق آید. افسر سرویس همچنین باید به قدر کافی قابل انعطاف باشد تا آمادگی لازم را برای همکاری با افرادی که تحت کنترل مستقیم آنها نیستند، داشته باشد. برای مثال، جهت کسب اطلاعات از یك روزنامه‌نگار که به سختی در پی آن بوده‌اند، افسر رابط ناگزیر از دنبال کردن مافوق‌ها و روزنامه‌نگاران همکار و یا حتی اصرار و معاملهٔ با آنهاست تا مطمئن گردد که منافع همه کس تضمین شده است. هم توازن و هم هماهنگ‌سازی اهداف جدای از هم، مهم هستند. در کوتاه‌مدت، افسر مربوطه شاید بخواهد ماجراهای دقیق در رسانه‌ها منعکس شوند. در درازمدت، سرویس مربوطه می خواهد روزنامه‌نگاران یا سردبیران رده بالایی را در اختیار داشته باشد که در زیرسازی عملیات به کار آیند. خادمین بالقوه‌اي هم وجود دارند که هیچ چیز برای خود نمی‌خواهند، ولی در عوض به دنبال ترقی، بخت و اقبال یا نفوذ خانواده، طایفه و یا قبیله‌شان هستند. چنین موردی احتمال دارد در جهان رو به توسعه ـ جایی که خانواده و طایفه غالباً بر کشور و ایدئولوژی پیشی می گیرند ـ وجود داشته باشد، و هر نوع حمایت نظامی، کمك مالی یا اطلاعاتی دربارهٔ دسایس دشمنان طایفه، به نفع این گروههای کوچکتر و صمیمی‌تر صورت می گیرد.

کارآمدترین افسران و مدیران «عملیات مخفی» به جای آنکه برای پول معامله کنند، آماده می‌شوند تا به نفع خود معامله نمایند.

مسأله کنترل فرد یا گروهی که یك سرویس خارجی برای کمك انتخاب می کند، کار پر مشقتی است. پر واضح است که سرویس مورد نظر دوست دارد تا

حد ممکن، کنترل خود را بر آنها بیشتر و بیشتر کند.

فرد انتخاب شده، در مورد آنچه می‌خواهد انجام دهد و چگونگی انجام آن به بهترین نحو ممکن، ایده‌آلهای خود را دارد. سیاست و اقدامات آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، نمونه‌ای از این وضع است. در اواخر دههٔ ۱۹۴۰، رهبران آمریکا بر آن شدند که تجدید بنای قارهٔ اروپا در راستای خط‌مشی‌های دمکراتیک، جزء منافع ملی آنهاست و باید بدان کمر همت بست. بر اساس چنین هدفی، آنها افرادی را از بین سیاستمداران و نهادهایی که به دمکراسی معتقد و دارای قدرت رهبری بودند شناسایی و مورد حمایت قرار دادند. تا دههٔ ۱۹۵۰، برخی از آنها به کمك آمریکا، به مناصب قدرت دست یافتند. در دههٔ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، حمایت مشابهی در مورد رهبران جوانی که در آفریقا و آمریکای لاتین به امتیازاتی دست یافتند، صورت گرفت. بعضی از ایشان با ایالات متحده روابط دوستانهٔ خود را حفظ کردند، در حالی که دیگران جزو مشکلات بحران‌زای سیاست خارجی آمریکا در آمدند. بسیاری از کسانی که نسبت به ایالات متحده عشق و تحسین در دل داشتند، مردم آن، نهادها و حتی افرادی را که از کشور دور بودند، تشکیل می‌دادند.

به بیان دیگر، ایالات متحده زمینه‌ای فراهم آورد که دربر گیرندهٔ سیاستی نه چندان تبعیض آمیز بود و به نتایج پیچیده‌ای منتهی می گشت. این برنامه آنقدرها که می توانست برای کمکی محدود به قابل اعتمادترین افراد پیشرو آمریکا، هدایتگری دقیق باشد، موفق نبود.

در دههٔ ۱۹۷۰، در اکثر قسمت‌ها، برنامهٔ درازمدت پشتیبانی به پایان رسید. ایالات متحده دیگر امکان بدست آوردن فرصتی برای پیدا کردن، ارزیابی و کمك به رهبران آتی بالقوهٔ دوست ـ یا حداقل میانه‌روها و طرفداران منطقی غرب ـ را به دست نمی آورد. مناطق نادیده گرفته شده، شامل مکانهای بسیاری از دنیا بودند که قرار بود در دههٔ ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ مورد توجه قرار گیرند، مانند: ایران، کرانه باختری رود اردن و کشورهای عربی مجاور آن، آفریقای جنوبی و مکزیکو. در این ضمن،

لیبی، ایران، کرهٔ شمالی و شوروی سابق به انتخاب رهبران خود، برای ادامهٔ آموزش و کسب حمایت از مناطق مختلف دنیا، روشهای خود را ادامه می‌دادند. ایرانیانی که هنوز هم در حال آموزش و پشتیبانی گروههای مسلمان از آسیا گرفته تا آمریکای جنوبی هستند، در آنجاها فعالیت‌های زیربنایی دیرینه‌ای دارند.

تکنیک‌های مخفی مانند «کاشت» در درازمدت می‌تواند بسیار موفقیت‌آمیز باشد، و همین‌طور می‌تواند برای اهداف کوتاه‌مدت نیز به طور مؤثر استفاده شود. در دوران سلسلهٔ «مینگ»، یك تازه مسلمان چینی به نام «هسوهای»، گروهی از ژاپنی‌ها و راهزنان چینی را در یك حمله غارتگرانه در استان «چکی‌یانگ» هدایت کرده بود، که ضمن آن غنایمی را جمع کرده و اسرایی را گرفته بود. در سال ۱۵۵۶، یك نظامی زرنگ به نام «هوتسونگ مسین» با تعلیمات تئوری کلاسیك و سنتی، این غارتگران را ـ نه با وسایل نظامی ـ بلکه با مقابل قرار دادن آنها روبروی یکدیگر و تطمیع و وعده، شکست داد. در یکی از جالب‌ترین نقشه‌های وی، «هو» با فرستادن جاسوسانی با هدایایی زیبا برای معشوقه‌های دلخواه «هسوهای» که اسیر دست «هو» بود، گزارشی برای «چن» نوشت و اعلام کرد که «هسو» لو رفته است. بعد در یك رابطهٔ سه جانبه، «هو» جاسوسانی را واداشت که به «هسو» نامه‌ای را نشان دهند. با یك تیر دو نشانه زدن، آتش جنگ را بین «هسو» و «چن» برافروخت و نشان داد که «هو» با «هسو» خصومتی ندارد.

نتیجه، نزاعی شد بین متحدین سابقی که به نفع «هو» تضعیف شدند و در این میان «هو» از هیچ نیروی زور و اجبار استفاده نکرد.[۱۳]

فقط چند دهه پیش، در زمان جنگ پادشاهان چینی، شیوه‌ها و جاسوسان مشابهی به کار گرفته شدند تا اتحاد و ائتلاف دشمن را بشکنند. در سال ۱۹۲۱، ژاپنی‌ها که درصدد کنترل چین شمالی بودند، می‌خواستند فرمانروای ضدژاپنی را از «پکن» خلع ید کنند. راهی که برای انجام این کار به ذهن آنها می‌رسید، ترغیب «فنگ یوهسیانگ»، از متحدان فرمانروای چین، به شورش علیه متحد خود، بوده

است.

آنها به عنوان میانجی، فردی را برگزیدند که تصور می کردند قابل اعتماد است. وی یك چینی به نام «هوانگ فو» بود. «هوانگ» در ژاپن تحصیل کرده بود و با چینی‌های طرفدار ژاپن کار کرده و به «فنگ» و اطرافیانش دسترسی داشت. او از مجموعه‌ای از وسایل متنوع از جمله، پول و اسناد پزشکی استفاده کرد تا به فنگ نشان دهد که بعضی از دستیاران سابق او، جاسوسان آمریکایی بودند. سپس، بعد از آنکه «فنگ»، ژاپنی‌های فعال و عوامل ضدژاپنی را از صحنه حذف کرد، مشاوران ژاپنی را مستقیماً به جرگهٔ اطرافیان خود وارد ساخت.[۱۴]

تاریخ غرب هم، نمونه‌های متعددی از جاسوسان نفوذی داشته که به اهداف کوتاه‌مدت مهمی نائل آمدند. معشوقهٔ دلفریب، طی مدتی طولانی، از حیله‌های مناسب بود. طی یك اقدام فرعی، ولی مؤثر، «لویی چهاردهم»، معشوقه‌ای به نام «لوئیز دو کروالی» را برای «چارلز دوم» فرستاد، آن هم زمانی که وی جهت مذاکره برای همکاری محرمانه‌ای که در سال ۱۸۷۰ به معاهدهٔ «داور» منجر گردید، اعزام شده بود.[۱۵]

چند دهه بعد، جانشین وی، «لوئی پانزدهم»، خلاق‌تر از آب در آمد. او طرحی ریخت و اموری را به یك جاسوس غیرعادی و زیرك محول کرد، که شخصیتی مؤنث بود، و این عمل جهت ممانعت روسها از کمك به بریتانیا علیه فرانسه بود.

تلاشهای سابق فرانسه برای نفوذ در دربار تزار، به وسیله وزیر روسی «بستوچف» که طرفدار انگلیس بود، خنثی گردید. او از آن پس جاسوس تیزهوش سرویس امنیتی داخلی روسیه، و برای انگلستان به مثابهٔ طلای نابی بود که در میان اطرافیان تزار بخوبی تقسیم شده بود!! فرانسه در پی دستیابی به ملکه روسیه بود و از طریق یك فرد برجسته فرانسوی که همراه دختر برادر او به نام «لیادوبومانت» این هدف را تعقیب می کرد، نقشه بدست آوردن گفت و شنودهای ملکه، جلب اعتماد

وی و تأثیر گذاری بر او را داشت. «لیا» در سال ۱۷۲۸ به دنیا آمد و بنا به تعاریف، ریز نقش و ظریف، سرخ و سفید، دلنشین، باوقار و دارای آهنگ کلامی بود که برایش امتیاز محسوب می‌شد. وی نزد مردان فرانسه، مورد تحسین و تمجید قرار داشت.[۱۶]

«لیا» در جلب اعتماد ملکه مشکل اندکی داشت. او کتابخوان ملکه شد و حتی آن‌طور که نقل شده است، در مراسم غسل‌های مذهبی وی نیز حضور داشته است. تأثیر مستقیم حضور «لیا» بر ملکه نشان داد که روی گزارش سفیر انگلستان به لندن کار زیادی انجام شده است. وزیر روسیه به همین دلیل دریافته بود که امضای عهدنامه‌ای که پادشاه بریتانیا، «جورج» بسیار مشتاقانه طلب می کند، برایش مقدور نیست.[۱۷] «لیا» به طور ناگهانی از ماجرا مطلع شد. با وجود آنکه «شوالیه دون» در ملکه نفوذ داشت، ولی ملکه به مخالفت با «بستوچف» اصرار می‌ورزید و با وی موافق نبود و به «دون» مقام بالایی را در ارتش روسیه پیشنهاد کرد. «دون» سپس به وسیلهٔ لوئی پانزدهم به برخی از مأموریت‌های جاسوسی فرستاده می‌شد که گاه با نام خودش و گاه در قالب شخصیت سرسخت خانم «دوبومانت» اعزام می گردید.

در قرن بیستم، اتحاد جماهیر شوروی سابق، نقشه‌های آشکار خود را برای تأثیر گذاری در سیاست غرب، توسط حمایت مخفیانه از مقامهای ارشدی همچون «هری دکستر وایت» و «آلجر هیس» در وزارتخانه‌های خزانه‌داری و خارجه ایالات متحده، و «گای بورگس» و «دونالد مك لین» از دفتر امور خارجه انگلیس، اعمال می‌نمود. بعلاوه مسکو قادر بود تعدادی از اعضای پارلمان بریتانیا چه از طیف حزب کارگر و چه از محافظه کاران را به خُدمت گیرد. در سال ۱۹۶۱، نفوذی روس به نام «آناتولی گولیتسین»، از جاسوسان بنام روسیه در میان اطرافیان رئیس جمهور فرانسه، «دوگل» شناخته شد و از خاطراتش در مورد رئیس اطلاعاتی فرانسه ساکن در واشنگتن به نام «فیلیپ دو واسیولی» تعریف کرد و افسانه‌هایی از یاقوت زرد «لئون اُریس» نقل نمود.[۱۸] در بین کسانی که در

دهه ۱۹۷۰ به فعالیت محرمانه برای مسکو محکوم شدند، روزنامه‌نگار، «پیر پَت» در فرانسه، سینیور نروژی که مقام رسمی وزارت خارجه بود به نام «آرن ترهالت» و «سیدك اِهاوس»، مشاور سیاسی معاون نخست‌وزیر مالزی به چشم می‌خوردند. یك مرتد «کا. گ. ب» به نام «استانیسلاو لوچنکو» در اواخر دهه ۱۹۷۰ فاش ساخت که نخست‌وزیر لیبرال ـ دمکرات سابق ژاپن، «هیرو هیرایشیدا»، جاسوس روسیه بود و رهبرانی در حزب سوسیالیست ژاپن مستقیماً برای «کا. گ. ب» کار می‌کردند.

مأموران بالقوه نفوذی می‌توانند انگیزه‌های گوناگونی داشته باشند. برای استفاده از منافع ناشی از چنین جاسوسانی، یك سرویس جاسوسی باید با مهارت، علایق ذهنی مردم جامعه مورد نظر را بشناسد. برخی از آنها بنا به دلایلی با سرویس امنیتی کشور روابط دوستانه‌ای دارند. دیگران اگر نگوئیم که هوادار یك کشور خارجی‌اند، باید گفت طرفدار بعضی از سیاستهای خاص هستند که سرویس درصدد نائل آمدن بدانهاست.

با این وجود، بقیه، در عین حال که ممکن است طرفدار سرویس اطلاعاتی و یا سیاست خاص آن کشور نباشند، با دشمن سرویس مورد نظر به مخالفت برمی‌خیزند و بنابراین به همکاری و سازگاری با آن تمایل دارند. این حالت بویژه در مورد گروههای تروریستی صادق است که رقیبان سرسخت و گاه مهلکی هستند. گرچه نوعاً اینان تمایلی به استخدام شدن توسط جاسوسان غربی ندارند، ممکن است اطلاعاتی تهیه کنند یا برعکس در ازای پول یا اطلاعات با رقیبان خود سازش نمایند.

سازمانهای یاری کننده

یك وسیله سیاسی مخفیانه دیگر، نفوذ به درون نهادهایی است که بر توازن قدرت در یك منطقه و یا بر تصمیمات عوامل سیاسی داخلی تأثیر گذار باشند. این ایده‌ای جدید نیست، ولی در قرن بیستم، وقتی جوامع چندحزبی جای نظام

پادشاهی، سلطنت و رقبای عمده پادشاهی را گرفتند، به طور مؤثرتری مطرح گردید. حال احزاب سیاسی و سازمانهای غیر دولتی -رسانه‌ها، گروههای کارگری تجاری، مذهبی، قومی، جنایی و حرفه‌ای -مانند تصمیم گیریهای خاص، نتیجه زور آزمایی را روشن می کنند.

یك جامعه چندحزبی مثل گروهها، می توانند از طریق مخالفت، تظاهرات، حرکتهای عمومی منفی و مانع آفرینی، اجرای یك سیاست دولت را آسان سازند و یا آن را سد نمایند. اگر قدرتهای خارجی از آنها طرفداری کنند، ایشان همچنین می توانند بر شرایط یا حوادث کشورهای مورد نظر تأثیرگذار باشند. علاوه بر سازمانهایی که در داخل رشد می کنند، مجامعی در فراسوی کشور هستند که در سالهای اخیر قدرت اثرگذاری بر شرایط و حوادث را در سراسر مرزهای کشور دارند. در میان آنها گروههای مذهبی، قومی و کارتلهای جنایتکار دست برتر را دارند.

مثالی تاریخی از سبقت‌جویی در زمینه تأثیرات جزئی دورادور وجود دارد. طی هزاران سال، حاکمان به دنبال قدرتی بودند تا با حمایت‌های مذهبی و حمایت از سازمانهای قومی خارج از مرزهای خود، دیگران را آلت دست خود قرار دهند. مردم باستان از خرابکاری کوتاهی نمی کردند تا کشورهای ملوك‌الطوایفی آسیا را از چنگ رقبای خود (مصریان) دور نگه دارند. «آزیرو» رعیتی «آموری» بود که به وسیلۀ «حتیان» برای تضعیف حس وفاداری «ریب ـ آدی» مصری، استخدام شده بود. نسخ تاریخی نشان می‌دهند که «ریب ـ آدی» به «آمِن هوتپ سوم» در مورد خرابکاریهای «آزیرو هشدارهای مکرری داده است، ولی این هشدارها نادیده گرفته شده‌اند.[۱۹]

ناپلئون با درك ناسیونالیسم که یك سلاح استراتژیك قوی بالقوه بود، از حرکتهای ناسیونالیستی در جهت تضعیف امپراتوریهای چندملیتی رقبای بزرگ خود، حمایت به عمل می آورد.

او با تحریك آمریکای لاتین علیه اسپانیا و متحدش بریتانیا، یك گروه از عوامل جاسوس را در داخل ایالات متحده و آمریکای مرکزی تجهیز کرد. نقشه آنها بی‌شرمانه بود. آنها آتش نارضایتی‌های داخلی را در اسپانیا دامن می‌زدند و نخبگان جامعه را در داخل، به شورش ترغیب کرده و از ایشان در این راه پشتیبانی می‌کردند.

تیم فرانسه که حدود سال ۱۸۰۹ وارد صحنه شد، با مهارت، تبلیغاتی منفی در خصوص بزرگ‌نمایی دشمنی سرخ‌پوستان با سوءاستفاده‌های اسپانیایی‌ها در آمریکای لاتین و از سویی تبلیغاتی مثبت در مورد موضوعات، خواسته‌ها و آرزوهای دمکراتیك که مشابه آنها در انقلابهای فرانسه و آمریکا وجود داشتند، به راه انداخت. برخی از جاسوسان فرانسوی برای استتار بهتر، تابعیت واقعی آمریکا را پذیرفتند. آنها حدود ۱۵۰ نفر را در قالب یك شبکه مخفی گرد آوردند که به عنوان بازرگان، دریانورد و یا آشپز سفر می‌کردند و زیرساختی در آنجا پدید آوردند که در کالیفرنیا، مکزیکو و نیواورلئان به اقدامات تبلیغاتی و مالی داخلی می‌پرداختند و این فعالیت‌ها در جهت رویارویی با حاکمیت اسپانیا بود. بسیاری از اسپانیایی‌هایی که مراقب آنان بودند، جاسوسان فرانسوی از آب در آمدند. ولی تلاششان برای سرکوب و خاموش ساختن انقلابهای ناسیونالیستی که در مکزیکو آغاز و به میان اسپانیایی‌های آمریکا کشیده می‌شد، کافی نبود.

گرچه کشیش مکزیکی به نام «هیدالگو» مستقلاً عمل می‌کرد، نیروهای انقلابی وی به ظاهر تا حدودی با پولهای فرانسوی تغذیه شده بودند.[۲۰]

در قرن نوزدهم، روسیه در صدد نفوذ و خرابکاری در هر دو امپراتوری «ترك» و «اتریش - مجارستان»، از طریق کمك‌های محرمانه به گروههای «پان اسلاویك» در بلغارستان، مقدونیه و صربستان بود. و در قرن بیستم، نازیسم، غرور آلمانها را تحریك کرده و از سازمانهای ناسیونالیستی آلمانی در بیشتر اروپای شرقی - که در منطقه «سادتن» چکسلواکی موفقیت‌هایی داشتند - حمایت

به عمل می آورد. آنها علاوه بر حمایت از سازمانهای مذهبی و ملی گرا، نه تنها از متحدین ایدئولوژیکی و همفکر خارجی استفاده خوبی می کردند، بلکه از دشمنانِ دشمنان خود که همفکرشان بودند نیز بهره می بردند. مثال روشنی از این مورد، پشتیبانی محرمانه مهم آلمان از بلشویك‌ها در سال ۱۹۱۷ است که بدان وسیله، ایشان دولت تزار را از اریکه قدرت به پائین کشیدند.

حرکتهای ناشی از پول و پشتیبانی

مسیرهای گوناگونی از کانالهای حمایتی مالی برای فعالیت‌های مخفی وجود دارند. این همکاری می تواند به شکل کمك‌های مالی باشد که به طور قانونی وارد کشوری شود؛ مثلاً از طریق جیب دیپلماتها یا قاچاق ارز که به وسیلهٔ پیك‌ها صورت می گیرد.[۲۱] چمدانها و کیف‌های پول به یك رابط قابل اطمینان داخل کشور تحویل می‌شوند تا به سازمان براندازنده ارسال گردند، فردی مطمئن آن را به شماره حساب بانك سازمان مربوطه واریز کرده و یا به وقت ضرورت در اختیار می گذارد. این روش، با تکنولوژی مدرن فنی تر و دارای پیچیدگی کمتری شده است. پول می تواند به روشهای الکترونیکی و بدون نام و نشان از بانك کشور مبدأ به شماره حساب سازمان کشور مقصد یا گیرنده و یا شماره حساب کشور ثالثی واریز شود.

دولت خارجی می تواند محصولات یك شرکت تجاری را که در تملك سازمان براندازنده است، خریداری کند؛ مانند مسکو که سالها تولیدات تعاونی کمونیستی کشاورزی ایتالیا را می خرید. این تعاونی براحتی دولتهای بلوك شرق را تغذیه می کرد؛ حتی بیشتر از ارگانهای خودش که به نرخ بازار و منافع حزب کمونیست ایتالیا اتکاء داشتند.

همین طور هر کسی که می‌خواست در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) تجارتی انجام دهد، از نظر سود کامل ترجیح می‌داد پولی را به عنوان کمیسیون به شرکتهای واردات و صادرات تحویل دهد تا ترتیب معامله را بدهند. این شرکتها در تملك حزب کمونیست بوده و یا در این میان حق‌العمل خود را می گرفتند. در

بیشتر سالهای قرن بیستم، سازمانهای مشابهی به حزب کمونیست و دیگر احزاب کمک‌های مالی کرده‌اند.

البته نیازی نیست موارد کمک و همکاری به پول محدود گردند. با کمک به یك سازمان برانداز نده، نفوذ تکنیکی با کارآیی بسیار بالا میسر می‌شود. برای مثال، اعضای سازمان می‌توانند در مورد کامپیوترها و آخرین نوع رسانه‌ها و فنون بدست آوردن آراء، در یك کشور ثالث و یا در داخل کشور خود یا کشور مورد هدف و به کمك مربیانی که از خارج به آنجا اعزام می گردند، آموزش ببینند. سازمان مورد نظر قبول می کند که یك شرکت عادی را به عنوان یك رابط خارجی برای کمك به خود اجیر کند تا بتواند از این راه آگاهی خود را از نوآوریهای رسانه‌ها به طور مستمر حفظ کند. این نوع همکاری، نسبتاً برای رئیس آنها، آسان است.

انجام حمایت «سیاسی» از یك سازمان، کار دشوارتری است. در اینجا ممکن است، قدرت خارجی ناگزیر شود گروه مخفی را، بدون اعلام منبع، مورد حمایت مخفیانه قرار دهد. گاهی اوقات این گروه داخلی از نوع اقدام خاص، به صورت موردی، مطلع می‌شود و در آن همکاری می کند. در موقعیت‌های دیگری که ممکن است پیش بیاید، حمایت از سازمانی داخلی که از روی عدم خلوص و به وسیلهٔ دولت خارجی صورت می گیرد، موجب می گردد دولت پذیرای این کمك، تمهیدات سیاسی خاصی را که برای کمك‌رسانی به کار رفته، فاش نساخته و مبهم نگاه دارد. نمونه‌ای از چنین موقعیتی در انتخابات سال ۱۹۴۸ ایتالیا پیش آمد؛ یعنی وقتی دولت ایالات متحده اعلام کرد که اگر کمونیست‌ها در مقابل دمکرات - مسیحیان و سوسیال - دمکراتها به پیروزی نائل آیند، کمکهای مالی آمریکا قطع خواهند شد. و احزاب ضد کمونیستی این معنا را دربوق و کرنا کردند. اگر مسلم می‌شد که این احزاب در حال همکاری و ائتلاف با یك دولت خارجی و تأمین کننده هزینه شورشهای داخلی ایشان هستند، تلاششان از نظر سیاسی بی‌ثمر می گشت.

نمونه‌هایی از سرویسهای اطلاعاتی هستند که بواقع از حمایت مخفی استفاده کرده و وقتی لازم بدانند، دوستان خود را به خارجیان می‌فروشند. مسکو به انجام این عمل مشهور بود، بنابراین یك مورد کلاسیك از دهه ۱۹۷۰، شرح داده می‌شود.

روسها به خرج احزاب کمونیست و سوسیالیستی آن روز فرانسه، «ژیسکاردستن» را قبل از انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۴، به مسکو پذیرفته و به وی کمك نمودند تا در انتخابات برنده شود و اعلام کردند که وی یك طرف شایسته مذاکره کاملاً قابل قبول است و احتمالاً خود وی در جریان حمایت محرمانه تبلیغاتی روسیه قرار نداشت. ظاهراً مسکو نگران آن بود که پیروزی متحدان همفکرش، اعم از کمونیست یا سوسیالیست، آنقدرها هم برای تخریب فعالیت‌های «ناتو» و تضعیف روابط آمریکا و اروپا، مفید نباشد.

رهبران دمکراتیك غالباً در بین میل قلبی خود نسبت به کمك به احزاب سیاسی دوست خارجی و نگرانی آنها در خصوص مداخله در انتخابات دمکراتیك خارج از مرزهای خود، سرگردان بوده‌اند. موارد کمك‌های مخفی و حمایتهای فنی می‌توانند مفید باشند. ولی گاه، مساعدتهای محرمانه اگر حزب یا مورد نیازمند کمك را در معرض زیان و آسیب قرار دهد، به تنهایی، اقدامی ناچیز و نوعی ریسك است.

حتی اگر حزب یا گروه موردنظر از رموز پنهانکاری کمك‌های مخفی مطلع بوده و توانایی آن را داشته باشد، موفقیتشان بسیار بعید است، مگر آنکه عملیات مخفی درون طرحی جامع و سراسری و به قدر کفایت با حمایتهای داخلی طولانی مدتی که نتایجی به دنبال دارد، مورد پشتیبانی قرار گیرد.

نفوذ ناچیز، ضرورتاً به جوامع باز محدود نمی‌شود. رژیمهای استبدادی وجود دارند که مجامع غیردولتی قدرتمندی همچون مجامع مذهبی یا سازمانهای کارگری، در آنجاها قانوناً یا به طور نیمه قانونی مشغول بوده و با کمکهای مالی یا

دسترسی به تجهیزات ارتباطاتی، می‌توانند در مقابل توقیف و موانع، حفظ شوند. بعید است که این گروهها به دولتها تبدیل شوند و یا تصمیماتی بگیرند که در کل بر جامعه تأثیر گذارد. به هر صورت، آنها ممکن است قادر باشند رژیم را به تزلزل اندازند و موجی از تنش ایجاد کنند و یامحاسباتشان در زمان جنگ یا بحران، بر جامعه تأثیر گذارد.

تمامی دولتها ناگزیرند به وفاداری مردم خود در زمان جنگ بیندیشند. مثلاً آیا خطوط راه‌آهن و ارتباطات می‌توانند مورد خرابکاری واقع شوند؟ آیا کسانی هستند که به هنگام وجود بحران، با پرداخت پول تلاش کنند تا دولتی را براندازند؟ حمایت از گروههای مخالف غیر دولتی، حتی در جاهایی که آنان قادر نیستند در کوتاه مدت تأثیر قاطعی بر جای گذارند، ممکن است وسیله‌ای قوی برای تأثیر گذاری طویل المدت یا کوتاه مدت و حساس باشد.

بین یك حامی خارجی و یك سازمان، مکرراً تنش‌هایی به وجود می‌آیند. حامی قبلاً از آنچه که مؤثرترین ابزار می‌توانست باشد، در ذهن ایده‌ای داشته؛ مانند پول یا بعضی منابع دیگر، و بعلاوه از چگونگی خرج کردن این منابع نیز ذهنیتی داشته و تلاش خواهد کرد تا طرف داخلی را متقاعد سازد. سازمان داخلی به تبع فشارهای ناشی از ساختار داخلی خود، ممکن است بخواهد کارها را به گونه‌ای متفاوت انجام دهد. مثلاً چند عضو یا حتی چند رهبر یك گروه، خواه یك اتحاد تجاری باشد، خواه اعضای یك کنیسا و یا مجامع همکاریهای فنی و حرفه‌ای، از روابط محرمانه با یك حامی خارجی مطلع‌اند. خواستها و تمایلاتی که بین حامی خارجی و ساختار داخلی در تضاد و مورد کشمکش هستند، رهبر را از حمایت خارجی که در موقعیت دشواری واقع شده و احتمال آن می‌رود که منجر به قطع رابطه آنها گردد، آگاه می‌سازند.

آن گونه که دیده‌ایم، عوامل اجرایی عملیات مخفی باید به سیاستها و فرهنگ‌های گروه یا کشور طالب کمك تمایل داشته باشند تا نقاط تیره و سخت

روابط را برطرف ساخته و به اهداف موردنظر دست یابند.

چه چیزی بین یك سرویس اطلاعاتی و رهبران سازمانهای کمك گیرنده، اصطکاك می‌آفریند؟ منبع چنین اصطکاکی می‌تواند روشهای عملی گوناگون یك افسر عملیات مخفی باشد که درون بوروکراسی یك دولت کار می‌کند و یا کمك گیرنده‌ای که احتمالاً بسیار آزادیخواه‌تر است. افسران مربوطه برای کسب موفقیت نمی‌توانند بوروکراتهای خشك و خشنی باشند.

آنها ناگزیرند صفات و مختصات کمك شوندگان را بپذیرند. درعین حالی که این کمك شوندگان باید در قالب صفات و مختصات بوروکراتیك و دولت خود باقی بمانند، ولی بسیاری از ایشان طبیعتاً بسیار مستقل، آزادیخواه و از رهبرانی هستند که در برابر فشارهای دولت خود مقاومت می‌کنند. بنابراین براحتی دستورات یك دولت خارجی را نخواهند پذیرفت و این امر در مورد برخی از آنان موجب تیره شدن روابط می‌گردد.

برای نمونه، حامیان با اعطای کمك‌های مالی محرمانه، بایستی بدانند که آیا به طور مناسبی سرمایه خود و دیگر کمك‌هایی را که کرده‌اند پس خواهند گرفت یا خیر، و همچنین باید بدانند که چه زمانی نسبت به آنان انعطاف به خرج داده و از چه افراد خاصی و یا چه هدفی حمایت کنند؟

منبع دیگر بروز برخورد، طبیعت سازمانهای غیردولتی است که غالباً اعضایی از دیگر سازمانهای مشابه در کشورهای دیگر می‌پذیرند. در کشور ما هم بسیاری از سازمانهای صلح‌طلب، کارگری، زیست محیطی، تجاری و فنی و حرفه‌ای، در سراسر مرزهای کشور مشغول فعالیت می‌باشند. همین امر برای دست‌اندرکاران عملیات مخفی، منافع بی‌شماری دربر دارد. رابطین قابل اطمینان در یك سازمان غیردولتی در دستگاه سیاست خارجی کشور وارد می‌شوند و آزادانه به هر دو کشور سفر می‌کنند. رهبران سازمانی یك کشور می‌توانند در کشوری ثالث بی‌آنکه سوءظنی برانگیخته شود، به صورت محرمانه ملاقات شوند.

این شرایط ـ که تمایلی جهانی را به دنبال دارد و رو به افزایش است ـ تقریباً برای دولتی که می‌خواهد از سازمانهای غیردولتی برای نفوذ سیاسی استفاده کند، شرایطی ایده‌آل است.

ولی استفاده از یك سازمان غیردولتی در کشوری برای تأثیرگذاری بر حوادث کشوری دیگر، می‌تواند مسائل بغرنجی را پیش آورد. رهبر یك سازمان غیردولتی که با یك سرویس اطلاعاتی کار می‌کند و فرض کنیم نامش «پی‌یر» است، مجبور است تمامی یا اکثر اعضای پذیرفته شده خود را نسبت به پیروی از مصالح سیاسی خود، متقاعد سازد. به هیچ یك از رهبران سازمانهای ملی، حتی کسانی که ممکن است بصورت محرمانه توسط همان سرویس اطلاعاتی استخدام شده باشند، بخاطر مسائل امنیت عملیاتی، نمی‌توان روابط «پی‌یر» را با سرویس اطلاعاتی، اعلام کرد. (اگر چنین موردی وجود داشته باشد، و سرویسهای اطلاعاتی بخواهند در خصوص استخدام فرد دیگری به یکی از جاسوسان خود چیزی بگویند، یکی از آنها یا هر دو در مورد جاسوسان دوجانبه و یا در باره اطلاعات و اخبار بی‌دقت می‌شوند).

بنابراین، «پی‌یر» مجبور است بدون مراجعه به حامی خارجی، به ترغیب آنها همّت گمارد.

در انجام این کار، وی ناچاراً بدون توضیح تمامی محاسباتش عمل می‌کند، گویی واقعاً آدمی فریبکار نیست و هیچ جزئیاتی را بروز نمی‌دهد. وی باید موقعیتی را که در آن قرار دارد، بخوبی حفظ کند و تا سرحد امکان فاش نکند که با یك سرویس خارجی کار می‌کند.

«پی‌یر» با همین دیدگاه ویژه شناخته می‌شود و سرویس اطلاعاتی هم متعاقباً با عوامل وی در هر کجای دیگر دنیا، برای حمایت از وی، کار می‌کند و در این میان نقش سرویس اطلاعاتی باید نامعلوم باقی بماند. اما اگر سرویس اطلاعاتی پیش از آنکه کس دیگری ایده‌ای را عنوان کند، همین ایده و موضع را اتخاذ کند و سپس

بخواهد از عوامل جاسوس و رابطین خود حمایت کند، روشن می‌شود که چه کسی برای چه کسی کار می‌کند.

همچنین، افسر مربوطه باید جسارت کافی داشته باشد تا بتواند فرصتهای استفاده از همفکران خودشان را در سازمانهای غیردولتی، تشخیص دهد و بشناسد. چون این سازمانها دارای مرزهای ملی هستند و برخی حتی در صحنه جهانی فعالیت می کنند، افسر مربوطه باید از شرایط منطقه‌ای که در آن است مطلع باشد، مثلاً از جنبشهای کارگری، یا کلیساها، یا جماعت پراکنده یك گروه قومی ـ مذهبی، آگاهی داشته باشد تا نتایج دلخواه بدست آورد.

بعلاوه، آنها بایستی جزئیات کافی از سیاستهای آن سازمان غیردولتی جهانی بدست آورند تا قادر گردند فعالیتهای خود را با سیاست ملی هماهنگ ساخته و یکجا جمع آورند. این امر هم محتاج اجیر کردن افراد بومی در منطقه مورد نظر است و هم آموزش افسران بلندپایه‌ای که این کار خطیر را بعهده گیرند. هر راهی که انتخاب شود، افسر و مدیر مربوطه ناگزیر است بر مرزهای جغرافیایی و فرهنگی بوروکراسی خودشان تسلط داشته باشد و این کار میسر نیست جز سازگار شدن با ملزومات اهدافی که قصد دنبال کردن آن را داریم.

روسها در این زمینه ظاهراً بدلیل ضعفهای کمونیزم، اتهامات وارده به استالینیزم، و بوروکراسی غول‌پیکر آنجا، ناتوان بوده‌اند.

به رغم اینها، رهبر حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، طی دهه‌ها مکانیزمی عالی برای همکاریهای علنی و مخفی، آموزش، و نفوذ در گروههای خارجی کمونیستی و غیرکمونیستی سراسر دنیا، بوجود آورده بود.

در آینده، نهادهای سیاسی و نیروهای غیردولتی زیر پوشش طیفی سیاسی در ناحیه اروپا ـ آسیایی میان قاره‌ای و مناطق جغرافیایی دیگر در آمده و برای بسیاری از دولتهای مشتاق کمك به آنها، از جمله دولت ایالات متحده آمریکا، فرصتهایی را فراهم می آورند. برخی از مقامات غربی با کمك به گروهها و

سازمانهایی که تحت کنترل آنها نیستند، و یا کسانی که به شکل جاسوسان ایشان استخدام نشده‌اند، مخالف هستند. بعضی از محافظه کاران غربی با کمك به گروههای کارگری و سوسیالیستی مخالف خواهند بود، در صورتی که سیاستمداران آزادیخواه‌تر و زیردستانشان، با کمك به گروههای روشنفکری محافظه کارانه، میانه‌روها و گروههای تجاری، مخالفت می‌ورزند. اینها موانع سیاسی هستند که حامیان بالقوه، در صورتی که در صدد کسب امتیازات و منافع جغرافیایی برای خود هستند، ناچاراً باید بر آنها فائق آیند. در واقع پادزهر تعصب، شناخت سیاستهای سازمانهای کمك شونده و مهارت در ایجاد ارتباط با آنهاست ـ با وجود آنکه نیازهای اصلی نفوذ مخفیانه، در پشتیبانی از اهداف سیاسی مجتمع هستند.

تبلیغات مخفی

بسیاری از کشورها با تبلیغات علنی در صدد تأثیر گذاری بر افکار یا فضای فکری خارج هستند، که همان اظهارات مقامات دولتی، کتابها، مجلات، رادیو و تلویزیون، تبادلات فرهنگی و ورزشی، و مراکز اطلاعات خارجی هستند که همگی آنها نیازمند تلاش و تدبیر قابل توجه می‌باشند.

در ایالات متحده آمریکا، تبلیغات علنی، وسعت کار آژانس اطلاعاتی ایالات متحده «اطلاعات و آموزش» است. تبلیغات آشکار، مشخص می کند که حامی معمولاً درستکار و راستگو است. و اگر چنین نباشد، حقیقت خیلی زود برملا می‌شود و موجب بی‌اعتباری حامی می گردد.

تبلیغات علنی راجع به اخبار، ایده‌ها و اعمال نمادینی است که حامی آنها را ناگفته باقی گذاشته است. حامی ممکن است تصور کند که تبلیغات بی‌نام و نشان مؤثرتر است و یا در بدترین شرایط، می‌توان در آن موارد از خود سلب مسئولیت کرد. تبلیغات مخفی می‌تواند تیره (کاملاً پنهان) و یا مبهم (کمی پوشیده و در هاله‌ای از ابهام) باشد.

تبلیغات ذاتاً می‌تواند درست و یا عمداً نادرست و خلاف واقع باشد.

اصطلاح رایج گونه دوم «اطلاعات نادرست» است.

تبلیغات مبهم، منبع خود را از عامه ناآشنا مخفی می کند، ولی نه از ناظران آگاه. یکی از مجراهای معمول و رایج تبلیغات مبهم، ایستگاههای مخفی رادیویی است. این عمل در دهه ۱۹۳۰، زمانی که گیرنده‌های رادیویی برای اولین بار بطور وسیع قابل دسترسی شدند، آغاز گشت. وقتی «هیتلر»، مخالفان خود را در آلمان، اتریش و چکوسلواکی ساکت کرد و عامهٔ مردم را نیز مرعوب ساخت، ادعا کرد که از قبل قدر تمندتر شده است. سپس در طول جنگ جهانی دوم، ایستگاههای مخفی رادیویی، عادی شدند. در حالی که برخی از ایستگاهها بوضوح در پایگاههای دشمن مستقر بودند، حامی آن می توانست بخوبی خود را مخفی نگاه دارد تا در میان عناصر دوست که از پروژهٔ محرمانه آنها مطلع نبودند، بذر سردرگمی بپاشد.

مثلاً طبق یك گزارش رسمی از «دفتر سرویسهای استراتژیك» در سال ۱۹۹۴، یك رادیوی متحد به نام «فرستندهٔ ملت» (Volksender Drei) ادعای وجود جنبشی داخلی علیه هیتلر را مطرح نمود. با پخش این خبر از رادیوی آزاد فرانسه و رسیدن آن به گوش اهالی آلمان، نه تنها اسرای آلمانی مستقر در فرانسه و روزنامه‌نگاران فرانسوی، بلکه فرماندهان آمریکایی نیز آن را باور کردند. در طی اولین خبر، افسران ایالات متحده، که از صاحب واقعی ایستگاه بی اطلاع بودند، ژنرال «برادلی» را بیدار کردند و گزارش شکست شورشهای داخلی آلمان را ارائه داشتند. البته نازی‌ها می دانستند که این اخبار مستند نیستند. صاحبان این رادیوها از طریق تجهیزات کسب اخبار مستقیم، فرستنده‌ای را در خاك فرانسه مستقر کرده بودند؛ ولی چون این فرستنده براحتی می توانست برچیده و یا دوباره راه‌اندازی شود، زیاد به بمباران و نابودی این منابع توجه نمی‌شد.

در عوض، نازی‌ها روی پارازیت انداختن در فرستنده‌ها کار می کردند.

یك تکنیك دیگر در این زمینه، «نزدیك شدن یکباره» است. این فن، پخش یك خبر مبهم است که مکرراً روی نزدیکترین ایستگاه خبر عادی می افتد تا

شنوندگان دستگاههای خود را سهواً روی ایستگاه اشتباه تنظیم کنند. در طی جنگ جهانی دوم، نازی‌ها از ایستگاه بسیار نزدیکی با ایستگاه خبری آمریکا استفاده می‌کردند و سخنان خود را جایگزین اخبار آنها و یا ایستگاههای پخش مستقیم موسیقی متفقین می‌ساختند. از آن پس، این تکنیك بصورت دوره‌ای مورد استفاده قرار می‌گرفت. در طول جنگ ویتنام، آمریکائیان اخباری را روی نزدیکترین ایستگاه رادیویی ویتنام شمالی و رادیوهای جبهه آزادیبخش ملی، به طور مکرر پخش می‌کردند و سخنانی در مورد جزئیات مهم یك برنامه جدی را انتشار می‌دادند.

رادیوهای مخفی نیز می‌توانند در جهت حمایت از ارتش و به منظور اهداف تاکتیکی خاصی مورد بهره‌برداری قرار گیرند. در پایان جنگ جهانی دوم، آمریکائیان ایستگاهی را با نام رمز «عملیات نشاط» برای درهم شکستن آخرین مقاومتهای رهبران نازی در برابر متفقین در کوههای «باواریا» و «اتریش»، راه‌اندازی کردند. ولی مخفیانه‌ترین عملیات رادیویی برای اهداف وسیع‌تری طراحی و به کار گرفته می‌شوند.

در جهان کم توسعه یافته، جایی که نرخ باسوادی، پایین است و ارتباط و حمل و نقل امری دشوار می‌باشد، ایستگاههای رادیویی یکی از وسایل عمدهٔ ارتباط جمعی هستند. در کشورهایی که دولتهایشان، آزادی نشریات را محدود می‌سازند، برنامه‌های رادیویی مخفی، هم از سوی مخالفان داخلی و هم دشمنان خارجی و حتی خود دولت، پخش می‌شوند. چین یك نمونهٔ این مدعاست. رژیم چین از سال ۱۹۴۹ که به قدرت رسید، رادیوی آزاد ژاپن، یا همان «صدای انقلاب مالایان»، «صدای مردم بورما» و در همین اواخر، «صدای کامبوج دمکراتیك» را اداره کرده است.

دراین ضمن، خود چین، از اهداف ایستگاههای رادیوی مبهم روسیه، ویتنام و تایوان بود.

یکی از پیچیده‌ترین رادیوهایی که در سال ۱۹۷۹ صدای خود را بر روی امواج هدایت کرد، رادیو «بایا» بود که به قصد سخن گفتن با یك جناح مخالف چپ گرا در ارتش آزادیبخش خلق چین، راه‌اندازی شده بود. رادیوی مذکور به ایالات متحده و رهبران اصلاح طلب چین که سردمداران یك ائتلاف «چین- روسیه» بودند، طعنه می‌زد و ناسزا می گفت.

در واقع ایستگاه آن رادیو در «ولادی وستك» مستقر بود و در سال ۱۹۸۸ زمانی که «گورباچف» درصدد بر آمد تا شکاف بین چین و روسیه را ترمیم کند، این رادیو قطع شد. رهبران چین، از حمایت روسیه باخبر شدند، ولی مخالفین چینی، هیچ راهی برای کسب اطلاع در اختیار نداشتند. مسکو در برخوردهای اولیه خود با احزاب کمونیستی حاکم یوگسلاوی، مجارستان و چکسلواکی، از تکنیکی مشابه این بهره می جست.

نمونه‌های مهم دیگر تبلیغات مبهم در جبهه‌های بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (سابق) وجود داشتند که ظاهراً مسکو مؤسس سازمانهای غیر دولتی بود و پس از جنگ جهانی دوم رشدی قارچ گونه داشتند. دولتهای غربی و برخی سوسیالیست‌های خارج می‌دانستند که مسکو افسران ارشد کلیدی و تبلیغات این سازمانها را هدایت و کنترل می کند. ولی با وجود ایستگاههای رادیویی مبهم، کارگر متوسط و یا آن اصلاح طلب در بی خبری باقی می‌ماند، گویی که پوشش جبههٔ آنها نسبتاً کم و ناکافی بود.

جبهه‌های رادیویی در زمانهای گوناگون بخوبی کار کرده‌اند. سازمانهای کمونیستی روسیه و اروپا، کار شناسایی مسائل و احساساتی را که با آن وسیله، ضد کمونیست‌ها، بویژه افکار ضد جنگ و ضد استعماری شناخته می‌شدند، بخوبی انجام می‌دادند. از دههٔ ۱۹۳۰ به بعد، رادیوهای مخفی توجه بسیاری را در ایالات متحده، اروپا و اخیراً کشورهای تازه استقلال یافته، به مسائلی که به صورت محرمانه به وسیلهٔ مسکو کنترل می‌شده‌اند، جلب می کردند.

در دهۀ ۱۹۵۰، سرویسهای جاسوسی غربی، این جبهه‌های تبلیغاتی را افشاء نمودند و بسیاری از اعضای آنها گریختند. سپس در دهۀ ۱۹۷۰، آنان دوباره جان گرفتند، و با پا گرفتن احساسات ضد جنگ و ضد هسته‌ای، دوباره سر و سامان یافتند. یك بار دیگر پاندول حیات آنها به نوسان افتاد و در دهۀ ۱۹۸۰، دولتهای غربی به افشای درگیریهای روسیه کمك نمودند و وسیله محو شدن این جبهه‌های تبلیغاتی فراهم آمد. این حادثه قبل از وقوع «گلاسنوست» و «پروسترویکا» اتفاق افتاد.

همان‌طور که ذکر شد، تبلیغات مبهم می‌تواند، درست، کاذب یا آمیزه‌ای از هر دوی آنها باشد. در طول جنگ جهانی دوم، انگلیس و آمریکا، طرحهای مبهمی را عنوان ساختند یا حتی در مورد مخالفت داخلی با نازی‌ها دروغهایی بافتند. چنین شایعاتی، اعتبار یك رادیوی متفق طرفدار «سفیدپوستان» مانند «بی. بی. سی» را از بین می‌برد. این طرحها با دروغ‌پردازیهای معتبرتر و مؤثرتر، حجم بسیار زیادی از اطلاعات درست مانند شمار تلفات و حملات هوایی و بمباران خانه‌ها، را بی‌اعتبار می‌ساختند؛ در حالی که نازی‌ها به رسانه‌های خود اجازۀ مخفی کردن آنها را نمی‌دادند. به این طریق، شبکه‌های رادیویی محرمانه، راه را برای اطلاع‌رسانی نادرست که در آوریل ۱۹۴۵ به نیروهای متفق کمك شایانی می‌نمود، باز کردند. تبلیغات، زمانی که منبع آن غیرموثق بوده و بخوبی اجرا شود، و یا وقتی خود خبر، کذب باشد، تبلیغات «سیاه» به شمار می‌رود. «اطلاع‌رسانی نادرست» متعلق به این ردۀ تبلیغاتی است.

خبررسان غیرموثق، با بی‌اعتبار ساختن دشمن، عمداً اخبار کذب را می‌پراکند و مثلاً از طریق جعل یا شایعه، در پنهان‌سازی دخالت خود در امر خلق یا انتشار اخبار، به دردسر بزرگی دچار می‌شود. ممکن است وی اخبار صحیحی ـ مثلاً در مورد اسناد خاص به سرقت رفته‌ای از دولت که به گردن فرد یا گروهی انداخته‌اند ـ را منتشر کند، در حالی که قصد دارد نقش خود را در انتشار آن مخفی

سازد. این عمل می تواند با ارسال خبرِ بی‌نام و نشانی به یك روزنامهٔ خارجی صورت گیرد و یا با استفاده از یك روزنامه‌نگار تحت کنترل مخفی که به نگارش چنین اخباری می‌پردازد، انجام شود. مُبلّغ تبلیغات سیاه، برعکس مُبلّغ اخبار مبهم، توجه زیادی به پاك کردن رد خود دارد و برای هر سرویس اطلاعاتی خارجی، کارِ شناسایی خود را با برنامه‌ای خاص، دشوار می‌سازد. تبلیغات سیاه، احتمالاً به قدمت و گسترهٔ تمدن است. پادشاهی‌های باستانی «بین‌النهرین»، برای تأثیرگذاری بر لشگرهای دشمن، شایعات بی‌اساسی را پخش می‌نمودند. آنها از ستون پنجمی‌ها برای فتح شهرهای دشمنان خود استفاده کرده و ساکنان آنجا را تشویق به شورش علیه حاکمانشان می‌نمودند و این زمانی بود که آنها در منطقه پیشروی کرده بودند. پادشاهان قدیم اغلب از همین «عوامل شایعه» برای پراکندن افسانه‌هایی در مورد ارتش پیشرو «آشوری» استفاده می‌کردند و دشمن را بدون جنگ وادار به ترك مواضع خود می‌ساختند.[۲۲]

«میلنیا» که بنیانگذار سلسلهٔ «مینگ» چین بود، از عوامل فوق سرّی برای پخش شایعاتی استفاده کرد که انحلال ارتش بزرگی را که برای مخالفت با وی شکل گرفته بود، تضمین می‌کرد.

فاتح مغول قرن سیزدهم، «چنگیزخان»، از همین تکنیك استفاده می‌کرد. درون جوامعی که آزادی خبری کمی وجود داشت، کنترل درستی و نادرستی شایعات تقریباً ناممکن بود و بنابراین تعجب‌آور است که هم مخالفان و هم سخنگویان رژیم، تبلیغات سیاه را به کار می‌برند. «جعل» یك شکل کلاسیك از تبلیغات سیاه است. «جاعل» یا اظهاراتی را به افرادی نسبت می‌دهد که آنها را عنوان نکرده‌اند و یا اخبار کذب می‌تراشد. برای مثال، در اواخر قرن شانزدهم در «هند»، مخالفان امپراتور مغول، «اکبر» شاه درصدد نابودی دستیار وی برآمدند و برای آن بخت برگشته، اسناد جعلی درست کردند تا امپراتور را متقاعد سازند که وی بی‌وفا و فاسد بوده است. در انگلیس، برای تضعیف مخالفان اصلاحات مذهبی

پروتستانی، یکی از مشاوران ملکه، فرمان ارسال گزارشی را از یك کاتولیك انگلیسی به دربار اسپانیا، صادر کرد که عمداً در خصوص توان ارتش انگلستان و تنفر کلیسای کاتولیك انگلستان از «پاپ» بزرگ نمایی می کرد.

نویسنده، به ظاهر، یك کاتولیك انگلیسی بود که تبعید شده بود، و در مقام ردّ اعتبار وی قرار نداشت. نامهٔ مذکور به دست شمار زیادی از افراد ذی‌نفوذ در سراسر اروپا رسید و به قصد کاهش منافع ایشان در امر مخالفت با «الیزابت»، نگاشته شده بود.

شاید معروفترین کار «جعل» همان «پروتکل‌های قوم برگزیده یهود» باشد که به وسیلهٔ پلیس مخفی «نیکلاس سزار دوم» در آغاز قرن بیستم به کار رفت و عنوان می‌ساخت که یك توطئه یهودی برای تسلط بر دنیا در دست اقدام است. از آن پس، با وجود این واقعیت که سند مذکور، در سال ۱۹۲۱ «جعلی» عنوان شد، ولی از سوی دولت‌های «ضدسامی»مختلف، مورد استفاده قرار گرفته بود. اسناد جعلی مکتوب مانند همین سند، معمولاً می توانند افشاء شوند و هدفشان برملا گردد، ولی افشاگری ممکن است هرگز خسارتهای قبلی را جبران نکند؛ بویژه اگر به وسیلهٔ رسانه‌ها یا سیاستمدارانی که در مورد منبع اصلی جعل هیچ اقدامی نکرده‌اند، مطرح شده و دهان به دهان بچرخد.

تأثیر اطلاعات نادرست غالباً بیشتر به آمادگی گیرندگان موردنظر بستگی دارد تا به کیفیت «اطلاع‌رسانی نادرست»، یا ابزاری که آن را پخش می کنند.

مردم به آنچه می‌خواهند، معتقدند. بعید است که «اطلاع‌رسانی نادرست» بر ذهن مشخصی که آماده نشده است، تأثیر چندانی بگذارد.

بنابراین، اولین توجه یك جاعل، باید شناسایی و آماده‌سازی افکار باشد و اندیشیدن به کیفیت یا موجه‌نمایی کار «اطلاع‌رسانی نادرست» در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارد.

دولت‌ها جهت نفوذ بر دوستان و دشمنان خود، به تبلیغات سیاه دست

می‌زنند. حتی پس از آنکه فرانسه در زمان انقلاب آمریکا به سال ۱۷۷۸ آشکارا به آنها پیوست، برای بقای این اتحاد و هدایت سیاستهای آمریکا در جهت دلخواه فرانسه، مخفیانه برخی از آمریکایی‌ها را اجیر می‌کرد. ناشران آن روزگار در مورد مسیر انقلاب آمریکا در گذشته، مطالب اندکی چاپ کرده‌اند. برای حصول اطمینان از آنکه این مقالات، دیدگاههای درستی را دنبال کنند، فرانسه به صورت محرمانه به آمریکاییان تیزهوشی همچون «ساموئل کوپر»، «هاگ بر کیزیج» و نیز پرخواننده‌ترین نویسنده‌رمان انقلاب، «توماس پین»، مبالغی می‌پرداخت تا آنها داستانهای کارآگاهی را تحت عناوین خود و یا با اسامی مستعار بنویسند.

در قرن بیستم، کشورهای متفق هم برای تقویت و تضمین اتحاد خود، تبلیغات سیاه را به کار بسته‌اند. در طول جنگ جهانی اول، انگلیس برای تطمیع آمریکا و وارد ساختن او به صحنهٔ دشمنی‌ها، جزوات و نامه‌های تبلیغاتی را برای آمریکایی‌های ذی‌نفوذ ارسال می‌کرد و از گزارش «بریس» برای طرح بیرحمی‌های بی‌دلیل آلمانها در بلژیك استفاده می‌نمود.

نامهٔ فوق در روزنامه‌های ایالات متحده به چاپ می‌رسید، گرچه ادعاهای بی‌اساس آن، در اکثر موارد پس از جنگ تکذیب شد.

اکنون مخفی‌ترین تبلیغات در رسانه‌های عمومی عملی می‌گردند، که سابقاً در رسانه‌های چاپی و اخیراً به طور فزاینده‌ای در رسانه‌های الکترونیکی کاربرد دارند.

گاهی اوقات دولت‌ها، روزنامه‌هایی راه می‌اندازند و یا کنترل منافع آن را به دست می‌گیرند؛ که این کار معمولاً مکانیزمی گران و علنی است. یك تاکتیك عادی‌تر، ترغیب روزنامه‌نگاران، به استفاده از تبلیغات مبهم یا سیاه است که به وسیلهٔ تأمین مالی یا خبری آنان صورت می‌گیرد. افسر مربوطه ممکن است واقعاً متن پیغام خبری را در اختیار روزنامه‌نگار بگذارد. به هر صورت، اغلب روزنامه‌نگاران نسبت به عوامل سرویس‌های اطلاعاتی، نویسنده‌های بهتری هستند و در مقابل

چنین کنترل خشونت آمیزی، مقاومت می کنند و ترجیح می دهند با استفاده از طرح ها و یا بعضی از سوژه های خاصی که افسر مربوطه تهیه کرده است، داستانهای خود را بنویسند.

انواع دیگر تبلیغات مخفی شامل ارائه عرض حال، تظاهرات عمومی برای تأثیر گذاری بر افکار عمومی و پرداخت یارانه های دیگر به هیأتهای علمی و آکادمیك است تا آنها فضای روشنفکری را در مسیر خاصی هدایت کنند و البته به نوبهٔ خود تأثیر بر ذهنیت روزنامه نگاران و سیاستمداران را نیز در بر می گیرد. به علاوه، دولت ها از جاسوسان خود برای شایعه پراکنی استفاده می کنند تا افراد یا سازمانهایی را بی آبرو و بی اعتبار سازند. سرویس های اطلاعاتی روسیه این عمل را اغلب علیه مخالفان داخلی و خارجی به کار می بستند. اگر قرار بود یك منبع رسمی خبری روسیه به طور علنی خبر موهنی را درباره یك مخالف پخش کند، حتی اگر خبر صحت داشت، از اهمیتش کاسته می شد. ولی اگر شایعه ای بدون ذکر منبع آن پخش می گردید، در نظر شنوندگان موردنظر معتبرتر می نمود و برای دامن زدن نفاق و اختلاف بین مخالفان یك رژیم، شانس بیشتری داشت. به ماجرای یك جاسوس نفوذی کلاسیك روسی به نام «آرن ترِهالت» توجه کنید: وی یك مقام رسمی بلندپایه خارجی و اهل نروژ بود که به جاسوسی برای اتحاد جماهیر شوروی سابق و عراق متهم و در ماه ژوئن سال ۱۹۸۵ به بیست سال زندان محکوم شد.

«ترهالت» به عنوان کنسول سفارت نروژ در سازمان ملل خدمت کرده بود و در دفتر امور خارجهٔ نروژ به عنوان معاون وزیر دریاها «که برای نروژی ها امری حیاتی است» کار می کرد و نیز در پست مشاور دائمی وزیر و سرپرست بخش نشریات (سمتی که در زمان دستگیری داشت) مشغول انجام وظیفه بود. بنابراین، وی به گونه ای استراتژیك در این مناصب مستقر گردیده بود تا مقاومت شخصیت های سیاسی، مقامهای دولتی و روزنامه نگاران طرفدار منافع روسیه را بالا

برده، دیگران را بی‌اعتبار ساخته و نظریات روس‌ها را در محافل تأثیرگذار نروژ، بهبود بخشد.

تبلیغات مخفی، برای مؤثر واقع شدن باید با کل سیاست هماهنگ گردد. این نوع تبلیغات در صحنهٔ تجارت کمتر استفاده می‌شود، مگر آنکه اهداف استراتژیك مهمی یا نقشه‌های تاکتیکی جهت حصول آنها وجود داشته باشند. ایستگاههای رادیوی سیاه «دفتر خدمات استراتژیك» که آلمانها را به شورش علیه هیتلر وا می‌داشت، در مقابل سیاست آمریکا و انگلیس و نیز دیگر تبلیغاتی که تسلیم بی‌قید و شرط را مطرح می‌ساختند، از میدان به در رفت. بعلاوه، آنها هیچ نظری در مورد آلمانی که پس از جنگ و از خاکسترهای جنگ ممکن بود سربرآورد، ارائه نمی‌کردند. و برای آلمانها هیچ انگیزه‌ای نمی‌ساختند تا آنان بتوانند جانشان را در مقابل گشتاپو به خطر اندازند. برعکس آن طور که ما شاهد بودیم، تبلیغات آشکار و مخفی انگلیس در ایالات متحده در آغاز هر دو جنگ جهانی، دقیقاً برای سیاست کمك مقرر ایالات متحده، آماده می‌شد که آمریکا هم در انجام آن موفق گردید.

همچنین تبلیغات مخفی مؤثر بدقت به مخاطب موردنظر ـ اعم از متحدین، دشمنان یا هر دو ـ می‌پردازد. یکی از این تبلیغات عمدهٔ قرن، تلاش هدفدار انگلیس در خاك دشمن در زمان جنگ جهانی اول بود. انگلیس نوابغی همچون «آر. دبلیو استون و اتسون» داشت که می‌دانست امپراتوری چندملیتی اتریش ـ مجارستان در برابر داعیه‌های ناسیونالیستی، آسیب‌پذیر است. انگلستان برای تضعیف انگیزهٔ جنگ اتریش، تبلیغاتی به کار برد تا گروههای قومی تحت فرمان اتریش را تحریك کند. و پس از آن هم، مثال رادیوی سیاه ۱۲۱۲ آمریکا در طول جنگ جهانی دوم است.

این رادیو ظاهراً در بهار ۱۹۴۵ از تأثیر لشکرهای آلمانی مقابل نیروهای آمریکا می‌کاست.[۲۳]

ولی تبلیغ خوب، کافی نیست، و کار حرفه‌ای خوب، مهم است. ایستگاههای رادیوی سیاه، نشریات و کارهای جعلی همگی نیازمند شناسایی صاحب و حامی اصلی آنها، و نیز درك این حقیقت که اطلاعات ارسالی آنان دروغ است، می باشد.

در دهه ۱۹۸۰، روسها در کار خود غفلت می نمودند و اغلب دچار اشتباهات احمقانه‌ای در امور جعل می شدند؛ چنانکه ایالات متحده توانست براحتی به کشورهای موردنظر ثابت کند که مسکو درون سازمانهای آنها نفوذ کرده است. در عوض در جنگ جهانی دوم، متفقین غربی برای حصول اطمینان از آنکه ایستگاههای رادیویی سیاه دارای نیروهای بومی خوب هستند یا نه و اینکه فرد آلمانی که آنها به کار می گیرند دقیقاً منعکس کننده شخصیت رهبران داخلی کلاسیك و مخالف نازی‌ها است، زحمات زیادی را متقبل می شدند. ضمن این کار، متفقین از جمع آوری خوب اطلاعاتی، بهره‌مند بودند. برنامه‌ریزان رادیویی آخرین گزارشهای حملات هوایی، نبردها، و حتی نتایج مسابقات محلی فوتبال را جمع آوری می کردند (که با گردآوری نشریات آلمانی در طی دوره‌ای صورت می گرفت) تا اخبارشان جالب توجه، موثق و شنیدنی شود.

شرط دیگری که تبلیغات مخفی را اثر بخش تر می کند، تعبیر و تفسیر مردم واقعی، یا همان ارتباط دومرحله‌ای است. بعید است که ارسال ساده اخبار همان درجه تأثیری را داشته باشد که وادار کردن شخصی به بحث در آن مورد دارد؛ حتی اگر مخاطب موردنظر از قبل برای موضوع و پیام آماده شده باشد.

برخی از سازمانهای انقلابی این معنا را درك کرده‌اند. مثلاً در دهه ۱۹۸۰ «جبهۀ آزادیبخش ملی سالوادور» (فاراباندو مارتی) - که یك جنبش انقلابی مارکسیست - لنینیستی در السالوادور بود - ایستگاه فرستنده رادیویی خود را از نیکاراگوئه با یك گروه شنونده رسمی و بحثی درباره «سالوادوره» تقویت نمود. رهبر آن با هدف تشکیل کادر جنبش «جبهه آزادیبخش ملی» دریافت که تبلیغات

به تنهایی و بدون خواست افراد برای تفسیر آنها، کار زیادی انجام نمی‌دهد.

همین‌طور برای ایالات متحده که امکان کمی برای پخش تبلیغات (مثلاً در کلمبیا) دارد؛ همان جایی که کارتلهای موادمخدر این کشور بسیار بد می‌باشند ـ جداً مهم نیست که چه اعتقاداتی دارند. اگر قرار می‌شد که اظهارات رادیوها به وسیله کمیته‌های محلی شهروندان محترم، گلچین شده و در تمامی مراحل زندگی مرور شوند، اگر کنفرانسهای بین‌المللی درباره همین موضوع در منطقه تشکیل می‌شدند، و اگر واعظان وعظ می‌کردند و قهرمانان ورزشی و معلمان مدارس به پند و اندرز می‌پرداختند، تبلیغات بسیار مؤثرتر می‌شدند.

ولی رشد این نوع ارتباط دو مرحله‌ای؛ یك آماده‌سازی کوتاه مدت نیست، بلکه به زمینه‌سازی‌های انسانی نیاز دارد که شامل افراد خلاّق و آگاهی می‌گردد که بتوانند در فرهنگ‌های گوناگون، به طور علنی کار کنند.[۲۴]

عملیات شبه نظامی

اقدام شبه‌نظامی مخفی، استفاده ناآگاهانه از «زور» است و یا کمك به کسانی که اقدام به اعمال «زور» می‌کنند یا در بکارگیری آن مقاومت می‌ورزند. گرچه اَعمال و ابزار کار بسیار وسیع هستند، اما همان اصول کلی عملیات مخفی برای چنین اقدامهایی به کار می‌رود. دولت ناگزیر است در مورد استراتژی خود، اهداف بلندمدت، منابع آشکار و پنهانی که برای دستیابی به این اهداف نیاز دارد، و ابزار قابل دسترسی حصول این اهداف، تصمیم بگیرد.

الیزابت اول انگلیس، وقتی بر آن شد تا به نیروهای پروتستان که با کاتولیك‌های اسپانیا در هلند در جنگ بودند، کمك کند، خیلی زیرکانه عمل نکرد. رژیم‌وی استراتژی اندکی داشت. کمك شبه نظامی مخفی، شروع یا اتمام آن، هیچگاه کار زیادی در جهت تضعیف پادشاه «فیلیپ» صورت ندادند. در عوض در طول انقلاب آمریکا، «لویی شانزدهم» وقتی در صدد پذیرفتن خطر جنگ با بریتانیا و کمك به مستعمرات برآمد و در تصمیم خود پافشاری کرد، محاسبهٔ زیرکانه‌ای نمود.

همیشه برای بهره‌برداری، فرصتی پیش نمی‌آید. گرچه بریتانیا در این اعتقاد که می‌توانست در سال ۱۹۱۵ اعراب را به شورش علیه ترکهای بین‌النهرین وادارد، دچار اشتباه شد، ولی وقتی تلاطم جنگ در سال ۱۹۱۷ فروکش کرد، لندن در مورد ایجاد فضای مناسبی برای شورشی مشابه در حجاز بدرستی قضاوت نمود.

در طول جنگ جهانی دوم، قدرتی که سراسر اروپای مرکزی و شرقی را زیر نگین داشت، کاملاً به وسیلهٔ اتحاد جماهیر شوروی «سابق» مورد بهره‌برداری قرار گرفت، به طوری که در انتها این منطقه یا تحت کنترل مستقیم روسیه قرار داشت، یا زیرنظر یك کشور تابع روسیه کمونیستی بود. فعالیت شبه‌نظامی، به دستیابی این نتیجه، کمك می‌نمود. ولی در همان ناحیه، فرصتها برای متفقین غربی محدودتر بودند، که تا حدودی مربوط به جغرافیای آنجا و البته به دلیل پیشقدم شدن روسیه در بهره‌گیری و آماده‌سازی منطقه - در سالهای قبل از حمله نازی‌ها - نیز بود. در دهه‌های بعد، گروه زیادی در واشنگتن برای بیرون راندن ارتش روسیه از افغانستان، با ابزارهای شبه‌نظامی، فرصت اندکی یافتند. دیگران عقیده داشتند که روزنه کوچکی در آنجا وجود داشت. سالها گذشت تا واشنگتن فاصله بین استدلال و عمل را از بین برد. به هر صورت، غالباً ممکن نیست فرصتها همگی باهم پیش آیند، و با این وجود نمی‌توانند بدون رهبریت حامی، متعهد و خلّاق، به دست آیند.[۲۵]

اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، به رغم پاکسازی‌های استالین، افراد باتجربه‌ای را که پس از شکست نازی‌ها، مسئول تدارك عملیات شبه‌نظامی برای رهبران آتی دولتهای براندازنده در سراسر اروپای شرقی بودند، بیرون راند. جستجو و شکارهای درازمدت مسکو، بکارگیری و استخدام افراد و سیستم حمایتی از ایشان، به وسیلهٔ رهبران «کمینترن» (کمونیسم جهانی) همچون «اتو کوسینن» که در دهه ۱۹۲۰ بدین پست منصوب گردید، صورت می‌گرفت. دو دهه بعد، درست زمانی که عوامل با تجربه و مصمم اطلاعاتی، رهبران، منابع

خبری و فرصتهای مناسبی برای شناخت آنچه که شوروی و غرب در مورد هیتلر نادیده گرفته بودند، وجود داشتند، این کار تعطیل شد. برعکس، دول متفق قبل از جنگ جهانی دوم و در طول آن در ترویج سیاستی به جهت استفاده از نیروهای شبه‌نظامی که به شکست قطب‌های قدرت کمك می کرد، ناکام ماندند.

به اهداف سیاسی پس از جنگ و یا اینکه نیروهای شبه نظامی چگونه می توانند آنها را در طول جنگ و پس از آن پیش ببرند، کمتر اندیشیده می شد.

قتل عام

در برخی نقاط دنیا، نظیر خاورمیانه، قتل‌عام کاری معمول و عادی است و می توان گفت که از ابتدایی ترین اَعمال شبه‌نظامی است.

کشتار مؤثر، اول از همه نیازمند مهارت تکنیکی و دوم محتاج یك تدبیر سیاسی خوب برای بهره گیری از آن در جهت اهداف سیاسی است. اهمیت اصلی موضوع، دستیابی به قربانی موردنظر است، که مهمترین راه حصول آن نفوذ در میان محافظین قربانی موردنظر توسط جاسوسان می‌باشد. در قرون وسطی، اعضای فرقهٔ اسماعیلیه[۲۶] در رسیدن به اهدافشان، ماهر شدند. آنها حدود دو قرن (حدود سالهای ۱۲۷۵ ـ ۱۰۹۰) به درون سیستم امنیتی غربی‌ها در منطقهٔ «لوانت» ترکهای سلجوقی در ایران، عراق و سوریه نفوذ کرده و بدین طریق به قربانیان خود نزدیك می‌شدند. اعضای اسماعیلیه شبکه‌های وسیعی را در همسویی با مناطق مرکزی تشکیل دادند که به وسیلهٔ رشوه، تهدید و تغییر مذهب دسترسی مستقیم به قربانیان خود را میسر می‌ساختند. غیرعادی نیست که یك عضو اسماعیلیه به درون یك سرویس رسمی رده بالا نفوذ کند و پس از چندین سال خدمت، به قلب ارباب خود خنجری فرو کند.[۲۷]

در قرن بیستم، سرویس اطلاعاتی استالین، تکنیك کشتار سیاسی را سروسامان داد. «لئون تروتسکی»، قربانی یکی از تصفیه‌های بسیار معروف روسیه بود. در سال ۱۹۴۰، پس از چند تلاش ناموفق از سوی دیگران، روسها از یك

دستیار مورد اطمینان استفاده کردند تا وقتی «تروتسکی» در مکزیکو در تبعید به سر می‌برد، تبری را بر سرش فرود آورد. گرچه در اوایل دهه ۱۹۶۰ آمریکایی‌ها مکرراً سعی کردند تا «کاسترو» را بکشند، ولی فقدان دسترسی به جاسوسان آمریکایی، مانع موفقیتی مشابه گردید.

راههای دیگری برای قتل یك رهبر به جای نفوذ در اطرافیان وی وجود دارند. برای نمونه، استفاده از مزدوران یا کماندوهای اجیر شده یا آموزش یافته در جهت همین اهداف، از جمله این راههاست. انگلیس به یك گروه مقاومت در قتل «رینهارد هایدریش» کمك نمود که یك فرمانده نازی در سال ۱۹۴۳ بود.[۲۸]

هم‌نفوذ در یکی از اطرافیان و هم استخدام آنها بدون دسترسی مستقیم بدان، نیازمند عوامل اجرایی خاص، و معمولاً یك یا دو تیم محرمانه به پشتیبانی سرویس اطلاعاتی یا سازمانهای زیرساختی دیگر می‌باشد. گرچه اسرائیلی‌ها چنین قابلیتی را به نمایش گذاردند اما مرتکب اشتباهات پیچیده‌ای نیز شدند، که به عنوان مثال وقتی در سال ۱۹۷۵ در نروژ یکی از رهبران نهضت آزادیبخش فلسطین را هدف گرفتند، شخصی کاملاً بی گناه را به قتل رساندند. وقتی این امر آشکار شد، مجریان از جمله مستخدمین جوانی که تقریباً هیچ آموزشی ندیده بودند، ضمن دستگیری حتی تحمل حداقل بازپرسی را نداشتند زیرساخت آنها ضعیف بود. آنها به قسمت‌های مجزا تقسیم نشده و مکان بسیار سختی را برای چنین عملیات حساسی انتخاب کرده بودند؛ شهر دورافتاده‌ای که خارجیان در آنجا براحتی شناسایی می‌شدند.

مهمترین عنصر قتل‌عام ـ که در دیگر روشهای عملیات مخفی شبه‌نظامی ذکر نشده است ـ تکنیکی نیست، ولی سیاسی است. قتل چگونه سیاست را پیش می‌برد؟ ریسك‌ها و منافع استفاده از این وسیله کدامند؟ قتل ممکن نیست برای قاتل مفید بوده باشد. به نظر می‌رسد که قتل «لئون تروتسکی» و «انور سادات» برای کسانی که فرمان آنها را دادند، نتیجه اندکی به همراه داشته است. مطمئناً این کار

عواقبی در پی دارد، و درك آنکه قاتلان خود با نهادهایی که قربانیان معرف آنها بوده‌اند، اختلاف دراز مدت و مهمی داشته‌اند، دشوار است. قتل‌های دیگر، انعکاسهای تاریخی وسیعی داشته‌اند. قتل «کنراد مونت فرات» (در سال ۱۱۹۲)، یکی از سربازان جنگهای صلیبی که مخالف «سالادین» بود، توسط مسلمانان، «موجی بود که در نتیجه آن نیروهای مسیحی هرگز سروسامان نگرفتند و به دنبال قتل وی، شانس کاملی برای تسخیر مجدد بیت‌المقدس از دست رفت.»[۲۹]

اگر هیتلر کشته می‌شد، پیشنهادی که در دفعات مکرر در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ داده شد ولی انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها از انجام آن امتناع ورزیدند، بی‌شك تأثیر فراگیر جهانی بر جای می گذاشت. تأمین امنیت رهبران خارجی در مقابل قتل می‌تواند کاری بس بغرنج و دشوار باشد. ایالات متحده گاه این کار را به عهده می‌گیرد. اگر رهبر خارجی، فردی قدرتمند باشد یا سیاست وی دارای اهمیت استراتژیك بوده باشد و رژیم و دولت او با قتل وی بکلی از هم بپاشد، پس احمقانه است که برای حفظ جان این فرد هیچ تدبیری اندیشیده نشود. یك حمایت خوب نه تنها نیازمند متخصصین حفاظتی - کارشناسان حفاظتی در برابر بمباران، کنترل اجتماعات و نظارت فیزیکی از طریق ابزار الکترونیکی و نیز مشاوران ضدجاسوسی - است، بلکه محتاج نفوذ در میان محافظان شخصی وی به وسیله یکی از افراد خودی سرویس می‌باشد. یك برنامه حمایتی هماهنگ شده، در طیف وسیعی از جزئیات مسائل فنی گرفته تا ارزیابی تهدیدها و آسیب‌پذیریهای رهبر موردنظر و امتحان حدوفاداری محافظان وی می گنجد. یکی از راههای آزمایش محافظین، این است که بفهمیم آیا ایشان در مقابل استخدام از سوی بیگانگان آسیب‌پذیر هستند یا خیر؟ برای مثال، یك سرویس خارجی که می‌خواهد از رهبری خارجی حفاظت به عمل آورد، می‌تواند درصدد نفوذ در سرویس اطلاعاتی خود آن رهبر برآید تا از این طریق محافظین وی را تحت نظر داشته باشد.

در دوره پس از جنگ، دولتهایی مثل ایالات متحده و آلمان شرقی، تلاشهای قتل رهبران خارجی را خنثی نموده‌اند. در دورانهای دیگر، آنها در تأمین برنامه‌ای منسجم و گردآوری افرادی که کار براندازی را دنبال می کردند، شکست خوردند که البته این ناکامی عواقب مهمی نیز بر جای گذارد.

تروریسم

تروریسم یك وسیله سیاسی اساسی در طول تاریخ بوده است. زمانی که این وسیله جزئی از یك سیاست خوب طراحی شده نباشد و یا وقتی که فرصتهای اندکی جهت استفاده از آن وجود داشته باشد، نتیجه سیاسی ناچیزی به همراه می آورد.

چنین موقعیتی مانند آدم کشان هندی (یا به تعبیر درست تر تلاشگران مرگ)، در هند، وجود داشت. این گروه تروریستی، اعضای یك سازمان مخفی بودند که در اصل به قرن هفتم بازمی گشت و در قرن سیزدهم قدرت یافتند و در قرن نوزدهم توسط انگلیسی‌ها قلع و قمع شدند. این متخصصان خفه کردن احتمالاً حدود یك میلیون نفر را ـ که غالباً مسافر بودند ـ برای خشنودی «کالی»، خدای وحشت و نابودی «هندو» کشتند.

گرچه تأثیراتشان بر تبادلات تجاری در منطقه قابل ملاحظه بود و به جرأت می توان گفت که آرامش روحی‌شان در گرو اَعمال آنان بود، ولی آنها بر پیکره امپراتوری سیاسی مغول و راجه‌های هندوستان ضربه کوچکی وارد ساختند.[۳۰]

نمونه‌هایی از گروههای بنیادگرای مذهبی هستند که با شناسایی فرصت‌ها، سیاسی می اندیشند و از توانایی خود برای رسیدن به نتایج کوتاه و بلندمدت با بهره گیری از فرصت پیش آمده استفاده می کردند که گاهاً حتی بدون حضور یك دولت حامی، خود کار را به سرانجام می‌رساندند.

یکی از موفق ترین این گروهها، «سیکاری یهود» بود که می خواست نفوذ رومی‌ها در فلسطین را قبل از میلاد مسیح، از بین ببرد. «سیکاری» (نامی که به دلیل خنجرهایشان بر آنها نهاده شد) از سه تاکتیك اصلی استفاده می کرد: قتل‌های

نمادین، کشتار مستبدانه، و آدم‌ربایی.

اهداف اول و اصلی آنان، یهودیانی بودند که مظنون به تبانی با رومی‌ها یا متهم بدان بودند. به‌علاوه، آنها برای آزادسازی «سیکاری»هایی که به اسارت گرفته شده بودند، عده‌ای را گروگان گرفته بودند. استراتژی «سیکاری»، خنثی‌سازی تمامی تلاشهای طرف مقابل بود که جهت ائتلاف و آشتی بین یهودیان و رومیان صورت می‌گرفت و سرکوب رومی‌ها را آن‌قدر شدید و غیرقابل تحمل ساخت که بروز شورش، غیرقابل اجتناب گردید.[۳۱]

آنها ظرف بیست‌وپنج سال، مقاومتی را دامن زدند که موجب قیام یهودیان شد و به قتل‌عام وسیعی در «مِسادا» (دژ نظامی فلسطین باستان) در سال ۷۰ پس از میلاد منجر گردید. گرچه روم می‌توانست فرمانروایی‌اش را حفظ کند، ولی شورش به طور قابل ملاحظه‌ای قدرت روم را در سراسر امپراتوری‌اش، کاهش داد.

ضمناً از همان منطقهٔ خاورمیانه، نمونه‌های دیگری از تروریست‌های بنیادگرای مدرن امروزی نیز پدید آمدند. گروههای خاصی، که ایجاد تشنج را برای حمایت از اهداف سیاسی خود جهت استیلای سیاسی در سراسر خاورمیانه و جاهای دیگر اعمال می کنند. دولتها می توانند برای برخورد و مقابله با «تروریسم» و نیز مقابله به مثل در برابر «قتل»، از عملیات مخفی استفاده کنند. این نوع عملیات مخفی ویژهٔ کشورهایی است که حامی تروریسم، خود تروریست و یا گروههای تروریستی پشتیبان می‌باشد. در کشورهای دمکراتیك، احتمالاً همین گروههای سیاسی قانونی هستند که به تروریست‌ها کمك می کنند و اعضایشان واقعاً وارد صحنه نمی‌شوند، بمب گذاری نمی کنند یا از بانکها سرقت نمی کنند. وقتی بانیان، تروریست‌ها و گروههای حامی شناسایی شوند، مجموعه‌ای از تکنیك‌های آشکار و منفی می تواند برای خنثی‌سازی آنها به کار روند. چیزی که در مقابل آنها می تواند مانع باشد، ایجاد فضایی است که تمایل درگیر شدن در امر تروریسم یا ماندن با آنها را

بکلی از بین ببرد.[۳۲] بنابراین انگلیس، سوریه را برای چند سالی در اواسط دهه ۱۹۸۰ منزوی و تنبیه کرد و پس از آن دادگاهی ترتیب داد که طی آن سفارت سوریه در لندن مغرضانه مسئول بمب گذاری در هواپیما شناخته شد.[۳۳*]

دیگر اقدامهای بازدارنده در پشت صحنه انجام می‌شدند: هشدار به عاملین تروریسم، جلب حمایتهای بین‌المللی از طریق تبلیغات مخفی و اقدامهای سیاسی در کشورهای متحد، کار با سرویسهای اطلاعاتی خارجی برای به‌ستوه آوردن تروریست‌ها و حتی کشتن آنان؛ یا از طریق حمله هوایی و یا به وسیلهٔ نوعی مرگ انتخابی، آن گونه که اسرائیلی‌ها انجام می‌داده‌اند. نوع دیگر این کار، تعقیب خانواده تروریست‌ها است. چنین اقدامی لازم نیست که با خشونت توأم باشد.

ساده است، فقط به خانواده‌ای که پسران و دختران، برادران یا خواهرانشان با یك گروه تروریستی کار می کنند، اخطار می‌دهیم و این عمل احتمالاً فشار روحی و احساسی زیادی را بر تروریست‌ها وارد می آورد. نیازی به ذکر نیست که اَشکال ظریف‌تر فشار می تواند راه را برای اِعمال جرایم و تنبیهات مستقیم‌تری هموار سازد.

زمانی که خرابکاری ناموفق بماند، عوامل عملیات مخفی می توانند در میان صفوف تروریست‌ها و حامیانشان، اختلافاتی را برانگیزند. برای نمونه، با ارائه مدرك که گروه «آ» با پلیس در تماس است، عوامل عملیات مخفی می توانند گروه «ب» را متقاعد سازند که گروه «آ» در حال توطئه برای نابودی آنهاست. روش قرار دادن یك گروه در برابر گروهی دیگر، همانند تکنیکی است که رهبر چین «هوتسوهسینگ» در زمان سلسله «مینگ» به کار برد و یا آنگونه که قبلاً اشاره شد، افرادی که هوادار امپراتور مغول اکبرشاه بودند از این تکنیك استفاده کردند.

نیروهای فرانسه نیز ظاهراً قادر بودند این عمل را جهت برافروختن آتش

---

* این اتهام صرفاً از سوی نویسنده عنوان می‌شود و لزوماً نمی تواند مورد تأیید باشد ـ م.

جنگ در میان جبهه آزادیبخش ملی الجزایر در سالهای دههٔ ۱۹۵۰ انجام دهند.[۳۴]

یکی از موفق‌ترین اقدامهای فرانسه توسط یك افسر زیرك عرب‌زبان به نام کاپیتان «لگر» صورت پذیرفت که واحد مخصوصی را در الجزیره تحت فرماندهی داشت. «لگر» فکر می‌کرد یکی از زندانیان جبهه آزادیبخش ملی الجزایر که تحت بازپرسی بود، به نام «تاجر زهرا» یا آن‌طور که بین دوستانش معروف بود به اسم «رزا»، فرد مناسبی برای رخنه در صفوف تروریست‌هایی است که وی مدتها به دنبالشان بوده است. ولی او پس از بازپرسی از «رزا»، دریافت که وی نمی‌تواند از عهده این کار برآید. بنابراین تصمیم گرفت نقشه استخدام او را تغییر داده و وی را متقاعد سازد که در واقع تعدادی از تروریست‌های شناخته شده از جاسوسان فرانسه هستند. تا اینکه جبهه آزادیبخش ملی الجزایر باور کند که «رزا» یك خبرچین فرانسوی بوده و به اطلاعاتی در مورد اعضای گسسته و عهدشکن آن جبهه دسترسی داشته است.

«لگر» موضوع ساختگی همکاری «رزا» با خودشان را در سراسر «الجزیره» شایع کرد. «رزا» به محض آزادی به سوی دوستانش در جبهه آزادیبخش ملی الجزایر روانه شد. فرمانده محلی، «مازور» او را دستگیر و شکنجه کرد. و با اعتقاد بر اینکه اسامی تروریست‌هایی که «رزا» نامشان را فاش ساخته بود، در اصل جاسوسان فرانسوی بودند، آنها را به نوبت دستگیر و مورد شکنجه قرار داد.

سپس «لگر» یك جاسوس دوجانبه واقعی به نام «کادور» را به میان جبهه آزادیبخش ملی الجزایر فرستاد. «کادور» زیر شکنجه، جزئیات دروغینی را در مورد عملیات ویژه فرانسه عنوان ساخت که تنها ظن «مازور» را به چند عرب که به وی وفادار بوده‌اند تشدید کرد.

نتیجه این اعمال، فعالیت‌های شدیدتری برای پاکسازی جبهه آزادیبخش الجزایر بود که از قبل شروع شده بود. از آن پس، جبهه آزادیبخش ملی الجزایر که دائماً با خطر دست به گریبان بود، و نه تنها با گلوله‌های فرانسوی، بلکه با چاقوهای

رفقای مسلح خود مواجه بود، علیه یکدیگر به مقابله پرداختند.

روش دیگر مخفی برای مبارزه با تروریسم، بهره جستن از شکافهای موجود در یك گروه می‌باشد که ناشی از حسادت و یا به خاطر پول و رقابت بوده است.

اقدامهای ضد تروریستی نیازمند دانستن مطالب زیادی در خصوص گروهی است که در مقابلشان ایستاده‌ایم؛ مثلاً خصوصیات رهبران اصلی، عوامل مختلف آن و فرهنگ سیاسی اهداف آنها، از آن جمله‌اند. فقط در چنین صورتی است که می‌توان طرحی مناسب و درازمدت جهت نابودی گروه مزبور را اعمال کرد و تنها با افسران کارآمد و یك زیرساخت خوب برای اجرا، می‌توان موفق شد.

در قرن نوزدهم، این روش به انگلیس کمك کرد تا آدمکشان «هندو» را شکست دهد.

گردآورندگان اخبار و عوامل جاسوس انگلیس، با فرصت‌طلبی و استفاده از فساد موجود در بین آدمکشان، اعضای قدیمی‌تر را تعقیب می‌کردند که از هواداران خدایشان، «کامی» بودند، و به دلیل آنکه رهبران جوانتر آنان به پول علاقه بیشتری داشتند تا به خدایشان، انگلیس می‌توانست برادری بین آنها را از بین ببرد. بنابراین، انگلیسی‌ها قادر بودند اعضای مسن‌تر را به خبرچینانی علیه هواداران جوانتر تبدیل کنند.[۳۵]

اخیراً در تابستان سال ۱۹۸۹، آژانسهای اطلاعاتی غرب ضمن اقدامی جهت بهره‌برداری از شکاف موجود در یکی از خطرناکترین گروههای فلسطینی، یعنی «شورای انقلابی فتح» که به وسیلهٔ یکی از اعضای جبهه آزادیبخش فلسطین «صبری البناء» (ابونضال) هدایت می‌شد، به جبهه آزادیبخش فلسطین ملحق شدند، اعتراضات بالا گرفت، بخصوص در مورد پول و چند رهبر مهم «ابونضال» ظنّ قوی فراگیر شد و حقیقت هم همین بود که «صبری البناء» سرمایه‌های گروه را برای مصارف شخصی به کار می‌برد. او همچنین گروه را متهم به توطئه‌چینی علیه خود و سازش با «یاسرعرفات» و سرویس اطلاعاتی اردن ساخت و آنان محکوم به مرگ

شدند. لیبی و دیگر دولتهای حامی «فتح» با جنجال وی را ساکت کردند.[۳۶]

متعاقباً، جبهه آزادیبخش فلسطین و سرویسهای اطلاعاتی چندین کشور، مخالفان «ابونضال» را زیر پوشش حمایتی خود قرار داده و رخنه موجود در «شورای انقلابی فتح» را وسیع‌تر کردند.[۳۷]

روش دیگر نابودسازی تروریست‌ها، می‌تواند خرابکاری در تجهیزات وعملیات آنان باشد. مثلاً می‌توان بمبهایی کار گذاشت تا آنها طی یك حمله تروریستی، نتوانند بخوبی از عهده کار برآیند. بنابه گزارشهایی، در دهه ۱۹۸۰، ایالات متحده موشکهای ضد هوایی را در لهستان برای مجاهدین افغان و تجهیز آنان خریداری کرد؛ مجاهدینی که به عنوان نیروهای مقاومت و رویاروی با دولت دست‌نشانده روسیه در افغانستان ایستاده بودند، و البته ثابت شد که این اقدامها کم و ناقص بوده‌اند. باور عموم بر آن بود که روسها از خریدها و سایر برنامه‌ها به منظور آنکه کسی موضوع موشکها را ماهرانه تحریف کند، مطلع بودند. در هرحال، راه دیگر خنثی کردن یك گروه تروریستی، نفوذ در آن به وسیلهٔ افراد و یا ابزار فنی است تا شاید بتوان نقشه‌ها را پس از آنکه تکمیل گردیدند، متوقف ساخت. این روش همان است که موجب گردید چهار بمب‌انداز متعلق به جبهه آزادیبخش خلق فلسطین (فرماندهی کل) از روی سرخوشی در اکتبر ۱۹۸۸، در بمباران دچار خطا شوند. اردن، آلمان غربی و احتمالاً اسرائیل در جبهه آزادیبخش خلق فلسطین (فرماندهی کل) نفوذ کرده بودند، ولی اطلاعات مهم در مورد نقشه اصلی آن از «مروان کرسیات» اردنی به دست آمد که سالها قبل توسط سرویس جاسوسی اردن در سازمان وارد شده و به عنوان یکی از سازندگان بمب برای ایشان کار می‌کرد.

پارتیزانها و جنبش‌های مقاومت

روش انتخابی شبه‌نظامی دیگر، حمایت از پارتیزانها و جنبش‌های مقاومت دیگر است. واژه انگلیسی «جنگجوی غیررسمی» (که از واژه اسپانیایی مبارزه یا همان جنگ گرفته شده است) در اصل به کسانی اشاره می‌کند که سلاح برگرفته و

به روشی غیر مقرر در برابر نیروهای ناپلئون در آغاز قرن نوزدهم اسپانیا، وارد جنگ شدند. از آن پس، بسیاری از جنبش‌های پارتیزانی، مقاومت نیروهای اشغالگر را درهم شکسته‌اند و بسیاری از کشورها نیز از ایشان حمایت کرده‌اند.[۳۸]

یکی از نام‌آورترین این جنبش‌های خارجی حمایت شده، شبکه غیرمنسجم گروههای مسلمان در افغانستان به نام مجاهدین بودند. مجاهدین با کمك‌های ایالات متحده، مصر، پاکستان و دیگران در برابر تهاجم روسیه به کشورشان به مدت تقریباً ده سال در دهه ۱۹۸۰، مقاومت کردند. حتی پارتیزانهای غیرمنسجم هم به عنوان یك سیاست قانع کننده و هماهنگ می‌توانند به تضعیف دشمن و ردّ بی گناهی او یا کنترل نسبی قیمتهای آزاد در یك کشور خارجی کمك شایانی کنند.

ولی هنگامی که در کوتاه‌مدت مفید باشد، ضروری است به اهداف درازمدت آن نیز توجه گردد. درست مانند ایالات متحده و انگلیس که در طی جنگ جهانی دوم به جنبش‌های مقاومت کمك می‌کردند، و کمك آنان به مجاهدین بدون احتساب تغییر جهت دادن تلاشهای زمان جنگ مجاهدین به سمت نتایج پس از جنگ، صورت می‌گرفت.

مثال دیگر مربوط به مورد اخیر نیکاراگوا در سال ۱۹۸۱ است. ایالات متحده حمایت از نیروهای «کنترا» را شروع کرد که از بقایای گارد ملی «ساموزا» و با کمك پنهانی ارتش آرژانتین به وجود آمده بودند، آنهم بدون برنامه‌ریزی دقیقی که این نیروها چگونه «ضد ساموزیست‌ها» و «ضد ساندنیست‌ها» را از لحاظ سیاسی متمرکز کنند یا چطور می‌توانند به پیروزی نائل آیند؟ طی نیمه اول دهه ۱۹۸۰، به رابطه وسیله با هدف توجه اندکی می‌شد.

همین محدودیتها در امر حمایت از «شورش» و «ضد شورش» وجود داشت. شورشها، انقلابهای کوچك داخلی بودند که هدفشان رواج تغییرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به وسیلهٔ یك سازمان مخفی مسلحانه بود. موفقیت

یك شورش چندان به دلاوریهای ارتش به عنوان قدرت شورشهایی که می تواند شبکه‌ای از افراد سیاسی مخفی تشکیل داده و از تاکتیك‌های پارتیزانی امتیاز مؤثری دریافت کند، بستگی ندارد. موفقیت عملیات «ضد شورش» کمتر به شکست تروریست، پارتیزان یا تاکتیك‌های نظامی شورشیان بستگی دارد و به نسبت به شبکه مخفی علنی و زیرزمینی و نیز خنثی سازی تاکتیك‌های خشن آنها بیشتر وابسته است.

عناصر اصلی «ضد شورش»، جاسوسی و ضد جاسوسی می باشند. رژیمهای کمونیستی در ویتنام، چین و کوبا که تا حدود زیادی از طریق شورش به قدرت رسیدند، این درس را بخوبی آموخته‌اند و به درون هر گروهی که سعی داشت یك پایگاه پارتیزانی یا شورشی برای غلبه بر آنان، بسازد، نفوذ کرده و یا آن را نابود می‌ساختند. پس از جنگ جهانی دوم، درس فوق برای ایالات متحده، فرانسه و انگلیس مدت زمان بیشتری طول کشید.

بتدریج سرویسهای امنیتی این کشورها، سیاستها، و تکنیك‌های جمع آوری اطلاعاتی و تحلیلی اندیشیدند که به ایشان امکان می داد تا کادرهایی از ساختارهای اصلی شورش را شناسایی کرده و اطلاعاتی را جهت دستگیری، نفوذ و گاهی خنثی سازی آنان بکار گیرند.

یکی از مؤثر ترین تکنیك‌ها، استفاده از شورشیان سابق جهت شناسایی فرماندهان قدیمی آنان بود. انگلیس پس از شکست‌هایی در بعضی از مستعمرات خود ـ مانند مالایا و کنیا ـ از قابلیت‌های اطلاعاتی «ضد شورش» خود، استفاده بهینه کرد. فرانسه در اوایل دهه ۱۹۵۰، شروع به پیشروی در «ویت‌مین» هندوچین کرد و بعدها از آن در زمینه ساختار اصلی جبهه آزادیبخش ملی الجزایر بهره برد، تا آنکه از جنگ با الجزایری‌ها خسته شد و به تنگ آمد. مشابه چنین موردی را ایالات متحده در ویتنام تجربه کرد و آن زمانی بود که کار اطلاع‌رسانی خوب در مورد ساختار اصلی داخلی دشمن را آغاز کرده بود و به خنثی سازی آن پرداخت. در

نهایت، ساختار اصلی شورشیان نبود که جنگ را برد، بلکه لشگرهای ویتنام شمالی برنده آن مبارزه شدند.[۳۹]

عملیات شبه‌نظامی دیگر شامل حمایت از نیروهای رسمی است. معمولاً چنین حمایتی، آشکارا صورت می‌پذیرد؛ زیرا تأمین حجم لازم کمك، بدون آنکه منبع آن معلوم گردد، کاری دشوار است. ولی این پشتیبانی می‌تواند غالباً به طور رسمی ناآگاهانه صورت گیرد. این مورد در زمانهای گوناگونی در گذشته اتفاق افتاده است.

ایالات متحده در دهه ۱۹۶۰ رهبر نظامی لائوسی «مئو» به نام «وانگ پائو» را قادر ساخت تا مانع سلطهٔ ویتنام شمالی بر بخش وسیعی از لائوس گردد. ایالات متحده رسماً بی‌طرف بود (مانند روسیه، گرچه در همان زمان نیروهای ویتنام شمالی در لائوس را مورد پشتیبانی قرار می‌داد). این کمك تأیید شده نبود. گاه، فرماندهان نیروهای نظامی رسمی در تلاش برای اعمال یك کودتا، کمك می‌شوند و یا ترغیب می‌شوند تا در مقابل خارجیان یا افسرانی که دست به کودتا می‌زنند، مقاومت کنند. هم در آن موقع و هم در قرن حاضر، ایالات متحده و دیگر کشورها دوباره در صدد بر آمدند تا به آنهایی که توطئه می‌کنند و آنهایی که در برابر کودتاها مقاومت می‌کنند، کمك برسانند. اشکال گوناگون دیگری از کمك‌های مخفی را که وجود دارند، می‌توان برای نیروهای شبه‌نظامی و رسمی انجام داد؛ از جمله حمایتهای سیاسی و روحی و تشویق‌هایی از یك سوی درگیری، حمایتهای مادی وایجاد پناهگاهی در موارد دیگر. یکی از مؤثرترین اَشکال کمك‌رسانی مخفی به خارجیانی که درگیر عملیات شبه‌نظامی هستند، حمایت سیاسی از آنها در کشورهای جهان سوم و در دادگاههای بین‌المللی با هدف تأثیرگذاری بر ذهنیت و تصمیم‌های سیاسی دادگاه می‌باشد. طی دهه‌ها، دولتهای عرب، چنین حمایتی را در مورد گروههای فلسطینی دلخواهشان، که شامل گروههایی از نهضت آزادیبخش فلسطین و خود این نهضت بوده‌اند اعمال می‌کردند. روسیه، کوبا و

رومانی طی سالها تروریست‌هایی از گروههای پارتیزانی و شورشیانی همچون سازمان خلق آفریقای جنوب غربی و «ویت کنگ» را مورد حمایت مخفیانهٔ سیاسی و روحی قرار می‌دادند.[۴۰]

رهبران سیاسی و رؤسای اطلاعاتی روسیه، محرمانه با رهبران گروههای حمایت شده ملاقات می‌کردند و ترتیب تبلیغات مخفیانه و نفوذ سیاسی را در اقدامهای کشورهای خارجی و نیز در سازمان ملل جهت کسب حمایت سیاسی برای مسائل خود، می‌دادند. و همان گونه که دیده‌ایم، ایالات متحده نظیر چنین عملی را برای «کنتراها» در دههٔ ۱۹۸۰ در نیکاراگوا انجام داد.

این نوع حمایت بشدت متکی بر تبلیغات مخفی و اعمال سیاسی است. کشور حمایت کننده، تبلیغات مخفی و زیرساخت سیاسی خود در منطقه را جهت تقویت دوستان و تضعیف دشمنانش بکار می‌بندد. یکی از بهترین نمونه‌ها در ایالات متحده و انگلستان، حمایت از مجاهدین افغانستان در دههٔ ۱۹۸۰ است. شقاوتهای دشمن بُعدی جهانی یافته بود، و در همان هنگامی که پیروزی برای جبههٔ دوست پیش‌بینی می‌شد، حمایت خارجی و کمك مالی کاهش می‌یافت. البته این وضع به نوبهٔ خود منجر به افزایش حمایت خارجی برای جبههٔ دوست، تحریك وجدان اخلاقی، و دلسردی دشمن می‌شود. جبههٔ دوست برای تأسیس دفاتری در پایتخت‌های مهم، کمك‌هایی دریافت می‌کند. زمانی که این جبهه، کنفرانسها و سمینارهایی برگزار می‌نماید، خدمات نشر و ترجمه برایش انجام می‌گیرد، و تورهایی برای روزنامه‌نگاران، آکادمی‌ها و روحانیون ترتیب داده می‌شوند. پوشش تلویزیونی افزایش یافته، و اسناد، فیلم‌ها و کتابها مورد استفاده قرار گرفتند. به‌علاوه، کمك مخفی مؤثر می‌تواند شامل کمك مستقیم به عاملان خشونت باشد. یك تکنیك مهم، تأمین ملزومات آموزش خصوصاً از سوی طرف سومی است برای آنکه بتواند اعمال طرفین را به صورت قابل قبولی رد کند. در طول مراحل اول انقلاب آمریکا، فرانسویان علاقه‌ای به آموزش دیدن هموطنانشان و کمك به

انقلابیون نداشتند. تشویق و کمك به افسران مجرب اروپایی جهت پیوستن به جناح آمریکا مقتضی تر است. ویرجینیایی‌ها و اهالی جنوب اسکاتلند محرمانه با مزدور مخفی آمریکا در پاریس کار می کردند تا «پروسی»هایی همچون بارون «فردریك ون استوبن» و «بارون ژوهان دو کالب» را نسبت به طرف آمریکایی تطمیع کنند و این آمریکائیان در آموزش ارتش واشنگتن نقش بسزایی ایفاء می کردند (رهبران فرانسه در واقع در پی دلسرد کردن اشراف‌زادهٔ جوان فرانسوی به نام «ماریوس دولافایت» از پیوستن به آمریکائیان بودند، زیرا وی یك فرانسوی بود، ولی او آنها را مجاب ساخت و به مبارزه در جناح واشنگتن پرداخت).[۴۱]

رهبران بلشویك پس از آنکه در روسیه قدرت را به دست گرفتند، بیش از هفتاد سال متوالی به آموزش خارجیان پرداختند که چگونه دولتهای بورژوازی را سرنگون سازند. در دهه‌های قبل از ۱۹۹۱، هزاران تن از کمونیست‌ها و غیر کمونیست‌ها ـ که احتمالاً هیچ غربی شمار دقیق آن را نمی‌داند ـ و مسکو معتقد بود برای آموزش، مسافران مفیدی برای اردوگاههای روسیه شوروی (سابق)، اروپای شرقی و کوبا بودند، به آنجا سفر کردند. مسکو یك سیستم برتر و پیچیده برای انتقال کارآموزان از یك مکان به مکانی دیگر، اندیشیده بود. برخی با نامهای خودشان وارد روسیه می‌شدند. برخی از وطن خود به کشور ثالثی پرواز کرده و در آنجا با جاسوسان روسی ملاقات می کردند و اسناد و پاسپورتهای جعلی خود را قبل از ورود به بلوك شرق دریافت می‌داشتند. این احتیاط کاری، آنان را به هنگام بازگشت به وطن نه تنها از جانب مخالفان، بلکه از سوی دانشجویان یا مربیانی که از بعضی لحاظ در کارشان نقایصی داشتند و هویت کارآموزان را برملا می‌ساختند، محافظت می کرد. دستور کار از چند ماه تا یك سال به طول می‌انجامید. برخی از کارآموزان در طول دورهٔ یك دهه یا بیشتر برای آموزشی پیشرفته، به چندین سفر می‌رفتند. مسکو با این روش یك کادر شبه‌نظامی دوستانه تشکیل داده بود.

بلوك شرق نیز کارآموزان شبه‌نظامی را به خارج گسیل می‌داشت. در

دههٔ ۱۹۸۰، افسران کوبا، روسیه و آلمان شرقی، دوره‌هایی را در آنگولا، برای جنبش خلق آزادیبخش آنگولا و نیز در نیکاراگوا هم برای نیکاراگوئه‌ای‌ها و هم برای السالوادوری‌ها گذاشتند، و در طول آن زمان رهبران بلوك شرق هزاران تن از نیروهای جوان خود را تعلیم می‌دادند؛ که بعضی از آنها ـ حداقل تعدادی قابل قبول ـ بنا به دلیلی طی دهه‌های بعدی آموزش می‌دیدند. طی سالها، انگلیسی‌ها ـ حتی از زمان تجارب وسیع خود در جنگ جهانی دوم به هنگام آموزش جنبش‌های مقاومت نازی در زمینهٔ عملیات شبه‌نظامی مخفی آموزش داده‌اند. وقتی آنها از امپراتوری بزرگشان عقب‌نشینی کردند، به بسیاری از دولتهای مستعمرات سابق خود، فنون مقاومت در برابر تسلط خشونت‌آمیز را یاد دادند. بنابراین در دههٔ ۱۹۶۰، انگلیسی‌ها ظاهراً آموزشهای وسیع و توصیه‌هایی را به عمان (در تنگهٔ استراتژیك هرمز) در مورد مقاومت در برابر شورشیان ظفار، که از سوی یمن جنوبی و بلوك شرق کمك می‌شدند، ارائه کردند.

آموزش محدودی کمك می‌کرد تا این کشور کوچك که به لحاظ استراتژیك مهم بوده طی دهه‌ها در اردوگاه غرب باقی بماند.

کمك شبه‌نظامی مخفی می‌تواند به شکل توصیه‌های سیاسی و تکنیکی، برنامه‌ریزی عملی و حتی هماهنگ‌سازی عملیات نظامی باشد. مشاوران باید از یك سو جزء تکنسین‌های نظامی مجربی باشند و از سوی دیگر، از رهبران قابلی باشند که در مورد شناسایی فرصتها، زمان و کار در درون یك فرهنگ بیگانه، جهت حمایت از اهداف سیاسی، تبحر کافی داشته باشند. آنها در حقیقت از سربازان غیرمعمول و غیررسمی در صحنهٔ واقعی مبارزه هستند. آنان نمی‌توانند به گونهٔ افسران نظامی باشند که از لشکریان خود انتظار انضباط در اجرای فرامین دارند.

آنها نمی‌توانند مانند دیپلماتهای رسمی که در مذاکرات راجع به معاهدات یا توافقنامه‌ها به نفع دولتهایشان رفتار می‌کنند، وارد عمل شوند. در مقابل، آنها بایستی دارای آمیزه‌ای خاص از خصوصیت‌های نظامی و دیپلماتیك برای نیل به اهداف

دلخواه نظامی در درون یك فرهنگ بیگانه باشند. جزئیات و ملزومات سیاسی اقدامات نظامی مخفی نمی توانند بیش از حد مورد تأکید قرار گیرند. «عمل» فقط وسیله‌ای در جهت حصول یك هدف سیاسی است و بستگی به ترکیب متحدان منطقه‌ای، قبایل، طوایف، حرص و آز، فرصتها و ایدئولوژی درونی یك نیروی مبارز دارد و به آنان امکان بهره‌برداری از آسیب‌پذیریهای دشمن را می‌دهد.

«تی. ئی. لورنس» که به «لورنس عربستان» معروف است، می تواند نمونه‌ای از نقش قاطع یك مشاور نظامی مخفی باشد. تاریخ واقعی «لورنس» جالب‌تر از شرح و توصیفات افسانه‌ای و فیلم‌هایی است که در مورد آن ساخته شده‌اند. «لورنس» یك محقق جوان انگلیسی بود که در مورد تاریخ خاورمیانه مطالعه کرده بود و در تحقیقات باستان‌شناسی آنجا قبل از جنگ جهانی اول شرکت داشته است. وی در آغاز جنگ به واحد اطلاعاتی ارتش انگلیس پیوست و به قاهره فرستاده شد، و از آنجا جاسوسی را به فلسطین تحت کنترل شرکتها گسیل می‌داشت.

در سال ۱۹۱۵، او برای رشوه دادن به یك فرمانده نظامی ترك که لشکریان انگلیسی را در «کات»، جایی که امروزه «عراق» است، به محاصره در آورده بود، مأمور شد. او شکست خورد. «لورنس» پس از تلاشی قابل ملاحظه، بالادستان خود را متقاعد کرد که قبایل «بدوی» نمی توانند محرك شورش باشند، و به انگلیس کمك کرد تا منطقه را از وجود ترکها پاك کرده و مطمئن شود که فرانسویان جای آنها را نخواهند گرفت. «لورنس» برای تربیت و آموزش قبیلهٔ «بدوی»ها در شبه جزیره عربستان روانه شده بود، جایی که او بسرعت رئیس هماهنگی و مشاور نظامی سرمربیانی شد که از سوی ترکها تغذیه و ترغیب شده بودند.

در ۲۰ آگوست ۱۹۱۷، «لورنس» طی نامه‌ای مشروح و طولانی در «بولتن عرب» (نشریهٔ داخلی انگلیسی که حول محور وضع کسانی که در خاورمیانه کار می‌کردند، می‌چرخید) بیست‌وهفت حکم را تقریر کرد. این احکام به منظور استفاده از قبیله «بدوی»ها، شهرنشینان یا سوری‌ها بود. او نوشت که در مجموع

به آموزشهای گوناگونی نیازمندند. دستورات «لورنس» طی دهه‌ها به وسیلهٔ افسران نیروهای مخصوص انگلیس که در منطقه کار می کردند، مورد مطالعه و بررسی قرار می گرفت. آنان نمونه‌های برجسته‌ای از عوامل مهم انگلیس بودند که درك دوجانبه‌ای از فرهنگ طرفین برای کمك نظامی مخفیانه داشتند. در میان نوشته‌های او اینها به چشم می خورد:[۴۲]

۱ـ هفته‌های اول کار آسان بود. جبران یك شروع بد، کاری دشوار است و اعراب روی جنبهٔ ظاهری و بیرونی ما که نادیده می گیریم، قضاوت می کنند...

۲ـ همهٔ چیزهایی را که می توانید در مورد افراد «اشرف» و «بدوی» اطراف خودتان بفهمید، دنبال کنید. از خانواده‌شان، قبایل، دوستان و دشمنان، چاههای نفت، تپه‌ها و جاده‌هایشان با خبر شوید. همه این اطلاعات را با شنیدن و پرسش‌های مستقیم، به دست آورید. سؤالات غیر مستقیم نپرسید.

۳ـ در مسائل شغلی فقط با فرمانده ارتش، رده یا واحدی که در آن خدمت می کنید، وارد مذاکره شوید. هرگز به کسی دستور ندهید و راهنمایی‌ها و توصیه‌هایتان را برای «فرمانده» نگه دارید، گرچه برای بهبود کار، وسوسهٔ شدیدی به دخالت مستقیم و ارتباط با افراد زیردست او، شما را فرا گرفته باشد. جایگاه شما «مشاوره» است و توصیهٔ شما فقط تنها به «فرمانده» بستگی دارد...

۵ـ تا آنجا که می توانید، به طور مداوم و غیرمزاحم، در دسترس رئیس خود باشید. با او زندگی کنید تا به هنگام صرف غذا و گفتگو بتوانید به صورت عادی در چادر وی باشید. ملاقاتهای رسمی که در آنجا خط می‌دهید، بخوبی جا افتادن ایده‌ها در گفتگوی پراکنده و اتفاقی نیستند. وقتی شیخ‌های غریبه‌تر برای اولین بار وارد می‌شوند، و به اتحادشان سوگند می خورند و پیشنهاد خدمت می دهند، از چادر خارج شوید. اگر اولین تأثیرشان از جانب خارجیان در حس اعتماد نماینده قانونی دولت دیده شود، به مسأله «عرب»، لطمهٔ بیشتری وارد می آورد...

۱۱ـ آن خارجی و مسیحی در عربستان یك فرد معروف نیست.

به هر صورت رفتار شما به شکل دوستانه و غیر رسمی می تواند باشد، همیشه به خاطر داشته باشید که بناهایی که تأسیس کرده‌اید بسیار سست بنیاد هستند...

۱۳ـ هرگز دست در دست یك عرب نگذارید...

۱۷ـ وقتی با قبیله هستید، دستار عربی به سر بگذارید. «بدو»ها به کلاه حساسیت بدی دارند و معتقدند پافشاری ما، در پوشیدن آن مبتنی بر بعضی اصول غیر اخلاقی یا غیر مذهبی است.

۱۸ـ روی چیزهایی که می دانید به جنگ مربوط هستند، معامله نکنید. اصول جنگِ قبیلهٔ «بدو» را یاد بگیرید... اگر غارتگری مدنظر باشد و اتفاقات هم به نفع شما باشند، پیروز خواهید شد. سنگرهای تهاجمی «بدو» یا تلاش آنها برای دفاع از یك موضع را هدر ندهید (آنها در برابر اتفاقات مقاومت نخواهند داشت)، زیرا می توانند بدون رفع عطش، بر جای بمانند...

۲۵ـ به رغم سابقهٔ عادی «عربها»، از صحبت زیاد در مورد زنان بپرهیزید. این موضوع به حساسیت «مذهب» و مشکل آفرین است.

عاملان مخفی که از این دستورات و یا دیدگاه زیر کانهٔ مشابهی پیروی می کنند، همیشه مانند «لورنس» موفق نبوده‌اند. فرصتها می توانند کم باشند. گاه بسیاری از عوامل نفوذناپذیر برای موفقیت یا شکست عملیات نظامی مخفی به وجود می آیند. اما محتمل تر است عاملینی که مهارتهای سیاسی را با فنون نظامی به هم می آمیزند، موفق گردند. روی‌هم‌رفته، هدف، نتایج سیاسی به دنبال می آورد.

پناهگاهی امن

به‌علاوه، دولتها قادرند به پارتیزانها، شورشیان یا تروریست‌ها با تأمین پناهگاهی امن کمك کنند. یك پناهگاه امن همیشه شرط لازم و احتمالاً کافی پیروزی نیست، ولی معلوم است که عاملی مهم می‌باشد. در دههٔ ۱۹۸۰، پاکستان و ایران به مجاهدین افغان پناهگاهی امن پیشنهاد کردند. آنها بدون این کمك‌ها احتمالاً پیروز نمی‌شدند. در آمریکای مرکزی در اواسط دههٔ ۱۹۸۰، اگر قادر

نبودند خارج از «هندوراس» و «کاستاریکا» دست به عمل بزنند، نمی‌توانستند به یك نیروی ده تا پانزده هزار نفری تبدیل شوند. فلسطینیان و افراد مسلح در دهۀ ۱۹۸۰، اگر پناهگاه امنی در کشورهای مختلف اروپای شرقی و سراسر کشورهای خاورمیانه همچون «لبنان» «سوریه»، «عراق»، «لیبی»، «الجزایر» و دیگر کشورها نداشتند، تهدید بسیار کمتری برای اسرائیل فراهم می‌کردند.

قدرتهای بزرگ، بندرت برای خودشان پناهگاه امن ایجاد می‌کردند، ولی اغلب به مذاکره بر سر ترتیب چنین مکانهایی برای شورشیان یا سربازان غیررسمی، کمك می‌نمودند.

همچنین، برای کاهش بار تحمیلی جایی که نیروهای شبه‌نظامی مخفی در حریم کشور میزبان اشغال می‌کردند، مانند مکانی که ایالات متحده برای افغانها و «کنتراها» تعبیه کرده بود، کمك مالی می‌کردند. قدرتهای بزرگ، گه‌گاه ممکن بود کمك نظامی به کشورهای پناه دهندۀ شورشیان را افزایش می‌دادند تا از آنان در برابر انتقام‌جویی کشورهای هدف تروریسم یا متحدان قدرتمند ایشان، حفاظت به عمل آورند. ایالات متحده این کمك را در دهۀ ۱۹۸۰، برای «هندوراس» و «پاکستان» اعمال کرد.

کمك مادی به عملیات شبه‌نظامی

کمك مادی، عنصر مهم دیگری از کمك‌های شبه‌نظامی است که در طیف وسیعی از لوکوموتیوهای کوچك گرفته تا تدارکات غذایی و پزشکی، تجهیزات ارتباطاتی روز و تسلیحات می‌گنجند. همان‌گونه که شاهد بودیم، نیروهای انقلابی آمریکا نه تنها از افسران اروپایی که مستخدمین ناوارد را آموزش داده بودند، بهره می‌بردند بلکه از کمك‌های مادی خارجی که به وسیلۀ فرانسویان، اسپانیایی‌ها و دیگران ارسال می‌گشت نیز بی‌اندازه بهره‌مند می‌شدند.

کمك مادی، خصوصاً از جانب گروههای غیردولتی، می‌تواند گرانبها بوده باشد. نمودار زیر مثالی از هزینه‌های برآورد شده (به نرخ سال ۱۹۹۰) برای تجهیز

یك سرباز مبارز غیررسمی، در طول چند هفته در این زمینه‌هاست:

نام کالا	بهای تخمینی به دلار
ـ اسلحه کمری اتوماتیك	۱۷۵/ـ
ـ هفت مجله در مورد سلاحهای کمری	۱۰۵/ـ
ـ دو نارنجك	۴۰/ـ
ـ دو پیراهن کار	۴۰/ـ
ـ دو شلوار کار	۴۰/ـ
ـ سه کیسهٔ مهمات	۲۱/ـ
ـ ۲۱۰ بند مهمات	۲۱/ـ
ـ چکمه‌های مخصوص جنگل	۳۰/ـ
ـ کوله‌پشتی صحرایی	۳۰/
ـ جلیقهٔ سبك‌وزن	۱۰/ـ
ـ تخت سفری سبك	۲۰/ـ
ـ پتوی سبك	۱۰/ـ
ـ قمقمه، گیره و بالاپوش	۲۰/ـ
ـ چاقوی تیز و غلاف‌دار	۱۰/ـ
ـ کلاه مخصوص جنگل	۵/ـ
ـ وسایل کمك‌های اولیه با کیسه	۵/ـ
ـ ظرف پخت و پز کوچك	۵/ـ
ـ قاشق سوپ‌خوری	۱/ـ
ـ قطب‌نما	۵/ـ
ـ مسواك	۱/ـ
ـ قوطی کوچکی روغن	۱/ـ
جمع	۵۹۵/ـ

این لیست شامل حقوق و سایر هزینه‌های اردوگاه در مورد دیپلماتهای حاضر در منطقه و یا ارتباطات داخل منطقه نمی‌شود. تدارکات دیگر جنگی هم گران هستند. سربازان غیررسمی یا افراد مقاومت می‌توانند خارج از سرزمینشان زندگی کنند و سلاح و مهمات بدزدند، ولی این کار همیشه عملی نیست. پارتیزانها یا افراد مقاومت برای مؤثر بودن در کار خود، محتاج میهن‌پرستانی هستند که آنها را از ایفای نقش کشاورز، راهزن و کارخانه‌دار، رها سازند. حتی زمانی که پول هم در دسترس باشد، باز تأمین تجهیزات همیشه میسر نیست.

مثال واضح و عینی از اهمیت تأمین و حمایت مادی، همین ماجرای موشکهای ضد هوایی «استینگر» و مقاومت مجاهدین در برابر سلطه‌طلبی روسهاست. تا زمانی که در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ افغانها اسلحه در اختیار نداشتند و از آموزش لازم برای استفاده از آن سلاحها نیز برخوردار نبودند، از سوی نیروی هوایی دشمن متحمل خسارات زیادی می‌شدند. مجاهدین خودشان بضاعت خریداری سلاح را نداشتند و در عین حال جایی که برای نگهداری آنها و آموزش جهت استفاده از آن تسلیحات در اختیار داشتند، خارج از افغانستان بود. چند ماهی، در واشنگتن بحثی بالا گرفت که آیا ملزومات موشکهای «استینگر» را تأمین بکنند یا خیر؟ عاقبت کنگره و طرفداران استدلال گر این سلاح که درون دستگاه حکومت بودند، پیروز شدند. افغانها در بارهٔ کاربرد آن تعلیم دیدند و این عامل اصلی راندن نیروهای روسی بود که دیگر نمی‌توانستند روی پیروزی حساب کنند و مجبور به عقب‌نشینی شدند.

به‌علاوه، حمایت مادی برای رشد «کنترا»ها هم مهم و حیاتی بود. وقتی این کمکها سرازیر شدند، «کنترا»ها توانستند تعداد خود را از چندصدتن به ده تا پانزده هزار نفر برسانند و این رقم در کشوری بود که تنها یك میلیون جمعیت داشت (ساندنیست‌ها در سال ۱۹۷۹، فقط با چندهزار نفر، قدرت را به دست گرفته بودند، و از آن پس یك ارتش شش هزار نفری تشکیل دادند). وقتی کنگرهٔ ایالات متحده

کمکها را در سال ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ قطع کردند، تعداد «کنترا»ها به هفت هزار تن کاهش یافت. هماطور که این مورد نشان می‌دهد، کمك مادی می‌تواند بخصوص برای نیروهای تهاجمی که در مقابل یك دولت مداخله‌گر و تجاوزکار ایستاده‌اند، مفید باشد. این سخن به آن معنا نیست که چنین حمایتی - گرچه کمی بیش از موارد بحث شده قبلی بوده باشد - به خودی خود شرط کافی برای پیروزی - چه برای دفاع و چه برای تهاجم - باشد. بیشتر انواع حمایتهای شبه‌نظامی مخفی و طولانی، مشکلاتی را برای دمکراسی‌ها به وجود می‌آورند. در مجموع، انگلیس و فرانسه نسبت به ایالات متحده در تکذیب موجه تمامی کمکهایی که به دوستانشان می‌کنند، موفق‌ترند. گرچه همیشه این گونه نیست. در اواخر دهۀ ۱۹۴۰ و اوایل دهۀ ۱۹۵۰، ایالات متحده نیازهای مادی سازمانهای مقاومت اوکراین، لهستان و آلبانی را که مخالف روسیه بودند، تأمین نمود که البته پنهان ماند و تا سالهای زیادی این امر برملا نشد. سپس در اواخر دهۀ ۱۹۶۰، اجماع سیاست خارجی آمریکا وارد صحنه شد و عصر دیدگاههای کنگره‌ای آغاز گشت. تا اواسط دهۀ ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، تأمین این نوع کمکها بی آنکه افکار عمومی از آن مطلع شوند، کاری بسیار دشوار بود.

به دلیل مخالفت با حمایتهای اطلاعاتی، آموزشی یا مشاوره با رهبران بلندپایه، مسألۀ کمك مادی در خصوص اجناس و اشخاصی که مجبور به تهیه آنها بودند یا باید به جاهای بسیار دوری فرستاده می‌شدند، توزیع می‌شدند و یا مورد استفاده قرار می‌گرفتند، با محرومیت شدید جهانی روبرو گردید. «کمك مادی» با تعداد بسیار زیاد افراد شرکت کننده‌ای که دارد، تقریباً غیرممکن است که منبع کمکهای با مقیاس وسیع یا تجهیزات پیچیده آن، شناسایی شود. با این وجود، همان‌طور که مورد افغانها نشان می‌دهد، عملیات مخفی که مورد توجه مردم قرار دارد، لزوماً نباید آشکار باشد. «روش مخفی کاری» هنوز می‌تواند مؤثر باشد.

در چنین شرایطی، اگر برای یك موفقیت جسارت آمیز، «حمایت» امری

ضروری است، باید این نوع عملیات مخفی مورد بررسی بیشتری قرار گیرد. برای مثال، اگر عبور آشکار نیروهای انسانی و کالا از جانب یك دولت به کشور دیگری جهت حمایت دوستانه از نیروهای شبه‌نظامی از سوی طرف سوم، یا دولت همسایه رد شود، راه‌و مسیر مخفی می‌تواند مؤثر تر باشد.

از طرفی، اگر شرایط به دولتی اجازهٔ کمك مخفیانه به شورشیان کشور دیگری را بدون تحریك آن کشور به جنگ می‌داد، روش مخفی کاری معنا می‌یافت. البته این همان کاری است که فرانسه در دههٔ ۱۷۷۰ قبل از آنکه کمك خود به انقلابیون آمریکا را افشا سازد، انجام داد. به هر صورت، اگر این راه سادهٔ دوری از حسابرسی و محکومیت سخت و جذب حمایتهای مردمی است (یعنی همان راهی که ایالات متحده چندین بار در دههٔ ۱۹۸۰ پیمود)، بنابراین، این روش ارزش هزینه‌های بالقوهٔ بالا را ندارد.

نیروهای مخصوص

یك دولت می‌تواند تصمیم بگیرد که به تنهایی وارد حیطهٔ جاسوسی یا حمایت مادی شود و آشکارا از نیروهای خود استفاده کند. این امری عادی نیست مگر وقتی که کشورها از قبل به صورت علنی درگیر عملیات نظامی شده باشند؛ خصوصاً به این دلیل که دولتی برای تکذیب موجه کمکهای مادی خود به بیگانگان، سخت تحت فشار بوده‌و معلوم شود که تبعهٔ آن در یك کشور خارجی مرده، به اسارت گرفته شده‌و برای اقرار به دخالت در امور داخلی آن کشور تحت فشار قرار دارد. به علاوه، خطر مشاجرهٔ سیاسی در داخل نیز وجود دارد. همان‌گونه که دیدیم، این مشکلات قبل از اتحاد فرانسه و آمریکا در سال ۱۷۷۸، در ذهن «لوئی شانزدهم» و وزیران او وجود داشت. فرانسه برای پرهیز از تحریك غیرضروری انگلیس، افسران نظامی خود را از پیوستن به میهن‌پرستان آمریکایی بازمی‌داشت، در حالی که در همان زمان «پروسی‌ها» و اروپائیان دیگر را به حمایت از تلاشهای آمریکائیان ترغیب می‌نمود. دولتها، از جنگ جهانی دوم فقط بندرت از نیروهای

خود به طور محرمانه برای نبرد استفاده می کردند، گرچه بسیاری، توانایی انجام این کار را داشتند. کاربرد فعلی کاملاً شناخته شدهٔ نیروهای مخفی، برای فعالیت‌های ضد تروریستی و نجات گروگانهاست.

نمونه‌های آن، از جمله اقدام اسرائیلی‌ها در «انتبه» (سال ۱۹۷۸)، آلمان غربی در «موگادیشو» (سال ۱۹۷۷)، فرانسویان در «مکه» سال ۱۹۸۷، و نیز عملیات نیروهای دلتای متحده در «ایران» (سال ۱۹۷۹)، می‌باشند. گرچه دولتهای دارای موازنهٔ قدرت، نمی‌خواهند نیروهای خود را وارد مبارزهٔ مخفیانه کنند، گه‌گاه زمانی که هیچ امکان دیگری وجود نداشت و ورود به صحنه شرط لازم موفقیت در عملیات به نظر می آمد، دست به ریسك می‌زدند. برای مثال، مسکو، نیروی مخفی ویژه‌ای را قبل از تهاجم روسیه به افغانستان در سال ۱۹۷۹ به آنجا فرستاد. توفیق نیروهای ویژه بسته به جاسوسی عالی و زیرساخت محرمانهٔ خوبی بود که ترجیحاً باید قبل از شروع عملیات در آنجا ایجاد می گشت. نیروها باید دقیقاً می‌دانستند که چه بایستی انجام دهند، و کی، کجا و چگونه آن را عملی سازند؟ افراد، ملزومات و لوازم ارتباطی باید آماده باشند. ایالات متحده گاهی، پشتیبانی‌های لجستیکی عالی می کرد، ولی برای تکمیل مأموریت و در نوع عملیات اطلاعاتی، ضعیف بودند. در دهه‌های اخیر، دو نمونه وجود داشته: اول حملهٔ «سان توی» که تلاشی برای آزادسازی زندانیان آمریکایی از ویتنام شمالی در اوایل دههٔ ۱۹۷۰ بود که قبل از حملهٔ آمریکا انتقال داده شده بودند، و دیگری مأموریت نجات گروگانهای سفارت آمریکا در ایران در سال ۱۹۸۰، که با شکست روبرو گردید و این شکست تا حدودی به دلیل این بود که برنامه‌ریزان نیروهای مخصوص اطلاعات اصلی در آن مورد را نداشتند. مثلاً اطلاعاتی در بارهٔ ناحیه بیابانی آن بخش از ایران که عملیات از آنجا شروع می‌شد. اسرائیلی‌ها همان گونه که در حمله به «انتبه» نشان دادند، نیروهای مخصوص عملیات مخفی را به نمایش گذاردند و معلوم کردند که این نیروها می‌توانند مورد استفاده درست و خوبی قرار گیرند.

برخی کشورها نیروهایی دارند که قادرند به صورت محرمانه در پشت خطوط دشمن عملیات کنند؛ چه کمك به آماده‌سازی زمینهٔ شروع جنگ، و چه هموار کردن راه برای یك تهاجم، یا عملیاتی مانند نیروهای آماده پشت خط گردآورندهٔ اخبار جاسوسی و نیروهای سازمان‌دهندهٔ مقاومت و خرابکاری در جمع‌آوری اخبار و ارتباطات دشمن در طول زمان جنگ؛ از عهدهٔ همه آنها برمی‌آیند. ایالات متحده و انگلیس این کار را در طول جنگ جهانی دوم انجام می‌دادند، ولی اکثر این نیروها پس از جنگ دچار افسردگی و یأس شدند. وقتی در اواخر دههٔ ۱۹۴۰، متفقین خود را رودررروی مشکلی مشابه در این قاره یافتند، ایالات متحده کمك کرد تا شبکه‌های پشت صحنه‌ای در مورد تهاجم روسیه به اروپای غربی تشکیل شوند و نیروهای مخصوص سازماندهی شدند تا در پشت خطوط روسها در اروپای شرقی در صورت بروز جنگ، فرود آیند.

در دههٔ ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، مسکو، «کا. گ. ب.» و نیروهای پلیس مخفی را بخصوص برای انجام عملیات در حمایت از حملهٔ اعجاب‌انگیز احتمالی روسیه در غرب، تشکیل داد. برخی برای تمرینات آموزشی به اروپا فرستاده شدند ـ و شاید حتی به ایالات متحده ـ تا با منطقه و فرهنگی که در آن مشغول عملیات می‌شدند، آشنا گردند. دولت سوئد فیلم‌هایی را در بارهٔ تکنیك‌هایی که به این نیروها تعلیم می‌دادند، توزیع می‌کرد. هدف این نیروها، خنثی کردن موضع سوئد بود تا اینکه روسها بتوانند از این کشور عبور کرده و برای بی‌اثر ساختن پایگاههای ناتو در نروژ، به راه خود ادامه دهند.

اگر جنگ آغاز شده بود، نیروهای نفوذی مزبور می‌توانستند وسیلهٔ مهمی در غلبه بر تدابیر دفاعی غرب باشند.

به‌علاوه، صرف‌نظر از نیاز به منابع ضد تروریستی و نیاز به قابلیت‌های زمان جنگ جهت جلوگیری از مهاجمان، بعضی از کشورها از برخی انواع نیروها که می‌تواند مخفیانه اعمال شود، برای حفاظت یا حمله به تأسیسات مهم و کلیدی

دولتهای خارجی، استفاده می کردند. برای مثال، اگر در یك کشور همسایه که دارای موقعیتی استراتژیك است، کودتایی رخ دهد، مثل مکزیك، که نیروهای دشمن روی کار آمدند، ممکن است مصلحت آمریکا بر آن باشد که تعدادی آمریکایی را مخفیانه و به منظور کمك به مکزیکو فرستاده و جانشین توطئه گران کنند، به جای اینکه نیروهای رسمی را بفرستند و یا با یك کشور همسایه دشمن هماهنگی کنند. نیروهای آمریکا، به احتمال قوی، بی اثر بودند مگر آنکه چنین روالی اعمال می شد؛ آن هم قبل از آنکه «بالن به هوا پرواز کند.»

کودتا

یکی از مهمترین اقدامهای مهم مخفی، تسهیل یا ممانعت از بروز یك کودتا است. عبارت فرانسه «کودتا» از نظر واژگان به معنای «طوفانی علیه کشور» در اکثر زبانها به عنوان تغییر خشونت آمیز دولت در سطوح بالا، شناخته شده است. آغاز یك کودتا، یك فعالیت کاملاً و شدیداً مخفی است. در نتیجه کشور را در مقابل بروز کودتایی دیگر حفظ می کند. برای اقدام به کودتایی مؤثر، چندین روش وجود دارد که محتاج آمیزه‌ای معمولی از سیاستی خوب، شناسایی موقعیت‌ها، عوامل مجرب و بالاتر از همه جاسوسی وضد جاسوسی خوب می‌باشد و به طور خلاصه نیازمند نشانه‌های خاصی از عملیات مخفی مؤثر است.

همان گونه که «ماکیاول» قرنها پیش عنوان کرده است، کودتاها کلاً در نتیجه محاسبه غلط رئیس یك دولت در مورد وفاداری پیروانش حادث می‌شود، که معمولاً پس از آنکه مردم و همراهان اصلی منزجر می‌شوند یا در عین بی کفایتی پاداش می گیرند یا بعد از اینکه به جای رئیس دولت از طرف کسان دیگری تطمیع شوند، چنین وضعیتی پیش می آید. اگر رئیس دولتی ضعیف باشد و به افراد قوی اجازه دخول به قصر یا هر مکان دولتی دیگری را داده باشد، کودتا ممکن است بیرون از جمع اطرافیان او، ریشه داشته باشد.

نمونهٔ برجستهٔ دیگری از چنین کودتایی، به دست گرفتن قدرت توسط

بلشویك‌ها در سال ۱۹۱۷ از چنگ دولت انقلابی قبلی «الکساندر کرنسکی» بود که به براندازی تزار در بهار پیش از آن کمك شایانی کرده بود. حزب نسبتاً کوچك و سرسخت «بلشویك» بر «دوما» و گارد نخست‌وزیر «کرنسکی» فائق آمد و در ماههای پیروزی از «چکا» که ملبس به کتهای چرمی سیاه بودند، برای جلوگیری از ترفندهای مشابهی که انگلیسی‌ها و روسها علیه آنان به کار می‌بستند، استفاده می‌کردند.[۴۳]

گوسفند، گرگها را به کاخ راه داد. گاهی گرگها، کاخ را به آشوب می‌کشاندند و ساکنان آن را می‌کشتند و بر تخت پادشاهی تکیه می‌زدند، و این درست همزمان با بازپس‌گیری جایگاه قدیمی خانواده نیروهای «ابن سعود» در مرکز عربستان در اوایل قرن بیستم توسط خود آنان و کسب قدرت مجدد ایشان بود. برای یاری رساندن و یا برعکس، خنثی‌سازی یك کودتا، باید محاسبه دقیقی وجود داشته باشد؛ زیرا رهبری جدید صرفاً یك دسته از مدیران را با گروهی دیگر (حتی گروهی بد و نامناسب) تعویض نخواهد کرد. همان‌طور که «ویلیام کیسی» عنوان می‌کند، وقتی ایالات متحده از سرنگونی «دیم» در ویتنام جنوبی در سال ۱۹۶۳ حمایت به عمل آورد، چنین موردی از تعویض وجود نداشت.[۴۴]

درك چگونگی محاسبات ایالات متحده که به دنبال شرایطی مشابه این انجام گرفت، جالب است. برای مثال، کمك به انجام مقدمات براندازی «دووالیه»، رئیس جمهور هائیتی در اواسط دهه ۱۹۸۰، از همین محاسبات ناشی می‌شود. پس از آنکه برآورد سیاسی انجام گرفت، باید موقعیت‌ها جهت استفاده از نگهبانان ناراضی کاخ و آجودانهای وفادار کشف گردند و افراد قوی که بتوانند از رهبری ضعیف امتیاز بگیرند، شناسایی شوند. برای تشخیص فرصتهای عملی آغاز یك کودتا که باید فرصتی جهت داده شده باشد، واحدهای جمع‌آوری اطلاعات، تحلیل و ضدجاسوسی دست به کار می‌شوند. فرصت ممکن است موجود بوده و یا وجود نداشته باشد.

«فیدل کاسترو» و «صدام حسین» خود را در بین دستیاران وفاداری که گاهاً عوض می‌شوند و گاه با اعدام جابجا می گردند، محصور کرده‌اند. آنها پی در پی فرصتهایی را که مناسب مقاومت است، از بین می‌برند.

افسران مربوطه در منطقه مورد نظر برای یاری کردن یك کودتا، نیازمند زیرساختی مناسب هستند. نتیجه یك کودتای درون کاخی، بشدت به حفظ جان خادمین نزدیك رهبری بستگی دارد که مهمترینشان در ارتش و سرویسهای امنیتی هستند. ممکن است ارتش به وسیلهٔ افسران ویژه، جاسوسان استخدام شده نفوذی، اعضای خانواده این مستخدمین، ائتلاف کنندگان[۴۵]، حتی سازمانهای خارج از کانون قدرتی که به گونه‌ای مؤثر، کمك‌هایشان را به نمایش می گذاشتند، به کودتا دامن بزنند.

گروههای حامی داخلی، رسانه‌ها، اتحادیه‌های تجاری، سازمانهای مذهبی و یا حتی جمعیت‌های خیابانی می‌توانند آشکار شدن کمك‌هایشان به توطئه گران و عدم مخالفت با سرنگون‌سازی دولت را علنی سازند. دسترسی و تشویق این گروهها که اساساً یك زیرساخت سیاسی و تبلیغاتی است، مهم می‌باشد. ایالات متحده کاملاً از زیرساخت انگلیس در ایران در سال ۱۹۵۳ برای چنین حرکتی و بازگرداندن شاه فراری به قدرت، استفاده کرد.[۴۶]

برای جلوگیری از کودتا، واحد اطلاع‌رسانی باید مشخص کند که آیا رهبری آن قدر ضعیف گشته که نمی‌تواند در برابر مخالفانش مقاومت کند و یا ناراضیان به درون کاخ نفوذ کرده‌اند؟

نگهبانان کاخ و زیرساخت عملیاتی درون خیابانها از طریق تظاهرات، رسانه‌ها و غیره به درك این امر ترغیب می‌شوند که یك کودتا ازسوی رهبران و عواملی خاص تحمل نخواهد شد. افسران عملیاتی و مدیرانشان باید دارای اقتدار، منابع و تخیل جهت انجام تمهیدات سریع تجهیز زیرساخت باشند. مثلاً آنها ناگزیرند پول داشته و یا انشعاب گروهی داشته باشند؛ همان طور که ایالات متحده

درسال ۱۹۵۳ در ایران این گونه عمل کرد و یا درسال ۱۹۵۴ در گواتمالا رادیوی سیاهی را خریداری کرد.

یك رهبری ضعیف یا رهبریتی که حامیان اصلی خود را بیزار کرده است، بسختی می تواند مورد حمایت قرار گیرد. بنابراین، تلاش باید صرف راهنمایی حاکمان یا به صورت مستقیم از طریق مشاوران و یا غیرمستقیم از طریق جاسوسان نفوذی باشد. ولی برای تضمین بیشتر، مدیران عملیات مخفی می توانند در حقیقت از درون نیروهای امنیتی ـ حفاظتی شخصی رهبر و یا از رده‌های طراحان بالقوه کودتا، افرادی را به صورت محرمانه استخدام کنند.

پشتیبانی اطلاعاتی

یك راه مؤثر افزایش منابع یك کشور انجام حمایت اطلاعاتی محرمانه از کشوری دیگر و بنابراین بهره‌مند ساختن آنان از قابلیت‌های برتر خودشان است، موفقیت، همراه اَشکال دیگر حمایتی، بستگی به محاسبات سیاسی کوتاه و بلندمدت، شناسایی و استفاده درست از فرصتها، رهبری، عوامل مجرب جاسوسی و بخصوص ضدجاسوسی خوب دارد.

دولتها به عنوان بخشی از سیاست کلی می توانند اتحادهای وابسته به هم را که به آن وسیله سرویسهای اطلاعاتی، ارتش و امکانات اقتصادی یکدیگر تقویت می‌شوند، رشد دهند.

ولی اتحاد بین کشورها، مخاطرات و زیانهایی هم به دنبال دارد که ناگزیر باید در معادلات سیاسی به حساب آید. آیا یك سرویس امنیتی به سرویسهای کشورهای دیگر آن قدر وابسته خواهد شد که حالت استقلال خود را از دست دهد؟

به نظر می‌رسد چنین وضعی در دههٔ ۱۹۷۰ برای ایالات متحده در ایران اتفاق افتاد. ایالات متحده قبل از سرنگونی شاه، اغلب برای کسب خبر درباره گرایش‌های داخلی به سرویس اطلاعاتی بیرحم او یعنی «ساواك» متکی بود. به علاوه، وابستگی بسیار تنگاتنگ با یکدیگر ـ خصوصاً اگر چتر امنیتی محکمی

وجود نداشته باشد ـ می تواند عواقب زیانبار سیاسی داشته باشد.

همان طور که تاریخ ثابت کرده است، وقتی ایالات متحده به عنوان شریك «ساواك» شناخته شد، شهرت و آبروی آمریکا در ایران و خارج از آن آسیب شدیدی دید. اما اگر از اتحاد بخوبی استفاده شود، حاصل زیادی خواهد داشت؛ همان گونه که انگلیس به کرات ثابت کرده است. در اواخر دهۀ ۱۹۳۰، آنها برای حفظ سرویس اطلاعاتی آمریکا کار می کردند. نخست تا آنجا تلاش کردند که ایالات متحده بتواند واحد ضدجاسوسی علیه اقدامات نازی‌ها ـ که سعی داشتند خطوط تدارکاتی انگلستان را از نیم کره غربی برچینند ـ تشکیل دهد و سپس انگلیسی‌ها آن قدر کار کردند تا آمریکا یك سیستم اطلاعاتی کامل برای پشتیبانی از اقدامهای بریتانیا فراهم آورد. آنان قضاوتی درست کردند، این امر جزو منافع اولیه و نیز بلندمدت ایشان بود. رؤسای اطلاعاتی انگلیس برای ایجاد ارتباط از رئیس جمهور «روزولت» درخواست همراه داشتن شهروند و مشاور نیمه خصوصی یعنی «ویلیام. جی. داناوان» را در دو سفر محرمانه به انگلیس و مستعمرات آن در سال ۱۹۴۰ کردند که با تحت فشار قرار دادن وی از طریق سازمان جاسوسی خود و تکنیك‌های سیاسی و منازعات اقتصادی این کار را عملی ساختند. این اقدام در نتیجه اعمال متقابل او با انگلیس بوده که «داناوان» تشکیل اولین سازمان متمرکز جاسوسی آمریکا (یا همان هماهنگ کننده اطلاعات در سال ۱۹۴۱) و سپس ایجاد «دفتر خدمات استراتژیك» را پیشنهاد کرد. رئیس سرویس اطلاعاتی محرمانۀ انگلیس در ایالات متحده، «ویلیام استیونسون» که فرماندهی واحدی به نام «هماهنگی امنیتی انگلیس» را به عهده داشت، بعدها در تاریخ رسمی نوشت: «مفهوم اقدامهای هماهنگ شده درزمینه فعالیت‌های محرمانه که «بی. سی. اس» درواقع مصداق آن است، اساسی است که آمریکائیان با سرعت اعجاب‌انگیزی سرویس اطلاعاتی دوران جنگ خود را که به غایت موفق بود، بر آن بنا نهادند.»[۴۷]

«داناوان»، خود ضمن نامه‌ای به رئیس جمهور «روزولت»، با در اختیار قرار

دادن تجارب وسیع خودشان برای ایالات متحده، به انگلستان اعتبار مجدد بخشید، که بدون آن ایجاد تأسیسات آمریکایی برای چنین اهدافی در این کشور ممکن نمی‌شد. «داناوان» بویژه با دادن افسرانی به «استیونسون»، گرفتن جا و مکان برای آمریکایی‌ها در مدارس سرویس اطلاعات و مراکز شبه نظامی انگلیس، و قابل دسترس ساختن اطلاعات ضدجاسوسی و تسهیلات آن، به وی حیثیت دوباره اعطا کرد.[۴۸]

به علاوه، قبل و بعد از جنگ جهانی دوم، انگلستان به مستعمرات و قلمرو خود و بعدها به مستعمرات پیشین خود، کمك نمود تا امکانات اطلاعاتی ایجاد کنند. یکی از دستیاران زمان جنگ «استیونسون»، به نام «چارلز الیس»، در سال ۱۹۵۰ از کانادا و استرالیا به قصد ترغیب آنان به تشکیل مراکز اطلاعات خارجی‌شان بازدید کرد. این مأموریت در کانادا با شکست روبرو گردید. ولی در استرالیا چنین نبود. به مدت دو سال پس از تأسیس این آژانس اطلاعاتی در سال ۱۹۵۲، اعضای سرویس اطلاعاتی استرالیا درخارج از کشور پایگاه زدند و قبل از آنکه پایگاههای مستقل خود را راه‌اندازی کنند، در خدمت مراکز سرویس اطلاعات محرمانه انگلستان بودند.[۴۹] در استرالیا، همانند ایالات متحده آمریکا، سرویس بریتانیا به شکلی مؤثر خود را تکثیر کرد.

همچنین انگلیس فرصتها و لحظات کوتاه را شکار می‌کرد و از آنها بهره می‌برد. یك مثال معروف، عملیات جسورانهٔ سرویس اطلاعاتی انگلیس در ۱۳ مارس ۱۹۳۹ است؛ یعنی زمانی که آلمانها پس از توافق‌های مونیخ، آنچه را که از چکوسلواکی باقی بود، تصرف نمودند.

سرویس اطلاعاتی محرمانه انگلستان فرمانده و پرونده‌های سرویس خبری چك را از «پراگ» به «لندن» - جایی که سرویس اطلاعاتی انگلیس دوباره تجدید حیات کرده بود - منتقل ساخت. انگلیسی‌ها در خدمت «چك‌ها» بوده و از نزدیك با آنها کار می‌کردند، ولی با درك اینکه رها گذاشتن آنها چقدر می‌توانست در

تکامل آنان کمك بوده باشد، سعی نداشتند سرویس خود را به یك سرویس کاملاً فرعی تبدیل نمایند.

وقتی جنگ تا سپتامبر ۱۹۳۹ ادامه یافت، انگلیسی‌ها، چك‌ها را با تسهیلات بی‌سیم مجهز ساختند تا بتوانند تماس خود را با جاسوسانشان در داخل و خارج از چکوسلواکی حفظ کنند و سرمایه‌هایی برای تأمین سازمان و آموزش افراد استخدام‌شدهٔ جدید، تدارك دیدند. از آن پس، «چك‌ها»، جاسوسان خودشان را روانه می‌کردند و برخلاف اکثر اقدامات سازمانهای اطلاعاتی و سازمانهای مقاومت در خارج از لندن در جنگ جهانی دوم، آنان رمزها و کدهای خودشان را داشتند. هم «چك‌ها» و هم میزبانانشان از این تدارکات بهره‌مند می‌گردیدند. انگلیسی‌ها به جاسوسان مهم چکوسلواکی دسترسی داشتند و از «چك‌ها» برای خرابکاری و جنگ سیاسی در طول جنگ و همین طور برای کمك به حفظ سیستم دمکراسی اروپا در اولین دورهٔ پس از جنگ، استفاده می‌کردند.[۵۰]

پس از جنگ جهانی دوم، وقتی آنها کنترل اروپای شرقی را به دست گرفتند، روسها سیستم‌های جاسوسی رژیمهای مختلف کمونیستی را به توابعی از سیستم اطلاعاتی خودشان تبدیل ساختند. ایالات متحده نیز اتحادهای اطلاعاتی بنیان نهاد، که گاهی با شرایطی همپای انگلیس و گاه همانند سازمان آلمان غربی جدید، درست کمی پس از جنگ و کمی متفاوت با آن بودند.[۵۱]

روی هم رفته، ایالات متحده برنده بود. این کشور در آن زمان ثروت کلان و نفوذ زیادی داشت که با دولت آلمان قبل از جنگ برابری می‌کرد، و بنابراین توانست اولویتها و اهداف ایالات متحده را به آلمانی‌ها تحمیل کند.

انجام و اداره اتحادهای اطلاعاتی نیازمند مهارت بالایی است. این مسأله، مسألهٔ یك شریك ساده نیست که امر آموزش و پول یا نیروهای فیزیکی را برای طرف دیگر تأمین می‌کند. برای رسیدن به حداکثر بهره و حداقل استهلاك، رهبران و عوامل اطلاعاتی مجربی مورد نیاز هستند که فرهنگ و بیان سرویس اطلاعات

یکدیگر را درك کنند.

در مورد رؤسای مسئول پایگاه یا افسران مربوطه که به اهداف سیاسی کوتاه و بلند مدت نمی‌پرداختند و به روابط شخصی و شناخت بیشترشان وقعی نمی‌گذاردند، گرایش اندکی وجود دارد. همچنین عوامل اجرایی نیزناگزیرند همانند همردیفان سابق خود با حداقل هوش و ذکاوت موجود، توانا بوده و از نظر حرفه‌ای با تجربه باشند. به علاوه، مدیران روابط اتحاد اطلاعاتی هم باید درك کنند که ضدجاسوسی، مفید و مؤثر است. حفظ امنیت روابط و عملیات مشترك، تنها از طریق نتیجه عمل، میسر می‌باشد. مسئول سرویس باید در مواقعی که متحدش مورد نفوذ خارجی قرار گرفته یا اطلاعات به بیرون درز کرده و اخبار تجهیزات، آموزش یا هر چیز دیگری به دست سرویسهای دشمن افتاده است، قدمهایی بردارد. این کار می‌تواند به وسیلهٔ پرسنل استخدامی داخل سرویس اطلاعاتی خارجی، یا ابزار فنی مانند تلگراف، انجام پذیرد. اقدام فوق به حصول این اطمینان کمك می کند که کمك و راهنمایی که به گیرندگان اعطاء می‌شود، نهایتاً علیه کمك‌کننده به کار گرفته نمی‌شوند. مثلاً روسها ازمنافع ایدئولوژیکی، اقتصادی و نظامی متحدانشان در اروپای شرقی برای استخدام عوامل جاسوس در داخل سرویسهای اطلاعاتی این کشورها بهره می‌بردند. این عمل، «نفوذ یك طرفه» نامیده می‌شد. «کا.گ.ب» از نفوذهای یك طرفه برای کسب اطمینان از وفاداری و طرفداری سرویسهایی که به آنها کمك می‌نمود، استفاده می کرد.[۵۲]

حتی یك رابطهٔ بسیار نزدیکتر هم نیازمند نفوذ ضدجاسوسی یك سویه یا استخدام نیرو و تحلیلی است که به عنوان بازده ومکانیزم سودمند و مولد در خدمت مدیر روابط باشد. این ملزومات به رغم اصطکاکی است که احتمالاً ناشی از بکارگیری نابجای این روش به هنگام مطلع شدن متحد اطلاعاتی از آن خواهد بود.

ضدتروریسم، اقدامی چندگانه

احتمالاً تروریسم، در سالهایی که پیش رو داریم، به شکل یك تهدید باقی است. دولتهای جدید نیازمند توانایی‌های تقویت شده و بالاتر از همه سیاستی روشن برای هماهنگ‌سازی تمامی ابزارهای موجود دیپلماتیك، اقتصادی و نظامی برای نابودی یا خنثی‌سازی تروریست‌ها هستند.

سیاستی که با تروریسم مقابله می کند، اساساً یك ماهیت جاسوسی ندارد. دولت باید به عنوان بخشی از سیاست کلی خود نسبت به دولتها و گروههای مهاجم، رفتاری ضدتروریستی داشته باشد. او نمی تواند تروریسم را به عنوان عنصر کوچکی برای بی‌اعتباری فرض کند که از قالب کلی یك رابطهٔ دیپلماتیك خارج است؛ مانند روشی که ایالات متحده در رابطه خود با سوریه در سالهای دهه ۱۹۸۰ اعمال کرد. وقتی تصمیمی اتخاذ می‌شود که تروریسم را هم در کنار دیگر مسائل دیپلماتیك قرار می‌دهد، عملیات مخفی در عمل نقش روشنی پیدا می کند و به شکل بخشی از سیاست کلی تخریب و دفاع درمی آید.

دامنهٔ ضدتروریسم مؤثر به روند کلی تکنیك‌های مخفی، از اقدام سیاسی گرفته تا عملیات شبه نظامی و حمایتهای اطلاعاتی کشیده می‌شود. روشهای مخفی می توانند برای افشای دولتها و گروههایی که مدعی‌اند در تروریسم دستی ندارند، به کار روند. برای نمونه، گروههای فلسطینی همچون جبهه خلق آزادیبخش فلسطین (فرماندهی کل) و کشورهایی نظیر سوریه که حملات تروریستی علیه اسرائیل را در سالهای دهه ۱۹۸۰ تأیید می‌نمود ولی هر نوع دخالت مستقیم در عملیات تروریستی علیه ایالات متحده راتکذیب می کرد، می توانند هدف این روشها قرار گیرند. البته ادعای سوری‌ها غیرواقع بود. جبهه خلق آزادیبخش فلسطین (فرماندهی کل) از یك مقر فرماندهی درست بیرون دمشق در سوریه تلاش می کرد خطوط هوایی گوناگون غربی‌ها را در پائیز سال ۱۹۸۸ هدف بمب قراردهد. سوری‌ها ادعا می کردند که هیچ مدرکی دال بر دست داشتن

سرویس جاسوسی سوریه یا «احمد جبرئیل» رهبر جبهه خلق آزادیبخش فلسطین (فرماندهی کل) وجود نداشته است.

اگر ایالات متحده، انگلیس یا آلمان می‌خواستند آنچه را که می‌دانند افشاء سازند، می‌توانستند گزارشهای رسانه‌های غربی را تغذیه کنند؛ گزارشهایی که برملا می‌ساخت جاسوس دوجانبه اردنی، «مروان کریسلت»، یا همان سازنده بمب جبهه خلق آزادیبخش فلسطین به دنبال انجام این کار به داخل و خارج از سوریه سفرهایی داشته است.

آنها توانستند بدون فاش ساختن هیچ منبع دیگری از او برای محکوم کردن سوری‌ها و جبهه خلق آزادیبخش فلسطین (فرماندهی کل) برای تلاش در جهت منفجر ساختن خطوط هوایی استفاده کنند.*

اگر کشورهای غربی بخواهند رهبران دولتی را بدنام کنند ـ همان طور که انگلیس در اواسط دهه ۱۹۸۰ وقتی دست داشتن سفارت سوریه در لندن در ماجرای بمب گذاری در هواپیما رو شد، با منزوی کردن سوریه به چنین اقدامی مبادرت ورزید ـ آنها ناگزیرند این موارد را مستند سازند، با حمایت بین‌المللی به آن سامان دهند، مقصران را منزوی ساخته و تنبیه نمایند و سازمانهای تروریستی را افشاء کنند. همین طور دولتها می‌توانند با حملات مستقیم نظامی تهدیدهایی را اعمال نمایند. مانند ایالات متحده که در سال ۱۹۸۶ در لیبی چنین کرد و یا با انجام حملاتی علیه جبهه خلق آزادیبخش فلسطین (فرماندهی کل) اردوگاههای آموزشی و خانه‌های امن افراد، دست به تهدید بزنند.

اسرائیلی‌ها این کار را انجام دادند که گاهی با قبول مسئولیت و گاهی بدون آن بوده است. درواقع، برخی از تروریست‌ها در این عملیات کشته می‌شدند.

---

* خواننده عزیز توجه دارد که اینها، اتهامات نویسنده است و تاکنون در هیچ مرجع صلاحیت‌دار و بی‌طرفی ثابت نشده است ـ م.

مصیبتی که کشورهای غربی دچار آن هستند، این است که آیا کیفر دادن تروریستها و سردمداران آنان را عملی سازند و یا از دست دادن شمار بیشتری از شهروندان خود را بپذیرند. همان گونه که بیشتر کشورها و دست‌اندرکاران غیردولتی می‌دانند، عوامل شیمیایی و بیولوژیکی وجود دارند که می‌توانند کم و بیش به شکلی بی‌نام و نشان و با تأثیری وسیع آزاد شوند و این موضوع احتمالاً فشار بیشتری وارد می‌آورد.

با این وجود، دولتها می‌توانند تروریستهای مستقل را دستگیر، محکوم و مجازات کنند. این اقدام پناهگاههای امن آنان را کاهش می‌دهد و مانع اقدامهای ایشان می‌گردد. ولی تجربهٔ سالهای دهه ۱۹۸۰ و دههٔ ۱۹۹۰ ثابت کرده است که روش قانونی کافی نیست. بسیاری از منابع انسانی و مادی می‌توانند با حداقل نتیجه صرف این تکنیك شوند.

همان طور که قبلاً اشاره شد، تاکتیك دیگری که می‌توانست به عنوان بخشی از یك برنامه ضدتروریستی خوب هماهنگ شده مفید باشد، اعمال فشار علیه خانواده‌های تروریستهاست. برخی از کشورهای غربی از این تکنیك استفاده کرده‌اند. یك محافظ خوب می‌تواند به خانواده‌هایی که بچه‌هایشان کشته می‌شوند و زنان و کودکان بی گناهشان فلج می‌گردند، بگوید که این اعمال در دین آنها منع گردیده و حتی می‌تواند انتظام خانواده‌ها و تبعید احتمالی مقصران را تسریع کند. این شکل محدود فشار روانی می‌تواند نسبتاً مهربانانه‌تر باشد.

طراحان عملیات مخفی آمریکا با انتخابهای کمتری نسبت به دیگر سازمانهای ضدتروریستی غربی وارد عمل می‌شوند. قتل عامها محکوم می‌شوند. به هر حال، بعضی از سرویسهای اطلاعاتی از برنامه‌های نفوذ در تروریستهای خلاق استفاده می‌کردند تا یکدیگر را بکشند یا گروههای دیگر را وادار به قتل تروریستها کنند. این موضوع ذهن را روشن می‌کند که این همان چیزی است که عملیات فرانسوی‌ها در الجزایر بدان نائل آمد و یا تلاش سازمان آزادیبخش

فلسطین و غرب در شورای انقلابی فتح به رهبری «صبری البنا» با آن به ثمر رسید.

یك تروریست می‌تواند در قالبی خاص درآید تا مبارزان به این باور برسند که وی برای تروریست‌های رقیب یا سرویسهای اطلاعاتی خاورمیانه، اسرائیل یا ایالات متحده آمریکا کار می‌کند. توطئه مشابه دیگر ترغیب دشمنان سیاسی به تداوم تهاجم است. برای مثال، عوامل اجرایی حاضر در خاورمیانه یا سرویسهای غربی می‌توانند به کمك منافقان یا جاسوسان نفوذی و با استفاده از تاکتیك‌های گوناگون از جمله رشوه، تشویق آنان به حمله به تروریست‌های خاص، به برادریِ مسلمانان ضربه بزنند. اگر رابطهٔ برادری مسلمانان این ایده‌ها را بپذیرد. بنا به دلایل شخصی و یا سیاسی خواهد بود و نه به خاطر حمایت از دمکراسی نوین.

خرابکاری در عملیات تروریستی چگونه است؟ عوامل اجرایی عملیات مخفی غرب یا جاسوسان آنها ناچارند به درون خطوط تدارکاتی و ارتباطی یك سازمان، از طریق منابع انسانی یا وسایل فنی نفوذ کنند.

برای افزایش فشار می‌توان تصاویر برخی رهبران تروریست را که نوعی وجه‌المصالحه هستند و آنان را در حال عیاشی در جمع زنان نشان می‌دهند، پخش کرد. در جوامعی که نوشیدن الکل و ارتباط نامشروع با زنان از کارهای ممنوعه است و «شرم»، سلاحی مؤثر و قوی است، این تاکتیك می‌تواند بسیار کارآمد باشد. ارقام حسابهای بانکی محرمانه و موازنه‌های واقعی یا ساختگی می‌تواند جهت برانگیختن حسادت و رقابت درون و بین خانواده‌ها، علنی شوند. همچنین ممکن است مردم از پیوستن به گروهها و افراد حامی تروریست‌ها از طریق تبلیغات محرمانه و فعالیت‌های سیاسی منصرف گردند.

ولی ترس و وحشت، حتی اگر بخوبی به کار گرفته شود، احتمالاً بعید است که به خودی خود مانع و براندازندهٔ تهدید تروریسم باشد. خصوصاً در خاورمیانه، برخی ترغیب خواهند شد که تروریسم نوعی وظیفهٔ مقدس آنان و نوعی دیگر از

جنگ مقدس آنان است.*

در اینجا سرویسهای غربی به تنهایی یا ضمن اتحاد با سرویسهای اطلاعاتی کشورهای مورد هدف، خواهان خنثی سازی اعمال کسانی هستند که نمی ترسند و این امری است که نیازمند متخصصانی برای خرابکاری و نفوذ و ادارهٔ تروریست‌ها می‌باشد. این مجریان چه می کنند؟ مأموریت اصلی این است که با تحریف ارتباطات آنان، خرابکاری در عملیات ایشان و ترویج نارضایتی در میان اعضاء، کانون تروریستی را متلاشی سازند.

فرانسوی‌ها از این نوع جنگ اطلاعاتی استفاده کرده‌اند؛ کاری همچون تلاش برای ارتباط با تروریست‌ها و دیگران در لبنان، خرابکاری در عملیات تروریستی نه ساده است و نه خالی از خطر، گرچه گاهی می تواند نسبتاً ارزان تمام شود؛ مانند زمانی که پلیس ایتالیا عملیات بریگارد سرخ را در سالهای دهه ۱۹۷۰ خنثی ساخت و یا وقتی که اردنی‌ها و آلمانی‌ها سعی کردند طرح بزرگ جبههٔ خلق آزادیبخش فلسطین (فرماندهی کل) را برای بمب گذاری در چندین خطوط هوایی در پائیز سال ۱۹۸۸ با شکست روبرو سازند. در موارد دیگری، خرابکاری ممکن است بسیار گران باشد و جانِ جاسوسان و متخصصان ضدتروریسم را به مخاطره اندازد. عوامل فنی سرویس‌های اطلاعاتی که به حمایت از تروریسم برمی آیند، اهداف خاص مورد حمله را تشکیل می‌دهند. بسیاری از تروریست‌ها بعید است فقط خود، رهبری تمام تکنولوژیهای پیچیده و بویژه مفید را به عهده داشته باشند. آنها در شکل اطلاع‌رسانی، آموزش و تجربه محتاج کمک می‌باشند تا از تکنولوژیهای طراحی شده درجهت نابودی کامپیوترها، هواپیما و دیگر تجهیزات

---

* خوانندگان عزیز توجه دارند که نویسنده به عمد هر اقدام علیه منافع و اهداف غرب را تروریسم شناخته و آن را مذموم می‌شمارد، در حالی که این امر ـ تروریسم ـ نیاز به بررسی و تعیین خطوط و مرزبندی‌های مشخص و معینی دارد ـ م.

آسیب‌پذیر و درعین حال شدیداً پیچیده بهره بگیرند. نفوذ و خنثی‌سازی ـ و احتمالاً حتی نابودی ـ ارگانهایی که می‌توانند کمکهای فوق را در اختیار تروریست‌ها گذارند، خود راهی برای کاهش توانایی‌های یك کانون تروریستی است.

بنابراین، هنگامی که سلاحها پیچیده‌تر می‌گردند، تروریست‌ها بیشتر به گروهی ازواردات که آنها را مهیای کار می‌کنند، وابسته می‌شوند. چنین وابستگی، فرصتهای اقدامهای ضدتروریستی را برای نفوذ در شبکه‌های تدارکاتی و عملیاتی افزایش می‌دهد.

این، هم اخبار خوب و هم بدی در خود دارد: وقتی تسلیحات موجود تروریست‌ها بیشتر ویران شوند، ضرورت عملیاتشان محسوس‌تر می‌گردد. از سویی دیگر، زمانی که سلاحها پیچیده‌تر می‌شوند، فرصتهای بیشتری جهت شناسایی و عقیم‌سازی اقدامهای تروریستی فراهم می‌آیند.

تمامی این تکنیك‌ها در قرن آتی برای کار مفید افرادی که با تروریسم مبارزه می‌کنند، مناسب هستند. به هر صورت، آنان برای مؤثر بودن، باید براساس اصول اولیه پیش‌بینی شده عمل کنند. سیاست بایستی درمورد ارزش و ضرورت جنگیدن علیه تروریسم روشن باشد و چنین سیاستی مستلزم گروهی از وسایل از جمله تکنیك‌های عملیات مخفی به عنوان بخشی از این تلاش عظیم می‌باشد. فقط در آن حالت و فقط از طریق تخیّل و رهبری مورد حمایت می‌توان فرصتها را شناسایی کرد، برنامه‌ها را انتخاب و افراد مناسب و مستعد را علیه تروریست‌ها و حامیان آنها تهییج کرد.

آموزش و رشد افسران مربوطه به عنوان کارشناسانی در کشمکش‌های طولانی از این نوع، زمان می‌برد. از طریق آموزش ضمن کار، مطالعهٔ فرهنگ و زبان تروریست‌ها و آموختن درسهایی از گذشته ـ یعنی اینکه چگونه، چرا و چه وقت دیگران مانند فرانسویان و اسرائیلی‌ها موفق شده‌اند ـ نسلهای جدید مدیران و

افسران اطلاعاتی می توانند به شکل کادر یك مجموعهٔ قابل و مجرب ضدتروریستی از آب در آیند. آنان به نوبهٔ خود محتاج تأمین یك زیرساخت پیچیده ازمردم و امکانات فنی برای تخریب و جنگ مخفی علیه تروریستها هستند. حتی در چنین صورتی هم، موفقیت تضمین شده نخواهد بود. متخصصان عملیات مخفی باید به وسیلهٔ فرصتهای تحلیلی، جمع آوری اخبار و ضدجاسوسی مورد پشتیبانی قرار گیرند. برای مؤثر واقع شدن، در تمامی اقدامات اطلاعاتی باید تجانسی اساسی رواج یابد.

فصل پنجم

تهاجم دفاعی، اصول ضداطلاعات

یکی از پیش‌شرطهای عملیات مخفی مؤثر، «ضداطلاعات» است. در آن صورت باید برای یك عملیات ضداطلاعاتی مناسب و مؤثر چه کرد؟ به لحاظ ایده‌آلی ضداطلاعات چیزی بیش از یك فعالیت انفعالی در یك کوره‌راه امنیتی است. اگر در پشت میزهایی که استراتژی را رقم زده و اجرا می‌کنند، جایی بدان داده شود، او می‌تواند نقش ارزشمندی در حمایت از امنیت و سیاست کلی جامعه ایفاء کند. ضداطلاعات چگونه قادر است به رشد سیاست کمك نماید؟

پاسخ اصلی این است: «تهاجم دفاعی». ضدجاسوسی به عنوان یك مقابلهٔ انفعالی با فعالیت‌های جاسوسی خصمانهٔ کشورها و گروههای خارجی، شامل نقشه‌ها، احتیاط کاری‌ها و روابط خاص جنسی است؟

یك ضدجاسوس عامل، منتظر می‌شود تا همسر شخصی اعتراف کند که شوهرش مثلاً جاسوس اتحاد جماهیر شوروی (سابق) است ـ همان‌طور که «باربارا والکر» آمریکایی در سال ۱۹۸۲ این گونه عمل کرد. او منتظر گزارش یك

اجیر شده در خصوص رفتار مشکوك یك همکار می‌شود، همان گونه که چنین اتفاقی قبل از زندانی شدن فردی به نام «جاناتان پولارد» روی داد؛ وی به دلیل سرقت اسناد محرمانه آمریکا برای رژیم صهیونیستی در سالهای دهه ۱۹۸۰ به دام افتاد.

راهنمایی‌های ارائه شده به پرسنل امنیتی، مهم و مفید هستند و به حفظ اسرار ملی کمك می کنند. ولی ضدجاسوس برای اعمال توان خود، محتاج آن است که فردی بیش از یك عامل منفعل باشد. او باید جزیی از یك سیاست دفاعی پویای پیشین باشد.

مسأله مهم این است که ضد اطلاعات چطور بااستراتژی هماهنگ می‌شود؟ یا چطور می تواند در امر حمایت از سیاست کلی و حفظ و حمایت از دیگر عناصر اطلاعاتی، تفاوتی اساسی قائل شود. در پاسخ به این سؤال، شخص باید به اجزاء اساسی رده اول ضد جاسوسی، دقت کند. این اجزاء عبارتنداز: تحلیل ضد جاسوسی (به شکلی متمایز از تحلیل اطلاعات موثق)، جمع آوری اخبار ضدجاسوسی (به گونه‌ای متمایز از جمع آوری اخبار جاسوسی) و بهره‌برداری ضد جاسوسی.

«بهره‌برداری»، از حاصل کار واحدهای جمع آوری اخبار و تحلیل، نه تنها با دفاع علیه سرویسهای اطلاعاتی دشمن و خنثی‌سازی آنها سود می‌برد، بلکه نیروهای دشمن را علیه سر انشان می‌شوراند و از ایشان برای رشد منافع سیاسی خود سود می‌جوید.

همان طور که دیده‌ایم، کشورها بندرت «ضدجاسوسی» را به بیش از یك روش غیر مستقیم در استراتژی خود می گنجانند. آنها ممکن نیست که به طور کامل بیندیشند که چگونه ضدجاسوسی جهت رشد استراتژی ملی می تواند به کار آید و یا درست تصمیم نمی گیرند که دقیقاً چه عناصری از استراتژی نیازمند توجه بیشتر ضدجاسوسی هستند و یا بزرگترین تهدیدات ملی و فعالیت‌های جاسوسی را نمی‌شناسند.

هماهنگی و استراتژی مرکزی

مدیران پس از تصمیم گیری در مورد کار «ضداطلاعات» باید عوامل ضدجاسوسی را برای انجام آن رشد داده، تجهیز و هماهنگ سازند. این کاری دشوار است و بخصوص در رژیمهای دمکراتیکی که عمداً بازوان قدرتشان از رژیمهای استبدادی جدا شده و بویژه در زمان جنگ، امری خطیر است. یك دولت برای منتفع شدن از دفاع تهاجمی درجه یك، باید برنامه‌های جمع آوری خبر و بهره‌برداری هماهنگ شدهٔ تحلیلی را که از جانب مقام بالای مشترك است، توسعه دهد. تنها راه چاره که بیشتر در طول دورهٔ جنگ سرد در ایالات متحده وجود داشت، نوعی سیستم پراکنده وغیرمتمرکز ضد اطلاعاتی ردهٔ پائین بود. در اواخر دههٔ ۱۹۸۰، سیاستگذاران آمریکا بتدریج از این مشکل آگاه شدند و شروع به پذیرش اصلاحاتی برای ترمیم نقایص مدیریت درون تك‌تك آژانسها و نیز کل مجموعهٔ دولت، کردند[۱]. ولی در هر کشوری طراحی و یکی کردن برنامه‌ها و منابع آژانسهای مختلف، خصوصاً زمانی که مملکت در گیر حساس‌ترین مسائل جاسوسی باشد، امری هراس‌انگیز است.

دولت برای تشخیص تهدیدات جاسوسی و فرصتهای استراتژیك و برای به عهده گرفتن اولویتها به صورت متناسب، باید بیندیشد که کدام راه را طی کند؛ تنها باشد یا به طور گروهی وارد عمل شود. «جورج واشنگتن» در طول جنگ انقلابی، خود، مسئول ضدجاسوسی بود. و ظاهراً «فرانسیس والسینگهام» در انگلستانِ «الیزابتی» و «ژوزف فوشه» در فرانسه ناپلئونی و «فیلیکس دزرژینسکی» در اتحاد جماهیر شوروی هم این چنین بودند[۲].

اگر این روش استراتژیك باشد، «ضدجاسوسی» باید به یك روش هماهنگ گروهی اداره شود، و بیشتر افرادی که تحلیل‌های ضدجاسوسی را می‌خوانند و از آن استفاده می‌کنند، تحت تأثیر تجارب دیگران از عملیات ضداطلاعاتی قرار گیرند و توسط چند تنی که قادرند دورنمای جامع‌تری از اوضاع کشور به دست

دهند، توجیه و روشن شوند.

عده قلیلی که به مقامات بالای تشکیلات ضدجاسوسی ارتقاء می‌یابند، متفکران غیر ارتدکس هستند و باقی اطلاعات مهم و حساسی از اوضاع کلی سیاست نظامی، دیپلماتیك و اقتصادی کشورشان دارند.

مثلاً تعداد اندکی از مدیران ضدجاسوسی، امکانات شغلی در اختیار دارند تا از پیچیدگی‌های استراتژی هسته‌ای یا تکنولوژی نوظهور قرن بیست و یکم مطلع شوند.

استراتژیست‌ها و سیاستگذاران منطقه‌ای اندکی هستند که در مورد ضداطلاعات دانسته‌های زیادی دارند. اکثر حرفه‌ای‌های خارج از واحد ضدجاسوسی امکان راه یافتن به پشت این «درهای سبز» را ندارند. بنابراین، لازم است مدیران ضد اطلاعاتی فعلی که دارای پیشینه عملیاتی و تحلیلی قوی هستند در کنار استراتژیست‌ها و دولتمردان حرفه‌ای قرار گیرند و کار کنند. در صورت نبود چنین شرایطی، بهتر آن است که مدیران ضداطلاعاتی که در زمینه مسائل استراتژیك حساس و مسائل سیاسی، آموزش خاص دیده‌اند، در پذیرش نظارت بر مرکز هماهنگی، در اولویت باشند.

تجربه نشان می‌دهد که این گروههای طراحی و هماهنگ‌سازی اغلب از ورود متفکران خلاق از خارج دولت، بهره زیادی می‌برند. مثلاً در طول جنگ جهانی دوم، ضد جاسوسی و مدیران طرّاح نقشه‌های فریبکارانه انگلیس شامل یکی از اساتید دانشگاه آکسفورد، یك دلاّل بورس آریستوکرات، یك مقام رسمی دولتی مستعمره‌ای سابق که با موفقیت در سیاستهای داخلی مستعمره مربوط نفوذ داشته، یك رمان‌نویس برجسته انگلیسی، یك فرد تبهکار و پیرو «جادوی سیاه»، یك متخصص امور مالی و یك صاحب کشتی، یك دانشمند و یك روحانی دست‌اندر کار در تجارت چای بودند. هسته مرکزی که هم شامل مدیران ضداطلاعاتی فصلی و هم چند تنی از خارجیان بود، به بوروکراسی، خطوط قاطعی می‌داد. در آنجا،

کارشناسان فنی شناسایی جاسوس، نفوذ و اداره و تحلیل عقاید آنان را مورد تجدیدنظر و اجرا قرار می‌دادند.[۳]

در همان حال، هماهنگی مرکزی، زیان‌هایی هم داشت. یکی از آنها این بود که جمع آوری اطلاعات محرمانه در یك محل، برای سرویسهای اطلاعاتی خارجی، هدف بزرگ و در دسترسی را به وجود می آورد. ولی دولتها تا آن زمان، روی اطلاعات محرمانه‌ای که بر یك اساس واحد بود، در جهت اهداف دیگر خود، تعمق می کردند. برای مثال، در ایالات متحده آمریکا (و بسیاری از کشورهای دیگر) در خصوص هدف، موقعیت و بودجهٔ اکثر برنامه‌های دفاع «سیاه» و برنامه‌های اطلاعاتی در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ -و بواقع در چندین جعبه مقوایی- در اتاقهای امن جمع آوری می‌شد که به‌وسیلهٔ سرویسهای مسلح کنگره و سنا و کمیته‌های مربوط به آنها مورد استفاده قرار می گرفت. به عنوان مثال در سالهای دهه ۱۹۸۰، بیشتر این اسرار در دفتر جامعه اطلاعاتی و اداره پنتاگون (وزارت دفاع) جمع آوری شدند.

به علاوه، چون دشمنان حملات خود را در جهت بدست آوردن این اخبار متمرکز می کنند، ممکن است تمرکز راه بهتری برای حفاظت از آن باشد. برای حفظ و حراست اسرار، راههای متفاوتی می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

مثلاً افرادی که در واحد هماهنگی مرکزی کار می کنند، می‌پذیرند که زندگی شخصی‌شان مورد تعدی قرار گیرد؛ درست مانند کسانی که به سلاحهای هسته‌ای دسترسی دارند و عهده‌دار کنترلهای ویژه قابل اطمینان هستند و دارای زندگی کنترل‌شده‌ای نیز می‌باشند. همچنین امنیت هماهنگ مرکزی می تواند پی در پی مورد بررسی قرار گیرد. با منابع امنیتی که در یك محل گرد آمده، اخبار محرمانه می تواند بهتر از زمانی که در مکانهای ناامن تر پراکنده هست، محافظت شود.

تحلیل‌های ضداطلاعاتی

بیشتر خوانندگان آثار ادبی جاسوسی و بسیاری از عوامل دست‌اندر کار ضداطلاعاتی معتقدند که ضدجاسوسی، بازرسی است؛ یا در حقیقت، جمع‌آوری اخبار نیازمند شکار جاسوسان و «موشهای کوری» است که به درون دولت و جامعه آنها نفوذ کرده‌اند. این، دیدگاهی محدود نسبت به بازتاب بازرسی دفاعی ضدجاسوسی است. و شاید پادشاه صفحه شطرنج ضداطلاعات، تحلیل تهاجمی و تدافعی ضدجاسوسی باشد.

مشکلات در همان آغاز کار شروع می‌شوند. انرژی و منابع در کجا متمرکز گردند؟ گاه شرایط، ضدجاسوسی را در یك راستای خاص قرار می‌دهد. مانند قصور یك افسر سرویس دشمن نظیر «آناتولی گولیتسین» از «کا.گ.ب» در سالهای دهه ۱۹۶۰ یا «اولگ گوردیفسکی» در دهه ۱۹۸۰ که چنین خطوط راهنمایی را مشخص کردند.[۴] یا جاسوسی که تسلیم می‌شود، مانند «جان والکر» آمریکایی. ضداطلاعات تا آخرین نفس جزئیات چنین پرونده‌هایی را دنبال می‌کند و یك ارزیابی پرضرر را از بین می‌برند. به هر صورت، اکثر اوقات، تصمیم تمرکز قطعی بر ضدجاسوسی و اینکه چه منابعی باید تقویت شده و یا در کجا مأموریت‌ها انجام پذیرند، موضوعاتی بدیهی می‌باشند.

یك تحلیل‌گر واحد ضداطلاعات که در پایین‌ترین حد باشد، در هر زمان، برای مثال در روسیه یا چین، ممکن است به تنهایی چندین هزار مستخدم خارجی دولتی در اختیار داشته باشد. بعد از آن، مشکل مضاعف هزاران مهاجر از اتحاد جماهیر شوروی سابق وجود دارد. درصد اندکی از این افراد، با وجود تغییرات درونی این کشورها، از افسران اطلاعاتی روس و کشورهای مستقل مشترك‌المنافع هستند که در پی ایجاد رابطه محرمانه با اتباع ایالات متحده آمریکا می‌باشند. ولی کدامیك از آنان؟

و اینها دقیقاً جاسوسان خارجی هستند. در هر زمانی در خود ایالات متحده

چندین میلیون نفر به اطلاعات طبقه‌بندی شده دسترسی دارند. برخی، ژنرالهای ارتش یا مدیران ارشد آژانسهای اطلاعاتی هستند. بسیاری در بانکهای اطلاعاتی، درون حکومت و بخش ارتباطات کار می کنند. فقط ممکن است چند نفر وسوسه شوند که اطلاعات حساس و باارزش را به سرویسهای اطلاعات خارجی رد کنند.

ولی چنین مسأله‌ای تنها جمعی از «والکر ویت ورث»ها یا گروهی از «آیدیچ آمز» را به وجود می آورد که لطمه شدیدی به کشور وارد می‌سازد. حتی در یك مملکت دیکتاتوری، و یقیناً در یك رژیم دمکراسی، تحت نظر داشتن میلیونها نفر از افراد ملت، غیرعملی است و تضمین امنیت ارتباطات و تماسهای تلفنی با وجود استماع فنی از طریق سرویسهای اطلاعاتی خارجی، بسیار ناچیز می‌باشد. به علاوه هر صنعت عمده، هر تسلیحات حساس یا هر سیستم ارتباطی، سیستم فرماندهی یا کنترل امور، هر تأسیسات حساسی همچون یك سفارت خارجی، خود یك هدف بالقوه و مناسب برای واحد جمع آوری اطلاعات فنی یا اداری سرویس جاسوسی خارجی است.

اما کدامیك هدف مورد نظر اولیه هستند و چه تکنیك‌هایی برای آنها به کار می‌روند؟ در این زمینه سیستم‌های اقماری نقش مهمی ایفاء می کنند. به طور منطقی از دولتهای خارجی می توان انتظار داشت که در مورد ماهواره‌ها چه چیزی را بدانند؛ اینکه چگونه می‌بینند، چطور طی مسیر می کنند و در کجا ساخته می‌شوند؟ و دیگر اینکه کشورهای صاحب این تأسیسات چطور می توانستند از اطلاعات مذکور جهت طرح توطئه و فریب یا تعطیل کردن فعالیت‌هایشان (از طریق جمع آوری خبر) استفاده کنند؟

سرویسهای اطلاعاتی هر روز سیلی از اخبار دربارهٔ تلاشهای دولت‌های خارجی برای تأثیر گذاری بر حوادث کشورهای دیگر، دریافت می کنند. بعضی از این اقدام‌های گزارش شده، دست جاسوسی دشمن را رو می کنند، ولی کدامیك؟ پاسخ چنین سؤالاتی خیلی مبهم هستند. اگر دولتی بدون در نظر گرفتن اولویتهای

عملیات اطلاعاتی خارجی، عوامل امنیتی و ضدجاسوسان خود را سامان دهد، احتمالاً بسیاری از تهدیدها و نیز فرصتهایی را که باید در نظر داشته باشد، نادیده گرفته و از دست می‌دهد. و چنین دولتی در بهترین شرایط و با همراهی شانس، فقط ممکن است به تعداد کمی از این فرصتها دست یابد. اما در صورتی که دولتی به این سؤالها بخوبی پاسخ گوید - یعنی اگر بدرستی آنها را تحلیل نماید - برای بکارگیری منابع ضدجاسوسی خود به نحو احسن، در موقعیت خوبی قرار خواهد گرفت.

تعیین اهداف

نقطهٔ شروع در واقع، تعیین ملزومات حفاظت است، خصوصاً در مورد منابع موجود محدود و منابع در حال نابودی ضدجاسوسی. همان طور که مدیر برنامه‌های اطلاعاتی سابق کاخ سفید، «کنت گرافنرید» اشاره کرده است، گرچه رژیمهای دمکراتیك اسرار بسیار کمتری نسبت به رژیمهای استبدادی دارند (یعنی رژیمهایی که بیشتر فعالیت‌های رسمی و اقدامات دستگاههایشان سرّی هستند)، با این حال اسرار رژیمهای دمکراسی بسیار باارزش هستند. بنابراین در یك دمکراسی، هر خبر محرمانه‌ای، یك هدف جالب است.[۵]

در یك کشور قوی که از نظر تکنولوژی پیشرفته است، چه اسراری نیاز به حفاظت شدید دارند؟ آنها شامل سیستم‌های فرماندهی و کنترل استراتژیك، موقعیت و ویژگی‌های سلاحهای استراتژیك، روند اطلاعات دوره‌ای که این سلاحها به آنها وابسته‌اند، و برنامه‌های خاص استفاده از این سلاحها و طرحهای دفاعی رهبران و نیروهای مقابله به مثل می‌شوند.

پس از فهرست اولویت‌بندی‌ها، جزئیات روابط دولت با گروههایی از رژیمهای دیگر در سراسر دنیا مطرح می‌گردد. در صورت نبود یك تهدید مشترك آنی، روابط میان دولتها، می‌تواند بویژه صمیمانه گردد. دولتها یا گروههای متخاصم ممکن است هم از دیپلماسی و تبلیغات آشکار و هم از اقدام‌های مخفی برای

جداسازی متحدان و منزوی و بی‌اعتبار ساختن کشورهای خاصی، استفاده کنند.

به تلاش آمریکا جهت محدود ساختن سیل ورود مواد مخدر به آمریکا از منطقه «آندین» و از طریق مکزیکو، توجه کنید. در عین حالی که بسیاری از رهبران مکزیکی در تکمیل اهداف آمریکا و کسانی که به مسأله مواد مخدر می‌اندیشند، گام برمی‌داشتند ـ یا به بیان دیگر، رهبران مکزیکی نمی‌خواستند کشورشان به کلمبیای دیگری تبدیل شود ـ برخی از مکزیکی‌ها از تولید یا صدور مواد مخدر به ایالات متحده سود کلانی می‌بردند. و بعضی از مقام‌های مکزیکی از نظر مالی و یا به طرق دیگر، از نقل و انتقال مواد مخدر بهره‌مند می‌گشتند. مبارزه با کشاورزان داخلی و قاچاقچیان و ارتش‌های خصوصی آنها می‌تواند برای مقامهای سیاسی و ارتشی مکزیك، بسیار پرهزینه ـ و گاهی حتی کشنده ـ باشد.

در چنین شرایطی، ایالات متحده از آنچه که احتمالاً به شکل بی‌تفاوتی مکزیکی‌ها، یا حتی گاهی همکاری با قاچاقچیان مواد مخدر بروز کرده و ضدارزش باشد، خشمگین است. قاچاقچیان مواد مخدر می‌توانستند تشنج میان آمریکا و مکزیك را مثلاً با رواج داستانهای واقعی و غیرواقعی دربارهٔ دست داشتن مقام‌های رده بالای دولت مکزیك در قاچاق مواد مخدر، در روزنامه‌ها و جاهای دیگر، دامن بزنند.

افشاء یا به روش دیگر، خنثی‌سازی اقدامهای کسانی که از ابزار مخفیانه برای وخیم کردن روابط بین دولتها استفاده می‌کنند، یکی از اولویتهای کاری ضدجاسوسی است و یا باید باشد.

عنصر مهم دیگری که پنهان می‌ماند، طرح یك دولت ضمن مذاکره با دولتی دیگر است؛ مثلاً جایی که دولتی آماده می‌گردد تا امتیازاتی بدهد، و حدود کار را مشخص می‌کند، با بکارگیری ابزار مخفی از موقعیت طرف دیگر مذاکره کننده مطلع می‌گردد که این یك تکنیك قدیمی اطلاعاتی است. مثلاً در فرانسه، یك افسر سابق اطلاعاتی توضیح داده است که چطور در سالهای دهه ۱۹۶۰، سرویس

اطلاعات خارجی فرانسه از اسناد متعلق به معاون وزیر خارجه، «جورج بال»، در اتاق وی واقع در یك هتل، عکس گرفته بود. این عمل برای کمك به وزیر دارایی وقت فرانسه، «ژیسکار دستن»، که در حال مذاکره در خصوص مبادلات تجاری با ایالات متحده بود، صورت گرفت. زمانی که به رئیس جمهور «دوگل» خبر این توطئهٔ جاسوسی را دادند، وی ابتدا آن را باور نکرد و سپس از بابت آن بسیار قدردانی کرد.[۶] ظاهراً فرانسه در اواخر دههٔ ۱۹۸۰، هنوز هم از این نوع تکنیك استفاده می‌کرده است. بدیهی است که چنین اخبار داخلی در طول مذاکرات دشوار، امتیاز بزرگی به حساب می‌آید. توانایی‌های نظامی و اقتصادی یك کشور تا حدودی بسته به برتری‌های تکنولوژیکی است. در یك نظام دمکراسی، این توانمندی‌ها احتمالاً در بخش خصوصی، آسیب‌پذیرترند.[۷] بنابراین لازم است که دولت برتری تکنولوژیکی خود را حفظ کند؛ خصوصاً زمانی که هدف یك سرویس اطلاعاتی خارجی قرار گرفته باشد. همچنین دولتها باید از عملیات محرمانه خود ـ مانند جمع‌آوری اطلاعات، تأثیرگذاری بر حوادث خارجی ـ محافظت و حمایت کنند. در ایالات متحده، این عمل، اقدام امنیتی نامیده می‌شود.

برای نمونه، شناسایی جاسوسان دشمن، درصورتی که تاریخ ملاقات و موضوع مورد بحث کشف شود، کار نسبتاً ساده‌ای است؛ حتی اگر در گرفتن پیامهای ردوبدل شده، نام مکانهای خاص فاش نگردد. این کار درست همان شناسایی رمز و خارج کردن پیامها از حالت رمز است که به نام «ونونا» شناخته شده و سرویسهای اطلاعاتی غربی را کاملاً قادر می‌ساخت تا شبکه‌های عملیاتی روسیه را در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، شناسایی کنند.[۸]

کشورهای کمی، خصوصاً ممالك دمکراتیك، به صورت متمرکز و هماهنگ تصمیم می‌گیرند که کدام‌یك از اسرار کلیدی نیازمند حفظ و حراست بیشتر هستند. منابع ضدجاسوسی به جای تصمیم منطقی که چه چیزی مهمترین مورد از جهت حفاظت است، و به جای آماده‌سازی، برعکس تمایل دارند در پاسخ

به فشارهای بوروکراتیك و دیگر عوامل که کمتر به حساب می آیند، در موردشان تقسیم کار به عمل آید.

افسران ضدجاسوسی از جانب خود نمی توانند اولویتی را به اسرار کشور تحمیل کنند. آنها باید با متخصصان صاحب‌نظری کار کنند تا بفهمند که چه زمینه‌ای بیشتر از همه نیاز به حفاظت دارد، چه منابع خاص ضداطلاعاتی و چه تلاشهای درون آژانسی، تأمین کنندهٔ چنین حفاظتی هستند، و آیا این برنامه‌ها انجام می‌شوند؟

تشخیص آسیب پذیری

وقتی اسرار حفاظت شده شناسایی شوند و سیاستگذاران هم آن را پذیرفتند، نقش تحلیل ضدجاسوسی، نقاط آسیب‌پذیر خاص این اسرار را مشخص می کند. آسیب‌پذیری بایستی در آغاز یك پروژهٔ بزرگ، تشخیص داده شود. یك نشانهٔ خوب این اصل، اختلاف بین برنامه‌ریزی ایالات متحده و روسیه برای سفارتخانه‌های جدید در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ است.

در طول این مدت، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) هریك، قطعه‌ای از زمین پایگاههای مجموعهٔ مربوط به سفارت جدیدشان را در مسکو و واشنگتن، جدا ساختند. بدست آوردن ساختمان طرف مقابل، امتیاز دیپلماتیك اطلاعاتی و شاید نظامی دربر داشت، زیرا سفارتخانه‌ها معمولاً محل دیپلماتیك و اسرار جاسوسی و گاه اسرار نظامی مهم یك دولت هستند. برخلاف تشخیص واحد ضدجاسوسی روسیه، تشخیص واحد ضدجاسوسی آمریکا تا حد نیستی، ضعیف بود و این امر در نتایج نشان داده می‌شد. مسکو پایگاهی را برفراز تپه‌ای در واشنگتن برگزید که منافع بالقوهٔ بسیاری برای فعالیت‌های جاسوسی روسیه دربر داشت. ایالات متحده از این بابت راحتی کمتری داشت. به علاوه روسها، امتیاز مرحلهٔ نخست سفارت خود در آمریکا را برای ارتقاء قابلیت‌های استراق سمع، به دست آورده بودند.[۹]

بعلاوه، آسیب‌پذیری ضداطلاعاتی زمانی باید ارزیابی گردد که جزئیات معاهدات و دیگر توافق‌های پیشنهادی مرور می‌شوند. همان‌گونه که مدیر «اف.بی.آی» در سال ۱۹۸۹ با تأخیر اظهار داشت، قرارداد «سلاحهای اتمی میان‌برد» و توافقنامه «استارت» (مذاکرات کاهش سلاحهای استراتژیك) به سرویس اطلاعاتی اتحاد جماهیر شوروی (و در حال حاضر روسیه)، امکان داد تا به طور عادی به مناطق متعدد و افراد مهم و حساسی در ایالات متحده دست پیدا کند که تا آن زمان، محدودترین مآخذ قابل دسترسی بودند.[۱۰]

تا سال ۱۹۸۸، مسکو فقط سه اقامتگاه یا پایگاه قانونی در ایالات متحده داشت که از آنجا علایم و عملیات اطلاعاتی انسانی را هدایت می‌کرد. آن سه محل در واشنگتن، نیویورك، و سان فرانسیسکو بودند. بنابراین، یك نتیجه قرارداد «سلاح‌های اتمی میان‌برد» و پروتکل تحقیق، این بود که روسها به مدت سیزده سال مداوم پایگاهی برای بیست نفر پرسنل در «مگنا»، و «اتا» که معروف به «پایگاه دروازه» بود، به دست آوردند. طبق اظهار مدیر «اف.بی.آی»، این محلی بود که منحصراً برای جمع‌آوری اخبار بنا شده بود. سلاحهای دیگر هسته‌ای، بیولوژیکی، و شیمیایی و معاهدات دیگر، این فرصتها را چندین برابر می‌کنند. طرحهای تغییر مهاجرت نیز ممکن است مشکلاتی به وجود آورند. در اواسط دهه ۱۹۸۰، کمتر ازیك هزار مهاجر روسی ظرف یك سال وارد ایالات متحده شدند. تا سال ۱۹۸۹، این تعداد تقریباً به بیست و چهار هزار تن رسیده بود[۱۱]. در آن زمان بیش از هزاران نفر از اروپای شرقی، چین، و خاورمیانه، به اروپا و اسرائیل وارد می‌شدند و هر خبری در خصوص تعداد آنان طی سالهای آتی افزایشی را نشان خواهد داد.

یك مهاجر پس از پنج سال اقامت در ایالات متحده، واجد شرایط تابعیت و وضع موانع امنیتی می‌شود. اگر ضمن کنترل پیشینه، هیچ مورد مظنونی پیدا نشود، مهاجر می‌تواند شرایط کار، حتی در نهادهای حساس را دارا شود[۱۲]. این قانون به آن

معنا نیست که مهاجران، آمریکایی‌های وفاداری نیستند. برعکس، کسانی که آزادیها و امکاناتی را که آمریکا به تابعین خود اعطا می کند دریافت داشته‌اند، ممکن است به آنها ارزش بیشتری گذارده و با شدت بیشتری از آنها حفاظت کنند.

به هر صورت، احتمال دارد برخی مورد اجبار قرار گیرند؛ مثلاً با تحت فشار قرار گرفتن اعضای خانواده‌شان در وطن خود. و برخی دیگر ممکن است جاسوس شوند، آموزش دیده و از عوامل اجرایی اطلاعاتی، اما با هیأت ظاهری مهاجران شوند، ولی در حقیقت در استخدام یك سرویس اطلاعاتی خارجی باشند. بدیهی است که این مهاجرتها که با تمایل نسبت به مسائل سری ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی صورت می گیرند، خطر افشای چنین مسائلی را از طریق جاسوسان سرویسهای اطلاعاتی خارجی افزایش می‌دهد. تعیین ماهیت و درجهٔ این خطرات و تهدیدهای دیگر، یکی از اولین و مهمترین وظایف واحد تحلیل ضدجاسوسی است.

اهداف و رقابت دشمنان

پس از تعیین حیطهٔ دفاعی، همان‌طور که بوده، کار بعدی ضد جاسوسی، تحلیل آن است که کدام بخش از اطلاعات خارجی مورد نظر دشمن است و توانایی آنها برای رسیدن به این اهداف چگونه است؟ گاهی دولتها در برخی موارد، با خوش‌اقبالی‌های بزرگی روبرو می‌شوند. یك جاسوس استخدامی یا خرابکار اطلاعاتی مانند آن افسر «کا. گ. ب» با نام مستعار «وداع» که سرقت بزرگ تکنولوژی غربی‌ها را به‌وسیله روسها فاش نمود، اسنادی را در داخل ارائه کرد که ارزش خدمتش را نمایان می‌ساخت. یکی از واضح‌ترین نشانه‌های منافع حقیقی یك سرویس اطلاعاتی، همان چیزی است که او به‌عنوان هدف بر می گزیند؛ یعنی آنچه از منابع انسانی یا تکنیکی که جمع‌آوری می‌شوند یا تحت نفوذ قرار می گیرند. برای مثال، در دهه ۱۹۸۰ «کا. گ. ب» و «پلیس امنیتی روسیه»، هدف «مگنا» و «اتا» را به‌عنوان یك مرکز مفید که از آنجا ارتباط دوربرد آمریکایی‌ها را شنود می‌کردند، به کار گرفتند.

تحلیل «ضدفریب»

موضوع دیگری که مورد توجه واحد تحلیل ضد اطلاعات است، شناسایی ابزار محرمانه یك دولت خارجی است که برای کنترل افکار و اعمال به کار می‌بندند. سرویسهای اطلاعاتی خارجی غالباً توسط دولتهایشان به منظور «فریب» و اداره ذهن دشمنان به کار می‌روند.

این کار ممکن است شامل تقویت درست یا غلط فشارهایی که دشمنان وارد می‌آورند، توسط سرویس اطلاعاتی کشور هم بشود. طی قرنها، عمل و اصول نفوذ و کنترل، تغییراتی کرده است، گرچه دمکراسی و تکنولوژی نوین، فرصتهای جدید و موانع تازه‌ای خلق کرده‌اند. «فریب» سه عنصر نیاز دارد: اول آنکه، باید براساس یك استراتژی یا سیاست بنا گردد. به عبارت دیگر، «فریب» به خاطر «فریب دادن» حاصل اندکی دارد. دوم اینکه، باید پاسخگوی این سؤال باشد که: اگر فرد موفق شود دشمن را در موردی متقاعد کند، دشمن واکنشی خواهد داشت یا خیر؟ آیا از شرکت دادن نیروهایش دریغ خواهد کرد؛ همان گونه که آلمانها در ماه ژوئن سال ۱۹۴۴، در «نرماندی» چنین کردند؟ سوم اینکه، «فریب» باید با یك طرح هماهنگ مورد پشتیبانی قرار گیرد.

اقدامهای «فریبکاری» زیرکانه از مجموعه‌ای از تکنیك‌ها ـ شنود، دیپلماسی، رسانه‌ها، شایعات و تبلیغات ـ برای جلوگیری از اطلاع دشمن از کلیات طرح استفاده می کند. به بیان دیگر، پس از تکه‌تکه کردن «پازل»، دشمن را در حال تقلا و تلاش نگه می‌دارد. برای رسیدن به هدف، نتایج مشخصی را رسم می کنند، و ممکن است اشارات خبری شفاهی یا کتبی در ذهن جاسوسانی که برای دشمن کار می کنند، وارد سازند و یا به همان منابع فنی شناخته شده‌ای که گیرنده مکالمات هستند و یا حتی به منابع خیالی و غیر واقعی بفرستند.

یك کانال بازگیرندهٔ قابل اطمینان که واکنش دشمن را برآورد می کند، اگر مهم نباشد، مفید است؛ زیرا پیامهای آینده می توانند هر نوع نتیجه دلخواهی را

تقویت نمایند. البته حفاظت از طرح «فریب» بسیار حیاتی است و زمانی که متفقین در طراحی حمله به «نرماندی» در بهار سال ۱۹۴۴ این گونه حفاظتی به عمل آوردند، استراتژی واقعی پنهان ماند.

اگر کشورهای دیگر به دنبال کنترل یا تغییر ذهنیت‌ها، با نفوذ در واحد جمع آوری اخبار و تحلیل سرویسهای اطلاعاتی خارجی باشند، تحلیل گران ضدجاسوسی می توانند با تحلیل «ضدفریب» پاسخگوی آنها شوند. تحلیل گران ضدجاسوسی با منعکس کردن تمامی مراحلی که در ادارهٔ مورد نظر خارجیان اعمال می گردد، به خود آنها، از دولت خود درمقابل نفوذ بیگانگان حفاظت به عمل می آورند. آنها ممکن است سعی کنند اهداف دولت خارجی را شناسایی کنند که این عمل می تواند به کمك یك برنامه «فریب» انجام شود. معمولاً عملیات نظامی (و غالباً اقدامهای اقتصادی و دیپلماتیك) برای کسب فرصتهای برجسته و در نتیجه افزایش شانس پیروزی، یك طرح «فریب» را به کار می‌بندند. تحلیل گران ضدجاسوسی ناگزیرند برای تعیین آسیب‌پذیریهای خود درمقابل «فریب» خارجی، روشهای اجرایی جمع آوری اطلاعات دولت خود را مورد بازرسی قرار دهند. برای نمونه، در سالهای دهه ۱۹۸۰، دولت عراق در تحمیق دولت ایالات متحده در خصوص برنامهٔ سلاحهای هسته‌ای موفق گردید. عراق در این زمینه خلاقیت به خرج داد و ضمناً چیزهای زیادی در مورد سیستم جمع آوری اخبار فنی ایالات متحده می‌دانست. تحلیل گران «ضد فریب» آمریکا در «سیا» یا «وزارت دفاع» می توانستند حساب کنند که احتمالاً مسکو به عراقی‌ها در خصوص برنامه‌های جمع آوری اطلاعات فنی آمریکا تعلیماتی می داده‌اند تا آنها بتوانند سیستم جمع آوری اخبار آمریکا را تحت تأثیر قرار دهند. در حقیقت، پس از جنگ خلیج‌فارس، بازرسان سازمان ملل اعلام کردند که این همان چیزی است که دقیقاً اتفاق افتاده است.

تحلیل گران «ضد فریب» باید مشخص کنند که دولتهای خارجی به هنگام

واکنش نسبت به اخبار خاص، چگونه به اهداف خود می‌نگرند؟ آیا کشور هدف ضمن شناخت سیستم مدیریت ما، به تلاشها واکنش نشان می‌دهد یا صرفاً آنها را نادیده می‌گیرد؟

تحلیل گران ضدجاسوسی همچنین باید بفهمند که چه کسی شناخت سیستم مدیریت ما را هدایت می‌کند؟ آیا در آن کشور خارجی طراحان «فریبکاری» هم وجود دارند؟ در این صورت در کجا مستقرند؟ اهدافشان چیست، وظایف خاص جاسوسانشان چیست و می‌خواهند ما از طرحهای محرمانه نظامی آنان چه چیزهایی بفهمیم؟ به علاوه، تحلیل گران ضد جاسوسی بخوبی روشهای امنیت عملیاتی آن کشور خارجی را می‌شناسند که همین طرحها می‌توانند طرح «فریب» را برملا سازند. اگر آنها جداً خوب عمل کنند، تحلیل گران ممکن است بتوانند اطلاعات یا فعالیت‌هایی را که طرح «فریب» درصدد اختفاء آنهاست، کشف کنند. در واقع چنین اخباری در دهه ۱۹۸۰ در عراق احتمالاً معلوم و مشخص بوده‌اند.

توجه داشته باشید چه چیزی ممکن بود اتفاق بیفتد؛ اگر در طول جنگ جهانی دوم نازی‌ها می‌توانستند بر اتومبیل‌هایی که به طور منظم وارد دفتر کابینهٔ جنگ انگلیس می‌شدند و به پارك «بلچلی»، واقع در «آکسفورد شایر» ـ یعنی همان جایی که مکالمات آلمانی‌ها از حالت رمز خارج می‌شدند ـ باز می‌گشتند، نظارت دقیق داشته باشند. در آن صورت، ممکن بود به طور محرمانه خبر به آلمانها برسد که پارك «بلچلی» پایگاهی برای فعالیت‌های مهم محرمانه است. تحلیل گران ضدجاسوسی آلمان در آن شرایط می‌توانستند به دنبال نشانه‌های دیگر بگردند و شاید منطقه نفوذی «التراً»ی متفقین در رمزهای آلمانها و نیز نفوذ و کنترل جاسوسان دستگیر شدهٔ آلمانی که به کار فریب آلمانها می‌آمدند ـ یعنی عملیاتی که با نام فنی «خیانت» شناخته می‌شد ـ را کشف می‌کردند. در این صورت کشف برنامه «خیانت» و «التراً» برای آلمانها یك حرکت بی‌ارزش می‌شد.

یا شاهد مثال دیگری از تحلیل ضدجاسوسی باشید و اینکه چگونه این تحلیل به سیاست دفاعی آمریکا، پس از کشف قابلیت های جنگ هسته‌ای روسیه در اواخر دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، کمك کرد. مسکو باادعای اینکه جنگ هسته‌ای، ناگزیر به نابودی کل حیات روی زمین منتهی می گردد، اقدامهای فعال مبارزه طلبانه‌ای را در غرب انجام داده بود. بسیاری در داخل و خارج دولت آمریکا هم در این ایده اشتراك نظر داشتند. ازسوی دیگر، برخی از متخصصان آمریکایی، بیش ازیك دهه بود که مطلع گشتند، مسکو پناهگاههای دفاعی می‌ساخته که برای مقاومت در برابر حملات اتمی طراحی گردیده بودند. واضح است که این واقعیت که جنگ هسته‌ای به نابودی حیات منتهی می گردد، منافی تدابیر تدافعی علیه آن نیست. ولی نه تا اوایل دهه ۱۹۸۰ که ایالات متحده تا حد مناسبی با دقت، قادر شد بفهمد که رهبر روسیه با همه آمادگی‌های متعددش بر آن است تا از جنگ هسته‌ای کنار گیرد. این کشف ناگهانی تا حدودی به دلیل این بود که جامعه امنیتی ایالات متحده (تحت فشار کنگره و ریاست جمهور) تلاش اندکی را صرف تحلیل «ضد فریب» می کرد.

چه روی داد؟ در سال ۱۹۸۳، طبق گزارش منتشره ازسوی یك کارمند کنگره که در این موضوع خبره بود، تحلیل گران با مروری بر عکس‌های ماهواره‌های قدیمی در پی کشف فعالیت‌های مظنون آنها بودند. شخصی یادآور شد، یك «تونل بادی» که ظاهراً برای امتحان هواپیما در نزدیکی حومه مسکو استفاده می‌شده، در واقع در صورت بکارگیری به ساختمانهای نزدیك صدمه می‌زد. این مسأله، آنها را به بررسی دقیق‌تر تصاویری که چند سال پیش‌تر گرفته شده بودند، یعنی زمانی که تونل ساخته می‌شد، راهنمایی می کرد. آنها قطارهایی پیدا کردند که با حرکت هماهنگشان، مقادیر زیادی زباله را از آنجا دور می‌ساختند. این کار به طور روزانه و معمول انجام می گرفت و مرتباً بدون جلب هیچگونه توجهی ادامه می‌یافت تا اینکه تحلیل گران بدبین وارد ماجرا شدند. وقتی روشن شد که این

کار به چه منظوری صورت می گرفته است، یعنی تونلهای زیرزمینی عمیق به جای تحقیقات «فریب» و توسعه تأسیساتی که به ظاهر تحلیل گران را طی سالها فریب داده بود، تحلیل گران اطلاعاتی دقیق و مجرب، توانستند حجم زباله‌های برده شده را برآورد کرده و اندازه این تأسیسات زیرزمینی را مشخص کنند.

تحقیقات بیشتر، وسعت این پروژه مخفی را نشان می داد. آنجا یك انبار زیرزمینی عمیق و محل فرماندهی بود که به منظور مقاومت در مقابل حملات هسته‌ای برای رهبران سیاسی و نظامی صدر روسیه ساخته شده بود. آنجا سیستم‌های ارتباطاتی فراوانی داشت و می توانست مرکز اقدام‌های حفاظتی در برابر حملات شیمیایی و بیولوژیکی باشد و حافظ ذخایر تجهیزاتی و نظامی بوده باشد که رهبران شوروی (سابق) را قادر می‌ساخت ماهها در آنجا بمانند، به شکلی که در زیر زمین هیچ اسلحه شناخته شده آمریکایی نتواند آنها را نابود سازد. خطوط مخفی مترو از مرکز مسکو تا میدان فرودگاه «ونوکوا» به طول هفده مایل خارج از شهر ساخته شده بود، از «ونوکوا» حتی تأسیسات بسیار دور هم قابل دسترس بودند. ناوگانی از هواپیماها، قطارها و تجهیزات دیگر نقل و انتقال، تأسیسات این انبار را تکمیل می‌نمودند و این امکانات بیشتری برای تعیین محل در پایگاههای دور را فراهم می آورد.[۱۳] این تلاش فوق‌العاده ـ که یك «فریب» بزرگ استراتژیك بود ـ کاملاً بیش از یك دهه پنهان ماند و سپس به دلیل اینکه تحلیل «ضدفریبکاری» توانست دیدگاه جدید و توانمندی در روند عادی تحلیل‌های اطلاعاتی موثق ارائه کند، کشف و آشکار شد.

حمایت عملیاتی

ضمناً تحلیل‌های ضداطلاعاتی می توانستند جهت پشتیبانی از عملیات ضدجاسوسی به کار روند. تحلیل گران ضداطلاعاتی هم به مدیران ردهٔ میانهٔ برنامه‌ها و هم افسران مربوطه که هر روزه از بطن دشواریها، نتایج مؤثری به دست می آورند، کمك می کنند. یکی از راههای کمك‌رسانی، تحلیل‌های

الگویی (کلیشه‌ای) است. تحلیل گران به جای آنکه با مراقبت از هر افسر اطلاعاتی مظنون، افسران مربوطه را وادار به ایجاد کشمکشی نو کنند، می توانند مدیران برنامه را، با راهنمایی آنان نسبت به رفتار و روشهای کلی آن سرویس جاسوسی و ضدجاسوسی خارجی در مقابل آنها در داخل و خارج مهیا و مجهز سازند.

با بررسی و مطالعه روشهای عملیاتی یك سرویس اطلاعاتی خارجی، امکان پاسخ گویی به سؤالات معینی به وجود می آید. اول اینکه، افسران وابسته به سرویس جاسوسی، در چه ساعتی با مأموران خود ملاقات می کنند. آنها چه نوع مکانهایی برای شکست‌خوردگان مرده‌شان انتخاب می کنند؟ کی و چگونه به مراسم آنها می‌رسند؟ رفتار یك افسر جاسوس چه تفاوتی با منش و روش یك دیپلمات دارد؟ آنها کجا زندگی می کنند؟

در طول جنگ سرد، دیپلماتهای رسمی، خصوصاً آنهایی که از کشورهای کمونیستی بودند، معمولاً پول نسبتاً کمی برای گذران امورشان داشتند، در حالی که افسران اطلاعاتی مایلند سفر کنند، خوش بگذرانند و پول بیشتری را آزادانه خرج کنند. هر کس و هر سازمانی، الگویی دارد. با جمع آوری تجارب از تعدادی عوامل اجرایی ضداطلاعاتی خارجی، در مدتی طولانی، پرسنل ضدجاسوسی قادر می‌شوند الگوهایی بیابند که می توانند کمك‌های بزرگی در تصمیم گیری به آنها بنمایند؛ یعنی راحت‌تر بفهمند که کجا و چه هنگام مراقبت از مظنونها را متمرکز سازند؟ در ایالات متحده در طول دهه ۱۹۷۰، یك نوع ادبیات در مورد چگونگی اسیر کردن روح آمریکایی در میان افسران اطلاعاتی آمریکایی مرتد رواج یافته بود تا کار جاسوسی آمریکا را تضعیف کند و عاقبت به تصویب قانون «شناسایی جاسوسان» منجر گردید.

این قانون، این شکل ادبیات را خیانتی دانست که وارد حیطهٔ شیوه‌های طرح فعالیت‌ها می‌شد تا هویت پرسنل اطلاعاتی آمریکا را فاش سازد.

غالباً تلاش تحلیلی بسیار زیاد فنی و انسانی انجام می گرفت تا افسران

اطلاعاتی خارجی شناسایی شوند. «پیتر رایت»، دانشمندی که پس از جنگ جهانی دوم با «ام. آی. پنج» (سرویس ضدجاسوسی انگلیس) کار می کرد، توسط بررسی تاریخچه ارتباطات رادیوی مخفی روسیه با جاسوسانی در انگلیس که دستگیر شده بودند، توانست اطلاعات زیادی درباره کسانی که هنوز با انگلیسی‌ها کار می کردند، در اختیار گذارد. وی آنهایی را که دستگیر شده بودند، به دو گروه «تک‌روها» (جاسوسانی که تنها کار می کنند) و «شبکه‌ها» تقسیم کرد و افشاء نمود که تفاوتها در الگوی ارتباط رادیویی، این دو گروه مختلف جاسوسان را آشکارا نشان می‌دهد. مثلاً او با نگاهی به علایم تماس «کا. گ. ب» و پلیس امنیتی روسیه و با تحلیل تعداد و طول یك پیام می توانست مشخص کند که چه نوع جاسوسی، پیغام مزبور را دریافت می‌دارد. آن گونه که وی توضیح می‌داد: «تك‌رو»های خواب آلود، پیامهای بسیار کوچکتری دریافت می کردند؛ تك‌روهای پلیس مخفی روسیه هم سهم چندان بیشتری نداشتند، درحالی که افراد «کا. گ. ب» حجم زیادی از پیغامها را دریافت کرده و به خود اختصاص می‌دادند. آن مقیم غیرقانونی که مهره «کا. گ. ب» بود، و در بین دیگران مهمترین جاسوس به حساب می آمد، همیشه بیشترین مقدار ترافیك ارتباطی را از آن خود می کرد.[۱۴]

با تحلیل الگوهای رفتاری، گاه نه تنها شناسایی حرفه‌ایهای سرویس جاسوسی خارجی ممکن نیست، بلکه تعیین کسانی که موفق‌اند و نوع عملیاتی که در آن به توفیق می‌رسند نیز میسر نمی‌باشد. بنابراین، این مسأله خود اخطاری به عوامل اجرایی «ضد جاسوسی» است. فرض کنید که تحلیل گران ضدجاسوسی از یك جشن ارتقاء درجه افسران عراقی خبر می‌دهند که قبلاً به عنوان افسران متخصص اطلاعاتی شناخته شده بودند. این خبر نشان می‌دهد (ثابت نمی کند) که چنین افسرانی از موفقیت در اقدام خاص سرقت اسرار هسته‌ای، غرق لذت بوده‌اند. بنابراین، سرویسهای ضدجاسوسی می توانستند تلاشهایشان را روی کشف چگونگی و دلیل موفقیت و یافتن جاسوسانی که در زمینه تکنولوژی

هسته‌ای فعالیت می کنند، متمرکز سازند.[۱۵]

بعلاوه، این نوع تحلیل‌ها به جهت استخدام جاسوسانی برای جمع آوری اخبار موثق و عملیات مخفی و نیز در مورد کنترل پیشینه‌های استخدام‌شدگان یا خرابکاران، بسیار مفید هستند.

یك افسر مربوط به واحد ضدجاسوسی، به قصد مقایسه آنچه که یك مستخدم یا خرابکار عنوان می کند، با دانسته‌های خودشان در مورد چگونگی عملکرد دیپلماتها و افسران اطلاعاتی خارجی، آنها را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. بنابراین، تحلیل گر ضدجاسوسی به دیگر عوامل جامعه اطلاعاتی کمك می کند تا منابع و امنیت عملیاتشان را در مقابل هر نوع جعل یا نفوذ سرویس اطلاعاتی خارجی، اعتبار بخشیده و قدرتمند سازند. نوع کمرنگ‌تری از حمایت تحلیلی از اقدامهای ضدجاسوسی، «تحلیل رفتارهای غیرعادی» است که یك تکنیك تحلیلی تهاجمی می‌باشد. در اینجا تحلیل گر در پی کشف رفتار عجیب یا معماگونه‌ای است که به یك مشکل ضداطلاعاتی اشاره دارد، حتی قبل از آنکه وجود آن ثابت گردد. انواع مختلفی از رفتارهای غیرعادی وجود دارند که ممکن است درباره موفقیت یك عملیات سرویس اطلاعاتی خارجی به تحلیل گر هشدار دهند. یکی از آنها، رفتار استراتژیك است. زمانی که یك دولت خارجی مانند دولتی دیگر شروع به استفاده از تکنولوژی محرمانه یکسانی می کند، تحلیل گر درمی‌یابد که ممکن است این فرض که احتمالاً اسرار یادشده به سرقت رفته بوده‌اند، درست بوده باشد. مسلّم بود که اتحاد جماهیر شوروی سابق تکنولوژی هواپیما را قبل از جنگ جهانی دوم از فرانسه و پس از جنگ جهانی دوم از ایالات متحده ربوده و در تولیدات خود به کار برده است. وقتی یکی از متحدان در طرحهای جنگی خود تغییراتی ایجاد کند که طرحهای جنگی دیگری را خنثی سازد، همان‌طور که پیمان «ورشو» در اواخر دهه ۱۹۷۰ چنین کرد و برنامه‌های «ناتو» را خنثی ساخت، تحلیل گر می تواند حدس بزند که این فقط امری اتفاقی نیست.

یك رفتار غیرعادی دیگر، مراقبت از حوادث به ظاهر اتفاقی است. طی سالها، به نظر می آمد سرویس اطلاعاتی روسیه می‌داند که در آینده، زیردریایی‌های ایالات متحده چه تحرکاتی خواهند داشت و این از زمانی بود که کشتی‌های روسی رد آنها را می گرفتند. یك ناخدای آمریکایی اظهار داشت که این امر فقط به دلیل صحبت‌های آزادانه ملوانان در بندر نبوده است. ولی اکثر افسران اطلاعاتی نیروی دریایی بدون آنکه آموزش ببینند، خود را همراه ضدجاسوسی دانسته و از تحرکات کشتی‌های روسی، چیزهای اندکی می‌دانستند و هیچ اقدامی به جهت جای دادن یك فرد در میان آنان و یا یك اقدام فنی نفوذی به عمل نمی آوردند.

شکست در ارائه توضیحی قابل قبول، به «والکر ویت ورث» این امکان را داد که کار بی‌عیب و نقصی را بیش از یك دهه، یعنی از اواخر دهۀ ۱۹۶۰ تا اوایل ۱۹۸۰ آغاز کند و رمزهای فوق سرّی مسکو را (که این کشور را قادر می‌ساخت نه تنها مکالمات مخابراتی دریایی آمریکا، بلکه مکالمات آژانس‌های خبری آن را بخواند)، در اختیار گذارد. اگر جنگی پیش آمده بود، احتمالاً برای آمریکا مصیبتی به دنبال داشت.

با دانستن آنکه چنین انطباقهای علنی می‌تواند منجر به افشای مطلبی گردد، انگلیس در هر دو جنگ و ایالات متحده در جنگ دوم جهانی، راهی طولانی را پیمودند، ولی نه به آن صورت که قدرت خود را در خواندن مکالمات محرمانۀ دشمن برملا سازند. حتی بارها، ایشان فرصت‌های قابل استفاده اطلاعاتی را رها کردند، مبادا روشن شود که آنان از اطلاعات خوبی برخوردارند.

یکی دیگر از انواع روشهای غیرعادی، مربوط به رفتار شخصی است. یك تحلیل گر از مستخدمی که به اطلاعات طبقه‌بندی شده دسترسی داشته و ناگهان شروع به ولخرجی بیش از حد و سطح خود می کند، مانندِ برخی از پرسنل نظامی و دیپلماتیك ایالات متحده که در طول سالها این گونه عمل می کردند و حتی برخی از پرسنل اطلاعاتی نظیر «آلدریچ آمز» در سالهای دهه ۱۹۸۰، قادر است چه چیزی

به دست آورد؟ شاید هیچ. ممکن است آن ولخرج بزرگ از یك عمهٔ ثروتمند یا قوم و خویش سببی دیگری ارثی دریافت کرده باشد. یا حتی ممکن است این عمل وی به معنی داشتن رابطه با یك سرویس اطلاعاتی خارجی باشد.

نوع دیگری از اقدامهای غیرعادی وجود دارد که نبایستی نادیده انگاشته شود و طرز استفاده یك افسر از چنین اطلاعاتی بدون آنکه تجاوز به حقوق مدنی فرد، مشکل‌ساز گردد و از سویی اقدام به صورت قانونی باشد ـ خصوصاً با تماس نزدیك با «اف. بی. آی» و قوه قضائیه در خصوص موارد تعهد شده ـ انجام پذیرد.

تحلیل‌های رفتار یا حوادث عجیب ممکن است مستقیماً جاسوسانی را افشاء سازند. واحد ضداطلاعات سوریه احتمالاً «الی کوهن» را به همین طریق در سال ۱۹۶۵ دستگیر کرده بود.

«کوهن» که خود را «کامل امین تبّت» معرفی کرده بود، ظاهراً با استفاده از یك رادیوی مخفی، اطلاعات سیاسی و نظامی حیاتی را در اختیار اسرائیل قرار می‌داد. اخباری از جمله مقر استحکاماتی که در طول ارتفاعات جولان قرار داشت. طبق اظهار سوری‌ها که در سال ۱۹۶۴ اعلام داشتند، رادیو «کل» اسرائیل، تصمیمات محرمانهٔ کابینه سوریه را که تنها برای شورای انقلاب ملی توضیح داده شده بودند ـ و «کامل امین» یکی از اعضای آن بود ـ پخش می‌کرده است.

این عمل به آنها هشدار داد که احتمال وجود یك جاسوس در محافل دولتی سطح بالا هست؛ وقتی آنها یك علامت رادیویی غیرقانونی ـ که از داخل خاك سوریه فرستاده می‌شد ـ دریافت کردند، ظنشان بیشتر شد.

سرانجام در نوامبر ۱۹۶۴، سلاحهای اسرائیلی، توپخانه دوربرد سوری‌ها را در مرزهای آنها، با دقتی که فقط از سرویس جاسوسی ایشان انتظار می‌رفت، هدف قرار داد.

سوری‌ها با شتاب پیامهای رادیویی پیشرفتهٔ روس‌ها را که تجهیزاتش مستقیماً ارسال می‌شد، دنبال کردند که آنها را به آپارتمان «کوهن» هدایت نمودو

این آپارتمان بر مرکز فرماندهی کل سوریه احاطه داشت.[۱۶]

این حرکت، مدیران ضداطلاعات را به سمت عملی ساختن تحلیل رفتارهای غیرعادی، خصوصاً زمانی که آنها وسایل محدودی داشتند، هدایت نمود. روی‌هم رفته، ممکن بود روشن شود که تمامی نتایج بدست آمده تصادفی بوده‌اند. مدیران به این باور تمایل داشتند که چنین تدبیر یا بررسی در صورت ادامه یافتن تا ریشه‌های اصلی، بسیار پرهزینه است. به علاوه، برخی از مدیران ضداطلاعاتی در حال مشاهده پیشرفت‌های استراتژیك مانند دستاوردهای سرویس اطلاعات دریایی آمریکا بودند. فقط بندرت ممکن بود آنها متوجه عمل غیرعادی خارج از خاك خود شوند.

مثلاً اگر موردی توجهشان را جلب می کرد، آنها از اصلاحات مهم هواپیماهای دولت خارجی یا تغییرات برنامه‌های جنگی مطلع نمی گشتند.

به هر حال، اگر اراده بر رشد و ارتقاء سرویس قرار گیرد، وسایل برای واحد ضداطلاعاتی درجه یك مهیا خواهد بود.

استفادهٔ عمدهٔ دیگر تحلیل‌های ضدجاسوسی - جدای از واحدهای جمع آوری اخبار و تحلیل - در عملیاتی است که برای خنثی‌سازی و بهره‌برداری از اقدامات اطلاعاتی خارجی، طراحی شده‌اند. و این بار نیز مجدداً راههای گوناگونی وجود دارند که از آن راهها، تحلیل گران می توانند نه تنها همکاران عملیاتی ضداطلاعات خود، بلکه جامعه وسیع تر اطلاعاتی و در واقع کل دستگاه امنیت ملی را مورد حمایت قرار دهند.

برای مثال، تحلیل ها می توانند کارایی امنیت و اقدامات ضد آن را ارتقاء بخشند.

آنها قادرند امنیت را در مجموع، بهبود بخشند و خصوصاً با ارائه اطلاعات و تهدیدهایی برای پرسنل هوشیاری که در پست‌های حساس قرار داشته و از اهداف بالقوه به حساب می آیند، کار جاسوسی دشمن را خنثی سازند. این نوع تحلیل ها،

مستخدمین «سیا» یا شورای امنیت ملی را برای مثال جهت شناسایی و پرهیز از توطئه‌های بزرگ جاسوسان بالقوه، توانا ساخته و در آموزش هوشیاری ضداطلاعاتی بکار می‌روند. البته این امور همیشه کارگر نمی‌افتند، ولی ارزش سعی کردن را دارند.

همچنین، تحلیل های ضداطلاعاتی با رسم تصویر بزرگی از تعداد اندکی از افسرانی که وقت و تمایل به مطالعه دارند، کمك شایانی می کنند. مانند اکثر پروفسورها که بدون داشتن دانسته‌های آموزشی (که معمولاً محدود هستند) و تجارب شخصی شان زندگی می کنند، آنها شدیداً درگیر پرونده‌ها و یا کارشان می‌شوند. علایق و یا تنفرهایشان مشخص می گردند و «خویشتن» و «روش زندگی» آنان بر آن پایه پی‌ریزی می‌شوند. تحلیل گر ضداطلاعاتی مجرّب که با نتیجهٔ تعدادی عملیات گذشته مهیا و مسلح گردیده، فردی است که از عوامل اجرایی می‌پرسد؛ چه چیزهایی را می دانند و از چه چیزهایی بی خبرند؟ در این جریان، تحلیل گر می تواند از موارد دیگری که با آنها همکاری داشته، اطلاعاتی در اختیار گذارد.

وقتی به تحلیل گری، جزئیات عملیاتی یا پرونده‌ای داده می‌شود و کامل می گردد، قابلیت‌های عوامل اجرایی را تکمیل می‌سازد. دیدگاه وسیع تر تحلیل گر نیز می تواند هنگام تصمیم گیری مدیر یا افسر مربوطه در مورد چگونگی دست یافتن به کارمندی که یقیناً درگیر مسائل جاسوسی شده است، کمك مؤثری باشد. آیا آنان بایستی مظنون را دستگیر کنند یا وی را به جاسوسی دوجانبه تبدیل نمایند؟

تحلیل های ضدجاسوسی و جاسوسی صحیح

بهره گیری از واحد جمع آوری اخبار ضدجاسوسی، به منظور اهداف اطلاعاتی درست و مشخص، یکی از کم‌ارزشترین و ناشناخته ترین جوانب ضدجاسوسی، حداقل در آمریکا بوده است. با توجه به منابعشان، مدیران می توانستند بیش از خطوط راهنمایی که به سوی عملکرد سرویس های اطلاعاتی دشمن هدایت می کرد، به جمع آوری اطلاعات موثق بپردازند. در واقع اغلب، منابع

ضد اطلاعاتی همانند تکه‌های طلای مدفون در لایه‌های اطلاعاتی ضدجاسوسی می‌باشند. استخراج آنها برای اهداف مشخص، نیازمند درك و تصمیم گیری مصممانه است.

«جی. سی. مسترمن»، یك انگلیسی که سیستم جاسوسی دوجانبه‌ای را در جنگ جهانی دوم ابداع نمود، در سال ۱۹۴۱ دریافت که نازی‌ها یك جاسوس دوجانبه تحت نام مستعار «تری سایکل» (سه چرخه) را برای بدست آوردن جزئیات دفاع از بندر «پیرل» به کار گرفته بودند. در آن زمان نازی‌ها هیچ منفعت حقیقی در بندر «پیرل» نداشتند، ولی متحدان ژاپنی آنان منافعی در آنجا داشتند.

«مَستر من» ارزش بالقوهٔ واقعی این اطلاعات را برای ایالات متحده دریافته و آن را به «جی، ادگار-هوور» در «اف. بی. آی» داده بود. «هوور» هم به نوبهٔ خود اخبار فوق را به ارتش بی خبر خود ارائه کرد، ولی ظاهراً آنان، اهمیت کمی به آن دادند. مورد مشابه آن نیز چند هفته قبل از حمله به بندر «پرل هاربور» بود که «اف. بی. آی» باخبر شد؛ افسر اطلاعاتی ژاپنی تحت پوشش دیپلماتیك در کنسولگری ژاپن واقع در «هونولولو»، جزئیات شبکه‌های پایگاه دریایی و محل دقیق کشتی‌ها را هنگام صبح بررسی و آماده می کرد. شعبهٔ «اف. بی. آی» در «هونولولو»، این خبر را به فرماندهی کل در واشنگتن فرستاد، اما دوباره به نظر می آمد که اهمیت زیادی به این خبر موثق داده نشد، زیرا آن خبر را مربوط به واحد اطلاعات نیروی دریایی و فرماندهی ارتش - که مسئول دفاع از بندر «پرل هاربور» بودند - نمی دانستند.

در نمونهٔ جدیدتری از دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، یك سرویس جاسوسی غربی - کمونیستی را استخدام کرد که به طور اتفاقی از محارم رهبران رده بالای حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا شد؛ همانند «بوریس پونوماریف» که موقعیتی این چنینی در میان رهبران ارشد کمونیستی در چین و کشورهای دیگر داشت. رؤسای وی ابتدا به این تماسها توجهی نمی کردند. آنها می خواستند بدانند که حزب کمونیست او چه می کرده تا بتوانند آن فعالیت‌ها را خنثی سازند.

گزارشهای مکالمات وی بامحافل کمونیستی، غالباً در طبقات بایگانی و صندوقهای واحد ضداطلاعات باقی می‌ماند و فقط بندرت مورد توجه سیاستگذاران قرار می‌گرفت و تقریباً هیچگاه تحلیل گران اطلاعات درست و قطعی که با اخبار سطح پائین تری کار می کردند، به آنها دست نمی‌یافتند.

فقط یك یا دو بار از جاسوسی خواسته شد تا سؤالات مطرح شده‌ای را با رابطین قدرتمند خود مطرح سازد. در سال ۱۹۶۸، بررسی دقیقی از گزارشهای وی نشان داد که او در مورد حملهٔ چکوسلواکی هشدار داده بود ـ افسوس!

دلایل خوب و بدی برای شکست‌هایی از این نوع وجود دارند. به عبارتی، مدیر ضداطلاعاتی برای حفاظت از منابع ظریف و حساس، دسترسی به اخبار یا نامهای مستعار خود را در ارتباطات سطح بالا محدود می‌سازد و معمولاً نسبت به افزودن منابع در امور بالقوه خطرناك، تمایلی ندارد. وی احتمالاً اصل ضرورت دانستن را در روشهای دفاع شخصی به کار می‌بندد. از دید وی، گردآورندهٔ اخبار موثق نه تنها تمایلی به کار با منابع ضداطلاعاتی ندارد، بلکه با عامل اطلاعاتی که طرز کار خود را بوضوح نشان نمی‌دهد نیز میل کار کردن ندارد. بنابراین، سیستم‌های ملی مایلند که از منابع ضداطلاعاتی‌شان به صورت تمام و کمال بهره نبرند. اخبار بدست آمده از منابع ضداطلاعاتی بندرت در واحدهای «جمع آوری اطلاعات» و «تحلیل» سرویسهای اطلاعاتی خارجی جمع می آیند. اگر سیستمی بخواهد از تمامی منابع خود به طور کامل استفاده کند، تحلیل گران ضداطلاعاتی ناگزیرند از میان انبوه اخبار منابع ضدجاسوسی، خبرهای کوچك را ذره ذره جدا کنند و توالی و ارتباط آنها را در نظر گیرند تا با این اقدام، منابع مورد حمایت قرار گرفته باشند ـ و در نتیجه، ارزش اطلاعات به صورت کامل دانسته شود و مورد بهره برداری قرار گیرد. سپس ایشان باید حاصل را به گردآورندگان اخبار موثق ارائه دهند و برای دریافت پاسخ و دستورات آنها و تحلیل گرانشان، آماده شوند.

قاعدتاً مدیران ضداطلاعات نباید کلیهٔ اخبار را منحصراً برای سیاستگذاران

رده بالا بفرستند، و اینکه آنها دچار چه وسوسهٔ عظیمی در این باره می‌شوند، اصلاً مهم نیست. فقط در مورد جمع‌آوری اخبار موثق، از کنترل دوجانبهٔ منابع دیگر و تعیین و نشان دادن اشتباهات یا فریب‌ها، منافعی حاصل می گردد. بنابراین تحلیل‌های ضداطلاعاتی برای آنکه به عنوان یك افزاینده منافع عمل کنند، قابلیت ذاتی دارند. آنها می توانند در کمك به مدیران ضداطلاعاتی در جهت تنظیم اولویتها و برنامه‌های ضدجاسوسی نقش عمده‌ای ایفاء کنند. تحلیل می تواند به بازرسان یا کارآگاهان کمك کند تا از آنچه که با بدست آوردن جزئیاتی از اخبار سوخته در می‌یابند، به نتیجه برسند.

طی بُعد زمانی که تحقیق یا جمع‌آوری اطلاعات به ثمر برسد، تحلیل‌ها به مدیران و عوامل اجرایی کمك می کنند تا تصمیم بگیرند که چگونه به بهترین وجه ممکن از اسرار دولتی محافظت کرده یا از سرویس اطلاعاتی خارجی بهره‌برداری نمایند.

جمع‌آوری اخبار ضدجاسوسی

پس از تحلیل، دومین جزء اساسی «ضدجاسوسی»، «جمع‌آوری اطلاعات و اخبار» است که غالباً شکل و صورت تحقیق به خود می گیرد. در واقع، بسیاری از دست‌اندرکاران امر ضدجاسوسی معتقدند که کارشان منهای تحقیق، کاری کوچك است. بعلاوه، چون تحقیق، کاری دشوار و حساس است، بازرسان ضداطلاعات گاهی مانند کارآگاهان عمل می کنند و نسبت به اخباری که یکباره به دست آنان می‌افتد، حسادت می کنند. آنها بنا به دلایل امنیتی و نه به دلیل چندان خوب منافع محدود شخصی، مایلند که اطلاعات افشاء نگردند.

همان گونه که شاهد بودیم، این تمایل و نظریات زمینه‌ای آن، به سوی «ضدجاسوسی» ملی درجه یك رهنمون نمی‌شود. وقتی تحقیق ضداطلاعاتی بر روی اهدافی که از قبل به وسیلهٔ تحلیل گران مظنون اعلام شده‌اند، متمرکز

گردد، پرحاصل می‌شود. گردآوری متمرکز اخبار، به نوبهٔ خود، گاه اطلاعات برتر و بهتری را برای تحلیل گران فراهم می‌آورد. در دورهٔ پس از جنگ، مدیران ضداطلاعاتی آمریکا این امر را به طور غیر منظم دریافته‌اند. و تا اواخر دههٔ ۱۹۸۰ در بالاترین سطوح، به طور کامل پذیرفته نشده بود تا آنکه در آن زمان بعضی در مورد گردآوری متمرکز اخبار تحلیلی، نسبت به دیگران مشتاق‌تر شدند. ولی گرچه، قطب مدیریت، نیاز به این نوع جمع‌آوری اخبار را درك می‌کرد، تغییر حفاظ طبیعی بازرسانی که در کانون و قلب مصاحبه کنندگان و افراد تحت فرمان قرار دارند، کار آسانی نیست. بازرسان کمتر وقتشان را صرف مطالعه یا مشورت با «روشنفکران غیرواقعی» می‌کنند، و این نامی است که آنها برایشان انتخاب نموده‌اند. آمیختن دو فرهنگ حرفه‌ای به صورت اساسی، کار دشواری است، اما در این عصر ضدجاسوسی، عمل متقابل مفیدخواهد بود.

تمرکز منابع

علاوه بر تمرکز بیشتر و بیشتر تحلیل، بازرسان از تجمع یا قطع روشهای جمع‌آوری گوناگون اخبار و منابع بهره می‌برند. جامعهٔ ضداطلاعاتی در دمکراسی‌ها تا حدودی به وسیلهٔ سنت قطعه قطعه شده و تا اندازه‌ای کل جامعه یا گروهی از آنان از بدست گرفتن کنترل دولت محروم می‌مانند.

و این تجزیه، زیانهای جدی در پی خواهد داشت. البته با انجام برنامه‌های گردآوری اخبار از تمامی منابع و در نظر گرفتن اولویتهای هماهنگ و با آموزش عوامل اجرایی در ضمن قوانین مختلف جمع‌آوری اخبار، می‌توان این زیانها را دفع کرد.

تجمع گردآوری اخبار انسانی و فنی یك مثال روشن است. تصویر و علایم اطلاعاتی می‌توانند در حیطهٔ ضداطلاعات به شکل جاسوسی درست و موثق عمل کنند. یکی از بهترین نشانه‌ها، در ارزیابی ضداطلاعات انگلیس به چشم می‌خورد. «پیتر رایت»، دانشمندی که با «ام. آی. پنج» انگلیس همکاری می‌کرد، تعریف

می کند که در دوران پس از جنگ چطور بتدریج همکاران عملیاتی و ضداطلاعاتی خود را تعقیب می‌نموده تا از طرز فکر فنی و علمی آنان جهت بار آوردن افسران اطلاعاتی کار آمدتر بهره ببرد. در میان نمونه‌های بسیاری که وی اشاره کرده است، مورد توانمند شدن روس‌ها در استفاده از ارتباطات تحت مراقبت «ام. آی. پنج» برای بی اثر ساختن مراقبت‌های انگلیس مکرراً به چشم می‌خورند؛ درحالی که از سویی دیگر، انگلیسی‌ها می‌توانستند از همان رادیو به کرّات، فعالیت‌های «کا. گ. ب» را شناسایی نمایند.[۱۷]

ممکن است داستان نویسندگانی همچون «تام کلنسی» در خصوص قابلیت‌های تکنیکی فعلی آمریکا و هماهنگی و تمرکز آنها با منافع انسانی، اغراق آمیز باشد، ولی چندین رمان وی نشان می‌دهد که وقتی دولتی درصدد شناسایی جاسوسان خارجی، تروریست‌ها و قاچاقچیان مواد مخدر باشد، چه اتفاقاتی می‌تواند رخ دهد.

در «بازیهای میهن‌پرستی»، «کلنسی» نشان می‌دهد که جاسوسان یك تکه پازل هستند، فرد دنباله‌روی او، تکهٔ دیگر پازل است و درحالی که منابع علنی سومین قطعه پازل هستند، قهرمان آنها، یعنی تحلیل گر، آنها را بدرستی می‌چیند.

زمانی که واحد جمع آوری اخبار ضداطلاعات، اخبار را از عملیات داخلی و خارجی جمع آوری می کند، منافع مهمی پیدا می‌شوند. گاه «ام. آی. پنج» و «ام. آی. شش» و یا «سیا» و «اف. بی. آی» در اطلاعات شریك یکدیگر می‌شوند یا در یك عملیات گردآوری اخبار مشترك باهم ائتلاف می کنند. ولی در دنیای اصلی اواخر قرن بیستم ـ دنیای به خود متکی اقتصاد، که مرزهای باز رو به افزایش هستند و انتقال انسان، پول، دانش و تکنولوژی براحتی صورت می‌پذیرد ـ دستیابی به تحقیقات وسیع از قبل مهم تر است.

در دههٔ ۱۹۹۰، شکار و دستیابی به جاسوسی در کشور و استخدام وی و ملاقات با او در کشوری دیگر، امری معمولی است. تحت نظر گرفتن عوامل

اطلاعاتی خارجی در یك کشور ممکن است به تنهایی نتیجهٔ چندانی نداشته باشد، زیرا آنان بسادگی در سوراخها می‌خزند و برای همیشه ناپدید می‌گردند.

بدیهی است که کشورها امکانات و قابلیت‌های ضداطلاعاتی یا امتیازات خارجی یکسانی ندارند که در داخل از آن استفاده بهینه‌ای کنند، ولی این محدودیت می‌تواند با قدری جمع آوری تکنیکهای فنی و انسانی و منابع علنی و محرمانه، و نیز با تمرکز تحلیل‌ها در زمینهٔ راههای احتمالی تحقیق، از بین برود.

یك سرویس اطلاعاتی خارجی را تصور کنید که به دنبال شناسایی عوامل اجرایی و جاسوسان آمریکایی‌شان است. آیا باید تمامی دفاتر شناخته شدهٔ «سیا» در ایالات متحده و خارج تحت بررسی قرار گیرند؟ یا تمامی آمریکایی‌هایی که به خارج از کشور سفر می کنند؟ این کاری وحشتناك و بسیار گران‌قیمت خواهد بود. در عوض، سرویس اطلاعاتی خارجی فوق سعی خواهد کرد از طریق جمع آوری اطلاعات و تحلیل، اولویتهای خبری ایالات متحده را شناسایی کند. او می‌خواهد بفهمد که سرویس اطلاعاتی ایالات متحده برای یافتن اسرار ناگزیر است از چه فرصتهایی استفاده کند؟ ضمناً می‌خواهد روشهای عملیاتی «سیا» و طرحهایی را که احتمالاً ارائه می دهد، مشخص سازد و بالاخره در پی آن است که تمامی امکانات جمع آوری در مورد پرسنل و تکنیك‌هایی را که ممکن است در تعقیب اهداف سرویس اطلاعاتی آمریکا به کار روند، گردآوری و متمرکز نماید.

ارزش تجمع منابع علنی و محرمانه، روشن است و هر زمانی در این مورد تلاشی صورت می گیرد. ولی چنین تلاشی شامل مطالعهٔ اسناد محرمانه سیاسی، اقتصادی خارجی و بررسی وضع رهبران نظامی خارجی است. با انتشار روزانهٔ نظریات، برای غالب مدیران ضدجاسوسی و افسران مربوطه، پیدا کردن وقت و فرصت افزایش آگاهی‌های حرفه‌ای، به این طریق، کار دشواری خواهد بود. بعلاوه، افسران ضداطلاعاتی نسبت به بقیه برای اجتماعی کردن یا تبادل افکار تقریباً فقط با همر دیفانشان، تمایل شدیدتری داشتند. آنها بندرت با متخصصان

غیراطلاعاتی که روی همان موضوع کار می کردند، وقت می گذارند. مثلاً افرادی همچون حرفه‌ای‌های ایرانی یا تولیدکنندگان سلاحهای هسته‌ای. این عدم تمایل آنها ممکن است تا حدودی مربوط به ملاحظات امنیتی بوده باشد، ولی این یك تمایل طبیعی حرفه‌ای‌ها در یك نظام محرمانه است؛ اما به هیچوجه به حرفه‌ای‌های ضداطلاعاتی محدود نمی گردد. علاوه بر آن، مدیران ضداطلاعات و افسران مربوطه هم مانند دیگر حرفه‌ای‌ها گرفتار و پرمشغله هستند؛ یعنی آن‌قدر گرفتارند که نمی گذارند منابع ارزشمند خبری از دست بروند. به همین دلیل، اگر دلیل دیگری نباشد، آنها از منابع علنی زیادی بهره خواهند برد.

گردآوری اخبار از منابع علنی

در آینده، مدیران ضداطلاعاتی ناگزیرند اطمینان یابند که سرویسهایشان ترکیبی از منابع علنی و مخفی هستند. برخی معتقدند که جمع آوری اخبار ضدجاسوسی از طریق مطالعهٔ ادبیات معمول - از جمله روزنامه‌ها، نشریات، شعارها و معنای تظاهرات بیرونی اخبار - چیز اندکی است. بعضی از افسران اطلاعاتی حتی با استهزاء همکاران خود که لحظه لحظه زندگی گروههای سیاسی را مورد بررسی قرار می دادند، در پی یافتن نشانه‌هایی از رفتارهای سرویسهای محرمانه و یا گروههای تروریستی بودند. اگر نگوئیم اکثریت، شاید بتوان گفت بسیاری از مجریان اطلاعاتی ترجیح می دهند بر منابع مخفی اطلاعاتی متکی باشند منابعی همچون مخابرات، گیرنده‌های تلفنی و نفوذ در سرویسهای خارجی. ولی این تکنیك‌ها بجز منابع علنی، موجب از دست دادن فرصت حساسی جهت تشخیص اولویتها و تفکر و شناخت تکنیك‌های عوامل جاسوس سرویس اطلاعاتی خارجی می گردد.

برای مثال، ایالات متحده چگونه می تواند بفهمد که سرویسهای اطلاعاتی خارجی دشمن درپی کدامیك از تکنولوژیهای آمریکا هستند؟ شاید بتوان با نگاه از زاویه‌ای که آنها خود به موضوع می نگرند، مانند بهترین منابع علنی در خصوص تکنولوژی - «مجلهٔ هفتگی تکنولوژی هوا و فضا» - پاسخ شایسته‌ای به این سؤال

داد. در طول جنگ سرد، سفارت روسیه در واشنگتن تعدادی از «مجلات هفتگی هوایی» را به صورت آبونمان در اختیار داشت. یك هیأت مترجم هریك از موضوعات جدید را تعقیب می‌نمود و نتایج را به مسکو، جایی که «کا. گ. ب» و «پلیس امنیتی روسیه» و دیگر سرویسهای اطلاعاتی روی مسائل عمومی دقت زیادی داشتند، ارسال می کردند. اگر «مجله هفتگی هوایی» مانند یك مرکز کشفیات نو یك گزارش آزمایشگاهی صنعتی ویژه به چاپ می‌رساند، ممکن بود آکادمی علوم روسیه یا یك وابستهٔ فرهنگی سفارت روسیه درخواست ملاقات با آمریکایی‌هایی را که روی آن موضوع کار می کردند، مطرح کند.

برای سازمان شهرهای همبسته روسها به هیچوجه غیرعادی نبود که به همردیفان آمریکایی خود پیشنهاد ارتباطاتی بین شهر آمریکایی که آزمایشگاه مورد نظر در آن واقع بود و یك شهر کوچك روسی داده شود که این عمل احتمالاً روابط دوستی آمریکا-روسیه را تقویت می‌نمود. در طول جنگ سرد، این طرح جمع‌آوری اطلاعات، کمك‌های ضدجاسوسی زیادی در اختیار می گذاشت. بعلاوه، منابع علنی، می توانند در جهت پیش‌بینی عملیات مخفی خارجی و یا برای استفاده در برنامه‌های «اقدامات فعال» - که تعبیری روسی است - مفیدباشند. طی سالها، سرویسهای اطلاعاتی آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان غربی سعی داشتند دریابند که حزب کمونیست ایالات متحده و «کا. گ. ب» چطور ایالات متحده را بی‌اعتبار ساخته و نفوذ او را در بخش آسیایی - اروپایی این قاره کاهش می‌داده‌اند. و این کار از اولویتهای روسیه از اواخر جنگ جهانی دوم بوده است.[۱۸]

یکی از تکنیك‌های عمدهٔ روسیه، نزدیك شدن به جاسوسان اروپایی و آمریکایی نفوذی در احزاب کمونیستی غرب و یا جاسوسان حاضر در جبهه‌های کل دنیا در قالب مأموران شورای صلح جهانی و فدراسیون جهانی اتحادیه‌های تجاری بود. برای جهت‌دهی و سرمایه گذاری روی این سازمانها، مسکو دستگاه نسبتاً عظیم انسانی و انتشاراتی در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و پایگاههایی برای

خود در سراسر دنیا فراهم آورده بود. طبق نظر بسیاری از دست‌اندرکاران سابق، حزب کمونیست ایالات متحده پس از اخذ تصمیم محرمانه که چه موضوعات و تاکتیك‌هایی ظرف یك سال برای استخدام به کار گرفته شوند، دستورالعمل‌های خود را به صورت کتبی و شفاهی به «کا. گ. ب» و بخش بین‌المللی حزب ارسال داشت. آنها نیز به نوبهٔ خود، این دستورات و منابع را به احزاب کمونیست و جبهه‌های غربی فرستادند. معمولاً قدری طول می کشید، شاید چندین ماه، تا دستورات مسکو از فیلترهای خاص گذشته و به ادارات این دستگاه عظیم برسند.

یکی از روشهای اولیهٔ انتقال دستورات سرّی، نشریات سازمانهای بین‌المللی، خود احزاب، و جبهه‌ها بوده‌اند. ناظران آگاه با مطالعهٔ این نشریات می توانستند بسیاری از اولویتهای مهم عملیات مخفی مسکو و تکنیك‌های اجرایی آنها را مورد بررسی قرار دهند. امروزه، می توان تلاشهای مشابهی جهت درك و پیش‌بینی برنامه‌های دیگر کشورها مثلاً لیبی، انجام داد.[19]

می توان منابع فنی و انسانی اطلاعات مخفی را به منظور تأیید این نوع اخبار بدست آمده از منابع علنی و عام مورد استفاده قرار داد و نیز منابع علنی را به نوبهٔ خود جهت تأیید اخبار کسب شده از منابع سرّی به کار گرفت. در گذشته هم از منابع علنی همین گونه استفاده می‌شده است که گاه تأثیر زیادی نیز به همراه داشته‌اند. در سال ۱۹۴۵، «بن مَندل»، مشاور بخش کوچکی از وزارت خارجه ایالات متحده بود که با «سازمان بین‌المللی کمونیسم اروپا ـ ایکس»* در ارتباط بود.[20] «مندل» با خواندن بیانات رهبران کمونیستی مهم خارجی، اظهار داشت که بیانیهٔ آوریل ۱۹۴۵

* «اروپا ـ ایکس» گروه کوچکی بود که در سالهای دهه ۱۹۳۰ در وزارت خارجه زیر نظر «ری مورفی» تأسیس گردید. وظیفه آن تجزیه و تحلیل جنبش‌های کمونیستی جهانی بود و در سالهای دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، افسران متخصص سرویس‌های خارجی ترغیب شدند تا از هر آنچه جهت کمك به عوامل خارجی ضداستالینیستی قادرند انجام دهند، دریغ نکنند.ـم.

حزب کمونیست فرانسه، ـ «کتابچهٔ کمونیسم» ـ حملهٔ بزرگی به رهبر جنبش کمونیستی آمریکا بوده است. نویسندهٔ آن «ژاکوب داگلاس»، یکی از رهبران حزب کمونیست فرانسه و عضو کمیتهٔ اجرایی «کمینترن»، یا همان «بین الملل کمونیسم تحت کنترل مسکو» بود. (فرض بر آنکه استالین، «کمینترن» را در سال ۱۹۴۳ جهت تقویت فکر همکاری بین احزاب کمونیستی و غیر کمونیستی دنیا، منحل کرده باشد.) «مندل» که می‌دانست «داگلاس» روابط نزدیکی با مسکو داشته، استدلال نمود که این بیانیه به احتمال قوی انعکاس تغییر موضعی اساسی به سوی غرب بوده است.

«داگلاس» در پاسخ ادعا نمود که کمونیست‌های آمریکا در مورد کاپیتالیسم و سیاست خارجی رئیس جمهور روزولت، بسیار نرم و انعطاف‌پذیر بوده‌اند و اشاره کرد که روابط بین کمونیسم جهانی و غرب رو به وخامت گذاشته است. و چنین اوضاعی در سال ۱۹۴۷ حادث گردید. ولی در سال ۱۹۴۵ هنگامی که مقاله‌اش چاپ شد، شور و شوق ناشی از ائتلاف جنگی غرب و روسیه هنوز به قوت خود باقی بود. سازمان ملل در شرف پی‌ریزی شخصیت خود در سانفرانسیسکو بود و نازی‌ها با سر به سوی شکست نهایی پیش می‌رفتند. جدای از مشاهدات تنی چند از مقامهای بالای رسمی آمریکا، در میان آنان «آورل هریمن» وجود داشت که کار استالین را بسیار دشوار می‌نمود و بعلاوه نشانه‌های دیگر ازسر گرمی جنگ سرد آشکار و پنهان در فاصلهٔ زمانی نه چندان دور به چشم می‌خورد.

«مندل» در مقاله‌اش نظر رئیس خود، «ری مورفی» را که به نوبهٔ خود سعی در جلب نظر دیگران داشت، به این موضوع جلب نمود. یکی از چند سازمان معدود واشنگتن که در طول بهار خوشبینی به مقالهٔ مذکور علاقمند شدند، «فدراسیون کارگری آمریکا» بود. در سال ۱۹۴۴ این فدراسیون، «کمیتهٔ اتحاد آزاد تجاری» را برای تداوم سنت تأسیس «ساموئل گامپرز»، که جهت کمك به رهبران اتحادیه‌های مقاوم در برابر تمامی اشکال دیکتاتوری، بنا نهاده شده بود، تشکیل داد.

دبیر این کمیته، «جی لاوستن»، رئیس سابق حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا بود که «داگلاس» را می‌شناخت. «لاوستن» بلافاصله اهمیت مقالهٔ «داگلاس» را دریافت. وی آن را برای رئیس «فدراسیون کارگری آمریکا»، «ویلیام گرین» و دبیر خزانه‌داری آن «جورج مینی» فرستاد. رئیس فدراسیون فوق، ابهامات را مورد ارزیابی قرار داد، ولی هنوز عدهٔ کمی در واشنگتن بودند که اعتقاد داشتند، جنگ سرد شدیدی در حال وقوع می‌باشد.[۲۱] بنابراین، گردآوری علنی اطلاعات می‌تواند مقامات را هوشیار سازد تا آنچه را که باید در برابر منابع دیگر کنترل کنند، تغییر داده و یا بنا به صلاحدید تداوم بخشند. گردآوری علنی اخبار از طریق تأثیر نشریات تئوری خارجی، ترجمه و خواندن آنها، صورت می گیرد. ولی این مقامها بایستی در خصوص استفاده از چنین فرصتهایی محتاط باشند. بعلاوه، منابع علنی در «ضدتروریسم» مفید است. این فرصتها جهت پیش‌بینی شرایطی که مناسب اولین شلیك یك حمله است و یا اظهار آنچه که احتمال ایجاد حمله را به وجود می‌آورد، قابل استفاده می‌باشند. حتی ممکن است به شناسایی عاملان بالقوهٔ چنین حمله‌ای کمك نمایند. یك کارشناس فرانسوی و یك مقام رسمی پلیس بلژیك توضیح می‌دهند که در سالهای دهه ۱۹۸۰، چگونه حرکتهای اعتصابی فرانسه و مبارزین کمونیست (بلژیك) با مطالعه و تحلیل دقیق «تصمیمات استراتژیك» آنها را پیش‌بینی می کردند (آنان به ارتباطات حقیقی) کوتاه ایشان وقعی نمی گذاردند، بلکه در روابط طولانی و متن‌های طویل ده تا چهل صفحه‌ای که تحلیل‌های بشدت خسته کنندهٔ مارکسیست ـ لنینیستی می طلبید، تحقیق می کردند.)

آنها با درك آنچه تقریر گردیده بود ـ که معادل و ترجمه از یك زبان بیگانه بود ـ توانستند تحرکات تروریست‌ها را پیش‌بینی نمایند. نویسندگان اشاره کردند که تحلیل‌های ناشی از یادداشتهای گروههایی همچون ارتش جمهوریخواه ایرلند و چند تن از اسلام گرایان، نسبت به طرز فکر و استراتژی آنان دیدگاههای مهمی ابراز کرده‌اند.[۲۲]

یکی دیگر از مخالفان استفاده از منابع علنی اخبار، سالها به عنوان بازرس کنگره و بعدها به عنوان یك مقام رسمی و محقق آژانس اطلاعاتی ایالات متحده کار کرده بود. «هربرت رامر استین» از قتل‌ها و بانك‌زنی‌های خاصی یاد می کند که در ایالات متحده واقع گردیده و اگر «اف. بی. آی» اخبار منتشره از طریق منابع علنی را خوانده بود که طی آن مردم به عوامل تروریستی نزدیك شده و انگیزه‌های آنان را مشروحاً بیان کرده و اهداف را کاملاً توضیح می‌دادند، روند جنایات فرق دقیقاً کنترل گردیده و ممانعت می‌شدند.[۲۳] منابع علنی می توانند کار استخدام واحد ضدجاسوسی را با روشنگری جهت آماده‌سازی ذهنی یك جاسوس بالقوه تسهیل کنند. یك افسر اطلاعاتی با آگاهی کامل از ایدئولوژی یك سازمان و انشعابات احتمالی داخلی آن می تواند فرد در شرف استخدام را به درك اهداف و مسائل سرویس اطلاعاتی خود ترغیب نماید. در واقع مورد ذکر شده قبلی که راجع به دوست یکی از مقامات رسمی حزب کمونیست ایالات متحده به نام «بوریس پاناماریف» بود در دههٔ ۱۹۵۰ از درون این حزب کمونیست غرب استخدام شده بود. و این حقیقت که دست‌اندرکاران از گرایش‌های داخلی حزب اطلاعاتی در اختیار داشتند (اطلاعاتی که برخی از جاسوسان دیگر و بعضی دیگر از طریق منابع علنی به دست آورده بودند) همان انگیزه‌ای است که وی را به جاسوسی ترغیب می‌نمود. او به خاطر پول یا هیجان کار بدین حرفه مشغول نشده، بلکه به دلیل آنکه از جهت گیری حزب کمونیست جهانی ناراحت بود، این کار را پذیرفته بود. مجریان ضداطلاعاتی غرب از نارضایتی او باخبر بودند و استخدام او از اینکه وی حزب را ترك کند جلوگیری می کرد و کمك می‌نمود تا به مدارج بالا برسد و ترقی کند.

بعلاوه کارشناسان ضدجاسوسی با پیگیری رد گروههای پیشتاز و انواع دیگر فعالیت‌های سازمانی از طریق نشریات می توانند از ملاقاتهای پرخطر نمایندگان خارجی (که شامل افسران اطلاعاتی نیز می‌شوند) با منصوبین مهم و یا با

افرادی که برایشان منافعی دارند، مطلع گردند.

این عمل، سرویس ضداطلاعاتی را که احتمالاً علاقمند بود افسر اطلاعاتی خارجی مد نظرش در محل و زمانی خاص که قابل مشاهده، دسترسی و شاید آماده استخدام باشد، قرار گیرد، از چند و چون وضع او باخبر می‌ساخت.

گردآوری محرمانهٔ اخبار از طریق منابع انسانی

مهمترین اخبار ضداطلاعاتی ناشی از تمرکز داده‌های منبع خبری علنی و اطلاعات بدست آمده از منابع سرّی انسانی و فنی است.

نفوذ در یك سرویس خبری دشمن بخصوص نفوذ در واحدهای ضداطلاعاتی، یکی از قابل استفاده‌ترین تکنیك‌های جمع‌آوری اخبار ضدجاسوسی است. ضمناً اغلب کاری به غایت دشوار است.

مثلاً اگر ایالات متحده در نفوذ به درون واحد ضدجاسوسی کا.گ.ب موفقیتی داشته است، «آلدریچ آمز» احتمالاً اگر نگوییم یك یا دو سال حداقل چند ماهی دستگیر شده است.

سرویس‌های خبری معمولاً خودشان مراقب شکارهای ضعیف خود هستند و آرایشی کلی از روشهای امنیتی برای مبارزهٔ نفوذی خود دارند. با این وجود، گاهی سرویس‌های خبری یك دیوار امنیتی تعبیه می کنند و جاسوسانشان را به درون سرویس‌های دیگر می‌فرستند.

یك نفوذی رده بالا و قدیمی «آمز»، افسری ارشد از سازمان امنیتی آلمان غربی به نام «هینز فلف» است که در دههٔ ۱۹۵۰ مسئول عملیات ضدجاسوسی علیه روسها در آلمان شرقی بود.

فلف در واقع جاسوس کا.گ.ب بود که روسها را از منافع و عملیات و اطلاعات نادرست ارسالی به سازمان امنیت آلمان غربی و سیا، مطلع می‌ساخت.[۲۴]

یك تکنیك نفوذی، وارد کردن افسر غیرارشد به درون سرویس و شاهد بودن ارتقاء آنهاست. تکنیك فوق، زمانی که روشهای بررسی شده، کم اثر و بیرنگ شوند؛

به عنوان مثال همان مورد اشاره شده «کمینترن کمبریج» روسی («کیم فیلبی»، «آنتونی بلانت»، «گای بر گس»، «جان کاین کراس» و «دونالد مکلین») که در طول جنگ جهانی دوم از سوی سرویس اطلاعاتی انگلیس اجیر شده بودند، بسیار موفق می‌باشد.[۲۵]

ماجرای «لاری وو ـ تای چین» قبلاً توضیح داده شد. «چین»، یك جاسوس نفوذی کمونیست چینی بود که کارش را به عنوان مترجم ارتش در سال ۱۹۴۳ آغاز کرد و تا پذیرفتن سمت مترجمی سیا آن را ادامه داد و در آن موقع به گزارشهای جاسوسی نیز دست پیدا کرده بود. وی به طور ناگهانی دستگیر و در سال ۱۹۸۶ متهم به فروش اسناد طبقه‌بندی شده به چین به مدت بیش از ۳۰ سال گردید. پس از آن، ماجرای «کارل کواکر» از تعلیم یافته‌های غیرقانونی و اهل چکسلواکی بود که توانسته بود پس از پشت سر گذاشتن تحقیقات چندجانبه سوابق در سال ۱۹۷۳ به عنوان مترجم مشغول کار شود.[۲۶]

گرچه استخدام یك افسر اطلاعاتی با استخدام افسری غیراطلاعاتی فقط اندکی تفاوت دارد، ولی کاری بس دشوار است. اگر هدف مورد نظر افسری از یك سرویس خارجی باشد، وی شدیداً تحت حفاظت خواهد بود زیرا از تکنیك‌های استخدام افراد مطلع است و می‌داند که شناسایی شده است.

او نسبت به یك افسر غیراطلاعاتی بهتر قادر است از دامهایی که جهت به چنگ آوردن و استفاده از او گسترده گردیده، دوری کند. او می‌داند که نباید هدایا را بپذیرد، و یا گزارشهایی را برای خارجیان امضاء نماید و یا تمامی ملاقاتها و تماسهای خود با اتباع کشورهای متخاصم ـ بویژه آنها که تحت پوشش‌های رسمی کار می‌کنند ـ را گزارش کند. البته او ممکن است دچار لغزش شود، تسلیم وسوسه‌های مالی شده یا در پی انتقام گیری از سرویس یا دولت متبوع خود باشد ـ انگیزه‌هایی که ظاهراً افسر سیا، «آلدریچ آمز» داشته است. انسانها آسیب‌پذیرند. بعلاوه استخدام کنندگان مجرب در یافتن چنین ضعف‌هایی تخصص دارند. انجام

این عمل در کشور متبوع استخدام کننده ـ جایی که او مشکلات زیادی ندارد و قادر است کار شناسایی جاسوسان و کنترل تحرکات و تماس‌های تلفنی را بسادگی انجام دهد ـ آسانتر است و در کشور متبوع مستخدم (جاسوس بالقوه) بسیار دشوارتر می‌باشد.

یك افسر ضداطلاعات غربی ضمن مصاحبه‌ای چگونگی به کار گرفته شدن از سوی سرویس یکی از کشورهای غربی را به صورت ناگهانی توصیف می‌نمود. سرویس فوق وی را حتی زمانی که سر کار نبود تحت کنترل و محاصره داشت. در تلفن و اتومبیل وی میکروفون نصب شده بود، از همسایگان وی خواسته شده بود تا همکاری کنند. زندگی اجتماعی او به وسیلهٔ جاسوسان یا افسران تمام‌وقت ضداطلاعاتی که در دسترس بودند، کنترل و محاصره شده بود.

حتی سرویس جاسوسی تا بدانجا پیش رفته بود که یك کرجی کرایه کرد زیرا او قایقرانی را دوست می‌داشت. سپس یك مأمور استخدام با وی طرح دوستی ریخت و قایق را در تعطیلات آخر هفته برای وی آماده می‌ساخت. صاحب قایق دو طرف را درون کرجی پذیرا شد؛ یعنی جایی که هر مهمانی انتظار دارد فرد مورد هدف یك افسر اطلاعاتی و یا کسی باشد که با مأمور استخدام سرویس در ارتباط است. نهایتاً مرد منظور نظر در دستان مجرب مأمور استخدام افتاده و به یك جاسوس تبدیل شد.[27]

اغلب سرویس‌های اطلاعاتی خارجی در جستجوی مستخدمان تازه‌ای هستند که آسیب‌پذیرترین افراد در بینشان می‌باشند؛ اینها ممکن است از کارمندان، فرستادگان یا منشی‌های رده پایینی باشند که با حقوق کمتر و موقعیت اجتماعی پایین‌تر، غالباً در برابر پول پیشنهادی یا استفاده روحی که از ایشان می‌شود نسبت به افسران ارشد، حساس‌تر باشند.

«اچ. وی. ای» آلمان شرقی (یکی از اجزاء تابعه اطلاعات خارجی وزارت امنیت دولتی کشور)، یکی از کارآمدترین سرویسهای اطلاعاتی قرن بیستم بود که

در بکارگیری جاسوسانی از درون آژانسهای جاسوسی آلمان غربی و یا وارد کردن عواملی به داخل آن تخصص داشت و بسیاری از آنان از پائین‌ترین پست‌ها به آنجا می‌رسیدند. مسکو هم از پیشرفتهایی در این زمینه خرسند بود.

یك نمونه قابل توجه، «جك دانلپ»، مأمور اجرایی ارتش ایالات متحده بود که در سال ۱۹۵۸ به «شورای امنیت ملی» پیوست. او در ابتدا به عنوان راننده رئیس آن قسمت و سپس به عنوان پیك مشغول به کار شد. «دانلپ» به دلیل رتبه پائینش در موقعیتی قرار داشت که اطلاعات کاملاً طبقه‌بندی شده مربوط به تمامی بخشهای آژانس را می‌فروخت. در سال ۱۹۶۰، «دانلپ» که توسط روسیه به کار گرفته شده بود، به هنگام ترك ارتش و پیوستن به شورای امنیت ملی به عنوان یك کارمند غیرنظامی، دستگیر شد و به همین علت مجبور به تحمل آزمایشی طولانی بود.[۲۸]

سرویسهای اطلاعاتی خارجی می‌دانستند که مستخدمین بالقوه ممکن است در اعمال خارج از مرزها نسبت به افعال داخل کشور، کمتر مورد حفاظت قرار گیرند و این امر شاید ازسوی کشوری ثالث جهت استخدام واقعی او، مورد استفاده قرار گیرد. یکی از عوامل آمریکایی «سیا»، جوانی به نام «شارون اسکرنج»، معاون پشتیبانی در مقر «سیا» واقع در «غنا» در اوایل دهه ۱۹۸۰ بود که به وسیلهٔ نامزدش، «میشل، ای. سولودیس»؛ که یکی از بستگان رهبر «غنا» بود، به نفع «غنا» به کار گرفته شده بود.[۲۹]

حقوق بگیران «اسکرنج»، علاوه بر غنایی‌ها، کوبایی‌ها و از اهالی آلمان شرقی بودند که به آموزش افراد سرویس «غنا»، کمك می‌کردند. وقتی «اسکرنج» به «سیا» در واشنگتن بازگشت و مسائل دیگری به او محول شد، نامزدش به واشنگتن فرستاده شد تا اطلاعاتی از وی کسب کند که به منافع بلوك شرق کمك می‌کرد. در عوض «شارون» دستگیر و زندانی شد.

علاوه بر این، افسران اطلاعاتی می‌توانند از طریق روابط نامشروع، به کار

گرفته شوند. در این نوع رابطه تماسهای بسیار زیادی بین افراد دو سرویس صورت می گیرد، افسران ضمن روابط نامشروع، به طور منظم اجتماعی می‌شوند و روی پروژه‌های مشترك علیه دشمنان مشترك کار می کنند که شرایطی مطلوب برای استخدام و بکارگیری عوامل مخبر است. زمانی که به افسران غیرقانونی به طور معمول هشدار داده می‌شود که محتاط باشند، احتمالاً وقتی با یك سرویس دوست سر و کار دارند، احتیاط کمتری می کنند تا هنگامی که با سرویس دشمن روبرو هستند. مثلاً در سال ۱۹۵۴، یك عضو انجمن سرّی «شورای امنیت ملی» (ژوزف پیترسون) به خاطر دادن اطلاعات مربوط به ارتباطات حساس به «هلند» دستگیر شد. در طی جنگ جهانی دوم، «پیترسون» از نزدیك با دو عضو انجمن سرّی هلند با اسامی مستعار دیپلماتهای ژاپنی، کار می کرد. پس از جنگ، ایالات متحده و هلند به روابط غیرمشروع خود خاتمه دادند، ولی «پیترسون» به تغذیه اطلاعاتی آنان که شامل جزئیات موفقیت‌های آمریکائیان در کشف رمز هلندی‌ها بود، ادامه می‌داد.[۳۰]

باتوجه به مورد ایالات متحده، او برای جلب نظر و گسترش نفوذ خود در سرویسهای دیگر از روابط نامشروع استفاده کرد. در اوایل دهه ۱۹۶۰، رئیس پایگاه اطلاعاتی فرانسه در واشنگتن، «فیلیپ دووسیلویی» با «سیا» در مورد افراد سرویس خود به اشتراك نظر رسید. پس از مدتی کناره‌گیری از سرویسهای اطلاعاتی خارجی فرانسه را برگزید و در ایالات متحده به زندگی ادامه داد.[۳۱] مورد دیگر، «نزار هارو»، رئیس سابق سرویس امنیتی مکزیك است که در دهه ۱۹۷۰ مکرراً با ایالات متحده روابط نامشروع داشته است.[۳۲]

این تکنیك ممکن است به طور صحیح، مفید و خوب باشد، ولی مکرراً در آن باره سهل‌انگاری گردیده که معمولاً به دلیل ضعف مستخدمین بکار گرفته شده در زمینه مهارتهای ضدجاسوسی بوده است.

ارزیابی آنان از هدفشان، ضعیف است. آگاهی‌شان از سرویس مقابل،

محدود می‌شود و یا درون دام گسترده شده از سوی سرویسی که سعی در نفوذ به آن داشته‌اند، می‌افتند. یکی از بررسی‌های اطلاعاتی بر اساس تلاش «پلیس امنیتی روسیه» جهت نجات یك جت میراژ از طریق یك خلبان تطمیع شده لیبیایی (که ضمناً مهره‌ای دوجانبه بود)، صورت گرفته است.[۳۳] نمونه دیگر، تلاشی ناکام از سوی «سیا» برای بکارگیری افسران اطلاعاتی سنگاپور بود.[۳۴] آنها از طرف سرویس امنیتی سنگاپور هدایت شده، به دام می‌افتادند و گرفتار می‌شدند.

روش موفقیت آمیز دیگری برای استخدام پرسنل اطلاعاتی خارجی، نفوذ در گروههای حامی سیاسی یا جبهه‌های طرفدار سیاستهای همان سرویس خارجی است. بسیاری از سرویسهای خارجی درصدد یافتن افرادی بودند و بویژه روسها از دهه ۱۹۲۰ به بعد، طرفداران برگزیده را اجیر کرده‌اند. وقتی فرد مذکور کارش را بخوبی انجام دهد، به پستی همپای یك عامل اجرایی در سرویس خارجی ارتقاء می‌یابد. ممکن است او به عنوان یك استخدام کننده، به خدمت بپردازد، جاسوسان جزء را سر و سامان دهد و در راستای اهداف سرویس خارجی، آنان را هدایت نماید. تقریباً این نوع مستخدم به ارزش یك افسر اطلاعاتی خارجی است.

تاکتیك مذکور در نفوذ به درون سازمانهای تروریستی، یعنی وارد ساختن مهره‌هایی به داخل تشکیلات فوق یا استخدام فردی از درون یك گروه حامی تروریستی، مفید می‌باشد. نیازی به توضیح نیست که این حرفه‌ای خطرناك است. تروریست‌هایی که در واقع نقشه قتل و بمب گذاریها را طراحی می کنند، رفتار کسانی را که ادعای حمایت از آنان دارند، تحت نظر می گیرند و بر اساس مشاهداتشان تصمیم می گیرند که کدام یك از این افراد پشتیبان را در زمره نقشه‌های خونین خود در آورند.

نفوذ در یك جنبش یا سازمان نوظهور می تواند کار ساده‌ای باشد؛ مثل فرانسه که در سال ۱۹۵۹ در الجزایر سازمانی تأسیس کرد و یاایالات متحده که باوارد ساختن دانشجویانی در یك جامعه دمکراتیك و گروههای مختلف کمونیستی و

آمریکایی-آفریقایی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، جنبش هایی را پایه گذاری نمود. به هر حال، نفوذ در سازمانهای رشد یافته و هوشیار، دشوارتر است. سازمان تروریستی بسادگی ناشناسان را به درون محافل خود می‌پذیرد. شاید وفاداری آنان را مثلاً با وادار ساختن آنان به ارتکاب قتلی، بیازمایند که معمولاً فرد نفوذی بدان تن در نخواهد داد. عاقبت ممکن است صبر به سر آید، ولی جوامع بسیاری، نتایج سریع (و البته عدم دخالت در هر نوع عمل جنایی) را خواهانند. با اعمال این فشارها، تکنیك ارائه شده، فردی را که قبلاً در یك سازمان تروریستی بوده، استخدام می کند. نمونه یك استخدام موفق در امور حاشیه‌ای یك سرویس خارجی، مربوط به دهه ۱۹۵۰ و دوست رؤسای ارشد حزب کمونیست ایالات متحده آمریکاست. یك سرویس اطلاعاتی غربی از این حقیقت مطلع گردید. که یك کمونیست از زندگی در کشور غربی و همراه حزب کمونیست ایالات متحده و تربیت آنها دلزده و دلسرد شده بود.

او هم مانند بسیاری دیگر از وفاداران به حزب کمونیست شوروی (سابق) بنا به دلایل سیاسی تصمیم گرفت به آن حمله کند. او هرگز یك افسر «کا. گ. ب» نشد، ولی «کا. گ. ب» با برخی از حساس ترین تجهیزات ارتباطاتی خود به وی اعتماد کرد. او اغلب با افسران «کا. گ. ب» ملاقات می کرد و مقادیر زیادی پول - که طی سالها به میلیونها بالغ گردیده بود - دریافت می‌داشت و به احزاب کمونیست داخلی و افراد و گروههای دیگری که از اهداف خاص روسیه حمایت می‌نمودند و نیز آنانی که آشکارا کمونیست نبودند، می‌داد. طی دهه‌ها، او نیز تقریباً هر روز با دست اندرکاران ضداطلاعاتی واشنگتن در تماس بود. او قادر بود با اطلاعات ریز و جزء به جزء، روشها و تکنیك‌های «کا. گ. ب» و آگاهی هایی که در مورد شناسایی و ردیابی افسران «کا. گ. ب»، جاسوسان آنها و برنامه‌های اقدامات فعالانه‌شان، فاقد ارزش بودند، غرب را تغذیه کند.

مرتدان

برخی از باارزشترین منابع ضدجاسوسی انسانی، داوطلبانی از سرویسهای

دیگر هستند؛ یعنی مرتدان که اغلب منظور همان عوامل نفوذی هستند. آنها فرصتهای بسیار زیاد و نهایتاً گرانبهایی را فراهم می‌آورند. برای کسب حداکثر امتیاز از مرتدان، بایستی آنها را با نهایت دقت و بخوبی به کار گرفت.

یك نشانه و نمونهٔ خوب از استفاده مناسب، «پاول توملِ» آلمانی (و افسر نازی اطلاعاتی ارتش) در «درسدن» است. صبحی از صبحگاهان مارس ۱۹۳۷، یك پاکت نامهٔ آبی‌رنگ به دست «فرانتیسک موراك»، رئیس اطلاعات ارتش چکوسلواکی رسید. نامهٔ مذکور که از چکوسلواکی پست شده بود، حاوی نوعی اطلاعات بود که فرستنده توانسته بود از ساختار ارتش آلمان در مرزهای ساکسون و در مورد تدافعات آلمان-آلمانهای «سوتنی» که کمك‌های محرمانه از نازی دریافت می‌کردند-و اقدامات جاسوسی آلمان در چکسلواکی، به دست آورد. آنچه نویسنده می‌خواست، مبلغ نسبتاً زیادی (حدود صد هزار مارك آلمانی-تقریباً هفتاد هزار دلار امروزی) بود.[۳۵]

«تومل» به چك‌ها گفت که وی مخالف نازی‌ها بود-چون معشوقه‌اش، از صربستان بود-و او به پول احتیاج داشت. او تحت عنوان عامل «آ-۵۴» اولین اطلاع‌رسانی دست اول موثق ضدجاسوسی خود را از سال ۱۹۳۷ آغاز نمود، و جزء اولین افرادی بود که توسط «گشتاپو» در سال ۱۹۴۱ دستگیر شد. وی بعد از مدتی آزاد گردید، ولی چند ماه بعد دوباره دستگیر شد و باور بر این بود که تا پایان جنگ، اعدام شده است. گرچه «تومل» گه‌گاه، تحلیل‌ها و تلگرافهای نادرستی ارائه می‌کرد، برخی از صاحب‌نظرانی که گزارشها را بررسی نموده‌اند، معتقدند؛ وی یك منبع عالی خبری بوده است. در واقع از زمانی که دولت چك در لندن تأسیس گردید (و پس از سلطهٔ نازی‌ها به چکوسلواکی) تا اوایل مراحل آغازین جنگ، «آ-۵۴» به عنوان بهترین منبع خبری انگلیس (در میان چك‌ها) تلقی می‌گشت.[۳۶]

یکی دیگر از موارد موفق پیروزی آسان در بکارگیری خوب مهره‌ها، «پیتر پاووف» است که در کتاب «موش کور» اثر «ویلیام هود» هم گزارش آن آمده است.

«هود» یکی از افسران جاسوس بود که در تعقیب «پوپوف»، بود؛ البته پس از آنکه وی در نوامبر ۱۹۹۲ نامهٔ خدمت داوطلبانه برای سرویس اطلاعاتی آمریکا نوشت. «پوپوف» در آغاز جزئیاتی از نظم جنگی «کا. گ. ب» و «پلیس امنیتی روسیه»، شیوه‌های آنها و برخی ازعوامل اطلاعاتی را ضمیمه کرد. واشنگتن از وی خواست تا گزارشی از سیاست خارجی روسیه وپیشرفتهای سیاسی آنها ارسال دارد، ولی اینها هم شاهکار اصلی او نبودند. طبق نظر «هود»، بهترین گزارشهای جاسوسی وی در زمینه‌های نظامی و اخباری بودند که او از افسران ذخیره به دست آورده بود. او مرتباً در جمع آنها شرکت می‌نمود و اطلاعاتی را از افسران بلندپایه که با گروهی از نیروهای مرکزی روسیه در آلمان شرقی مستقر بودند، بیرون می‌کشید. کار کم اهمیت ملی «پاووف» نسبت به کار اطلاع‌رسانی نظامی، ارسال و تحویل کالا بود، ولی سود کلانی که‌وی عاید ساخت، گزارشهایش در خصوص بخش کمک‌های غیرقانونی بودند. قبلاً هیچگاه، هیچ سرویس غربی تا این حد عمیق در مرکز عملیات محرمانهٔ روسیه نفوذ نکرده بود.

گزارش این جاسوسان دربارهٔ عوامل غیرقانونی «پلیس امنیتی شوروی»، منحصر به فرد بود. هیچ چیزی با آن قابل مقایسه نبود. در آن زمان، گزارشهای ضدجاسوسی «پاووف»، بی‌ارزش تلقی می‌شدند.[۳۷]

براساس توضیحات «هود»، «پاووف» بخوبی به کار گرفته شد، ولی دچار چند اشتباه شد که ظاهراً منجر به دستگیری و اعدام وی گردید.

«میشل جان بتانی» از کارکنان «ام. آی. پنج» که خود را در اختیار روسها گذارد، موفق نشد. «بتانی» در نیمه شب سوم آوریل ۱۹۸۳، شخصاً نامه‌ای را به اقامتگاه «آرکادی گروک» ـ که معتقد بود از افسران «کا. گ. ب» است ـ تحویل داد. در نامه، «بتانی» داوطلب خدمت شده بود و اطلاعات محرمانه‌ای از عملیات «ام. آی. پنج» علیه «کا. گ. ب» را درج کرده وپیشنهاد کرده بود که روسها پاسخ را از طریق یك صندوق پستی از رده خارج بدهند. در مجموع، «بتانی» سه اقدام بزرگ

انجام داد که تماماً بی‌فایده بودند. او جمع‌آوری اخبار محرمانه «ام. آی. پنج» را ادامه می‌داد که اگر رد می‌شدند، زندگی افراد زیادی را به خطر می‌انداخت، ولی پیش از آنکه چنین اتفاقی بیفتد، وی دستگیر شد و در آوریل ۱۹۸۴ بر اساس جرایمی بر خلاف قانون مقامات رسمی سرّی انگلیس، محکوم گردید.[۳۸] روشن نیست که چرا «کا. گ. ب»، خدمات «بتانی» را رد کرد و دقیقاً وی چگونه به دام افتاد و دستگیر شد. اما ایده‌ای وجود دارد که حاکی است، یك افسر ارشد «کا. گ. ب» به نام «الگ گوردیفسکی» که جاسوس انگلیس بوده و تا مقام نماینده «کا. گ. ب» در لندن ارتقاء یافته بود، همکاران خود در «کا. گ. ب» را تحت مراقبت داشت و «بتانی» یکی از مأموران نفوذی «ام. آی. پنج» بود که او را تعقیب می‌کرد و درست در همان زمان «ام. آی. پنج» را از خیانت وی مطلع ساخت.

یك سرویس چگونه می‌تواند از یك فرد نفوذی بخوبی استفاده کند؟ امنیت، اولین مسأله است. سرویس اطلاعاتی باید از هویت فرد مرتد چه در خفا و چه در انظار، محافظت نماید. وی نباید آشکارا متهم به انجام مأموریتهایی شود که منجر به کشف هویت و شناسایی او گردد. وی را باید هم از نظر روحی و هم مادی راضی نگه داشت، مبادا که به سرویس خود باز گردد و آنها با هدف «فریب دادن» از او استفاده کنند، و بالاخره در صورتی که هویت وی برملا شد، باید نقشه‌ای اساسی برایش طرح کرد.

با وجود شکست مورد «بتانی»، «کا. گ. ب»، نفوذی‌های خود را که از سرویس اطلاعاتی انگلیس بودند، به شکل و روش جنگ جهانی دوم و پس از آن کنترل می‌کرد و همین عملکرد را در موارد اخیر مانند «جفری پرایم» انگلیسی[۳۹] و «جان والکر» و «آلدریچ آمز» آمریکایی، تکرار کرده است.

این مسأله حداقل نشانگر رفتار مناسب و درستی با چندین نفوذی دیگر در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ می‌باشد. افرادی همچون «رونالد پلتون» از شورای امنیت ملی که روشهای باارزش آمریکایی را برای گرفتن ارتباطات روسها به کار

بسته و «ادوارد لی هاوارد» که هنگام تعلیم دیدن به عنوان یك افسر اطلاعاتی «سیا» برای «مسکو»، هویت مأموران و تکنیك‌های «سیا» را در اختیار می گذارد.

بکار گرفتن افراد نفوذی با استفاده از مأموران جمع آوری اخبار صحیح تفاوت زیادی ندارد. اگر سرویس خود فرد نفوذی، اقدام خاصی جهت مراقبت و نظارت بر افسران اطلاعاتی خود نداشته باشد، یا اگر روش کاری و اقدامات امنیتی آن نامنظم و فاقد انسجام لازم باشد، استفاده از افراد نفوذی آنان، کاری بسیار آسانتر است. همان گونه که اشاره کردیم، در جنگ جهانی دوم، انگلیسی‌ها، پرسنل جدیدی را بدون اعمال احتیاط های درست و لازم، اجیر می‌ساختند. همین اواخر، روسها توانستند داوطلبان خدمت به خود را که آمریکایی و انگلیسی بودند ـ از جمله «جفری پرایم»، «جان والکر»، «کریستوفر بولیس»، «آندرو دالتون لی» و «رونالد پلتون» ـ تقریباً با آزادی بدون قید و شرطی در استرالیا و مکزیکوسیتی ملاقات کنند. در واقع، «پلتون» ظاهراً ضمن توافق با «وین» در یکی از سفرهای خود، در سفارت روسیه ماند و «آرن ترهالت»، مقام رسمی وزارت خارجه نروژ، در حال استراحت همراه رؤسای روسی خود در همان شهر دیده شد.

برای مقاصد ضداطلاعاتی «و انواع دیگر جاسوسی»، بهترین فراری همان کسی است که گاه «مرتد یا فراری در محل» نام می گیرد. او نمی تواند با تماسهای بیش از اندازه خود با سرویس جدیدش، ریسك کند. هنگامی که اخبار وی منظم و تازه و دست اول باشد، موقعیت او محدود به کسب خبر و ادامهٔ تحلیل می گردد. هرچه او بیشتر قابل اعتماد باقی بماند، باارزش‌تر خواهد شد.

رئیس سابق سرویس اطلاعاتی رومانی، «یان میهای پیسپا»، در اولین ملاقات خود در سفارت آمریکا در اوایل سال ۱۹۸۷ اعلام داشت که می‌خواهد مرتد شود. در حقیقت، وی تا جولای ۱۹۸۷ چنین اقدامی نکرد و بنابراین اگر زودتر این کار را می کرد، قادر بود مطالب باارزش‌تری را گردآوری نماید.[۴۰]

ارتداد، لزوماً یك حالت غیرارادی نیست که تنها زاییدهٔ شرایط شخصی فرد

باشد. یك سرویس جاسوسی می تواند به یك اقدام تهاجمی دست بزند تا طرف را وادار به ارتداد کند. مثلاً با تشخیص آنکه کدام یك از افسران اطلاعاتی خارجی دارای تمایل سیاسی یا شخصی جهت تغییر موضع است، حرکت آنها را ترغیب و تسهیل نماید. یکی از بهترین موارد مستند، مورد «ولادیمیر میخایلوویچ پتروف»، فرستاده موقت «کا. گ. ب» به استرالیا است که همراه همسر خود، «ایودوکیا» و نیز یك افسر دیگر «کا. گ. ب» در سال ۱۹۵۴ مرتد شدند. سازمان اطلاعاتی امنیتی استرالیا ترتیب استقرار یکی از جاسوسان خود را در محل اقامت وی و مراقبت سایه به سایه او داد و او را به ارتداد تشویق کرده و در این راه کمك نمود.[۴۱] سپس این زوج اطلاعاتی یك معدن طلا در اختیار گذاردند که یکی از مهمترین منابع ضداطلاعاتی برای غرب در اواسط دهه ۱۹۵۰ بوده است.

یك مرتد ـ بخصوص پس از زمانی ارزشمند می گردد که به ثمردهی بنشیند ـ در آن صورت قادر است بسیاری از همکاران خود را در سراسر دنیا، عوامل اجرایی‌شان و گاه حتی جاسوسانشان بویژه جاسوسان سابق سرویس خود که در کشوری بتازگی پذیرفته شده‌اند، شناسایی کند.

این اطلاعات به لحاظ زمانی بسیار حساس هستند. سرویس امنیتی باید بی‌درنگ وارد عمل شده و روی این موارد کار کند و جاسوسانی را که امکان دارد درصورت اطلاع سرویس قبلی از ارتداد آنها، فرار کنند، به دام اندازد. وقتی یك مرتد شروع به دادن اسامی، مکانها، تاریخ‌ها و دیگر اطلاعاتی می کند که می تواند جهت شناسایی جاسوسان به کار آید، سرویسی که فرد مرتد از آن گسسته، شروع به خنثی‌سازی اقدامات دشمن علیه خود و متحدانش می کند.

بنابراین، سرویس اطلاعاتی به طور عادی از دادن اخبار مرتدان خودداری می کند.

ارزش اولیه اطلاعات نبایستی ارزش بالقوه مرتدان را در طول درازمدت کم‌رنگ سازد. آنها می توانند گنجی از اخبار روشهای اجرایی و خصوصیات نژادی

سرویس سابق خود باشند و اطلاعاتی را در اختیار تحلیل گران گذارند که ایشان بتوانند در درك چگونگی عملکرد یك سرویس خارجی ـ نقاط قوت و ضعف آن ـ و چگونگی بهره‌برداری از چنین سرویسهایی، از آنها استفاده کنند. برای نمونه، ممکن است اخباری که در مورد برنامه‌های آموزشی سرویس سابق اوست، افشاء گردد. وسایل مخفیانه و عملیات موفق چه هستند که در آموزش به شیوه کلاسیك ارائه می گردند؟ اگر چندین نسل افسران آموزش ببینند که فقط یك نوع عملیات موفقیت‌آمیز است، احتمال آن می‌رود که نسل جدید استخدام‌شدگان هم همان درس را بیاموزند. طبق قول مرتدانی همچون «ایلیا دزرکولوف» از افسران سابق «کا. گ. ب»، پرسنل «کا. گ. ب» در عملیات سیاسی و اطلاعاتی «فریبکاری» نظیر عملیات به غایت موفق و معروف «تراست» در دهه ۱۹۲۰، تعلیم دیده بودند.

در این صورت، تعجب‌آور نیست که «کا. گ. ب» و سرویسهایی که او آموزش داده است، همچون سرویسهای اطلاعاتی لهستان و آلبانی، صدها سال در طول جنگ سرد از همان حیله تشکیل جنبش‌های مخالف غیرواقعی استفاده می کردند.[۴۲] همین گونه است، فرد مرتدی از «کا. گ. ب» که با خبرگزاری روسی «تاس» کار می کرده و می‌دانسته کدام دسته از پست‌های «تاس» معمولاً برای افسران «کا. گ. ب» رزرو شده‌اند. وی بعلاوه از روشهای شناسایی افسران «کا. گ. ب» و تمیز آنان از کارمندان عادی آنجا آگاهی دارد و این اطلاعاتی است که به یك سرویس اطلاعاتی غربی کمك می کند تا در آینده توجه خود را معطوف افسرانی از «کا. گ. ب» سازد که احتمالاً زیر پوشش خبرگزاری «تاس» فعالیت می کنند. با این وجود، بسیاری از مرتدان به غربیان خاطرنشان کرده‌اند که پس از کسب اطلاع اولیه برای یك مقاله داغ و هیجان‌انگیز فوری، پرسنل ضداطلاعات علاقه نسبتاً کمی نسبت به اخبار خارجی مربوط به سرویس‌های خود نشان می‌داده‌اند و از آن لحظه به بعد، یك مرتد رفتارهایی حاکی از خواست تغییر موضع

خود را بروز می‌داد، زیرا یك مرتد نیاز به توجه دارد و بسیاری از سرویسهای اطلاعاتی نسبت به اعمال این توجه بی‌تفاوت هستند.

در ابتدا باید وفاداری یك مرتد خوب مورد آزمایش قرار گیرد. آیا همان کسی است که ادعا می کند یا فردی خاص و یا ساده‌تر مانند یك عامل نفوذی برای ارائه اطلاعات غلط و ایجاد سردرگمی است؟ بنابراین، بر سر شرایط زندگی جدیدش، معامله‌ای صورت می گیرد و ترتیب عبور وی از کشور قدیمی به کشور جدید داده می‌شود. فرد مورد نظر در ازاء همکاری خود می‌خواهد چه چیزی را معامله کند؟ این سؤالی مهم و ظریف است.

اگر به آن پاسخی داده نمی‌شود و اگر مرتد ناراحت شده از وی به صورتی ضعیف استفاده می‌شود، ممکن است سرویس جدید خود را مواجه با حاصلی بی‌ثمر و شاید نهایتاً مجبور به سوددهی کند.

اگر او تصمیم می گرفت هویت جاسوسان و روش عملکرد سرویسی که موقتاً بدان ملحق شده را آشکار سازد و در یك کنفرانس مطبوعاتی با عنوان آدم‌ربایی و تروریسم آنها را معرفی کند، همان گونه که روسهایی همچون «الگ بیتوف» و «ویتالی یورچنکو» در سالهای دهه ۱۹۸۰ چنین کردند، چه اتفاقی می‌افتاد؟ یکی از معدود افسران ارشد «سیا» که دربارهٔ این مطلب چیزهایی به رشته تقریر در آورده‌اند، «تام پولگار» است که می گوید بسیاری از مرتدان تغییر عقیده می‌دهند و می‌خواهند دوباره به وطن خود باز گردند. او می‌نویسد: فرد مرتد از سوی سرویس‌های اطلاعاتی غربی با آغوش باز پذیرفته می‌شود، زیرا آنها از ارزشهای استفاده از او و بازگشت مجددش بخوبی آگاهند.

هزینه‌های بالایی همچون، صرف پول، نیروی انسانی، رفع مزاحمت‌های اداری، و گرفتاریهای بالقوه‌ای بوده که سابقاً موجب تغییر عقیده فرد مرتد شده و او را به چیزی کاملاً متفاوت از آنچه که تصور می‌نموده، تبدیل کرده است.[۴۳]

عنصر اصلی یك ماجرای جاسوسی، «کشش» یك مرتد در کشور اصلی

است. اگر به فرد مذکور اجازه خروج از موطنش داده شود، برانگیختن کشش در او کار نسبتاً ساده‌ای است؛ گرچه گاهی مهیج است. کار جسارت آمیز و پرخطر دیگر، فرار از کشور اصلی فرد مرتد می‌باشد. «ویکتور شیموف» که هشتمین رئیس اصلی «کا.گ.ب» (و افسر ارتباطات) بود، در سال ۱۹۸۰ به همراه همسر و فرزندش از مسکو به صورت قاچاق خارج شد. وی عمداً در آپارتمان خود نشانه‌هایی گذاشت که نشان می‌داد همه اعضای خانواده مرده‌اند. «شیموف» اظهار می‌دارد که این حیله فقط برای رفتن و فرار نبوده، بلکه طوری طراحی شده بود تا «کا.گ.ب» را به سوی این فکر راهنمایی کند که برای من اتفاقی روی داده و احتمال مرگ من می‌رفته است.

«شیموف» می‌گوید: اهمیت این نقشه در پیش‌بینی و تصویر ذهنی‌اش از تحقیقات «کا.گ.ب» است. اگر بدانید که این کار را چگونه انجام دهید، شانس خواهید داشت.[۴۴] به دنبال افشای ماجرای او در سال ۱۹۹۰، مسکو، خروج قاچاقی خانوادهٔ «شیموف» را «نوعی عمل براندازی از سوی سرویس اطلاعاتی ایالات متحده و تخطی فاحشی از قوانین بین‌المللی... و در واقع یك اقدام تروریستی دولتی» نامید.[۴۵]

گاهی ارتداد و جدا شدن از تفکر قبلی، می‌تواند بسیار پیچیده‌تر باشد؛ مانند زمانی که در اوایل دههٔ ۱۹۸۰، دولت فرانسه به یك مرتد بالقوهٔ رومانیایی اجازه شرکت در قتل یك رومانیایی مخالف را در پاریس داد. هدف این سناریو، متقاعد کردن رهبری کمونیست رومانی نسبت به وفاداری و صداقت مرتد مذکور بود تا اینکه به خانوادهٔ وی اجازه دهند به فرانسه و نزد او بروند. در آن صورت، این خانواده می‌توانستند باهم و دسته جمعی از ایدهٔ قبلی انشعاب کنند و مرتد شوند. ضداطلاعات فرانسه با آنها همکاری کرد و ظاهراً این نقشه کارگر افتاد.[۴۶]

شاید سخت‌ترین جنبهٔ استفاده از مرتدان، بخصوص افسران اطلاعاتی سیاسی شرقی، خواست دوبارهٔ ایشان برای بازگشت به ایدهٔ قبلی است که حسی

همیشگی در بین آنان است. بیشتر مرتدان مشتاق شروع یك زندگی جدید هستند. بسیاری بخوبی خود را تطبیق می‌دهند، ولی دیگران هرگز نمی‌توانند از عهده آن برآیند. ممکن است آنها در سابق آدمهای مهم و در مقایسه در آسایش بوده باشند. آنها در جامعه‌ای که پذیرفته شده‌اند، شخصیت‌های بی‌نام و نشانی هستند که نه فقیر -ولی نه چندان در آسایش- می‌باشند و مجبورند زندگی خود را از زمانی شروع کنند که همسالان ایشان در اندیشهٔ بازنشستگی‌اند. آنها از دوستان قدیمی و خانواده‌شان بریده‌اند و از نظر فرهنگی (خصوصاً اگر نگران امنیت‌شان باشند) کاملاً منزوی شده‌اند. گاه آنان مریض و خانه‌نشین می‌شوند و برخی، از مشکلات شخصی که ممکن است پیش از ورودشان به کشور میزبان بزرگ شده و در محیط جدید تشدید گردیده‌اند، در رنج باشند. گاهی از سوی سرویس جدیدشان مورد اعتماد نیستند و حتی زمانی که می‌توانند برایشان مفید باشند، مورد مشورت قرار نمی‌گیرند.

یکی از راههای جلوگیری از بازگشت پناهندگان و مرتدان سیاسی به سرزمین اصلی‌شان و یا ارتداد مجدد آنان، متقاعد ساختن ایشان به این معناست که در زندگی جدیدشان می‌توانند از امنیت مداوم برخوردار باشند.

گاه این امر با پیدا کردن شغل‌هایی در دولت یا بخش خصوصی، جاهایی که می‌توانند بنویسند، حرف بزنند، تدریس کنند و با محققان و روزنامه‌نگاران و مقامات دولتی - که از دیدار آنها خرسند می‌گردند - ارتباط برقرار سازند، عملی می‌گردد. به هر صورت، جمع‌آورندگان اخبار و دست‌اندرکاران، اغلب به دلیل ترس از به خطر افتادن امنیت خود، میل ندارند به افراد تحت فرمان خود اجازهٔ این تماسها را بدهند.

واحد جمع‌آوری اخبار ضدجاسوسی که دربرگیرندهٔ برنامهٔ «کاشت» و «بکارگیری» عناصر سرویسهای اطلاعاتی دشمن و کنترل و زمینه‌سازی ارتداد آنهاست، حیطه جذابی از جاسوسی در یك حکومت دمکراسی است. دولت بعد از شهروندان خود در این حیطه وارد عمل نمی‌شود، بلکه افسران و سرویسهای

خارجی را که معمولاً قوانین دمکراسی را نقض می کنند ـ البته اگر کاملاً در جهت تخریب این قوانین نباشند ـ جلو می اندازند.

تعقیب و مراقبت فیزیکی

نوع مهم دیگری از جمع آوری اطلاعات ضدجاسوسی، بررسی و مراقبت و نظارت بر کار مجریان اطلاعاتی و تماسهای آنان در سراسر دنیاست. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، هدایت تحقیقات و نظارت در کشور متبوع فرد مورد نظر بسیار آسانتر است، و در کشور ثالث که پلیس محلی و سرویسهای امنیتی به افسران اطلاعاتی خارجی اجازهٔ کنترل رفتار سرویسهای دیگر را نمی‌دهند، کار دشوارتر است و دشوارتر از همه، اقدام علیه یك سرویس خارجی در کشور اصلی‌اش می‌باشد.

اولویت اول، شناسایی افسران اطلاعاتی دشمن است. یك یا دو مرتد ممکن است شخصی را به عنوان همکار سابق خود معرفی و شناسایی کرده باشند.

ممکن است تحلیل گران الگو یا نقشه‌ای از چگونگی تفاوت افسران اطلاعاتی با دیپلماتها تدوین کرده باشند. در این صورت، تمامی گردآورندگان اخبار ضدجاسوسی ناگزیرند معدود حقایق موجوددربارهٔ یك فرد را جمع آوری کنند تا دریابند که آیا وی مناسب این نقشه هست؟ در عمل، این روند را «ساخت» هدف می‌نامند.

ساخت (یا در واقع آماده‌سازی) و یا عدم ساخت دیپلماتهای جدید، یك فرایند قطعی و ساده است. آماده‌سازی افراد تحت پوشش کاملاً موجه به نوبهٔ خود یك هنر است.

اولویت دوم، زیر نظر داشتن فعالیت‌های شناخته شده و مشکوك افسران اطلاعاتی است. با در اختیار داشتن پرسنل ضدجاسوسی و منابع کافی، این کار دشواری نیست. یك تور امنیتی تعقیب و مراقبت‌ها بر سر تمامی مظنونین، گفت و شنودها را در داخل محفل خودشان حبس می کند. بنابراین، هیچ جای شگفتی

نیست، در عین حال که دمکراسی‌ها کمتر مایل به داشتن هزاران جاسوس و افسر اطلاعاتی در قلمرو خود هستند، سرویسهای اطلاعاتی همچون «کا. گ. ب»، سرویسهای اطلاعاتی کوبا و چین که دارای منابع انسانی بیشماری هستند، جذب این نوع کار شده‌اند. دلیل اهمیت جستجوی راهنمایی در میان تحلیل‌ها و جمع‌آوری آشکار و پنهان تکنیك‌های گردآوری محرمانه اخبار، همین است، ولی این سرویسها هنوز هم محتاج قابلیت‌های تعقیب و مراقبت می‌باشند.

حداقل به شش نفر و سه ماشین فقط برای تعقیب یك فرد در طول یك بیست و چهار ساعت شبانه روز به صورت آشکار نیاز است. برای تعقیب و مراقبت مخفیانه در همهٔ ساعات حداقل نیازمند بیست و چهار نفر نیروی انسانی و بیست اتومبیل می‌باشد. مراقبت در منزلی که اعضای گروه پیگرد، خیابانها و حومه شهر آن را می‌شناسند، در جستجوی همکاری ساکنان محلی آن بوده و جمعیت بومی را با آن می‌آمیزند، به قدر کافی کار دشواری است. بدیهی است در کشور خارجی، نیازهای بسیار بیشتری وجود دارد. بعلاوه، یك حرفه‌ای پذیرفته شده قادر است حتی از چنگ تعقیب و مراقبت حرفه‌ای خوب هم فرار کند. و اگر واقعاً بخواهد، می‌تواند دم لای تله ندهد ـ که معمولاً چنین می‌کند ـ و به هر حال او آدم «کثیفی» است.

گرچه ممکن است نظارت و مراقبت از پرسنل و تأسیسات، نقطهٔ شروع مفیدی برای ردیابی تماسهای اطلاعاتی خارجی باشد، ولی از هدف نهایی به قدر کافی دور است. توجه داشته باشید که تنها در یك روز در واشنگتن دی. سی، چند صد نفر آمریکایی یا خارجی وارد فقط یکی از چندین تأسیسات شناخته‌شدهٔ خارجی‌ها می‌شوند تا اسرار محرمانهٔ ایالات متحده درون سرویسهای اطلاعاتی را تخلیه اطلاعاتی نمایند: مسافران در پی اجازهٔ ورود هستند، روزنامه‌نگاران، دانشجویان، بازرگانان درصدد قرار ملاقاتها، و دیپلماتهای خارجی به دنبال مشورت با همتایان سیاسی خود می‌باشند. تعداد معدودی که هر ساله بسیار اندك هستند، از

نفوذی‌های جاسوس هستند که داوطلب ارائه اخبار مهم به دولتهای خارجی می‌باشند (همچون «ادوارد لی هاوارد»، «رونالد پلتون»، و «جان والکر» در سفارت روسیه در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰) و یا در غیر این صورت، تمایل خودرا جهت مشارکت در اقدامات فعال با نشان دادن علایمی ـ به صورت چراغ سبز ـ نشان می‌دهند.

آنهایی را که وارد شده‌اند و یا افرادی را که سرویس معتقد است جاسوسان بالقوه باارزشی هستند، می‌توان در صندوق عقب اتومبیل یك دیپلمات قرار داد و بدون جلب نظر سرویس امنیتی داخلی به طور قاچاق خارج نمود؛ همان گونه که در مورد «پلتون» و «والکر» در سفارت واشنگتن در روسیه این گونه عمل شد. بنابراین، تصویربرداری از رفت و آمد به داخل و خارج یك سفارت خارجی نمی‌تواند به خودی خود اطلاعات زیادی به دست دهد.

وسایل فنی از قبیل میکروفونها، تلگرافها، دوربین‌های مداربستهٔ حفاظتی و ابزار ردیابی شیمیایی که در ماشین‌ها، آپارتمانها و تأسیسات دیپلماتیك ازسوی سرویسهای جاسوسی خارجی کار گذاشته می‌شوند، می‌توانند بسیار مفید باشند.[۴۷] و بدین وسیله، علاوه بر کنترل پرسنل اطلاعاتی دشمن، گردآورندگان اخبار ضدجاسوسی اغلب می‌توانند بر افراد و مکانهایی که سرویسهای دشمن سعی در نفوذ در آنها را دارند، نظارت داشته باشند؛ و این تدابیر مجدداً به آنها خاطرنشان می‌سازد که کجاها را تحت نظر داشته، کدام دستگاهها و چه نوع افراد یك دولت خارجی را مد نظر قرار دهند. برای نمونه، مجریان ضداطلاعات گاهی مأمور مراقبت از روابط غیرعادی بین خارجیان و افرادی می‌شوند که به تکنولوژیهای خاص دسترسی دارند و یا روزنامه‌نگاران یا رهبران اتحادیه‌های تجاری خاصی که مورد تماس قرار می‌گیرند. چنین افرادی به نوبهٔ خود مطلع می‌شوند که ممکن است ازسوی خارجیان ـ مانند دیپلماتها یا پرسنل غیردیپلماتیك ـ تحت نظر باشند و برای اهداف اقدامات فعال به کار گرفته شوند.

در یك نظام دمكراتیك، بعضی از شهروندان عادی هیچ مسأله یا تماسی با ضداطلاعات ندارند، و حتی در صورت دخالت یك دولت در زندگی شخصی‌شان، در برابر آنها مهربان و بی خطر رفتار می کنند. آنها ممکن است از پاسخگویی به سؤالات یا ملاقات با پرسنل ضداطلاعات امتناع ورزند. یقیناً کسانی که عمداً وارد روابط محرمانه با خارجیان شده‌اند، انگیزه پاسخگویی نادرست را دارند. احتمال دارد دیگران بر این باور باشند که بهتر است به داشتن رابطه اقرار کنند، خصوصاً اگر مرتکب جرمی نشده باشند. یا به خاطر نوعی رهایی از هر گونه ستمی اقرار نمایند و به دولت خود پیشنهاد کمك کنند. در بعضی موارد، فردی که قبلاً با یك دیپلمات خارجی تماسی نداشته، بسادگی دربارهٔ هدف ملاقات سؤال می کند و او را از خطر احتمالی باخبر کرده و ممکن است به وی کمك نماید تا از مورد سوءاستفاده قرار گرفتن رهایی یابد.

جاسوسان آماده

یکی دیگر از روشهای شناسایی و ردیابی پرسنل اطلاعاتی مظنون، بکارگیری افراد نزدیك به مظنونین است که به عبارت خاص «جاسوسان آماده در محل» تعبیر می‌شوند. عوامل ضدجاسوسی می توانند در پی منشی‌ها، سرایداران، رانندگان، راهنمایان، همسایگان یا دوستان آنها باشند و بخواهند که ایشان اخباری را دربارهٔ تمایلات و رفتار فرد مورد نظر به آنها برسانند. گرچه اتباع یك نظام دمکراتیك مجبور نیستند با سرویس ضداطلاعات خود همکاری کنند، ولی بسیاری از آنها به این عمل تمایل دارند. بکارگیری جاسوسان آماده در محل در یك جامعهٔ آزاد- که تلاشهای یك سرویس را تکمیل می کنند- بندرت کار دشواری است. اگر یك استخدام کنندهٔ آموزش دیدهٔ ضداطلاعات که به حیطهٔ مدیریت‌ها نفوذ می کند خود را به عنوان یك «جاسوس آماده در محل» جا بزند، قادر است کارهایی بسیار بیش از این حد انجام دهد.[۴۸] استخدام کنندهٔ مخفی نه تنها می تواند به شکار خود بهتر دسترسی داشته باشد، بلکه قادر است بهترین زمان آسیب‌پذیری را

برای «هدف» انتخاب کند. حتی اگر از کار وی ممانعتی به عمل آید ـ یا مثلاً اگر هدف تمایلی نداشته باشد ـ فرد حرفه‌ای ضدجاسوسی قادر است وی را به مسیری بکشاند که اصلاً آشکار و علنی نباشد؛ مانند طرح سؤالات فرضی از آنان، بعلاوه، اگر استخدام کننده بفهمد که فرد مورد هدف نسبت به یك روش رسمی مایل تر است، ممکن است ترتیب چنین روشی را طوری بدهد که وی از هویت افسر مخفی مقابل خود آگاه نگردد.

جاسوسان دوجانبه

جاسوس دوجانبه یکی از مهمترین وسایل بررسی و بهره‌برداری است. همان طور که پیش تر ذکر شد، در طول جنگ سرد، ایالات متحده گاه از آمریکائیانی استفاده می کرد که به عنوان جاسوس بلوك شرق وارد عمل شده و هویت افسران اطلاعاتی شرق، اعمال آنان و طرحهای اقداماتی‌شان را برملا می‌ساختند. به هر حال در مجموع، ایالات متحده و برخی از سرویسهای دیگر ترجیح داده‌اند از جاسوسان دوجانبه برای اهداف نسبتاً کوتاه‌مدت استفاده کنند و تکنیك‌های «حرفه‌ای» و اولویتهای جاری سرویسهای دشمن را بیابند. این سرویس از جاسوس دوجانبه استفاده کرده و برنامه‌ای جهت تخریب فعالیت سرویس خارجی مقابل طراحی می کند. این روش مزایایی دارد. بعلاوه، عملیات کوتاه‌مدت بخوبی در این قالب گنجانده می‌شود که دارای نوع خاصی از فرهنگ بوروکراتیك همانند جامعهٔ اطلاعاتی آمریکا هستند؛ جامعه‌ای که به جامعه وسیع تر آمریکا خدمت می کند و به نتایج سریع گرایش دارد. در هر حال، اعزام و حفظ جاسوسان دوجانبه در عملیات درازمدت در یك جامعهٔ باز که منابع و اطلاعات جاسوسان می توانند چندین بار کنترل شوند، کار بسیار دشواری است. ادامهٔ یك عملیات به معنی دور نگهداشتن و حفظ برخی از اطلاعات خوب است و در آن صورت چنین عملیاتی بسیار ارزشمند خواهد بود.

ولی در عین حال، برای واحد جمع آوری اطلاعات و بهره‌برداری در

عملیات یك جاسوسی دوجانبهٔ قدیمی، امتیازهای مهمی وجود دارد. آنها مثلاً می توانند برای مشغول نگهداشتن گردآورندگان اخبار موثق سرویس خارجی و متقاعد ساختن آن سرویس به اینکه این یك شبکه جاسوسی کاملاً قابل اعتماد است و بنابراین نیازی به استخدام افراد بیشتر ندارد، به کار آیند. همچنین جاسوسان دوجانبهٔ قدیمی می توانند برای از اعتبار انداختن یك سرویس خارجی به کار روند و یا آن را با اطلاعات نادرست باور کردنی، به شکل بخشی از یك فریبکاری استراتژیك تغذیه نمایند. سرویسی که به کار گرفته شده و طی دوره‌ای طولانی به دام جاسوسی دوجانبه افتاده، بشدت نسبت به پذیرش آن -حتی از جانب خود- بی‌میل است. وقتی افراد ضداطلاعات خودشان از تردیدهایشان راجع به یك جاسوس می گویند، گردآورندگان اخبار موثق از وجود ارزشمند آنان دفاع خواهند کرد.

رؤسای جاسوس دوجانبه امکان ترویج سردرگمی در پایگاه دشمن را به دست می آورند. و مثلاً با امر هماهنگی چندین جاسوس دوجانبه، آنها قادرند تردیدهایی را به تردید اولین جاسوس دوجانبه دشمن بیفزایند، و این به معنی آن است که جاسوس خود را به منظور ایجاد اغتشاش به داخل سرویس روانه کنند.[۴۹] اگر رؤسای جاسوسان دوجانبه نقششان را بخوبی ایفاء کنند، ممکن است بتوانند از افشای یك جاسوس دوجانبهٔ قدیمی به وسیلهٔ استفاده از یك جاسوس دوجانبهٔ قدیمی دیگر یا نفوذ برای افشای آن، امتیازبه دست آورند. این عمل در سرویس دشمن، به عنوان خط‌مشی دوم زیادتر به کار می‌رود، زیرا او را یك حرفه‌ای می‌دانند که بسیار زیرك و جسور و مایل به مقاومت در برابر عقل است. البته اینها بازیهای پیچیده و دشواری هستند. ولی اگر مدیران ضدجاسوسی به قدر کافی از نظم فکری دشمنان خود مطلع باشند و طرحی داشته باشند، می توانند از جاسوس دوجانبهٔ قدیمی جهت تخریب جدی سرویس دیگر استفاده کنند.

رابطهٔ نامشروع

بعلاوه، مدیران ضداطلاعات می توانند برای کسب اطلاعات با سرویسهای اطلاعاتی خارجی روابط نامشروعی برقرار سازند. گاهی این عمل نتیجهٔ خوبی به دنبال دارد. در طی جنگ سرد، دولت روسیه ظاهراً شبکهٔ وسیعی از روابط نامشروع داشت. و در طول جنگ جهانی دوم و جنگ سرد زمانی که آنها منافع مشترك زیاد و برخورد منافع کمی داشتند، ایالات متحده و سرویسهای مختلف غرب همچون سرویسهای اطلاعاتی انگلیس، فرانسه و استرالیا، اطلاعات بیوگرافی و تحلیل‌هایی از روشهای عملیاتی دشمنان اصلی خود را با یکدیگر مبادله می کردند. مثلاً رئیس سابق سرویس امنیتی داخلی فرانسه، «ارسل شاله» و رئیس سابق سرویس فرانسه در پایگاه واشنگتن، «فیلیپ دو واسیلی» توضیح می‌دهند که چگونه اطلاعات «آناتولی گویشین» دربارهٔ نفوذ روسها منجر به کشف نفوذ در ستون بالایی از دولت فرانسه و سرویسهای اطلاعاتی فرانسه، در دهٔ ۱۹۵۰ گردید.[۵۰]

سرویسها بندرت اخبار استخدام خود یا نفوذ در یك سرویس خارجی را مبادله می کنند. حتی وقتی سرویسها با یکدیگر صمیمی و نزدیك هستند، چنین اطلاعاتی آنقدر باارزش و حساس تلقی می‌شوند که تمایلی به تبادل آن وجود نداشته و فقط در موارد خاص با جامعهٔ اصلی اطلاعاتی یا خود دولت مبادله می‌شوند. اگر سرویسهای دارای ارتباط نامشروع خارجی، اهداف مشترکی داشته باشند، ممکن است سختی نظارت و مراقبت از عوامل مظنون اطلاعاتی خارجی در خاك خود را بر خود هموار ساخته و یا آن را تسهیل نمایند. احتمال دارد آنان در تأسیس پایگاههای نظارت بر مأموران خارجی در کشورهای خود، کمك کنند. و حتی ممکن است در مناطقی که کار نظارت برای تیم مراقبت خارجی، شاید به دلیل ظاهر کاملاً بیگانهٔ آنها دشوار است، پیشنهاد هدایت نظارت فیزیکی را هم بدهند.[۵۱]

این نوع همکاری در زمان جنگ می تواند بسیار وسیع باشد. در ویتنام جنوبی، گاه ایالات متحده به صورت محرمانه با ارتش هم‌پیمان و پلیس تعقیب و مراقبت و عملیاتی خود، علیه «ویت کنگ»ها متحد می شد.[۵۲] ولی استفاده از سرویس‌های غیرقانونی، خطرات و هزینه‌هایی در پی داشت، و در عوض در خاک خودش، پول، تجهیزات، اطلاعات و گاهی امتیازات متقابل و دوجانبه وجود داشت. علاوه بر این، سرویس‌های خارجی منافع خود را دارند. ممکن است آنها تصمیم به فروش اخباری بگیرند که از عملیات مشترکی با دیگران به دست آورده‌اند و یا حتی تصمیم بگیرند به طرف تحت مراقبت خود بفروشند. یا احتمال دارد پس از تحولی بزرگ در دولت، دولت جدید بر آن شود تا برخی از اسرار مربوط به روابط غیرقانونی رژیم سابق را افشا نماید. مانند کاری که دولت روسیه در سال ۱۹۹۲ کرد. درست بعد از جنگ جهانی دوم، هیچ سرویس خارجی با واحد ضداطلاعات آمریکا ارتباط نزدیکتری نسبت به ضداطلاعات انگلیس نداشت و احتمالاً معدود سرویس‌هایی بودند که به‌وسیلهٔ روسها مورد نفوذ بیشتری قرار گرفته بودند.

مسأله دیگر در روابط نامشروع می تواند عدم کفایت شریك باشد. هیچ دلیلی وجود ندارد که با سرویسی که نالایق و غیرمؤثر است، نوعی ارتباط ویژهٔ غیرقانونی برقرار کرد. در خلال سالهای جنگ، سرویس ضدجاسوسی فرانسه در مقابل روسها بنا به دلایل متعددی از خود بی کفایتی نشان می داد و به‌بیانی فاقد تأثیر و بدون استفاده ـ و در واقع شاید زیان‌آور ـ شده بود که سرویس دیگری می خواست با فرانسه در آن زمان روابط غیرقانونی برقرار سازد.[۵۳]

روابط غیرقانونی بایستی به جای دیپلماسی یا مناسبات محض، باتوجه به مصلحت و ضرورت باشد.

باید یادآور شد شرایطی که ازسوی دشمنی مشترك و یك متحد، خطراتی فراوان متوجه دشمن مقابل می کند، همیشه یك قانون نیست، بلکه استثناء است، مانند زمان جنگ جهانی دوم و جنگ سرد. اکثر اوقات، اشکال مختلف «رقابت» و

«همکاری» با هم همزیستی می کنند. ممکن است رقبا بخواهند بعضی از اسرار یکدیگر را بفهمند تا به صورت مخفی تلاش کنند که برهم تأثیر گذارند؛ درحالی که به طور همزمان از طریق روابط غیرقانونی با طرف دیگری درصدد کمك گرفتن برآیند. این مسأله از راه روابط غیرقانونی، جمع آوری اطلاعات ضدجاسوسی را پیچیده و کم اثرتر می‌سازد.

روابط غیرقانونی باید به عنوان یکی از روشهای جمع آوری مفید اخبار به حساب آید، ولی نباید راه اصلی جمع آوری اخبار ضداطلاعاتی باشد.

غیرقانونی‌ها*

در قرن بیستم، بازیگران مسلط و برتر صحنه جمع آوری اطلاعات، ضدجاسوسی و عملیات مخفی، به صورت فزاینده‌ای در قالب افسران حرفه‌ای درآمدند که از مصونیت دیپلماتیك لذت می‌برند؛ درحالی که جاسوسان فراری از آن بی‌بهره‌اند. این طرح استثنائات مهمی دارد و ممکن است در آینده تغییرات خوبی کند.

اتحاد جماهیر شوروی از دههٔ ۱۹۲۰ به بعد و اسرائیل از دهه ۱۹۴۰ به بعد بشدت بر افسرانی متکی بودند که تحت پوشش غیررسمی کار کرده و به «غیرقانونی‌ها» معروف بودند.

گرچه افسران اطلاعاتی غیرقانونی از نظر خطرات روحی و جسمی، آسیب‌پذیرترند، با این وجود برای دشمن، کار شناسایی و خنثی‌سازی دشوارتر است. بیشتر سرویس‌های اطلاعاتی قادرند اسنادی بسازند یا راههایی بیابند تا مطمئن شوند که عناصر غیرقانونی‌شان می‌توانند اجازهٔ قانونی ورود به کشورهای

---

* این افراد، کسانی بودند که در کشورهای مورد هدف، با استفاده از مصونیت دیپلماتیك آزادانه فعالیت می‌کردند و این ویژگی ایشان بر جاسوسان عادی نوعی برتری به حساب می‌آمد، ولی از آنجایی که دست به اقدامات غیرقانونی می‌زدند تحت عنوان عناصر غیرقانونی نام برده شده‌اند ـ م.

مورد نظر را به دست آورند. گاهی همین کار ساده هم به طور اشتباه انجام می‌شود.

موارد نشاط برانگیزی - برای ناظران خارجی - وجود دارند. آلمانی‌ها در طول جنگ جهانی دوم عناصر غیرقانونی خود را به درون انگلیس می‌فرستادند که تقریباً بلافاصله شناخته می‌شدند و روسیه که تحت همان پوشش برای عناصر غیرقانونی مختلف کار کرده بود.[۵۴] در مجموع، اگر روزی یك فرد غیرقانونی در ساحل یا در طول نوار مرزی پا نهاد، پیدا کردن او، کار ساده‌ای نیست.

به غیر از جمع آوری اطلاعات از طریق یك پناهنده مرتد، یك تکنیك ثابت شده جهت شناسایی افسران اطلاعاتی «غیررسمی» و «غیرقانونی»، تعقیب و مراقبت از افسران اطلاعاتی داخل سفارت است که عناصر غیرقانونی را تحت حمایت دارند. بسیاری از سرویسها به گروه کوچکی از حرفه‌ای‌هاأموریتهای قانونی خارج از کشور داده‌اند تا زمینه را برای استخدام، آموزش اعزام و ورود «غیرقانونی‌ها» فراهم آورند و ایشان را به سر کار بفرستند. برای نمونه، افسران پشتیبانی، برای عوامل «غیرقانونی» جدید، داستان - ماجرایی دروغین - و اسنادی سر هم و درست می‌کنند. اگر پرسنل ضدجاسوسی بتوانند فقط سر نخ کوچکی از اسم یا آن داستان دروغی به دست آورند، براحتی در وضعیت تعقیب تازه‌وارد قرار می‌گیرند.

«ویلیام هو» در کتاب خود، «موش کور» بیان می‌کند که چگونه عناصر غیرقانونی پلیس امنیتی روسیه که در ایالات متحده در دهه ۱۹۵۰ عملیات می‌کردند، شناسایی شدند. «پیتر پوپوف»، یك پناهنده مرتد از پلیس امنیتی روسیه در ایالات متحده، برای پشتیبانی از عوامل «غیرقانونی» به پایگاه شرقی اعزام شد. ظاهراً وی به یك فرد غیرقانونی از پلیس امنیتی روسیه کمك کرده بود تا از طریق برلین به ایالات متحده برود. «پوپوف» این مطلب را به «سیا» گفته بود که «سیا» نیز به نوبهٔ خود آن را در اختیار «اف. بی. آی» قرار داده بود.

«اف. بی. آی» او را در نیویورك تحت تعقیب قرار داده و جایی را که وی با

مردی ـ یك عنصر غیرقانونی دیگر که به نظر می‌رسید شوهر وی باشد ـ ملاقات کرده بود، شناسایی کرد. پس از گذشت چند هفته از تعقیب و مراقبت «اف. بی. آی» این زوج ناپدید شدند (فرضیه‌ای حاکی است که واحد تعقیب و مراقبت «اف. بی. آی» ممکن است به «کا. گ. ب» اخطار داده باشد که شخصی در واحد پشتیبانی غیرقانونی روسیه، از عوامل و جاسوس «سیا» بوده است و همین سبب گشته تا «پوپوف»، مورد ظن قرار گیرد).[۵۵]

افسران مسئول پشتیبانی عوامل غیرقانونی گاهی در موقعیتی قرار می گیرند که می توانند از «غیرقانونی‌ها» گزارشهایی بگیرند یا آنها را از نظر پولی تأمین کنند و یا از وطنشان نامه‌هایی به دستشان برسانند. تعقیب یك افسر پشتیبانی به طور مخفیانه ممکن است بخوبی، واحد ضد جاسوسی را به سوی فرد «غیرقانونی» هدایت کند، و روش تعقیب واحد ضد اطلاعات افسران اطلاعاتی می تواند منجر به شناسایی جاسوسان آنها شود.

گاهی عوامل غیرقانونی از طریق ارتباطات با مراکز فرماندهی‌شان شناسایی می‌شوند. تکنولوژی جدید ارتباطات، احتمال این امر را بسیار کمتر کرده است. در روزهایی که «غیرقانونی‌ها» از رادیوهایی با فرکانسهای بالا استفاده می کردند، شناسایی محل تقریبی گیرنده‌های مورد نظر، ممکن بود. اگر سرویس ضداطلاعات در زمان مناسب شنود می کرد، اغلب می توانست محل فرستنده را مشخص کند. این وضع بارها در طول جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد. بعلاوه، می توانست این همان راهی باشد که سوری‌ها از آن طریق عنصر غیرقانونی اسرائیل، «ایلی کوهن» را درست قبل از آنکه به پُست بالایی در دولت سوریه در سال ۱۹۶۵ برسد، دستگیر کردند. ولی این تکنولوژی منسوخ گردیده است. حالا جاسوسان می توانند با پرتاب اشعه‌ای انفجاری درست به سوی ماهواره، اخبار را برای کشور خود رله کنند. در آینده، حتی روشهای ساده‌تر و بدون خطا در دسترس خواهد بود. ضداطلاعات ناگزیر است امیدوار باشد که عوامل «غیرقانونی»، تماس

شخصی با افسران پشتیبانی شناخته شده ترتیب دهند.

برخی از عوامل «غیرقانونی» با استخدام جاسوس یا طریقی تردیدبرانگیز به شکلی که روشن کند آنان، افسران اطلاعاتی هستند، (همان‌طور که احتمالاً درمورد «ایلی کوهن» چنین وضعیتی پیش آمده) خود را افشاء می کنند. ولی کارآزموده‌ها در آن میان به طریقی رفتار می کنند که ظن بسیار کمی برانگیخته گردد. آنها در یك کشور بیگانه بآرامی زندگی می کنند تا زمانی که به‌وجودشان نیاز پیدا شود و احتمالاً حضور آنان در مأموریتهایی که بسیار حساس هستند، لازم می گردد. مأموریتهایی فوق‌العاده حساس تا آنجا که مأمور سرویس ترجیح می‌دهد از افسرانی استفاده کند که هیچ ارتباط قانونی با دولت متبوع خود نداشته باشند. یا ممکن است آنها به گونه‌ای فعال در رد اطلاعات بحران‌زای دشمنانشان و یا مثلاً تکذیب اخبار و داده‌های رایانه‌های بحران آفرین به هنگام وقایع استراتژیك در ابتدای جنگ، کمك کنند. چندین سرویس اطلاعاتی اروپا معتقد شده بودند که اتحاد جماهیر شوروی (سابق) تعدادی از افراد «کا. گ. ب» و افسران پلیس امنیتی روسیه را جهت عملیات غیرقانونی در اروپای غربی در آغاز جنگ آموزش می‌داده است. براساس برآورد آنها در مورد افشاگریهای مرتد لهستانی، «مروز»، «مارسل شاله» اظهار کرد که حدود یکصد تن از افراد غیرقانونی فقط درفرانسه در دهۀ ۱۹۷۰ وجود داشتند.[۵۶] درست پیش از پایان جنگ سرد، دولت سوئیس فیلمی آموزشی تهیه کرد که نشان می‌داد «غیرقانونی‌ها» ممکن است چگونه عمل کنند.[۵۷]

در یکی از ناامید کننده‌ترین صحنه‌ها، یکی از اعضای مؤنث «کا. گ. ب» یا نیروهای مخصوص پلیس امنیتی روسیه که عنصری غیرقانونی بود، توسط زنی حدوداً همسن خود و با همان ظاهر و سر و وضع با ماشین برده شد. در طول راه، عنصر غیرقانونی نامبرده به طور ناگهانی راننده را با چاقو مورد حمله قرار داد؛ زیرا ماهیت مأموریت او را در رابطه با تأسیسات سوئیسی کشف نموده بود. او درست

پیش از حمله غافلگیر کنندهٔ روسیه، یکی از تأسیسات سوئیسی را منفجر کرده بود.

باتوجه به اینکه بین افسران پشتیبانی و افسران غیرقانونی تماس اندکی برقرار می گردد و البته اشتباهات ناچیزی که در کار محرمانه آنها رخ می دهد، حداقل در جوامع آزاد، دستگیری عوامل غیرقانونی بدون تحلیل های کارشناسانه که قبلاً صورت گرفته‌اند ـ مثلاً تحلیل رفتار غیرعادی یا طرحهای قبلی عملیاتی ـ کار بسیار دشواری است.

ضدجاسوسی فنی

یکی از بزرگترین تلاشهای مدیران ضداطلاعات فعلی، تمرکز عملیات فنی و انسانی است. عوامل اجرایی فنی و انسانی از کشورها و فرهنگ‌های گوناگونی هستند. بعلاوه، بیشتر جمع آوری اخبار موثق است و عوامل اجرایی ضداطلاعات انسانی در آن باره اطلاعات زیادی دارند.

واحد جمع آوری اخبار ضدجاسوسی فنی، از طریق ابزار تکنیکی می فهمد که سرویس‌های اطلاعاتی خارجی چه چیزهایی را می‌بینند، می شنوند و حس می کنند؛ دربارهٔ وسایل فنی آنها چه مطالبی می دانند و چگونه از این اطلاعات استفاده می کنند؟ سرویس های اطلاعاتی خارجی سعی دارند از چه اهدافی عکس بگیرند و یا از کدام منطقه یا فضا تصویربرداری کنند؟

درصدد شنود کدام مکالمه یا بدست آوردن مفاد کدام تماسها هستند؟ توانایی های الکترونیکی، مراسلاتی و ارتباطی آنها چیست؟ و علاوه بر اینها، سرویس‌های خارجی چگونه سعی می کنند طرف مقابل را در مورد قابلیت‌ها و اهداف خود به اشتباه اندازند؟ درست هنگامی که واحد جمع آوری اخبار انسانی ضداطلاعات به دنبال شناسایی و کنترل افسران اطلاعاتی خارجی و جاسوسان آنهاست، واحد فنی اطلاعات درصدد کشف اولویت‌ها و قابلیت‌های سیستم‌های جمع آوری اخبار فنی خارجی است. برای نمونه، ایالات متحده درحال حاضر با

چندین دولت خارجی مواجه است که دارای سکوهای پرتاب فضایی هستند. در آینده، دولت‌ها و حتی گروههای غیر دولتی دیگری هم به ایده دستیابی به ماهواره‌ها و سپس قابلیت گرفتن تصاویر الکترونیکی خواهند رسید. تصویربرداری هر روزه این ماهواره‌های فضایی چه هستند؟

کانالهای ارتباطاتی ایالات متحده روی چه اهدافی برنامه‌ریزی می‌شوند؟ گردآورندگان اخبار خارجی با کنترل عوامل مقرهای نظامی و تأسیسات پلیس و دولت چه چیزهایی را کشف می‌کنند؟ کار «ضداطلاعات» بدست آوردن همین پاسخ‌هاست. جوابگویی به این سؤالات نه تنها امنیت را حفظ می‌کند، بلکه به انتخاب دقیق خبر، خبررسانی نادرست یا انتخاب راهی دیگر جهت افشای سرویس خارجی کمك می‌نماید.

جمع آوری‌های فنی اخبار می‌تواند با تأکید و تمرکز روی قابلیت‌های انسانی سرویس‌های خارجی به عوامل اجرایی انسانی ضداطلاعات داخلی یاری رساند.

خیال و تصور می‌تواند اخبار زیادی در مورد خصوصیات شخصی رؤسای سرویس‌های خارجی و تحرکات شمار بسیاری از انواع پرسنل مختلف آنها به دست دهد. وسایل فنی اطلاع‌رسانی در مورد تماسهای عوامل اطلاعاتی خارجی با دفاتر یا پرسنل داخل و خارج از کشور، اطلاعاتی را فاش می‌سازند. حتی اگر بتوان مکالمات خارجی را گرفت، الگوهای پیام‌رسانی می‌تواند چیزهای زیادی را فاش کند. گردآورندگان اخبار فنی واحد ضداطلاعات مثل گردآورندگان انسانی از جمع منابع آشکار فنی و انسانی، استفادهٔ بسیاری می‌برند. یك موضوع چاپ شده در یك نشریهٔ خارجی در مورد تحقیقات تکنولوژیکی آمریکا، می‌تواند عوامل اجرایی ضداطلاعات را به دنبال شکاف و راه نفوذی احتمالی در یك مرکز تحقیقات خاص آمریکا بفرستد.

همچنین دانستن اینکه یك سرویس خارجی از سیستم‌های فنی خود برای

عکس‌برداری از آن مرکز تحقیقاتی استفاده می کند، مفید می‌باشد. یا امکان وجود راه دیگری برای کسب خبر وجود داشته باشد. ممکن است ایالات متحده متوجه بهره‌برداری یك ماهواره خارجی ازیك مرکز تحقیقاتی شود و بیندیشد که چرا؟ آیا ممکن است یك نفوذی در آنجا بوده باشد؟ فایدهٔ جمع‌آوری اخبار به صورت علنی، از طریق نیروهای انسانی و ضداطلاعات فنی به این روش بدیهی و روشن است.

ایالات متحده سالها، نظم داخلی اندکی اعمال می کرد. هر نوع نظم ضدجاسوسی و تشکیلات آن، متوجه امور همان واحد بود وهریك اولویتهای خود را داشتند. هر مسئولی خود تصمیم می گرفت که پرسنل خود را چگونه تعلیم دهد و چقدر از منابع آن واحد را صرف کمك به سرویس‌های ضداطلاعاتی موازی کند.

بعضی از سرویس‌ها روی برخی از جنبه‌های گردآوری اطلاعات ضدجاسوسی به ضرر دیگران تأکید دارند، بنابراین از منتفع شدن از اطلاعات متمرکز بی‌بهره می‌مانند.

منابع علنی همیشه باارزش نیستند و بندرت کامل می‌باشند. برخی از روشهای جمع‌آوریهای اطلاعات از طریق افراد به صورت مخفی، در خصوص هزینه‌هایی که برای دیگران دارد، مورد تأکید هستند.

طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، ایالات متحده زیر پوشش سرویسهای اطلاعاتی خارجی قرار داشت و در اوایل دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ این پوشش بسیار کمتر بود. به هر حال، تقریباً هیچ زمانی سیستم‌های فنی جمع‌آوری اطلاعات خارجی پوشش کافی نمی‌دادند. برای نمونه، مسکو درباره قابلیت‌های فنی آمریکا بسیار اندك می‌دانست. حتی وقتی برخی از این اخبار را جمع‌آوری می کنند، معمولاً برای عوامل انسانی واحد ضداطلاعات یا تحلیل گران ارسال نمی کنند و تنها به تحلیل گران موثق یا آنهایی که سیاست کلی را برنامه‌ریزی می کنند اجازه می‌دهند که رقبای خارجی را زیر نفوذ یا تحت کنترل درآورند.

در یك نگاه ایده آلیستی، مدیران ضداطلاعات و مجریان آنان محتاج برقراری توازن در استفاده از منابع جمع آوری اطلاعات و نیز سهیم شدن در جمع آوری اخبار متمرکز ضدجاسوسی هستند. امکان ندارد ابراز انسانی و فنی به تنهایی کافی باشند. اخبار قابلیت‌های فنی خارجی، مکمل عملیات ضداطلاعاتی هستند و بالعکس، اخباری که از منابع آشکار به دست می آیند نیز برای جمع آوری اخبار ضدجاسوسی، هم از طریق انسانی و هم از طریق فنی مفید می‌باشند. حتی اگر مأموریت کنترل شود و برای هماهنگی مقرر، آموزش و دکترین مشترك و اولویتهای عقلانی، بودجه‌ای تخصیص یابد، باز بعید است که مقررات و قوانین کشور با آن هماهنگ گردد. در عصر منابع کمیاب، این امر به معنای آن است که مدیران قسمت جمع آوری اطلاعات ضدجاسوسی باید پیش از ردیف و یکجا کردن منابع خود، با اندیشیدن به تمامی تکنیك‌های موجود، اساساً و شدیداً بر تحلیل‌ها اتکا کنند.

بهره برداری

ثمرهٔ جمع آوری اطلاعات ضدجاسوسی و تحلیل خوب، بهره بردن از آن است. آگاهی از جاسوسی های خارجی نه تنها از اسرار و برنامه‌های سرویس خودی حفاظت و پشتیبانی می کند، بلکه کمك می کند تا اسرار دیگران تا حد امکان تحت کنترل و بهره گیری قرار گیرند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، ضدجاسوسی مؤثر و دارای نفوذ به سیاستگذاران و مدیران اطلاعاتی، امتیاز اخذ تصمیم و دستیابی به امکانات بیشتری را جهت تضعیف دشمنان می دهد.

دولتمردان می توانند موضعی کاملاً دفاعی داشته و با کشاندن امور به حیطهٔ ضدجاسوسی، براحتی تهدیدهای جاسوسی خارجی را خنثی سازند. این وضع به تنهایی خود مفید است، ولی مفیدتر خواهد شد اگر از حالت تدافعی، استفادهٔ تهاجمی شود.

دفاع خوب شامل مدیریت مؤثر امنیتی و اقدامات متقابل می گردد. امنیت به معنی حفظ اسرار سرویس خودی - از جمله اسرار جاسوسی، نظامی و دیپلماتیك - در برابر چشمان و گوشهای غیر مجاز می باشد. امنیت در قالب یك قانون اغلب از اقدامات متقابل جداست. مدیران امنیتی مایلند کارشان به عنوان مانعی برای یك سرویس خاص خارجی یا تضعیف کنندهٔ یك رقیب به حساب نیاید. آنها سیاسی نیستند، شغلشان کار کردن روی حرکات مضحك یا مشکوك سرویسهای جاسوسی خارجی خاص نیست. در عوض کار آنها حصول اطمینان از این امر است که این مدارك فقط برای کسانی نگهداری و حفظ شود که نیاز مبرم دارند به اسناد محرمانه، اسناد ارتباطات و تکنولوژی یا ساختمانهای خاصی دست یابند. برای مثال، یکی از نگرانی‌های مدیران امنیتی در خصوص درستکاری افرادی است که به اسرار دسترسی دارند. آنها تصمیم می گیرند که اسناد امنیتی در اختیار چه کسانی قرار گیرد و نیاز هر فرد به دانستن را نیز تعیین می کنند، و اینها خود، قضاوتهای دشواری است. مشخص کردن افرادی که باید از بعضی از آژانسها پاکسازی شوند یا افرادی که باید به حساسترین نوع اطلاعات دسترسی داشته باشند، با آنهاست. به هیچ کس یا همراه هیچ فردی اجازهٔ دستیابی به کل اطلاعات حساس داده نمی‌شود. به طور معمول، فقط به کسانی که مورد بازرسی قرار گرفته و قابل اطمینان شده‌اند و وفاداری‌شان توسط بررسی‌های دوره‌ای چندباره تأیید گردیده، اجازهٔ دسترسی به اطلاعات حساس داده می‌شود. چه چیزی باید معیار «قابل اعتماد بودن» باشد؟ پاسخ این سؤال ساده نیست. باید فرصتهایی ایجاد شود که ثابت شده ایجاد آنها پرهزینه است. تا به حال هر آژانسی در ایالات متحده به روش خود به چنین سؤالاتی پاسخ داده است و آژانسها در مجموع و غالباً روشها و عملکردهای دیگری را قبول نداشته‌اند. سیاستگذاران و مدیران اطلاعاتی می توانند همین روشها را ادامه داده و یا برای کاهش هزینه‌ها روی معیارهای کلی تری تأکید کنند. آنها اختیار دارند در آژانسهای مختلف این فرصتها را از دست

مدیران امنیتی بگیرند. برای نمونه، در ایالات متحده تا اواسط دهۀ ۱۹۶۰، موضوعات «قابل اعتماد بودن» و «وفاداری» در تحقیقات سوابق افراد بسیار مهم بودند. تا دهۀ ۱۹۷۰ در اکثر آژانسها، این موارد خارج از محدودۀ تحقیق دانسته شدند، ولی با ظهور پدیده‌های جاسوسی دهۀ ۱۹۸۰، روشن شد که جاسوسان محکوم شده‌ای همچون «والکر ویتورث» کمترین وفاداری را نسبت به ایالات متحده داشتند و در نتیجه چنین موضوعاتی دوباره مطرح گردیدند. اگر برای هر آژانسی یك مسئول کل وجود داشت، این نوع نوسان نسبتاً عمدی در کار امنیت، احتمالاً روی نمی‌داد.

کمترین معیار در تحقیقات سوابق افراد این است که شخص بواقع همان کسی باشد که ادعا می کند. زندگی یك فرد از تولد تا مراحل مدرسه، آدرس محل اقامت و شغل دنبال شده تا آنجا که با آشنایان فرد مورد نظر هم مصاحبه به عمل می آید. اگر این کار بدرستی صورت گیرد، مانع نفوذ اولین نسل از افراد غیرقانونی می گردد که داستان خوب و مقبولی راجع به خود سرهم کرده‌اند. این عمل در مورد نسل دوم غیرقانونی‌ها مثل «پیتر هرمان» که پسر دو عنصر غیرقانونی «کا. گ. ب» بود، کمکی نمی کند. «پیتر» در اروپای غربی متولد شد و در همان اوان تولد همراه والدین خود به ایالات متحده مهاجرت نمود و در دهۀ ۱۹۷۰ وارد دانشگاه «جورج تاون» (سرویس خارجی که پیشاپیش وابسته به وزارت خارجه شده بود)، گردید. هر کسی با مرور خاطرات خود در واقع درمی‌یافت که درجایی متولد شده که به او گفته‌اند، به مدرسه‌ای رفته که به او گفته‌اند وغیره.[58] معیار کوچك دیگر، «شخصیت» است. آیا فرد، مسئولیت‌پذیر و وفادار است؟ آیا می توان از وی انتظار حفظ اطلاعات نزد خودش را داشت؟ چه نوع افرادی با وی معاشرت می کنند؟ اگر شخص مورد نظر متهم به استفاده از مواد مخدر، الکل و یا ورود به اعمال جنایی جزئی شود، آیا احتمال دارد رفتار غیرمسئولانه‌ای نسبت به اسرار دولتی از خود نشان دهد؟ بازهم افرادی که شناخته شده‌اند در پاسخگویی به این سؤالات کمك

خواهند کرد و پلیس، اسناد مالیاتی، اعتباری و «اسناد اف. بی. آی» در این خصوص کنترل خواهند شد.

در آژانسهای اطلاعاتی ایالات متحده - بر اساس مخالفتهایی که با کاخ سفید و وزارت دفاع و خارجه به عمل آمده است - تأکید عمده بر روی کنترلهای چندجانبه‌ای است که در تعیین صحت اطلاعات مخبر و دیگر کسانی که آنها را تهیه نموده‌اند، کمك مؤثری خواهند بود. بیشتر سرویسهای جاسوسی و امنیتی خارجی نسبت به این روش خوش‌بین هستند. آنها معتقدند که تحقیق چندجانبه بر اساس نسخه‌های متعدد اسناد، معقول است و این، به اعماق زندگی خصوصی فرد وارد شده و البته این روش اشتباهاتی دارد که افراد آموزش‌دیده می‌توانند آن را منحرف ساخته و شکست دهند.[59] در سالهای اخیر نیز، مدیران ضدجاسوسی آمریکا بدبینی کمی نسبت به نسخه‌برداری متعدد از اسناد داشته‌اند، ولی با این وجود در جریان روشنگری آژانسهای اطلاعاتی، روشی قطعی است.

کسی که در متقاعد ساختن مجریان اطلاعاتی در مورد اسناد شرافت خود ناکام بماند، تقریباً هیچگاه یك تأییدیه چند نسخه‌ای امنیتی دریافت نخواهد کرد. «صندوق اطلاعات» در این خصوص مزایایی دارد. حتی وحشت‌زدگان اندکی که از روی ترس به دروغ یا خطای ناچیزی آلوده شده‌اند، عاقبت ناگزیر می‌شوند به گناهان خود اعتراف کنند. چنین صندوقی پرده از اخبار و فریبکاریها برخواهد داشت و مدیر امنیتی را از انتقادات رها خواهد ساخت. روی هم رفته تصمیم‌گیری در مورد یك کاندیدای جاسوسی توسط خود او صورت نمی‌گیرد، بلکه به‌وسیلهٔ دستگاه مکانیکی کم‌وبیش عینی و مرئی اتخاذ می‌گردد. وقتی مدیری تردید داشته باشد، می‌تواند با فرستادن مجدد «نامزد جاسوسی» به دایره تأییدیه چند نسخه‌ای، جانب احتیاط را رعایت کند. این روش، مسئولیت‌پذیری فرد را خدشه‌دار می‌سازد و موجب دلسردی او می‌گردد. مدیر امنیتی مجبور نیست بر اساس معیارهای دیگر و از طریق تحقیق، به صحت نظر بازرس اعتماد کند؛ چرا که نامزد مورد نظر

می تواند خود را پشت دروغ شخص پناهنده پنهان کند و اشتباهات مدیر امنیتی چون موجب رد شدن افراد از سد تحقیقات می شود و آنها را قادر می سازد تا صندوق اطلاعاتی را با اخبار غلط فریب داده و یا افراد بی گناهی را تحت نظر گیرند که نمی توانند عدم فریبکاری خود را به ایشان ثابت کنند، در اغلب موارد بدون اصلاح ادامه می یابند.

مرحله بعد در دفاع امنیتی، تقسیم اخبار است. «تقسیم اخبار» یا «نیاز به دانستن»، به معنی آن است که وقتی تأییدیه، شخصی را در کل شایسته دریافت اطلاعات حساس اعلام کرد، همان تأییدیه می تواند فرد را به طور خاص مجاز به کسب هیچیك از اخبار نداند. به فرد مورد نظر فقط اجازه دسترسی به مطالبی داده شود که برای کارش به آنها نیاز دارد و در آن خصوص مأموریت دارد. مثلاً برای جلوگیری از احتمال وارد آوردن خسارت به کشتی، هرچند ناچیز، در حد آسیب به پوسته خارجی بدنه آن تا جایی که به لایه ضدآب آن برسد - آسیبی که هر فرد خائن یا نالایقی می تواند به سیستم اطلاعاتی یا ارتش وارد آورد - می توان اطلاعات در دسترس افراد ذیربط را محدود ساخت. به هر حال، اگر اطلاعات بشدت محدود گردد، تحلیل گران یا عوامل اندکی می توانند از آن بهره گیرند. مدیران امنیتی مایلند جانب «تقسیم محدود اطلاعات» را بگیرند. در حقیقت به اجرا در آوردن این روش، کار دشواری است. پناهندگان و جاسوسان قادرند حجم زیادی از اطلاعات را درباره موضوعاتی که خود با آن سروکار ندارند، بدست آورند؛ زیرا آنها را از طریق دوستان و همکاران، در قسمت های دیگر سرویس سابق خود، چه به صورت رسمی و غیررسمی دریافت می دارند.[۶۱] بعلاوه، در عین حالی که افراد در یك سرویس ارتقاء درجه می یابند، غالباً به جزئیات بیشتر و بیشتری از سرویس دست پیدا می کنند.

در مورد رسیدن و استفاده از اطلاعات خوب، یك تمایل طبیعی در افراد وجود دارد، همان طور که گرایشی طبیعی در خصوص کمك گرفتن از نظریه های

کارشناسانه خارج برای داخل سرویس، وجود دارد. وقتی از اطلاعات استفاده می کنند، گرچه دلایل انجام این کار ممکن است بسیار افتخارآفرین باشد، ولی مسأله تقسیم محدود اخبار، خدشه‌دار می گردد.

همچنین مدیران امنیتی سعی دارندسیستم پاسخگویی به‌وجود آورند که به‌وسیله آن بتوان سندی ارائه کرد که چه کسی، چه اطلاعاتی را دریافت نموده است؟

بنابراین اگر شعبه‌ای از تأسیسات امنیتی مثلاً در جایی بناگردد و حتی اگر سالها بعد شعبه‌ای به وسیلهٔ اخبار تهیه شده از سوی یك پناهنده مرتد شناسایی شود، روشی برای ردیابی محل نفوذ وجود دارد.

گاهی این سیستم خوب کار می کند، خصوصاً اگر اخبار بشدت تقسیم‌بندی و محدود شده باشند و بخصوص اگر به گونه‌ای اختصاصی و قابل تشخیص بین گیرندگان خبر توزیع شده باشد. ولی اکثر مواقع سیستم پاسخگویی به‌وسیلهٔ همان عوامل تخریب کننده «تقسیم جزء به جزء خبر» از کار می افتد.

برای تأسیسات، ارتباطات، اسناد و اطلاعات، «امنیت» به اهمیت حصول اطمینان از افراد است. روی هم‌رفته اگر سرویس خارجی به نویسندگان، کامپیوترها، تجهیزات ارتباطی یا مدارك بایگانی درون یك سفارتخانه دسترسی داشته باشد ـ مانند مورد سفارت آمریکا در مسکو که در سالهای دهه ۱۹۸۰ دلیل محکمی بر دسترسی روسها بدان وجود داشت ـ تقریباً بخوبی داشتن یك جاسوس در داخل تشکیلات یا حتی بهتر از آن عمل می کند. جاسوسان نمی توانند همه چیز را بدانند. آنها بیست‌وچهارساعته سر کار نیستند و یا در تمامی بخش‌های یك سفارت مشغول نمی‌باشند.

به‌هرحال، دسترسی آنان به ارتباطات یا تأسیسات سفارتخانه همانند اسرار دیپلماتیك یا نظامی، شدیداً امنیت را به مخاطره می اندازد. این مسأله بعلاوه با دخالت سرویس خارجی موجب از دست دادن تمایلات، علایق و حساسیت‌های

پرسنل سفارتخانه شده و زمینه استخدام آنها توسط بیگانگان را فراهم می آورد.

مدیران ضداطلاعات شدیداً نگران اخبار عادی امنیتی هستند. نیازهای آتی امنیت در این محیط بسختی قابل برآورد هستند. تقریباً هر سازمان دولتی و غیردولتی دنیا با اتکاء غیرقابل پیش بینی خود بر کامپیوترها و فرآیند اطلاعات خودکار روبرو گردیده است.

حتی صدای زنگ یك تلفن معمولی هم بسته به یك برنامه کامپیوتری است. اگر کسی اجازه دسترسی به یك سیستم برنامه‌ریزی را داشته باشد، کل سیستم و اطلاعات آن به‌طور آشکار در معرض مخاطره و نفوذ و کنترل خارجی قرار می گیرد.

هیچیك از سیستم‌هایی که به اطلاعات امنیتی مربوطند، در برابر مزدوران آماتور و ویروسهای پیچیده، ضعف نشان نداده‌اند. سیستم‌های امنیتی باید در مقابل آماتورها و نیز حرفه‌ایهای مصمم محافظت گردند. استراتژیست‌ها اتفاق‌نظر دارند که ما وارد عصری شده‌ایم که توانایی «اجیر کردن» و دفاع در برابر «جنگ اطلاعاتی» شاید یکی از کارآمدترین توانمندیهای یك کشور باشد.

ممکن است مدیر ضداطلاعات بر آن شود که حفظ اسرار در برابر افشاگریهای غیرمجاز هم کافی نیست. وی می تواند تصمیم بگیرد که کار متمرکزتر و سیاسی‌تر شود و از اخبار مربوط به تهدیدهای خاص سرویس‌های اطلاعات خارجی در جهت حفاظت از اسرار استفاده گردد.

وقتی مدیر ضدجاسوسی، یك تهدید خارجی را به روشی دفاعی خنثی می‌سازد ـ یعنی بدون آنکه درصدد از بین بردن یا قطع تهدید باشند ـ تحت عنوان «اقدام متقابل» نامیده می‌شود.

پس در عین حال که کارشناسان امنیتی حضور دارند، متخصصین «اقدامات متقابل» نیز حاضرند.

هدف «اقدام متقابل» در مجموع، خنثی‌سازی فعالیت جاسوسی خارجی از

فاصله‌ای دور است. اقدام متقابل برخلاف مثلاً «شبیه‌سازی»، شامل پنهانکاری و استتار می‌شود. «اقدام متقابل» برخلاف جاسوسی‌ها ممکن است مستلزم کنترل حرکات و مقر اسکان دیپلماتهای خارجی در کشور خودی شده و کارکنان دولتی را ملزم به ارائه گزارشی از تماس با دیپلماتهای خارجی کند.

چون در بعضی از سرویسها تلاش زیادی مصروف جمع‌آوری اطلاعات فنی می‌شود، لذا اقدامات متقابل جهت عقیم‌سازی این تلاش می‌تواند با ارزش باشد. در جنگ جهانی دوم، انگلیس که می‌دانست آلمانها به گشت هوایی اولیه خود بسیار مطمئن هستند، از حیله‌های مختلفی استفاده می‌کرد که برخی گویی توسط ساحران حرفه‌ای برای سازماندهی ساختمانها، چادرها و کامیونهایی صورت گرفته بود و این عمل با ترکیب جادویی موجب اشتباه شدن تحلیل‌های تصویرهای هوایی آلمانها گردید. پس از جنگ، «کا.گ.ب» و پلیس امنیتی روسیه با قدرت سعی می‌کردند اطلاعات جمع‌آورندگان خبرهای فنی غرب را تکذیب کرده و آنها را در مورد توانایی‌های خود به اشتباه اندازند. در همین اواخر طی عملیاتی که عراقی‌ها در سال ۱۹۹۰ ترتیب داده بودند، از طریق اقدامات متقابل تأسیسات عظیم هسته‌ای خود را در برابر شناسایی هوایی ایالات متحده، پنهان ساختند.

در بالاترین سطح، تکذیب اطلاعات جاسوسی فنی از توانایی‌ها و مأموریتهای خودی که به دست سرویس خارجی افتاده است، امری ایده‌آل است؛ گرچه به طور معمول چنین حالتی پیش نمی‌آید. حتی بدون کانالهای نفوذی هم، سرویسهای خارجی برخی خبرها را از طریق افراد مستقر در کشور مورد هدف و جاسوسان استخدام شده و نیز شاهدان عینی و محاسبات خود کسب می‌کنند. با دادن چند خبر سرّی، می‌توان کل اسرار را تحت پوشش حفاظتی باقی نگهداشت و در این راستا باید برای شناسایی قابلیت‌های خود و منحرف ساختن بیگانگان در این خصوص تلاش نمود. این کار در زمان صلح بسیار مهم است؛ حتی مهمتر از زمان بحران یا جنگ، یعنی همان زمانی که خصوصاً توانایی‌های قبلی آسیب‌پذیر

می گردند، برای شناسایی قابلیت‌های فنی که در زمان جنگ مورد استفاده قرار خواهند گرفت، باید تدارکاتی آماده شوند.

بدیهی است که کنترل دارایی و موجودی توسط یك سرویس اطلاعاتی خارجی، مفید می‌باشد. سرویسهای روسی در این امر تخصص دارند. تقریباً دوسوم اتحاد جماهیر شوروی (سابق) از دسترس خارجیان دور بود تا اینکه «گورباچف» به قدرت رسید. نیروهای مرزی، که سربازان عادی نبوده، بلکه بخش عظیمی از نیروی انسانی داخلی «کا. گ. ب» بودند، افراد را در داخل روسیه و یا هر کسی را که می‌خواستند در خارج نگه می‌داشتند. آنها همهٔ نقاط، فرودگاهها و راههای ورودی را تحت کنترل و سیطره داشتند. بعلاوه، رئیس هیأت مدیره دوم «کا. گ. ب» هر نوع انتصاب خارج از کشور و هر فرد خارجی مقیم در روسیه را تحت کنترل داشت. او پروندهٔ تمام خارجیان را در اختیار داشت و خود وی تصمیم می گرفت که آنان در کجا زندگی کنند، در کجا می‌توانند کار کنند و یا به کجا اجازهٔ مسافرت دارند؟

در مقابل، طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده نسبتاً در مورد کنترل مرزها و محل و تحرکات پرسنل خارجی مقیم در آمریکا مشکلی نداشت. مسئولیت این کار بین وزارت خارجه، سرویس اتباع خارجی و مهاجرت، گمرکات و پلیس مرزی ـ که تا اوایل دهه ۱۹۸۰ هیچیك از آنان مسئولیت ضدجاسوسی نداشتند ـ تقسیم گردیده بود. پس از آن تاریخ، ایالات متحده به امنیت و اقدامهای متقابل بسیار علاقمند شد. «ادارهٔ مأموران خارجی» در وزارت خارجه به سرپرستی «جیمز نولان» که یك مدیر ارشد ضداطلاعات سابق «اف. بی. آی» بود، تشکیل گردید. ورود او از سوی مجموع دیپلماتهای وزارت خارجه مورد استقبال واقع نشد و با استعفای وی، بلافاصله یك افسر سرویس خارجی که اصلاً تجربه ضداطلاعات نداشت، جانشین گردید.[۶۱]

«ادارهٔ مأمورین خارجی» به سروسامان دادن به ساختمانها و تحرکات پرسنل

دولتهای خارجی پرداخت تا وضع ضداطلاعات آمریکا را بهبود بخشیده و تأثیر فعالیت‌های سرویسهای اطلاعاتی دشمن را محدود سازد. آنها بین دیپلماتهای خارجی پلاکهای خاصی برای اتومبیل توزیع کردند تا ماشینهای آنها براحتی قابل شناسایی باشند؛ و این، اقدام امنیتی استاندارد و همگانی طی صدها سال در بسیاری از کشورهای خارجی انجام شد. این پلاکها، دیپلماتها را وامی‌دارد تا بیرون از حدودی بمانند مانند قوانین سخت خارج از شهرهای بزرگ و حتی در همسایگی آن شهر که آنها را در خارج از حیطهٔ خاصی نگه می‌دارند. در اواسط دههٔ ۱۹۸۰، در ایالات متحده، این ابداع بزرگی بود که تعقیب وسائط نقلیه‌ای را که توسط سرویسهای جاسوسی خارجی هدایت می‌شدند، برای «اف. بی. آی» ساده‌تر می‌کرد. [۶۲]

رؤسای ضداطلاعات باید تصمیم‌های گوناگونی اتخاذ کنند که همگی حول و حوش این سؤال می‌گردند: آیا برای امنیت عمومی و اقدامات متقابل، بهتر است منابعی تخصیص یابند؟ ممکن است برای اقدام متقابل هیچ مدیری وجود نداشته و یا اقدامات متقابل توسط مدیران مختلفی اداره شوند که برای استفاده از منابع در رقابت هستند. در هر حال، «دفاع» کاری پرهزینه است. در اینجا رؤسای ضداطلاعات محتاج کمك تحلیل گران هستند.

با توجه به ملاحظات امنیت عمومی و تهدیدهای خاص و آسیب‌پذیریها، آنها ناگزیرند بین سدها و موانع بیشتر و در میان اخبار پیچیده‌تر سیستم‌های امنیتی، تصمیم گیری کنند. این تصمیمات میلیاردها دلار را دربر می گیرد. مدیران ضداطلاعات عاقلانه سرمایه گذاری می کنند و نه‌تنها در مورد بودجهٔ امنیتی و اقدامات متقابل، بلکه درخصوص حفظ کشور نیز سرمایه گذاری می کنند. فرصتها فقط در حیطه دفاع خلاصه نمی‌شوند. مدیران ضداطلاعات باید سؤال کنند که آیا عملیات تهاجمی، مؤثرترین روش تخریب و خنثی‌سازی تلاشهای خارجیان در زمینه‌های جمع آوری اخبار، کنترل و نفوذ یا سرقت تکنولوژی است و نیز

همین طور بهترین راه جلوگیری از زیر نفوذ در آمدن اقدامات جاسوسی خودشان توسط سرویسهای خارجی است.

در صحنهٔ تهاجم

مدیران ضداطلاعات برای تخریب، آسیب زدن یا نابودی فعالیت‌های جاسوسی بیگانه، روشهای گوناگونی طرح می کنند (در گذشته این عمل به «ضدجاسوسی» معروف بود).

آنها می توانند برای انجام این کار از یك استراتژی طراحی شده در سطح عالی یا یك برنامهٔ کلی پیروی کنند و یا به روشی خاص عمل نمایند؛ همان گونه که ایالات متحده در بیشتر طول جنگ سرد از این روش استفاده کرد.

اولین تصمیم، مربوط به «اهداف خاص» بودند. لطمه به سرویس خارجی یا فعالیت آن؟ در صورت تأیید تا چه حد؟ عقیم‌سازی چند عامل در کشورهای خودشان یا در منطقهٔ مقصد؟ آیا نابودی کامل کارآیی سرویس خارجی در دنیا برای مدتی طولانی موردنظر است؟

پس از تصمیم گیری در مورد هدف، مدیران ضداطلاعات باید تحلیل گران و گردآورندگان اخبار خود را متوجه نیازمندیهای اجرای تصمیم فوق سازند. این کار مستلزم شناخت اهداف و امکانات انجام آن خواهد بود؛ یعنی تعیین آسیب‌پذیریهای سرویس خارجی و قابلیت‌هایی که می توان جهت استفاده از آنها، تجهیزشان کرد. آیا آنان راجع به سرویس خارجی تا اندازه‌ای مطلعند که بتوانند بیش از لطمه‌ای کوچك به آن وارد آورند؟ حتی اگر ایشان به قدر کافی اطلاعات داشته باشند، آیا امکاناتی همچون؛ قدرت نفوذ، جاسوسان دوجانبه، روابط نامشروع مناسب با کشورهای دیگر و منابع مالی، برای اجرای این استراتژی دارند؟ تعدادی از عواقبی که این استراتژی احتمالاً دربی خواهد داشت، چه چیزهایی هستند؟ آیا رهبر آن کشور خارجی ممکن است روشی غیرقابل پیش‌بینی اتخاذ کند؟ چه احتمالاتی بایستی درنظر گرفته شوند؟ فقط بعد از پاسخگویی به همه این سؤالات

است که مدیران واقعاً می توانند در خصوص روشهای ویژه خنثی سازی و تخریب و انجام اولویتهای برنامه در مورد تك تك آژانسها یا شعبات آنان تصمیم گیری نمایند.

معمولترین روش ساده تخریب، افشاء یا دستگیری افسران اطلاعاتی خارجی و جاسوسان آنهاست. (در مورد افسران اطلاعاتی که دارای مصونیت دیپلماتیك بودند، آنها به ایشان لقب «عنصر نامطلوب» را داده و دستور ترك خاك کشور میهمان را می دهند). یك استدلال در این خصوص حاکی است که امکان دارد سرویس اطلاعاتی خارجی، ما را به این معنا رهنمون کند که برای مثال، اگر یك یا دو افسر در یك واحد دیپلماتیك در امان بمانند در حالی که همزمان، باقی افراد، شناخته شده و یا اخراج شوند، سرویس خارجی مطمئن نخواهد شد که آیا سرویس ضدجاسوسی همه افسران غیرقانونی او را افشا نموده است یا خیر؟ بعلاوه، افشاء و اخراج می تواند کل یك دستگاه حمایتی غیرقانونی در یك سفارت را تکان دهد؛ بویژه اگر بهترین و مجربترین افسران آن افشاء گردند و چهره آنها که کم تجربه‌تر و غیرمؤثرتر هستند، مخفی باقی بماند.

یك روش انتخابی دیگر که به‌طور معمول پیچیده‌تر است، دنبال کردن ردّ یك افسر اطلاعاتی شناسایی شده است تا به جای اخراج او و آغاز دوباره همه شناسایی‌ها و تعیین روشهای عملیاتی جانشینان وی، دریابیم که به کجا می‌رود؟ همچنین ممکن است صلاح در آن باشد که اصلاً او را دستگیر نکنیم، زیرا احتمال دارد همین اقدام، سرویس خارجی را هوشیار سازد تا امنیت عملیات خود را تقویت نموده و بنابراین تلاشهای تخریب بعدی از مسیر درست خود خارج و به شکست بینجامد.

یك شیوه ممکن برای خنثی سازی که قبلاً نیز بدان اشاره شد، و خود دارای مزایا و نقاط ضعفی هم بود، ایجاد رابطه با افسران اطلاعاتی و منحرف ساختن آنان از طریق جاسوسان دوجانبه تحت کنترل است. انگلیس این کار را در مورد آلمانها در جنگ جهانی دوم انجام داد و ظاهراً کوبایی‌ها با انتخاب همین روش،

آمریکایی‌ها را در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ فریفتند. البته این نوع اقدام نیازمند داشتن صبر، منابع و مقدار زیادی مهارت است. برای مثال، کوبایی‌ها توانستند بیشتر افسران اطلاعاتی و جاسوسان آمریکایی را که علیه آنها مشغول به فعالیت بودند، دستگیر، اعدام و یا اخراج کنند. درواقع، برای انجام این کارها، توجیهات خوب و مستدلی داشتند. افشاگری می‌توانست نشان دهد که سرویسهای ضداطلاعاتی آنان چقدر کارآمد بودند و همین امر، سرویسهای خارجی را دلسرد می‌ساخت و رهبران آنها را به صورت افراد نالایق تصویر می‌کرد. بعلاوه، هشداری برای دیگر تابعین کشور به حساب می‌آمد که به کار برای سرویسهای خارجی وسوسه نشوند. نظر مخالف این، حاکی است که وجود این معما در طول سالها که این جاسوسان هنوز هم مؤثر و مفید هستند، ایجاب می‌کند که مهارت زیادی به کار برده شود.

انگلیس از سانسور زمان جنگ و تعلیق اصول معمول دمکراتیك در زمان بحران، استفاده نمود. اطلاعات نادرستی که آنان دراختیار آلمانهای نازی می‌گذاشتند، آنقدر خوب و دقیق بودند که هیچ شکی را برنمی‌انگیخت و درعین حال آنقدر بی‌ضرر بودند که تلاشهای جنگی انگلیس را به هیچ طریق به مخاطره نمی‌انداخت.

انگلیس و بعدها کوبا هم ناگزیر شدند تا منابع خود را ماهرانه کنترل کنند و اطمینان حاصل نمایند که هیچ نفوذ و یا انشعابی از سرویسشان وجود ندارد که موجب نابودی عملیات بزرگ آنها گردد.

با این وجود، راههای دشوارتری هم برای خنثی‌سازی اقدامات یك سرویس خارجی وجود دارد؛ که اعم از وارد ساختن جاسوسانی به درون سرویس، استخدام افسران اطلاعاتی خارجی آن، یا بوجود آوردن اسباب انشعاب برخی از عناصر آنها از سرویس متبوعشان می‌باشد.

سرویس داخلی از جزئیات عملیات بزرگ سرویس خارجی مطلع

می گردد و درعین حال بذر نارضایتی را در دل آنها می کارد، تا آنجا که سرویس خارجی نسبت به هدف و توانایی خود شك می کند و از درون می‌پاشد. ممکن است تمامی این روشها جدای از سرویس خارجی و داخلی تأثیرات برعکسی بر سیستم سیاسی حکومت برجا گذارد.

یکی از این روشها، به کنترل درآوردن یك افسر اطلاعاتی است. این شخص چه گناه تغییر جناح و سرویس اطلاعاتی خود را داشته و چه مرتکب آن نشده باشد، بناچار برای سرویس خود فرد خائنی به حساب می آید. این عمل به طرق گوناگونی انجام می‌پذیرد: یکی از آن راهها، حواله کردن پول به حساب بانکی اوست، دیگر، فرستادن پیغامهایی از سوی یك سرویس خارجی برای وی، طوری که به نظر آید او یك رابط سری بسیار قدیمی آنهاست.

راه دیگر، ایجاد شرایطی است که منجر به ارتداد و گسستن او از سرویس متبوعش شود. این راهها ممکن است بیش از تجربه افسر اطلاعاتی آسیب وارد کند. ممکن است سرویس او انرژی قابل ملاحظه‌ای صرف تجدید تمامی اقدامات و ترتیبات امنیتی کند که آن افسر اطلاعاتی احتمالاً به صورت محرمانه از آنها باخبر بوده است. اگر کسی بتواند حقیقتاً و به‌طور همزمان افسران اطلاعاتی یك سرویس خارجی را پس از استخدام، کنترل کرده و یا اقداماتشان را نابود سازد، تأثیر آن سرویس به مقدار قابل ملاحظه‌تری از بین خواهد رفت. و در بین دیگر راهها، این روشها از سوی ایالات متحده و سرویسهای دیگر برای مختل کردن سرویس اطلاعاتی رومانی در سالهای دهه ۱۹۷۰ به کار گرفته شدند.

نخست، موفقیت‌های اطلاعاتی غربی‌ها علیه اقدامات رومانیایی‌ها، اصول اعتقادی درون سرویس آنها را تضعیف نمود که منجر به وارد آمدن فشاری از سوی رهبر حزب کمونیست، «نیکلای چائوشسکو» برای ایجاد تغییر شد. تحولی انجام نشد و بنابراین ما در سال ۱۹۷۸ دیدیم که «ایوان پاسپا»، معاون اول و نیز مدیر اجرایی سرویس رومانی، مرتد شد و از آنها گسست. در سپتامبر همان سال،

نشریات غربی و منابع دیپلماتیك در بخارست گزارش کردند که ارتداد ژنرال «پاسپا» - که شاید بلندمرتبه‌ترین افسر اطلاعاتی بود که تا آن زمان از ایده خود برگشته بود - موجب برپایی بزرگترین هرج و مرج سیاسی در رومانی پس از جنگ گردیده است.

سپس، شورای وزرای حاکم، منحل شد، بیست و دو فرستاده و کنسول تغییر کردند و بیش از دوازده افسر بلندپایه امنیتی دستگیر گردیدند؛ درحالی که بیش از چندصدنفر بسادگی در جنجال شورش از نظرها ناپدید گشتند... در اکتبر سال ۱۹۷۸ زمانی که افسرانی از «واحد اطلاع‌رسانی رومانی» به‌وسیلهٔ سرویسهای ضداطلاعاتی غربی‌ها تحت بازرسی و تحقیق بودند، بخارست به صورت تمام و کمال دست به اقدامی خشن زد که هدفش خارجی کردن اکثر افسران قانونی و غیرقانونی «واحد اطلاع‌رسانی رومانی» بود و بخارست آشکارا می‌خواست از گرفتاریهای جهانی دیگر که دست و پایش را می‌بست، دوری گزینند.

بعضی از آنان آزادی را برگزیدند و سپس بقیه آنها در آنجا گزارش کردند که تنها چند ساعت پس از ناپدید شدن «پاسپا»، «واحد اطلاع‌رسانی رومانی» دچار حالتی از سردرگمی ناامیدکننده شد و از هم‌پاشیدگی آن به سرعت آغاز گردید.[۶۳]

شاید «پاسپا»، محوری نبوده که برداشته شدنش موجب سقوط «واحد اطلاع‌رسانی رومانی» شد. احتمالاً سرویسهای غربی، جاسوسان دوجانبه‌ای استخدام کرده و برای پیش رفتن کار و رسیدن به هدفشان تکنیك‌های ضداطلاعاتی تجاوزکارانه‌ای به کار بسته بودند.

نتیجه‌ای که «پاسپا» ادعا می‌کند این است که: «کمیسیونهای تحقیقاتی متعدد که همگی تحت رهبری «النا» (همسر نیکلای چائوشسکو) بودند، شروع به منحل کردن «واحد اطلاع‌رسانی رومانی» و پرسنل آن کردند. تا پایان همان سال، «النا» این واحد را منحل کرده بود و بنای سازمان جدید دیگری را بر خاکسترهای آن واحد، آغاز می‌کرد.»

این سازمان جدید در روند جمع آوری اخبار موفقیت آمیز سابق رومانیایی‌ها و اقدامات فعال ایشان، توقفی ایجاد کرد و درون دولت آنها اغتشاشی برپا نمود که تا سالها یعنی سقوط «چائوشسکو» در سال ۱۹۸۹ ادامه داشت.

به طور خلاصه، ریشه‌های نابودی سرویس اطلاعاتی رومانی ـ که محوری حیاتی در کل سیستم سیاسی آن بود ـ به طور دقیق در نوع ضدجاسوسی حمایت شده یا همان «دفاع تهاجمی» است. این پدیده نشان می‌دهد که فواید استراتژیك ضدجاسوسی چگونه می‌تواند به گونه‌ای مهم و تعیین کننده، اهداف امنیتی یك کشور را تأمین نماید.

فریبکاری و ضدجاسوسی تهاجمی

ضدجاسوسی علاوه بر موارد فوق، به اداره و کنترل ذهنیت‌های یك سرویس خارجی کمك می‌نماید. «کنترل ذهنیت» یك تصمیم سیاسی است.

سران حاکم کشور حق انتخاب استفاده از سرویس اطلاعاتی و ضداطلاعاتی خود را برای تقویت ایده خاصی که می‌خواهند از سیاست داخلی و خارجی خود در ذهن خارجیان به وجود آید، دارند. چنین انتخابی مستلزم تصمیمی است که بر آن اساس بخشی از بوروکراسی اطلاعاتی به کار گرفته می‌شود. از جمله؛ اجزاء وابسته به عملیات مخفی یا پرسنل ضدجاسوسی.

برای مثال، ممکن است بخواهند ایده‌ای صحیح و یا برعکس اساساً کذب ـ فریب آمیز ـ ارائه کنند. در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، مثلاً «میخائیل گورباچف» از کل دستگاه اقدامات فعال «کا. گ. ب» جهت تقویت ذهنیتی بین غربی‌ها استفاده کرد که حاکی از وجود مشکل وحشتناکی در کشور روسیه بود و آنها را بسادگی وادار به پاسخگویی به کمك‌خواهی خود نمود و حمایت و کمك‌های اقتصادی ایشان را در مقابل ملی گرایان در کنار خود حفظ کرد.

به نظر می‌آید این ایده اساساً صحیح باشد؛ و احتمالاً بیش از حدی که گورباچف درك می‌کرد و البته بیش از آنچه که وی می‌خواست. اقدامات فعال

«کا. گ. ب» تا حد قابل ملاحظه‌ای صرف تقویت و بزرگ کردن این فکر می‌شد و اساساً غرب نسبت به گورباچف جانبدارتر است تا پیشینیان او. [۶۴]

همچنین برخی کشورهای تندرو در خاورمیانه در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ از عملیات مخفی برای تقویت ایده‌ای که بوی میانه‌روی می‌داد و نیز گروههای سرسخت آنان استفاده می‌کردند و ایالات متحده می‌توانست از طریق بازوهای «فروش کالا» و «کمک‌های اقتصادی» به میانه‌روها اختیار دهد و بعلاوه، با تحت فشار قرار دادن فلسطینیان و گروههای لبنانی طرفدار آنان از جانب اسرائیل، دست آنها را باز می‌گذارد. وقتی رئیس کشوری قصد کنترل تفکرات و رفتار دولتهای خارجی را می‌کند، این تصمیم باید بخشی از کل سیاست خارجی باشد. آژانسهای اطلاعاتی معمولاً در مقام اعطای اجازه به این نوع نقشه‌ها به‌صورت یک جانبه هستند؛ زیرا ملاحظات اطلاعاتی بسیار زیادی را دربرمی‌گیرد و اجرای آن احتمالاً نه تنها شامل ضدجاسوسی، بلکه دیگر بخش‌های دولت می‌گردند. حتی در فقدان یک استراتژی بزرگ، یک نخست‌وزیر یا رئیس جمهور قادر بود تصمیم بگیرد، در مورد نبود استراتژی یا جوانب محدودتر سیاست و قابلیت‌های دولت خود، در افکار خارجیان نفوذ کند.

وقتی قصد کنترل و نفوذ یا فریب طرف مقابل در بین باشد، گروه دست‌اندرکار اجرای نقشه باید کوچک بوده و اختیار هماهنگ‌سازی فعالیت‌ها با دیگر سازمانهای ضروری در کار اجرا را داشته باشد.

همان‌طور که تجربه انگلیس در جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد، برای فریبکاری، امنیت جوهرهٔ کار است.

انگلیس یک واحد کوچک طراحی و هماهنگی فریبکاری امن تشکیل داد که در بیشتر طول جنگ به عنوان «بخش کنترل لندن» شناخته می‌شد و مقر آن در یک انبار زیرزمینی در «وست مینستر» بود. این بخش شامل پرسنل اطلاعاتی و غیراطلاعاتی می‌شد که اجرای برنامه‌های مصوب چرچیل را طراحی و هماهنگ

می‌ساختند. «ام آی شش» که مسئول فوق جاسوسی از طریق نیروی انسانی و ضدجاسوسی خارجی بود، به همراهی «ام آی پنج» درگیر شبکه جاسوسان دوجانبه متشکل از جاسوسان دستگیر شده آلمانی، و در عین حال مسئول امنیت در انگلیس بود. اطلاعات ارتش و دیگر آژانسها همچون شاخه اجرایی جنگ سیاسی، مشغول ارسال اکاذیب و درهم آمیختن اخبار راست و دروغ و پیام‌هایی برای فریب نازیها بودند که غالباً «ام آی پنج» و «ام آی شش» جهت اجرا ترتیب می‌دادند.[۶۵]

در یک نظام دمکراسی، خصوصاً در زمان صلح، فریبکاران نمی‌توانند رأی‌دهندگان و قانونگذاران کشور خود را در مورد سیاست، عمداً یا سهواً فریب دهند. نامزدهای انتخاباتی برای انتخاب بررسی می‌شوند و رأی دهندگان باید در مقام درك اهداف کلی یا جهت گیری کلی سیاست کشور و اهداف و توانمندیهای رقبای کشور خود باشند.

چون دولتهای دمکراتیك نمی‌توانند اتباع کشور خود را گمراه سازند، بنابراین درصدد گمراه ساختن رقبا می‌افتند و این فریب باید نخست از طریق کانالهای جاسوسی محرمانه صورت پذیرد. در شرایط عادی صلح، یك دولت دمکراتیك نمی‌تواند عمداً داستانهای دروغین را در رسانه‌های خارجی وارد سازد، زیرا ممکن است توسط رسانه‌های داخلی هم برداشت شود و این داستانها در آن صورت می‌توانند به درون کشور بازتاب داشته و از سوی رهبران و سیاستمداران داخلیِ فریب‌خورده مورد مطالعه قرار گیرند. ولی همیشه شرایطی وجود دارد که می‌توان به رهبران خارجی آمیزه‌ای از اطلاعات درست و غلط را از طریق مجراهای اطلاعاتی داد، بدون آنکه چنین خطری پیش آید.

فریبکاری، مستلزم طراحی و اجرای خلاّقانه است. مدیران خوش‌فکر تمایل دارند جزو افرادی نباشند که در دام فرهنگ معمول یك بوروکراسی بزرگ گرفتار می‌آیند.

به نظر می‌آمد بررسی‌های «فریبکاری موفق» و استدلالهای اولیه نشان

می‌دهند که بهتر است آماتورهای خارج از سیستم را برای امور فریبکاری های خاص به کار گیریم - همان‌طور که انگلیس در طول جنگ جهانی دوم چنین کرد - تا آنکه منحصراً به افسران اطلاعاتی حرفه‌ای تکیه داشته باشیم. آنها هرکس که باشند، مدیران فهیم بناچار باید در خصوص جهان‌بینی آنان مطالب زیادی بدانند؛ دربارهٔ کسانی که قصد کنترل و نفوذ در ایشان را دارند و آنهایی که باید تمایلات منفی‌شان را برای انجام فریبکاریهای مشخصی بشناسند. شناخت تعصبات افراد موردنظر، کار اصلی و عمده واحد جمع‌آوری اخبار صحیح و تحلیل می‌باشد. بهره‌برداری از این اطلاعات، کار عوامل ضدجاسوسی و متخصصان عملیات مخفی است.

کارشناسان ضداطلاعات آماده‌ترین افرادی هستند که می‌دانند سرویس اطلاعاتی چگونه و چه چیزهایی را می‌بیند و می‌شنود. بنابراین، آنها در موقعیت ممتازی برای کار و ارسال پیام‌های برگزیده خاصی هستند که می‌توانند با حداکثر تأثیر فرستاده شوند. قابلیت‌های جمع‌آوری اخبار و توانائی‌های تحلیلی سرویس مورد هدف باید طوری درك شوند که در واقع سرویس مورد نظر، خود، پیام‌ها را گرفته و آن را موثق و قابل اطمینان بداند. هدف موردنظر با چه سرعت فنی منطبق می‌شود؟ علایق جاسوسان آن کدامند و چگونه می‌توان آنها را به سوی موضوعات درست جهت داد؟

مورد بعد، ضداطلاعات است که با کار مشترك همراه واحد جمع‌آوری اخبار موثق و واحد تحلیل، تعیین می‌کند که هدف چطور به پیام طراحی شده، پاسخ می‌دهد؟ آیا این واحد قادر است بخوبی نسبت به تعصبات «هدف» ایفای نقش کند؟ این کانال «بازده» است. دلیل آنکه انگلیس در طی جنگ جهانی دوم آنقدر موفق بود، این است که گیرندگان «اُلترا» برای آنها این امکان را فراهم می‌آورند که بدانند چطور نازیها پیامهای دروغین انگلیس را باور می‌کردند؟ اگر پیامهای راست از آن طریق ارسال نمی‌شدند، می‌توانستند آنها را مجدداً بفرستند یا بلافاصله اطمینان

پیدا کنند که این اخبار مورد توجه آلمانها قرار گرفته و موثق دانسته شده‌اند. نهایتاً اینکه، «فریبکاری موفق» نیازمند عوامل اجرایی مجرب برای ارسال پیامها است. این پرسنل که ممکن است با شاخه عملیات مخفی یك سرویس اطلاعاتی، شاخه ضداطلاعات یا بخش دیگری از دولت کار کنند، همردیف افراد مخالفی هستند که قادرند در اهداف آنها نفوذ و آنها را کنترل کنند. انگلستان همین کار را در جنگ جهانی دوم طی یك رشته عملیات با نام «مینس مینت» انجام داد. آنها فردی را خلق کردند که هرگز وجود خارجی نداشت. او ظاهراً «میجر مارتین»، یك سرباز نیروی دریایی بود که در سال ۱۹۴۳ طرحهای فوق محرمانه حملات را برای نیروهای متفق مستقر در یونان می‌برد. در حقیقت، متفقین برنامه پیاده شدن در ناحیه مدیترانه مرکزی یعنی «سیسیل» را داشتند. یك زیردریایی انگلیسی جسد مردی را که ملبس به یونیفورم نیروی دریایی بود، به ساحل اسپانیا انداخت. با توجه به آنکه می‌دانست آب او را به ساحل برده و پلیس اسپانیا مدارك جعلی او را برای آلمانها می‌فرستد. انگلیس با استراق سمع و کنترل ارتباطات مخابراتی آلمانها، اطمینان یافت که آلمانها به دام این نیرنگ افتاده‌اند. این فقط یکی از ضرباتی بود که انگلیس برای گمراه ساختن آلمانها در طول جنگ جهانی دوم وارد آورد.[۶۶]

جاسوسی صحیح

ضداطلاعات، نیرویی دارد که می‌تواند در جاسوسی صحیح و درست، شرکت ارزشمندی داشته باشد. چون ضداطلاعات در سرویسهای اطلاعاتی متخاصم نفوذ می‌کند، مدیران آن قادرند از منابع فنی و انسانی محرمانه آنها در سراسر دنیا برای استفاده در برنامه‌ریزیهای استراتژیك و دفاعی و نیز در موقعیت‌های بحرانی بهره ببرند. ایالات متحده وقتی اخبار حمله به بندر «پرل هاربور» را که محتمل بود، نادیده گرفت، در این زمینه شکست خورد.

به هنگام بحران، منابع ضداطلاعات می‌توانند هر خبر احتمالاً مربوطی را گزارش کنند. مثلاً آنها می‌توانند از جاسوسان خود در سرویسهای خارجی بپرسند

که آیا سرویسهای خارجی به آنها کار خاصی را واگذار کرده‌اند یا اینکه دوستان و خویشاوندانشان آنها که در محل بخوبی استقرار یافته‌اند، چشم انداز خاصی از بحران دارند یا خیر؟ همچنین منابع ضداطلاعات به‌صورت معمول برای کمک به تحلیل گران موثق و عواملی که در پی یافتن چشم‌اندازی از فعالیت‌ها، اولویتها و نظم فکری دولتها و گروههای خارجی هستند، مشغول کار هستند.

اداره یك سیستم به گونه‌ای که ضداطلاعات بتواند برای جاسوسی درست و صحیح به کار رود، کار ساده‌ای نیست. از سویی، مدیران ضداطلاعات می‌خواهند برای سیاستگذاران مفید باشند و به‌عنوان محور و نقطه اتکاء مهم مجموع تلاشهای اطلاعاتی قلمداد شوند. و از سویی دیگر، می‌دانند که کار اصلی‌شان جاسوسی صحیح نیست، بلکه خنثی‌سازی و نابودی سرویسهای مخالف و متخاصم است. آنها به استفاده از ضداطلاعات در جاسوسی درست به شکلی وارونه و شاید بسیار پیچیده می‌نگرند. این نگاه، زمان، نیروی انسانی و پول را از مأموریت اصلی منحرف ساخته و به سویی دیگر می کشاند. گردآورندگان اخبار ضداطلاعات و تحلیل گران باید برای احتیاجات واقعی آموزش دیده، آگاه و انگیزه‌دار شوند. بعلاوه، برای پخش وسیع‌تر اخبار بدست آمده از منابع ضداطلاعات، احتمال بیشتری می‌رود که منبع اصلی خود اخبار را منتشر کند.

بخش توزیع اخبار، برای ایجاد توازن بین انگیزه‌های موازی با هم، مدیریت سطح بالا و درجه یکی را اعمال می‌نماید تا آنجا که اطمینان حاصل شود منابع ضداطلاعات به جای آنکه برای اهداف محدود مورد استفاده قرار گیرند، کاملاً در جهت منافع ملی به کار می‌روند.

بنابراین، ضداطلاعات یك وسیله استراتژیك موجود کشورهاست تا با آن از خود حفاظت کرده و در جدال کسب قدرت، ثروت و نفوذ، منافع خود را رشد دهند.

تحلیل گران از امکانات سیاسی ضداطلاعات و عملیات دفاعی و تهاجمی آن پشتیبانی می کنند. واحد تحلیل، عوامل اجرایی ضدجاسوسی ارتش و

آژانسهای اطلاعاتی را هدایت می کند تا آنکه کارشان با وجود نعمت‌ها و فرصتها، نیمه کاره باقی نماند ـ و تلاشهای سخت و طاقت‌فرسای آنها همچون تقلایی برای پیدا کردن سوزنی در تلی از کاه نباشد. از برخی جهات، «تحلیل»، ارباب ضداطلاعات است. «تحلیل»، تلاشهای هر روزه دولتهای خارجی را برای نفوذ و کنترل دیگران، یا سرقت اسرار محرمانه و تکنولوژی، و خنثی‌سازی اقدامات جاسوسی، توجیه و تبیین می کند. به علاوه، «تحلیل»، یك جزء مهم اقدام عوامل ضداطلاعات و سومین گردآورنده موثق اخبار است که این کارها را در مورد دولت خارجی اعمال می کند.

جمع آوری اخبار ضدجاسوسی به‌وسیلهٔ مدیران ضداطلاعات که از روابط آشکار، فنی و انسانی واحد گردآوری اطلاعات بهره‌مند می گردند، به بهترین نحو انجام می‌شود. در واحد جمع آوری اخبار موثق، منابع علنی می توانند عوامل فنی و انسانی را هدایت نمایند. و یا عوامل فنی و انسانی می‌توانند جمع آوری علنی اخبار را تقویت کنند. گردآورندگان اخبار واحد ضداطلاعات بیش از همردیفان اطلاعاتی خود، توانایی‌های یکدیگر را تحسین می کنند و در خصوص اهداف مناسب امنیتی و در اختیار گذاردن امکانات ضداطلاعاتی خود برای دیگران بسیار محتاط می‌باشند. بجز مواردی که مستقیماً با یك جاسوس در دولتی خارجی سروکار دارند، که با سرویس‌های غیرقانونی با احتیاط کمتری وارد شراکت می‌شوند، در آن صورت، فرصتها می توانند ثمره جمع آوری اخبار گوناگون از منابع مختلف را که اغلب از بین می‌رفتند، با هم آمیخته و حفظ کنند. موانع بر محرکها غالب می‌شوند و اما حاصل نهایی کار ضد اطلاعات، محافظت در مقابل خارجیان و نفوذ در بین آنان در راستای اهداف ملی است. همه به ضداطلاعات این گونه نمی‌نگرند. مثلاً گردآورندگان اخبار موثق و عوامل عملیات مخفی ممکن است «امنیت» را موردی ناچیز و مانع کار پلیس بپندارند. کارشناسان مسائل امنیتی کار خود را حیاتی می‌دانند و می‌خواهند بر عموم کارهای سیستم اطلاعاتی نوعی

تحکم داشته باشند؛ بهتر است این نظر به گزارشهای جاسوسان راه پیدا نکند و به اقدامات خطرناك اجازه داده نشود تا امنیت به مخاطره نیفتد. به بیان دیگر، کارشناسان مسائل امنیتی، حفظ امنیت منابع و عملیات را هدف غایی کار اطلاعاتی می‌دانند.

یك راه‌حل خوش‌بینانه در دل این نظر نهفته است. فقدان امنیت اگر موجب نفوذ و اعمال کنترل خارجیان شود، باقی کار اطلاعاتی را خنثی می‌سازد. اما مجموعه امنیت با محدود سازی امکان دسترسی به جمع‌آوری اطلاعات موثق، تحلیل‌ها و اقدامات مؤثر، مانع عوامل اطلاعاتی به‌شمار می‌آیند. امنیت یك ضرورت است، ولی شرط کافی ضدجاسوسی نیست.

اقدام‌های متقابل می‌توانند مهم باشند، ولی به خودی خود کافی نیستند. هدف‌گیری و خنثی‌سازی تکنیك‌های خاصی از سرویسهای اطلاعاتی خارجی، یك لایه محافظتی دیگر بر روی سیستم امنیتی ایجاد می‌کند و این سیستم را متفاوت می‌سازد. ولی فعالیت ضدجاسوسی غالباً به‌عنوان یك اقدام اضافی تلقی می‌شود، خصوصاً زمانی که یك توطئه جاسوسی وجود داشته و از سیاستمداران خواسته شود که کاری را انجام دهند یا هنگامی که منابع اضافی در دسترس بوده باشند. این قانون معمولاً از حمایتهای مؤسسات برخوردار است و زمانی که هیچ توطئه جاسوسی وجود نداشته و منابع محدود باشند، این اولین دستاویز ممکن خواهد بود.

در مقابل، آنچه به نام «ضدجاسوسی» معروف است، بشدت تعقیب شده و سرویس خارجی را چه در قلمرو نیروی انسانی و چه در زمینه فنی خنثی می‌سازند و اغلب سوژه‌های هیجان‌انگیز داستانها و فیلم‌های جاسوسی هستند. بدبختانه، کار معمول ضدجاسوسی در هنگامه صلح و داخل دمکراسی‌ها نیست. معدود دست‌اندرکاران ضداطلاعات، فرصت رشد و اجرای طرحهای خنثی‌سازی کل یك سرویس را چه در یك منطقه و چه در کل دنیا به‌دست خواهند آورد. از جانب

رأس واحد ضدجاسوسی، برای انجام اموری بیش از دستگیری جاسوسان یا تعقیب عوامل جاسوس دوجانبه، دیدگاه، رهبری، تعهد، دانش و شکیبایی کافی وجود دارد. تخریب، خنثی‌سازی یا نفوذ در یك سرویس خارجی، معمولاً تحسین عوامل عادی ضداطلاعات و یا حتی رضایت کوتاه مدت افراد عادی را هم در پی نداشته، ولی این واحدها سالهای سال به‌دنبال وظیفه خود بوده‌اند.

جانشینان رهبران ضداطلاعات که حمله تجزیه‌طلبانه‌ای را طراحی و اجرا می کنند، احتمالاً درصدد کسب اعتبار هستند. با این وجود، این مأموریت آنهاست، یعنی شناخت کل تهدید سرویس اطلاعاتی خارجی، به جای درك بخشهایی از آن و بهره بردن از این دانش جهت رخنه در دل عوامل اطلاعاتی خارجی به‌منظور کسب امتیاز. این نفوذ در دولتهای خارجی، کم و بیش تصورات درست را تقویت نموده و یا ایده‌های نادرستی را پدید می آورد که تنها وظیفه «ضدجاسوسی» نیست. برحسب رسوم جاری، اهداف ضداطلاعات سرویسهای مخالف هستند، ولی بخشهای دیگر دولت جزو آنها نمی‌باشند.

«ضداطلاعات» می تواند در روند نفوذ و کنترل، نقش مهمی را ایفا کند. خصوصاً در دمکراسی‌ها، وقتی جهت نفوذ در فکر خارجیان از کانالهای اطلاعاتی علنی استفاده می‌شود، باید واحد «ضداطلاعات» تحت فشار قرار گیرد، مبادا که دیدگاههای سیاسی داخلی آلوده شوند.

نهایتاً اگر اعمال ضدجاسوسی بدرستی انجام پذیرند، می تواند مستقیماً در واحد جمع آوری اخبار موثق، تحلیل و عملیات مخفی وارد شده و عمل کند. مراکز ضداطلاعات که به طرز فکر رهبران خارجی دسترسی دارند و نقاط قوت و ضعف جوامع خارجی را می‌شناسند، منحصربفرد و باارزش هستند. ضداطلاعات در تمامی جوانب خود، برای هماهنگی که لازمهٔ یك کار اطلاعاتی درجه یك است، اساسی و مهم می‌باشد.

فصل ششم

به دنبال جاسوسی مؤثر

نقش های متفاوت

همانطور که در فصول قبلی اشاره شد، بین ضداطلاعات ایده آل و عملیات مخفی ایده آل، و اینکه هر دو چگونه توسط ایالات متحده به کار رفته اند، تفاوتی کلی وجود دارد. البته این، امری تعجب آور نیست. دولتی که در حکومتش، تئوری و عمل کاملاً با هم هماهنگی داشته باشد، نادر است. ولی توضیح این تفاوت فاحش خاص چگونه است؟ چرا «ضداطلاعات» و «عملیات مخفی» آمریکا دارای اشکال ویژهٔ این چنینی هستند؟ آیا نزدیك شدن فاصلهٔ بین آن دو و استفاده از این دو عنصر اطلاعاتی به گونه ای مؤثر تر در راستای منافع ملی، ممکن است؟

بعضی شرایط، نظمی می آفرینند که در آن شکل و اعمال اطلاعاتی و چگونگی انجام آن در هر زمانی از تاریخ یك کشور، تعیین می شوند. حداقل در ایفای نقش، بین آنها، چهار تفاوت عمده وجود دارد: اول، تفاوت در مشی مدرنیزه سازی و نوآوریهای تکنولوژیکی، دوم، اختلاف در ساختار دولتی و

فرهنگ بوروکراتیك، سوم، اختلاف در شناخت شرایط سیاسی و چهارم، تفاوت در ماهیت رژیم.

گاهی این تفاوتها در کوتاه‌مدت سوژه‌ای برای نفوذ افرادی می‌شوند که این نفوذ بیش از چندین سال دوام می‌یابد. واحدهای دیگر آنقدرها مسئول تغییرات کوتاه‌مدت نیستند.

روش مدرنیزه‌سازی و نوآوریهای تکنولوژیکی

اولین تفاوت، در روند مدرن‌سازی و نوآوریهای تکنولوژیکی است. این مدرن‌سازی، یا افزایش سطح کنترل طبیعت و رشد سطح همکاری، منجر به نوآوریهای تکنولوژیکی مختلفی می گردد که موجب ارتقاء توانائی‌های نظامی، اقتصادی و اطلاعاتی می‌شوند. با توجه به بحث‌هایی که در طول دورهٔ محدود مدرن‌سازی در گرفته است، نیاز کمتری به اقدامات اطلاعاتی وجود دارد و این مسأله در مورد اطلاع‌رسانی نظامی کاملاً صحیح است. بهرحال، زمانی که پیشرفتهای جدیدی در عرصهٔ تسلیحات جنگی به‌وجود می آیند، نیاز به کار اطلاعاتی در این زمینه‌ها و نیز کارشناسانی که اهمیت آن را درك نمایند، به‌وجود خواهند آمد.

در قرن نوزدهم، در این خصوص چه اتفاقی روی داد که نشانگر این نکته بود؟ با انقلاب صنعتی و جنگ‌های انقلاب فرانسه، تحولی در مسائل نظامی رخ داد و امپراتوری فرانسه نیاز به اطلاعاتی از سلاحهای خارجی، تاکتیك‌ها و تکنولوژیهای حاکم را درك کرده و گسترش داد. هم فرستادگان و سفرا باید در این موضوعات، متخصص شوند و هم به احتمال قوی تر، متخصصان باید مجهز گردند.

تا اواسط قرن نوزدهم، اکثر دولتهای اروپایی ضرورت حضور کارشناسان نظامی در کارها و مأموریتهای خارجی دیپلماتیك را درك کردند و تا اواخر همان قرن، بیشتر آنان سازمانهای اطلاعاتی ـ نظامی دائمی را تأسیس نمودند.

طی روند مدرن‌سازی که در حین تغییر قرن سرعت یافت، ارتش

کشورهای مختلف نیز شروع به ارتقاء وسایل خاص جمع آوری اخبار کردند. وقتی قدرت برتر فیزیك و چشم‌انداز الکترومغناطیس رشد کرد، دامنه شناخت و کشف بشر از نیروی اسب و فراز تپه‌ای کوچك، به اوج آسمان و نیروی بالن و سپس هواپیما و نهایتاً به فضا کشید. دیگر استراق سمع فقط از طریق شنود اتاق جنبی یا به وسیلهٔ دادن رشوه به فرستاده‌ها و پیك‌ها و یا گرفتن علایم الکترونیکی از هوا و فضا اعمال نمی‌شود.

برای تحلیل و استفاده از این اخبار محرمانه با این روشهای جدید جمع آوری اطلاعات، خیل عظیمی از حرفه‌ای‌ها گردهم آمده بودند. روش‌های فرعی امنیت فنی نیز برای حفاظت و شناسایی نیروها، مطالب، موضوعات و ارتباطات، در برابر ابداعاتِ واحد جمع آوری اخبار دشمنان به وجود آمد. غیرقابل پیش‌بینی نبود که این مسأله به نوبه و در پی خود، ظهور متخصصانی را در پی داشت که نقش آنها، افشاء و خنثی‌سازی اقدامات امنیتی رقبا و دشمنان بود.

این گرایش‌ها، خصوصاً طی دوره جنگ سرد، بشدت تحت تأثیر دستگاه اطلاعاتی ایالات متحده بود. تلاش برای جمع آوری اطلاعات در مورد «اهداف دشوار» که آن‌سوی «دیواری آهنین» قرار داشتند، نتیجهٔ پیشرفتهای قابل ملاحظه و سریع در زمینه جمع آوری فنی اطلاعات و نیز پیشرفتهایی در خصوص ابزار تعیین نوع و تطبیق و تحلیل انبوهی از اخبار بود. آمریکائیان با استفاده از کامپیوترها در عصر مدرنیزاسیون برای کشف رمز از طریق تجسس‌های ماهواره‌ای بی‌اندازه منتفع گشته‌اند.

مدرنیزاسیون هم به نوبه خود در تعیین ساختار دستگاه اطلاعاتی آمریکا و بهای داده شده به جوانب خاصی از کار اطلاعاتی، نقش عمده‌ای ایفا کرده است.[۱] بخصوص در زمینه جمع آوری اطلاعات و هزینه‌های ضدجاسوسی، پیشرفتهای سریع و گرانقیمتی انجام شده است.

به رغم آنکه، روشهای تکراری سیستم‌های جمع آوری فنی اخبار آمریکا،

توسط «کا. گ. ب» و «پلیس امنیتی روسیه» کشف گردیده، آمریکائیان هنوز هم مایلند به روش جمع آوری اطلاعات به‌عنوان یك تلاش نیمه علمی بنگرند که ضمن آن، اخبار از مسیری دور مانند تصاویر فضایی از طریق تلسکوپی جنجال برانگیز گرفته می‌شوند. گردآوری اطلاعات معمولاً در میان رقبایی دیده نمی‌شود که می‌دانند آمریکا چنین قابلیتی را دارا است و یا کسانی که مایلند وقت و پول خود را صرف تکذیب دسترسی به اخبار و یا فریب ما کنند.

آگاهی‌های روزافزون آمریکائیان در خصوص آنکه روسها، لیبیایی‌ها، عراقی‌ها و افراد کره شمالی چطور برنامه‌ها و فعالیت‌های سرّی خود را با موفقیت به اجرا می‌گذارند، با غرور ناشی از توانایی جمع آوری فنی اطلاعات و اخبار رو به نقصان گذارده است. موضوعات پیچیده، حقیقتی است که به رغم حضور فراگیر تکنولوژیهای قدرتمند حسابگرانه و پیشرفتهایی در زمینه توانمندی، تلاشهای بی‌حاصلی را صرف خود کرده و ما را به سوی ناتوانی می‌کشاند. خلاصه آنکه ممکن است در آینده، جامعه اطلاعاتی ایالات متحده قادر به دیدن و شنیدن بیشتر اخبار گردد، ولی از وقایع درك کمتری خواهد داشت.

این روند، با کاهش تعداد کشورهای سرسخت در سراسر دنیا که هدف آمریکا هستند، توأم گشته است و اگر بودجه اطلاعاتی تمام نشود، منجر به رکودی سخت خواهد شد و این نشان می‌دهد که جامعه اطلاعاتی آمریکا تأکید اندکی روی برنامه‌های جمع آوری فنی اخبار باارزش دارد و در نتیجه شاید مجبور به بازبینی توازنی گردد که بین سیستم جمع آوری اخبار و تحلیل از یك طرف و ضدجاسوسی از طرف دیگر وجود دارد.

اگر درسهای قابل تحسین شمرده شده در این بحث به گوش جان خریده و برنامه‌ریزی شوند، ممکن است جامعه اطلاعاتی آمریکا در درك امکانات و محدودیتهای توانمندی خود گام مؤثری برداشته و از شناخت پیچیده‌تری برخوردار گردد.

ساختار دولت و فرهنگ بوروکراتیک

این امر که آیا از تجارب اخیر در ایالات متحده، درسهای درستی گرفته شده یا خیر، نامعلوم است، و نهایتاً به آگاهی‌های رهبران اطلاعاتی آمریکا بستگی دارد که در فرهنگ و رفتار خود که پشت سنگر آهنین بوروکراسی قرار گرفته، تغییراتی به وجود آورند. بنابراین، ساختار دولت و فرهنگ بوروکراتیك در دومی خلاصه شده که منجر به تغییراتی در صورت سیستم اطلاعاتی می گردد. در عمل، اغلب، ابزار کار حرفه‌ای به جای مقام‌های رسمی برگزیده در دستان مدیران این سیستم بوروکراتیك است. مدیران نامبرده، رهبران لشگری از مستخدمان غیرنظامی هستند که مشروعیت قانونی، موضوع و مقررات اجرایی اختیارات سیاسی تعیین شده را تبیین نموده و تصمیمات سیاستگذاران را به مرحله اجرا در می آورند.

به نظر می آید دولت جدید نیازمند دسته‌ای از بوروکراسی‌های بزرگ است و هر بوروکراسی بزرگی به طور معمول در نگرش و انجام امور روش خاص خود را دارد. این واقعیت جامعه امنیتی و سرویسهای اطلاعاتی مسلح یا وزارت کار است.

به علاوه، یك بوروکراسی تحت تاثیر نیروی کشمکش‌های اجتناب‌ناپذیر بین شاخه‌های خود می‌باشد. یك بوروکرات متخصص ـ چه گردآورنده خبر باشد و چه تحلیل گر یا از عوامل دست‌اندرکار واحد ضداطلاعات ـ احتمالاً در نظر واحد خود کسی است که دیگران را در ابهام باقی می گذارد. هماهنگی ماهرانهٔ دورنماهای اطلاعاتی برعکس و خلاف واقع می تواند در مجموع منافع، منتج به توازن گردد و اگر خوب اعمال نشود، ممکن است منجر به بوروکراسی ناقصی شود که هزینه برخی از اجزای آن به دیگران تحمیل گردد.

بنابراین، بکارگیری، آموزش و ارتقاء پرسنل بر روی هر یك از مقررات محلی حاکم، تأثیر خواهند داشت.

اجزای مختلف جامعه اطلاعاتی آمریکا چگونه با یکدیگر روابط متقابل داشته‌اند؟ یك عامل مهم در تعیین نقشهای درون گروهی آنان، خصوصاً در حیطهٔ

فعالیتهای دولتی (که ماهیتاً کمتر به قوانین معمول سرویس داخلی و نگرش‌های جزئی محدود هستند)، رهبری قوی است. «ویلیام جی داناوان» در ترغیب رئیس‌جمهور برای غلبه بر یك ارتش قوی بوروکراسی موفق گردید و در نتیجه برای اولین بار در تاریخ آمریکا، یك سرویس اطلاعاتی با قابلیت‌های کامل به وجود آورد. گرچه رئیس‌جمهور «ترومن» بیشتر ساختارهای «داناوان» را در سال ۱۹۴۵ از بین برد، ولی با تأسیس «سیا» در سال ۱۹۴۷، آنها تجدید بنا گردیدند. نیروهای «دفتر خدمات استراتژیك»، خصوصاً «آلن وی دالس»، مدیر اطلاعات مرکزی در سالهای دهه ۱۹۵۰، کار خود را بر این اساس بنا نهاد. «دالس» و جانشینان بعدی او از گردآورندگان اخبار، عوامل ضداطلاعات و مجریان عملیات مخفی حمایت می‌کردند و می‌دانستند که اگر همیشه به صورت هماهنگ و مؤثر اقدام نکرده‌اند، لکن این ساختار هماهنگ کننده است. اگرچه ضداطلاعات هرگز در میان همردیفان خود اولین نبود ولی تابعی از عناصر دیگر نیز نمی‌شد.

با این وجود، گرایش‌های جنجال‌برانگیز مرکز گریزی که در «سیا» جمع شده و یکپارچه گشتند تا بر این ناهماهنگی‌ها غلبه کنند، در مجموع از بین نرفتند. تا دهه ۱۹۷۰، فشارهای بوروکراتیك درون آژانس با شکست اتفاق‌نظر سیاست خارجی و رهبری جدید «سیا» توأم شد و منجر به تغییرات مهمی در قدرت نسبی و روابط اجزاء «سیا» گردید. با استیلای «مدیریت اطلاعات مرکزی»، ضداطلاعات و عملیات مخفی اساساً دچار انحطاط اخلاقی گردید - برخی معتقد بودند که گردآوری اخبار از طریق نیروی انسانی نیز مبتلا به وضع مشابهی شده بود - در حالی که تحلیل و جمع‌آوری فنی اخبار بر امور مسلط می‌شد.

نگرشهای جنجال‌برانگیز اطلاعاتی که با دیگر اجزای جامعه اطلاعاتی - سیاسی عجین بود، این گرایش‌ها را تقویت می‌کردند. مقامهای وزارت خارجه و افسران سرویس خارجی مایل بودند که جامعه اطلاعاتی را در اصل گردآورنده خبر بدانند تا تحلیل‌ها یا اعمالی برای نفوذ در دیگر کشورها. آنها خود را اولین

تحلیل گران و مدیران مسائل خارجی کشور می دانستند بدون قابلیت جمع آوری محرمانه اخبار یا بدون داشتن یك بازوی عملیات مخفی و تنها با در اختیار داشتن یك شاخهٔ ضدجاسوسی، مقامات رسمی آژانس اطلاعاتی وزارت دفاع، دید کاملاً محدودی نسبت به کار اطلاعاتی داشتند.

به استثنای «اطلاع رسانی نظامی»، سرویس های جاسوسی ارتش، عوامل ضداطلاعات آنان که در سازمانها مستقر گشته بودند، همچون سرویس بازرسی، نیروی دریایی و دفتر تحقیقات نیروی هوایی که نقش اصلی شان اجرای قانون در ارتش بود، موجب تشدید دید محدود آژانس اطلاعاتی دفاعی نامبرده می شدند.

در طول دههٔ ۱۹۸۰، برخی تلاش ها جهت برگرداندن توازن پیشین در میان عوامل اطلاعاتی بود. بخصوص، توجه بیشتر و منابع زیادتری معطوف «ضدجاسوسی» و «عملیات مخفی» می گشت. ولی در کل، اصلاحات زیاد نبودند. عدم توجه مدیریت آژانس مرکزی اطلاعات و نبود حمایت حکومتهای متوالی و نظر اشتباه دو کمیته کنگره‌ای موجب توقف روند اصلاحات شد. تغییر دائمی اولویت های اطلاعاتی در ایالات متحده نیازمند رهبری بوروکراتیك ـ سیاسی صبور و درعین حال جسور خواهد بود. پیچیدگی هر کدام از این تلاشها، ناشی از ساختار جامعه اطلاعاتی ایالات متحده و روابط آن با سیستم سیاسی آمریکاست. یك دانشمند انگلیسی نوشته است که بخش های مهم درونی این سیستم نسبت به آژانس های مشابه در کشورهای دیگر، از کنترل سیاسی مستقیم، خارج و مستقل تر هستند. مثلاً «سیا» مانند سرویس مخفی انگلیس که بخشی از وزارت خارجه و ادارهٔ کشورهای مشترك المنافع بود، بخشی از وزارت خارجه نیست و نبوده است. بنابراین، ترکیب محضی از سازمانهای ایالات متحده از قبیل آژانس های متعدد، دفاتر و قسمت ها وجود دارد که به صورتهای گوناگون در گیر عمل هستند و حتی گاهی فعالیت هایشان با هم همسان می گردد. نتیجهٔ این وضع، فقدان همبستگی و گاه روشهای گیج کنندهٔ مسئولیت و ارتباط است.[۲]

تغییر روشهای دیرینهٔ بوروکراسی جاسوسی، در یك سیستم دمکراسی مانند آمریکا، بسیار دشوار است، و این دشواری نسبت به انجام تغییر دریك سیستم سیاسی پارلمانی با احزاب نسبتاً قوی که در بسیاری از کشورها وجود دارد، به مراتب بیشتر است. جامعه اطلاعاتی مدرن آمریکا با ۴۵ سال آموزش و تمرینات هر روزه، به بازوهای مختلف خود ویژگی‌های سیاسی حرفه‌ای خاصی بخشیده که بسادگی قابل تغییر نیستند. بجز ارتش آمریکا که بر اساس سنت به خواست فرمانپذیری از رهبران نظامی ارج می نهند ـ و با خودنمایی آن فرامین را اجرا می کنند ـ آژانس اطلاعاتی آمریکا اغلب به واقعیت وجودی خود و عدم وابستگی نسبی خود از سیاستگذاران می‌بالد.

در گذشته، این نگرش با توجه به این ایده که اجزای دستگاه اطلاعاتی خصوصاً «سیا» به عنوان «چشم‌ها و گوشهای اجرایی» کار می کنند تعدیل می‌شد روی هم رفته در بیشتر دوران تاریخ این کشور، اطلاع‌رسانی یك سیاست و بنوعی حفظ حکومت رئیس جمهوری و حق ویژهٔ او بوده است. از اواسط دههٔ ۱۹۷۰ وضع بدین منوال نبوده است.

اندیشهٔ نوظهور جدایی قدرتها، که اسکلت اصلی ساختار سیستم دولت بود، «جاسوسی» را بیشتر پیش چشم دادگاهها و شعبات قانونگذاری آورده است. در ایالات متحده، سیاست جاسوسی و حکومت بسیار شبیه حکومت و سیاست در دیگر مناطق دنیا و دولتهاست. در شرایط جدایی قدرتها، دنیای اطلاع‌رسانی ایالات متحده تحت قانون و قاعده در آمده است.

البته این مسأله بدان‌معناست که جامعه اطلاعاتی بیش از یك رئیس دارد. جامعهٔ فوق از یك کنترل ساده توسط شاخه‌ای دولتی محفوظ می‌ماند. این نقطه ضعفی قوی و بالقوه است. مگر آنکه اتفاق‌نظری روشن و قوی در مورد مسائل امنیت ملی در دوره پس از جنگ سرد وجود داشته باشد، که در آن صورت باز هم برای حکومت و کنگره توافق بر سر قابلیت‌های واحد عملیات مخفی و

ضداطلاعات و ضرورت دگرگونی اساسی و ارتقاء سطح آنها اگر غیرممکن نباشد، کاری بس دشوار است. چشم‌اندازهای مختلف نهادی و تعصب‌آمیز و مواد مورد بحث که قانون روز هستند، مانع تغییرات مهم در این زمینه‌های بخصوص هستند.

شناخت شرایط سیاسی

شناخت دولت از جامعه‌ای که در آن کار می کند، شکل متفاوت دیگری از جامعه اطلاعاتی است. چگونگی شناخت رهبران از شرایطی که با آن روبرو هستند، خواص مهمی برای اقدامهای اطلاعاتی دربر دارد. دولتهای مختلف، عناصر متفاوتی از سیستم اطلاع‌رسانی را به شیوه‌های گوناگون به کار می گیرند و به هریك ارزشهای متفاوتی می‌دهند.

البته امکان جنگ، اولین مسأله سیاسی است. کسانی که احساس خطر می کنند، بوضوح نسبت به دیگرانی که چنین احساسی ندارند، رفتار متفاوتی دارند.

از زمان انقلاب تا معاهده «وستفالیا» در سال ۱۶۸۴، پیکره اروپا با تیغ جنگ‌های مذهبی پاره پاره شده بودو در طول آن زمان هیچ نوع پیوستگی و یکپارچگی وجود نداشت. فرستادگان اروپایی کار اندکی می کردند، ولی شبکه‌های سرّی جاسوسی و نظارت ایجاد کردند. اختلاف و نزاع بین کشورهای غربی در زمان صلح و جنگ پنهان مانده و «جاسوسی» ویژگی بسیار رایج دولت شده بود. در پایان قرن بعد، اروپا زیر ضربات جنگ‌های پی‌درپی قرار گرفت. بین سال ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۵، آرامش اندکی وجود داشت. کنسولهای فرانسوی جاسوسانی برای نفوذ در جوامع مهاجران فرانسوی می‌فرستادند؛ درحالی که سلطنت‌طلبان اروپایی، کل کشور فرانسه ـ و نه فقط ارتش آن ـ را یك تهدید می‌دانستند. در میان انقلابیون فرانسه، جاسوسان خارجی فراوان بودند.

پس از شکست ناپلئون، سلطنت‌طلبان اروپا هنوز هم خود را در جنگ با روشنفکران ملی گرا می‌دیدند که با روشنگریها و انقلاب فرانسه تغذیه شده بودند

اتحاد مقدس روسیه، اتریش و مجارستان درصدد انگیختن انقلابیون سراسر اروپا بود. در این مورد هیچیك شایق‌تر از تزارهای روسیه نبودند. آنان جاسوسان زیادی به اروپا فرستادند تا انقلابیونی را بیابند که گاه حاکمان دیگر می‌ترسیدند تزارها برای آنها نقشه‌هایی داشته باشند.

در جریان تبعید «ژوزف مازینی» رهبر نهضت انقلابیون جمهوریخواه ایتالیا به لندن در اواسط قرن نوزدهم، وی از نزدیك تحت مراقبت بود و نامه‌هایش توسط جاسوسان مخصوص انگلیس باز می‌شد. دوك «ولینگتون» می‌گفت که چنین روشهایی ضرور تاً تهدید انقلابیون را درهم می‌شکست.[۳]

روی هم رفته، قرن نوزدهم، دوران کشمکش‌های محدودی بود و دولتمردان غربی کم کم نیاز به توسعه قابلیت‌های مهم اطلاعاتی را درك می‌نمودند. در دهه‌های آخر قرن، این نیازمندی آشکارتر شد. دولتمردان و فرماندهان نظامی شروع به رشد دادن توانایی‌های اطلاعاتی برای پیش‌بینی درگیریهای بسیار وخیم‌تر، کردند.[۴]

بسیاری از سیستم‌های اطلاعاتی قرن بیستم در نظامهای دمکراسی، ریشه در مناقشاتی دارند که منجر به جنگ جهانی اول و انقلابی در تکنولوژی نظامی شد که مکمل جنگ مزبور بود. در اواخر قرن نوزدهم، هرجا که کار اطلاعاتی انجام می‌شد بر روی آمادگیهای نظامی، تسلیحاتی، لجستیکی، شناسایی مواضع، و تحرکات نیروهای نظامی متمرکز بود.

جنگ جهانی اول حیطه جاسوسی را به غایت وسیع ساخت. حال این باور به وجود آمده بود که بسیاری از عناصر جامعه مستقیماً و یا به صورت غیرمستقیم به نتایج نبرد مربوط بوده‌اند. صنعت، علوم، پزشکی، طرحهای راه‌آهن و تعمیرات آن، و حتی روحیه افراد غیرنظامی، همگی مهم و قابل توجه قلمداد می‌شدند و بنابراین، زیرپوشش چتر اطلاعاتی و جاسوسی قرار گرفتند.

به دنبال جنگ جهانی اول، با ظهور جنبش‌های استبدادی سیاسی در ایتالیا،

آلمان و روسیه، جذب تشکیل وسیع ترین شبکه‌های سری در تاریخ غرب شدند.

بلشویکها و نازی‌هایی که نجات یافته و در داخل به قدرت رسیدند، از طریق ترکیبی از سازمانها، تبلیغات و آشوبها، شروع به استفاده از همین روشها در خارج از کشورهایشان کردند. در این ضمن، نوآوریهای نظامی به جمع آوری اطلاعات و تحلیل دستاوردهای تازه بستگی داشت.

هنگامی که آنها خطر خرابکاری و جنگ فزاینده‌ای را درك كردند، نظامهای دمکراسی غربی خود شروع به توسعه روشی سازمان یافته‌تر و منسجم‌تر برای کار اطلاع‌رسانی نمودند. هنوز هم نیروهای نظامی در زمینه جاسوسی و کار اطلاعاتی برتری داشتند.

این آگاهی و ضرورت وجود نداشت تا آن زمان که دورنمای جنگ در افقی نزديك حس شد و تلاشهای جدی برای سرمایه‌گذاری و جمع آوری منابع اطلاعاتی فنی و انسانی در زمینه‌های جاسوسی آغاز گردید و به اقدامات متقابل توجه خاص شد. در نهایت، تحت فشار جنگی واقعی کشورهای غربی، برای جمع آوری اخبار، حفاظت و تحلیل اخبار از هر نوعی، و نیز برای هدایت اقدامات شبه‌نظامی و دیگر عملیات مخفی با هدف تأثیرگذاری بر روند حوادث، سیستم‌های وسیع بوروکراسی به وجود آوردند.

بر اساس اظهارات متعدد، تاریخ جاسوسی در ایالات متحده، از همین الگو پیروی کرده است. بر اثر جدایی نسبتاً ژئوپلیتیك آمریکا طی سالهای اولیه تشکیل آن و جنگ‌های داخلی غیر معمول تاریخی، علاقه ایالات متحده به امر جاسوسی افزایش یافت و با احساس تهدید به فکر کسب منافع ملی از خارج کشور افتاد. خصوصاً دو جنگ جهانی موجب تقویت روند اوج گیری حمایت از کار اطلاع‌رسانی گردید. اقدامات هماهنگ و موازی با جنگ جهانی اول موجبات از بین رفتن آن سیستم را پس از جنگ به وجود آورد و سپس در قالب سازمانهای جدیدی با روشهای نوین درست در آغاز و طی جنگ جهانی دوم، آنها تجدید بنا شدند.

با فرض بر آنکه صلح بدست آمده در سال ۱۹۴۵ از آن پس یك اصل خواهد بود، آمریکا بیشتر این ساختار زیربنایی اطلاعاتی را از بین برد. ولی وقتی رئیس جمهور «ترومن»، کابینه او و اعضای مهم کنگره به این باور رسیدند که اتحاد سابق آمریکا با روسیه شوروی حال دیگر یك تهدید بزرگ نظامی و سیاسی متناوب به‌شمار می آید، سیستم فوق را سریعاً تجدیدبنا کردند. درك تهدید تغییر صورت یافته و کاملاً سریع و قاطع، آن‌قدر جدی بود که بینش ایالات متحده نسبت به نقش امر جاسوسی در حمایت از سیاستهای امنیت ملی را تغییر داد.

ولی دید واشنگتن از «تهدید» روسیه، یك دید ثابت نبود. همان گونه که پیش‌تر بحث شد، تغییر شناختها و دیدگاهها در طول چهار دهه جنگ سرد، مکرراً نوع کار اطلاعاتی آمریکایی‌ها را دگرگون می‌ساخت. روی هم رفته، تهدید شناخته شده بزرگتر، حمایت زیاد از کار جاسوسی و منافع بیشتر خارجیان در عملیات مخفی و ضدجاسوسی بود. روسها به اندازه درکشان با سرویس اطلاعاتی کامل خود تهدیدی مؤثر به حساب می آمدند و ایالات متحده تلاش می کرد با آن رقابت کرده و یا به مقابله برخیزد.

تصمیم واشنگتن برای رقابت با مسکو تقلیدی ساده و منفعلانه از روشهای روسیه نبود. برعکس، مسکو و واشنگتن قابلیت‌های مشابه و یکسان و منفعلانه خود را رشد نمی‌دادند، بلکه توانائی‌هایی را بهبود می بخشیدند که یکی تهاجمی و دیگری دفاعی بود و مقابله‌ای از دفاع و حمله در برابر یکدیگر داشتند.

ایالات متحده در فضای امنیتی پس از جنگ سرد، با هیچ ابرقدرت رقیبی روبرو نخواهد بود. روسیه که یك دشمن بالقوه در نقاط مختلف اروپایی ـ آسیایی است، و احتمالاً درصدد حفظ مهمات هسته‌ای و توانایی‌های اطلاعاتی خود می‌باشد، دیگر یك ابرقدرت بشمار نخواهد رفت.

ایالات متحده در اکثر نقاط دنیا نباید نگران هر تهدید بزرگ و یا یك اتحاد اطلاعاتی دشمن که در سراسر دنیا فعال است، باشد.

چیزی که آمریکا با آن روبروست، افزایش تهدیدهای کوچکتر، قدیمی و جدید است. بعضی از این تهدیدهای قدیمی می توانند به نگرانی‌های بزرگی تبدیل شوند؛ همانند موارد ایران، عراق و کره شمالی. ولی دهه‌های آتی بعید است که تهدیدهای عظیمی به ارمغان بیاورد و آلمان نازی یا امپراتوری شوروی را زنده کند. با این وجود، وسعت اندك کل این تهدیدها، تلاش عمده‌ای را می طلبد. تا حدی که بحرانهای خاص دنیا و عجایب بین‌المللی موجب تجدید بنای توانمندیهای اطلاعاتی شوند. این تلاشها قابل مشاهده هستند.

و این حمایت از تجدیدحیات ظرفیتها، در صورتی که پیش بیایند، ممکن است به جای عملیات مخفی و ضدجاسوسی، از آن واحد جمع آوری اطلاعات و تحلیل‌ها گردد. همان‌طور که به نظر می‌رسد با نگاهی اجمالی می توان دریافت تاریخ حاکی است که با عدم درك روشن از خطر موجود، و یا نبود اتفاق‌نظر در مورد اینکه ایالات متحده باید چه نقشی در دنیا ایفا کند، ضداطلاعات و عملیات مخفی می توانند چیزی بیش از چاره‌اندیشی‌های دیررس سیاستگذاران و یا مردم آمریکا باشند.

ماهیت رژیم

همان گونه که موقعیت استراتژیك یك کشور، نقشی مهم در تعیین سیاستهای امنیت ملی آن دارد ـ مثلاً نیازهای اطلاعاتی کاستاریکا همانند نیازهای اطلاعاتی اسرائیل نیستند ـ این امر نیز واقعیت دارد که شناخت کشور از تهدیداتی که با آنها مواجه است و تعریف آن از منافع ملی‌اش، با کشورهای دیگر متفاوت می‌باشد.

ماهیت رژیم، آخرین و شاید مهمترین تعریف به روشهای گوناگون است که امور اطلاعاتی و جاسوسی بر آن اساس اعمال می‌شوند و هر کشور به شکلی آن را می‌شناسد. مثلی قدیمی می گوید: «شنیدن کی بود مانند دیدن». و البته آنچه انسان می‌بیند، حاصل قوه بینایی اوست و هیچ دو نفری دنیا را با عینك‌های یکسان نمی‌بینند.

در مجموع، دولتها از نظر استراتژیك، یا موقعیتی دفاعی و یا وضعی تهاجمی دارند. آنها یا خود را به حالت آماده‌باش و در مسیر حرکت می‌بینند و یا از وضع موجود راضی می‌باشند. سیاستهای امنیت ملی و اطلاعاتی که آنها برای حمایت بدانها محتاجند، بستگی به آن دارد که در چه وضعیتی به سر می‌برند.[۵]

برای مثال، باوری که حاکی است کشوری به جای موضع تهاجمی دارای موضعی دفاعی است، بدان معنی است که دولتی احتمالاً به آسیب‌پذیریهای خود توجه بیشتری می کند و به فرصتها و موقعیت‌ها ـ حتی فرصتهای دفاعی جهت انجام اقدامی مؤثر ـ کمتر می اندیشد.

یك سیستم لیبرال دمکرات غالباً در زمینه سازماندهی توانایی‌های عملیات مخفی به کندی حرکت می کند و برای وحشت از وجود جاسوس در داخل آماده خواهد شد، و این اوضاع نتیجه اعتقادی است که زندگی سیاسی آنان را تبیین می کند و موجب آسیب‌پذیری آن در برابر دسیسه‌های یك دشمن مهاجم می گردد.

البته دولتهای پارلمانی و استبدادی کاملاً به یك حالت استراتژیك در نمی آیند. دمکراسی‌های لیبرال نوین تمایل دارند از قدرتهای موجود باشند، ولی نه همیشه. انگلستان، ایالات متحده آمریکا و فرانسه، همگی دوران امپراتوری خاصی را گذرانده‌اند. در مقابل، اسپانیای «فرانکو»، آلبانی «خوجه» و نیکاراگوای «سوموزا» در برابر همسایگان خود کشورهایی از حوزه اقیانوس آرام بودند.

در طول تاریخ، اکثر جوامعی که دوام نیافته‌اند، دارای حکومت شخصی قدرتمندی بوده‌اند. فقدان یك حاکم قوی، تقریباً همیشه به معنای شکنندگی و آسیب‌پذیری بوده است. درواقع هدف اصلی یك دولت معمولاً حفظ و افزایش قدرت حاکم است، چه امپراتور باشد چه پادشاه، سلطان، پرنس، رئیس، شیخ یا ژنرال.

وقتی مشروعیت دولت به سهولت مورد اعتراض و تردید قرار بگیرد، روابط حاکم با کشور تحت فرمانش براساس حفظ و افزایش قدرت شکل می گیرد

و حاکم به مردم کشورش به گونه‌ای می‌نگرد که گویی آنها دشمنان واقعی یا بالقوه او هستند.

«امنیت» و «ضداطلاعات»، از عناصر اطلاعاتی مهم شده و در اولویت قرار می‌گیرند. درحقیقت جمع‌آوری اخبار خارجی خصوصاً دنبال کردن رد تبعیدیان یا حاکمان کشورهای همسایه که به ایجاد مشکل در یك کشور همسایه تمایل دارند، اغلب فقط شکلی از رشد توجهات امنیتی در داخل محسوب می‌شوند.

این دولتهای استبدادی گمنام قرن، نمونه‌های تمام و کمال حکومت قدرقدرتان قدیمی است. به علاوه، آنها این اندیشه آزادیخواهانه را هم رد می‌کردند که حاکمیت همه افرادی که در صلح و آرامش در داخل مرزهای یك کشور زندگی می‌کنند، شهروندان یا تابعین بالقوه کشور هستند و فقط اعضای حزب حاکم می‌توانستند آرزوی داشتن نقشی در حیات سیاسی رژیم را در سر بپرورانند.

حزب حاکم با نیروهای امنیتی داخلی وسیع خود، سیاست مرزهای بسته و نیروهای نظامی همیشه آماده، در وضعیت جنگ دائمی با افراد تحت حکومت و کسانی که درپی بدست آوردن حکومت بودند، قرار داشت.

جای شگفت نیست که جاسوسی در جوامع دیکتاتوری به‌روشهای گوناگونی با جاسوسی در اکثر جوامع دمکراتیك تفاوت دارد.[۶]

در سیستم‌های استبدادی و دیکتاتوری، سرویسهای اطلاعاتی تقریباً همان سرویسهای امنیتی هستند. در اصل آنها برای مردم داخل کشور کاربرد دارند، و می‌توان گفت که بین دشمنان داخلی و خارجی تفاوت اندکی وجود دارد و یا اصلاً تفاوتی با یکدیگر ندارند و هر دو ردیابی می‌شوند و تا حد امکان خنثی می‌گردند. دشمنان بالقوهٔ داخلی در واقع به همه بسیار نزدیکتر هستند و تعداد جاسوسان خارجی، خارج از شمارش می‌باشند.

بنابراین، تقریباً ۹۰ درصد از نیروی انسانی «کا. گ. ب» که طی یك نوبت سرشماری در حدود پانصدهزار نفر می‌شدند (و دربرگیرنده نیروها و پلیس مرزی

نیز بودند) از قدیم در مقابل ملت خود مجهز گردیده بودند و نه در برابر دشمن خارجی کاپیتالیست.[۷]

تضاد موجود در اینجا ناشی از تفاوتهای ماهیتی دولتهاست که بسیار مهم و قابل توجه می‌باشد. مثلاً ایالت متحده و بریتانیای کبیر براساس اصول متفاوتی عمل می کنند و معمولاً تقریباً ۹۵ درصد از اقدام‌های اطلاعاتی ـ جاسوسی خود را بر روی تهدیدهای خارجی متمرکز می‌سازند.[۸]

بعلاوه، حاکمان مستبد معدودی به صورت کامل مفهوم اقتدار کشورهای پابرجای ملی را می‌پذیرند. در عوض، با طرفداری از این فکر که تنها راه صحیح سامان دادن به جامعه در یك سیستم معین، تصحیح و پاکسازی آن است، تا حد امکان در پی تحمیل چنین ایده‌ای به همسایگان خود هستند. در عمل مشاهده شده است که کشورهای دیگر مانند بیگانگان، اگر از صحنه پاك نشده‌اند، در طول زمان به درون نظم انقلابی‌شان رخنه شده و سلامت آنها به خطر افتاده است. این کشورها نیز جریان مهم فکری غرب را در خصوص اختلاف بین جنگ و صلح نپذیرفته‌اند. حاکمان دیکتاتور دائماً ضمن جنگهای داخلی و خارجی، از هیچ اقدامی که برای حفظ بقای رژیم خود ضروری می دانستند، رویگردان نبوده‌اند. در انجام عملیات جاسوسی در جوامع استبدادی، محدودیتهای اندکی وجود داشته است. بخصوص عملیات سیاسی مخفی، یك سلاح عادی بوده است.[۹]

این شرح کلی دربارهٔ اختلافات بین عملیات اطلاعاتی رژیمهای مقتدر دمکراتیك شامل سیستم‌های دولتی نمی‌شود که در طول زمان تغییر می کنند؛ بلکه مصداق دولتهایی است که در جایی بین دمکراسی و استبداد واقع شده‌اند یا در مورد دولتهای ضعیفی صدق می کند که با تهدیدهای شدید براندازی یا انتقال مواجهند؛ مثلاً روسیه فعلی، ترکیه، کلمبیا و مکزیك. ولی این استدلال ادعا نمی کند که یك دمکراسی لیبرال مدرن مستحکم همچون ایالات متحده نسبت به یك قدرت استبدادی یا یك دولت شکننده ضعیف، تمایل کمتری برای توسعه قابلیت‌های

عملیات مخفی و ضدجاسوسی دارد. تنها به یك دلیل، دمکراسی نیاز انجام این اقدامات را کمتر درك می کند که البته دلیل مهمی هم هست و آن موافق تر بودن ماهیت دمکراسی با کشمکش های بالقوه مابین عملیات مخفی و ضدجاسوسی از یك سو و ارزشهای دمکراتیك در جوامع باز از سویی دیگر است.

جمع بندی اجزای بحث

این بررسی با تمایز بین عناصر مختلف اطلاع رسانی آغاز شد که به روشنگری نقش آنان نیز پرداخت. این عناصر در یك روابط متجانس وجود دارند. اگر یکی از آنها تضعیف و یا حذف شود، عناصر دیگر تقریباً بدعمل می کنند. ضد اطلاعات و عملیات مخفی که به درستی اعمال می شوند، در مقابل خود نیازمند همراهی واحد جمع آوری اطلاعات و تحلیل با درجات متفاوتی هستند. و هر یك به نوبهٔ خود وابسته به هدایت گری های سیاستگذاران بوده و بر آنها تأثیر نیز می گذارند. البته هیچ سیستم اطلاعاتی کاملاً موزون نیست. در زمانهای گوناگون، کشور به یکی از عناصر نسبت به بقیه بهای بیشتری داده و روی آن تأکید می کند. و در حقیقت ایالات متحده بیش از آنچه لازم است، ضداطلاعات و عملیات مخفی را مورد تنبیه و بی عنایتی قرار می دهد که به طور انتزاعی و خوشبینانه، عملکرد آنها سراسر منفی به نظر نمی رسد.

برای نمونه، تأکید بسیار زیاد روی «ضداطلاعات» می تواند مانع روند جمع آوری اخبار شود و موجب سوءاستفاده های داخلی گردد. همین طور تکیه بیش از حد بر «عملیات مخفی»، می تواند عملیاتی را سبب شود که کمتر براساس مصالح استراتژیك بوده و برعکس، آتش شکست دولت را در ابراز استدلال متقاعد کننده ای برای سیاستهای حساس سیاسی کشور، دامن بزند.

سؤالی که باید حالا مطرح گردد، این است که آیا در شرایط موجود عدم موازنه بین عناصر اطلاعاتی در ایالات متحده بسیار زیاد است؟ آیا تعصب

برانگیخته شده علیه «ضداطلاعات» و «عملیات مخفی»، شرایطی را به وجود آورده که کار حفظ کشور و نیز اقدامات اطلاعاتی یک آسیب کلی به حساب می‌آیند؟ البته طی دهه‌های اخیر، تفاوت کلی بین قابلیت‌های «ضداطلاعات» و «عملیات مخفی» و آنچه بایستی باشند، زیاد شده است. این مسأله، موجب جدالی بین رقبای بزرگ زمان یعنی روسیه شوروی و متحدانش گشت که بسیار سخت و احتمالاً گران تمام شد.

موضوع مهم امنیت ملی در آینده این است که آیا ابقای این تفاوت عمده بین قابلیت‌های موجود امر اطلاع‌رسانی با آنچه باید در اصل باشد، کاری عاقلانه است؟

آینده‌ای قابل پیش‌بینی

پایان جنگ سرد، بسیاری از تهدیدهایی که آمریکا را در طول بیشتر نیمهٔ دوم قرن بیستم فرا گرفته بودند، از بین برده و یا کاهش داد. گرچه، خاتمهٔ جنگ سرد با خود پایان درگیرها را به همراه نداشت، بلکه برعکس، سیاستهای جهانی به این درگیریها دامن می‌زنند؛ گویی برای حیات بشری ضروری است. انواع پدیده‌ها و شخصیت‌هایی که وارد جهان سیاست می‌شوند، تغییر می‌کنند.

مسائل و تهدیدهایی که مربوط به این بازیگران صحنه سیاست هستند، با هم متفاوتند. ولی برخلاف بعضی از پیش‌بینی‌های نسبتاً خوشبینانهٔ اخیر که مدعی هستند ما در مسیر رسیدن به «هدف تاریخ» یا «صلحی دائمی» در بطن سیاستهای جهانی هستیم ـ که به وسیلهٔ افراد بسیار سطح پائین دولتی ادعا شده، یعنی کسانی که از درگیریها و تشنج‌ها انتظارات زیادی داشته‌اند تا به سکوت و صلحی پایدار بینجامند ـ این کشمکش‌ها ادامه دارند. [۱۰]

ایالات متحده با دنیایی متغیر و خطرناک مواجه است. کشورها توسل به درگیریهای مسلحانه را تداوم بخشیده، تولیدو توزیع سلاحهای بسیار مخرب و تروریسم را ادامه می‌دهند. این امر در جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج فارس و بحران

عراق در اواخر سال ۱۹۹۴ کاملاً ملموس می‌باشد.

بعلاوه، شناخت فزاینده‌ای که در ایالات متحده و در واقع در اکثر جوامع بزرگ خود اتکا به وجود می آید، در مسیر تلاشهای جدیدی قرار می گیرند تا دریابند که کدامیك از دولتهای مرکزگرا که در طول قرن بیستم به طور منطقی خدمت کرده‌اند، دیگر راهنمایی کافی ارائه نمی کنند؟[۱۱]

شاید مهمترین تلاش نه چندان دیرپا در جهت منافع ایالات متحده، افزایش تعداد دولت‌های ضعیف و ظهور کشورهای تابع و رهبران هنرپیشه صفت دولتهای دستخوش تحول می‌باشد که کاملاً قادرند با دولتهای داخلی مبارزه کرده و با کنترلهای جهانی مخالفت ورزند. این ویژگی، شامل گروههای قومی و مذهبی و جنایتکاران سازمان‌یافته‌ای است که دارای روابط سیاسی سطح بالا هستند.

این پدیده در منطقه‌ای که «جهان دوم» و «جهان سوم» نامیده می‌شوند، کاملاً مشهود است. برخی کشورها به‌طور کامل از هم پاشیده شده‌اند؛ مانند کشورهای حوزه بالکان، حوزه قفقاز، آسیای جنوب غربی و آفریقای مرکزی. در منطقه کوههای «آند» و بخش‌هایی از مکزیك، آمریکای مرکزی و کشورهای حوزهٔ کارائیب، دولتها در اعمال کنترل بر قلمرو خود با مشکلات عدیده‌ای مواجهند. گرایش‌های تجزیه طلبانه نیز در قسمت‌هایی از «جهان اول» دیده می‌شود؛ مثلاً درگیریهای قومی، نژادی و مذهبی در بخش‌هایی از اروپا افزایش یافته است و دولتها را برای مبارزه با آنها، دچار مشکل ساخته‌اند.

پایانِ جنگ سرد نه تنها پایان درگیریها و کشمکش‌ها را با خود به دنبال نداشت، بلکه پایان نیاز به یك سرویس اطلاعاتی کامل هم به شمار نمی آمد. به‌علاوه، نه تنها نیاز به جمع آوری اخبار در مورد درگیریهای قدیم و جدید و تحلیل آنها ادامه خواهد یافت، بلکه نیاز به عناصر مرتبط و متجانس ضداطلاعات و عملیات مخفی هم وجود خواهد داشت.

امروزه، پرسنل دولتی آمریکا و نهادهای داخلی و خارجی، از جمله اهداف

صدها سرویس اطلاعاتی کشورها و عوامل غیر دولتی هستند. برای نمونه بعضی از کشورها همچون عراق، کره شمالی، ایران و سودان، تقریباً دشمن منافع ایالات متحده در مناطق خاصی از جهان می‌باشند. بسیاری از دولت‌های دیگر، در داخل مرزهای کشور خود دشمن منافع آمریکا هستند و نه در خارج از آن. بسیاری از سرویس‌های اطلاعاتی خارجی سعی خواهند کرد تا کار اطلاعاتی آمریکا را مختل و بی‌اثر سازند و تا حدودی افکار و ذهنیت آمریکائیان را کنترل کنند. آنها تلاش خواهند نمود سیاست ایالت متحده در کشورهای خود را منحرف ساخته، یا فاقد اثر کنند و عملیات اطلاع رسانی دقیق آمریکا علیه خود را خنثی سازند.

دولت‌های دیگر با منافع کلی ایالات متحده موافق خواهند بود و حتی در برخی موارد همچون تروریسم و جنایات سازمان‌یافته نیز با آن همکاری خواهند داشت. ولی حتی سرویسهای اطلاعاتی بسیاری از کشورهای دوست هم، گاه بخشی از منابع خود را مصروف کشف اسرار ایالات متحده، تأثیر گذاری بر ذهنیات آمریکائیان و ممانعت از تلاش آمریکا برای یافتن اسرار خودشان و جلوگیری از نفوذ آمریکا در سیاستهای خود می کنند. بنا به قول عامه، شاید یکصد هزار تن، زندگی خود را از راه خنثی‌سازی و فریب دستگاه اطلاع‌رسانی آمریکا، تأمین می کنند. ایالات متحده با رشد منافع خود، نیازمند انجام کارهایی است که دولتمردان با تدبیر در کشورهای خود به روشهای دیگری اعمال کرده‌اند تا اطمینان یابند که حجم اقدامات ضدجاسوسی برای انجام کارهایشان کافی است.

علاوه بر این، آنچه مورد توجه است، تهدید جاسوسی از سوی عوامل غیر دولتی مانند گروههای جنایی بزرگ و زبر دستی همچون کارتل‌های مواد مخدر کلمبیایی، گروههای چینی و «مافیای ایتالیایی و روسی» می‌باشد که وسعت فعالیت‌های بین‌المللی آنها گاه تا هر سرزمین شناخته شده‌ای در سراسر دنیا می‌رسد، این تشکل‌ها به فعالیت‌های اطلاعاتی هم دست می‌زنند که از قبیل تلاش برای نفوذ در هیأتهای مجری قانون و تأثیر گذاری محرمانه در تصمیمات دولت‌های

خود و دولتهای بیگانه، می‌باشند.

ایالات متحده ممکن است زمانی یقین کند این کار که محتاج مقابله با فعالیت‌های دولت و عوامل غیردولتی است، از نظر سیاسی یا بوروکراسی نمی‌ارزد. ولی این تصمیم و نتیجه‌گیری دیر یا زود، به‌طور کامل نتیجه برعکس خواهد داشت؛ چه طی حملات تروریستی موفق در شهرهای آمریکا، چه ضمن به‌خطر افتادن برنامه‌های اطلاعاتی آمریکا در مناطق مهم خاورمیانه یا نواحی «اروپایی - آسیایی»، و یا، ضمن عدم توانایی آمریکا در شناخت وقایع درونی «مجامع ضداطلاعاتی» و گروههای جنایتکار سیاسی در مناطق مختلف دنیا، ارزیابی فوق از اعتبار خواهد افتاد.

ضداطلاعات یك وسیله استراتژیك باارزش بوده و در آینده نیز خواهد بود. بنا به گواهی تاریخ، زمانی که «ضداطلاعات» بدرستی شناخته شده و بکار گرفته شود، نه تنها می‌تواند از خود محافظت نماید، بلکه منافع خود را در مقابل رقبا و دشمنان خود، افزایش می‌دهد.

ایالات متحده می‌تواند به عدم استفاده از عملیات مخفی به عنوان یك حامی ثابت سیاست ادامه دهد. لکن حتی اگر آن را به عنوان یك ابزار عادی سیاستمداری آمریکا فرض کند، لزوماً به معنای آن نیست که در عصر پس از جنگ سرد باید «عملیات مخفی» بیشتری صورت گیرد.

عملیات مخفی نبایست جانشین «اجماع سیاسی» یا سیاست عقلانی و متقاعدکننده شود. مگر آنکه ایالات متحده بتواند چنین سیاستی را پیشه کند و به یك اتفاق‌نظر ملی دست یابد، که البته از «عملیات مخفی» هم نباید انتظارات خیلی زیادی داشت. به‌هرحال، استفادهٔ مؤثر از «عملیات مخفی»، به همراه ابزار نظامی دیگر و سیاست خارجی، شاید بتواند نقش ارزشمند و یا حتی قاطعی در جهت منافع آتی آمریکا در برابر تهدیدهای کهنه و نو بیافریند. برای توسعه و رشد زیرساخت عملیات مخفی به هنگام ضرورت یا احتیاج در تکمیل سیاست ـ و نه

به صورت آخرین چاره- استدلالی قوی وجود دارد.

اجازه دادن به از بین رفتن توانایی‌های ضداطلاعاتی و عملیات مخفی نمی‌تواند تأییدی بر امتیازات برتر و بزرگ داده شده به آمریکا باشد که امروزه در ارتباط با دیگر قدرتهای جهان، از آنها لذت می‌برد.

با این وجود، اضمحلال قابلیت‌های ضدجاسوسی و عملیات مخفی، ارزش امتیازی را که یك رئیس جمهور با کاهش چنین قابلیت‌هایی به دست می‌آورد و در برخورد با مشکلات امنیت ملی و محدود ساختن دامنه جنگ، به کار می‌بندد، افزون می‌سازد.

بعلاوه، بعید است که برتری آمریکاییان برای همیشه دست نخورده باقی بماند، زیرا با پایان قرن بیستم، هیتلرها و استالین‌ها از بین نرفته‌اند.

وقتی امتحانی این چنین صورت پذیرد و سیطره آمریکا دستخوش تغییر گردد، ضداطلاعات و عملیات مخفی ضعیف ایالات متحده می‌توانند چیزی بیش از یك مانع صرف باشند. ضعف فوق ممکن است خود موجبات فاجعه‌ای را پدید آورد؛ همان‌طور که در تاریخ جهان، برای بسیاری از کشورها چنین وضعیتی را پیش آورده است.

منافع آمریکا در امور جهانی از ابتدا خود را در قالب مناسبات و آغاز روابط نشان داده‌اند. حالا تمایلات مکرر حمله و عقب‌نشینی در آمریکا آن‌قدر در طول تاریخ آمریکا تکرار شده‌اند که به نظر می‌رسد همچون تکرار فصل‌های سال، عادی هستند. و هنوز هم این مدار تکراری و همیشگی نه غیر قابل اجتناب و نه دلخواه است.

ممکن است تلاشی جدی و طولانی وضع را عوض کند. برای بالا بردن سطح امنیت، باید دستگاه اطلاعاتی آمریکا دوباره زنده شود. رهبران آمریکا می‌توانند با حمایت ناقص دستگاه فوق، حامیان بی‌تفاوتی برای سرویس اطلاعاتی ایالات متحده باشند.

رؤسای جمهوری و رهبران کنگره می توانند با شناخت و برشمردن سهمی که دستگاه اطلاعاتی - از جمله «ضداطلاعات» و «عملیات مخفی» - در حفظ امنیت ملی دارند، کار خود را آغاز کنند. اما ممکن است این گام کافی نباشد. استدلالات و اصلاحات رئیس جمهور و کنگره به تنهایی نمی توانند فاصله بین واقعیت قابلیت‌های ضداطلاعات و عملیات مخفی و آنچه را که باید در اصل باشند، برطرف سازند. مدرن‌سازی، فرهنگ بوروکراتیك و شناخت تهدیدهای موجود را نمی توان بسادگی و حتی با رهبری خشونت آمیز و همیشگی اعمال نمود.

با این وجود، حکومتهای قوی و درك عامه از دلیل فاصلهٔ موجود می توانند برای کاهش نقایص دستگاه اطلاعاتی در جهت منافع امنیتی آینده راهی طولانی را آغاز کنند.

یادداشت‌ها

مقدّمه

۱. «ویلیام هود»، «جاسوس چهارشنبه» (نیویورك: «نورتن»، ۱۹۸۶ ص ۶۴). قسمتی از شرح واقعه در داستان نویسنده گنجانده شده است. بعلاوه، «هود»، نویسنده ماجرای کلاسیك «موش کور» است. داستانی واقعی از اولین جاسوس روسی که به یك ضدجاسوس آمریکایی تبدیل شد. یا داستان استفاده از زندگی حقیقی یك فرد روس، که در سال ۱۹۹۳ در واشنگتن تجدید چاپ شد. «هود» کار خود را در سال ۱۹۴۳ در اداره خدمات استراتژیك آغاز کرد و در سال ۱۹۷۵ از «سیا» باز نشسته شد.

۲. برای مثال، کار یك جاسوس سابق به نام «کریستوفر فلیکس»، کتابی تحت عنوان «دوره‌ای در جنگ مخفی» می‌باشد که اولین بار در سال ۱۹۶۳ به چاپ رسید. این کتاب چندین بار تجدید چاپ گردید که آخرین بار توسط انتشارات «کتابهای مدیسون» منتشر شد.

«دیوید وایز» و «توماس رز» کتابی به نام «دولت نامرئی» (چاپ نیویورك: «رندم هاوس»، ۱۹۶۴) دارند که نمونه یك افشاگری ژورنالیستی است و یکی از اولین سیستم‌های اطلاعاتی قبل از جنگ جهانی دوم ایالات متحده آمریکا را افاش می‌سازد.

فصل اول

۱. برای درك دیدگاههای مختلفی از تعریف «جاسوسی» ر.ك. «وداع آرام» اثر «آبرام. ان. شالسکی» همچنین: «شناخت دنیای جاسوسی» اثر «گیری. جی. اسکامیت» (واشنگتن دی. سی، ۱۹۹۳ ص ۳ـ۱ و ۱۸۹ـ۹۲ که دو بار تجدید چاپ گردیده و «جاسوسی شوروی به شکل تئوری و عملی»، مطالعه‌ای در مسأله جاسوسی، اثر «الکساندر ارنف».

«جاسوسی استراتژیك برای عالم سیاست آمریکا» اثر «شرمن کنت» (پرینستون، ان. جی: انتشارات دانشگاه «پرینستون»، ۱۹۴۹، تجدید چاپ: سال ۱۹۶۶) که در مقدمه چاپ ۱۹۹۶، بویژه پاسخ «کنت» به «ارلف» آمده است.

«جاسوسی استراتژیك در جهت امنیت ملی آمریکا» اثر «براك. دی. برکویتز» و «آلن. ایی. گودمن» (پرینستون. ان. جی: چاپ دانشگاه پرینستون، ۱۹۸۹).

کتاب «جاسوسی چیست؟» اثر «آبرام. ان. شالسکی» و «جنیفر سیمز»؛ در بخش‌هایی از کتابهای «روی گودین»، «ارنست می» و «گری اسکامیت» نیز در مورد «جاسوسی ایالات متحده در زمان بلاتکلیفی» آمده است که برنامه‌ای جهت اصلاحات ارائه کرده است (واشنگتن دی. سی، ۱۹۸۲) و نیز فصل ۲ کتاب «شالسکی» تحت عنوان «وداع آرام».

۲. برای نمونه ر. ك. «رویارویی با حقیقت» نوشته «کردمیر» «از دنیای فدرالیسم تا «سیا»» («لندهام. ام. دی» چاپ دانشگاه آمریکا، ۱۹۸۲) و نیز فصل ۲ کتاب «شالسکی» یعنی همان «وداع آرام».

۳. «وداع آرام» اثر «شالسکی» ص ۵۹-۵۳.

۴. افراد زیادی هستند که معتقدند: «اگر بخواهیم در معنی لغت «ضدجاسوسی» دقیق شویم، امنیت و اقدامات متقابل جز و آن به حساب نمی‌آیند.» آنها امنیت و اقدامات متقابل را به صورت قوانین مجزایی می‌بینند که حامی دولت هستند، ولی جزو لاینفك «ضداطلاعات» به شمار نمی‌روند. برخی این گونه استدلال می کنند که این تعریف بسیار محدود است و «ضداطلاعات» بایستی شامل اقداماتی همچون تهدیدات امنیتی که از طرف نیروهای غیردولتی و به وسیلهٔ عوامل اطلاعاتی آنها صورت گرفته، نظیر تروریست‌ها و یا جنایات سازمان‌یافته بین‌المللی، نیز بشود.

دیگران هم تعاریف دور از ذهن دیگری مطرح می کنند که یکی از آنها با اشاراتی به سیاست چنین می گوید: «ضداطلاعات» در برگیرنده اهداف کلی، آسیب‌پذیریها و روشهای دولتهای متخاصم و یا سازمانهایی است که از امر جاسوسی برای افزایش منافع خود استفاده می کنند. این مسأله مربوط به روشی است که طی آن، «جاسوسی»، با استراتژیهای تهاجمی و دفاعی آنها هماهنگ می‌شود. دشمنان ممکن است شامل کشورها و یا جنبش‌های سیاسی کنترل شده یا مشخصاً جنبش‌هایی که تحت نفوذ سازمانهای جاسوسی و ضد جاسوسی هستند، باشند که البته در این صورت سازمانهای ضدجاسوسی، مسئولیت اصلی توجیه کلی اهداف، تقدم و توانایی‌های دیگران را می‌پذیرند. بهترین و مهمترین نمونه اخیر از چنین کشوری، اتحاد جماهیر شوروی سابق است. رهبری شوروی سابق و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی اگر نگوییم در اوج ترقی خود، از سوی مراکز امنیتی و ضد اطلاعاتی تحت سلطه بودند، لااقل می توان گفت که زیر نفوذ آنها قرار داشتند. برای آنها، سازمان ضداطلاعاتی و امنیتی جهت حفظ رژیم در مقابل دشمنان داخلی و خارجی، حیاتی بود. «کا. گ. ب» یکی از بانفوذترین و برجسته‌ترین نهادهای کشور بود. در نتیجه سرویس امنیتی روسیه از نزدیك درگیر سیاستگذاری و اجرای آن بوده است. برای شناخت فعالیت‌های درونی و مشغولیت های ذهنی «کا. گ. ب» تلاشهایی صورت گرفته است که ایالات متحده و کشورهای دیگر را با

دیدگاههایی نسبت به سیاست خارجی روسیه و نیز افکار آنها در مورد مسائل داخلی آینده شوروی سابق و همچنین شناخت رهبری شوروی از نقاط آسیب‌پذیر نظام کشور، آشنا می‌سازد.
این آگاهی از اوضاع داخلی «کا. گ. ب» برای مقابله علیه تهدیداتی که انجام می‌داد و همچنین جهت توضیح رفتار شوروی سابق و بهره جستن از فرصتها برای ضربه‌زدن به نقاط آسیب‌پذیر آن، مفید بود.

۵. به عنوان مثال، نامزد شدن «رابرت گیتس» در سال ۱۹۹۱ به عنوان رئیس آژانس اطلاعات مرکزی (سیا)، مسأله‌ای را علناً و یا به صورت غیرعلنی مطرح کرد که آیا تحلیل گران، کار را از متخصصان عملیات مخفی، که قبلاً عضو آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا بودند ـ همچون «آلن دالس»، «ویلیام کولبی»، و «ویلیام کیسی» ـ تحویل می گرفتند و اگر چنین می‌شد، آیا این پیشرفت مطلوبی بود؟ زندگی «گیتس» تماماً در قالب یك تحلیل گر و مقام رسمی شورای امنیت ملی گذشته بود.

۶. این افراد ممکن است از رهبران کلیدی دولتی یا غیردولتی باشند که تا آن موقع در رفاه و آسایش به سر می‌بردند. عدهٔ اندکی وجود دارند که حاضرند زندگی خود و یا جان اطرافیانشان را برای یك مقرری اندك و یا یك هدف خیالی و رمانتیك به مخاطره اندازند.

۷. صحبت دربارهٔ تکذیب و فریبکاری عراق درمورد سلاحهای هسته‌ای در اینجا مقدور نیست، اما «دیوید کی»، بازرس سازمان ملل که نقشی اساسی در کشف برنامهٔ توسعه سلاحهای عراق بعد از جنگ خلیج‌فارس ایفاء کرده است، تجارب خود را در زمینهٔ «فریبکاری» در کتابی تحت عنوان: «جمع آوری و درسهای عراق» اثر «گودسن»، (ماه می) آورده است. همچنین کتاب «اسکایلت» به نام «سازمان جاسوسی آمریکا بر سر دوراهی» حاوی همین مضمون است.

۸. «جاسوسی استراتژیك» اثر «کنت» ص ۱۵۵ـ۵۸؛ «جاسوسی، تصویری بی‌نقص» اثر «گراهام فولر» از نشریهٔ «منافع ملی» شماره ۲۶ (زمستان ۹۲ـ ۱۹۹۱) خصوصاً ص ۹۷ـ۹۶؛ «جاسوسی معتبر» نوشتهٔ «هارولد فورد» در مورد اهداف و مسائل ارزیابی جاسوسی ملی، بازبینی توسط («لنهام. ام. دی»، انتشارات دانشگاه آمریکا، ۱۹۹۳).
«اسرار جاسوسان و تجسس‌ها» اثر «ری کلین» چاپ مخصوص «سی. آی. ای» (واشنگتن دی. سی: انتشارات «آکروپلیس» در سال ۱۹۷۶).

۹. کنگرهٔ آمریکا و کمیته برگزیدهٔ سنا مأمور مطالعه و بررسی اقدامات دولتی در خصوص فعالیت‌های اطلاعاتی، به ریاست سناتور «فرانك چرچ» شده است (از این پس مراجعه شود به «کمیتهٔ چرچ» «گزارش نهایی» از کنگرهٔ نود و چهارم، جلسه دوم، ۱۹۷۶، ص ۷۵۵ـ ۹۴)؛ کمیته انتخاباتی اطلاعاتی کاخ سفید، به ریاست نماینده «اتیس پیك» (کمیتهٔ پیك). آخرین گزارش کمیتهٔ «پیك» هرگز ازسوی کاخ سفید منتشر نشد، ولی متن پیش‌نویس آن به نام «صدای دهکده» فاش گردید که بعدها از طرف خانه انتشارات انگلیس تحت عنوان «سیا: گزارش پیك» به چاپ رسید (ناتینگهام: انتشارات «اسپوك من»، ۱۹۷۷).

۱۰. «سیا و اخلاقیات آمریکایی»، اثر «ارنست لفور» و «روی گودسن»، که «بحثی ناتمام است»

(واشنگتن دی. سی: انتشارات دانشگاه آمریکا، بخش اخلاقیات و مرکز سیاست دولتی، دانشگاه جورج تاون، ۱۹۸۵ ص ۴۹)؛ تصاویر گرفته شده از کمیتهٔ چرچ ضمیمهٔ گزارش نهایی می‌باشد.

۱۱. «مطالعه جاسوسی در ایالات متحده آمریکا»، اثر «کنت. جی. رابرت‌سون» در کتاب «مقایسهٔ سازمانهای جاسوسی خارجی» اثر «روی گودسن» (واشنگتن دی. سی: چاپ «برگمن»، ۱۹۸۸، ص ۱۳).

۱۲. «ساموئل اف هانتینگتون سیاستهای آمریکا: قول عدم هماهنگی» (کمبریج: انتشارات دانشگاه هاروارد، ۱۹۸۱، ص ۱۹۱).

۱۳. «قول عدم هماهنگی»، اثر «هانتینگتون» ص ۱۷۸.

۱۴. «قول عدم هماهنگی»، اثر «هانتینگتون» ص ۱۹۱ ـ ۹۲؛ در مورد شکست تفکر سیاست خارجی ر. ك. «توسعه و رویارویی» اثر «ریموند، لی، گارتف» که نظری است به روابط آمریکا و شوروی (سابق) از زمان «نیکسون» تا «ریگان» (واشنگتن دی. سی: انتشارات «برولینگز»، ۱۹۸۵)؛ «استراتژیهای خودکفایی»، که ارزیابی سیاست امنیت ملی آمریکای پس از جنگ است، اثر «جان لوئیس گدیس» می‌باشد؛ «رهبری آمریکا در دنیای پریشان»، اثر «جیمز. ان. روناو» و «ال. آر. هالستی»؛ «فروریختگی تفکر و ضرورت درگیری با سیستم‌های اعتقادی» از جمله مقالات تئوری در مورد سیاست خارجه آمریکا به قلم «جی. جان، ایکنبری» است (انتشارات «اسکات فورسمن»، ۱۹۸۹)؛ «سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و نظم جهانی»، اثر «جیمز. ای. ناتان» و «جیمز کی. الیور» چاپ چهارم (انتشارات «اسکارت فورسمن»، ۱۹۸۹ ص ۵۶۱ـ۸۲)؛ کتاب «فرصتهای دشوار» در مورد چهار سال بحرانی در هدایت سیاست خارجه آمریکا، اثر «سایروس ونس» (نیویورك، انتشارات «سیمون» و «راکاستر»، ۱۹۸۳)؛ «قدرت و اصول» خاطرات معاون امنیت ملی از سال ۱۹۸۱ـ۱۹۷۷) به قلم «زبیگنیو برژینسکی» (نیویورك: «استراس و گیروس»، ۱۹۸۳)؛ «سالهای کاخ سفید» اثر «هنری کیسینجر» (بوستن: انتشارات «لیتل بران»، ۱۹۷۹)؛ و آخرین کتاب «چرا ما در ویتنام بودیم»، اثر «نورمن پادهورتز» (نیویورك: انتشارات «سیمون» و «راکاستر»، ۱۹۸۲).

۱۵. برای مثال ر. ك: «طلوع و غروب آژانس اطلاعاتی سی. آی. ای»، اثر «جان رنلاگ» (نیویورك: انتشارات «سیمون وراسکاستر»، ۱۹۸۶)؛ «اصلاحاتی در عملیات اطلاعاتی اف. بی. آی» به قلم «جان. تی. الیف» (پرینستون، ان. جی: انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۷۹)؛ «بایگانی سی. آی. ای» اثر «رابرت زال. بروساك» و ویرایش «جان مارکز» (نیویورك: انتشارات «گروس من»، ۱۹۷۶)؛ «فصل تحقیق».

۱۶. اثر «لاك. کی. جانسون» (لگزینگتون، انتشارات دانشگاه کنتاکی، ۱۹۸۵).

۱۷. از اواخر دههٔ ۱۹۷۰، آگهی‌های استخدام «سیا» در روزنامه‌های سراسر کشور مربوط به دوایر «ضدجاسوسی» و «عملیات مخفی» نمی‌شدند. برای نمونه، یك آگهی در ۱۴ ژوئن ۱۹۹۴ در نشریهٔ «وال استریت ژورنال» حاکی است که: «سرویس محرمانهٔ «سیا» می‌گوید با کاهش برتری آژانس

اطلاعاتی آمریکا، هیأت زبده‌ای در پی جمع آوری اطلاعات حیاتی مورد نیاز سیاستگذارانمان هستند تا بتوانند تصمیمات مهم سیاست خارجی را اتخاذ نمایند.»

کلنل «جان مکارتنی»، افسر بازنشستهٔ نیروی هوایی و ریاست کالج اطلاعات دفاعی از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۸، یادآوری می کند که نه عملیات مخفی و نه ضدجاسوسی در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ در واقع امر، کار اطلاع‌رسانی دفاعی نبوده‌اند و تا حدود زیادی در دورهٔ تحصیلاتی کالج اطلاعات دفاعی، گنجانده نشده بودند. و تا همان اندازه‌ای که عملیات مخفی و ضدجاسوسی در آنجا تدریس می‌شد، در آن زمان، نقش عملی اطلاع‌رسانی دفاعی را ایفاء نمی کردند.

۱۸. بهترین و تنها سند موجود از تلگرام مزبور کتاب «باربارا تاچمن» به نام «تلگرام زیمرمان» (نیویورك: مك میلان سال ۱۹۶۶) است.

۱۹. جهت بررسی زندگی «سورگ» و فعالیت‌های وی به عنوان عامل روسیه ر.ك. «ژاپن، هدف جنگ» اثر «گوردن. وی. پرانگ» و «دونالد گولدستین» و «کاترین. وی. دیلن»؛ کتاب «ماجرای حلقه جاسوسی سورگ» (نیویورك: انتشارات «مك گراو-هیل»، ۱۹۸۴) و همچنین «داستان ریچارد سورگ» اثر «اف. وی. دیکن» و «جی. آر. استوری» (لندن: انتشارات «چاتو» و «ویدآس»، ۱۹۶۶).

۲۰. ر.ك. «شوروی، تکنولوژی غرب را وادار می کند» (واشنگتن دی. سی: انتشارات وزارت دفاع، آوریل ۱۹۸۲)؛ همچنین «روسیه تکنولوژی برتر نظامی غرب را به دست می آورد» (کتابی تازه از واشنگتن دی. سی، وزارت دفاع سپتامبر، ۱۹۸۵).

۲۱. بیشتر این اطلاعات را می توان در مقاله یك مقام عالی‌رتبه واحد ضدجاسوسی فرانسه با نامی مستعار پیدا کرد؛ ر.ك. نشریه «دفاع ملی» شماره ۳۹ مقالهٔ «روسیه و اطلاعات علمی، فنی، تکنولوژیکی» اثر «هنری رگنارد»، ص ۱۰۷-۲۱.

شرح حال یك جاسوس به نام «فارول» و اطلاعاتی که وی به دست آورده در «کا. گ. ب» به قلم «تری والتون» (پاریس: انتشارات برنارد گراست، ۱۹۸۶). کتاب «جویندگان آن سوی پنهان» اثر «مارسل چلت» و «تری والتون» (پاریس: انتشارات «برنارد گراست»، ۱۹۹۰)؛ کتاب دیگری به نام «کا. گ. ب»: «ماجرای اصلی عملیات خارجی از لنین تا گورباچف» (لندن: انتشارات «هادر» و «استاگتون»، ۱۹۹۰)؛ کتاب «پرندگان طوفان‌زده: داستان معلولین پس از جنگ روسیه» (لندن: انتشارات «ویدن فلد» و «نیکل سان»، ۱۹۸۸).

۲۲. «بولتن دانشمندان اتمی» شماره ۴۳ (آوریل ۱۹۸۷) اثر «فیلیپ هانسون»؛ در خصوص جاسوسی صنعتی روسیه، شماره ۲۷ همین نشریه بر اساس مطالعات «هانسون» در مورد اسناد فرانسوی که از «فارول» به دست آمده بودند.

۲۳. «گزارش اعضای هیأت منصفه در مورد انتقال تکنولوژی خطاب به کمیتهٔ سرویسهای نظامی» از کمیتهٔ کاخ سفید در نیروهای مسلح (کنگرهٔ نود و هشتم، جلسهٔ دوم، سال ۱۹۸۴ چاپ کمیته، ص ۱۷).

۲۴. «گزارشی در خصوص استفادهٔ روسیه از خاور میانه» از کمیتهٔ برگزیدهٔ پارلمان در امور جاسوسی

(که از این پس تحت عنوان «اچ.پی.اس.سی.آی» می‌آید)؛ «سیا و آسیای میانه» اثر کنگرهٔ نود و پنجم (جلسات اول و دوم، سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸، ص ۶۲۷ـ ۵۳۱)؛ «تبلیغات مبارزه‌جویانه روسیه علیه ناتو» اثر «چارلز. ای. سورلز» (واشنگتن دی. سی: آژانس کنترل نیروهای نظامی و خلع سلاح، ۱۹۸۳)؛ این مقاله منحصراً حول محور سلاحهای هسته‌ای میان‌برد دور می‌زند.

اسناد بعدی در خصوص «اقدامهای فعال» و کپی‌سازی‌های برداشت شده از بمب نوترونی و مبارزات بعدی خواهند بود. کمیتهٔ روابط خارجی سنا مقاله‌ای با عنوان «اولویتهای سالهای دهه ۱۹۹۰ روسیه شوروی، فصل دوم اقدامهای فعال روسیه» به رشته تحریر درآورده است (کنگرهٔ نود و نهم جلسه اول، سال ۱۹۸۵، «اس. هرگ»، ص ۴۰۰ـ ۹۹)؛ «اقدامات فعال شوروی»، (کپی‌برداری دفاعی)» اثر «کمیتهٔ برگزیدهٔ پارلمان در امور جاسوسی»، که قبلاً با عنوان شاخهٔ نظارت کمیته معروف بوده است (کنگرهٔ نود و ششم، جلسه دوم، ۶ و ۱۹ فوریه سال ۱۹۸۰)؛ «اقدامهای فعال روسیه شوروی» نوشتهٔ همان کمیته، (جلسه دوم از کنگرهٔ نود و هفتم، ۱۳ و ۱۴ جولای ۱۹۸۲).

۲۵. «اقدامهای فعال شوروی» اثر «روابط خارجی سنا»؛ «اقدامهای فعال شوروی» اثر کمیتهٔ برگزیدهٔ پارلمان در امور جاسوسی؛ «مبارزاتی علیه نیروی دفاعی غرب» اثر «کلیف رز»؛ «دشمنان و بحرانهای ناتو» (نیویورك، انتشارات «مارتین»، ۱۹۸۵)؛ «ضداطلاعات» اثر «ریچارد شولتز» و «روی گودسن» که در مورد «اقدامهای فعال» استراتژیهای روسیه است (واشنگتن دی. سی: انتشارات «پرگمامن»، ۱۹۸۴).

۲۶. یکی از توضیحات بهتر ماجرا، «هدف تعهد» اثر «ریچارد. ال. کوگلر» است. این یادداشت در مورد چگونگی پیروزی متفقان در جنگ سرد است. (سنت مونیکا، سی.ای؛ انتشارات «رندم»، ۱۹۹۳ ص ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۹۰).

۲۷. داستان کامل و واقعی «فیلبی» و دیگر جاسوسان انگلیسی آن زمان در بایگانی‌های سرویس‌های جاسوسی آمریکا، انگلیس و روسیه، مانند سرگذشت جاسوسان خودشان، آرشیو شده است.

اما از زبان دیگران (که هیچکدام قطعی نیستند)، زندگی «کیم فیلبی» و دیگر جاسوسان انگلیسی را در کتاب «مرد چهارم» اثر «آندرا بویل» می‌توانید پیدا کنید که شرح آشکار زندگی «کیم فیلبی»، «گی برگیس» و «دونالد مکلین» و افرادی است که ایشان را به خدمت جاسوسی روسیه گماشته بودند، (نیویورك: انتشارات «دیل»، ۱۹۷۹)؛ «زندگی دو نیم شده» اثر «رابرت سیسیل» که تصویر شخصی جاسوس معروف «دونالد مك لین» می‌باشد. (لندن؛ انتشارات «بادلی هد»، ۱۹۸۸)؛ «نقاب خیانت» اثر «جان کاسترلو» (لندن: انتشارات «کالینز»، ۱۹۸۸)؛ «اسرار سازمان جاسوسی»، نگاهی به سرویس اطلاعاتی انگلیس وبراندازی کمونیسم در سالهای ۱۹۵۱ـ ۱۹۳۹ است، اثر «آنتونی گلیز» (لندن: انتشارات «جانلتان کپ»، ۱۹۸۷)؛ «توطئه فیلبی» نوشته «براس پیج» و «دیوید لیج» و «فیلیپ نایت لی» (نیویورك: انتشارات «بالانتین»، ۱۹۸۱)؛ «فیلبی: راه درازی تا مسکو» اثر «پاتریك سین» و «مورین مك کان ویل» (نیویورك: انتشارات «سیمون و اسکاستر»، ۱۹۷۳).

۲۸. برای اطلاعات بیشتر در مورد عملیات آلبانی و نقش «فیلبی» در آن ر.ك. «تسلیم شده» اثر

«نیکلاس بتل» (نیویورک، انتشارات «تایمز»، ۱۹۸۴).

۲۹. حتی اگر «فیلبی» خودش اطلاعات را تأمین نمی‌کرد، گروههای مهاجر آلبانی در اروپا که مقاومت ناشی از آنها بود، شدیداً تحت نفوذ قرار می‌گرفتند،

اقدامات امنیتی ضعیف، عملیات بدون «فیلبی» ـ و نیز منهای دیگر جاسوسان دوجانبه درون جنبش مقاومت آلبانی ـ را محکوم به نابودی می‌ساخت در خاطرات خودش از عملیات آلبانی که پس از بریدن از مسکو نوشته بود، هیچ اشاره‌ای به اطلاع‌رسانی به «کا.گ.ب» نکرده بود. در عوض شکست را ناشی از ذهنیت ضعیف، برنامه‌ریزی بد، درحال جنگ بودن با انگلیس و آمریکا و فقدان مقاومت بالقوه در یك آلبانی وفادار به کمونیسم دانست.

«فیلیبی» می‌نویسد: «البته عملیات از آغاز بیهوده بود»، ر.ك. «جنگ بی‌سر و صدای من» اثر «کیم فیلبی» (نیویورك: انتشارات «گرو»، ۱۹۶۸، ص ۱۹۷).

۳۰. ر.ك. به شهادت «رابرت. ام. گیتس» در مقابل کمیسیون امور خارجه پارلمان تحت عنوان «جنگ سرد و جاسوسی قبل»، کنگره ۱۰۲ (جلسه دوم، کمیته گزارشهای ۲۵ فوریه ۱۹۹۲).

۳۱. در این مورد اکثر اظهارات مستند در دسترس در خصوص لطماتی که «آمز» به منافع آمریکا وارد ساخت را می‌توان در کتاب «ماجرای آلدریچ آمز، بررسی نقش «سیا» در شناسایی «آمز» به عنوان یك جاسوس نفوذی سازمانی اطلاعاتی» یافت؛ این یادداشت، گزارشی است از «پی. میتز» بازرس کل سیا (۲۱ اکتبر ۱۹۹۴).

«بررسی ماجرای جاسوسی «آلدریچ آمز» و تأثیراتش برای سازمان جاسوسی آمریکا»، گزارش کمیته برگزیده سنا، اول نوامبر ۱۹۹۴ (شامل اظهارات «هیتز» در مقابل کمیته در ضمیمه ۴ گزارش)؛ «سیا و ماجرای آلدریچ آمز» اثر مدیر مرکزی آژانس اطلاعاتی، بیاناتی برای نشریات در مجلس نمایندگان ایالات متحده (۲۸ سپتامبر ۱۹۹۴).

۳۲. «چکیستی»، تاریخی از «کا.گ.ب»، اثر «جان. جی. زیاك» (لگزینگتون انتشارات «لگزینگتون»، ص ۴۷).

۳۳. اسم واقعی سازمان «همکاری معتبر شهرداری» بود که بنابراین به «تراست» معروف شد. این سازمان به عنوان یك نهاد اجرایی مالی در بخش اقتصاد آزاد از سیاست اقتصادی جدید «لنین» مطرح شد. نام غیرواقعی و محرمانه گروه، «اتحاد پادشاهی روسیه مرکزی» بود. برای کسب اطلاع بیشتر در مورد اقدامات «تراست» ر.ك. «توطئه‌گران» اثر «جفری بیلی» (نیویورك: انتشارات «هارپر و برادران»، ۱۹۶۰) و ر.ك. «چکیستی» اثر «زیاك»؛ «چکا» پلیس نظامی لنین، نوشته «جورج لجت» (آکسفورد: انتشارات «کلاردن»، ۱۹۸۱).

۳۴. یك جنبه طنز عملیات «تراست» این بود که انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها در مقابل اطلاعات نادرستی که مهاجران روس از طریق «چکا» برای تراست تهیه می‌کردند، به آنها پول می‌دادند. از یك نظر پولی که بابت مخفی نگاه داشتن هزینه‌های خود عملیات «فریبکاری» ازسوی غرب به مهاجران پرداخت می‌شد، بی‌دلیل بود. به طور خلاصه آنکه، غرب بهای فریب خوردن را می‌داد (کتاب «الهام‌شدگان»،

انتشارات «بیلی» ص ۶۷).

۳۵. اطلاعات در مورد عملیات «شکیبایی» ر.ك. «الترا در غرب» اثر «رالف بنت» در مورد درگیری در نُرماندی در سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۴ (نیویورك: انتشارات «اسکرینبر»، ۱۹۸۰)؛ («الترا» نام اختصاری عملیات متفقین برای گرفتن مکالمات الکترونیکی آلمانی در طول جنگ جهانی دوم و استخراج این ارتباطات از حالت رمز بوده است ـ م) همچنین «سازمان جاسوسی انگلستان در جنگ جهانی دوم» ج ۵، اثر «اف. اچ. هینسلی» (کمبریج: اداره مطبوعاتی انگلیس، ۱۹۸۸-۱۹۷۹، ج ۳، چاپ دوم، ص ۶۵-۴۴). «سیستم جاسوسی دوجانبه در جنگ ۱۹۴۵-۱۹۳۹» اثر «جی. سی. مسترمن» (نیویورك سیتی: انتشارات دانشگاه «یال»، ۱۹۷۲، ص ۱۴۵-۶۳)؛ «آن‌سوی الترای فوق محرمانه» اثر «ایون مونتاگو» (نیویورك: انتشارات کاوارد «مك کان و جاگان»، ۱۹۷۸). تجدید چاپ همین نسخه در لندن (انتشارات «پیتر دیویس»، ۱۹۷۷، ص ۱۵۱-۵۶).

در مورد اینکه چرا آلمانها واقعاً فریب خوردند ر.ك. اظهارات «کلاوس یورگن مولر»، که یك پیشگوی آلمانی در مورد عملیات فریبکارانه متفقین در جنگ جهانی دوم است، تحت عنوان: «جاسوسی و امنیت ملی» (ج ۲ و ۳، جولای ۱۹۸۷، ص ۳۰۱-۲۶)؛ «فتنه در روش» اثر «میشل هندل»، که در واقع پاسخی است به کتاب «جاسوسی و امنیت ملی» اثر پرفسور «مولر» (ج ۱ و ۲ ژانویه ۱۹۸۹، ص ۱۶۱-۶۴). همچنین ر.ك. «سازمان جاسوسی انگلستان در جنگ جهانی دوم، نیرنگ استراتژیك» «اثر «مایکل هاوارد» چاپ «اف. اچ. هینسلی»، جلد۵ (کمبریج، اداره مطبوعاتی انگلیس، ۱۹۹۰).

۳۶. برای اطلاع از دیدگاهها و اعمال «لوئی پانزدهم و وزیر خارجه‌اش نسبت به مستعمرات آمریکا ر.ك. اثر «سی. اچ. ون تین» به نام «کمك‌های فرانسه قبل از اتحاد ۱۷۷۸» یا «مرور بر تاریخ آمریکا» (اکتبر ۱۹۲۵، ص ۴۰-۲۰).

۳۷. «دیپلماسی انقلاب آمریکا» اثر «ساموئل فلگ بمیس» (بلومینگتون: انتشارات دانشگاه هند، ۱۹۵۷ ص ۲۷).

«ورگنز» در مارس سال ۱۷۷۶، «بررسی مسائل مستعمرات انگلیس در آمریکا» را به رشتهٔ تحریر درآورد. وی کمکهای مخفی را به مثابه وسیله‌ای برای از پا درآوردن انگلیس دانست؛ همانگونه که دادن زمان به فرانسه و اسپانیا جهت سازمان دادن نیروهای مسلح در اروپا، نیز در حکم چنین وسیله‌ای بود. این کتاب بحث را از مدار درگیری‌های قارهٔ اروپا در جهت جلوگیری از جنگ بزرگی در اروپا، کشاند. یك ماه بعد، وی کتاب «واکنشها» را نوشت که طرح عملی چگونگی دستیابی به این اهداف بود. ر.ك. کتاب «دیپلماسی فرانسه درعصر انقلاب در سالهای ۱۷۸۷-۱۷۱۹» از «اُرویل. تی مورفی» (آلبانی: انتشارات «سانی»، ۱۹۸۲ ص ۳۶-۲۳۵)

۳۸. مأموران مخفی به آمریکا فرستاده شدند که نه تنها با هدف در جریان قرار دادن دولت فرانسه از موقعیت داخلی آمریکا، بلکه برای دامن‌زدن نارضایتی‌ها در درون مستعمرات بوده است. بنجامین فرانکلین ضمن سخنانی پیرامون فرانسه در سال ۱۷۶۷ اظهار داشت که: «این کشور توطئه‌گر بین

انگلیس و مستعمرات او، آتش به پا می کند» و در همان زمان وی اظهار امیدواری کرد که مانع موفقیت این کشور شوند. («کمکهای فرانسه» به قلم «ون تین»، ص ۲۴).

۳۹. «کمکهای فرانسه» از «ون تین» ص ۳۹؛ در بین افرادی که سلطنت طلبان فرانسه را به تأمین کمکهای مخفی ترغیب می نمود، شخصی به نام «بارون دو بومارشه» بود. او که نویسندهٔ معروف و ثروتمند کمدیهای مشهور «آرایشگاه سویل» و «ازدواج فیگارو» و نیز عاشق دسیسه بود، نقشی اساسی در کمك به انقلاب آمریکا داشت. طبق گفته‌های یك مورخ، او به لویی شانزدهم توصیه کرد که: «سیاست دولتها، قانون اخلاقی ملت وی نیست». («کمکهای فرانسه» نوشتهٔ «ون تین» ص ۲۸). ضمناً وی خاطر نشان کرد که: «پنهانکاری، لازمه و روح این کار است و طرحی که در سیاست، یکبار فاش می گردد، طرحی محکوم به شکست است.» «اطلاع‌رسانی در جنگ استقلال» که انتشار مسائل دویست سالهٔ آژانس اطلاعات مرکزی است (واشنگتن دی.سی: انتشارات آژانس اطلاعات مرکزی ۱۹۷۶ ص ۱۴).

۴۰. «دیپلماسی انقلاب آمریکا» از «بمیس» ص ۲۸،۲۷، ۴۰ـ۳۹ و ۸۹. و نیز اثر «جی.بی.پرکینز» به نام «فرانسه در انقلاب آمریکا» (بوستن: انتشارات «هاگتون مفلین»، ۱۹۱۱ ص ۵۹ـ۵۸، ۸۶).

۴۱. در آغاز، کمکهای اسپانیا فقط مالی بودند، ولی در طول تابستان ۱۷۷۶، حاکم اسپانیای جدید شروع به تأمین کمکهای مرگ آور و مهلك نیز کرد. وی به صورت خصوصی دوازده هزار پوند باروت را (خارج از انبارهای پادشاه) برای آمریکائیان فرستاد («اطلاع رسانی در جنگ استقلال»، ص ۱۵) این کمك‌ها به خنثی‌سازی برنامه‌های انگلیس که قصد فتح «فورت پیت»، از مناطق استراتژیك درهٔ اوهایو، را داشت کمك شایانی کرد. باروت و دیگر تدارکات نظامی از «نیواورلئان» و «هاوانا»، لشکر «جورج راجرز کلارك» را در مناطق سرخپوست‌نشین «اوهایو» پشتیبانی می کرد و از محل درآمد بسیار مخفیانهٔ سرویس حکومت اسپانیا به کلارك داده می‌شد تا صرف فتح «فورت کاشوسکیا» و «وینستز» کند. («اطلاع‌رسانی در جنگ استقلال»، ص ۱۵). سرانجام اسپانیا به ارسال کمکهای مالی محرمانه ادامه داد (که رقم تقریبی آن بالغ بر ۴۰۰ هزار دلار از سال ۱۷۷۶ تا ۱۷۷۹ بود) به نقل از کتاب «دیپلماسی انقلاب آمریکا» اثر «بمیس»، ص ۹۳ـ۹۱.

۴۲. «اطلاع‌رسانی در جنگ استقلال» اثر «آرکارد دُبونولیه» (ص ۱۰) که یکی از افسران ارتش فرانسه بود. وی از گردآورندگان اطلاعات جاسوسی بود که می‌خواست به آمریکایی‌ها اطمینان دهد که فرانسه در کانادا هیچ منافعی ندارد و احتمالاً مایل به کمك‌رسانی به مستعمرات آمریکا می‌باشد. اطلاعات او، فرانسویان را متقاعد ساخت که شورشیان آمریکا می توانند موفق شوند، ولی نیازمند کمك هستند تا اینکه به پیروزی برسند. «کنت دوورژن» نوشتهٔ «مورفی»، ص ۲۳۴، و «کمکهای فرانسه» اثر «ون تین»، ص ۳۷ـ۳۶؛ و «فرانسه در انقلاب آمریکا» به قلم «پارکینز» ص ۴۸ـ۴۵.

۴۳. «کمکهای فرانسه» اثر «ون تین»، ص ۳۷؛ و «دیپلماسی انقلاب آمریکا» نوشتهٔ «بمیس» ص ۳۷ـ۳۶.

۴۴. «اطلاع‌رسانی در جنگ استقلال»، ص ۱۵.

۴۵ . بسیاری از صاحبنظران متفقند که پیروزی شورشیان در «سارا توگا» در اکتبر سال ۱۷۷۷ فقط از طریق کمکهای محرمانهٔ فرانسه میسر می‌شد («کمکهای فرانسه» از «ون تین» ص ۲۰، ۴۰).
«اُ. دبلیو، استیونسون» نوشت: «با قدری اطمینان می‌توان گفت که اگر قبل از مبارزه «سارا توگا» مقادیر زیادی باروت از سوی فرانسه وارد نمی‌شد، انقلاب مدتها قبل از آن شکست می‌خورد. از کتاب «تدارك باروت در سال ۱۷۷۶» اثر «او. دبلیو. استیونسون» به نقل از «نشریهٔ بررسی تاریخی مسائل آمریکا» شماره ۳۰/۲ (ژانویهٔ ۱۹۲۵) ص ۲۸۱.

۴۶ . «کمت دوورژن» اثر «مورفی» ص ۲۴۷ ـ ۵۱.

۴۷ . احتمالاً انگلیس می‌دانست که فرانسه به طور مخفیانه آمریکائی‌ها را تقویت می‌کند. «ادوارد بن کرافت» مأمور مخفی «فرانکلین» و «دیان» در پاریس، یك عامل انگلیسی بود. ولی انگلیس نمی‌خواست جنگی با فرانسه به راه بیندازد و چون آشکارا با فرانسه رویارو و درگیر نمی‌شد، بدیهی است که نادیده گرفتن کمك‌های مخفیانه فرانسه به آمریکا را بهتر می‌پسندید. در این مورد ظاهراً اغماض مذکور که از موضعی موجه صورت می‌گرفت، برای آنها مؤثر و لازم بود. دراین راستا کتاب «دیپلماسی انقلاب آمریکا» نوشته «بمیس» ص ۶۶ ـ ۶۵ و کتاب «کمك‌های فرانسه» اثر «ون تین» ص ۳۱ گویای این موضوع هستند.

۴۸ . «جنگ مخفیانه در مکزیکو» اثر «فردریك کتز» (شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۸۱) ص ۳۲۷.

۴۹ . «خرابکاری در بلك تام» اثر «جولز کاور»؛ همچنین ر.ك. «سه سالی که در آمریکا بودم» اثر «کنت برن استروف» (نیویورك: انتشارات «اسکوینبرز»، ۱۹۲۰)؛ «سرویس مخفی آلمان»، اثر «کلنل وی. نیکلای»، ترجمه «جورج رن ویك (لندن: انتشارات «پاول استنلی»، ۱۹۲۴)؛ «رواج حس تنفر»، اثر «جورج سیلوستر ویریك» (نیویورك: انتشارات «لیور رایت»، ۱۹۳۰).

۵۰ . «خرابکاری» اثر «ویت کاور»، (ص ۸۲)؛ «ویت کاور» می‌نویسد، تلاشهای آلمان پس از آنکه «کاپیتان فرانس ون رین تلن» در سال ۱۹۱۵ به ایالات متحده رسید، تا حدودی حرفه‌ای تر شد.

۵۱ . «تبلیغات بریتانیا طی جنگ جهانی اول»، اثر «ام. ال. سندرز» و «فیلیپ تیلر» (لندن: انتشارات «مك میلان»، ۱۹۸۲، خصوصاً ص ۲۰۸ ـ ۱۶۷).

۵۲ . «راهی به سوی امنیت»، اثر «آرتور ویلرت»؛ که مطالعه‌ای در مورد روابط آنگلوساکسونها با آمریکائیان است (لندن: انتشارات «درك ورس کویل»، ۱۹۵۲، ص ۶۴ ـ ۶۳).
«ویلرت» خبرنگار واشنگتن در نشریه تایمز لندن و دبیر هیأت جنگ انگلیس مأمور در ایالات متحده بود. دیگر منابع اصلی ماجرای «وایزمن» شامل کتب ذیل می‌شوند: «یادداشتهای ویلسون و ودراو» ویرایش «آرتور. اس. لینك» («پرینستون، ان. جی»: انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۹۴ ـ ۱۹۶۶)؛ «یادداشتهای شخصی کلنل هاوس» به روایت از «چارلز سیمور» ج دوم (بوستون: انتشارات «هاگتون مفلن»، ۱۹۲۸)؛ «روابط انگلیس و آمریکا طی سالهای ۱۹۱۸ ـ ۱۹۱۷» که نقش ویلیام وایزمن را مطرح می‌ساخت («پرینستون ان ـ جی»: دانشگاه پرینستون، ۱۹۶۹).

۵۳. حتی پس از اعلان جنگ در آلمان، کنگره و مردم آمریکا تمایلی نداشتند که با تمام قوا وارد جنگ شوند. «وایزمن» احساس عدم تمایل آنها را برای لندن نوشت و ظاهراً پیشنهاد همکاری مخفیانه‌ای را به این شرح داد: «دولتهای متفق می‌توانند رأی بدهند که به رئیس جمهور در حفظ امنیت مردم آمریکا کمك کنند و تلاشها و فداکاریهای آنها به نتایج ناخوشایندی که انتظارش را داشتند منتج نگردد، بلکه موجب رضایت رئیس جمهوری شود و نهایتاً باعث شود که آمریکا قبلاً دست به کار شود... حکومت در حال حاضر آماده کمك به ماست که با گرفتن وام منابع مالی کشورشان را محدود کنیم، البته برای آنها ضروری است که کنگره و مجلس عوام را در خصوص این ارقام نجومی وامها توجیه کنند تا ایشان کمك‌های مذکور را تأیید و تشویق نمایند.

متفقین ناگزیرند صبر پیشه کنند و تمامی مهارت و تدبیر خود را به کار گیرند تا بتوانند به مقامات آمریکایی کمك کنند که به راه‌حلی برای این مشکل عظیم برسد.» «یادداشتهای شخصی کلنل هاوس» اثر «هاوس» ص ۳۱).

۵۴. «آقای ویلیام وایزمن - جاسوس نفوذی» اثر «جان برك لاکارت» (از نشریه سه ماهه روسی، تابستان ۱۹۸۹، ص ۶۶).

۵۵. «آقای ویلیام وایزمن» اثر «لاکارت» (ص ۶۷).

۵۶. «اسناد اصلی انگلستان» از کتاب «ماری. اس. لاول» (نیویورك: انتشارات «پنتون»، ۱۹۹۲ ص ۳۳۹).

۵۷. «جاسوسان چرچیل قبل از «پیر هاربور» چطور به شکل سرّی، آمریکا را زیر نفوذ خود در آوردند؟» اثر «دیوید ایگنچیوس» برگرفته از «واشنگتن‌پست» ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۹؛ وی می گوید فرصتی یافته که به ۴۲۳ صفحه از تاریخچه رسمی «بی. سی. اس» دفتر هماهنگی مسائل امنیتی انگلیس - که در سال ۱۹۴۵ نوشته شده - دست یابد و از آنها نت‌برداری کند. یادداشتهای او از این مجموعه درست شبیه دست‌نوشته‌های «ماری لاول» است. «لاول» می گوید، به‌وی نسخه‌ای از گزارشهای نویسندگانی را نشان دادند که سابقاً همگی در استخدام دفتر فوق بوده‌اند. وی از افشای نام آنها و کسانی که با ایشان مصاحبه کرده بود، خودداری کرد. او می گوید تقریباً تمامی اسناد رسمی این «دفتر هماهنگی» نابود شده‌اند؛ (از کتاب «قمار بی‌پشتوانه» اثر «لاول»، ص ۳۴۶ و ۴۷).

۵۸. «قمار بی‌پشتوانه» اثر «لاول»، (ص ۳۴۱).

۵۹. «داناوان و سی. آی. ای»، اثر «توماس. اف. توری» (واشنگتن. دی. سی: آژانس مرکزی اطلاعاتی، ۱۹۸۱، ص ۸۴ـ۸۲).

۶۰. «قمار بی‌پشتوانه» اثر «لاول»، ص ۳۴۱.

۶۱. «جاسوسان چرچیل» نوشته «دیوید ایگنچیوس» و «قمار بی‌پشتوانه» اثر «لاول».

۶۲. در مورد نقش فعالیت‌های شبه‌نظامی بریتانیا جزئیات کمی برملا شده است. ظاهراً این اقدامها حول محور تقویت مهمات و دیگر وسایل لازم، در مقابل خرابکاریهای زمینی ایالات متحده، می‌چرخید.

احتمالاً درگیریهایی (خصوصاً در بنادر آمریکا و لزوماً بر ضد عوامل نازی) وجود داشته است.

بعلاوه، بعدها ایالات متحده در جنگ به طور آشکار از «مافیا» در جهت این هدف استفاده می کرده است، ر. ك. «پروژه لوزیانا» اثر «رادنی کمپبل» (نیویورك: انتشارات «نمك گراو»، ۱۹۷۷).

۶۳. «کمونیسم اروپای غربی و سیاست خارجه آمریکا»، اثر «میشل لدین» (نیو برانشویك، ۱۹۸۷، ص ۴۹ـ۱).

۶۴. «کارگری در آمریکا و سیاستهای اروپایی» نوشته «روی گودسن» (نیویورك: انتشارات «گرین روزاك»، ۱۹۷۶) خصوصاً ص ۸۷ـ۱۷)، که مطالعاتی در مورد تاریخچه نفوذ کمونیست‌ها در جنبش‌های کارگری اروپا در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ است. (ر.ك. «کمونیسم اروپای غربی» اثر «لدین»).

۶۵. ر. ك. «کمونیسم جهانی» اثر «اف. بورك ناو» که در واقع تاریخ کمونیسم بین‌المللی است (ایالت میشیگان «آن آربور»، انتشارات دانشگاه میشیگان، ۱۹۶۲)؛ دو «ابزار کنترل در دست کمونیسم بین‌الملل» اثر «برانکو لازیچ»؛ «قتل عام رهبران کمونیست خارجی به دست استالین» در کتب «ام. دراشکوویچ» و «برانکو لازیچ»، «کومینترن یا کمونیسم بین‌الملل» (نیویورك: انتشارات «پریگر»، ۱۹۶۶)؛ «کمونیسم بین‌الملل و انقلاب جهانی» اثر «گوانتر نولا» که تاریخ و روشهای کمونیسم است (نیویورك: انتشارات «پریگر»، ۱۹۶۱ و تجدید چاپ، وست پورت سیتی: انتشارات «گرین وود»، ۱۹۷۵)؛ «کومینترن به عنوان ابزار استراتژی شوروی» اثر «استفان، تی. پاسونی»، ویرایش «دراشکوویچ» که سخنی از سرودهای انقلابی کمونیسم در سالهای ۱۹۸۴ ـ۱۹۸۳ است («استن فورد»: انتشارات دانشگاه «استن فورد»، ۱۹۶۶)؛ «انقلاب روسیه» اثر «ام. ان. روی» (کلکته: انتشارات «رنسانس»، ۱۹۶۶)؛ «انقلاب روسیه» (کلکته: انتشارات «رنسانس»، ۱۹۴۹)؛ «تجدید حیات کمونیسم بین‌الملل و اهمیت آن برای ایالات متحده»، از مطالعات جمعی کمیته قضایی سنا (کنگره هشتاد و نهم، جلسه اول، چاپ کمیته، سال ۱۹۵۹).

۶۶. تا پایان سال ۱۹۴۸، کل نیروهای نظامی ایالات متحده به ۱/۴ میلیون نفر رسیده بود (تقریباً ده درصد از نفرات اوج جنگ) و اکثریت در خاك ایالات متحده مستقر بودند. تا سال ۱۹۴۶، نیروهای ایالات متحده در اروپا تا ۴۰۰ هزار نفر کاهش یافت. در مقابل، استالین سی لشکر، در اروپای شرقی و بیش از سی لشکر در مرز غربی روسیه و در کل، حداقل ۲/۸ میلیون نفر نظامی (که برخی ۴/۶ میلیون نفر تخمین زده‌اند) داشت. (ر.ك. «تقدیرهای آهنین» اثر «چارلز موریس» که تبیین فرصتهای از دست رفته است.)

مسابقه تسلیحاتی بین ایالات متحده آمریکا و روسیه شوروی، سال ۱۹۸۷ـ۱۹۴۵ (نیویورك: انتشارات «هارپر و راو»، ۱۹۸۸)؛ همچنین ر.ك. «ارتش ارزیابی شده استالین پیش از جنگ» اثر «ماتئو ایوان گلیستو» که سخنی از «امنیت جهانی» است (زمستان ۸۳ـ۱۹۸۲ ص ۱۱۰ـ۲۹)؛ «اسناد خلع سلاح» از وزارت کشور، ۱۹۵۹ـ۱۹۴۵، ج. ۱، («واشنگتن دی. سی»: دفتر انتشارات دولتی، ۱۹۶۰).

۶۷. «هاگ تاور» را در کتاب «عملیات مخفی» اثر «روی گودسن» ببینید که ملزومات اطلاع‌رسانی در دهه هشتاد است؛ «عناصر جاسوسی» که مختصر کتاب فوق است («واشنگتن دی. سی»)، مرکز

اطلاع‌رسانی استراتژیك ملی، ۱۹۸۳، ص ۷۳).

۶۸. «عملیات محرمانه سی. آی. ای» مربوط به جاسوسی، ضدجاسوسی و عملیات مخفی است؛ نوشته «هری روز تیسك» (نیویورك: انتشارات «درك خواننده»، ۱۹۷۷)؛ «سیا و طرح مارشال» اثر «سالی پیزانی» («لارنس کی. سی»: انتشارات دانشگاه کانزاس، ۱۹۹۱)؛ «پسران مسن» اثر «برتون هرش» (نیویورك: انتشارات «اسکوییبز»، ۱۹۹۲).

منابع و مراجع دیگری هم در خصوص عملیات مخفی ایالات متحده در کتب متعدد وجود دارد، ولی هیچ توصیف دقیقی از عملیات مخفی در اروپای غربی تاکنون به چاپ نرسیده است. یکی از بهترین تعاریف عملیات مخفی در برنامه‌های کشور فقط برای دهه ۱۹۵۰ را می‌توان در کتاب «مردان افتخارآفرین» اثر «ویلیام کلبی» با مساعدت «پیتر فوربت» پیدا کرد. کتاب مذکور در بخش «زندگی من در سیا»، به این امر پرداخته است (نیویورك: انتشارات «سیمون و اسکاستر»، ۱۹۷۸ ص ۱۰۸ـ۴۰).

«کلبی» در دهه ۱۹۵۰ ساکن رم بود و مسئول عملیات مخفی ایالات متحده در سفارت آمریکا در ایتالیا شده بود.

۶۹. عملیات مخفی در کتاب «محدودیتهای مداخله در دنیای پس از جنگ» اثر «گریگوری اف. ترورتون» (نیویورك: انتشارات «بیسیك»، ۱۹۸۷ ص ۲۰۳ـ۴).

۷۰. برای مثال توجه کنید به تأثیر رادیوی موج کوتاه صدای آزاد آزادیخواهان اروپا در تضعیف ایدئولوژی کمونیسم اروپای شرقی و روسیه (ر.ك. تقدیرنامه‌هایی که تا سال ۱۹۹۰ رئیس جمهور چکسلواکی «واتسلاو هاول»، پس از آن نخست‌وزیر لهستان «تادئوش مازوویتسکی» و سپس نخست‌وزیر برگزیده مجارستان «ژوزف آنتال» و بعد وزیر خارجه رومانی و پس از آن رئیس شورای رهبری استونی صادر کرده‌اند).

توضیح این قسمت در ضمیمه شماره ۷ در عملیات مخفی دهه ۱۹۹۰، یعنی اوراق مطالعاتی گروه تحقیق «تغییرات امر اطلاع‌رسانی» که مربوط به «روی گودسن» و «ریچارد کر» و «انست می» می‌باشد، آمده است (واشنگتن. دی. سی: انتشارات کنسرسیوم مطالعات بین‌المللی، هیأت مأمور «تغییرات امر اطلاع‌رسانی»، ۱۹۹۳ ص ۵۳ـ۵۱).

فصل دوم

۱. ر.ك. «قانون اجرانشده» که ماجرای ناگفته شرکت حقوقی «سولیوان و کرام‌ول» است، اثر «نانسی لیساگو» و «فرانك لیپسوس» (نیویورك انتشارات «مورو»، ۱۹۸۸ ص ۴۷). این شرکت بعدها به شرکت «آلن و جان فاستر دالاس» تبدیل شد.

۲. در مورد تاریخچه پراکنده «عملیات مخفی» آمریکا از زمان انقلاب آمریکا ر.ك. «برداشتن نقاب» که ریشه‌های تاریخی فعالیت‌های مخفی آمریکا است، اثر «استفان. اف. نات» و «دکتر ادیس»، (کالج بوستن، ۱۹۹۱)؛ به علاوه شرح کاملی از فعالیت‌های ویژه در مکزیکو وجود دارد مثلاً در کتاب

«شرکت جاسوسی مکزیکو» اثر «بروك کروزو» که در خصوص عملیات مخفی ایالات متحده در مکزیك بین سالهای ۱۸۴۸_۱۸۴۵ است «جفرسون ان. سی: انتشارات «مك فارلند»، ۱۹۹۱».

ـ «مرزها و انقلاب» که فعالیت‌های محرمانه انقلابیون مکزیك در سالهای ۱۹۲۰_۱۹۱۰ است، اثر «چارلز. اچ. هریس»، «لوئیس آرئدلر» (سیلورسیتی ان. ام: انتشارات «های لون سام» ۱۹۸۸).

ـ برای دسترسی به مراجع بیشتر به کتابها و روزنامه‌ها نگاه کنید. برای مثال ر.ك. «سازمان اطلاعاتی آمریکا» در سال ۱۹۹۰_۱۷۷۴ اثر «نیل. اچ. پیترسون» که یك راهنمای کتاب‌شناسی است «گلارمونت سی. ای: انتشارات «رجینا»، ۱۹۹۲).

۳. (گزارش جنگ مخفی «او. اس. اس» اثر «آنتونی کیوبراون» نیویورك: انتشارات «برکلی»، ۱۹۷۶).

۴. «ماجرای یك سرباز» اثر «عمربرادی» (نیویورك: انتشارات «هالت»، ۱۹۵۱، ص ۵۳۶).

۵. «جیمز فورستان» اثر «آرنولد. اف. راگو» که مطالعه‌ای روی شخصیت‌ها، روشها و سیاست است. (نیویورك: انتشارات «مك میلان»، ۱۹۶۳، ص ۱۴۴_۴۵).

۶. بایگانی‌های «یورو ـ ایکس» ناپدید شدند. تحقیقاتی در آرشیو ملی نشان اندکی از وجود سازمان یا محل اسناد آن را آشکار ساخت. به هر حال اشاراتی اتفاقی به افرادی داشت. برای مثال یك افسر مورخ «سیا» یادآور شد زمانی که در سال ۱۹۴۷، بحث‌هایی در درون آژانس اطلاعاتی در مورد تشکیل یك آژانس جنگ سیاسی، در گرفته بود، یکی از مخالفان «سیا» خاطر نشان کرد، وی نمی‌دانست که این با آنچه «مورفی» در دولت اجرا کرده، چه تفاوتی داشت؛ ر.ك «آژانس اطلاعات مرکزی، یا ابزار دولت تا سال ۱۹۵۰» اثر «آرتور دارینگ» (واشنگتن دی. سی: آرشیو ملی ـ رشته مسائل تاریخی «دی. سی. آی»، ۱۹۵۳، فصل ۷، ص ۵۳).

۷. «دارلینگ» بهترین مرجع برای این جدل بوروکراتیك است. همچنین ر.ك. «گزارش نهایی» از «کمیته چرچ» (ج ۴، ص ۲۵_۹).

۸. اظهارات «واحد ۱/۳ شورای امنیت ملی» که در نشریه «روابط خارجی ایالات متحده آمریکا» آمده است. (چاپ سال ۱۹۴۸، ج ۳، مربوط به اروپای غربی (واشنگتن دی. سی: اداره انتشارات دولتی، ۱۹۴۷، ص ۷۷۸).

۹. «گزارش نهایی» از «کمیته چرچ» (ج ۴، ص ۲۹).

۱۰. گزارشهای «دارلینگ» و «کمیته چرچ» در این مورد، بهترین مراجع هستند.

۱۱. متن گزارش «واحد ۱۰/۲ شورای امنیت ملی» در کتاب «آژانس اطلاعات مرکزی» اثر «ویلیام. ام. لری» که تاریخچه و مدارك مربوط به آن است، آمده است. (انتشارات دانشگاه: «آلاباما»، ۱۹۸۴، ص ۱۳۴_۳۴).

۱۲. وجود «دفتر هماهنگی سیاسی» در اواخر دهه ۱۹۴۰، تقریباً مانند پروژه «مانهاتان» محرمانه بود. لطیفه معروفی وجود دارد راجع به سرباز جوانی که روزی در پی یك داروی شفابخش تمامی امراض به نام «آ. پ. سی» به داروخانه‌ای می‌رود، ولی با قدری گیجی می‌گوید قرص «ا. پی. سی» (مخفف دفتر هماهنگی سیاسی) می‌خواهم! و با ترس ناشی از اشتباه لفظی خود، بلافاصله و وحشت‌زده در

تاریکی شب فرار می‌کند!

۱۳. تنها کتابی که حاوی جزئیاتی در مورد نقش «وایزنر» بدون تملق‌گویی از او و یا «دفتر هماهنگی سیاسی» است، کتاب «پسران مسن» نوشته «هرش» است.

۱۴. در اینجا دوباره آداب و رسوم قومی جامعه و تعصبات به شکل مانعی بروز کرد. افسران سابق سرویس خارجی مثل: «می‌نارد بارنز» و «کارمل افی»، به رفتن به «دفتر هماهنگی سیاسی» تمایل داشتند، ولی «جیمز. مك. کارگر» که دعوت «وایزنر» را برای ملحق شدن به افراد دفترش، به توصیه «لوی هندریس»، پذیرفته بود، معتقد است که شاید او تنها افسر فعال آن واحد بود که شغلی دائمی را در آنجا پذیرفته بود (به نقل از مصاحبه‌ای با «جیمز. مك. کارگر» در ۱۹ ماه می سال ۱۹۹۳).

۱۵. گزارش نهایی کمیتهٔ چرچ (ج ۴، ص ۳۶ـ۳۵).

۱۶. فعالیت‌های مخفی شبه نظامی انگلیس که در اوایل جنگ در واحد اجرایی عملیات ویژه (اس. او. ای) جدای از سرویس اطلاعاتی خارجی بریتانیا (ام. آی. شش) صورت گرفته بود.
در مجموع، از آن واقعه به عنوان یك فاجعه یاد شده است. پس از جنگ، انگلیس دیگر چنین تجربه‌ای را تکرار نکرد؛ ر. ك. «سازمان اطلاعات بریتانیا در جنگ جهانی دوم»، اثر «اف. اچ. هینسلی»، (ج ۲، فصل ۱۵، خصوصاً ص ۱۷ـ۱۴ و جلد ۳، چاپ اول، مخصوصاً ص ۴۶۱ـ۶۴)؛ همچنین ر. ك. «بریتانیا و مقاومت اروپا در سالهای ۱۹۴۵ـ۱۹۴۰» اثر «دیوید استافورد» که تحقیقی در مورد «واحد اجرایی عملیات ویژه» بر اساس اسناد و مدارك مربوطه است (تورنتو: انتشارات دانشگاه تورنتو، ۱۹۸۰).

۱۷. «هاگ تاور» در «عناصر اطلاعاتی» اثر «گودسن» (ص ۸۷)؛ همچنین ر. ك. «اقدامات محرمانهٔ سیا» به قلم افسر سابق «دفتر عملیات ویژه»، «هری روزیتکز»، (ص ۱۶۳).

۱۸. مصاحبهٔ نویسنده با «جیمز مك کارگر»، ۱۹ می ۱۹۹۳.

۱۹. گزارش نهایی کمیتهٔ کلیسا، (ج ۴، ص ۳۷).

۲۰. اقدامات «ادارهٔ هماهنگی سیاسی»، عوامل نفوذی مهم روسیه را رنج می‌داد. این معنا را می‌توان به ضعف ضدجاسوسی «ادارهٔ عملیات ویژه» در آن زمان، نسبت داد که در حمایت از هر دو واحد، «دفتر عملیات ویژه» و «ادارهٔ هماهنگی سیاسی» ناکام مانده بود؛ خصوصاً کسانی که درون بلوك چین و روسیه بودند.

۲۱. گزارش نهایی کمیتهٔ چرچ (ج ۴، ص ۳۷).

۲۲. تا آنجا که مطلعیم، سند مرتبطی وجود ندارد که بتوان آن را به عنوان «یك مدرك عملیات مخفی» قلمداد کرد؛ به هر صورت، شورای امنیت ملی راههای متنوعی دارد که از آن راهها بوروکراسی روز عملیات مخفی را اعمال می‌کند، خصوصاً دفتر هماهنگی سیاسی در این خصوص روشهای زیادی دارد که «هری روزیتسکی» در کتاب خود به سال ۱۹۷۷، به شکلی مناسب به آن اشاره کرده است و به حساب آنها توضیحات این کتاب «مدرك عملیات مخفی طرح مارشال» بوده است؛ («عملیات سرّی» اثر «روزیتسکی» ص ۱۵۸). جهت پاره‌ای توضیحات در مورد این اسناد و پیشینه‌های آنها، ر. ك.

«تاریخ رسمی سیا» که در سال ۱۹۹۴ توسط «وین. جی. چکس» با نام «آلن دالس در نقش مدیر آژانس مرکزی اطلاعات» از ۲۶ فوریهٔ ۱۹۵۳ تا ۲۹ نوامبر ۱۹۶۱، به چاپ رسیده است، ج سوم (واشنگتن-دی. سی: آژانس مرکزی اطلاعات، جولای ۱۹۷۳).
جهت تحلیل اساسی‌تر، ر. ك. «سیا و طرح مارشال» اثر «پیزانی»؛ برای تجزیه و تحلیل بیشتر کتاب «پسران مسن» به قلم «هرش» را مطالعه کنید که شامل اطلاعاتی است در مورد رئیس ادارهٔ هماهنگی سیاسی «فرانك وایزنر» و کارکنان رده‌بالای وی که در همه جا به غایت غیرقابل دسترس می‌باشد.
هیچ توضیح مشروحی دربارهٔ گزارشهای دولت آمریکا از عملیات مخفی در اروپای غربی، طی این دوره، موجود نیست که کامل و قابل دسترس بوده و بتواند بر سیاست کشورها تأثیری داشته باشد.
۲۳. نقش رئیس جمهور «ترومن» در انجام این طرح، با بدنامی آشکار عملیات مخفی در سالهای بعدی، مبهم ماند؛ ر. ك. «عملیات سرّی» اثر «روزیتسکی» ص ۱۵۱.
۲۴. ارائه اسناد سیاست آمریکا در اواخر دههٔ ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، حال نسبتاً فراگیرتر شده است. هم منابع اولیه و هم ثانویه، این نتیجه گیری را تأئید می کنند. منابع اصلی اولیه، از جمله مدیران شورای امنیت ملی (بسیاری از کسانی که در حال حاضر کنار گذارده شده‌اند) و خاطرات بسیاری از دست‌اندرکاران می‌باشد. برای مثال، ر. ك. مدیران بخش ۱۰، ۲۰ و ۶۸ شورای امنیت ملی و نیز خاطرات رؤسای جمهوری و بسیاری از مشاوران آنها از جمله «جورج کنن» و «چارلز بولن»؛ منابع ثانویه نیز در اصل، این نتایج را تأئید می کنند. گرچه یك مدرسهٔ تجدیدنظر طلب چپ گرای جدید، اعلام داشته که رهبران آمریکا، سیاستی برای براندازی حکومت کمونیستی در روسیه و اروپای شرقی، درست قبل از سال ۱۹۴۸، داشته‌اند که با از بین رفتن مدارك این گزارشهای ثانویه چنین تصور نمی‌رود. همچنین این نتیجه گیری را که پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا با فرمول کلاسیك «ویلسون» به دنبال ارتقاء سطح دمکراسی بزرگی بوده است، تأیید می کند. ایالات متحده کاملاً آمادهٔ تحمل و حتی گاهی همکاری با رژیمهای غیردمکراتیك و نیروهای سیاسی این چنینی بود، تا جایی که توانست به آنها بفهماند که مخالف استیلای تمام و کمال روسیه باشند. ایالات متحده آماده کار وسیع با نیروهای سیاسی از منتهی‌الیه راست تا منتهی‌الهی جناح چپ بود؛ زیرا در این فکر بود که این اقدام برای اهداف توازن قدرت مفید است. برای مثال، ایالات متحده، دولت کمونیستی یوگسلاوی را در اواخر دههٔ ۱۹۴۰ و زمان مارشال «تیتو»، «میلوان جیلاس» و دیگر کمونیست‌هایی که قد برافراشتند نظیر «استالین»، حمایت می کرد، و درست در اوایل دههٔ ۱۹۷۰، از جمهوری خلق چین در برابر حملهٔ احتمالی هسته‌ای روسیه پشتیبانی به عمل آورد. به علاوه، آمریکا در دههٔ ۱۹۵۰، به «فرانکو» در اسپانیا و «سالازار» در پرتغال و نیز دیکتاتوری‌هایی از انواع دیگر کمك می کرد، و این درست هنگامی بود که در پی متشکل ساختن آنها در پیمان ناتو بود. واشنگتن به دیکتاتوریهای دیگر و رهبران مقتدر دنیا کمك می‌نمود، چون فکر می کرد این عمل مفید است. بهترین منابع ثانویه در مورد سیاست خارجی آمریکا در دورهٔ پس از جنگ، «استراتژیهای فراگیر» اثر «گادیس»؛ «ارنست می» صاحب کتاب «درسهایی از گذشته» است که استفاده و سوءاستفاده از تاریخ در سیاست خارجی آمریکا

(نیویورك: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۷۵)، «طلوع جهان وطنی» اثر «استیفن ابروز» که در خصوص سیاست خارجی آمریکا از سال ۱۹۳۸ است (نیویورك: انتشارات «پنگوئن»، ۱۹۸۸).

۲۵. هیچ تحقیقی در مورد روحیه و یا ساختار فکری رؤسای عملیات مخفی آمریکا وجود ندارد. در هر حال، پیشینهٔ سیاسی اکثر این مدیران ما را به این نتیجه می‌رساند که آنها آزادیخواهان داخلی در صحنهٔ سیاسی جنگ جهانی دوم آمریکا بوده‌اند. در واقع رهبران محافظه‌کار تر «سیا»، همچون «آلن دالس»، به این حقیقت که آنها بسیاری از آزادیخواهان آمریکایی را که در جوانی‌شان با کمونیست‌ها و یا با جبههٔ کمونیستی نشست و برخاست داشتند پناه داده‌اند، می‌بالیدند. در بین افرادی که در دنیای عملیات مخفی سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ جزء مهره‌های دائمی بودند و کسانی که در مورد کارهایشان مطالبی نوشته‌اند ـ و برخی محتاطانه‌تر از دیگران عمل می‌کردند ـ افرادی همچون «توماس برادن» هستند که در روزنامهٔ عصر «ساتردی ایونینگ پست» می‌گوید: «من خوشحالم از اینکه «سیا» غیر اخلاقی عمل می‌کند.» (۲۰ می ۱۹۶۷، ص ۱۳ـ۹).

«رویارویی با حقیقت» اثر «می‌یر» و «مردان افتخار آفرین» از «کلبی» و اثر «ویلیام کلبی»، (انتشارات «معاصر» سال ۱۹۸۹)؛ همچنین گواهی و تأیید کمیتهٔ کلیسا که کنگره به چاپ رسانده در مورد عملیات مخفی ـ که بزرگترین منبع منحصر بفرد اسناد عملیات مخفی آمریکاست ـ طرح حمایت از کشورها و افراد و گروههای میانه‌رو، چپ و راست دمکراتیك را افشاء می‌سازد. ولی بایستی متذکر شد که کمیتهٔ کلیسا اغلب اطلاعاتی را که باید چاپ می‌شدند، انتخاب می‌کرد. برای نمونه، گرچه کمك به سازمانهای کارگری خارج را ذکر می‌نمود، ولی در مورد جزئیات، بحث زیادی نمی‌کرد و از سویی دیگر، به جزئیات موارد کمك‌رسانی به نیروهای نظامی چپ و یا راست می‌پرداخت.

۲۶. ضمن این تلاش داخلی، جنبش کارگری و «سیا»، هر دو اردوگاه را تقویت و پشتیبانی می‌کردند. ر.ك. «سیاستهای کارگری و اروپایی آمریکا» اثر «گودسن» و همچنین مثال دیگر درگیری «سیا» در جنگ سیاسی از طریق بخش غیر دولتی مشغول در کنگره، به منظور آزادی فرهنگی است. ر.ك. «توطئه آزادیخواهی» که «پیتر کلمن» از طریق کنگره برای آزادی فرهنگی و تلاش برای تفکر پس از جنگ اروپا، گردآوری کرده بود، (نیویورك، انتشارات آزاد، ۱۹۸۹).

۲۷. برای مثالی از جریان تصویب و هماهنگی در ردهٔ بالا، ر.ك. «ضد کودتا» اثر «کرمیت روزولت» که مبارزه‌ای برای کنترل ایران بود (نیویورك: انتشارات «مگ گراوهیل»، ۱۹۷۶).

هیأت مدیرهٔ برنامه‌ها و واحد «ام. آی. شش» انگلستان، طرحی را مطرح نمودند با اسم رمز «آژاکس» که با هدف از میان برداشتن نخست‌وزیر ایران «دکتر محمد مصدق» در سال ۱۹۵۳ برنامه‌ریزی شده بود. نقشه توسط مدیر پروژه‌های «هیأت مدیره برنامه‌ها» به دست «جان فاستر دالس»، «روزولت»، و رئیس «مرکز هماهنگ کنندهٔ اطلاعات»، «آلن دالس» رسید. افراد حاضر در طرح، وزیر خارجه، نفر دوم وزارت یعنی «والتر بدل اسمیت» (که اخیراً جزء مرکز هماهنگی اطلاعات و در کنار «آلن دالس» و به عنوان مشاور وی در آمده است)؛ مدیر برنامه‌ریزی سیاسی، «رابرت بوی»؛ منشی مشاور «رابرت مورفی»؛ و چندین تن از کارشناسان کشوری در خاور میانه مانند

«ویلسون» بودند که بعدها وزیر دفاع شد. «روزولت» از تصویب طرح خود بسیار خرسند بود، ولی طی راه نسبت به تصمیم گیری شجاعانهٔ خود، شوکه شد.

آن طور که وی در این مورد می‌نویسد: «مطمئناً این طرح طی آزمایش، دقیق‌ترین ملاحظات و در بالاترین سطح، مورد حمایت قرار می‌گرفت. در این جلسه چنین برداشتی از آن نشده است، در هر حال از آن دیدگاه بنده مسئولیت را می‌پذیرم. و آنچه که من احساس می‌کنم این است که جای خوبی برای ماندن بود.

من می‌توانستم نهایت حمایت را در آنچه که پیش می‌آمد و حداقل دخالت از جانب بیگانگان را پیش‌بینی کنم. بنده تیم خوبی به همراه داشتم؛ گروهی که جسارت مناسبی برای دست به کار شدن، داشتند.» (از کتاب «ضدکودتا»، اثر «کیم روزولت»، ص ۱۹ـ۱۸).

۲۸. گزارش نهایی از «کمیتهٔ کلیسا»، همچنین ر.ك. منابع ثانویه از جمله «مردی که اسراری داشت» به قلم «توماس پاورز» و «ریچارد هلمز و سیا»، «نیویورك: انتشارات «ناف»، ۱۹۷۹).

۲۹. مثال برجسته آن ایتالیا است؛ جایی که سفیر «کلاربوت لاك» و فرستادهٔ وزیر به سفارت (البریج دوربراو) ـ که بعدها فرستادهٔ سیاسی در ویتنام جنوبی شد، بحث مجددی را برپا کرد، و درمیان بقیه اثر «ویلیام کولبی» نیز هست به نام «روزنه‌ای به جناح چپ»، ر.ك. «مردان افتخار آفرین» اثر «کولبی».

۳۰. «دوره‌ای کوتاه در مورد جنگ سری»، اثر «فلیکس»، (ص ۷).

۳۱. «سازمان ضدجاسوسی و امنیت اجرایی در دههٔ ۱۹۸۰» اثر «داناوان پرت» آمده در نسخهٔ کتاب «ضدجاسوسی» «گودسن»، ص ۲۳۰ـ۳۱.

۳۲. داوری «انگلتون» از اواسط دههٔ ۱۹۵۰، روی روال افتاد. و تا زمانی که «بتینو کراکسی» بر مسند قدرت حزب سوسیالیست ایتالیا به سال ۱۹۷۶ تکیه زد، این دادگاه هیچ اقدام مؤثر و جدی جهت شکست سازمانی کمونیست‌ها صورت نداد. ر.ك. «روزنه‌ای به جناح چپ» اثر «آنجلو کدویلا» که در نسخهٔ ویرایش شدهٔ «جیووانی سارتری» و «آستین رنی» به نام «کمونیسم اروپایی» به موضوع ایتالیایی‌ها پرداخته است (واشنگتن دی.سی: انتشارات «مؤسسهٔ سرمایه گذاری آمریکا». ۱۹۷۸).

۳۳. این اصلی‌ترین تز کمیتهٔ کلیسا در «گزارش نهایی» و تاریخ «سیا» در جلد ۴ گزارش نهایی به نام «کارالکاس» بود. وی با بسیاری از تحلیل گران سابق مدیریت اطلاعاتی مصاحبه کرده و تاریخ مکتوب را نیز مرور کرده است؛ همگان در این نظریات، متفق‌القول نیستند. برخی از رؤسای مدیریت اطلاعاتی مثل: «ری کلین»، نظریهٔ فوق را قبول نداشتند. ر.ك. «اسرار، جاسوسی‌ها و تحقیقات». ولی حتی «کلین» (بنا به مجموعه‌ای از دلایل متنوع) خواستار جدایی تحلیل گران از سرویسهای محرمانه، خصوصاً در زمینه‌هایی که به تحلیل کمك می‌شد، بود. این دیدگاه که هنوز وسیعاً درون و بیرون «سیا» حفظ می‌شد، می‌پذیرد که تحلیل گران و جمع آورندگان اخبار، خود اهدافی هستند بدون مصلحت‌نگری‌های سیاسی.

همچنین بایستی یادآور شد که در دههٔ ۱۹۹۰، مدیریت اطلاعاتی، شاخه تحلیلی، برنامه‌ای را آغاز کردند که تحلیل گران را از اصول خود مطلع سازند. ر.ك. «برآوردی از آینده» اثر «جوزف نی» و

«حرفهٔ جاسوسی» کار «داگلاس مك ایچین» که بررسی و تغییری در «سیا» اثر «گودسن» به آن پرداخته است و نیز «جاسوسی آمریکا در تنگناها» نوشتهٔ «می» و «اشمیت».

۳۴. «سیاستهای کارگری اروپا و آمریکا» به قلم «گودسن»؛ چندین فصل از این کتاب به دیدگاههای سیاسی خارجی رهبران فدراسیون کارگری آمریکا و فعالیت‌های ایشان، در قبل، بعد و در طول جنگ جهانی دوم، اختصاص یافته است.

۳۵. کتاب «از عملکرد غیر اخلاقی سیا خوشحالم» اثر «برادن».

۳۶. «خطرناکترین مرد» از نشریهٔ «نشنال افرز» درج شده در مجلهٔ تایم ۱۷ مارس ۱۹۵۲.

۳۷. در مورد روابط بین «سیا» و جنبش کارگری آمریکا ر.ك. «سیاستهای کارگری آمریکا و اروپا» اثر «گودسن» (ص ۴۸ـ۴۶).

۳۸. در خصوص مقایسه برنامه‌های کمك‌های مخفی آمریکا و شوروی تحقیقات مدونی در دسترس نیست. کسانی که با اخبار موجود دربارهٔ نفوذ روسها و فعالیت‌های حزب کمونیست اروپا آشناتر هستند، معتقدند که کمکهای روسیه بسیار وسیع‌تر از آن چیزی بوده که ایالات متحده در دوران قبل از جنگ انجام داده است. برای مثال ر.ك. «عملیات محرمانه» اثر «رزیتسکی» خصوصاً ص ۱۸۷ و «رویارویی با حقیقت» اثر «می‌یر» ص ۱۰۰ـ۹۷ و نیز «مردان افتخار آفرین» اثر «کولبی» (ص ۱۰۴ـ۱۲).

۳۹. چندتن از وزرای کشور اروپای غربی که از رؤسای سرویسهای امنیتی داخلی کشورشان هم بوده‌اند، کتابهایی در مورد تجارب خود نوشته‌اند. برخی از آنها تلاشهای حزب کمونیست و شوروی را در کشورهایشان تبیین و توصیف کرده‌اند، ولی این کتب در برگیرنده توضیحات بسیار اندکی از کمك ایالات متحده به مخالفین کمونیست‌هاست.

برای نمونه ر.ك. خاطرات وزیر کشور سوسیالیست فرانسه تحت عنوان «بارون دوبومارشه» (پاریس: انتشارات «پلان»، ۱۹۷۰).

۴۰. برای مثال در سال ۱۹۶۴، یك عضو کنگره به نام «رایت پت من» از کمیته رسیدگی به مسائل تجارت خرد، اسامی هشت منبع مالی «سیا» را فاش ساخت. این مسأله آژانس «سی.آی.ای» را دچار شوك بزرگی کرد، ولی افشاگری مذکور موج چندانی به وجود نیاورد و در سال ۱۹۶۷ حتی واکنش مختصری نیز برای جلوگیری از گسترش دامنه این افتضاح صورت نگرفت؛ «گزارش نهایی» کمیته چرچ (ج ۴، ص ۱۸۵).

۴۱. در فیلیپین و موارد مشابه، خاطراتی از دست اندرکاران سابق، به شکل مشغولیت دوم آنها موجود است که تا حدودی بر اساس مصاحبه‌هایی با عوامل سابق «سیا» شکل گرفته است. بعلاوه، مشروح بسیار مهمی از نقش ایالات متحده در این وقایع نیز وجود دارد. تقریباً تمامی خاطرات و شرح حالها بر اساس مصاحبه‌هایی با همان افراد نامبرده و تصویری از نقش و حرفه آنها بوده‌اند. شرح حال دیگری است که در خصوص سیاست و مداخله ایالات متحده بسیار حیاتی است. در هر حال، تعداد بسیار اندکی از این نویسندگان چگونگی عملیات مخفی آمریکا را به دلیل مخالفت کلی با سیاست این کشور مورد بررسی قرار داده‌اند. برای مثال، ر.ك. سرگذشت عامل سابق آمریکا در فیلیپین،

«ادوارد لندر دیل» تحت عنوان «در بحبوحه جنگ‌ها» و یا «فرستاده آمریکا به آسیای جنوبی» (نیویورك: انتشارات «هارپرورو»، ۱۹۷۲)؛ همچنین تحلیل نوشته شده به قلم مأمور اجرایی سابق «سیا»، «داگلاس. اس. بلوفارب» به نام «دوره ضدشورش»، که تز و عمل آمریکا از سال ۱۹۵۰ تاحال بود (نیویورك: انتشارات «آزاد»، ۱۹۷۷).

یادداشت دیگری که اساساً قابل قبول است، به قلم «جان رنلاگ» به نام «آژانس خبری» می‌باشد (ص ۲۲۴ـ۲۶) و نیز مطالعه مهم دیگری که توسط «دی. مایکل شافر» تحت نام «مثالهای مرگ آور» نوشته شده است و در واقع شکست سیاست ضدشورشی ایالات متحده آمریکا می‌باشد («پرینستون ان. جی»: انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۸۸ ص ۲۰۵ـ۴۰).

۴۲ . «ضدکودتا» اثر «روزولت»؛ «آژانس خبری» اثر «رنلاگ» ص ۲۶۰ـ۶۴ و «عملیات مخفی» اثر «تروتن» ص ۸۳ـ۴۴.

۴۳ . «تماشای شب» اثر «دیوید گتلی فیلیپز» که نگاهی به بیست و پنج سال کار سرویس خبری ویژه آمریکاست (نیویورك: انتشارات «آتنیوم»، ۱۹۷۷)؛ «آژانس خبری» اثر «رنلاگ» ص ۲۶۲ـ۶۹؛ «عملیات مخفی» اثر «ترورتن».

۴۴ . «دوره ضدشورش» اثر «بلوفارب» ص ۱۲۸ـ۸۸؛ «مردان افتخار آفرین» اثر «کولبی» ص ۲۰۲ـ۱۹۱؛ «عناصر کار اطلاعاتی» اثر «تاور» و ویرایش «گودسن».

۴۵ . «عملیات مخفی» که ابزار سیاست و یا دفاع از سیاست است، نوشته «مالکوم والـ.» برگرفته از نشریه «نگاهی استراتژیك»، (تابستان ۱۹۸۴، ص ۱۶ـ۹).

۴۶ . مطالعات مستند اندکی از این عملیات وجود دارند و تقریباً تعابیر غیرمستند کمی از اقدامات سیا برای تضعیف یاغلبه بر دولتهای کمونیست در دست است البته به استثنای شرح اقدامات زیادی علیه کاسترو در دهۀ ۱۹۶۰ و برخی کارهای حاشیه‌ای در عملیات آلبانی.

معدودی از رؤسای اجرایی سابق سیا در این موارد با روزنامه‌نگاران مصاحبه‌هایی داشته و یا در نوشته‌هایشان از آنها بحثی به میان آورده‌اند مثلاً: «عملیات مخفی» از «روزیتسکی» و «علائم رادیویی در شب» از «فرانکلین لیندزی» که در مورد «دفتر خدمات استراتژیك» و پارتیزانهای «تیتو» در جنگ یوگسلاوی است (استنفورد: انتشارات دانشگاه «استنفورد»، ۱۹۹۳).

لیندزی یکی از سربازان قدیمی «دفتر خدمات استراتژیك» بود که مسئول عملیات «دفتر عملیات سیاسی» در اروپای شرقی بود. برای یافتن موارد عالی و جالب خصوصاً در مورد دفتر خدمات استراتژیك و پس از آن رئیس «مدیریت برنامه‌ها»، «فرانك جی. ویسنر» ر. ك. «پسران سالخورده» اثر «هرش».

در سال ۱۹۸۹ یك روزنامه‌نگار انگلیسی، مطلبی از عملیات بالتیك منتشر ساخت که تا حدودی متکی به مصاحبه‌هایی با افسران اطلاعاتی سابق انگلیس و سیا و نیز «کا. گ. ب» بود. این مطلب برگرفته از کتاب «عنکبوت سرخ» اثر «تام باور» در مورد «ام. آی. شش» و کودتای بزرگ «کا. گ. ب» می‌باشد (لندن، آروم، ۱۹۸۹).

۴۷. کتاب «ریچارد هلمز»، به قلم «پاورز»، ص ۴۳ـ ۴۲ و «دام سرخ» اثر «باور».

۴۸. آثار ادبی در خصوص «خلیج خوکها» و دیگر تلاشهای براندازی «کاسترو» متعدد و بی‌شمار است. منابع اولیه شامل خاطرات بسیاری از عوامل اجرایی سابق و برخی اسناد پراکنده و نیز تحلیل‌های قدیمی و بی‌اثر مراجع به اشتباهاتی است که مقامات آمریکایی مرتکب شدند. جهت بازبینی برنامه‌های گنجانده شده در عملیات و نتایج آن ر.ك. «آلن ولش» اثر «جکسن» ص ۱۱۳ و ۴۷. همچنین مصاحبه‌های متعددی با برخی از مقامات مهم ایالات متحده انجام شده است؛ مانند رئیس مدیریت مرکزی وقت، «ریچارد بیسل».

به علاوه کمیته چرچ هم مطالبی را فاش ساخته که براساس پرونده‌های سیا در مورد فعالیتهای شبه‌نظامی و نقشه‌های قتل کاسترو بوده‌اند. ر.ك. «نقشه‌های ترور مربوط به رهبران خارجی» کنگره ۹۴، جلسه اول، نسخه ۹۴، ۴۶۵، (واشنگتن دی.سی: دفتر انتشارات دولتی، ۱۹۷۵).

تعدادی از صاحبنظران و روزنامه‌نگاران نیز بخش عمده‌ای از این اطلاعات را مرور کرده‌اند. بعضی از بهترین منابع «عملیات زاپاتا» که گزارش و گواهی هیأت بررسی خلیج خوکها بوده است (فردریك انتشارات دانشگاه آمریکا، ۱۹۸۱).

«تماشای شب» اثر «فیلیپز»، ص ۸۵ و ۱۱۱، «آژانس» نوشته «رنلاگ»؛ «خلیج خوکها»، اثر «پیتر وین» که ماجرای ناگفته‌ای است. (نیویورك: انتشارات «سیمون و اسکاستر»، ۱۹۷۹).

۴۹. «ریچارد هلمز»، اثر «پاورز» ص ۱۱۳.

۵۰. گزارش نهایی از «کمیته چرچ» ج ۴، ص ۴۸ـ ۴۷.

۵۱. مثلاً «تد سولاك» به قضاوتهای دولت آمریکا و کاسترو اشاره می کند که «سیا» قابلیتهای کوبایی‌ها در آمادگی در برابر تهاجم «خلیج خوکها» را کوچك شمرده بود. ر.ك. «فیدل» که تصویر چهرهٔ حساس او از «سولاك» است (نیویورك: «مورو»، ۱۹۸۶ ص ۵۵۷ـ۵۵۵).

در همین اواخر کاستر، «سیا» را به سازماندهی قتل «تروخیلو» در جمهوری دومینیکن و «توریخوس» در پاناما، متهم کرد، ر.ك. «سرویس اطلاعات خارجی» آمریکای لاتین، ۲۱ می ۱۹۹۰، ص ۵ـ۴.

۵۲. یکی از نقادان اقدامات پیرامون عملیات مخفی در روزهای آرام در «هاگ تاور» نظراتی داده است که یکی از عناصر اجرایی دفتر خدمات استراتژیك و واحد سرویسهای استراتژیك و از سویی عضو دفتر عملیات ویژه، و رئیس یکی از پایگاههای سیا بود. او رئیس کارکنان واحد عملیات مخفی در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ هم بود. بدبختانه «تاور» بسیاری از نمونه‌ها را در کار خود نیاورده است ولی یکی از عوامل اجرایی سابق عنوان می کند که جزئیات مهم برنامه‌ای که در مورد اندونزیایی‌ها در سال‌های ۵۸ـ ۱۹۵۷ نوشته است، غیر واقع است.

۵۳. برای آگاهی بیشتر در روابط بین شورای امنیت ملی و «سیا» و افشای آنها در سال ۱۹۶۷، ر.ك. «هرگز از حرکت باز نایستید»، اثر «ویلیام اچ. کاف» (نیویورك: انتشارات «بیسیك»، ۱۹۹۳ ص ۱۰۴ـ۱۰۰ و ۲۵۴ـ ۶۱).

۵۴. «توضیح کوتاهی در مورد سیاستهای اداره بین‌المللی امور محصلین و جنگ سرد به استناد خاص به اسناد شورای امنیت ملی و سیا و غیره»، اثر «مارکوس راسکین»، «رمپارتز»، مارس ۱۹۶۷، ص ۳۹ـ۲۹.

۵۵. ر.ك. «رویارویی با حقیقت»، اثر «می‌یر»، ص ۱۰۹ـ۸۵.

۵۶. بحثهای «کوردمی‌یر» در مورد حکومت جانسون که واکنشی منجر به «فاجعه» ایجاد کرد. یکی از معدود سیاستمداران آن زمان در موضع دفاع از سیا، «رابرت کندی» بود که حامی پُرشور برنامه‌ها بود. «تاریخچهٔ محرمانهٔ اولین آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا» به قلم «ریچارد هریس اسمیت» از دفتر خدمات استراتژیك، (برکلی: انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۷۲، ص ۳۸۰).

۵۷. مصاحبه نویسنده با «جیمز مك کارتر» ۲۰ می ۱۹۹۳.

۵۸. در مورد رشد جریان مالکیت‌ها و حتی توجه یکبارهٔ مدیریت «سیا» نسبت به آنها ر.ك. «گزارش نهایی» از کمیتهٔ چرچ، ج ۱، ص ۵۱ و ۲۰۵)

۵۹. در واقع در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ زمانی که سرمایه‌گذاری‌های «سیا» کم و بیش دچار وقفه شده بود وسرمایه گذاریهای شوروی رو به تزاید بود عناصر طرفدار کمونیسم منافع عمده‌ای در محافل سوسیال دموکراتیك مانند شورای بین‌المللی سوسیالیسم به دست می‌آوردند. در جاهایی که دولت آمریکا یا «سیا» در پی اجرای برنامه‌های خود بودند ـ مانند ایستگاههای رادیویی در سراسر دیوار آهنین ـ، این جریان کند تأثیر می‌گذاشت؛ ر.ك. فصل اول، پانویس شماره ۷۰.

۶۰. در خصوص تغییراتی در حوزهٔ فرهنگ واشنگتن و کاهش جریانات ضدکمونیستی ر.ك. «تنزل درجات» که نوعی خاطرهٔ سیاسی است اثر «نورمن پادورتس» (نیویورك: انتشارات «پارپرورو»، ۱۹۷۹) به علاوه ر.ك. منابع ذکر شده در فصل اول، زیرنویس ۱۴.

۶۱. شنیده‌های کمیتهٔ چرچ، ج ۷، «عملیّات مخفی»، ص ۵۴.

۶۲. «پنهان کاری و دموکراسی» که بررسی اوضاع «سیا» در دورهٔ انتقال است به قلم «استنسفیلد ترنر» (بوستون، انتشارات «هاگتون میفلین»، ۱۹۸۵ ص ۱۷۷).

۶۳. ر.ك. «قدرت و اصول» اثر برژینسکی. برای اطلاع از زمینهٔ آن نیز ر.ك. «سیاست آمریکا نسبت به اتحاد جماهیر شوروی» اثر «لارنس تی. کالدول» و «الکساندر دالین» در کتاب «عقاب گرفتار آمد» به قلم مؤلفین: «کنت اُی» و «دونالد روتچایلد» و «رابرت لیبر» که شرحی از سیاست خارجه آمریکا در دنیای پیچیده است (نیویورك: انتشارات «لانگ من»، ۱۹۷۹ ص ۲۳ و ۲۱۵).

۶۴. «دکترین ریگان» نوشتهٔ «مارك لاگن». این کتاب چگونگی هدایت جنگ سرد از سوی آمریکا در دوران گذشته است (وست پورت سیتی: انتشارات «پریگر»، ۱۹۹۴).

۶۵. در مورد مناقشات درونی آژانس در طول اواسط دههٔ ۱۹۸۰ بر سر افزایش کمکهای مخفی به مجاهدین افغان، ر.ك. «آشوب و پیروزی» از «جورج شولتز» که شرحی است از زندگی او به عنوان وزیر خارجه از سال ۱۰۸۶ تا ۱۰۸۷ (نیویورك: انتشارات «اسکریب نر»، ۱۹۹۳ ص ۶۹۲).

کتاب بعدی «دام خرس» ماجراهای ناگفته‌ای از افغانستان به قلم «محمد یوسف» و «مارك آدکین»

است. (لندن: انتشارات «لئو کوپر»، ۱۹۹۲ ص ۹۸، ۱۰۸ و ۸۲).
«گشودن گرهٔ افغانستان» که در مورد مذاکره بر سر عقب‌نشینی شوروی است از «ریاض خان» (دوهام: انتشارات دانشگاه «دوك»، ۱۹۹۱ ص ۸۵، ۸۸، ۱۶۹، ۷۲، ۴۴ و ۲۴۳). «قدرت داشتن» به قلم «مارین استرمکی» دربارهٔ برآورد قدرت شوروی در افغانستان (از بحثهای دکترای دانشگاه «جورج تاون»، ۱۹۹۴ ص ۱۴۴ـ۴۶). «یوسف» عضو واحدی از سرویس اطلاعاتی پاکستان که در مورد افغانستان با «سیا» همکاری مخفی داشته، بود و برنامهٔ حمایت از افغانستان را ازسالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ هدایت می کرده است. «خان» عضو درجه دوم هیأت پاکستانی مذاکره کننده در ژنو بود که درصدد بیرون راندن شوروی و وادار کردن او به عقب‌نشینی از افغانستان بودند.

۶۶. در مورد متن اصلاحیهٔ «هیوز ـ ریان» و آنچه مربوط به بخش قانون امنیت ملی سال ۱۹۴۷ است ر.ك. «تألیف قوانین جاسوسی و مقررات مربوطه و دستورات اجرایی در مورد منافع جامعه اطلاعات ملی» به صورتی که در اول مارس ۱۹۸۱ اصلاح گردید جلسه اول کنگرهٔ ۹۷، از «کمیتهٔ دائمی برگزیدهٔ مجلس»، انتشارات همین کمیته، ص ۱۴۹ـ۵۰.

۶۷. «بازبینی ـ برای چه و چگونگی تأثیر؟» به قلم «گری اِشمیت» درج شده در کتاب «جاسوسی و سیاست» از «گودسن»، ص ۱۳۰ـ۳۱.

۶۸. در مورد سابقهٔ این موضوع ر.ك. «گزارش کمیته‌های کنگره درباب بررسی مسائل «ایران ـ کُنترا» از کمیتهٔ مأمور بررسی معاملات مخفیانه سلاح با ایران و نیز کمیتهٔ منتخب سنا دربارهٔ روابط محرمانهٔ نظامی به ایران و مخالفان نیکاراگوا، کنگرهٔ صدم، جلسه اول نسخه‌های ۴۳۳ ـ ۱۰۰ (که از آن پس مربوط به گزارش «ایران ـ کُنترا» می گردد).
و به علاوه «سیاست حکومتی کارتر نسبت به نیکاراگوآ» از «مارتا کوتام» در قالب نشریهٔ سه ماههٔ «علوم سیاسی» بهار ۱۹۹۲، ص ۱۲۳ـ۴۶.
همچنین ر.ك. «دیپلماسی موز» از «روی گاتمن» که به بنای سیاست آمریکا در نیکاراگوآ در سالهای ۱۹۸۱ـ۱۹۸۷ می‌پردازد (نیویورك: انتشارات «سیمون و اسکاستر»، ۱۹۸۸)؛ کتاب «نقاب» از «باب وودوارد» در مورد جنگهای مخفی «سیا» (نیویورك: انتشارات «سیمون و اسکاستر»، ۱۹۸۷).
«درگیری برزخی» که تبیین رویارویی ایالات متحده آمریکا در برابر اتحاد جماهیر شوروی امروز است از «کُنستانتین منگز» (واشنگتن دی. سی: انتشارات مؤسسه سرمایه گذاری آمریکا، ۱۹۹۰)؛ و کتاب «تقلید محکوم شده» دربارهٔ آمریکا و نیکاراگوآ از «رابرت پاستور» (پرینستون: انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۸۷).

۶۹. ر.ك. منابع فوق خصوصاً «ایران ـ کُنترا»، ص ۲۷.

۷۰. ر.ك. تألیفات «پیتر کورن بلا» و «مالکوم بیرن» به نام «رسوایی ایران ـ کُنترا» که کنکاشی تاریخی است (نیویورك: انتشارات «نیو»، ۱۹۹۳ ص ۱۱). «خط بسیار ظریف» اثر «تئودور دراپر» در خصوص ماجرای «ایران ـ کُنترا» (نیویورك: انتشارات «حیل» و «ونگ»، ۱۹۹۱)؛ درون شورای امنیت ملی و ماجرای واقعی ساخت و تخریب سیاست خارجهٔ ریگان اثر «کنستانتین منگز»

(نیویورك: انتشارات «سیمون واسکاستر»، ۱۹۸۸)؛ «هشدار» به قلم «الکساندر هیگ» (نیویورك: انتشارات «مك‌میلان»، ۱۹۸۴)؛ در خصوص تفاوتهای بین روش کارتر و ریگان، مراجعه شود به «حکومت کارتر» اثر «کوتام».

۷۱. «دکترین ریگان» نوشتهٔ «لاگن»؛ فصل ۳ و ۵، و تمامی قسمتهای کتاب مذکور.

۷۲. اصلاحیهٔ نمایندگی «هارکینز» به صورتی که در گزارش «ایران-کُنترا» ص ۳۹۵ آمده است.

۷۳. این نکته در گزارش «ایران-کُنترا» ص ۳۹۶ آمده است.

۷۴. گزارش «ایران-کُنترا»، ص ۳۵-۳۲ و ۳۹۶.

۷۵. گزارش «ایران-کُنترا»، ص ۳۴-۳۳. از «ایکل» در «خبررسانی حرفه‌ای» تألیف «کودویلا»، ص ۲۶۸ سخن به میان آمده است.

۷۶. ر. ك. «نقاب» نوشتهٔ «وودوارد» ص ۲۵۶ که شرحی بدون مرجع از بحث «شولتز بیکر» در این‌باره آورده است. به علاوه ر. ك. «تغییر آراء عمومی» که در مورد تخریب شخصیت رئیس جمهور در سالهای ۱۹۸۸-۱۹۸۴ است از «جین می‌یر» و «دویل مك مانوس» (بوستن: انتشارات «هاگتون میفلین»، ۱۹۸۸ ص ۱۷-۱۵).

۷۷. گزارش «ایران-کنترا» ص ۴۰۶، پس از انتخابات، ریگان از منع تسلیحاتی «جبههٔ آزادیبخش السالوادور فاراباندومارتی» السالوادور، به عنوان یك فرمول، دست برداشت. وی در سال ۱۹۸۵، ضمن یك سخنرانی خطاب به سازمان ملل و در خصوص اتحاد، کمك به مبارزان ضد کمونیستی را به عنوان یك سیاست جامع، موجه قلمداد کرد.

۷۸. طبق مطالب مذکور در گزارش «ایران کنترا»، ص ۳۹۸؛ جهت آشنایی بیشتر با حسابهای مختلف و معقول ریگان و امضای صورتحساب‌ها، ر. ك. گزارش ایران کنترا ص ۴۹۱؛ و کتاب «خط بسیار ظریف» از «دراپر»، ص ۲۷.

۷۹. جهت دستیابی به نمونه‌ای از این بررسی مستدل موضوع کمك‌های کنترا، ر. ك. گزارش «رابرت گیتس» به «ویلیام کیسی» که در «رسوایی ایران-کُنترا» از «کورن بلا» و «بیرن» ص ۴۹-۴۵ آمده است.

۸۰. بخش واضحی از این دیدگاه را می‌توان در مقاله‌ای از معاون مدیریت اطلاعات مرکزی دید که در سال ۱۹۹۱، به ریاست این دستگاه رسید: «امروز سیا خود را در موقعیتی برتر یافته و ضرورتاً تعادلی نسبتاً مساوی بین قوه‌های مجریه و مقننه برقرار ساخته است.» برگرفته از «سیا و سیاست خارجهٔ آمریکا» از «فارین افرز» شماره ۶۶ به قلم «رابرت گیتس» (زمستان ۸۸-۱۹۸۷، ص ۲۲۴-۲۵).

۸۱. اولین کتاب مهم حاوی اسامی افراد که در بسیاری از پایتخت‌های جهان به فروش رفت از طرف سرویس اطلاع‌رسانی آلمان شرقی منتشر گردید که ظاهراً به وسیلهٔ «جویس ماردر» تألیف شد، تحت عنوان «افراد سیا چه کسانی هستند؟»، ر. ك. «بازی فریب» از «لادیسلاو بیتمن» (سیراکوس: انتشارات «هیأت تحقیقاتی دانشگاه سیراکوس»، ۱۹۷۲ ص ۱۵۵-۵۶). به دنبال این مطلب، در چند سال بعد کتاب «درون دستگاه» که یادداشتهایی از «سیا» بود توسط «فیلیپ آگی» به رشته تحریر

در آمد (هارموندورث، انگلیس، انتشارات پنگوئن، ۱۹۷۵) و سپس مقالاتی در مجلات درج گردید نظیر «بولتن اطلاعاتی عملیات مخفی» که عمداً ذکر می کرد کدام یك از پرسنل سفارت ایالات متحده و سازمانهای غیر دولتی آمریکا برای دستگاه اطلاعاتی این کشور کار می کردند.

«لادیسلاو بیتمن» یك افسر اطلاعاتی سابق چك بود که زمینهٔ اطلاع رسانی غلط تخصص داشت. وی می گوید: تکنیك بدنام کردن افراد، خود یك عملیات وسیع در آلمان شرقی، روسیه شوروی و چکسلواکی بوده که او در آن شرکت داشته است. «بیتمن» در سال ۱۹۶۸ به سازمان خود پشت کرده و مرتد شد و چندین کتاب مؤثر در خصوص اقدامات فعال بلوك شرق شوروی و اطلاع رسانی نادرست نگاشت. در مورد اساس بدنام کردن افراد ر. ك. کتاب «کا. گ. ب و اطلاع رسانی نادرست شوروی» اثر «لادیسلاو بیتمن» (واشنگتن دی. سی: انتشارات «پرگمان»، ۱۹۸۵ ص ۱۹۱ ـ ۹۲) و کتاب «بازی فریب» از «بیتمن»، ص ۱۵۵ ـ ۵۶.

۸۲. زندگیهای پرفراز و نشیب رهبران جوان سوسیال دمکرات مانند دو تن از دبیران وقت اتحاد بین‌المللی جوانان سوسیالیست به نام «اولا تگ» نروژی و «یان هاکروپ» از بین رفت. طبق اظهار همکار سابق «تگ»، وی خود را کُشت.

۸۳. گزارش کمیته چرچ، ج اول، ص ۱۵۷ـ۵۹.

۸۴. آمریکا به دلیل تلاش طولانی در افغانستان در دههٔ ۱۹۸۰، به طور تقریبی موفق گردید، زیرا افراد زیادی را در مشاغل عملیات مخفی داشت. در مقابل ایالات متحده می توانست به یك ائتلاف مخفی با دیگران بپیوندد که در آن آمریکا تدارك گر کل عملیات و عوامل دیگر باشد. طبق نظر «محمد یوسف»، مردی که جنگ واقعی داخلی افغانستان و (درون اتحاد جماهیر شوروی را پیش می برد، از سرویس اطلاعاتی پاکستان بود که از نظر پول، آموزش، تجهیزات و اطلاع رسانی از آمریکا تغذیه می شد. ولی به جای پرسنل آمریکا، این پاکستانی‌ها بودند که درون افغانستان کار می کردند؛ ر. ك. «دام خرس» از «یوسف» و «آدلین». همچنین «کالبدشناسی پیروزی» از «استیو کُل» که حاکی از جنگ مخفی «سیا» در افغانستان بود (واشنگتن پُست، ۱۹ جولای ۱۹۹۲)؛ «جنگ مخفی افغان «سیا» یعنی تا خط و مرز مهم و مورد نظر در آنجا ترسیم شود». (واشنگتن پُست، ۲۰ جولای ۱۹۹۲).

۸۵. برخی از ناظران این تغییرات، از آنها تحت عنوان «انتقام سرویس خارجی» یاد کرده‌اند. لازم به تذکر است که سرویس خارجی آمریکا یکی از حامیان بزرگ پنهانکاری و قانونی کردن همهٔ امور است.

۸۶. گزارش نهائی از کمیته چرچ، ج ۴، ص ۳۳ ـ ۳۲.

۸۷. کشورهای دیگری، سالها به طور مخفیانه ولی نه چندان محرمانه به تشکیل نیروهای دوست با آنها در کرانهٔ باختری و یا خلیج فارس کمك می نمودند.

۸۸. دربارهٔ آموزش «کا. گ. ب» و دروسی که افسران کا. گ. ب از پیشینیان خود آموختند مانند «تراست»، ر. ك. «خادم مخفی» از «ایلادزیر کولوف» که بخشی از زندگی او در کا. گ. ب و روابطش با افراد برجستهٔ روسیه شوروی می‌باشد. (نیویورك، انتشارات «هارپرورو»، ۱۹۸۷، ص ۴۰ ـ ۶۳).

باتوجه به این حقیقت، به چندین نسل از افسران جوان کا. گ. ب اشاره شده که در عملیات «تراست» موفق بوده‌اند، جای تعجب نیست که چنین عملیاتی از دههٔ ۱۹۲۰ تا ۱۹۸۰ ادامه داشته است.

۸۹. این مثالی است از کمك ایالات متحده به اتحاد کارگری لهستان، گرچه گزارش کامل آن موجود نیست، هم «کارل برنستین» که روزنامه‌نگار و نقاد ریگان است و هم «ادوین میس» مرادستان ریگان، ذکر کرده‌اند که رئیس جمهور ریگان، تمامی تجهیزات و ابزار حرفه‌ای و دستگاههای ذی‌ربط را تأمین نموده که شامل تدارك سیا و ائتلاف آن با واتیکان و دیگر عوامل گوناگون اتحاد تجاری می‌شوند، تا جنبش همبستگی لهستان را پس از خالی شدن آن از محتوای قانونی خود در سال ۱۹۸۱ در لهستان، دوباره زنده کند؛ ر.ك. تفاسیر «میس» که شامل تأیید نظر «برستین» در جلد سوم کتابش به نام «باریگان» می‌باشد که «داستان داخلی» نام دارد (واشنگتن دی.سی: انتشارات «گت وی»، ۱۹۹۲ ص ۱۷۰ ـ ۷۱). مثال دیگر یك برنامهٔ موفق، حمایت مخفیانه از مجاهدین افغانستان از اواخر دههٔ ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ است؛ ر.ك. «قدرت داشتن» به نام «مارین استرمکی».

۹۰. یکی از تظاهرات این دیدگاه «نیاز به دانستن» است که گزارشی از صندوق نیروهای ویژه قرن مربوط به عملیات مخفی و دمکراسی آمریکا (نیویورك: انتشارات صندوق قرن بیستم، ۱۹۹۲).

۹۱. برای مراجعه به نمونه‌ای از این نوع سیاستگذاری ر.ك. «هشدار» اثر «هیگ»، ص ۱۲۸ ـ ۲۹؛ این نوع تفکر اغلب مانع بررسی احزاب کمونیست حاکم پس از جنگ جهانی دوم بود، مثال دیگر این ایده را می‌توانید در نظریات یك معاون وزیر خارجهٔ سابق بیابید که در «نیاز به دانستن» (ص۳۷) گنجانده شده است.

۹۲. نیروی ویژه عملیات مخفی و دمکراسی آمریکایی، یك پروژهٔ غیردولتی بودجهٔ قرن بیستم این کشور بود. گزارش آن در سال ۱۹۹۲ به چاپ رسید.

۹۳. ر.ك. «عملیات مخفی در دههٔ ۱۹۹۰ از «ارنست می» که در کتب «گودسن»، «می» و «اشمیت» هم آمده است.

فصل سوم

۱. برای نمونه ر.ك. «خرابکاری در گروه تام بلك» اثر «ویتکاور» و نیز «نظارت نظامی در آمریکا» به قلم «جُوان.ام.جنسن» به سال ۱۹۸۰ ـ ۱۹۷۵ (فیومیون سیتی. انتشارات دانشگاه «ییل»، ۱۹۹۱ ص ۱۶۰ـ۸۰.

۲. «اساس اجتماعی کمونیسم آمریکایی» اثر «نیتان گلازر» (وست پورت سیتی. انتشارات «گرین وود»، ۱۹۴۷ ص ۸۹ـ۳۸).

۳. گزارش نهایی «کمیتهٔ چرچ» (ج ۲ ص ۳۶ ـ ۲۱)، همچنین «جاسوسی در آمریکا» نوشتهٔ «کرك پاتریك دیویس»، که برنامهٔ داخلی ضد جاسوسی «اف.بی.آی» بوده است. (نیویورك: «پریگر»، ۱۹۹۲، ص ۳۱ ـ ۲).

۴. گزارش نهایی «کمیتهٔ چرچ» (ج ۲، ص ۳۶ ـ ۲۱) و نیز «جاسوسی در آمریکا» اثر «کرک پاتریک دیویس» که برنامه ضد جاسوسی داخلی «اف. بی. آی» بوده است. (نیویورک: انتشارات «پریگر»، ۱۹۹۲ ص ۳۱ـ۲)

۵. «نبرد اف. بی. بی. آی و کا. گ. ب» نوشتهٔ «رابرت. جی. لَمفر» (نیویورک: انتشارات «رندم هاوس»، ۱۹۸۶ ص ۴۱ـ۱۹).

۶. «ارتش سری آمریکا» اثر «یان سی یر» و «داگلاس بوتینگ» که در خصوص ماجرای ناگفتهٔ اکیپ‌های ضد جاسوسی است (لندن: انتشارات «گرافتون کالینز»، ۱۹۸۹ ص ۳۶۴ـ۲۶۸).

۷. به جهت موضوع رشد اتفاق نظر پس از جنگ در ایالات متحده در بارهٔ سیاست فراگیر آمریکا در اواخر دههٔ ۱۹۴۰ و از هم پاشیدن این اشتراک نظر در سالهای ۱۹۶۰، ر. ك. فصل دوم.

۸. «چکیستی» اثر «دزیاك» (ص ۴ ـ ۲).

۹. ر. ك. «چه کسی، چه کسی را در مسکو کنترل می کند» به قلم «ویلیام آدام» از نشریه شماره ۱۹ سیاست خارجی (تابستان ۱۹۷۵، ص ۱۰۹ و ۲۳)؛ و نیز «دیکتاتوری سه قطبی حزب، پلیس و ارتش در روسیه» که به تشکیل و اوضاع روسیه پرداخته، اثر «ابدور اخمن اوتورخانوف» که در نشریه سه ماههٔ «اوکراینی‌ها» شماره ۳۴۰۲ (۱۹۷۸) ص ۱۳۵ و ۵۳ چاپ شده است.

۱۰. ادبیات در مورد تمرکزگرایی امر اطلاع‌رسانی در شوروی (سابق) به طور وسیع به افسانه‌پردازی پرداخته است. اکثر این آثار ناشی از نوشته‌های مرتدان بلوك شرق و مرتدان سابق آمریکا و همین‌طور عوامل اطلاعاتی غرب که در توجیه مرتدان نقش بسزایی داشتند، بوده است. برای مثال ر. ك. کتب معترضانی از قبیل «بیتمن» به نام «بازی فریبکاری» و نیز «افق‌های سرخ» در مورد «تاریخ زندگی یك رئیس کمونیست جاسوس» به قلم «آین میهای پیسپا» (واشنگتن دی. سی: انتشارات «رگزی گیت وی»، ۱۹۸۷).

۱۱. در این باره از سوی محققان و دست‌اندرکاران و عاملان ضد جاسوسی، آثار ادبی فراوانی خلق شده است؛ به منظور مروری بر چگونگی استفاده «کا. گ. ب» از حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا ر. ك. «کا. گ. ب در برابر دشمن اصلی» اثر «هربرت رومرستین» و «استنیسلاو یوچنکو» (لگزینگتون: انتشارات «لگزینگتون»، ۱۹۸۹).

۱۲. در مورد سالهای اولیه و ابتدای کار «چکا» به ر. ك. «چکا» اثر «لگت» و «چکیستی» اثر «دزیاك».

۱۳. در جامعه اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا، منظور از یك فرد «غیر قانونی»، یك افسر اطلاعاتی حرفه‌ای است که هویت جعلی خود را کاملاً پذیرفته است و تحت هیچ پوشش رسمی کار نمی کند. نه تنها به دروغ ادعا می کند که افسر اطلاعاتی نیست، بلکه تمامی اوراق شناسایی پرسنلی، مدارك مسافرتی، و خلاصه همه اسناد مربوط به وی، معمولاً جعلی هستند. اغلب عاملان اطلاعاتی اجرایی «قانونی»، حرفه واقعی خود را نخواهند گفت، ولی از اسامی اصلی و یا حداقل اسناد رسمی، نظیر گذرنامه که حاوی برخی جزئیات حقیقی است، استفاده می کنند. بیشتر عاملان «قانونی»، خواه از اسم واقعی خود استفاده کنند و خواه نکنند، تحت یك پوشش رسمی کار می کنند.

۱۴. برای مثال در مورد اَعمال غیرقانونی ایالات متحده ر.ك. «دشمن اصلی» اثر «رومرستین» و «لوچنکو».
۱۵. مشروحی از اتحاد اطلاعاتی غرب پس از جنگ در دست نیست. جهت مطالعهٔ اصل روابط ایالات متحده و بریتانیای کبیر. ر.ك. «معادلات فوق سری» اثر «برادلی. ای. اسمیت» (نواتاسی. ای: انتشارات «پرزیدو»، ۱۹۹۳)؛ در میان مطالعاتی که به این موضوع پرداخته‌اند، «روابط مقید کننده» اثر «جفری. تی ریچلسان» و «دزموندبال» در مورد همکاریهای اطلاعاتی کشورهای ایالات متحده و بریتانیاست. (بوستن، ام. ای: انتشارات «آلن و آنوین»، ۱۹۸۵).
همچنین ر.ك. «رشد کار اطلاعاتی یازبان مرسوم انگلیسی در دنیا» که تعرفهٔ کار حدود ۸۳ برنامهٔ مطالعاتی امنیت جهانی از مرکز «ویلسن» برای تحقیقات بین‌المللی بوده است (واشنگتن دی.سی، چاپ دوم).
۱۶. ر.ك «جنگ اف.بی.آی و کا.گ.ب» اثر «لمفر» و «اسکات من»، و نیز «شکار جاسوس» که شرح حال یك افسر ارشد اطلاعاتی به قلم «پیتر رایت» است. (نیویورك، انتشارات «وایکینگ»، ۱۹۸۷).
۱۷. فرمان اطلاعاتی شماره ۵ شورای امنیت ملی، که در اول ماه ژوئن سال ۱۹۷۶ از اعتبار ساقط شد.
۱۸. ر.ك. «تنظیم صریح گزارش ضد جاسوسی اف.بی.آی» به نام «دیناومن» اثر «وی.ریموند.ونال» (ژانویه ۱۹۸۷، ص ۱۷۶)؛ «ونال» یك مدیر مشاور بازنشستهٔ دایرهٔ اطلاعاتی «اف.بی.آی» است. توضیحات در مورد خطوط حاکم بر واحد ضد جاسوسی در ایالات متحده، از مقالهٔ وی گرفته شده است، گرچه مقداری از آن و بخشهایی از این خطوط و دستورات را می‌توان در «گزارش نهایی کمیتهٔ چرچ» نیز یافت.
۱۹ و ۲۰ و ۲۱. «تنظیم صریح و بی‌پرده» از «ونال»، ص ۱۷۶.
۲۲. حتی اعضای لیبرال‌تر کنگره هم تمایل زیادی به استفاده تکنیك‌های مداخله‌گرانه از سوی «اف.بی.آی» نداشتند. قرار بر این بود که چنین روندی در دههٔ ۱۹۶۰ تغییر یابد. برای نمونه، ر.ك. «لیبرالها و جی. ادگار هوور» اثر «ویلیام.وی. کلر» (پرینستون ان جی: انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۸۹). در مورد ارزیابی تمایل کنگره به امر اطلاع‌رسانی، ر.ك. مقالاتی از «روی گودسن» در «لفورو گودسن» به نام «سیا و آداب سیاسی آمریکا».
۲۳. نام این بخش «اف.بی.آی» که مربوط به کار ضد جاسوسی و امنیت است، طی دهه‌ها، تغییر یافته است. در اواسط دههٔ ۱۹۹۰، بخش فوق تحت نام «بخش امنیت ملی» شناخته شد. و در اینجا با نام «بخش اطلاعاتی» از آن یاد می‌شود.
۲۴. زمان کوتاهی پس از مرگ «هوور»، هر دوی آنها با دستگاه هدف‌یاب تصادف کردند و در نتیجه از بین رفتند.
۲۵. در زمان جنگ جهانی دوم، با بروز فعالیت‌های ضد جاسوسی «دایرهٔ اطلاعاتی» در نیمکرهٔ غربی، «اف.بی.آی» برنامهٔ جاسوسی مثبتی را در آمریکای لاتین تدارك دید و با داشتن توافق ضمنی «روزولت»، «دایرهٔ اطلاعاتی» به جای «دفتر خدمات استراتژیك آمریکا»، مسئول امر «جاسوسی و ضد جاسوسی» در آن ناحیه شد؛ «جنگ محرمانهٔ هیتلر» در آمریکای جنوبی در

سالهای ۱۹۴۵ـ ۱۹۳۹ «اثر استنلی .ای. میلتون» (نیویورك: انتشارات «بالانتین» سال ۱۹۸۱ ص ۲۲۳ـ ۱۹۱).

۲۶. «سی سال خدمتم در اف. بی. آی هوور» از «دایرهٔ اطلاعات» به قلم «ویلیام سی. سولیوان» (نیویورك، انتشارات «نورتن»، ۱۹۷۹، ص ۱۶۳).

۲۷. «دادرسی‌های کمیتهٔ چرچ» (ج ۶، ص ۳۴۸).

۲۸. «هرم قدرت اف. بی. آی از درون» نوشتهٔ «وی. مارك فلت» (نیویورك جی. پی. انتشارات «پسران پوت‌نام» ۱۹۷۹، ص ۳۱). برخی از مقامات رسمی «اف. بی. آی» که دارای تجاربی از زمان جنگ بودند، طی مصاحبه‌هایی اظهار داشتند که «فلت» را بزرگ کرده‌اند.

۲۹. ادبیات، در زمینهٔ بررسی امنیت داخلی، آثار نسبتاً زیادی بجا گذارده است. بخش زیادی از اطلاعات در دادرسی‌های «کمیتهٔ چرچ» علنی می‌شدند. ضمناً چندین محقق، بازرسان کنگره و افراد دیگری که منتقد فعالیت‌های «اف. بی. آی» بودند نیز، اطلاعات را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دادند. در میان آنها کتاب «جاسوسی در بین آمریکایی‌ها» اثر «آتن تئوهریس» که به بررسی سیاسی زمان «هوور» تا طرح «هاستن» پرداخته است (فیلادلفیا. پی. ای، انتشارات دانشگاه «تمپل»، ۱۹۷۸). و همینطور «جاسوسی در بین آمریکایی‌ها» از «دیویس» و نیز «اصلاحات اقدامات اطلاعاتی اف. بی. آی» اثر «الیف».

۳۰. گزارش نهایی «کمیتهٔ چرچ» (ج ۳، ص ۴۹).

۳۱. اطلاعات راجع به تکنیك‌ها و نقاط قوت و ضعف «اداره اطلاعات» در اولین دهه‌های پس از جنگ، از مصاحبه‌هایی با مقامات ارشد سابق آن دوره برگرفته شده است. مصاحبه‌های مذکور در بهار ۱۹۹۳ انجام گرفتند.

۳۲. گزارش نهایی «کمیته چرچ» (ج ۳، ص ۴۳۴، پانویس ۲۲۱). «جاسوسی در آمریکا» اثر «دیویس» ص ۳۰. همین‌طور ر. ك. «اداره اطلاعات مرکزی» اثر «سولیوان»، و «هرم قدرت اف. بی. آی» به قلم «فلت».

اساساً خبررسانان، جاسوسان دوجانبه بودند، به این معنی که ایشان با اینکه برای دو جناح کار می‌کردند، ولی وفاداری حقیقی‌شان فقط نسبت به یك جناح بود. تمامی اطلاعات به طور محرمانه به نفع هر دو جناح خرج نمی‌شدند. مثلاً پیوند یك خبررسان درون حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا با خود حزب کمونیست ایالات متحده، علنی است، ولی در عمل او مخفیانه با «اف. بی. آی» کار می‌کند.

۳۳. «هرم قدرت اف. بی. آی» اثر «فلت»، (ص ۳۴۸).

۳۴. ر. ك. «موش کور» اثر «هود» (ص ۲۰۲ـ ۵۶).

۳۵. معروفترین پرونده، ماجرای یك فرد خاطی روس است که از نام «رادولف ابل» استفاده کرد و در سال ۱۹۵۷ دستگیر، محکوم و با خلبان «یو ـ ۲»، «گری پاورز» در سال ۱۹۶۲ مبادله شد. ولی موارد دیگری هم بودند که از شهرت کمتری برخوردار بودند. (ر. ك. «ادارهٔ اطلاعات» اثر «سولیوان»، ص ۱۶۳ـ ۶۵).

برای مثال «ابل» فقط به خاطر دستیار خود «رینو هیناهان» اهل فنلاند که جاسوس روسیه شد، در پاریس به سال ۱۹۵۷، مرتد شد. ر. ك. «ادارهٔ اطلاعات» اثر «سولیوان»، ص ۱۸۰ـ۸۱.

برای نمونه ر. ك. پانویس ۳۹ کتاب «سولیوان» در مورد تعقیب و مراقبت جاسوسان غیرقانونی روسیه.

۳۶. «هرم قدرت اف. بی. آی» از «فلت» (ص ۱۰۵ـ۹)، «جاسوسی در مورد آمریکائیان» اثر «تئوهریس»، (ص ۱۱۱ـ۱۲).

یك مقام رسمی ارشد سابق «ادارهٔ اطلاعات» اظهار می‌داشت که یکی از دلایل عمل «هوور» این بود که کاخ سفید به درخواستهای کتبی جهت استفاده از تکنیك‌های حساس نفوذی، اهمیتی نداد.

۳۷. «ادارهٔ اطلاعات» از «سولیوان»، ص ۱۷۹ـ۸۰.

۳۸. گزارش نهایی «کمیتهٔ چرچ» (ج ۲، ص ۶۲، زیرنویس ۲۳۸).

۳۹. ظاهراً نتیجهٔ این نظارت پستی یا «پوشش»، در زمینهٔ استفاده از جاسوسی، در آن زمان ارزشمند بود. مثلاً به «اف. بی. آی» گفته شد که جاسوسان غیرقانونی روس در ایالات متحده که به دنبال دستیابی به اهداف روسیه بودند، بنا به دستور، پیامی را از ایالات متحده به آدرس خاصی در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) فرستاده‌اند. طبق اظهارات «کمیتهٔ چرچ»، «پوشش» خوب و مفید بود ولی به شناسایی هیچیك از جاسوسان غیرقانونی خارجی منتهی نگشت. (گزارش نهایی «کمیته چرچ» ج ۳، ص ۶۲۴ـ۲۵، ۶۳۲ـ۳۳).

مصاحبه‌هایی با مقامهای رسمی سابق «اف. بی. آی» نشان می‌دهد که «پوشش» بسیار مؤثرتر از نتیجه‌گیری «کمیته چرچ» بوده است.

۴۰. گزارش نهایی «کمیته چرچ» (ج ۲، ص ۵۹ـ۵۸).

۴۱. جنگ «اف. بی. آی و کا. گ. ب» اثر «لمفر» و «شاچمن»، (ص ۸۶).

۴۲. جنگ «اف. بی. آی و کا. گ. ب» اثر «لمفر» و «شاچمن»، (ص ۱۶۱ـ۶۲).

۴۳. شنیده‌های «کمیتهٔ چرچ» (ج ۲، ص ۶۸).

۴۴. مصاحبهٔ نویسنده با «سام پاپیك»، یك مقام ارشد رسمی سابق «اف. بی. آی» (۲۱ سپتامبر ۱۹۹۳).

۴۵. «سرکردگان فریب» داستانی از کمونیسم آمریکا و چگونگی مبارزه با آن، اثر «جی. ادگار هوور» (نیویورك، انتشارات «هالت رین هارت وینستون»، ۱۹۵۸) و نیز «یك ماجرا از کمونیسم» نوشتهٔ «جی. ادگار هوور» (نیویورك: انتشارات «هالت رین هارت وینستون»، ۱۹۶۲).

۴۶. «ادارهٔ اطلاعات» از «سولیوان» (ص ۹۳ـ۸۸).

۴۷. بعضی مقامات رسمی سابق «ادارهٔ اطلاعات»، هنگام اطلاع از برهم خوردن امنیت، بویژه از سوی افسران صحرایی، بر این باور بودند که با هماهنگی، باروری تمامی فعالیت‌ها و همدلی در میان دفاتر ادارهٔ اطلاعات، «امنیت» بیشتر ترمیم می‌گردد.

۴۸. ظاهراً «سولیوان» نگران نفوذ روسیه به دفاتر «اف. بی. آی» بوده است؛ ر. ك. «اداره اطلاعات» به قلم «سولیوان» ص ۱۸۸ـ۹۱.

۴۹. دانستن چگونگی تأثیر نظارت «ادارهٔ اطلاعات»، امر دشواری است. یك نشانه این است که «کا.گ.ب»، به افرادش هشدار می‌داد که، «ادارهٔ اطلاعات» مجرب است و ملاقات منظم جاسوسان در ایالات متحده، کار خطرناکی است. همچنین وقتی چند دهه گذشت، «کا.گ.ب»، محل جلسات خود با مأموران خارج از ایالات متحده را تغییر داد. و مثلاً به دلیل دور ماندن از مراقبت‌های ادارهٔ اطلاعات آنها را به مکزیکو یا وین منتقل می‌ساخت.

۵۰. یادداشت غیررسمی داخلی از سوی «ونال» به نام «مقررات صریح» (ص ۱۶۸).

۵۱. «مطالب صریح»، یادداشتی از «ونال» (ص ۱۶۸).

۵۲. بسیاری از جزئیات عملیات «کواینتلپرو» علیه گروههای چپ قدیمی (مانند «حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا» و «حزب کارگری سوسیال تروتسکیت»)، جناح جدید چپ (مانند جامعهٔ سوسیال دمکرات‌ها) و گروههایی که افراطی قلمداد می‌شوند (همچون «امت اسلام» و «پلنگ‌های سیاه») هم در شنیده‌های «کمیته چرچ» و هم در توضیحات بعدی آن آمده است.

یك یا دو کتاب مناسب برنامه «اداره اطلاعات» نیز از سوی روزنامه‌نگاران به چاپ رسیده است، مثل «مبادرت به ترور» اثر «دون وایت هد» در مورد «اف.بی.آی» رودر روی «کوکلاس کلانها» در «اف.بی.آی.» (نیویورك: انتشارات «فانگ و وگنال»، ۱۹۷۰).

تعداد اندکی از مقامات «اداره اطلاعات» و «وزارت دادگستری»، در خاطرات خود به این برنامه‌ها پرداخته‌اند.

۵۳. این تکنیك به نام «پوشش اندك» شناخته شده بود (گزارش نهایی «کمیته چرچ»، ج ۳، ص ۴۶.

یکی از مؤثرترین کاربردهای آن علیه «حزب کمونیست ایالات متحده» که روشن شده است، ماجرای یك رهبر صدیق «حزب کمونیست ایالات متحده» به نام «ویلیام آلبرت سن» می‌باشد. ر.ك. «بی‌قانونی دولتی» از «مورتن هالیرین»، «جری.جی.برمن»، «رابرت باروسیج» و «کریستین.ام.ماروبك» (نیویورك، انتشارات «پنگوئن»، ۱۹۷۶ ص ۱۱۵-۱۶).

ظاهراً در سال ۱۹۸۹، دولت ایالات متحده آمریکا به بیوه «آلبرت سن» مبلغ ۱۷۰/۰۰۰ دلار برای جبران نابودی زندگی «آلبرت سن» پرداخته بود.

۵۴. «جاسوسی در آمریکا» اثر «دیویس» (ص ۵۱-۳۳).

۵۵. اخبار شناخت مقامهای «سیا» در مورد نقش‌های ضد جاسوسی و پرسنل ضد جاسوسی در چند دههٔ اول پس از جنگ جهانی دوم، بر اساس بحث‌هایی با شرکت بیش از سی مقام رسمی ارشد «سیا» از پرسنل ضد جاسوسی و هم بخشهای «مدیریت عملیات»، بوده است. در این جلسه بیشتر مقامهای رسمی پرسنلی ارشد «مرکز اطلاعات» و بسیاری از رؤسای بخش «مدیریت عملیات» و رؤسای سابق مقر و چندین تن از خود «مدیریت عملیات» و مشاوران آن در آن زمان حضور داشتند. این مکالمات طی دهه ۱۹۸۰ صورت گرفت و با بسیاری از مقامها چندین بار در مورد موضوع مصاحبه شده است. چند عضو سابق پرسنل ضد جاسوسی در باره تجارب خود مطالبی نوشته‌اند و این مکتوبات، بر موضوع اصلی مصاحبه‌ها تأکید داشته‌اند. برای مثال ر.ك. مقالاتی از «نورمن اسمیت»

و «داناوان برت» در کتاب «ضد جاسوسی» اثر «گودسن».
۵۶. یکی از منابع اندک در مورد تکنیک‌ها و فایده نفوذ احزاب کمونیستی را می‌توان در کتاب «روزیتسکی» به نام «اقدامات محرمانه» ص ۱۰۰_۸۴، یافت. «روزیتسکی» از یک نظر سردمدار حوزهٔ کمونیسم بین‌الملل بود.
۵۷. «گزارش نهایی» از «کمیته چرچ»، ج ۳، ص ۶۷۹_۵۵۹.
۵۸. مطالعه اسناد ضد جاسوسی، بی‌اعتبار شده و به عنوان کتابی در سال ۱۹۷۹ به چاپ رسیده است، «تاریخ سیا» در مورد شبکه‌های اطلاعاتی و جاسوسی روسیه در اروپای غربی از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۵ اثر «روت کاپل» (واشنگتن دی.سی: انتشارات دانشگاه آمریکا، ۱۹۷۹).
۵۹. وقتی سفارت آمریکا توسط ایرانیان در سال ۱۹۷۹ به تصرف در آمد، یکی از بررسی‌های سیستم اطلاعاتی این کشور خارجی، تهیه و تدوین شد. این بررسی مطالعاتی متعاقباً در چندین کشور به چاپ رسید. برای مثال، ر.ک. «سازمان اطلاعات خارجی اسرائیل و سرویسهای خارجی»، ماه مارس ۱۹۷۹، ص ۵۴_۳۴ که در مرکز ضد جاسوسی، ماه می و ژوئن ۱۹۸۲ تجدید چاپ شده است.
۶۰. «جاسوس در مقابل جاسوس»، اثر «رولند کسلر» (نیویورک، انتشارات کتب جیبی، ۱۹۸۸) ص ۲۳۲_۴۰.
۶۱. گروه ویژه‌ای، پروانه‌های مستخدمینی را که تماماً مظنون به مخاطرات امنیتی بودند، مورد بررسی قرار می‌داد. گروه مذکور شامل نمایندگانی از «دفتر امنیتی»، «اداره پرسنلی» و «مدیریت برنامه‌ها» بودند. (مصاحبه نویسنده با «سام هالپرن»، اول نوامبر ۱۹۹۴).
۶۲. چندین روزنامه‌نگار، کتابهایی در مورد شکار جاسوس در «سیا» در اواخر دهه ۱۹۶۰ تقریر کرده‌اند. در بین آنان، «تام من گولد» اثری به نام «سرباز جنگ سرد» دارد (نیویورک: انتشارات «سیمون و اسکاستر»، ۱۹۹۱).
درهرحال موضوع اصلی این کتاب و جزئیات پرونده‌ها، صحت ندارند. مثلاً ر.ک. «جیمز انگلتون در محاصره موهومات» از «ویلیام هود»، «جیمز تولن» و «ساموئل هالپرن»؛ این مطالب، درسهایی برای ضد جاسوسی آمریکا دارد که در کتاب «جاسوسی در تنگناها» اثر «گودسن» «می» و «اسکامیت» آمده است.
۶۳. بهترین توصیف نفوذ روسیه را می‌توان در اثر «هیدن بی.پیک» تحت عنوان «جاسوسی روسیه و دفتر سرویسهای استراتژیک» یافت (سپتامبر ۱۹۸۸ مروری بر اوراق ارسال شده به کنفرانس جنگ جهانی دوم و کنفرانس تشکیل آمریکای نوین، دانشگاه «روتگرز»، «نیوبرانسویک» ۴ تا ۶ آوریل ۱۹۸۶).
دلیلی بر چگونگی عملکرد سیستم امنیتی را می‌توانید در تقریرات افسانه‌ای یک کارمند سابق «سیا» به نام «سیلویا پرس» به نام «اندیشه شیاطین» بیابید (نیویورک: انتشارات «بیکون»، ۱۹۵۸، تجدید چاپ در انتشارات «بَتمن»، ۱۹۶۶).

نشانه‌ای دیگر ـ گرچه یك جانبه ـ را می‌توان در کتابی از یك نویسنده تندرو به نام «پن گیم بال» یافت، باعنوان «پرونده» (سان دیگو سی. ای: انتشارات «هار کورت بریس جو و انوپچ»، ۱۹۸۳).

۶۴. یك مثال این موضوع، «کورد می‌یر» بود. ر.ك. خاطرات او به نام «رویارویی با حقیقت»، دیگری مورد «کورنل آفی» بود. به پانویس بعدی مراجعه شود.

۶۵. یك مثال از حاکمیت «مدیریت عملیات» بر «دفتر امنیتی» در مورد «فرانك وایز نر» بود که با «کارمل آفی» کار می‌کرد. این زمانی بود که «دفتر امنیتی»، «اف. بی. آی»، و سناتور «مك کارتی» همگی می‌خواستند «آفی» منحل گردد. شرح حال شایعه‌پردازانه را در این خصوص می‌توانید در «پسران مسن» از «هرش» پیدا کنید. خصوصاً ص ۲۵۲ ـ۵۵ و ۴۴۱ ـ ۴۸.

۶۶. رئیس سابق شاخه تحقیق ستاد ضد جاسوسی، این امر را کاملاً مطلوب می‌دانست، ر.ك. «پرت» در اثر «گودسن» به نام «ضد جاسوسی»، ص ۲۳۴.

شاید اولین افشاء دولت از فعالیت‌های عمده تحریف اطلاعات توسط روسیه را بتوان در گواهی «ریچارد هلمز» که در آن زمان رئیس عملیات بود، در مقابل یك کمیته از سنا یافت، ر.ك. گزارش کمیته سنا در مورد قوه قضاییه، به نام «سندسازان کمونیست» (از شنیده‌های کمیته کنگره هشتادوهفتم، جلسه اول، دوم ژوئن ۱۹۶۱). گزارش دیگر «سیا»: «مبارزهٔ افترا از روسیه و بلوك کمونیسم» بود که به یك عضو دائم کمیتهٔ سرویسهای مسلح مجلس، «ملبای پرایس» داده شده و در گزارش کنگره و در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۵ به چاپ رسید (ص ۲۵۳۹۱ـ۹۳).

این شکل تحلیل برای عقیم‌سازی عملیات خبررسانی نادرست روسیه به سراسر دنیا، به کار می‌رفت. برای مثال، ر.ك. «مردان افتخار آفرین» اثر «کُلبی»؛ یك چنین اقدامی برای آموزش همگانی، بیش از یك دهه کنار گذارده شد، ولی اساس یك برنامه آموزش مهم دولت ایالات متحده در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شد.

۶۷. «ردا و قبا» از «وینکز» ص ۴۱۱ـ۱۳ که تحلیلی از آخرین توضیحات در مورد چگونگی بدست آمدن متن گفتگوها و انتشار آنها بود.

۶۸. اتفاق نظری وجود دارد که حاکی است، انتشار متن گفتگوها، تأثیر عمده‌ای بر حمایت از کمونیست‌های روسیه در سراسر دنیا داشته است. نگاهی به واردات «سیا» ر.ك. «عملیات محرمانه» از «روزیتسکی» ص ۹۷.

۶۹. «ضد جاسوسی» از «گودمن»، (ص ۲۴۳).

۷۰. یکی از بهترین نشانه‌های جدایی و فاصله بین بخش‌های مختلف با ستاد ضد جاسوسی را می‌توان در «مردان افتخار آفرین» اثر «کُلبی»، ص ۲۴۳ـ۴۵ یافت. «کُلبی» یك عامل اجرای شبه‌نظامی سابق «دفتر خدمات استراتژیك آمریکا» و یکی از مستخدمین «دفتر هماهنگی سیاسی» بود که ارتقاء یافته و رئیس قسمت «مدیریت عملیات» و سپس رئیس «ادارهٔ اطلاعات مرکزی» شد.

جهت اطلاع از توضیحات وی در مورد تضاد بین دیدگاه شخصی او نسبت به «عملیات مخفی» با ذهنیت موجود از «جمع آوری اخبار» و «ضد جاسوسی»، ر.ك. «پیروزی گمشده»، ص ۱۴۱.

۷۱. مثلاً ر.ك. «عملیات محرمانه» از «روزیتسکی»، ص ۱۴۷.
۷۲. بدبختانه او نوشته‌های آشکار اندکی در مورد موضوعات ضد جاسوسی داشت و اغلب در مکالمات، مرموز بود. دو فقره از مهمترین یادداشتهای او در مورد افکارش که به چاپ رسیده‌اند، «ردا و قبا» از «وینکز» است که او هم یك فصل را به تروریستی به نام «جیمز انگلتون» اختصاص داده است. (ص ۴۳۹ـ ۳۳۲). و «ادوارد جی. استین» با کتابی به نام «فریب» که حاوی جنگ نامرئی بین «کا.گ.ب» و «سی. آی. ای» است (نیویورك: انتشارات «سیمون و اسکاستر»، ۱۹۸۹) خصوصاً چاپ اول، «وضع اندیشه»، ص ۱۱۰ـ۹.
۷۳. من از «تیم نافنالی» به خاطر این مشاهدات سپاسگزارم. برای اطلاع بیشتر در مورد «ایکس ۲» ر.ك. «تیم جی نافنالی» از «ایکس ۲» و «دورهٔ کارآموزی ضد جاسوسی آمریکا» در سالهای ۱۹۴۲ـ۱۹۴۴ (رسالهٔ دکترا از دانشگاه هاروارد، سال ۱۹۹۳).
۷۴. یکی از بحث‌های پیرامون دیدگاههای مخالف و موافق «سیا» در مورد استفاده از جاسوسان دوجانبه در طول این سالها را می‌توان در «اقدامات محرمانه» از «روزیتسکی» ص ۱۲۳ـ۲۶ یافت.
۷۵. «مدیریت عملیات» از نزدیك درگیر رشد تکنولوژی برای حمایت از اقدامات و برخی دستورالعمل‌های تکنولوژی در زمینهٔ مربوطه بود.
«مدیریت عملیات» و «ستاد ضد جاسوسی» در جهت اهداف خود بسیار کمتر از حمایت یا بهره‌برداری از «شورای امنیت ملی» و «اداره بازرسی ملی» برخوردار بود. مثلاً ر.ك. توصیه‌های چندین بازنشسته که بعدها به خدمت مقامات اطلاعاتی درآمدند، در کتاب «ضد جاسوسی» اثر «گودسن»، خصوصاً مراجعی در ص ۹۴ـ۱۳ و ۲۲۴ـ۲۵.
۷۶. ایده‌آلیست‌ها، مطالب زیادی ننوشته‌اند. یکی از معدود کسانی که دست‌نوشته‌هایی دارد، رئیس اجرایی انگلتون به نام «نیوتن اسکاتی میلر» است. برای مثال، ر.ك. مقاله وی در کتاب «گودسن» به نام «عناصر اطلاعاتی» و پیشنهادات او در ج ۳ «ضد جاسوسی» به قلم «گودسن» از همان سری کتب نام‌برده.
«انگلتون» و دیگران تعداد اندکی از نویسندگان و روزنامه‌نگاران همچون «ادوارد. جی. استین» را در مورد کارشان تشویق می‌کردند.
۷۷. مثلاً ر.ك. «فریب» از «استین» و یا «ردا و قبا» از «وینکز» حتی برخی از افراد از اولین نسل «مدیریت عملیات»، ایده‌آلیست بودند و نویسندگانی نظیر «جان رنلاگ» را در کتابش به نام «آژانس» و «تام پاورز» را در کتابش تحت عنوان «ریچارد هلمز»، تحت تأثیر قرار می‌دادند. هر دوی این نویسندگان و خصوصاً «رنلاگ» نسبت به دین خود به آنها واقف بودند.
بخصوص کتاب «پاورز» از این نظر جالب است که وی به «عملیات مخفی» طعنه‌هایی می‌زند، ولی تقریباً و به طور کلی سبکی غیر نقادانه نسبت به کیفیت ضد جاسوسی «سیا» دارد. بهترین روزنامه‌نگار شناخته شده‌ای که این پیام را منتقل می‌کند «دیوید سی. مارتین» است در کتاب «صحرای آینه‌ها» (نیویورك: انتشارات «رندم هاوس»، ۱۹۹۲). نویسنده این کتاب نیز از دین آنها

نسبت به مجریان سابق «مدیریت عملیات» خصوصاً «لئونارد مک کوی»، مطلع بوده است.

۷۸. «مبارز جنگ سرد»، اثر «من گلد»، ص ۵۱ ـ ۳۰.

۷۹. «حرفه اطلاع رسانی» از «کودویلا»، (ص ۱۵۶).

۸۰. «ارتش سری آمریکا» اثر «سی یر» و «بوتینگ»، (ص ۱۹).

۸۱. در واقع سالها قبل، «کارتر» از کاخ سفید به همراه یك مشاور ریاست جمهوری و چندین تن از کارمندانی که همگی در «کمیتهٔ چرچ» کار می کردند، گامهایی را در جهت بهبود وضع کنترل کاخ سفید بر ضد جاسوسی و نیز بهبود همکاری درونی آژانس در خصوص موضوعات ضد جاسوسی برداشته بودند، ولی در مجموع، شورای امنیت ملی کارتر به این مسأله توجه کمی داشت.

۸۲. متن فرمان ۱۲۰۳۶ در کمیته برگزیدهٔ پارلمان در امر اطلاع رسانی و تحت عنوان «دشواریهای قوانین اطلاعاتی»، موجود است (ص ۲۱۵ ـ ۳۰).

۸۳. کمیتهٔ اطلاعاتی درون آژانسی سطح بالا و کمیته‌ای از شورای امنیت ملی در زمان ریاست جمهوری ریگان بود که شامل؛ مدیر اطلاعات مرکزی، معاون رئیس جمهور در امور امنیتی، مدیران «اف.بی. آی» و شورای امنیت ملی، معاون وزیران دفاع و کشور، معاون دادستان کل و رئیس ستاد مشترك بود. این آژانس با هماهنگی و هدایت عمومی کار می کرد.

۸۴. هیأت مشاورهٔ اطلاعات خارجی ریاست جمهوری، نخستین بار در زمان حکومت آیزنهاور تشکیل شد. هیأت فوق در سال ۱۹۷۷ منحل و در سال ۱۹۸۱ مجدداً تشکیل گردید. این هیأت مرکب از افراد غیر دولتی بود که تحت فرمان ریاست جمهوری قرار داشتند و بر نحوهٔ عملکرد آژانسهای اطلاعاتی ایالات متحده نظارت می کرد.

۸۵. اکیپ درون آژانسی ضد اطلاعات در واقع زیر مجموعه‌ای از همان گروه درون آژانسی اطلاعاتی سطح بالا بود.

۸۶. اکیپ درون آژانسی اقدامات متقابل و امنیتی، یکی دیگر از زیرمجموعه‌های کمیته درون آژانسی اطلاعاتی بود.

۸۷. ر. ك. «ماجرای آدریك اچ. آمز» گزارشی از «فردریك پی متیز» بازرس کل «سیا»، ۲۱ اکتبر ۱۹۹۴.

۸۸. «جورج کالاریس» و «لئونارد مك کوی»، ضدجاسوسی در کتاب «روی گودسن» به نام «نیازهای جاسوسی در دهه ۱۹۹۰»؛ این کتاب در خصوص «جمع آوری اطلاعات»، «تحلیل»، «ضدجاسوسی» و «عملیات مخفی» است (واشنگتن دی. سی: کنسرسیوم مطالعه جاسوسی، مرکز اطلاعات استراتژیك ملی، ص ۱۳۵).

۸۹. پاسخ «کنت دو گرافنرید» به «کالاریس» و «مك کوی» در کتاب «گودسن» به نام «نیازهای جاسوسی در دههٔ ۱۹۹۰»، (ص ۱۴۷).

۹۰. «جلسه تلاشهای جاسوسی» از کمیتهٔ برگزیده اطلاعاتی «سنا»، که مروری بر برنامه‌های ضد جاسوسی و امنیتی ایالات متحده آمریکاست (کنگرهٔ نودونهم، جلسه دوم، نسخهٔ اصلی ۵۲۲ـ۹۹، ص ۵۸ـ۳۸).

فصل چهارم

۱. به هر حال اختلافاتی میان نخبه گرایان وجود دارد. در مجموع، یك مکتب، کاربرد «عملیات مخفی» را در زمینه‌های عملی بیان می کند. آنها معتقدند که جدایی قدرتها و جمع آنها به وسیلهٔ سیستم قانون اساسی آمریکا، ساختاری نیست که به «عملیات مخفی» موفق، اجازهٔ عمل دهد. مثال این خط فکری را می توان در کتاب «عملیات مخفی در دههٔ ۱۹۹۰» اثر «ارنست می» در اثر «گودسن»، «می» و «اسمیت» به نام «جاسوسی ایالات متحده بر سر چند راهی»، یافت.

مکتب دیگری، موضع اخلاقی و منطقه‌ای خود را بر اساس این مدعا که «عملیات مخفی» قواعد دمکراتیك ما را برهم ریخته، بنانهاده است (ر.ك. آثار «بوروسیج» و «مارکز» به نام «بایگانی سیا»). با این حال، موضع سومی هم وجود دارد که مدعی است تنایج «عملیات مخفی» به بهترین وجه، نتایجی حاشیه‌ای است و حتی زمانی که عملیاتی موفق باشد، ارزش خطر کردن را ندارد چنین نظری را در «عملیات مخفی» از «ترورتن» و «پنهانکاری و دمکراسی» از «ترنر» بیابید.

۲. الیزابت در امر کمك‌رسانی به شورشیان و گروههای مخالف اسپانیا، متناقض عمل می کرد و تلاشهای وی ناموفق بود؛ (ر.ك. «منشی واسینگهام و سیاست ملکه الیزابت» ج ۳، «کمبریج ام. ای»: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۲۵)؛ و «سلطنت الیزابت» از «جی. بی. بلك» سالهای ۱۶۰۳-۱۵۵۸ (آکسفورد، بریتانیا: «کلاردن»، ۱۹۵۹).

در خصوص تلاشهای فرانسه برای کمك به انقلاب آمریکا، ر.ك. فصل اول.

۳. این شکست خاص تا حد وسیعی بسته به فقدان پر جنجال هماهنگی بین عمل و سیاست بود که به هنگام فاش شدن کل ماجرا روشن شد، ابداعاتی از این نوع که تضاد با سیاست را علناً فاش می‌ساخت، بسیار مخاطره آمیز بودند. ولی همیشه با شکست روبرو نمی گردیدند. یك مثال عملیات مخفی مبتکرانه که با سیاست جاری در تضاد بوده، روش «نیکسون-کیسینجر» با کمونیسم چین بود.

۴. «دخالت ایرانیان در سیاست خارجی اسرائیل از سال ۱۹۵۱-۱۹۴۸» نوشتهٔ «یوری بیلر» از «میدل ایست ژورنال» شماره ۳۹/۲ (بهار ۱۹۸۵) ص ۳۱۵-۲۹۲.

۵. «جنگ سیاسی» از «پاول اسمیت، جی. آر» (واشنگتن دی سی: انتشارات «دانشگاه دفاع ملی»، سال ۱۹۸۹، ص ۶۲ و ۶۸).

۶. در مورد «پارووس» ر.ك. «تاجر انقلاب» از «زد.ای.بی.زمن» که زندگی «الکساندر پارووس» ناجی سرزمین اسرائیل از سال ۱۹۲۴-۱۸۶۷ بوده است (نیویورك: انتشارات «دانشگاه آکسفورد» سال ۱۹۶۵).

۷. «هاگ تاور» با اثر خود به نام «اقدام مخفیانه» آمده در کتاب «ملزومات جاسوسی در دهه ۱۹۹۰» نوشته «روی گودسن»، ص ۲۲۰.

۸. یکی از بهترین منابع قابل دسترسی در این مأموریت، کتاب «نیروی دلتا» اثر «چارلی. ای. بکویت» است (نیویورك: «دل»، ۱۹۸۳).

۹. «فرانسیسکو توسی»، «روزماری دون شایر» تبعه «فلورنتین» و پیشخدمت یك پزشك بود (لندن:

۱

انتشارات «آتلن»، ۱۹۷۲، ص ۱۲ـ۱۱).
۱۰. ر.ك. «پیروزی از دست رفته» اثر «کُلبی».
۱۱. سلطنت الیزابت، از «بلك»، (ص ۱۷۱).
۱۲. اصل نفوذ طویل المدت در رهبریت دشمن، توسط نفوذی ها، حتی در ادبیات لهستان هم قدمتی خاص دارد. شعر «کوناردو النرود» از مشهور ترین شاعر لهستانی «آدام میچیه ویتز» از سال ۱۸۵۵ـ۱۷۹۴ ماجرای یك نفوذی لیتوانیایی است که هویت اصلی «والنرود» را پس از مرگش بازیافت. در آن هنگام این نفوذی در بین سلحشوران «تئوتنیك» رخنه کرده و آنها را در جریان انتقام‌جویی برای شکنجه‌های وارده بر پیروان لیتوانیایی خود، به سوی شکست هدایت کرد. در دورهٔ بین دو جنگ جهانی، «والنرودیزم» واژه‌ای بود که سرویس اطلاعاتی لهستان به کار می برد.
۱۳. ر.ك. «مبارزهٔ هوتسونگ هسین علیه هسوهای در سال ۱۵۵۶» اثر «چارلز اهوکر» در کتاب «شیوه‌ها و جنگ‌های چین» از «فرانك کیرمن جی آر» و «جان فیر نبك» (کمبریج. انتشارات «دانشگاه هاروارد»، ۱۹۷۴، ص ۳۰۷ـ۲۷۳).
۱۴. پس از جنگ جهانی دوم، یکی از دانشمندان نخست وزیر در عصر فرمانروایی چین، به نام «جیمز شریدان» با چندتن از ژاپنی‌ها مصاحبه کرده است. ر.ك. «فرمانروایی در چین» اثر «شریدان» که زندگینامه و روش زندگی «فنگ یاهسیانگ» است (استنفورد، انتشارات «دانشگاه استنفورد»، ۱۹۶۶).
۱۵. «دیپلماسی محرمانه» به قلم «جیمز وستفال تامپسون» و «ساول کی. پدور»؛ اثری از جاسوسی و اسرارنگاری «سالهای ۱۸۱۵ـ۱۵۰۰ (نیویورك: «آنگار»، ۱۹۶۳، ص ۹۲ـ۹۱).
۱۶. ماجرای «شوالیه» در چندین کتاب نقل شده بود، ر.ك. به «دون دوبامونت» اثر «اکتاوهومبرگ» و «فرناد جوسلین» که مروری است بر زندگی و عمر او؛ ترجمه «آلفردریو» (لندن: «ام سکر»، ۱۹۱۱).

اثر دیگر به نام «جاسوسی سلطنتی» از «ادنا نیکسون» که بررسی ماجرای عجیب «شوالیه دون» است (نیویورك: «رینال»، ۱۹۶۵)؛ کتاب بعدی، «داستان واقعی شوالیه دون» به قلم «ارنست آلفرد ویز تلی» (لندن: «تلسون و ارادز و ای پی مارسدن»، ۱۸۹۵). ظاهراً «شوالیه دون» بیست و پنج سال پایانی عمرش را در انگلستان به عنوان یك زن زندگی کرده و از دولت فرانسه اجتناب می کرده است. وی در سال ۱۸۱۰ در نهایت فقر در گذشت و وقتی در پی مرگش اعلام شد که او یك مرد بوده است، بحث لندن در مورد جنسیت واقعی وی، خاتمه یافت.

«هاولاك الیس» واژه «ائونیزم» را برای تبیین آنچه که در حال حاضر «ترانس وستی تیسم» نامیده می‌شود، ابداع کرد. واژه‌ای که در مطالعات کاری او در زمینه «روانشناسی جنسی»، ج ۳ چاپ دوم، در خصوص «ائونیزم» و بررسی‌های دیگر آمده است (نیویورك: انتشارات «رندم هاوس»، ۱۹۳۶).
۱۷. «جاسوسان و اربابانشان» از «جاك هاسول» که تاریخچه مختصری از جاسوسی است (لندن: انتشارات «تامس» و «هودسن»، ۱۹۷۷ ص ۵۴ـ۵۳).

۱۸ . «لامیا» اثر «فیلیپ تیر لودو واسیولی» (بوستن: انتشارات «لیتل برلون»، ۱۹۷۰)، و «توپاز» رمانی از «لئون اُریس» (نیویورك: انتشارات «بتمن»، ۱۹۶۸).

۱۹ . «ریشه‌های سرویسهای اطلاعاتی» از «فرانسیس دورنیك» (نیوبرانزویك: «انتشارات دانشگاه روترز»، ۱۹۷۴، ص ۱۱).

۲۰ . «دیپلماسی محرمانه سالهای ۱۸۱۵-۱۵۰۰» اثر «تامپسون» و «پرلور»، ص ۲۸ و ۲۲۶.

۲۱ . حتی همزمان با اواخر سال ۱۹۸۹، یك روحانی آمریکایی طرفدار روسیه به دلیل آوردن پول روسی به داخل ایالات متحده به منظور حمایت از فعالیت‌های مسکو در آنجا، دستگیر گردید.

۲۲ . «جاسوسی در آشور»، اثر «رزماری شلدون» که مطالعه امر جاسوسی است (چاپ نشده) ص۱۱-۱۰.

۲۳ . ایستگاه رادیویی مخفی، اثر «لارنس. سی. سولی» و «جان. اس. نیکولز» که بررسی ابزار ارتباطاتی الکترونیکی انقلابی و ضدانقلابی است (نیویورك: انتشارات «پرگر»، ۱۹۸۷، ص ۴۲). منبع خبری دیگری از ایستگاههای مخفی رادیویی آمریکا که آلمانها معتقد بودند از تأثیر نیروهای نظامی‌شان می کاهد، «کیوبرلون»، یا در واقع گزارش محرمانهٔ جنگ از دفتر خدمات ویژه است (فصل ۹، ص ۴۰ و ۵۲۵).

۲۴ . یکی از انتقادات وارده به تبلیغات مخفی «دفتر خدمات استراتژیك» آن بود که «ویلیام دانا وان»، وکلای بزرگی را به عنوان مدیر برای روابط عمومی اجرایی، یا نویسنده و یا هنرمند، اجیر کرده بود. ظاهراً وکلا در روش بسیار محافظه کار و در جریان استفاده از هوش خلاقانه، بسیار جدی بودند. در عوض در انگلستان، در عصر «الیزابتی» یا زمان جنگ جهانی اول، فرماندهان آمریکایی، مردان خودساخته‌ای نبودند که بتوانند خود را با اکثر شرایط وفق دهند یا نویسندگان خوش‌فکری نبودند که بدانند چطور به مخاطبین خود رو کنند؟

۲۵ . فرانسه یك چنین تبلیغی را برای عملیات شبه نظامی خود در مقابل انگلیس در مستعمرات آن کشور واقع در کرانه‌های آتلانتیك، در طول انقلاب آمریکا، به کاربرد؛ «لوید جورج» و انگلیس، مردانی با این ویژگی‌ها در اختیار داشتند. حتی آلمانها با داشتن «هالوگ» و «نیکلای» از قافله عقب نبودند.

۲۶ . همچنین این افراد به عنوان «فدائیان اسماعیلی» شناخته شده‌اند.

۲۷ . «ترس و ترسانیدن» اثر «دیوید راپاپورت» که «بررسی تروریسم در سنت‌های سه مذهب» است. برگرفته از بازبینی سیاسی-علمی آمریکا، شماره ۷۸/۳ (سپتامبر ۱۹۸۴).

۲۸ . ر.ك. «کالوم مك دونالد» در کتابش به نام «قتل رین هارد هایدریش اس.اس» (نیویورك: «انتشارات آزاد»، ۱۹۸۹).

۲۹ . «قاتلان» اثر «ادوارد برمن» (ولینگ بروگ انگلیس، کروکپیل، سال ۱۹۸۷) ص ۱۰۰-۱ و ۲۷-۱۲۶.

۳۰ . «ترس و ترسانیدن» به قلم «راپاپورت» (ص ۶۶۰-۶۴).

۳۱ . ر.ك. «سیکاری» (تروریست‌های یهودی قدیم) به قلم «ریچارد ای. هورسلی» از نشریه «مذهب»

به شماره ۵۹/۴، ص ۵۸ـ۴۳۵؛ و نیز «ترس و ترسانیدن» ص ۶۶۹ـ۸۱.

۳۲. هدف باید رهبری باشد. تعیین میانگین نفرات داوطلب یا سربازان غیر لشکری درون شبکه، کار دشوارتری خواهد بود، چرا که آنها از خشونت و محله‌های پر ازدحام و کثیف، سر بلند می کنند، مثل بیروت یا اردوگاه آوارگان فلسطین در لبنان، برای بسیاری از نیروهایی که با شبکه‌های تروریستی کار می کنند، زندگی در هتل‌های مناسب و معمول، ازدواج با زنان اروپایی و گرفتن یك تا دو هزار دلار در ماه، بسیار راحت‌تر و کم‌خطرتر از زندگی در لبنان است.

۳۳. برخی از کارشناسان اروپایی معتقدند که «اردنی‌ها» در این ماجرا احتمالاً در به دام افتادن «سوری‌ها» کمك کرده‌اند.

۳۴. این مورد تحت عنوان عملیات «بلوتی» شناخته شد؛ ر.ك. ایو کوریر ـ «جنگ الجزایر»، ج ۳، «عصر سرهنگ‌ها» (پاریس: «فایارد»، ۱۹۷۸).

جهت اطلاعات بیشتر در مورد سرویس اطلاعاتی فرانسه در الجزایر و خصوصاً اهمیت و لیاقت بسیار زیاد افسران فرانسوی، ر.ك. «جنگ بیرحمانه‌ای برای صلح» اثر «آلیستر هورن»، در مورد وقایع سالهای ۱۹۶۲ـ۱۹۵۴ الجزایر (نیویورك، «انتشارات وایکینگ»، ۱۹۷۸).

۳۵. «ترس و ترسانیدن»، به قلم «راپاپورت»، ص ۶۶۳.

۳۶. «اعراب می گویند جنگ قدرتی مرگ‌آور، در میان گروه ترور «ابو نضال» شکاف انداخته است»؛ مقاله‌ای منتشر شده از «یوسف ام ابراهیم» در نشریه «نیویورك تایمز»، (۱۲ نوامبر ۱۹۸۹، ص اول).

۳۷. دستیابی به اسناد کنترل محرمانه جنبش‌های تروریستی به غایت دشوار است. یکی از روزنامه‌نگارانی که ظاهراً به برخی از موارد دسترسی داشته است، شخصی است به نام «پاتریك سیل». ر.ك. «سلاحی برای اجیر ساختن» (نیویورك: انتشارات «رندوم هاوس»، ۱۹۹۲).

۳۸. در مورد نقش جنبش‌های مقاومت در قرن بیستم، ر.ك. کار مورخ انگلیسی «ام. آر. دی فوت»، خصوصاً اثرش به نام «مقاومت» (لندن: انتشارات دادگاه «متون»، ۱۹۷۶).

۳۹. در خصوص تجارت انگلیس در «مالایا» ر.ك. «شکست قیام کمونیستی» از «سر رابرت تامپسون» که درسهایی از مالایا و ویتنام است (نیویورك، انتشارات «پراگر»، ۱۹۶۶).

در مورد تجارب «کنیا» ر.ك. «جاسوسی و ضدشورش در کنیا از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۶» اثر «رندل هیتر»، برگرفته از نشریه «جاسوسی و امنیت ملی» جولای ۱۹۹۰، ص ۸۳ـ۵۷.

دربارهٔ تجارب فرانسه ر.ك. «جنگ نوین» به قلم «روگر ترینکویر» که نگاه یك فرانسوی به مسأله «ضدشورش» است (نیویورك: انتشارات «پراگر»، ۱۹۶۴)؛ و نهایتاً در مورد تجارب آمریکا ر.ك. «پیروزی از دست رفته» اثر «کلبی».

دیگر کتاب «خاکستر بر خاکستر» به قلم «دیل آندرید» که بر نامه فنیقی‌ها و جنگ ویتنام است (لگزینگتون: انتشارات «لگزینگتون»، ۱۹۹۰)؛ کتاب «سکوت خود یك سلاح بود»، اثر «استوارت هرینگتون» که در مورد جنگی بود به خاطر یك دهکده ویتنامی و روایتی شخصی است (نوآتا: انتشارات «پریسیدو»؛ ۱۹۸۲)، اثر بعدی به نام «سوختن آرام» از «اورین دی فارست» و «دیوید

چَناف» درباره ظهور و سقوط تلخ آژانس اطلاعاتی آمریکا در ویتنام (نیویورك: انتشارات «سیمون و اسکاستر»، ۱۹۹۰).

۴۰. ر.ك. «روسیه و جنگ انقلابی» اثر «ریچارد شولتز» (استنفورد: انتشارات مؤسسه «هوور»، ۱۹۸۸، ص ۶۸-۶۴ و ۱۷۸-۷۸).

۴۱. «دائرةالمعارف انقلاب آمریکا» از «مارك مایوبوتنر» سوم (نیویورك: انتشارات «مك کی» ۱۹۷۶)، «ژنرال ون استوبن» نوشته «جان مك آولی پالمر» (نیوهیون: انتشارات دانشگاه «یال»، ۱۹۳۷)؛ «قهرمانان ارتش انقلاب» به قلم «چارلز.جی.پترسن» (فیلادلفیا، انتشارات «جاس.بی اسمیت»، ۱۸۵۸)؛ کتاب «فردریك ویلهم ون استوبن. از سال ۱۷۹۴-۱۷۳۰» اثر «هورست ابرهورست» (بالتیمور، انتشارات «هینز»، ۱۹۸۳)؛ «کمك مخفی و جنگ انقلاب آمریکا» که بازبینی مجدد بر موضوع بود، برگرفته از نشریهٔ «مسائل نظامی» شماره ۴۳/۱، اثر «نیل یانگ» (فوریهٔ ۱۹۷۹، ص ۳۰-۲۹).

۴۲. «تی.ئی.لورنس» که بیوگرافی وی است به قلم «میشل یاردلی» (نیویورك: انتشارات «استین و دی»، ۱۹۸۷، ص ۱۰۶-۷)؛ در مورد «تی.ئی.لورنس» ر.ك. «شاهزادهٔ دوران اغتشاش ما» از «جان ای. مك» (بوستن: انتشارات «لتیل براون»، ۱۹۷۶)؛ «هفت رکن عقل» از «تی.ئی.لورنس» که در واقع گذری بر پیروزی است (گاردن سیتی: انتشارات «گاردن سیتی»، ۱۹۳۸)؛ «تی.ئی.لورنس در عربستان و پس از آن»، اثر «بی.اچ.لیدل هارت» (لندن: انتشارات «جاناتان کپ»، ۱۹۳۴).

۴۳. ر.ك. «چکا»، اثر «لگت»، و دیگر، «پلیس مخفی در روسیهٔ لنینیستی»، نوشتهٔ «لنارد ری گربن» (فیلادلفیا: انتشارات دانشگاه «تمپل»، ۱۹۷۶) و «انقلاب روسیه» به قلم «ریچارد پایپز» (نیویورك: انتشارات «ناپف»، ۱۹۹۰).

۴۴. «پیروزی از دست رفته»، اثر «کلبی»، ص ۱۴۷-۱۳۳.

۴۵. برای درك چگونگی انجام این عمل توسط انگلیس و ایالات متحده ر.ك. «ضد کودتا در همه جا»، اثر «روزولت».

۴۶. «ضد کودتا» اثر «روزولت»، (ص ۱۵).

۴۷. از پیشگفتار «استیونسون» در مورد تاریخ رسمی «بی.اس.سی» «هماهنگی امنیتی انگلیس» که شرحی از فعالیت‌های امنیتی در نیمکره غربی بین سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۰ است. در کتاب «جاسوسان چرچیل» «سی ۲» درج گردیده است.

۴۸. «داناوان و سیا»، اثر «تروی» (ص ۵۵-۵۴).

۴۹. «رشد جاسوسی» از «اندرو» (ص ۲۳-۲۲).

۵۰. ر.ك. «رین هارد هایدریش» به قلم «مك دونالد». و نیز ر.ك. «تحلیلی درونی» از «وارن ای فرانك» که در واقع جلوه‌ای ادیبانه از جاسوسی خارجی است (سال ۱۹۸۹).

۵۱. «ژنرال رین هارد گلن» اثر «ماری الن ریز» که ارتباطات «سیا» است (فرفکس: انتشارات دانشگاه «جورج مسن»، ۱۹۹۰).

۵۲. «بازی فریب» اثر «بیتنمن» (ص ۱۴۲-۴۴).

فصل پنجم

۱. برای نمونه «دی. سی. آی وبستر» یك مرکز ضداطلاعاتی در سال ۱۹۸۸ تأسیس کرد تا امکانات ضدجاسوسی داخلی «سیا» را تجهیز و هماهنگ کرده و کار ضداطلاعاتی «سیا» را با «اف. بی. آی» و «وزارت دفاع» یکجا متمرکز سازد. «چنی» وزیر دفاع سال ۱۹۹۱ طرح تجدید بنای سرویس اطلاعاتی دفاعی را روشن ساخت. این سرویس، پست جدیدی ایجاد کرد که مشاور وزیر دفاع در امور ضدجاسوسی بود. این فکر چنان بود که یك مدیر به تنهایی باید مرکز وزارت دفاع و تك تك سرویسهای دفاعی و فعالیت‌های ضداطلاعاتی دفاعی را در داخل ایالات متحده و سراسر دنیا هماهنگ کند. بعلاوه شخص مذکور قرار بود همکاری وزارت دفاع با «اف. بی. آی» و «سیا» و آژانسهای دیگر و نیز پیمانکاران بخش خصوصی که با حداکثر تکنولوژی و دیگر امکانات خود، وزارت دفاع را تأمین می کنند، تدارك ببینند. در اواسط دههٔ ۱۹۸۰، کاخ سفید نیز یك مرکز هماهنگی در مدیریت برنامه‌های اطلاعاتی تأسیس کرد و «مدیر آژانس مرکزی اطلاعات» کادر کوچك خود را به عنوان مدیریت جامعهٔ اطلاعاتی منصوب کرد. این جامعه با گروه رده بالایی از مدیران اطلاعات مرکزی که به طور مرتب برای هماهنگی با منابع اطلاعاتی آمریکا با یکدیگر ملاقات می کردند، تکمیل می شد.

۲. اثر آقای وزیر «واسینگهام» به نام «جاسوسی در جنگ استقلال» را مطالعه کنید؛ «دریاك» به قلم «چیکستی»، و «توطئه‌ها و پارانویا» به قلم «برنارد پورتر» که تاریخ جاسوسی سیاسی در انگلیس به سالهای ۱۹۸۸_۱۷۹۰ است (بوستون: انتشارات «آن وین هیمن»، ۱۹۸۹).
این بدان معنا نیست که ایجاد یك سیستم مقتدر و قبول تکنیك‌های به کار رفته از سوی دولتها، ضروری است. «ضد اطلاعات» می تواند در کنار دیگر عناصر، به اهداف استراتژیك نائل آید.

۳. در مورد «کارکنان بخش کنترل لندن» ر.ك. «نیرنگ در جنگ جهانی دوم» اثر «چارلز جی کرویکشنك» (آکسفورد انگلیس: انتشارات دانشگاه «آکسفورد»، ۱۹۷۹)؛ و «عملیات شیر دریایی» به قلم «رونالد و تلی» که نقشه‌های آلمانها برای حمله به انگلستان بود در سالهای ۱۹۴۲_۱۹۳۹ (آکسفورد انگلیس: انتشارات «کلاردن»، ۱۹۵۸)؛ و نهایتاً کتاب «گزارش جنگ محرمانه» اثر «آناتولی کیو براون».
برای دانستن چگونگی ماجرای «جاسفر مَسکلین» یکی از جادوگران بزرگ که برای خلق خرافاتی جهت تحمیق نازی‌ها استخدام شده بود، ر.ك. «جادوگر جنگ» نوشته «دیوید فیشر» (نیویورك: انتشارات «کووارد مك کان»، ۱۹۸۳).

۴. جهت اطلاع در مورد «کولیتسین» ر.ك. «ملاقات کنندگان سایه» اثر «شاله» و «ولتون»؛ داستان «گوردیفسکی» غالباً در کتاب «ماجرای داخلی» اثر «اندرو» و «گوردیفسکی» آمده است.

۵. «کنت دوگر افنرید» در کتاب «گودسن» به نام «نیازهای جاسوسی در دههٔ ۱۹۹۰» (ص ۱۵۱).

۶. «فیلیپ برنت» و اثرش به نام «سرویس ۷ اس. دی. ای. سی. ای» که تاریخ زندگی فوق‌العاده سرهنگ «لروی فینویل» در امور محرمانه بود (پاریس، انتشارات «دولاسیته»، ۱۹۸۰).
برای آشنایی با موفقیت‌های علنی انگلیس در مقابل فرانسه، مصر و کشورهای مشترك‌المنافع، ر.ك. «شکار جاسوس» از «رایت».

۷. وزارت دفاع ضمن همکاری با وزارت انرژی، یك طرح طبقه‌بندی شده و طرحی طبقه‌بندی نشده برای رشد تکنولوژی قرن بیستم، به کمیته‌های سرویسهای مسلح کنگره و سنا ارائه کردند که مهمترین برنامه توسعه به جهت حصول اطمینان از برتریهای کیفی سیستم‌های تسلیحاتی ایالات متحده بوده‌اند. این فهرست و تکنولوژیهای درج شده در آن، به صورت آشکار، به دلایل استراتژیك و اقتصادی، هدفهای عمدهٔ سرویسهای جاسوسی دشمن هستند. اولین گزارش تنظیم نشده در بهار سال ۱۹۸۹ منتشر گردید، که به وزارت دفاع برای کمیتهٔ سنا در مورد سرویس‌های مسلح فرستاده شد به نام «طرح تکنولوژیهای حساس» و در واقع پاسخی به «حقوق عمومی» ص۴۵۶ ـ ۱۰۰، ماده قانونی دفاع ملی، سال مالی ۱۹۸۹، از سپتامبر ۱۹۸۸ (واشنگتن دی.سی: وزارت دفاع، ۱۹۸۹).

۸. در مورد جداسازیهای «ونووا» ر.ك. «لمفر» و «اسکات من» با اثری به نام «جنگ اف.بی.آی و کا.گ.ب»، فصل ۵؛ در خصوص استفادهٔ نروژی‌ها از «ونووا» ر.ك. «جاسوسی» از «آرنولف تافتی» (اسلو: انتشارات «گالدندال فورلارجنت»، ۱۹۸۷).

۹. «گزارشی در مورد امنیت در هیأتهای اعزامی ایالات متحده به مسکو و دیگر مناطقی که پرمخاطره هستند»، از کمیتهٔ منتخب سنا در امور اطلاعاتی (کنگرهٔ صدم، جلسه اول، ۹ سپتامبر ۱۹۸۷، چاپ ۱۵۴ـ۱۰۰، ص۶).

۱۰. «ارزیابی تهدید» به قلم «ویلیام اس. سیژنز» که در مورد مشاهده تلاشهای ضدجاسوسی در دهه ۱۹۹۰ و موضوع استراتژیك مقابل ملت ما است. برگرفته از نشریه «اطلاع‌رسانی آمریکا» شماره ۱۰/۲ (تابستان و پائیز ۱۹۸۹، ص ۲۱).

۱۱. «ارزیابی تهدید»، از «سیژنز» (ص ۲۱).

۱۲. در گذشته، ایالات متحده و دولتهای غربی دیگر به سرویسهایی کشانده شدند که این افراد تازه وارد در واقع جاسوس بوده‌اند. برای مثال، «سیا» «لاری وتای چین» را به عنوان یك افسر کارمند استخدام کرد و «کارل کوچر» را به عنوان یك کارمند قراردادی به کار گرفت.

۱۳. «نیروی نظامی روسیه» از «وزارت دفاع» که بررسی و ارزیابی اندازه تهدید روسیه در سال ۱۹۸۸ بود (واشنگتن دی.سی: اداره انتشارات دولتی، ۱۹۸۸، ص ۶۲ ـ ۵۹)؛ همچنین ر.ك. «تغییر توازن احتمالی نقشه روسیه در دهه ۹۰» که از اطلاع‌رسانی‌های غلط بوده و اقدامهای فعالانه و خبررسانی نادرستی از پیش‌بینی «۷» است (پائیز سال ۱۹۸۷)؛ در بخش ۱ و «سلاحهای هسته‌ای» فریب بزرگ روسیه (یا همان اطلاع‌رسانی نادرست) در مورد اقدامات فعالانه روسیه و پیش‌بینی «۹» و اخبار نادرستی در این زمینه می‌باشد (تابستان ۱۹۸۸)، ر.ك. «حرفه اطلاع‌رسانی» از «گودویلا» ص ۳۳ و ۳۳۲ در مورد کشف این نوع وسیله خبری.

۱۴. «شکار جاسوس» از «رایت»، ص ۱۳۹.

۱۵. این روش شناسایی و بازرسی ضدجاسوسی، در واقع به وسیله سرویسهای اطلاعاتی نروژ به کار می‌رفت که نشان می‌داد افسران «کا.گ.ب» ضمن آن به درجه ژنرالی ارتقاء می‌یافتند. شرایط ارتقاء در «کا.گ.ب» به تشخیص آنکه چه قسمت‌هایی از اقامت‌گاهها و کدام افسران جزو موفق‌ترین‌ها

بودند کمک می‌نمود و بنابراین واحد ضداطلاعاتی نروژ را در جستجوهایش برای یافتن راههای نفوذ در سرویسهای روسیه راهنمایی می‌کرد؛ ر.ک. «اسپانرن»، اثر «تافتی».

۱۶. «سکوت پراکنده»، اثر «زوی آلدوبای» و «جرالد بالینگر» که ماجرای «الی کوهن» است (نیویورک: انتشارات «کووارد مک کان» و «جئوگگان»، ۱۹۷۱، ص ۳۲۵ و ۲۶).

۱۷. برای بحث «رفتر»، که نام مستعار این تکنیک است، ر.ک. کتاب «شکار جاسوس» ـ تقریباً در همه جای کتاب ـ اثر «رایت».

۱۸. برخی از نتایج بدست آمده، آنان، علنی و فاش گردید. در ایالات متحده، یافته‌های مذکور شامل شنیده‌هایی از هر دو مجلس سنا و عوام و نیز گزارشهای درون آژانسی بوده است؛ دربارهٔ گفتگوهای کنگره‌ای ر.ک. «گزارش استفاده روسیه از رسانه‌ها»، چاپ شده در گزارشهای «کمیتهٔ منتخب مجلس عوام در امور اطلاعاتی»، قسمت «سیا و رسانه‌ها»، ص ۶۲۷ ـ ۵۳۱؛ علاوه بر آن، «عملیات مخفی روسیه» یا (تهاجم ساختگی) از همین کمیته.

«اقدامات فعال روسیه» از کمیتهٔ نامبرده، و «اقدامات فعال روسیه» از کمیتهٔ روابط خارجی سنا.

مطالعات در مورد قوهٔ مجریه، ر.ک. «مبارزهٔ تبلیغاتی روسیه علیه ناتو»، از آژانس کنترل و خلع سلاح ارتش (اکتبر ۱۹۸۳)؛ و «مبارزهٔ تبلیغاتی روسیه علیه دفاع خلاقانهٔ استراتژیک آمریکا»، از «آژانس کنترل و خلع سلاح ارتش» شماره ۱۲۲ (واشنگتن انتشارات «آژانس کنترل و خلع سلاح ارتش»، آگوست ۱۹۸۶)؛ وزارت کشور، شماره ۹۶۳۰ «اقدامات فعال» که گزارشی در خصوص اساس و جریان مبارزات آمریکا علیه اطلاع‌رسانی نادرست و تبلیغات غیرواقع می‌باشد (واشنگتن دی.سی: انتشارات «وزارت کشور»، آگوست ۱۹۸۶). «تبلیغات و اطلاع‌رسانی نادرست فعلی روسیه» از انتشارات وزارت کشور شماره ۹۵۳۶، که گزارشی است از کنفرانس (واشنگتن دی.سی: انتشارات «وزارت کشور»، مارس ۱۹۸۷)؛ «اقدامات فعال روسیه در ایالات متحده از سالهای ۱۹۸۷ـ۱۹۸۶» از وزارت دادگستری (واشنگتن دی.سی: انتشارات «وزارت دادگستری» ژوئن ۱۹۸۷)؛ «فعالیت‌های نفوذی روسیه» از وزارت کشور شماره ۹۶۲۷ که گزارشی در مورد اقدامات فعال و تبلیغات در سالهای ۱۹۸۷ـ۱۹۸۶ بوده است (واشنگتن دی.سی: انتشارات «وزارت کشور»، آگوست ۱۹۸۷).

«اقدامات فعال روسیه در عصر گلاسنوست»، از آژانس اطلاعات ایالات متحده برای ارائه به کمیتهٔ اختصاصی مجلس (واشنگتن دی.سی: انتشارات «آژانس اطلاعاتی آمریکا»، ژوئن ۱۹۸۸)؛ و گزارشی از وزارت کشور شماره ۹۷۲۰، در مورد «فعالیت‌های نفوذی روسیه» که گزارشی از اقدامات فعال و تبلیغات در سالهای ۱۹۸۸ـ۱۹۸۷ می‌باشد (واشنگتن دی.سی: انتشارات «وزارت کشور»، آگوست ۱۹۸۹).

همچنین وزارت کشور، یک رشته از «یادداشتهای مسائل خارجی» را در این باره فاش می‌سازد که بسیاری از آنان را می‌توان در استماع گفتگوهای «سنا» در مورد «عملیات فعال روسیه» که در بالا ذکر آن رفت، یافت.

در جایی دیگر، رئیس مجلس آلمان غربی، «دس اینرن» (از وزارت کشور) سالانه برخی اسناد محرمانهٔ خود را افشاء می‌نمود که گزارش در مورد تهدیدهایی بود که نسبت به حکومت آلمان غربی ابراز می‌گردید؛ از جمله فعالیت‌های آلمان شرقی در خصوص آلمان غربی، مانند حزب کمونیست آلمان غربی در لندن، دفتر کشورهای مشترک‌المنافع و مسائل خارجی، گزارشهای زمینه‌ای از موضوع فعالیت‌های روسیه به منظور نفوذ در تصمیم گیری‌های ناتو، فراهم آورده است.

۱۹. برای شرح حال مقامهای رسمی سابق بلوك شرق که درگیر این فعالیت‌ها بوده‌اند، ر.ك. «بازی فریب»، اثر «بیتمن»، «کا.گ.ب و اطلاع‌رسانی نادرست روسیه»، اثر «بیتمن»، «خادم مخفی» از «دزیر کولوف»، «در سمت غلط» به قلم «استانیسلاو لوچنکو»: «زندگی من در کا.گ.ب» (واشنگتن دی.سی: انتشارات «پرگامن»، ۱۹۸۸)؛ «افق‌های سرخ» از «پاسپا» و «ما شما را دفن می‌کنیم» نوشتهٔ «جان سینا» (لندن: انتشارات «سیدویك و جکسون»، ۱۹۸۲).

جهت اطلاع از شرح جزء به جزء اسباب و تکنیك‌های به کار رفته در مبارزات روسها، ر.ك. «اطلاع‌رسانی نادرست» از «شولتز» و «گودسن»؛ برای کسب خبر در خصوص بخش بین‌المللی حزب کمونیست روسیه ر.ك. «واحد بین‌المللی حزب کمونیست روسیه زیر نظر «دوبرینی» از «وزارت کشور»، شماره ۹۷۲۶ (واشنگتن دی.سی: انتشارات «وزارت کشور»، سپتامبر ۱۹۸۹).

به عنوان مثال برای چاپ یك کارت شناسایی که به احزاب کمونیست کمك می‌کند، ر.ك. نشریهٔ ماهانهٔ «مروری بر جهان مارکسیسم» (که به نام «مسائل صلح و سوسیالیسم» هم معروف گشته است)؛ این نشریه خارج از «پراگ» توزیع گردید و به بیش از بیست زبان برگردانده شد.

در مورد سابقهٔ تقریباً صد جبهه مختلف روسی یا گروههای نفوذی ر.ك. «شبکهٔ تبلیغاتی روسیه» اثر «کلیف رُز» که در واقع دفترچه راهنمایی از سازمانهایی است که در خدمت سیاست خارجی روسیه است (نیویورك اس.تی: انتشارات «مارتین»، ۱۹۸۸)؛ دربارهٔ توضیحات روسها از چند فقره از چنین گروههایی ر.ك. «در دنیای سیاستها چه می‌گذرد» از «ای. امپریماکوف» و «ای. ولاسوف» که نوعی کتاب مرجع می‌باشد؛ (مسکو: انتشارات «پروگرس»، ۱۹۸۶)؛ این جبهه‌ها اغلب کار انتشارات معمول را انجام می‌دادند. دو نمونه از آنها مقاله‌های ماهانه «شورای صلح جهانی» به نام «روش صلح» و «فدراسیون جهانی اتحادیه‌های تجاری مجلات ماهانه» به نام «جنبش جهانی اتحادیهٔ تجاری». می‌باشند.

۲۰. «مندل» عضو حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا بود، ولی در اواخر دههٔ ۱۹۲۰، او با پیوستن به جناح راست مخالفان کمونیست که زیر نظر رهبر سابق حزب کمونیست ایالات متحده، «جی لاوستن» بود، آئین خود را ترك کرد. آئین «لاوستن» در اواخر دههٔ ۱۹۳۰ منسوخ گردید، ولی ضد استالینیست به قوت خود باقی ماند. «مندل» در مطالعه نشریات حزب کمونیست مهارت داشت و از سوی «ری مورفی»، رئیس «یور - ایکس» (گروهی در وزارت خارجه به ریاست «مورفی») استخدام شده بود.

۲۱. مصاحبه‌های نویسنده با «جی لاوستن» و «بن مندل» در سال ۱۹۶۸ و ۱۹۷۲.

۲۲. «کریستین دوبوتژین»، متخصص فرانسوی، با نام «خاویر رافر» در مؤسسه جرم‌شناسی فرانسه که برای دولت فرانسه می‌نویسدو تدریس می‌کند. وی در نشریه خود به نام «یادداشتهای مختصر» در مؤسسه جرم‌شناسی فرانسه، نتایجی را که خودو کارشناسان پلیس اروپایی از بکارگیری این تکنیک‌ها به دست آورده‌اند، به چاپ می‌رساند. (یادداشتهای «رافر» از مؤسسهٔ جرم‌شناسی، ص ۱۰، ۱۱، ۱۲، سال ۱۹۸۹).

۲۳. چه اطلاعاتی باید جمع آوری شوند و این گردآوری چگونه باید سازماندهی گردد؟ از «هربرت رومرستین» آمده در کتاب «روی گودسن» به نام نیازهای اطلاعاتی دهه ۱۹۸۰ که در مورد اطلاع‌رسانی داخلی است (لگزینگتون: انتشارات «لگزینگتون»، ۱۹۸۶) ص ۱۰۷ـ۳۷)؛ یکی از کارشناسان خط دهنده «اف.بی.آی»، در پاسخ خاص خود به «رومرستین»، بحث‌های او را رد نکرد، ولی تأیید نمود که قانون محرمانه سال ۱۹۷۴، «اف.بی.آی» را در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ از جمع آوری خبر و بکارگیری منابع منتشرهٔ نسبتاً علنی منع می‌کرده است.

۲۴. «جاسوس، موش کور» از هود، ص ۲۶۷ـ۶۸.

۲۵. زندگی تقسیم شده اثر «سسیل» «نقاب خیانت» از «کاستلو»، «اسرار سرویس» به قلم «گلیس»، «سرویس جاسوسی انگلیس در جنگ جهانی دوم»، ج ۴ـ«امنیت و ضد جاسوسی» اثر «اف.اچ.هینسلی» و «سی.ای.جی سیمکینز» (انتشارات «کمبریج» انگلستان، دفتر نمایندگی، ۱۹۹۰).

۲۶. جلسهٔ مبارزات جاسوسی از کمیتهٔ برگزیده سنا، دستگیرشدگان متهم به جاسوسی علیه دولت ایالات متحده آمریکا در سالهای ۱۹۸۷ـ۱۹۶۶ از «سوزان کاواناگ» گزارش دولتی سی.آر.اس شماره ۳۲۰ـ۸۷، ۲۰ آوریل ۱۹۸۷ «واشنگتن، سرویس تحقیقاتی کنگره، کتابخانهٔ کنگره ۱۹۸۷».

۲۷. برای نمونه جهت آشنایی با چگونگی استفاده آشکار از نقشه‌ای مشابه توسط «اف.بی.آی»، ر.ك. ماجرای «بوریس یوژین» از «رالف بلامنتال» در خصوص بازگشت جاسوس دوجانبه به صحنه فریبکاریهای قدیمی، (نیویورك تایمز، ۱۷ جولای ۱۹۹۴، ص ۱۴).
«یوژین» یك افسر «کا.گ.ب» در سانفرانسیسکو در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ بود که خودرا در اختیار «اف.بی.آی» گذارد. متعاقب آن، وی توسط «آلدریچ آمز» لو رفت و به زندان افتاد، سپس آزاد شدو هم‌اکنون در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کند.

۲۸. «معمای کاخ» از «جیمز پمفورد» (نیویورك: انتشارات «پنتاگون»، ۱۹۸۳، ص ۲۰۰ـ۱۹۶).

۲۹. «جلسه مبارزه و تلاش جاسوسی» اثر «کمیته اطلاعاتی برگزیدهٔ سنا» و «افراد دستگیر شده» به قلم «کاواناگ».

۳۰. «معمای کاخ»، از «پمفورد»، ص ۷۷ و ۱۷۳.

۳۱. «لامیا» از «دووسیلویی».

۳۲. در سال ۱۹۸۲، «هارو» به وسیله یك وکیل آمریکایی در «سان‌دیگو» به نام «ویلیام کندی» شناسایی

شد که توسط «سیا» استخدام گردیده بود. «کندی» اعتراض کرد که ایالات متحده تعقیب کیفری «تزلر هارو» را به جهت شرکت در یك گروه سارق اتومبیل در سال ۱۹۸۲، رد کرده است، زیرا وی یك جاسوس «سیا» بود. «کندی» به وسیله قوه قضائیه به خاطر ارائهٔ دلایلی که طبق اظهارات نشریه «واشنگتن پست» بود، از کار بر کنار شد و سپس دادستان «ویلیام فرنچ اسمیت» هم دلایل وی را برای منافع ایالات متحده بشدت زیان‌آور شمرد («مقاماتی که بتازگی منتسب به مکزیك شده و با مواد مخدر مربوط هستند» از «ویلیام برانژین» و «میشل ایسیکوف» از نشریه «واشنگتن پست»، هفتم ژانویه ۱۹۸۹، ص آ ـ ۱).

۳۳. «مبارزه جاسوسی بر سر میراژ» اثر «موروان دوهامل» (پاریس: انتشارات «امپراتوری فرانسه، ۱۹۷۱).

۳۴. همان‌گونه که در کتاب «سیمایی از یك جنگجوی جنگ سرد» اثر «ژوزف بورخلدر اسمیت» آمده است (نیویورك: انتشارات «پاتنام»، ۱۹۷۶، ص ۴ و ۲۰۲).

۳۵. «ارباب جاسوسان»، اثر «فرانتیسك موروواك» که خاطرات ژنرال «فرانتیسك موروواك» می‌باشد (گاردین سیتی: انتشارات «دابل دی»، ۱۹۷۵، ص ۵۸ـ۵۷).

«موروواك» رئیس اطلاعات نظامی چك، در طی جنگ جهانی دوم و قبل از آن بود.

۳۶. «سرویس محرمانه ملکه» اثر «کریستوفر آندرو» که چگونگی تشکیل جامعه اطلاعاتی انگلیس است (نیویورك: انتشارات «پنگوئن»، ۱۹۸۷، ص ۴۶۳)، و کتاب دیگری به نام «رینهاردهای در یخ»، اثر «مك دونالد».

۳۷. «موش کور»، اثر «هود»، ص ۱۱ و ۲۱.

۳۸. گزارش کمیسیون امنیتی، ماه می ۱۹۸۵، اعلامیه شماره ۹۵۱۴ (لندن: اداره اقامت، ۱۹۸۵، ص ۱۱).

۳۹. گزارش کمیسیون امنیتی، ماه می ۱۹۸۳، اعلامیه شماره ۸۸۷۶ (لندن: اداره اقامت، ۱۹۸۳، ص ۲).

۴۰. به منظور اطلاع بیشتر از ماجرای «پسیپا» ر.ك. «افقهای سرخ» اثر «پسیپا».

۴۱. ر.ك. «ماجرای پتروف» اثر «رابرت مان» (نیویورك: انتشارات «پرگامون»، ۱۹۸۷)؛ همچنین ر.ك. خاطرات خود جاسوس در کتاب «داستان پتروف» اثر «میشل بیالگوسکی» (لندن: انتشارات «هیمن»، ۱۹۵۵)، و نسخه آمریکایی آن به نام «ماجرای سرهنگ پتروف» (نیویورك: انتشارات «مك گراوهیل»، ۱۹۵۵).

۴۲. «مستخدم محرمانه» اثر «دژُر کولوف».

۴۳. «توماس پولگار» با مقاله‌ای تحت عنوان «ارتداد و بازگشت مجدد» از نشریهٔ بین‌المللی اطلاعات و ضداطلاعات ۱/۲، ۱۹۸۶، شماره ۳۴.

(در سالهای دهه ۱۹۸۰، ایالات متحده از دست حداقل سه مرتد که تهدید به بازگشت به عقیده و موطن خود را کرده بودند، به ستوه آمد. یکی از آنها «یورچنکو» بود که مرتکب این عمل گردید. دو

نفر دیگر «رودی هرمان» و «آناتولی بوگاتی»، بودند که تهدید به انجام این کار کردند، ولی آن را عملی نساختند.) ر.ك. «اخبار و دیدگاهها از اتحاد جماهیر شوروی» مربوط به سفارت شوروی، واشنگتن «دی.سی»، هفتم اکتبر ۱۹۸۷ و ۲۷ اکتبر ۱۹۸۷.

یك گزارش از «سنای» آمریکا در مورد بکارگیری مرتدان عنوان می‌دارد که: «جامعهٔ ما کاملاً و به صورت فعال و مؤثر این افراد را درون جریان اصلی زندگی آمریکا، وارد نکرده است. و در نتیجه ما به طور کامل از این افراد با هوش و مهارتهای تحلیلی آنان بهره نمی‌بریم. کمیتهٔ دائمی «سنا» در امور بررسی کمیتهٔ مسائل دولتی، گزارشی با عنوان «استفاده از روسها و مرتدان بلوك شرق» دارد که از کنگرهٔ صدم، جلسهٔ دوم می‌باشد. (واشنگتن «دی.سی» چاپ ادارهٔ انتشارات دولتی، ۱۹۸۸ ص ۳)

۴۴. «پناهندهٔ بزرگ «کا.گ.ب» به ایالات متحده، ده سال سکوت خود را می‌شکند»، اثر «دیوید ایناتوس» (واشنگتن پست: ۲ مارس ۱۹۹۰، ص «آ-۱۰»)؛ ر.ك. خاطرات شیموف به نام «برج اسرار» که سرگذشت تکان‌دهنده و واقعی این جاسوس است (نیویورك: انتشارات «هارپر کولینز»، ۱۹۹۴).

ظاهراً این همان فلسفهٔ حاکم برفرار «الگ گرودیوسکی» (فرستادهٔ «کا.گ.ب» به لندن) است که در سال ۱۹۷۴ به انگلیس رفته بود و در سال ۱۹۸۵ از مسکو به آنجا اعزام گردید؛ ر.ك. مقدمهٔ «ماجرای داخلی» از «اندرو» و «گرودیوسکی» که از «کا.گ.ب» بوده‌اند.

۴۵. «شوروی، افسر مرتد شیموف را متهم می‌کند» از روزنامه‌نگار «جورج لاردنر» (واشنگتن پست، ۱۳ مارس ۱۹۹۰، ص «آ-۱۳»).

۴۶. یك مأمور مخفی رومانی پرده از راز بر می‌دارد: «من از کشتن امتناع کردم-ورای افشای ماجرا»، از «ماتی پاول هایدوسو» (پاریس: انتشارات «پلون». ۱۹۸۴).

۴۷. «شکارجاسوس» اثر «رایت»، «ماجراهای اسکورپیون» اثر «هاروی بارنت» (بوستن: انتشارات «آلن و آنوین»، ۱۹۸۸).

۴۸. یکی از بهترین تعاریف در این زمینه که همراه مثالهای گوناگونی است، در «پیشخدمت محرمانه» اثر «ایلیا درزر کولف» دیده می‌شود. او یکی از کارشناسان زبردست «کا.گ.ب» است که این کار را انجام داد و تنها افسر دفتر دوم است که به تشریح در مورد چگونگی نفوذ خود در میان خارجیان، محاصرهٔ آنها با جاسوسان خود و حتی استخدام برخی از آنها، مطالبی به تقریر در آورده است.

۴۹. حتی اگر «کا.گ.ب» سعی کرده بود، احتمالاً نمی‌توانست موجب تخریب بیشتر جنگی شود که درون سرویسهای اطلاعاتی ایالات متحده و انگلیس بر سر حسن نیت پناهندگانی مانند «گویستسین» و «نوزنکو» در دهۀ ۱۹۶۰ در گرفت، یا درگیری که بر سر جاسوسان شناخته شده‌ای همچون «فدورا» و «تاپ هت» در بین دیگران برپا شد.

۵۰. «دیدارکنندگان سایه»، اثر «شاله» و «والتون»، و «لامیا» اثر «دوواسیلی».

۵۱. تعداد نسبتاً معدودی از سران «سیا» یا دیگر مقاماتی که خاطراتی نگاشته‌اند، از جزئیات این نوع روابط نامشروع سخن به میان آورده‌اند. استثنائات مربوط به کسانی است که قصد لطمه‌زدن به

سرویس سابق خود را داشته‌اند؛ مانند «فیلیپ اگی»؛ اما حتی آنها که نسبت به سرویسهای خود بسیار انتقاد کننده و ستیزه‌جو بوده‌اند، درباره روابط نامشروع‌شان، بخصوص مراقبتهای ضداطلاعاتی، کمتر پرده‌دری کرده‌اند؛ ر.ك. پرفروشترین کتاب «پیتر رایت» به نام «شکار جاسوس»، یا کار تقریباً ناشناختهٔ «ملوین بك» به نام «ستیزه جویان مخفی» (نیویورك: انتشارات میدان «شیر ادن»، ۱۹۸۴).
یکی از کسانی که از روابط نامشروع بحث کرده، «جوزف اسمیت»، یك افسر سالهای متمادی «سیا» است. عملیات مخفی او شامل ضدجاسوسی نیست؛ وی در فیلیپین و مبارزات میهن‌پرستان جنگ سرد کار کرده است. او خاطرنشان می‌کند که دفتر تحقیقات اطلاعات ملی فیلیپین، بنا به خواست ایالات متحده، در تلفن یك آمریکایی که فکر می‌کرد فردی با فساد مالی و مجرم سیاسی است، میکروفون کار گذاشت. نوارهای مکالمات تلفنی او مرتباً به‌وسیله چند تن از ما بنا به دلایل مختلف خوانده می‌شدند. و من آنها را می‌خواندم و عناوین مطالب سیاسی را بر می‌داشتم... (از کتاب «اسمیت»، ص۲۹۴).

۵۲. ر.ك. «سکوت، خود، یك سلاح بود»، اثر «هرینگتون»، به هر حال بعضی از سربازان کهنه کار «سیا» نسبت به شکست واحد خاوردور آژانس اطلاعاتی در خصوص تأمین حفاظت کافی «سیا» در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ،شدت انتقاد کرده‌اند.

۵۳. برای نمونه ر.ك. «کا.گ.ب» در فرانسه، فصل اول، اثر «والتون».

۵۴. ر.ك. «سیستم دوجانبه» از «مسترمن»، و نیز ر.ك. «هر جاسوس، یك شاهزاده است»، اثر «دان راویو» و «یاسی ملمن» که تاریخ کاملی از جامعه اطلاعاتی اسرائیل می‌باشد. (بوستن ام.ای. انتشارات «هاگتون میفلین»، ۱۹۹۰) و «دیدار کنندگان سایه» از «شاله» و «والتون»، ص ۷۳ و ۷۴.

۵۵. «موش کور» اثر «هود»، ص ۲۱۲ و ۱۵.

۵۶. «دیدار کنندگان سایه» از «شاله» و «ولتون»، ص۸۳.

۵۷. فیلمی که در استکهلم به‌وسیله «فورسوارتزلارو مرلز» مرکزی ساخته شده بود. پناهندگی و ارتداد «الك لیالین» در اوایل دهه ۱۹۷۰ نیز، یك خرابکار بزرگ غیرقانونی را که در انگلیس فعالیت می‌کرد، افشاء کرد؛ ر.ك. «دفاع سری» از «کمپمن پنیپچر» که اقدامات فعال، قصه قهرمانان فریبکاری، اطلاع‌رسانی نادرست، سرنگون‌سازی، تروریسم، خرابکاری و قتل، بودند (لندن: انتشارات «سیدویك وجکسون»، ۱۹۸۵).

۵۸. جهت آشنایی با ماجرای «پیتر هرمان» ر.ك. «کا.گ.ب امروزی» اثر «جان بارون» و نیز «دستان مخفی» (نیویورك: انتشارات «برکلی»، ۱۹۸۵، ص ۳۱۴ـ۲۷۸).

۵۹. بحث جالبی در مورد آنکه چرا انگلیس به استفاده از نسخه‌برداری متعدد اسناد تمایلی ندارد، در گزارش کمیسیون امنیتی ماه می سال ۱۹۸۳ دیده می‌شود (لندن، دفتر محلی، ۱۹۸۳، ص ۳۸ـ۳۶).

۶۰. «جاناتان پولارد»، یك تحلیل گر رسمی قسمت اطلاعات دریایی که به جاسوسی برای اسرائیل در دهه ۱۹۸۰ متهم بود، توانسته بود به اسنادی که برای کار خود لازم نبوده دست یافته و آنها را برای سرویس اطلاعاتی اسرائیل بفرستد.

۶۱. گزارش کمیته برگزیده سنا در امور جاسوسی به همراه مناسبات مجاز جهت فعالیت‌های اطلاعاتی ایالات متحده در سال آتی ۱۹۹۱، در اوایل سال ۱۹۹۰ حاکی است که رئیس جمهور «بوش» کنترل مسافرت را در مورد دیپلماتهای لهستانی براساس اعلامیه وزارت خارجه که بدون مشورت قبلی با «اف. بی. آی» صادر گردیده بود، برداشت. گزارش یادشده با اعلام این تصمیم سؤال‌برانگیز عنوان کرد که کنترلهای مربوط به ضداطلاعات که از سوی اداره مأموران خارجی انجام می‌شدند نباید بدون تشخیص «اف. بی. آی» و دیگر عوامل مناسب جامعه اطلاعاتی، تغییر کند. این روال ادامه داشت تا آنکه لازم شد جامعه اطلاعاتی، جزئیات تحلیل‌های فعالیت‌های اطلاعاتی ایالات متحده را به ریاست جمهور و کمیته ارائه کند. بنابراین هر تغییری در سیاستهای ادارهٔ مأموران خارجی بایستی با اشاره به این تحلیل‌ها تبیین گردد. ر. ك. گزارش مربوط به جلسه ۲۸۳۴، (کنگره صدویکم، نشست اول، نسخه ۳۵۸ـ۱۰۱).

۶۲. اقدام متقابل دیگری که در دهه ۱۹۸۰، پس از رسوایی جاسوسی‌های آن دوره، در نظر گرفته شده بود، تصمیم رئیس جمهوری در نوامبر ۱۹۸۵ بود که به تك‌تك آژانسها داده شد تا اطمینان یابد که کارکنان گزارش تماس با کشورهای خارجی را که معتقد بودند در حال انجام عملیات اطلاعاتی وسیعی علیه ایالات متحده هستند، می‌دهند یا خیر؟ قرار بود افراد به افسران امنیتی خود هر واقعه یا شرایطی را گزارش کنند که؛ اولاً حاکی از تلاش یا قصد دسترسی غیرمجاز به اموال و حق انحصاری آن، اخبار حساس یا طبقه‌بندی شده باشد، دوم آنکه نشان‌دهندهٔ پیشنهاد بالقوه منطقی در این خصوص بوده باشد و یا سوم، امکان ادامهٔ تماسهای تخصصی یا پرسنلی را در بر داشته باشد (اول نوامبر ۱۹۸۵).
هدف این اقدام متقابل که قرار بود به‌طور کامل اعمال گردد، نه‌تنها افزایش آگاهی‌های امنیتی در مورد میلیونها آمریکایی بود که گزارش تماسها و ارتباطات آنان لازم بود، بلکه تعیین الگوی رفتار سرویس اطلاعاتی خارجی و تماسهای آن با آمریکائیان بود تا آنکه بتوان در موارد پیش آمده و به روشی منظم‌تر، آن را خنثی نمود.
به هر حال، این تصمیم ریاست جمهوری، فقط در چند آژانس اعمال گردید و در بقیه آژانسها بکلی نادیده گرفته شد.

۶۳. «افقهای سرخ» اثر «پاسپا» (ص ۴۲۴ـ۲۵).

۶۴. ر. ك. «اولویتهای ۸۹ در خصوص موضوعات سیاسی، نظامی و اقتصادی» در زمینه اطلاع‌رسانی نادرست، از «اقدامات فعال روسیه و پیش‌بینی اطلاع‌رسانی نادرست» (شماره ۱۱، زمستان ۱۹۸۹، شماره ۱).

۶۵. «جاسوسی انگلیس در جنگ جهانی دوم» اثر «هاوارد» ج ۵.

۶۶. «مردی که هرگز وجود نداشت»، اثر «ایون مونتاگو»، (فیلادلفیا، انتشارات «لیپنکات»، ۱۹۵۴)، و «جاسوسی انگلیس در جنگ جهانی دوم»، اثر «هاوارد»، (ج ۵، ص ۹۲ـ۸۸)؛ در مورد انتقاد به قابلیت‌های فریبکاری استراتژیك توسط مقام‌های بلندپایه سابق آمریکا، ر. ك. «جاسوسی و سیاست» به قلم «گودسن» ص ۱۳ و ۱۰۹.

فصل ششم

۱. برای ادبیات در مورد مدرنیزاسیون و نوآوریهای تکنولوژیکی در زمینه اطلاع‌رسانی تقاضای کمی وجود داشته است. جهت آشنایی با یك دورنمای تاریخی در این خصوص، ر.ك. به «وابسته نظامی» اثر «آلفرد واگتز» (پرینستون ـ انتشارات دانشگاه «پرینستون»، ۱۹۶۷)؛ «جاسوسی نظامی انگلیس در سالهای ۱۹۱۴ ـ ۱۸۷۰» به قلم «توماس ای فرگاسن» (فردریك ام دی، انتشارات دانشگاه آمریکا، ۱۹۸۴)؛ و نهایتاً کتاب «جاسوسان هیتلر» نوشته «دیویدکان» که درباره جاسوسی نظامی آلمانها در طول جنگ جهانی دوم بوده است (نیویورك، انتشارات «مك‌میلان»، ۱۹۷۸).

اکنون ایالات متحده و کشورهای دیگر با آخرین انقلابها در زمینه تکنولوژی و پیچیدگیهای جاسوسی دست و پنجه نرم می‌کنند. برای نمونه، ر.ك. «تحول نظامی آمریکا»، از «ویلیام آدام» (واشنگتن، انتشارات دانشگاه آمریکا، ۱۹۹۳) و «آیا اساس صنعتی و حرفه‌ای جاسوسی محکوم به نابودی است؟» اثر «رابرت کُهلر»؛ و عاقبت کتابی در زمینه «جاسوسی و انقلابی در مسائل نظامی»، اثر «گودسن»، «می» و «اشمیت» تحت عنوان «بلاتکلیفی جاسوسی آمریکا».

۲. «روشهای جاسوسی انگلیس و آمریکا»، اثر «رابرتسون» (ص ۲۴۹).

۳. «دیپلماسی مخفی» اثر «تامپسون» و «پادور»، «جاسوسان و اربابان آنها» از «هاسویل» و «کشف رمز و دیپلماسی: کابینهٔ سیاه ایستگاه اورسی از جمهوری سوم» برگرفته از «روابط بین‌الملل» شمارهٔ ۵ و ۳ (سال ۱۹۷۶) ص ۵۵ ـ ۵۱.

۴. «سرویس مخفی پادشاهی ملکه الیزابت» اثر «آندرو»، «کشف رمز و دیپلمات»، اثر «آندرو» و «آمادگی برای جنگ سراسری»، که بسیج دستگاه اطلاعاتی انگلیس برای هر دو جنگ جهانی اول و دوم بود؛ در کتاب «ان. اف. درزیگر» (اونتاریو، انتشارات «ویلفرد کُریور»، ۱۹۸۱، ص ۱۱۰ ـ ۸۹). همچنین ر.ك. «جاسوسی انگلیس در جنگ جهانی دوم»، ج ۱ اثر «هینسلی»؛ و دیگری، کتاب «شناخت دشمنان» که در مورد ارزیابی‌های اطلاعاتی بین دو جنگ جهانی است، از «ارنست می» (پرینستون، انتشارات دانشگاه «پرینستون»، ۱۹۸۴)؛ «رشد بخش اطلاع‌رسانی و نقش آن در جوانب سیاستگذاری پادشاهی سالهای ۱۹۰۱ـ۱۸۵۴» اثر «وی‌سی. بیور» (بحثی از «دی‌فیل»، دانشگاه «آکسفورد»، ۱۹۷۶)؛ «وابسته نظامی سفارت»، اثر «وگتز». و «جاسوسی نظامی انگلیس در سالهای ۱۹۱۴ـ۱۸۷۰»، اثر «فرگوسن»؛ برای آشنایی با مختصری از اوضاع جاسوسی نظامی آلمانها در قرن نوزدهم، ر.ك. «جاسوسان هیتلر» و خصوصاً فصل دوم این کتاب و پانویسهای آن به قلم «کاهن»؛ در مورد جاسوسی ایالات متحده ر.ك. «دفتر اطلاعاتی نیروی دریایی» از «جفری ام دورات» که درباره پیدایش اولین آژانس اطلاعاتی آمریکا در سالهای ۱۹۱۸ـ۱۸۶۵ بوده است (آناپولیس ام دی. انتشارات مؤسسه دریایی، ۱۹۷۹).

و بالاخره، کتاب «جاسوسی آمریکا» در خصوص روابط سرویس مخفی با «سیا»، از «رودری جفری ـ جونز». نیویورك، انتشارات آزاد، ۱۹۷۷).

۵. تفاوت بین استراتژی و نیازهای کشورها در زمینه‌های تهاجمی در مقابل نیازهای دفاعی بخوبی نشان

داده نشده‌اند. یکی از معدود کتبی که به این موضوع پرداخته است، «تهاجم و دفاع در سیستم جهانی» است به قلم «جورج کواستر» (نیوبرانسویك ان.جی، انتشارات اداری، ۱۹۸۸).

۶. «آنجلو گودویلا» شبی در ویمنیگ این نکته مهم را طی مکالمه‌ای طولانی به من گفت.

۷ـ درباره سیستم اطلاعاتی روسیه آگاهی‌های قابل توجهی وجود دارد و دو تألیف عمده در خصوص اطلاع‌رسانی روسیه موجود است. ر.ك. «فهرست کتب دربارهٔ جاسوسی و سرویس امنیتی روسیه» از «ریموند روکا» و «جان ژیالك» (بولدر سی. او. انتشارات «وست‌ویو»، ۱۹۸۵)؛ و نیز «سازمانهای امنیتی و اطلاعاتی روسیه در سالهای ۱۹۹۰ـ۱۹۱۷» که فرهنگ کتابشناسی و مروری به ادبیات آنها به زبان انگلیسی است به قلم «میشل پریش» (وست پورت سیتی، انتشارات «گرین وود»، ۱۹۹۲)؛ بعلاوه، ر.ك. «سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی روسیه» از سرویس تحقیقاتی کنگره و مربوط به کتابخانهٔ کنگره، که کتب برگزیده‌ای از انتشارات روسیه در دو جلد می‌باشند (واشنگتن دی.سی: دفتر نشر دولتی سال ۷۵ـ۱۹۷۲).

۸. جامعهٔ اطلاعاتی آمریکا متشکل از چنین روشی است که مسئولیت های اطلاعاتی توسط چندین سازمان تقسیم شده و هیچ نوع تمرکز قدرت، اقتدار یا توانایی در یك واحد خاص وجود ندارد. اطلاع‌رسانی آمریکا تحت کنترل دو قوه مجریه و مقننه و با ریاست آژانسهای مختلف است و به فرماندهان مختلف و اعضای کابینه گزارش می‌دهد. برنامه‌های سازمانی اطمینان می‌دهند که «اطلاع‌رسانی» نمی‌تواند نقشی عمده در مسائل داخلی داشته باشد و بسیاری از فعالیت‌ها زیر پوشش قانون و بر اساس آن هستند.

۹. جالب است که با وجود هزینه‌های گزاف جمع‌آوری اخبار در رژیمهای استبدادی، تحلیل اطلاعات اهمیت بسیار کمتری در کشورهای دیگر دارد. اساساً روشن است که این امر بدان سبب است که شخصیت‌های قدرتمندی چون «لنین»، «استالین» و «هیتلر»، تحلیل‌های جدی به دست نمی‌آوردند که با ارزیابی‌های خودشان از موقعیت کشور تفاوت داشته باشند.

با قدرت شخصی که در اختیارشان بود، افسران اطلاعاتی برای ادامهٔ انتشار نظریات مغایر با نظریات رهبر، بزحمت در امان بودند. در روسیه شوروی، پس از مرگ استالین، اطلاع‌رسانی تقریباً یك کار مادّی شده و به شکل تلاشی قابل پیش‌بینی برای چاپلوسی نزد رهبر حزب و دوایر دولتی درآمد.

۱۰. «پایان تاریخ و آخرین بشر» اثر «فرانسیس فوکایاما» (نیویورك، انتشارات «آزاد»، ۱۹۹۲).

بعلاوه، معدود کتبی در مورد کاهش درگیریها و افزایش همزمان و قابل پیش‌بینی ایجاد دمکراسی دنیا وجود داشته‌اند. با بیان روشنگریهای فیلسوفانی همچون «امانوئل کانت» در چندین سال پیش، این ایده آلیست «نئوویلسونی»، دوباره این دیدگاه را زنده کرد؛ مثلاً ر.ك. «دستیابی به صلح دمکراتیك»، اثر «بوریس روست» (پرینستون ان. جی. انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۹۳)؛ و نیز «رادلف. جی. رامل» در کتاب «پریسیلا ام. جنسن» دربارهٔ صلح و دمکراسی سخن می‌گوید، که در نشریهٔ موسسهٔ صلح ایالات متحده شماره ۳ آمده است (سال ۱۹۹۰).

۱۱. «خارج از کنترل»، اثری در مورد شورش بزرگ قرن بیستم به قلم «زبیگنیو برژینسکی» (نیویورك،

انتشارات «اسکریبنر»، ۱۹۹۳).

کتاب دیگر، «هرج و مرج»، اثری درباره قومیت گرایی در سیاستهای جهانی نوشته «دانیل پاتریك مونیان» (نیویورك، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۳)؛ تألیف دیگر «برخورد تمدنها» که مناظره‌ای است اثر «ساموئل هانتینگتون» (نیویورك، انتشارات شورای روابط خارجی، ۱۹۹۳) شاید بهترین کتاب شناخته شده در بین آثار زیاد محققان، روزنامه‌نگاران و سیاستگذاران باشد که به رشد ناکافی روش مرکزگرایی در سیاستهای جهانی پرداخته است.